

بلکه گمراه شدی

ترجمه‌ی فارسی کتاب:

بل ضللت

نقدی بر کتاب آنگاه... هدایت شدم

نوشته:

خالد عسقلانی

ترجمه:

اسد الله موسوی

بلکه گمراه شدی	عنوان کتاب:
بل ضللت	عنوان اصلی:
خالد عسقلانی	نوشته:
اسد الله موسوی	ترجمه:
پاسخ به شبهات و نقد کتابها	موضوع:
اول (دیجیتال)	نوبت انتشار:
دی (جدی) ۱۳۹۴ شمسی، ربیع الأول ۱۴۳۷ هجری	تاریخ انتشار:
	منبع:



این کتاب از سایت کتابخانه عقیده دانلود شده است.

www.aqeedeh.com

book@aqeedeh.com

ایمیل:

سایت‌های مجموعه موحدین

www.aqeedeh.com

www.mowahedin.com

www.islamtxt.com

www.videofarsi.com

www.shabnam.cc

www.zekr.tv

www.sadaislam.com

www.mowahed.com



contact@mowahedin.com

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

فهرست مطالب

۱	اهداء
۳	مقدمه مترجم
۶	پیدایش روافض
۹	خطر روافض بر امت اسلامی
۱۱	وحدت یا تقریب بین مذاهب
۱۷	انگیزه ترجمه
۲۱	پیشگفتار
۲۵	تمهید
باب اول: معنی و مفهوم یا تقسیم صحابه نزد اهل سنت و روافض دوازده	
۲۷	امامی
۲۹	تعریف لغوی و اصطلاحی صحابی
۲۹	تعریف لغوی و اصطلاحی منافق
۳۰	تقسیم واقعی صحابه از دیدگاه روافض دوازده امامی
۳۳	نفی طبقه‌بندی امامیه
۴۷	باب دوم
۴۸	رد دیدگاه تیجانی پیرامون «صحابه در صلح حدیبیه»
۵۰	نقدی بر دیدگاه تیجانی
۶۲	رد دیدگاه تیجانی نسبت به صحابه در مورد مصیبت روز پنجشنبه
۶۴	نقدی بر دیدگاه تیجانی
۸۸	دیدگاه تیجانی و رد آن درباره صحابه در جریان سپاه حضرت اسامه <small>رضی الله عنه</small>

- باب سوم: نقدی بر گفته تیجانی دایر بر اینکه قرآن صحابه را مورد مذمت قرار داده است** ۱۰۷
- نقدی پیرامون استدلال آقای تیجانی ۱۰۹
- نقدی بر استدلال تیجانی از آیه «خشوع» دایر بر ذم صحابه رضی الله عنهم ۱۴۷
- باب چهارم: نقدی بر آقای تیجانی درباره اینکه رسول اکرم صلی الله علیه و آله اصحابش را مورد نکوهش قرار داده است** ۱۵۳
- «رد استدلال تیجانی از حدیث تنافس صحابه برای دنیا» ۱۶۸
- باب پنجم: نقدی بر ادعای تیجانی دایر بر اینکه بعضی از صحابه بعضی دیگر را نکوهش کرده‌اند** ۱۷۷
- «نقدی بر ادعای تیجانی دایر بر اینکه صحابه در نماز تغییر ایجاد کردند» ۱۸۱
- «نقدی بر ادعای تیجانی دایر بر اینکه اصحاب علیه خود گواهی می‌دهند» ۱۸۸
- باب ششم: نقدی بر مطاعن تیجانی بر خلیفه اول حضرت صدیق اکبر رضی الله عنه** ۱۹۳
- نقدی بر ادعای تیجانی دایر بر اینکه ابوبکر علیه خود گواهی می‌دهد ۱۹۴
- نقدی بر دیدگاه تیجانی درباره‌ی حضرت ابوبکر و فاطمه زهرا رضی الله عنهما در جریان فدک ۲۰۳
- آیه، به دلایل متعددی دلالت بر عصمت فاطمه یا کسانی دیگر ندارد ۲۳۷
- نقدی بر گفتگوی تیجانی با یک دانشمند درباره حضرت ابوبکر رضی الله عنه ۲۵۷
- نقدی بر دیدگاه تیجانی درباره حضرت ابوبکر تحت عنوان «علل و اسباب هدایت و استیصار» ۲۷۷
- نص پیرامون خلافت ۲۷۷
- «نقدی بر ادعای تیجانی دایر بر اولی بودن علی از ابوبکر رضی الله عنه» ۳۰۴
- «نقدی بر ادعای تیجانی دایر بر اینکه ابوبکر رضی الله عنه در قتال با مانعین زکات مرتکب خلافت سنت شده است» ۳۳۲
- نقدی بر دیدگاه تیجانی درباره خالد بن ولید رضی الله عنه ۳۴۵

باب هفتم: ایرادهای تیجانی بر خلیفه دوم عمر بن خطاب رضی الله عنه و پاسخ آن

۳۶۷.....

نقدی بر دیدگاه تیجانی دایر بر اینکه عمر رضی الله عنه با پیامبر صلی الله علیه و آله مخالفت کرده است... ۳۶۹نقدی بر دیدگاه تیجانی دایر بر جاهل بودن عمر بن خطاب رضی الله عنه..... ۳۷۸

«نقدی بر ادعای تیجانی دایر بر اینکه عمر علیه خود گواهی داده است»..... ۴۰۵

نقدی بر دیدگاه آقای تیجانی درباره عمر بن خطاب، تحت عنوان «گفتگو با یک

عالم»..... ۴۰۷

«نقدی بر دیدگاه تیجانی درباره‌ی حضرت عمر در امر خلافت»..... ۴۱۳

باب هشتم: نقدی بر اتهامات آقای تیجانی بر خلیفه‌ی سوم عثمان بن**عفان رضی الله عنه..... ۴۱۷****باب نهم: نقدی بر دیدگاه تیجانی درباره‌ی ام المؤمنین حضرت عایشه رضی الله عنها**

..... ۴۳۷

«نقدی بر ادعای تیجانی دایر بر اینکه عایشه آتش فتنه را بر افروخته است»... ۴۳۷

باب دهم: نقدی بر دیدگاه تیجانی در باره طلحه و زبیر..... ۴۶۷**باب یازدهم: نقدی بر دیدگاه تیجانی درباره معاویه بن ابی سفیان..... ۴۷۱**

نقدی بر دیدگاه تیجانی دایر بر اینکه معاویه از کاتبان وحی نبوده و به مردم دستور

داده تا علی را بد و بیراه بگویند:..... ۴۷۷

«نقدی بر دیدگاه تیجانی دایر بر اینکه، معاویه بخاطر انکار از ناسزا گفتن به علی

دستور قتل حجر بن عدی را صادر کرده است»..... ۴۸۲

«نقدی پیرامون برداشت نادرست تیجانی درباره مشاجرہ میان علی و معاویه»..... ۴۸۶

«نقدی بر ادعای تیجانی دایر بر اینکه او خلافت را به ملوکیت تبدیل نموده است»

..... ۴۹۶

باب دوازدهم: نقدی بر مطاعن تیجانی پیرامون ابو هریره رضی الله عنه..... ۵۰۱اولاً: ادعای تیجانی علیه ابو هریره دایر بر اینکه او روایات ساختگی از رسول الله صلی الله علیه و آله

نقل می‌کند:..... ۵۰۱

باب سیزدهم: مباحث متفرقه ۵۱۳

«نقدی بر ادعای تیجانی دایر بر وجود نص برای وجوب پیروی از علی علیه السلام»..... ۵۱۳

«نقدی بر ادعای آقای تیجانی دایر بر وجود نصوص دال بر وجوب پیروی از اهل

بیت»..... ۵۳۲

«نقدی بر دیدگاه تیجانی دایر بر اینکه بخاری سلام و درود را مختص علی می‌داند»

..... ۵۴۸

«نقدی بر دیدگاه شیعه دایر بر اینکه ائمه اربعه علم را از جعفر صادق آموخته‌اند»

..... ۵۵۱

«نقدی بر دیدگاه شیعه دایر بر اینکه نزد گروهی از شیعه رسالت از آن علی بوده

است. نه محمد و مبنی بر اینکه گروهی از آنان مدعی الوهیت علی است»..... ۵۵۴

«نقدی بر ادعای تیجانی و خویی دایر بر اینکه قرآن آنان عیناً همان قرآنی است که

نزد اهل سنت است»..... ۵۶۰

نقدی بر دیدگاه شیعه مبنی بر اضافه کردن «علی ولی الله» در الفاظ اذان:..... ۵۶۸

نقدی بر دیدگاه رافضه پیرامون زدن بر سر و صورت در ذکر مصیبت حسین علیه السلام:

..... ۵۷۱

«نقدی بر ادعای شیعه دایر بر اینکه توسل به قبور شرک نیست»..... ۵۷۵

معنی حدیث «ستفترق أمتي إلى ثلاث وسبعين فرقة»..... ۵۷۸

«نقدی بر تحریف حدیث رسول الله از جانب آقای تیجانی»..... ۵۸۰

«نقدی بر دیدگاه آقای تیجانی درباره عبدالله بن عمر رضی الله عنهما»..... ۵۸۲

«نقدی بر دیدگاه تیجانی پیرامون جایگزین کردن صحابه سپاسگزار به جای صحابه

منقلبین»..... ۵۸۵

«نقدی بر دیدگاه تیجانی پیرامون واژه «اهل سنت و جماعت»..... ۵۸۶

«نقدی بر دیدگاه تیجانی دایر بر اینکه رسول الله صلی الله علیه و آله درباره دوازده امام و اسامی

آنان تصریح فرموده است»..... ۵۸۷

«نقدی بر ادعای آقای تیجانی دایر بر اینکه صحابه قاتل علی هستند»..... ۵۹۰

«آقای تیجانی حدیث رسول الله صلی الله علیه و آله را تحریف می‌کند»..... ۵۹۱

«نقدی بر ادعای تیجانی دایر بر اینکه اختلاف میان ائمه اربعه دال بر مخالفت آنان

۵۹۲.....	با قرآن و سنت است».....
۵۹۳.....	نقدی بر سخنان تیجانی پیرامون مبحث (راهنمایی حق).....
۵۹۹	مآخذ و منابع
۵۹۹.....	کتب اهل سنت:.....

اهداء

ترجمه‌ی این کتاب را اولاً: به شهداء اهل سنت ایران اهداء می‌کنم. همان کسانی که در قرن بیستم به جرم اهل سنت بودن حلق آویز شدند، آنانیکه ربوده شدند و وحشیانه قطعه قطعه شدند و آنانیکه گلوله‌های غدر و خیانت در خارج از ایران جسد آن‌ها را پاره پاره کرد.

ثانیاً: به زندانیان و شکنجه شدگان اهل سنت اهداء می‌کنم. دلاور مردانیکه سال‌های مدیدی از عمرشان را در زندان‌ها و شکنجه‌گاه‌ها گذراندند.

ثالثاً: به مهاجرین اهل سنت، کسانی که سال‌هاست در دیار هجرت، بدور از کانون گرم خانواده و دوستان با کم‌ترین امکانات و بدترین شرایط زندگی می‌کنند.

و در پایان به همه پویندگان حقیقت، آنانی که سخنان و حرف‌ها را می‌شنوند و بهترین را انتخاب می‌کنند، این کتاب را اهداء می‌کنم.

مقدمه مترجم

إن الحمد لله نحمده ونستعينه ونستغفره ونعوذ بالله من شرور أنفسنا وسيئات أعمالنا، من يهده الله فلا مضل له ومن يضلل فلا هادي له، وأشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له، وأشهد أن محمداً عبده ورسوله.

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تُقَاتِهِ وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ﴾ [آل عمران: ١٠٢].

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، آن‌چنان که شایسته است از خدا بترسید و جز در مسلمانی نمیرید».

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِءَ وَالْأَرْحَامَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا﴾ [النساء: ١].

«ای مردم، از پروردگارتان بترسید، همان پروردگاری که شما را از یک انسان آفرید و همسرش را از او خلق کرد و از آن دو، مردان و زنان زیادی منتشر ساخت. و از خدایی بترسید که همدیگر را به او سوگند می‌دهید و درباره خویشاوندان بترسید، همانا خداوند مراقب شماست و شما را زیر نظر دارد».

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا ﴿٧٠﴾ يُصْلِحْ لَكُمْ أَعْمَالَكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا ﴿٧١﴾﴾ [الأحزاب: ٧٠-٧١].

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از خدا بترسید و سخن حق و درست بگویید، در نتیجه، خداوند اعمال شما را اصلاح می‌کند و گناهانتان را می‌بخشد و هر کس از خدا و رسولش پیروی نماید بطور قطع به پیروزی بزرگی دست یافته است».

اما بعد:

وحدت و یکپارچگی مسلمانان یکی از بزرگ‌ترین اهدافی است که اسلام برای تحقق

آن بسیار تلاش نموده است. خداوند در اینباره می‌فرماید: ﴿وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا وَاذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا وَكُنْتُمْ عَلَىٰ شَفَا حُفْرَةٍ مِّنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُم مِّنْهَا كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ ﴿۱۳۳﴾ [آل عمران: ۱۰۳]. «همگی به ریسمان خدا (قرآن) جنگ بزنید و پراکنده نشوید و نعمت خدا را بر خود بیاد آورید آن هنگام که دشمن یکدیگر بودید پس خداوند میان دل‌هایتان الفت و دوستی برقرار کرد در نتیجه شما به سبب نعمت خداوند با یکدیگر برادر شدید و - همچنین - شما بر کناره‌ی گودال آتش بودید و خداوند شما را از آن نجات داد. خداوند این چنین برای شما آیات خویش را بیان می‌کند تا اینکه شما هدایت و راهنمایی شوید».

در آیه‌ی بالا همانطوریکه مشاهده می‌کنید خداوند به وحدت و یکپارچگی دعوت می‌نماید و از هر گونه شقاق و نفاق و اختلاف منع می‌کند و اخوت اسلامی را به عنوان یک نعمت یاد آوری می‌کند و جامعه‌ی آن روز را مقداری به عقب بر می‌گرداند و می‌گوید: گذشته‌ی خویش را به خاطر بیاورید که چگونه با یکدیگر دشمن بودید و مشغول جنگ‌های طولانی بودید بویژه اوس و خزرج که سال‌ها در جنگ و خونریزی به سر می‌بردند اما خداوند با نعمت اسلام و قرآن میان دل‌هایشان الفت و دوستی برقرار و آن‌ها را از شرک و کفر و بت پرستی نجات داد.

رسول اکرم ﷺ هم از همان روزهای نخستین دعوت اسلامی بر اخوت و برادری تاکید کرده و همه تلاش آن حضرت ﷺ این بود تا عوامل تفرقه و اختلاف را از میان بردارد، در مدینه منوره بعد از تشکیل اولین حکومت اسلامی، میان مسلمانان بویژه مهاجرین و انصار اخوت برقرار کرد و با وحدت و یکپارچگی توانست بر مشکلات فائق آید و هنگامی که در یکی از غزوات میان یک مهاجر و یک انصاری اختلافی بروز کرد و بدنبال آن مرد انصاری صدا کرد: ای انصار، به داد من برسید و مهاجر فریاد زد: ای مهاجرین، به فریاد من برسید و رسول اکرم ﷺ این سخنان را شنید، فرمود: این دعوت به جاهلیت چیست؟ گفتند: مردی از مهاجرین یک انصاری را زده است. رسول الله ﷺ فرمود: «این سخنان را بگذارید زیرا بدبو هستند».

اینگونه در زمان رسول الله ﷺ بر وحدت امت اسلامی تاکید گردید و در این راستا آیات و احادیث زیادی وجود دارد اما بخاطر اینکه مطلب طولانی نشود از ذکر آن‌ها

خود داری می‌کنم خلاصه اینکه رسول اکرم ﷺ و یاران با وفایش با وحدت و یکپارچگی بردشمنان فائق آمدند، قدرت بزرگ قریش شکست خورد، مکه فتح گردید و مردم گروه گروه مشرف به اسلام شدند و در این زمان چون شخص رسول اکرم ﷺ حضور داشت هیچگونه اختلافی بروز نکرد و اگر هم می‌خواست بروز کند در نطفه خفه می‌شد چنانچه یک مورد را متذکر شدیم. بعد از اینکه رسول الله ﷺ دار فانی را وداع گفت، عده‌ی بسیار زیادی مرتد شدند و تعدادی هم منکر زکات شدند اما حضرت ابوبکر رضی الله عنه در برابر این جریان ایستاد و با آنها جهاد و مبارزه کرد و فرمود: «أينقص الدين وأنا حي» آیا من زنده‌ام و دین ناقص می‌شود؟ و بدینگونه نه تنها اینکه نگذاشت اختلافی در دین ایجاد شود بلکه به دامنه‌ی فتوحات اسلامی افزود و به مرزهای ایران و روم، دو ابر قدرت آنزمان لشکرکشی کرد و هنگامیکه در جنگ یمامه تعداد زیادی از حافظان قرآن به شهادت رسیدند به پیشنهاد عمر بن خطاب رضی الله عنه قرآن را جمع آوری نمود تا مبادا نقصی در قرآن ایجاد شود. بعد از اینکه این خلیفه راشد رسول الله ﷺ بعد از دو سال واندی خلافت به دیدار پروردگار شتافت، حضرت عمر بن خطاب رضی الله عنه به خلافت بر گزیده شد، وی طبق وصیت رسول اکرم ﷺ یهود و نصاری را از شبه جزیره عربستان بیرون راند، دو ابر قدرت بزرگ آنروز یعنی روم و ایران را شکست داد، در قلب ایران پیشروی کرد، مصر، شام، عراق، و فلسطین را به قلمرو اسلامی افزود، بیت المقدس را آزاد کرد. همه و همه این فتوحات بزرگ پیشرفت‌های برق آسا، انتشار دعوت اسلامی و گسترش قلمرو اسلام در سایه ایمان راسخ آنان و وحدت و یکپارچگی تحقق پیدا کرد. دشمنان اسلام اعم از مشرکین، یهود، مجوس، نصاری و منافقین که از زمان رسول اکرم ﷺ تاکنون در همه‌ی نبردهای نظامی شکست خورده بودند و دیگر امیدی به پیروزی نداشتند. اینباره راه مکر و حيله و ترور را در پیش گرفتند و در یک توطئه مثلث یهودی، مجوس و نصاری خلیفه دوم رسول خدا، حضرت عمر بن خطاب رضی الله عنه را به شهادت رساندند. بعد از وی حضرت عثمان بن عفان رضی الله عنه روی کار آمد، دوران نخستین خلافت حضرت عثمان بن عفان رضی الله عنه در واقع دوران امتداد فتح و پیروزی‌های خلیفه دوم بود اما در اواخر دوران خلافت ذوالنورین اختلافاتی بروز کرد که زمینه اختلاف و پراکندگی امت اسلامی را فراهم کرد.

این اختلافات هم توسط عبدالله بن سبأ یهودی که به ظاهر مسلمان شده بود در

میان بعضی از مسلمانان بویژه تازه مسلمان‌ها که هنوز اسلام را خوب نفهمیده بودند رواج پیدا کرد. عبدالله بن سبأ ابتدا به شام و عراق رفت و مردم را علیه خلافت شوراند اما چون موفقیتی کسب نکرد به مصر رفت و آنجا توانست مردم را اطراف خود جمع کند و آن‌ها را علیه خلیفه بشوراند و سرانجام شورشی که عبدالله بن سبأ آن را آغاز کرده بود باعث شهادت حضرت عثمان بن عفان گردید برای تفصیل این مطلب می‌توانید به کتب تاریخ مراجعه کنید بعد از آن، اختلاف بطور رسمی میان مسلمانان ظاهر شد و این اختلافات باعث ظهور فرقه‌ها و بدعت‌های مختلفی گردید که از آن جمله می‌توان به روافض، خوارج معتزله، مرجئه، قدریه و غیره اشاره کرد. دشمنان اسلام بویژه یهود در واقع توانستند بعد از اینکه این امت، امت واحده بود آن را تقسیم کنند و جنگ‌های داخلی جمل، صفین و نهروان را ایجاد کنند و زمینه اختلاف را فراهم کنند که تا امروز هنوز امت طعم تلخ این اختلافات را احساس می‌کند.

یکی از این فرقه‌های گمراه که توانست بیشترین ضربه را به اسلام و مسلمین بزند و با عواطف و احساسات جوامع اسلامی بازی کند و به نام محبت اهل بیت توانست طرفدارانی بدست بیاورد، فرقه‌ی روافض یا همان شیعه اثنا عشری است. چون کتاب حاضر پاسخی به یاهوهای این فرقه بشمار می‌رود، قبل از اینکه خواننده محترم وارد مطالب اصلی کتاب شود مختصری از تاریخچه این گروه، چگونگی و شرایط پیدایش آن‌ها را تقدیم خواننده گرامی می‌کنم.

پیدایش روافض

برای اولین بار این اندیشه توسط فردی یهودی بنام عبدالله بن سبأ یهودی از اهل یمن مطرح گردید. وی در زمان خلافت حضرت عثمان بن عفان رضی الله عنه بظاهر مسلمان شد، و به قصد منحرف ساختن مردم به حجاز، بصره، کوفه و شام سفر کرد اما هیچگونه موفقیتی کسب نکرد. سرانجام از شام اخراج شد. بعد از آن، به مصر رفت و آنجا محیط مناسبی برای نشر افکار خود مهیا دید از جمله مسایلی که برای اولین بار مطرح کرد یکی مسئله رجعت بود و دیگری وصیت محمد صلی الله علیه و آله برای حضرت علی رضی الله عنه بود. او می‌گفت: چگونه عیسی بر می‌گردد ولی محمد بر نمی‌گردد؟ بلکه محمد صلی الله علیه و آله به طریق اولی بر می‌گردد. و هزار پیامبر در تاریخ گذشته است که همگی وصی داشته‌اند و وصی محمد صلی الله علیه و آله حضرت علی رضی الله عنه است.

بعد از آن مدعی شد که وصیت رسول الله ﷺ اجرا نشده است خلافت غضب شده است و عثمان یکی از آن غاصبان است. باید امر به معروف و نهی از منکر کرد و اینگونه طعن در صحابه و حضرت عثمان ﷺ اجمعی را آغاز کرد^(۱).

با این سخنان برای اولین بار اندیشه رافضه اظهار وجود کرد تا اینکه زمان خلافت حضرت علی ﷺ فرا رسید آن‌ها ابوبکر و عمر را بد و بیراه می‌گفتند و برای حضرت علی ادعای الوهیت کردند. حضرت علی ﷺ بسیاری از آن‌ها از آنجمله ابن سبأ را سوزاند البته بعضی از مورخین می‌گویند: ابن سبأ را به مدائن تبعید کرد^(۲).

علامه ابن تیمیّه رحمته می‌گوید: بدعت‌های شیعی که در زمان حضرت علی ﷺ ایجاد گردید، حضرت علی ﷺ با آن‌ها مبارزه کرد، آن‌ها در واقع سه گروهی بودند:

۱- گروهی افراطی بودند که حضرت علی آن‌ها را با آتش سوزاند و فرمود:
 لما رأيت الأمر أمراً منكراً أجمعت ناري ودعوت قنبراً
 (هنگامیکه امری منکر دیدم، آتشم را بر افروختم و قنبر را صدا کردم).

۲- گروهی حضرت ابوبکر و عمر را سب و شتم می‌کردند و قتیکه خبر به حضرت علی ﷺ رسید آن‌ها را تعقیب کرد ولی آن‌ها به قرقیزستان فرار کردند.

۳- گروه سوم مفضلّه بودند یعنی حضرت علی ﷺ را از ابوبکر و عمر بهتر می‌دانستند. حضرت علی ﷺ فرمود: هر کس چنین سخنی بگوید افترا بسته است و باید شلاق زده شود. چنانچه از بیشتر از هشتاد طریق روایت شده است که حضرت علی ﷺ می‌گفت: «خیر هذه الأمة بعد نبیها أبو بکر و عمر...»
 (بهترین این امت بعد از پیامبر ابوبکر و عمر هستند...)»^(۳).

بهر حال هر چند فکر روافض در زمان حضرت علی ﷺ به نحوی آشکار گردید اما در چند نفری محدود ماند ولی به شکل گروه و جماعت و فرقه‌ای آشکار نشد تا زمانیکه حضرت حسین رضی الله عنه به شهادت رسید و بطور مشخص اسم رافضه مطرح نشد مگر

۱- تاریخ طبری حوادث سال ۳۵ هجری.

۲- به فتح الباری - کتاب استتابة المرتد والمرتدة)) و ((الفصل)) ابن حزم و ((ملل و نحل)) شهرستانی مراجعه کنید.

۳- نگاه کنید به مجموع الفتاوی ابن تیمیة (۱۸۴/۳۵-۱۸۵).

زمانیکه زید بن علی علیه هشام ابن عبدالملک قیام کرد. وی روزی در میان سخنانش ذکر خیر ابوبکر و عمر را به میان آورد، گروهی این مطلب را نپذیرفتند و زید بن علی را رها کردند از آنجا این گروه بنام رافضه معروف گردید^(۱).

بطور کلی میتوان گفت پیدایش روافض چهار مرحله اساسی را طی کرد تا بصورت یک فرقه میان امت آشکار گردید.

مرحله اول: دعوت عبدالله بن سبأ به عقیده رجعت، وصیت پیامبر به علی و سب و شتم خلفا قبل از حضرت علی علیه السلام.

دو عامل در واقع ابن سبأ را در پخش افکارش کمک کرد: یکی اینکه وی افکارش را در جوامع نوپای اسلامی که هنوز اسلام بخوبی در آنها رسوخ پیدا نکرده بود، مطرح کرد مثل شام و مصر و عراق. دوم اینکه دعوت او سری و بطور پوشیده انجام می گرفت. وی هر کس را به افکارش دعوت نمی کرد بلکه کسانی را دعوت می کرد که از اسلام ضربه خورده بودند و ریاست و پادشاهی آنها گرفته شده بود فقط به ظاهر مسلمان شده بودند.

مرحله دوم: اظهار این اعتقاد. بعد از اینکه حضرت عثمان رضی الله عنه به شهادت رسید. وی از شرایط وضعیت پیش آمده استفاده کرد و سموم خود را میان مسلمانان پخش کرد.

مرحله سوم: آنها بعد از شهادت حضرت حسین رضی الله عنه تحت یک قیادت و رهبری اجتماع نمودند تا انتقام خود حسین را بگیرند. هر چند خودشان حسین را دعوت کردند و بعد پیمان شکنی کردند و حسین را تنها گذاشتند تا اینکه به شهادت رسید.

مرحله چهارم: جدا شدن روافض از سایر گروههای طرفدار اهل بیت و نامگذاری آنها. این مرحله چنانچه متذکر شدیم در زمان قیام زید بن علی علیه هشام بن عبدالملک عملی شد آنها زید را بخاطر اینکه از ابوبکر و عمر رضی الله عنهما دفاع می کرد، رها کردند^(۲).

آنچه خواندید مختصری از تاریخ پیدایش شیعه بود. هم اکنون به بعضی از اعتقادات بسیار خطرناک آنها که مخالف با قرآن و سنت است بطور مجمل اشاره می کنیم:

۱- مأخذ سابق (۴۹۰/۲۸).

۲- برای تفصیل این مطالب می توانید به تاریخ طبری و بدایه و نهایه مراجعه کنید.

- ۱- تحریف قرآن کریم: این مطلب در صدها روایت از روایات شیعه آمده است و چندین نفر از علمای شیعه به این مطلب تصریح کرده‌اند که شرح آن در همین کتاب خواهد آمد.
- ۲- دو ازده امام بعد از رسول الله ﷺ معصوم هستند و حتی به بعضی وحی می‌شود و آن‌ها هم حق تشریح و قانونگذاری دارند همانطور که پیامبر اکرم ﷺ این حق را دارد.
- ۳- ائمه از علم غیب برخوردار و ماکان و مایکون را می‌دانند.
- ۴- صحابه بجز سه یا هفت تن همگی کافر هستند، حق علی بن ابی طالب را غصب کردند و به اهل بیت ظلم کردند.
- ۵- تقیه یکی از اعتقادات اساسی آن‌هاست یعنی دروغ گفتن و فریب دادن جزو اصول آن‌هاست.
- ۶- عقیده رجعت یعنی اینکه بسیاری از ائمه و مجرمان در آخر زمان بعد از اینکه مرده‌اند به دنیا بر می‌گردند و ائمه هم زنده می‌شوند و مجرمان را مجازات می‌کنند.
- ۷- بدعت و شرک بر قبور و مزارهای بزرگان و دهها اعتقاد فاسد دیگر که بسیاری از این اعتقادات انسان را به کفر می‌کشاند. شما در این کتاب با بسیاری از این مطالب آشنا خواهید شد.

خطر روافض بر امت اسلامی

روافض از همان آغاز نشأت، مشکلات زیادی برای مسلمانان ایجاد کرد، ما متذکر شدیم که عبدالله بن سبأ یهودی بنیانگذار این اندیشه چگونه مردم را علیه خلیفه سوم شوراند و بدنبال آن خلیفه سوم به شهادت رسید و بعد از آنچه جنگ‌های داخلی که میان مسلمانان ایجاد نشد. آن‌ها در صفوف حضرت علی بن ابی طالب خود را جای داند و جنگ جمل و صفین را به راه انداختند و نسبت به حضرت علی ﷺ هم وفا دار نماندند بطوریکه حضرت علی ﷺ همیشه از آن‌ها شکایت داشت و می‌گفت: من حاضرم ده نفر از شما را به معاویه بدهم و یک نفر از طرفداران معاویه را بگیرم. این طرفداران دروغین اهل بیت به حضرت حسن بن علی رضی الله عنهما نیز خیانت کردند هنگامیکه حضرت

حسن رضی الله عنه خود را برای جنگ با معاویه آماده کرد در وسط راه به وی حمله کردند بطوریکه گلیم زیر پایش را هم ربودند و پای حضرت حسن رضی الله عنه را مجروح کردند و بعد از آن، به حضرت حسین نامه نوشتند و وی را به کوفه دعوت کردند اما قبل از اینکه حضرت حسین به کوفه برسد نماینده‌اش را کشتند و پیمان شکنی کردند که سرانجام جریان، به شهادت حضرت حسین رضی الله عنه در میدان کربلا انجامید. این تاریخ مختصر آن‌ها با اهل بیت است البته قابل یاد آوری است که همه اهل بیت از دست این گروه می‌نالیدند و این مطلب با دلایل و وثائق تاریخی در همین کتاب خواهد آمد.

علاوه بر این، آن‌ها هرگاه در تاریخ فرصتی پیدا کرده‌اند برای نابود کردن مسلمانان از هیچ تلاش و کوششی فرو گذار نکردند. بعنوان نمونه به فاجعه سقوط بغداد بدست هولاکوخان و لشکریانش و نقش شیعه در آن اشاره می‌کنم: در سال ۶۵۶ هجری قمری خلیفه وقت مستعصم بالله بود و فردی شیعه مذهب بنام ابن العلقمی توانسته بود در دارالخلافه نفوذ کند و به وزارت برسد و اعتماد خلیفه را جلب نماید. بعد از اینکه مشکلی میان شیعه و اهل سنت پیش آمده حقد و کینه ابن علقمی نسبت به اهل سنت افزایش یافت و اینجا بود که تصمیم گرفت زمینه را برای ورود هولاکو به بغداد فراهم کند. بعد از اینکه در بغداد صد هزار نظامی وجود داشت، ابن علقمی هر روز تعداد آن‌ها را کم می‌کرد تا اینکه تعداد آن‌ها را به ده هزار نفر کاهش داد سپس نامه‌ای به تاتار نوشت و به آن‌ها چراغ سبز داد و اینگونه هولاکوخان با همکاری ابن علقمی شیعه مذهب به بغداد حمله کرد در حالی که خواجه نصیرالدین طوسی شیعی هم وزیر و مستشار او بود. سپاه هولاکو وارد بغداد شد، آن‌ها به زنان، کودکان، پیر مردان و ضعفا بر هیچ کس رحم نکردند بلکه به هرکه دست یافتند همگی را از دم تیغ گذراندند، مردم داخل خانه‌ها می‌رفتند و درها را می‌بستند اما آن‌ها درها را می‌شکستند و یا به آتش می‌کشیدند و همه را قتل عام می‌کردند. بسیاری از مردم به چاه‌ها و قبرها پناه آوردند اما هیچ کس نتوانست جان سالم بدر برد مگر یهود و نصاری که اهل ذمه بودند و یا کسانی که به خانه‌ی همکار آنان، ابن علقمی شیعی و تعدادی از تجار پناه برده بودند، بغداد بعد از اینکه عروس شهرها بود تبدیل به خرابه‌ای شد، آن‌ها چهل روز بغداد را مباح شمردند و در این چهل روز هرچه دلشان خواست انجام دادند و در عین حال که خلیفه، مستعصم بالله به قتل رسید طبق بعضی از روایات تاریخی حدود دو میلیون مسلمان کشته شد. «إنا لله وإنا إليه راجعون».

بعد از چهل روز هنگامی که عفو عمومی اعلام کردند مردمی که داخل قبور و چاهها پنهان شده بودند، بیرون آمدند در حالی که چهره‌هایشان تغییر کرده بود و یکدیگر را نمی‌شناختند. می‌گویند تعداد کشته شدگان به حدی زیاد بود که بیماری‌های واگیر مختلفی میان باقیمانده مردم رواج پیدا کرد بطوری که بسیاری بر اثر این بیماری‌ها فوت کردند و همچنین بر اثر بادهایی که بر این اجساد می‌ورزید در شام بسیاری از مردم دچار و با بیماری شدند^(۱).

و در ایران هنگامی که شاهان صفوی روی کار آمدند از سرهای علمای اهل سنت مناره ساختند و بعد از اینکه اهل سنت اکثریت بودند و در بسیاری از شهرهای مرکزی مثل طهران، ری، شیراز، اصفهان، کرمان و غیره ساکن بودند تحت فشار حکومت صفوی یا شیعه شدند و یا به مناطق مرزی گریختند و هم اکنون اگر نگاهی به جغرافیای ایران بیاندازیم چهار طرف نوارهای مرزی ایران اهل سنت هستند.

وحدت یا تقریب بین مذاهب

از مدت‌ها است که شعار تقریب بین مذاهب که به ظاهر شعاری بسیار با زرق و برق است، مطرح می‌شود: اختلافات را کنار بگذاریم، در برابر دشمنان خارجی یکی باشیم، باید در برابر امریکا و امپریالیسم جهانی ایستاد ووو... .. خواننده گرامی همانطوریک مشاهده می‌کنید در نگاه اولیه این شعارها، شعارهایی بسیار خوب است اما آیا در عمل، شیعه این چیز را می‌خواهد یا صرفاً می‌خواهد از انزوای دینی در میان انبوه اهل سنت و سواد اعظم بیرون بیاید و در عین حال هر کجا فرصت یافت، ضربه‌اش را بزند و این شعارها همگی نفاق و تقیه است. بلکه آن‌ها به کمتر از شیعه شدن راضی نمی‌شوند.

بیاییم با هم سری به ایران بزنیم و نگاهی به برادران اهل سنت مان در ایران بیاندازیم و ببینیم که بعد از پیروزی انقلاب در ایران بر آن‌ها چه گذشت و چه می‌گذرد؟ البته ناگفته نماند که ایران این روزها پرچمدار وحدت!! میان شیعه و سنی است.

اگر خواسته باشیم همه مشکلات و آلام اهل سنت ایران را شرح دهم مثنوی هفتاد من کاغذ می‌خواهد و این مختصر گنجایش آن را ندارد. اما بطور مختصر می‌گوییم:

۱- به بدایه و نهایه ابن کثیر - حوادث سال ۶۵۶ هجری مراجعه کنید.

اولاً: اهل سنت در ایران، محروم‌ترین طبقات اقتصادی ملت ایران را تشکیل می‌دهند بدلیل اینکه فرصت‌های مساوی برای فعالیت‌های اقتصادی میان شیعه و اهل سنت وجود ندارد. از سر و صورت شهرها و روستاهای اهل سنت نشین فقر و بدبختی می‌بارد این تبعیض را شما در مناطقی که روستاهای سنی و شیعه نشین کنار یکدیگر و نزدیک به هم قرار دارند مثل استان خراسان، کردستان و بسیاری از مناطق دیگر بخوبی لمس می‌کنید.

از نظر تحصیلات دانشگاهی هم اهل سنت وضعیت بهتری ندارند بلکه طی سال‌های گذشته صدها نفر از جوانان اهل سنت گزینش شده و از ادامه تحصیل محروم شده‌اند و اگر کسانی هم توانسته‌اند از سوراخهای صعب العبور گزینش بگذرند و نخبانان متوجه سنی بودن آن‌ها نشده‌اند بعد از فارغ التحصیل شدن باید در کوچه و خیابان‌ها پرسه بزنند زیرا بجرم وهابیت از رفتن به کارهای حکومتی محروم می‌شوند در نتیجه بسیاری از جوانان اهل سنت از همان اول ترجیح می‌دهند دنبال علم و تحصیل نروند.

از نظر سیاسی مسئله خیلی واضح و آشکار تر است. اهل سنت در ایران از هیچ پست و منصب کلیدی در کشوری که بیست و پنج تا سی درصد جمعیت آن را تشکیل می‌دهند، برخوردار نیستند.

و بالاتر از همه این‌ها، ظلم و ستمی که از نظر دینی به اهل سنت می‌شود همه ظلم‌ها را تحت پوشش قرار می‌دهد زیرا در ایران همه امکانات چاپ و نشر، وسایل دعوت و تبلیغ و رسانه‌های گروهی اعم از رادیو، تلویزیون، سینما، مجله و روزنامه در اختیار آنان است و از همه این تریبون‌ها برای نشر اعتقادات و اندیشه‌های خویش استفاده می‌کنند این در حالی است که اهل سنت هیچیک از این فرصت‌ها را ندارند. تشیع نه تنها اینکه به نشر اندیشه‌های خود می‌پردازد بلکه سب و شتم، فحاشی و اهانت به مقدسات اهل سنت در راس برنامه‌های آن‌ها قرار دارد بزرگ‌ترین گواه این مطلب، کتابی است که هم اکنون پاسخ آن را به خوانندگان گرامی تقدیم می‌کنیم.

اما اگر یکی از اهل سنت خواسته باشد بگوید به اهل سنت فحش ندهید به مقدسات آن‌ها اهانت نکنید آن زبان باید بریده شود و آن شخص باید به زندان انفرادی برود و با تهمت‌هایی که از زبان آوردن آن‌ها انسان خجالت می‌کشد، اعدام شود و یا اینکه جسد قطعه قطعه شده‌اش در خیابانی دیده شود. بله، سربازان گمنام امام زمان

به حسابش رسیده‌اند و اگر کسی توانست بعد از تهدید شدن، جان سالم بدر برد و به یکی از کشورهای همسایه مثل پاکستان و افغانستان هجرت نماید، وی هم از دست سربازان گمنام امام زمان نجات پیدا نخواهد کرد بلکه طرفداران وحدت!!! و تقریب!!! او را گلوله باران خواهند کرد.

بله، خواننده گرامی! شاید شما باور نکنید اما این‌ها واقعیت‌هایی است که در کشوری که طرفدار وحدت و تقریب است اتفاق می‌افتد و اینک چند نفری از شهدای اهل سنت را بعنوان نمونه ذکر می‌کنیم تا سخنان ما با دلیل و برهان باشد:

علامه احمد مفتی زاده در اوایل انقلاب هنگامی که صحبت از حقوق دینی و سیاسی اهل سنت نمود به زندان افتاد و بعد از چند سال جنازه نیمه جانش را تحویل وارثان وی دادند که آن هم بعد از مدت کوتاهی در گذشت.

دکتر احمد میرین معروف به دکتر سیاد، فارغ التحصیل دانشگاه اسلامی مدینه منوره که در یکی از مناطق بسیار محروم بلوچستان یک باب مدرسه دینی کوچک و متواضع برای آموزش فرزندان منطقه باز کرده بود، بعد از بازگشت از امارات متحده عربی در فرودگاه بندرعباس دستگیر شد و بعد از چند روزی جنازه‌اش در فلکه میناب با آثار خفگی و تزریق آمپول مشاهده گردید، شخص مظلومی که به جز از قرآن و سنت به چیزی دیگر نمی‌اندیشید. البته ناگفته نماند که وی قبل از این، پنج سال را به جرم وهابیت در زندان به سر برده بود و سرانجام اینچنین مظلومانه به شهادت رسید.

دکتر مظفریان که به اهل سنت گرایش پیدا کرده بود و امام جمعه اهل سنت شیراز به حساب می‌آمد دستگیر شده و مدتی را در زندان می‌گذراند و بعد از آن با اعلان جرم‌هایی که بنده از به قلم آوردن آن‌ها شرم دارم، اعدام گردید.

ملا محمد ربیعی از علمای بنام و صاحب چندین تالیف و ترجمه به زبان‌های فارسی و کردی بعد از اینکه از قسمت‌هایی از فیلم امام علی که در آن به اهل سنت اهانت شده بود، انتقاد می‌کند، ربوده شده و بعد از چند روز جنازه‌اش در یکی از خیابان‌ها دیده می‌شود.

مولوی عبدالملک ملا زاده فرزند مرحوم مولوی عبدالعزیز رهبر دینی بلوچستان در وقت خودش هنگامیکه از حقوق دینی و سیاسی اهل سنت دفاع می‌کند و تحت فشار حکومت قرار می‌گیرد به پاکستان هجرت می‌کند اما بعد از مدتی در پاکستان توسط مزدوران اطلاعات ایران در خیابان‌های کراچی بارگبار گلوله همراه یکی دیگر از

دوستانش، مولوی عبدالناصر جمشید زهی فارغ التحصیل دانشگاه دمشق به شهادت می‌رسد.

شیخ محمد صالح ضیائی از اولین فارغ التحصیلان دانشگاه اسلامی مدینه منوره، مدیر مدرسه دینی و امام جمعه بندرعباس بعد از اینکه چندین بار بطور پی در پی برای بازجویی برده می‌شود از آخرین بازجویی بر نمی‌گردد، خانواده وی چند روز در انتظار می‌مانند اما بعد از چند روز با جنازه قطعه قطعه شده او در یکی از جاده‌ها مواجه می‌شوند. بله، شیخ بعد از اینکه بشدت شکنجه شده بود، با چاقو قطعه قطعه شده و در پایان هم مقداری اسید بر جسدش پاشیده شده بود تا آثار جنایت محو گردد. علامه ناصر سبحانی از علمای برجسته کردستان، بعد از اینکه حدود یک سال را در زندان به سر می‌برد، در همان زندان اعدام می‌شود و خانواده‌اش حتی از جنازه‌اش هم محروم می‌شوند و تا امروز کسی نمی‌داند که با جنازه‌اش چه کرده‌اند.

مولوی قدرت الله جعفری از علمای خراسان بعد از برگشتن از پاکستان و اتمام دوران تحصیل به محض اینکه به ایران می‌آید دستگیر می‌شود و حدود یکسال در زندان به سر می‌برد و هنگامیکه برای آخرین بار پدر پیرمردش به ملاقاتش می‌رود جنازه‌اش را به او تحویل می‌دهند.

و چندین نفر دیگر، این دیوان تمام شدنی نیست اما تو خودت حدیث مفصل بخوان.

علاوه بر این، ده‌ها تن از علمای اهل سنت برای نجات جان، دین و عقیده شان به کشورهای پاکستان، افغانستان و بعضی از دول خلیج هجرت کرده‌اند و در بدترین شرایط، زندگی می‌کنند. *إنا لله وإنا إليه راجعون*.

و از زندان، شکنجه و اذیت و آزار هرچه می‌خواهی بگو. بله، مساجد تنها جایی است که اهل سنت در چهارچوبی بسیار محدود می‌توانند مردم را راهنمایی کنند اما مساجد هم از تعدی و تجاوز سالم نمانده‌اند. بلکه اولاً برای ساختن مسجد، مشکلات زیادی ایجاد می‌کنند و براحتی پروانه کار برای بنای مساجد نمی‌دهند به طوریکه در شهرهای بزرگ و مرکزی اصلاً اجازه نمی‌دهند تا مسجدی ساخته شود به عنوان نمونه همه تلاش‌های اهل سنت برای ساختن یک مسجد در تهران از اول انقلاب تا کنون ناکام مانده است و بالاتر از این، مسجد تاریخی شیخ فیض در شهر مشهد تخریب شد و تبدیل به پارک گردید و هنگامیکه مردم اهل سنت در زاهدان در مسجد مکی تجمع

نمودند تا اعتراض خودشان را به گوش حکومت و مسئولین نظام برسانند، داخل مسجد گلوله باران شدند به طوریکه چندین نفر به شهادت رسید و صدها نفر مجروح گردید و تعداد زیادی هم روانه زندان‌ها شدند. آیا باز هم آن‌ها خواهان وحدت و تقریب!!! بین مذاهب هستند یا واقعاً به مذهبشان که تقیه است عمل می‌کنند؟!

مدارس دینی اهل سنت که با کمک‌های مردمی اداره می‌شود و مراکزی برای آموزش اولیه احکام اسلامی به مردم اهل سنت است هم بدون گلایه نمانده است، در طول سال‌های انقلاب به شکل‌های مختلف تحت فشار بوده‌اند و هستند و آن‌ها چندین مدرسه را در خراسان و بلوچستان تعطیل کرده‌اند. بله، باید وحدت!!! رعایت شود.

و در پایان باید بگویم خطرناک‌ترین کاری که انجام می‌شود خیانت در گزارش تاریخ است، آن‌ها با تمام امکاناتی که در دست دارند تاریخ را وارونه جلوه می‌دهند، حق را باطل، و باطل را حق جلوه می‌دهند، همه اعتقادات اهل سنت را زیر سوال می‌برند، پیرامون آن‌ها شک و شبهه ایجاد می‌کنند، صحابه رسول الله ﷺ را که به اتفاق امت اسلامی بهترین انسان‌ها بعد از پیامبران هستند، عده‌ای خائن، غاصب و مرتد معرفی می‌کنند و اینگونه ریشه دین را به تیشه می‌زنند، از فیلم‌های سینمایی گرفته تا سریال‌های تلویزیونی، صفحات روزنامه‌ها و مجلات، برنامه‌های درسی دانش آموزان و دانشجویان، شعارهای در و دیوار، چاپ و نشر، همه و همه در خدمت همین اهداف حرکت می‌کنند. اما بیچاره‌ء اهل سنت نه تنها اینکه از همه این امکانات محروم است اگر از یکی از اهل سنت درباره اعتقادات اهل سنت پرسیده شود و او پاسخ دهد و یا خواسته باشد در برابر این موج تبلیغات اهانت آمیز، مردم اهل سنت را راهنمایی کند، خلاف وحدت!!! گام برداشته است و باید با زندان، مرگ، اعدام و ترور مواجه گردد.

در همین راستای وحدت و تقریب!!! کتاب‌های زیادی نوشته شده است که در آن‌ها به مقدسات اهل سنت بویژه صحابه و یاران آن حضرت ﷺ اهانت شده است، همان کسانی که رسول اکرم ﷺ بیست و سه سال تمام زحمت کشید، آن‌ها را تربیت کرد و در حالی از دنیا رفت که از آن‌ها راضی بود.

یکی از این کتاب‌ها که مولفش در آن بسیار بی‌ادبی و زبان درازی کرده است و اندیشه‌های اهل سنت را به باد انتقاد گرفته است کتاب «ثم اهتدیت» محمد تیجانی سماوی است. مولف این کتاب، آقای تیجانی می‌گوید: وی اهل سنت بوده و با تحقیق و بررسی عمیق، هدایت!! شده است و خاطراتش را در این کتاب برشته تحریر در آورده

است تا دیگران از این هدایت!! وی بهره‌مند گردند. بنده هم پیشاپیش هدایت!!! را به او تبریک می‌گویم.

و این کتاب با نام «آنگاه هدایت شدم» و چندین کتاب دیگر از همین مولف توسط شخصی بنام سید محمد جواد مهری به زبان فارسی ترجمه شده است تا با بد و بیراه گفتن صحابه رسول الله ﷺ، بویژه خلفای سه گانه و عشره مبشره البته به استثناء علی بن ابی طالب علیه السلام و همچنین اهانت و زبان درازی نسبت به ام المومنین حضرت عایشه رضی الله عنها دین خود را نسبت به میلیون‌ها اهل سنت فارسی زبان ایران و جهان ادا کند و پایه‌های وحدت و تقریب بین مذاهب!!! را بیش از پیش استحکام بخشد. بنیاد معارف اسلامی قم برای این کتاب و کتاب‌های دیگر مولف، سرمایه‌گذاری زیادی کرده است. البته اگر چه چنین به نظر می‌رسد که این سری کتاب‌ها در بنیاد فوق الذکر نوشته شده است و بنام این هدایت یافته!!! منتشر شده است. چنانچه آقای مهری در مقدمه‌ی کتاب مذکور می‌گوید: «اکنون بنیاد معارف اسلامی با تعداد زیادی از محققین و علما، مشغول خدمت در زمینه‌های مختلف و آماده‌سازی برای طرح مهم تاریخ نگاری می‌باشد. تاکنون کارهای ارزشمند و شایان تقدیری به اتمام رسیده...» شاید این کار، یکی از آن کارهای ارزشمند باشد. بهر حال این مطلب بسیار مهم نیست، مهم مطالب و محتویات کتاب است.

قابل یادآوری است که آن‌ها برای پخش و نشر این کتاب از همه امکانات خویش استفاده کردند زیرا این کتاب به گفته آقای تیجانی: داستان یک کشف نوین، نه اکتشاف در جهان اختراع‌ها و ابتکارات تکنیکی و فیزیولوژی، بلکه در جهان عقائد و در میان سیلی از مکتب‌های مذهبی و فلسفه‌های دینی...»^(۱) به شمار می‌رود.

و به همین خاطر اقشار مختلف ملت و مسئولین را بسیج کردند تا این اختراع و کشف نوین را به بشریت عرضه کنند و آقای مهری با این کلمات در مقدمه چاپ هشتم کتاب از آن‌ها تشکر و قدردانی می‌کند: «بهر حال در این زمینه دوستان زیادی چه از مسئولین محترم و چه از ائمه جمعه و چه از روحانیون، فرهنگیان، کسبه، کارمندان و عامه مردم که احساس مسئولیت نموده... و بیشترین فعالیت را انجام داده‌اند و با نامه‌ها و پیغام‌ها و تلفن‌های مشوقانه زیادی به اینجانب و به بنیاد معارف اسلامی ما را

سرافراز نموده‌اند...».

به طور کلی با نقل این جملات خواستم به اهمیت این کتاب نزد تشیع اشاره کنم و فکر می‌کنم با نقل جملات فوق به اهمیت آن پی برده‌اید البته کسانی که داخل ایران زندگی می‌کنند خودشان اهمیت این کتاب را به خوبی می‌دانند.

انگیزه ترجمه

سر و صدا و غوغایی که این کتاب میان عموم مردم ایجاد کرد و اهمیتی که آن‌ها به این کتاب می‌دادند، بنده را به این فکر واداشت که‌ای کاش می‌توانستم به سخنان عوام فریبانه این کتاب در یک کتاب مفصل پاسخ دهم اما به دو دلیل نتوانستم این آرزویم را عملی کنم: یکی اینکه چنین کاری نیاز به این داشت که بنده کتب مراجع شیعه و سنی را در اختیار داشته باشم که متأسفانه این کتاب‌ها در دسترس نبودند.

دوم اینکه چنین عملی وقت زیادی می‌خواست که باز هم بدلیل مشغولیت‌های زیاد و مشکلات جنبی زندگی، وقتم به من چنین اجازه‌ای نمی‌داد. تا اینکه روزی یکی از دوستان کتاب حاضر را به من اهدا نمود، بعد از اینکه کتاب به دستم رسید و بسرعت آن را از نظر گذراندم، متوجه شدم که تقریباً بطور مفصل به یاهوهای تیجانی در کتاب «ثم اهتدیت» پاسخ داده است آرزوی خود را بر آورده و راه را بسیار کوتاه یافتم خدا را سپاس گفتم و همان لحظه تصمیم گرفتم کتاب را ترجمه نمایم. دیری نگذشت که ترجمه کتاب را بطور کامل پیش رویم حاضر دیدم البته هر چند کتاب نیاز به بعضی از تعلیقات توضیحی داشت اما متأسفانه از مراجع و منابع به اندازه کافی برخوردار نبودم تا تعلیقات لازم را بر کتاب بیفزایم. اما بهر حال فکر می‌کنم این کتاب، نیاز خواننده را برآورده می‌کند.

اسم کتاب را که به عربی «بل ضللت» بود به فارسی ترجمه کردم و همین نام «بلکه گمراه شدی» را برای کتاب، مناسب دیدم.

هدفم هم از ترجمه‌ی این کتاب دفاع از صحابه و یاران رسول خدا ﷺ است همان کسانی که حب آن‌ها را ایمان و بغض آن‌ها را کفر و نفاق می‌دانم، همان کسانی که دفاع از آن‌ها در واقع دفاع از رسول الله ﷺ و دین رسول الله ﷺ است زیرا قرآن و سنت از طریق و به واسطه صحابه به مسلمانان رسیده است اگر آن‌ها (العیاذ باللله) تعدادی مرتد و فاسق و فاجر بودند چنان‌چه کتاب تیجانی می‌گوید، دیگر دینی باقی نمی‌ماند،

همچنین هدفم از ترجمه این کتاب دفاع از مادرم، حضرت عائشه صدیقه رضی الله عنها است که در کتاب تیجانی نسبت به وی بی ادبی و زبان درازی زیادی شده است زیرا قرآن همسران پیامبر صلی الله علیه و آله را مادران مومنان معرفی کرده است چنان چه می فرماید: ﴿الَّتِي أُوَلِّى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ﴾ [الأحزاب: ۶]. «پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله از خود مومنان نسبت به آنان اولی تر است و همسران آن حضرت صلی الله علیه و آله مادران مومنان به حساب می آیند». و دفاع از مادری که توسط فردی از خدا بی خبر و غیر مومن مورد هجوم و بی ادبی قرار گرفته است، فرض و واجب است.

امیدوارم همانطوریکه آقای مهری در پایان مقدمه چاپ هشتم کتابش با اشاره به اهل سنت می گوید: «پس بهتر است این آقایان مردم را در انتخاب راه آزاد بگذارند که خداوند آن‌ها را آزاد گذارده است ﴿لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنْ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ لَا انفِصَامَ لَهَا وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾ [البقرة: ۲۵۶]. «در (قبول) دین هیچ اجباری نیست، به راستی که راه راست (و هدایت) از راه انحراف (و گمراهی) روشن شده است. پس هر کس به طاغوت (شیطان و بت و انسان‌های گمراه و طغیانگر) کفر ورزد و به خدا ایمان آورد، پس به راستی که به دستگیره محکمی چنگ زده است، که آن را گسستن نیست، و خدا شنوای داناست».

من هم امیدوارم که آقای مهری و سایر مسئولینی که کتاب‌های تیجانی را ترجمه و چاپ و نشر کردند مردم را در انتخاب راه آزاد بگذارند، مساجد اهل سنت را تخریب نکنند، علمای اهل سنت را نکشند و به زندان نفرستند و بگذارند که چنین کتاب‌هایی را مردم بخوانند زیرا اگر مهری تنها به قاضی رود مطمئناً خوشحال بر می گردد. پس بگذارید مردم این کتاب‌ها را هم بخوانند، امیدوارم به این کتاب اجازه چاپ و نشر بدهند و بگذارند مردم خودشان، راهشان را آزادانه انتخاب نمایند.

نکته‌ای که در پایان قابل یاد آوری است، اینست که در وهله اول از همه خوانندگان گرامی و فارسی زبانان عزیز به خاطر ترجمه شکسته و نه چندان خوب و روان کتاب و شاید هم فارسی بسیار قدیمی معذرت خواهی می کنم. زیرا بیشتر از پانزده سال است که با محیط فارسی فاصله دارم و امیدوارم که از خطاها و اشتباهاتم به بزرگواری خویش عفو و گذشت نمایید. در ثانی قابل یاد آوری است که هنگام ترجمه کتاب «بل ضللت» ترجمه فارسی کتاب تیجانی در دسترس نبود تا عبارات فارسی را از کتاب

فارسی تیجانی نقل کنم به همین خاطر بنده همان متن عربی را ترجمه کردم اما هنگامی که کتاب «بلکه گمراه شدی» حروف چینی شد و تقریباً آماده‌ی چاپ گردید: کتاب «آنگاه هدایت شدم» به دستم رسید. و تغییر همه این عبارت‌های ترجمه شده و نقل آن‌ها از ترجمه آقای مه‌ری کاری وقت‌گیر و هزینه‌آور بود به همین خاطر ترجیح دادم که عبارت‌های کتاب عربی تیجانی را با همان ترجمه خودم بگذارم ولی حواله و صفحات ترجمه مه‌ری را ذکر کنم تا خواننده فارسی زبان بتواند هنگام ضرورت بدان مراجعه کند به همین خاطر شما در پاورقی، صفحات چاپ کتاب عربی و فارسی را در کنار هم می‌بینید. باید گفت که هر چند الفاظ و تعبیر ترجمه بنده با ترجمه آقای مه‌ری متفاوت است ولی در صورت مراجعه، شما ملاحظه خواهید کرد که مطالب، تفاوت چندانی با یکدیگر ندارد.

در پایان هم یک چیز مهم و اساسی مانده است و آن اینکه از خداوند مسئلت نمایم که این خدمت ناچیز را از من بپذیرد و روز قیامت مرا با کسانی که دوست دارم یعنی صحابه و اهل بیت رسول الله ﷺ حشر نماید و از شما خوانندگان گرامی هم تقاضای دعای خیر دارم زیرا نیازمند دعای شما هستم.

اسد الله موسوی
پاکستان - پشاور

پیشگفتار

الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على رسوله الأمين محمد بن عبد الله وعلى آله وصحبه أجمعين، وبعد...

از دیر زمانی که عبدالله بن سبا یهودی عقیده واجب بودن امامت حضرت علی علیه السلام را ترویج داد، حضرت ابوبکر، حضرت عمر و حضرت عثمان رضی الله عنهم اجمعیان را موارد طعن و نکوهش قرار داده است. سپس پیروان او از مجوس، همان مجوس که با سرمایه اندک و ناچیز، خود سرمایه که گذشت زمان آن را از درجه اعتبار ساقط گردانده است، سعی دارند که امت اسلامی را دچار تفرقه و فساد کنند. پیروان عبدالله بن سبا یهودی با ادعای خلافت بلا فصل برای حضرت علی علیه السلام و شایسته تر بودن وی از سایر صحابه رضی الله عنهم اجمعیان و با تکرار جریان شهادت حضرت امام حسین بن علی علیه السلام در مراسم سوگواری در عاشورا، می خواهند وحدت و یکپارچگی امت اسلامی را از بین ببرند. شگفت آور اینکه این گونه رویدادهای تاریخی با گذشت زمان و تاریخ، خود به پایان رسیده اند اما رافضی ها همواره به این قضایا دامن می زنند تا بار دیگر آن ها را زنده کنند. اما آنان (رافضی ها) وقتی دیدند که اهل خرد و اندیشمندان با چنین دلایلی تسلیم عقاید پوچ آنان نمی شوند، ناچار شدند به تدریج، ماهیت پنهان خود را آشکار کنند اینجا بود که آن ها اعلان نمودند که: تمام صحابه سوی سه ۳ یا ۷ کافراند و دو ازده امام معصوم اند و بر آنان وحی نازل می شود، فرشتگان خیر مانند جبرئیل و میکائیل نزد آنان رفت و آمد دارند، ائمه از پیامبران خدا بهتر و برتراند و آنان از گذشته حال و آینده خبر دارند و هر کس که معتقد به امامت آنان نباشد کافر است. آری، مشکل و آفت بزرگ این است که آنان همواره گروهی از مسلمانان را به الحاد سوق داده زهرها و سمهای کشنده و خفقان آور خود را میان آنان پخش می کنند و بذر عداوت و کینه را در دل فرزندان امت می کارند و بدین ترتیب تک تک و پیروان آنان با وجودی اینکه از باطل تبعیت می کنند خود را حق به جانب می دانند. آنان از صداقت بسیار دور با کفر نزدیک اند. کاش این ضلالت و گمراهی در همین حد متوقف می شد، متأسفانه آنان در

دل و پیروان خود تخم بغض و عناد می‌کارند، نسبت به چه کسی؟ یهودی‌ها و نصرانی‌ها؟ خیر... نسبت به زیدگان و فرزانه‌های امت اسلامی، نسبت به یاران بهترین انسان روی زمین، یعنی محمد بن عبدالله ﷺ.

از جمله عقاید باطله آنان این است که کتاب خداوند دستخوش تحریف شده است. کدام کتاب؟ تورات و انجیل؟ خیر. بلکه قرآن، همان کتاب خداوند که حفاظتش را خود او بر عهده گرفته است. آری کتابی که درباره آن چنین آمده است ﴿لَا يَأْتِيهِ الْبَطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ﴾ [فصلت: ۴۲]. «باطل از هیچ گوشه‌ای در آن راه پیدا نمی‌کند» - همان کتابی که خداوند درباره آن فرموده است: ﴿إِنَّا نَحْنُ نُزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾ [الحجر: ۹]. یعنی: قرآن را ما نازل کردیم و حفاظت آن نیز بر عهده ما است. آری، گروه روافض همواره در عقاید باطل خود سرگردان بوده است بالاخره کتاب «ثم اهدیت» به عنوان یک تابلو تمام نمائی که حکایت از گمراهی و کینه توزی آنان دارد، چاپ شده در دسترس مسلمانان قرار گرفت. آری، این کتاب کلیه کسانی را که باور داشتند که این آدمان پست نابکار زمانی معتقد به وحدت میان شیعه و سنی بودند، مات و مبهوت کرد. آری، تاریخ ثابت کرد که اینان دعوتگر تخریب‌اند نه تقریب. چرا چنین نباشد. زیرا، آن‌ها هیچ کتابی نمی‌نویسند مگر اینکه آن را به وسیله عقاید باطل خود مزین ساخته و با باورهای دروغین آراسته می‌کنند و کتاب «ثم اهدیت» نوشته محمد تیجانی که بر دو اصل و پایه یعنی، دروغ و تضاد استوار است و نویسنده تمام قضاوت‌های خود را در این کتاب بر این دو اصل مذکور پایه ریزی نموده است و هر خواننده در جریان مطالبی که ارائه می‌گردد نشانه‌های روشنی از دروغ و تضاد را در کتاب «ثم اهدیت» خواهد دید و هر انسان خردمند و عاقل می‌داند که دروغ و تضاد دلیل بطلان است نه حق - من سوگند یاد می‌کنم و مطمئنم که حانث هم نمی‌شوم، درباره اینکه نویسنده «ثم اهدیت» یعنی محمد تیجانی در مورد مذهب «امامیه» که او بدان هدایت شده و حق تملق را ادا نموده است، کوچک‌ترین اطلاعی ندارد و همچنین او اندک آگاهی درباره کتب مرجع فرقه امامیه نیز ندارد. علاوه بر این او هرگز پیرو مذهب اهل سنت نبوده است بلکه او از مذهب «صوفی‌های افراطی» پیروی کرده است و تفاوت میان مذهب اهل سنت و غلاة صوفیه مانند روز روشن است و هر انسان عاقلی فرق آن‌ها را می‌داند. نویسنده اعتراف می‌کند که وی پیرو روش

ومنش تیجانیه بوده است و تیجانیه نسبتی است که به طرف بنیانگذارش (احمد تیجانی) منسوب است. آری اندکی آگاهی پیرامون عقیده این طایفه و مراجعه به آن، نهایت گمراهی و زندقه آن را برای هر فرد عامل و منصفی آشکار می‌کند. لذا این باور که جناب تیجانی منتسب به اهل سنت بوده و اکنون به مذهب امامیه اثنا عشری هدایت شده است، دجل بازی و فریب کاری است. آری، او از گمراهی و ضلالت به سوی آنچه که وی آن را حق می‌داند منتقل شده است. البته کسی که لباس تعصب را از تنش زدوده، بدون هیچگونه گرایشی به خود اجازه دهد تا به بحث پیرامون حقیقت بپردازد، چنین کسی به حق خواهد رسید. این کتاب کلیه کسانی را که طالب حق هستند و در صداند که به حق و حقیقت برسند، به سوی حق هدایت می‌کند بویژه که این کتاب از دلایل کتب اهل سنت و امامیه اثنا عشری هر دو، استناد نموده است. قبل از اینکه این پیش گفتار را به پایان برسانم، لازم می‌دانم از کلیه کسانی که در تهیه و تدارک این مطالب تشریک مساعی نموده، نقشی را ایفاء کرده‌اند، کمال تشکر و سپاسگذاری کنم و از خداوند حی و قیوم مسئلت می‌نمایم که این مشارکت را برای آنان موجب اجر در دنیا و سبب ورود بهشت در آخرت بگرداند و این سعی اندک مرا موجب خشنودی خود قرار داده و مرا همراه یاران پیامبر بزرگوار خودش محشور بگرداند و در کنار حوران بهشتی، بهشت جاودان را، ماوا و پناهگاه من قرار بدهد بار خدایا چنین کن، چنین کن.

تمهید

نویسنده «ثم اهتدیت» کتابش را به دو بخش تقسیم نموده است. در بخش اول صحبتی از مسافرت‌های موفقیت‌آمیز خود در بعضی کشورهای عربی و اسلامی به میان آورده است. مولف در این بخش به بحث پیرامون دیدار خود با بعضی از شخصیت‌های شیعی مذهب که در هدایت او به سوی نور و روشنی (مذهب امامیه) نقش موثری داشته و موجب شدند که او بتواند حق را از باطل و قوی را از ضعیف تشخیص بدهد پرداخته است.

در بخش دوم پیرامون مسافرت بسیار آموزنده خود که او را به حق و حقانیت رسانیده است، سخن گفته است. این بخش از کتابش عمدتاً در مورد اصحاب رسول اکرم ﷺ و حوادثی که میان آنان بوقوع پیوسته و در نهایت مجموعه این مطالب موجب شده تا نویسنده به گمراه بودن اهل سنت و جماعت پی ببرد، نگاشته شده است. او می‌گوید: این حوادث عامل انحراف پیروان مذهب اهل سنت از حق شده و راه راست همان است که مذهب امامیه اثنا عشری از آن تبعیت می‌کند. از آن جهت که بخش دوم کتاب پیرامون زندگی صحابه رضی الله عنهم نگاشته شده و قسمت اعظم کتاب را در بر گرفته است و از تمام مطالب موجود در آن، خطرناک‌تر می‌باشد، حتی می‌توان گفت که این بخش به منزله سنگ بنیادین در ساختار این کتاب به حساب می‌آید، لذا بر خود لازم می‌دانم که نخست به نقد و تفسیر این بخش پرداخته و سپس سایر اغلاط و اشتباهات تیجانی هدایت یافته!!! را مورد نقد و بررسی قرار بدهم.

باب اول:

معنی و مفهوم یا تقسیم صحابه نزد اهل سنت و روافض

دوازده امامی

تیجانی (هدایت یافته)! سخن خود برای رسیدن به حق را حول وحوش موضوع بسیار مهمی که همانا هسته اصلی اختلاف میان اهل سنت و روافض می باشد و خط امتیاز میان این دو گروه به حساب می آید، آغاز نموده است و آن گفتگو پیرامون زندگی اصحاب رسول اکرم ﷺ است. تیجانی، دیدگاه اهل سنت و شیعه امامیه را درباره تقسیم صحابه، مفهوم و معنی آن سر فصل سخن خود قرار داده می گوید: «وقد استتجت من خلال الحدیث مع علماء الشیعة أنّ الصحابة فی نظرهم ینقسمون إلى ثلاثة أقسام» یعنی از گفتگو با علمای شیعه به این نتیجه رسیدم که صحابه از دیدگاه شیعه به سه دسته تقسیم می شوند.

دسته اول: بهترین آنان، یعنی کسانی که خدا و رسولش را بمعنی واقعی کلمه شناختند و با پیامبر اکرم ﷺ برای جان دادن در راه اسلام بیعت کردند و با صدق و اخلاص در قول و عمل او را همراهی کردند و بعد از پیامبر اکرم ﷺ تغییر نکردند بلکه بر قول و قرار خود ثابت قدم ماندند، خداوند در جاهای متعدد در قرآن آنان را مورد ستایش قرار داده است و همچنین رسول اکرم ﷺ در موارد متعددی از آنان تمجید کرده است. شیعه نیز مانند اهل سنت از آنان به پاکی و نیکی یاد کرده، با دیده احترام به آنان می نگرد.

دسته دوم: آن عده از صحابه هستند که بدلیل تطمیع یا تخویف دین اسلام را پذیرفتند و از رسول الله ﷺ تبعیت کردند. این گروه بخاطر مسلمان شدن شان بر پیامبر ﷺ منت می گذاشتند و در برخی موارد به او اذیت و ازار رسانده و به امر و نهی او عمل نمی کردند رای خود را در برابر نص صریح قرآن دخالت می دادند تا آنجا که قرآن گاهی آنان را مورد سرزنش قرار داده و گاهی آنان را تهدید کرده است. همچنین قرآن

در آیات متعددی از رسوایی آنان سخن گفته و رسول اکرم ﷺ بارها آنان را هشدار داده است. شیعه این گروه را با ذکر اعمال و رفتار و بدون هیچ گونه تجلیل و تقدیر یاد می‌کند.

دسته سوم: از صحابه آنان‌اند که منافق بودند. بخاطر مکر و دسیسه علیه پیامبر ﷺ، او را همراهی می‌کردند، با اسلام و مومنین نزدیک شدند تا علیه آنان به مکر و حيله بپردازند. خداوند یک سوره کامل را به شرح حال آنان اختصاص داده است و در جاهای متعددی از آنان یاد کرده است. و به وسیله پایین‌ترین طبقه دوزخ آنان را تهدید کرده است. پیامبر ﷺ نیز درباره آنان سخن گفته و مسلمین را از آنان بر حذر داشته است. هویت و مشخصات آنان را برای بعضی از یاران معرفی نموده است. اهل سنت و شیعه بر لعن و نفرین و تبری از آنان اتفاق نظر دارند^(۱).

این بود دیدگاه شیعه پیرامون تقسیم صحابه بر اساس آنچه که تیجانی (هدایت شده) در کتاب خود ذکر کرده است. علاوه بر این تیجانی گروه خاصی از صحابه را که به خاطر قرابت با رسول اکرم ﷺ و خصوصیات اخلاقی و روحی روانی از دیگران ممتاز هستند نیز یاد آور شده است و آنان همان اهل بیت رسول الله ﷺ هستند^(۲).

تیجانی (هدایت شده) در ادامه این بحث به بیان عقیده اهل سنت پیرامون صحابه پرداخته می‌گوید: اما اهل سنت با وجود احترام و اکرام نسبت به اهل بیت^(۳) و اعتراف به فضیلت آنان، تقسیم مذکور را باور نداشته منافقین را جز صحابه نمی‌دانند. آنان بر این باورند که صحابه بعد از رسول الله ﷺ بهترین خلق خدا هستند - اگر تفاوتی میان آنان هست این تفاوت مبتنی بر سابقیت مسلمان شدن آنان و حسن امتحان و آزمایشی است که در راه اسلام از آنان گرفته شده است. بدین ترتیب در درجه اول برتری از آن خلفای راشدین سپس از آن شش نفری است که در زمره عشره مبشره (یعنی دهه نفری که رسول اکرم ﷺ در دنیا وعده و نوید بهشت را به آنان داده است) قرار دارند^(۴).

۱- ثم اهدیت ص (۷۸-۷۹) و آنگاه هدایت شدم ص (۱۲۵-۱۲۶).

۲- همان کتاب ص (۷۹) و آنگاه هدایت شدم ص (۱۲۶).

۳- تضادگویی جناب تیجانی را در مباحث آینده جایی که او از اهل بیت دفاع می‌کند خواهید دید که می‌گوید: اهل سنت هیچ گونه احترامی برای اهل بیت قائل نیستند.

۴- همان کتاب ص (۷۹) متأسفانه این عبارت را در کتاب فارسی نیافتم.

این است عقیده اهل سنت پیرامون صحابه بر اساس اظهارات جناب تیجانی. اینک قبل از اینکه دیدگاه شیعه را در مورد تقسیم صحابه رد نموده بطلان آن را آشکار سازم. لازم می‌دانم به این بحث بپردازم که صحابی و منافق در لغت و اصطلاح به چه کسی گفته می‌شود؟ سپس باید روشن شود که مقصود از تقسیمات شیعه امامیه آن چنان که در کتب مرجع آنان ذکر شده چه کسانی از صحابه هستند - تا حقیقت برای خواننده خواه شیعه باشد یا سنی روشن گردد. و در پایان هم به نقد و بررسی تقسیمی که شیعه امامیه از صحابه کرده‌اند، می‌پردازم.

تعریف لغوی و اصطلاحی صحابی

صحابه در لغت ماخوذ است از «صحابه» مانند «سمعه». «صحابه صحابه و صحبه» به معنی عاشره، یعنی با وی معاشرت و زندگی کرد و چند نفر که با هم باشند به آنان اصحاب، اصحاب، صحبان و صحاب و صحابه و صحب گفته می‌شود. «استصحابه یعنی او را به همراهی و با هم بودن دعوت کرد»^(۱) دو چیز که با هم ملایمت و مناسبت داشته باشند مصاحبت یکدیگر به حساب می‌آیند^(۲). و صاحب در لغت به معنی معاشر می‌باشد و از مصاحبت گرفته شده است که در لغت به معنی معاشرت و با هم زیستن می‌آید.

صحابی در اصطلاح: هو من اجتمع بالنبی ﷺ مومنأً به و مات علی ذلک.

یعنی: صحابی کسی است که در زندگی به پیامبر ایمان آورده و او را دیده و در حالت ایمان در گذشته است. از این تعریف کاملاً روشن است کسی که پیامبر ﷺ را در حالت غیر ایمان دیده و در حالت غیر ایمان در گذشته است در ردیف صحابه نیست و واژه صحابی در حق او تحقیق پیدا نمی‌کند.

تعریف لغوی و اصطلاحی منافق

منافق در لغت ماخوذ است از نافع ینافق منافقه و نفاقاً و این برگرفته از نفاء است و نفاء یعنی سوراخ هایی که موش‌های جنگلی در آن زندگی می‌کنند. هرگاه موش جنگلی از یک سوراخ تعقیب شود به سوراخی دیگر پناه می‌برد - بعضی‌ها براین باورند که منافق از ماده نفع به معنی سرداب، گرفته شده است. نفع که به معنی سرب است

۱- القاموس المحيط للفیروز آبادی ص (۱۳۴).

۲- مختار الصحاح لمحمد الرازی ص (۱۵۰).

و سرب جایی که چیزی در آن پنهان کرده می‌شود^(۱). خلاصه سخن اینکه نفاق به معنی دگرگون شدن، رنگ عوض کردن و پنهان کردن یا پنهان شده است.

منافق در اصطلاح: کسی است که «یظهر الإسلام ومتابعة الرسول و بیطن الکفر و معادات الله و رسوله». یعنی در ظاهر خود را مسلمان و پیرو رسول الله ﷺ جلوه می‌دهد و در باطن کفر و دشمنی با الله و رسولش را در دل دارد.

بعد از روشن شدن مفهوم و تعریف لغوی و اصطلاحی این دو واژه یعنی «صحابی و منافق» به این نتیجه می‌رسیم که این دو، هیچگونه همسانیت و تشابهی با هم ندارند، نه از ناحیه لغت و نه از ناحیه اصطلاح - صحابی یعنی کسی که بر پیامبر ﷺ ایمان آورده و در حالت ایمان از دنیا رفته است و منافق کسی است که در ظاهر خود را مومن معرفی می‌کند اما در باطن بر کفر عقیده دارد. لذا صحابی هرگز منافق نمی‌شود و منافق هرگز صحابی نمی‌شود. اکنون ممکن است این سوال برای بعضی مطرح شود که چگونه می‌توان صحابی را از منافق تشخیص داد؟ پاسخ این سوال این است که منافق طبق اظهارات کتاب و سنت خصوصیات بارزی دارد که به وسیله آن‌ها به خوبی می‌توان او را از صحابی جدا کرد. ما در صفحات آینده به ذکر بعضی از ویژگی‌های بارز منافقین خواهیم پرداخت.

تقسیم واقعی صحابه از دیدگاه روافض دوازده امامی

نویسنده کتاب «ثم اهدیت»، جناب تیجانی در کتاب خود صحابه رضوان الله تعالی علیهم اجمعین را به سه دسته تقسیم نموده بود^(۲). لکن واقعیت گواه این مطلب است که صحابه نزد روافض به دو دسته تقسیم می‌شوند. گروه سومی وجود ندارد. این سخنی است که علما و کتب شیعه بدان تصریح نموده‌اند.

دسته اول:

دسته اول از صحابه نزد روافض کسانی هستند که روافض از آنان رضایت دارند و تیجانی آنان را جز گروه اول قرار داده است. تعداد این گروه از سه تن کمتر و از هفت تن بیشتر نیست. کسی که نزد روافض از راویان ثقه است به سند صحیح از امام محمد باقر چنین روایت می‌کند: مردم (بعد از پیامبر ﷺ) همه مرتد شدند بجز سه نفر،

۱- النهایة فی غریب الحدیث والأثر نوشته ابن اثیر جلد ۵ ص (۹۸) و لسان العرب ج ۱۰ ص (۳۵۹).

۲- ثم اهدیت ص (۷۸) و آنگاه هدایت شدم ص (۱۲۵).

سلمان، ابوذر و مقداد رضی الله عنهم روای از امام محمد باقر سوال کرد:

درباره عمار، چه می‌فرمایی؟ گفت: حاص حیصه ثم رجع ^(۱).

در روایتی دیگر در این باره چنین آمده است: ثم أناب الناس بعد، یعنی مردم بعد از مرتد شدن دو باره به سوی اسلام برگشتند و نخستین کسانی که به اسلام برگشتند عبارت بودند از: ابو ساسان انصاری، عمار، ابو عمیره و شتیره - و تعداد این آقایان هفت تن بود. حتی امیرالمومنین جز این هفت تن، دیگری را نمی‌شناخت ^(۲). کلینی در کتاب خود «اصول کافی» که از کتب معتبر و مرجع اثنا عشری است ^(۳)، چنین روایت می‌کند: عن حمران بن اعین قال: «قلت لأبي جعفر الصادق عليه السلام: جعلت فداك ما أقلنا لو اجتمعنا على شاة ما أفيناها؟» تعداد ما چنان اندک است حتی یک گوسفند را نیز نمی‌توانیم بخوریم. «فقال: ألا أحدئك بأعجب من ذلك، المهاجرون والأنصار ذهبوا إلا - وأشار بيده - ثلاثة ^(۴)... الخ». یعنی امام جعفر صادق فرمودند: شگفت آورتر از این را برایت بیان نکنم و آن اینکه انصار و مهاجرین همه مرتد شدند. و با اشاره دست فرمود بجز سه تن:

از عبدالرحیم قصیر در روضه چنین روایت شده است: «قلت لأبي جعفر عليه السلام: إن الناس عادوا بعد ما قبض رسول الله صلى الله عليه وآله أهل جاهلية» - یعنی مردم بعد از رسول اکرم صلى الله عليه وآله به جاهلیت و کفر برگشتند - و انصار کناره‌گیری کردند و یک سو شدند ولی این کناره‌گیری هیچ سودی برای آنان ندارد. آنان بدست سعد بیعت کردند و زمزمه دوران جاهلیت را سر دادند و چنین سرودند: «يا سعد! أنت المرجاء وشعرك المرجل وفحلک المرجم» ^(۵).

۱- حق الیقین فی معرفة أصول الدین، عبدالله شبر ج ۱ ص (۳۷۰-۳۷۱) رجال کشی ص (۱۷).

۲- همان کتاب.

۳- امام عبدالحسین موسوی در صفحه ۳۳۱ کتاب خود، مراجعات می‌گوید: بهترین کتب مرجع و مادر در اصول و فروع دین نزد امامیه چهار تا هستند کافی، التهذیب، الاستبصار، ومن لایحضره الفقیه - این سخن به حد تواتر رسیده است و اصول کافی اولین، معتبرترین و بهترین آن‌ها است.

۴- الأصول من الکافی للکلینی ج ۲ ص (۱۹۱) کتاب الإیمان و الکفر (باب) قلّه عدد المومنین، رجال

الکشی ص (۱۳)، تفسیر الصافی ج ۱ ص (۳۵۹)

۵- الروضة من الکافی ج ۸ ص (۳۴۶).

این قسم اول از صحابه مورد اعتماد نزد روافض هستند.

دسته دوم: از دیدگاه روافض سایر صحابه به جز این هفت تن که در دسته اول بدان اشاره شد، می‌باشند. روافض بر این عقیده هستند که همه آنان منافق، مرتد و از دین برگشتند و در راس آنان خلیفه اول و دوم و سوم، عشره مبشره و بعد هم سائر صحابه قرار دارند. این سنت عقیده روافض دو ازده امامی درباره صحابه و یاران رسول اکرم ﷺ.

آری، این تقسیم بندی و عقیده روافض درباره اصحاب رسول الله ﷺ گرفته شده از کتب مرجع اهل تشیع است.

... اکنون این سوال مطرح می‌شود که چرا جناب تیجانی (هدایت شده) در کتاب خود صحابه رسول الله ﷺ را به سه دسته تقسیم نموده است. پاسخ این سوال این است که آقای تیجانی قصد اغفال و گمراه نمودن خوانندگان را دارد به ویژه خوانندگانی را که اهل سنت هستند. او می‌خواهد در ذهن خواننده ایجاد وهم کند که صحابه مرتد نبودند اما آنان می‌خواستند مال دنیا را بدست بیاورند. لذا به خاطر میل و گرایش به مال و ثروت و یا به خاطر ترس از دست دادن دنیا، از سر نفاق از رسول اکرم ﷺ پیروی کردند - این رفتار و شیوه تقسیم آقای تیجانی به خاطر این بود تا زمینه را برای پذیرفتن دیدگاهش در ذهن خواننده فراهم ساخته و به آسانی بتواند، هر کدام از صحابه را که او (تیجانی) مایل باشد در ردیف مرتدان و برگشتگان از دین قرار بدهد. آری اینجا است که آقای تیجانی گروه دومی را تراشیده و در پی آن گروه سومی را یاد آور شده است. این گروه سومی از دیدگاه تیجانی (هدایت شده) منافق اند و او به جعل و تزویر گروه سوم را در عداد و شمار صحابه به شمار می‌آورد. بعد آقای تیجانی (هدایت شده) میان دسته دوم و سوم خلط مبحث نموده هر دو گروه را در یک ردیف داخل می‌کند که در نتیجه صحابه به دو دسته، (دسته‌ای که مرضی عنه، و پسندیده هستند و دسته‌ای برگشته و مرتد هستند،) تقسیم می‌شوند - بدین ترتیب خواننده به آسانی دچار استدراج و اغفال شده تقسیم واقعی از دیدگاه شیعه را می‌پذیرد.

شاید کسانی گمان کنند که منظور جناب تیجانی (هدایت شده) از منافقین، عبدالله بن ابی بن سلول و پیروانش هستند. اما شما خواهید دید که آقای تیجانی در جریان اقامه نماز میت بر ابن ابی و دیدگاه بعضی صحابه در این باره، از عبدالله بن ابی

بن سلول دفاع می‌کند^(۱).

نفی طبقه‌بندی امامیه

۱- اگر گروه منافقین از صحابه باشند (آنطوریکه امامیه می‌پندارند) حاصل این پندار آنان چنین است که: هر کس که پیامبر ﷺ را دیده باشد، صحابی محسوب می‌شود زیرا که برای صحابی بودن از دیدگاه امامیه، ایمان نه در موقع رویت شرط است و نه در موقع مردن و به دلیل اینکه منافقین از جمله کفار هستند ولی روافض ایمان را برای صحابی بودن شرط لازم نمی‌دانند و لذا منافق را در ردیف صحابی می‌پندارند. مسلماً این پندار به این معنی است که کلیه یهودیان، مسیحیان و مشرکانی که پیامبر ﷺ را روایت کردند باید جز صحابه باشند زیرا که ایمان شرط نیست. و هیچ نادانی چنین تعریفی را از صحابه نمی‌پذیرد چه برسد به انسان‌های عاقل و خردمند! و اگر روافض بپذیرند که صحابی کسی است که پیامبر ﷺ را در حالت ایمان رویت کرده و در حالت ایمان در گذشته است، معنی این سخن این است که آنان این ادعا را که «منافق صحابی است»، باطل قرار داده‌اند زیرا که منافق باتفاق امت از اهل ایمان نیست.

۲- بدون تردید حضرت علی رضی الله عنه و سایر صحابه که مورد رضایت و پسند روافض هستند، در ردیف منافقین قرار خواهند گرفت زیرا آنان در از دو طرف باز کردند یعنی هیچ حد و مرزی در تعریف صحابه با منافق تعیین نکردند و در نتیجه هر کس هر کدام از اصحاب پیامبر ﷺ را منافق بداند، مانعی برایش وجود ندارد زیرا که منافقان از میان صحابه بودند^(۲) همچنین، ملحدان، زندیقان و مستشرقان نیز جز منافقان خواهند بود. به دلیل اینکه آنان اسلام و اهل اسلام را مورد طعن قرار داده‌اند.

۳- خواننده کتاب تیجانی (هدایت شده) به این نتیجه می‌رسد که منافقان از لحاظ آمار و ارقام به مراتب از صحابه بیشتر بودند، آنان به عنوان نمایندگی از یک

۱- ثم اهدیت ص (۹۰) و آنگاه هدایت شدم ص (۱۴۶).

۲- صحیح بخاری ج ۴ ص (۱۶۰۴) اینکه منافقان در میان صحابه و در زمان آنان بودند، بخشی از حدیث بزرگ و طولانی است که متعلق به جریان کعب بن مالک، می‌باشد.

اقلیت، دور پیامبر ﷺ را گرفته و مراکز حساس رهبری را در اختیار داشتند (عیناً اعتقاد روافض همین است) آری همین تیجانی (هدایت شده) در جریان بحث پیرامون دسته سوم از صحابه می‌گوید: همانا منافقان در ظاهر خود را مسلمان معرفی می‌کردند و در باطن بر کفر اصرار می‌ورزیدند و با پیامبر و اسلام نزدیک شدند تا علیه اسلام و مسلمانان توطئه کنند. اکنون سوال این است. آنان که چنین اهدافی را دنبال می‌کردند. در عین حال که تعدادشان از صحابه بیشتر بود باید بر پیامبر ﷺ و اصحابش چیره می‌شدند و آنان را به نابودی کشانده، اسلام نوپا را از پا در می‌آوردند؟ ولی عکس می‌بینیم که تاریخ گویای این واقعیت است که اسلام به پیروزی نهایی رسید و در پهنای گیتی گسترش پیدا کرد، پرچمش در دورترین نقاط گیتی به اهتزاز درآمد و پرچم کفر در برابر آن سپر انداخت. آری خوانندگان محترم دقت بفرمایید، گفته‌ها و باورهای گروهک روافض با حقیقت‌های عقلی و واقعیت‌های تاریخی چقدر در تضاد است.

۴- منافقان برای مردم مدینه منوره مجهول و ناشناخته نبودند. آنان گروهک بسیار بد نامی بودند. بعضی‌ها شخصاً شناخته شده بودند و برخی دیگر بوسیله علایم، و نشانی‌ها و خصوصیات که در قرآن ذکر شده است، معرفی گردیدند و این واقعیت از حدیث کعب بن مالک هویدا است. کعب ابن مالک یکی از میان سه نفری بود که در جریان غزوه تبوک شرکت نکرده بودند. او عدم شرکت خود را چنین تعریف می‌کند. وقتی بعد از تشریف بردن رسول اکرم ﷺ از خانه بیرون رفتم و در میان مردم مدینه به بررسی اوضاع پرداختم، آنچه موجب نگرانی من شد و بیش از حد مرا مضطرب می‌کرد این بود که من جز کسی که نفاق بر وی غلبه کرده باشد یا اینکه خداوند به دلیل ضعف و ناتوانی جسمی او را معذور قرار داده باشد، در مدینه ندیدم. (یعنی همگی مردان واجد شرایط همراه با رسول اکرم ﷺ به جهاد رفته بودند) و بقیه علایم و ویژگی‌های بارز آنان عبارتند از:

(فساد فی الأرض)، مورد استهزا قرار دادن دین و بندگان الله، ترجیح دادن گمراهی در برابر هدایت، کری، کوری، لال بودن و سرگردانی سستی در عبادت، شک و تردید درباره اینکه به مسلمانان به پیوندند یا با کفار، سوگند دروغین، نداشتن بینش دین،

بزدلی، مومن نبودن به الله، روز قیامت و به ربوبیت پروردگار، ناراحت شدن موقعی که مسلمانان اموال غنیمت یا فتح و پیروزی بدست می‌آوردند. خوشحال شدن هنگامی که مسلمان با ضرر جانی یا مالی مواجه می‌شدند. منتظر بودن مصایب بر مسلمانان. عدم انفاق در راه الله، خوشحال شدن هنگام تخلف از حکم پیامبر ﷺ، کراهیت و نفرت از رفتن به جهاد. سوگند خوردن بنام الله تا این سوگند را وسیله نجات خود قرار دهند - ایجاد تفرقه میان مسلمانان، عدم رعایت عفت کلام و شئون اخلاقی در برابر بدهکاران - تاخیر نماز و ترک جماعت و اینکه نماز صبح و عشا برای آنان بسیار سنگین بود. این بود بعضی از صفات و ویژگی‌های بارز آنان که در قرآن و سنت پیامبر ﷺ ذکر گردیده - خوانندگان محترم شما را به خدا سوگند، کسانی که به سعادت صحبت پیامبر ﷺ نایل آمدند، چنین صفاتی در آنان دیده می‌شود؟ (کلا وحاشا) آیا کسانی که متصف به این خصلت‌های نامطلوب هستند این شایستگی را دارند که گروهی از صحابه باشند؟! مطمئناً اصحاب و یاران رسول اکرم ﷺ فرسخ‌ها از این گونه صفات فاصله دارند زیرا آنان مورد رضایت الله هستند. خداوند درباره آنان چنین فرموده است: ﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ﴾ [آل عمران: ۱۱۰]. «ای گروه صحابه) شما از بهترین افراد امت مسلمان هستید. (زیرا) امر به معروف و نهی از منکر می‌کنید». و قال تعالی: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ هَبَسْنَا لَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ﴾ [الأنفال: ۶۴]. «ای: پیامبر، خداوند و آن عده از مسلمانان که از تو تبعیت می‌کنند، «برای یاری رساندن تو» کافی هستند». قال تعالی: ﴿مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا﴾ [الفتح: ۲۹]. «محمد رسول خدا است. آنان که وی را همراهی می‌کنند، در برابر کفار بسیار خشن و با هم فوق العاده مهربان هستند - همواره آنان را در عبادت می‌بینی - آنان درصدد به دست آوردن فضل و خشنودی الله هستند»، وقال سبحانه: ﴿وَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ ءَاوُوا وَنَصَرُوا أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ﴾ [الأنفال: ۷۴]. «و کسانی که ایمان آوردند، و هجرت نمودند، و در راه الله جهاد کردند، و کسانی که (ایشان را) پناه دادند و یاری نمودند، اینان مؤمنان حقیقی هستند، برای آن‌ها آمرزش و روزی شایسته‌ای خواهد بود».

آری، آنان که ایمان آوردند، هجرت کردند و جهاد کردند، مهاجرین صحابه هستند و آنان که پناه دادند و یاری کردند انصار از صحابه هستند. خداوند و با صیغه جمع آنان را مورد ستایش قرار داده و فرمودند: «آنان اند که مومنان بحق هستند»، این حکم با کلمه تاکید و حصر از جانب خداوند صادر شده است ولی این نابخردان (روافض) می‌گویند که صحابه و منافقین مسافر یک کشتی هستند.

۵- بر این امر همه اتفاق دارند که رسول اکرم ﷺ اسامی منافقین را برای بعضی از صحابه بیان کردند حتی خود مولف (هدایت شده) این را پذیرفته است. این مطلب نیز به اثبات رسیده است که رسول اکرم ﷺ از یاران خود رضایت داشته، محبت با آنان و ستایش آنان را واجب گردانده است. و از حریم عزت و کرامت آنان حمایت کرده، فرمود:

«لا تسبوا أصحابي^(۱)، لا تسبوا أصحابي، فالذي نفسي بيده لو أن أحدكم أنفق مثل أحد ذهباً، ما أدرك مد أحدهم، ولا نصيفه». ای، مردم! یاران واصحاب مرا بدگویی نکنید. سوگند به آن ذاتی که جان من در قبضه قدرت او است شما اگر به اندازه کوه احد طلا صدقه کنید نمی‌توانید با اندک ترین مقدار صدقه آنان برابری کنید^(۲). در جایی دیگر فرمودند: هرکه صحابه و یاران مرا لعن و نفرین کند، مورد لعن و نفرین من خداوند، فرشتگان و تمام مردم قرار خواهد گرفت^(۳). همچنین در روایتی دیگر فرمودند: «أَحْفَظُونِي فِي أَصْحَابِي، ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ، ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ...»^(۴) الخ. یعنی درباره اصحاب و یاران من، از حرمت من پاسداری کنید. این آیات و روایات نشانگر عدالت تمام صحابه است و اصلاً ممکن نیست که منافقین مشمول این احادیث و روایات باشند و حال آنکه خداوند درباره منافقین می‌فرماید: ﴿إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ﴾ [النساء: ۱۴۵]. «همانا منافقان در پایین‌ترین طبقه (= درکات) آتش

۱- آیا منافقین گفتن صحابه بدترین سب و بدگویی در حق آنان نیست!؟

۲- صحیح بخاری ج ۳ ص ۱۳۴۳ کتاب فضائل الصحابة از ابی سعید خدری. صحیح مسلم ج ۴ ص ۱۹۶۷.

۳- طبرانی در کبیر ج ۱۲ رقم (۱۲۷۰۹) حلیة الأولیاء لأبی نعیم ج ۷ ص ۱۰۳.

۴- ابن ماجه برقم (۲۳۴۳) ج ۳ کتاب الأحكام والحاكم.

(جهنم) هستند، و هرگز یاوری برای آنها نخواهی یافت». «الف و لام» در اول منافقین برای استغراق است. یعنی تمام منافقین را شامل است.

۶- اکنون از این (هدایت شده) پرسیده می‌شود. اگر دسته دوم و دسته سوم از صحابه از جمله کسانی هستند که از نظر دینی بسیار سست و ضعیف‌اند و به خاطر تطمیع یا تخویف از رسول الله ﷺ تبعیت کردند و با توجه به نفاقی که میان آنان راه پیدا کرده بود همه آنان از دین برگشته، مرتد شدند و اکثریت اصحاب از این دو دسته بودند فقط تعداد بسیار اندکی از صحابه یعنی ۳ الی ۷ نفر مرضی عنهم و عادل بودند (همانگونه که قبلاً بیان گردید) آنگاه منظور این مولف (هدایت شده) از این تجزیه و تقسیم صحابه چیست؟! اگر اکثریت صحابه مرتد و منافق باشند، آیا غیر از این است که بگوییم که: رسول اکرم ﷺ نتوانستند یاران و شاگردان خود را صحیح تربیت نموده آنان را عادل و پیرو حق بار بیاورند؟! و او یک مربی و مرشد نابکار بود؟! (معاذ الله از چنین پنداری) آیا در تمام زمان بعثت (۲۳ سال) رسول اکرم ﷺ فقط ۳ الی هفت نفر را توانست درست تربیت نماید؟! هرگز، هرگز رسول اکرم ﷺ از چنین ناشایستگی بسیار دور بودند - جویندگان و پیویندگان حق و حقیقت خود قضاوت کنند آیا این یک نقص و طعن آشکار در حق پیامبر ﷺ نیست؟ شما را به خدا سوگند، رسول اکرم ﷺ در طول این مدت چه کار کرد؟ آیا حاضرین در محضر او نفاق و ارتداد را از وی آموختند؟! سبحان الله! این پیامبر با عظمت ﷺ که یک نسل منحصر به فرد را از میان انسان‌ها تربیت کرد - نسلی که خداوند به وسیله آن دنیا را فتح کرد و به وسیله آن بندگان را از عبادت کردن بندگان به عبادت کردن رب بندگان رهایی بخشید از جور و ستم ادیان به سوی عدالت اسلام و از تاریکی جهالت به سوی روشنی حریت و ازادگی سوق داد. تا جاییکه انسان‌های زیادی در قالب جمعیت‌های بسیار بزرگ و از دورترین گوشه‌های دنیا به آغوش اسلام آمدند. این پیروزی برومندان به حدی شگفت آور بود که عالمان یهودی و مسیحی به عظمت این نسل تربیت شده توسط رسول اکرم ﷺ اعتراف کردند. آری بسیار رنج آور است که با وجود این همه عظمت و اعجاز، فرزندان نابخرد عبدالله بن سبا یهودی بعد از گذشت ۱۵ قرن چنین بگویند

که اصحاب و یاران رسول اکرم ﷺ منافق بودند و با برگشتن از دین، خود را مستحق دوزخ قرار دادند؟!.

۷- این نکته برای خوانندگان سیرت رسول اکرم ﷺ کاملاً روشن و آشکار است که در آغاز دعوت اسلامی در مکه مکرمه با توجه به مصیبت هایی که مسلمانان دچار آن بودند کوچک‌ترین اثر و نشانی از نفاق وجود نداشت. البته در مدینه منوره بعد از اینکه خداوند پیامبر ﷺ را به قدرت رسانید و اسلام به عنوان یک واقعیت انکار ناپذیر روی کار آمد، نفاق ظاهر شد. و همه بر این اتفاق دارند که حضرت ابوبکر، حضرت عمر، حضرت عثمان وعده‌ای دیگر از شاگردان مکتب رسول الله ﷺ در مکه مکرمه در روزهای آغازین دعوت اسلامی، در دورانی که اسلام دچار مشکل بود، به آغوش اسلام درآمدند و این خود نشانگر این واقعیت است که این بزرگواران از نفاق بسیار به دور بودند.

۸- خداوند رسوایی منافقان و سونیت پنهان آنان را در دو سوره (منافقون و توبه) در جریان تبیین وضعیت و دسایس آنان آشکارا ذکر کرده است. اینجا است که سوره توبه بنام سوره فاضحه (رسواکننده) موسوم گردیده است. چون این سوره خصوصیات و منویات منافقان را ظاهر نموده سپس به ذکر احوال مومنین از صحابه پرداخته است. بر اساس اظهارات سوره منافقین، عبدالله بن ابی و همراهانش در راس منافقین قرار داشتند. امام بخاری رحمته الله علیه در تفسیر سوره منافقین از حضرت زید بن ارقم روایتی را چنین نقل کرده است: زید بن ارقم می‌گوید: در یکی از جنگ‌های زمان رسول اکرم ﷺ شرکت کردم. از عبدالله بن ابی شنیدم که گفت: بر آنان که نزد رسول اکرم ﷺ هستند. انفاق نکنید تا از کنار او فرار کنند. اگر به مدینه بر گردیم، بی‌نوایان مدینه را از مدینه بیرون خواهیم راند. زید بن ارقم می‌گوید: این جریان را به عمویم یا به عمر رضی الله عنه گفتم و او آن را به اطلاع پیامبر ﷺ رسانید. پیامبر ﷺ مرا به محضر خود طلبید. من اصل ماجرا را برای او باز گو نمودم. پیامبر ﷺ عبدالله بن ابی و همراهانش را احضار کرد. آنان سوگند یاد کردند که چنین چیزی نگفته‌اند. زید بن ارقم می‌گوید: رسول اکرم ﷺ سوگند ابن ابی را پذیرفته و مرا تکذیب کرد. من چنان ناراحت شدم که هرگز دچار چنین ناراحتی نشده بودم. در اثر این ناراحتی

منزوی شده بیشتر اوقاتم را در خانه سپری می‌کردم. عموم خطاب به من گفت: تو کاری کردی که سودی نداشت جز اینکه رسول اکرم ﷺ تو را تکذیب نموده و مورد خشم خود قرار داد. آنگاه این آیه نازل شد ﴿إِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ﴾ [المنافقون: ۱]. پیامبر ﷺ مرا نزد خود طلبیده آیه مذکور را برای من قرائت کرد فرمود: خداوند حرف تو را تایید کرد، ای زید^(۱). ممکن است این مولف (هدایت شده) در این مورد تردید داشته باشد. اگر چنین است به تفسیر امام طبرسی که از بزرگان شیعه است، یعنی به مجمع البیان مراجعه کند. جناب طبرسی در تفسیر مجمع البیان در خصوص سوره منافقین می‌گوید: این آیات درباره عبدالله بن ابی و همراهانش نازل شدند^(۲). سپس طبرسی به ذکر روایاتی در این خصوص پرداخته است که امام بخاری آن‌ها را در صحیح خود آورده و موید مطلب فوق هستند. مشاهده می‌کنید که یاران عبدالله بن ابی نزد صحابه شناخته شده و مشخص بودند که چنانچه این مطلب از سیاق حدیث فوق نیز کاملاً روشن است. اما سوره «توبه» در جاهای متعددی به منافقان اشاره نموده و به ذکر صفات آن‌ها پرداخته است.

﴿إِنَّمَا يَسْتَعِزُّنَا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَارْتَابَتْ قُلُوبُهُمْ فَهُمْ فِي رَيْبِهِمْ يَتَرَدَّدُونَ﴾... الی... . أَلَا فِي الْفِتْنَةِ سَقَطُوا وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ﴾
[التوبة: ۴۵ و ۴۹].

بی تردید تمام صحابه به قصد جنگ و جهاد از خانه‌ها بیرون رفته بودند. در ابتدا ابوذر و ابوخیثمه شرکت نداشتند ولی بعد به رسول اکرم ﷺ ملحق شدند - همچنین سه تن از صحابه در غزوه تبوک شرکت نکرده بودند و آنان عبارت بودند از کعب بن مالک، هلال بن امیه و مراره بن ربیع، این هر سه تن از انصار بود. خداوند توبه آنان را پذیرفته و آنان را مورد مغفرت قرار دادند. در مدینه فقط کسانی که منافق بودند یا از رفتن به جهاد عذر شرعی داشتند، باقی مانده بودند. قول کعب بن مالک را در این خصوص قبلاً یاد آور شدم - او گفته بود: در مدینه کسی نمانده بود مگر آنانی که عذر شرعی داشتند یا اینکه نفاق بر آنان غلبه کرده بود. همه این مطالب حکایت از آن

۱- صحیح بخاری جلد ۴ کتاب التفسیر برقم (۴۶۱۷).

۲- مجمع البیان فی تفسیر القرآن للطبرسی ص ۸۵.

دارند که منافقان علایم بارزی داشتند که یاران رسول اکرم ﷺ بوسیله آن علایم آنان را می‌شناختند و منافقین برای آنان ناشناخته نبودند.

ابن کثیر در تفسیر این آیه ﴿يَحْذَرُ الْمُنَافِقُونَ أَنْ تُنَزَّلَ عَلَيْهِمْ سُورَةٌ تُنَبِّئُهُمْ بِمَا فِي قُلُوبِهِمْ قُلْ أُسْتَهْزِئُوا إِنَّ اللَّهَ مُخْرِجٌ مَّا تَحْذَرُونَ﴾ [التوبة: ۶۴]. می‌گوید: مجاهد گفته است: منافقین این آیه را خوانده سپس با خود می‌گویند: ممکن است خداوند این سرّ ما را آشکار نکند آری، آیه مذکور مشابه این است. ﴿وَإِذَا جَاءُوكَ حَيَّوْكَ بِمَا لَمْ يُحْيِكَ بِهِ اللَّهُ وَيَقُولُونَ فِي أَنْفُسِهِمْ لَوْلَا يُعَذِّبُنَا اللَّهُ بِمَا نَقُولُ﴾ [المجادلة: ۸]. یعنی: ممکن است خداوند نازل کند بر پیامبرش آنچه را که موجب رسوایی شما است و ماهیت شما را بر شما روشن کند. هم چنان که خداوند در جایی دیگر می‌فرماید: ﴿أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ أَنْ لَنْ يُخْرِجَ اللَّهُ أَضْعَانَهُمْ﴾ [محمد: ۲۹]. آری اینجا بود که قتاده می‌فرمود. این سوره به همین دلیل فاضحه (رسوا کننده) نام دارد. یعنی خداوند در این سوره منافقین را در انظار عمومی رسوا نموده و ماهیت آنان را برای مردم روشن کرده است. این رسوایی آشکار بعد از این صورت گرفته است که مکر و دسیسه آنان پنهان شده بود. آری، بعد از این همه دلایل هیچ کس صحابه و منافقین را یک طیف و یک گروه نمی‌داند مگر کسانی که از خرد بی‌بهره باشند.

قوله تعالی: ﴿سَيَحْلِفُونَ بِاللَّهِ لَكُمْ لِكُمْ إِذَا انْقَلَبْتُمْ إِلَيْهِمْ لِتُعْرِضُوا عَنْهُمْ... عَنِ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ﴾ [التوبة: ۹۵-۹۶]. «هنگامیکه شما بر گشتید، سوگند می‌خورند تا آن‌ها را توبیخ نکنید...»

این آیه درباره منافقینی که در غزوه تبوک شرکت نکرده بودند، نازل شده است. این منافقان که در این آیه به آنان اشاره شده است، نزد رسول اکرم ﷺ آمده عذر گناه خود را بیان کردند. تعدادشان هشتاد و اندی بود. یک نفر از یاران رسول اکرم ﷺ جز آنان نبود. به صحیح بخاری روایت عبدالله بن کعب، درباره سبب نزول آیه مذکور، مراجعه شود.

قوله تعالی: ﴿وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضَرَارًا وَكُفْرًا وَتَفْرِيقًا بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ وَإِصَادًا لِمَنْ حَارَبَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ مِنْ قَبْلُ وَلَيَحْلِفْنَ إِنْ أُرْدْنَا إِلَّا الْحُسْنَىٰ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ

لَكَذِبُونَ ﴿۱۷۷﴾ لَا تَقُمْ فِيهِ أَبَدًا لَمَسْجِدٍ أُسِّسَ عَلَى التَّقْوَىٰ مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ أَحَقُّ أَنْ تَقُومَ فِيهِ فِيهِ رِجَالٌ يُحِبُّونَ أَنْ يَتَّخِذُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُطَّهِّرِينَ ﴿۱۷۸﴾ [التوبة: ۱۰۷-۱۰۸]. «آنانی - منافقانی - که مسجدی برای ضرر و زیان رساندن، کفر و رزیدن و ایجاد اختلاف میان مومنان ساختند و آن را سنگری برای کسی که قبلاً با خدا و رسولش جنگیده بود، قرار دادند و سوگند می‌خوردند که ما هیچ هدفی به جز خیر و نیکی نداشته‌ایم و خداوند گواهی می‌دهد که آن‌ها دروغ می‌گویند. هرگز در مسجد ضرار نماز نخوان، مسجدی که از روز اول بر تقوی پایه گذاری شده است سزاوارتر است که در آن نماز بگذاری در آنجا کسانی هستند که دوست دارند خود را پاک کنند و خداوند پاکیزگان را دوست دارد». این آیه نیز رسوایی منافقان را آشکار ساخته است. این رسوایی منافقین زمانی صورت گرفته که آنان مسجدی را به قصد ضرر رساندن، ایجاد تفریق و جنگ با مومنان، برای پناه دادن شخصی بنام ابی عامر که مردی فاسق و راهب بود، پایه گذاری می‌کردند و از رسول اکرم ﷺ خواستند تا در آن مسجد تشریف برده نماز گذارند.

اما جبرئیل، رسول اکرم ﷺ را از اصل جریان آگاه کرد. رسول اکرم ﷺ دستور داد تا مسجد منهدم شود. جبرئیل پیامبر ﷺ را امر کرد تا در مسجدی که بر تقوی پایه ریزی شده بود، نماز گذارد. مطمئناً آنان که مسجد ضرار را ساختند برای صحابه ناشناخته نبودند اما نزد مولف (هدایت شده!) عقل گرا اکثر صحابه منافق بودند - بدیهی است مسجدی که رسول اکرم ﷺ در آن نماز خواندند، مسجد صحابه بود و مسجدی که به هدم و از بین بردن آن دستور دادند، مسجد منافقین بود. اگر اکثر صحابه منافق بودند و رسول اکرم ﷺ در مسجد یارانی (صحابه) که منافق بودند نماز می‌خواند، آیا معنی اش جز این است که رسول اکرم ﷺ به انهدام مسجد مومنان امر کرد تا در مسجد منافقین نماز خواند،؟! آیا چنین چیزی از رسول اکرم ﷺ می‌تواند صحت داشته باشد؟! در همین سوره خداوند رضایت و خشنودی خود را در باره مهاجرین و انصار صحابه اعلام نموده است. خداوند می‌فرماید: ﴿وَالسَّابِقُونَ الْأُولُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾ [التوبة: ۱۰۰]. «پیشگامان نخستین از مهاجرین و انصار، و کسانی که بخوبی از آن‌ها پیروی کردند خداوند از آن‌ها خشنود است و آن‌ها از خدا

خشنودند و خداوند بهشت را برای آنان آماده ساخته است که در زیر - درختان - آن رود خانه‌ها جاری است آن‌ها جاودانه در آنجا می‌مانند و این رستگاری بس بزرگی است.»
 خوانندگان محترم دقت بفرومائید، خداوند در این آیه چگونه رضایت و خشنودی خودش را از مهاجرین و انصار صحابه اعلام کرده است! وای وای و حسرت بر کسی که تمام صحابه یا بعضی از آنان را مبعوض پنداشته و آنان را بدگویی کند. بویژه از کسی که بعد از رسول الله ﷺ به عنوان سید الصحابه، بهترین صحابه و افضل ترین پذیرفته شده بود. یعنی صدیق اکبر، خلیفه اعظم، حضرت ابوبکر رضی الله عنه.

همانا گروه ناموفق و رسوا شده روافض، با بهترین یاران رسول اکرم ﷺ سر دشمنی داشته، آنان را مبعوض می‌دانند و بد و بیراه می‌گویند - خداوند از چنین چیزی همه ما را نجات دهد. این شیوه برخورد و رفتار آنان با اصحاب رسول اکرم ﷺ دال بر وارونه بودن عقل و واژگون بودن دل‌های آن‌ها است. شما بفرومائید، آنان چقدر از ایمان بدور هستند. زیرا آنان به کسانی سب و شتم و بد و بیراه می‌گویند که خداوند از آنان اعلام رضایت و خشنودی کرده است. اما اهل سنت خشنودند از کسانی که خداوند از آنان اعلام رضایت کرده است. و بد می‌دانند کسانی را که نزد خدا و رسولش بد هستند. دوستی و محبت دارند با کسانی که دوست خداوند هستند و سر ستیز دارند با کسانی که با خدا سر ستیز داشته باشند. آری اهل سنت متبع هستند نه مبتدع، به همین دلیل اهل سنت حزب الله المفلحون، (یعنی خدا جو یان موفق) و عبادات گذاران مومن هستند.

در آیه ۱۱۷ سوره توبه چنین آمده است ﴿لَقَدْ تَابَ اللَّهُ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَأَلْمَجْرِينَ وَالْأَنْصَارِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ فِي سَاعَةِ الْعُسْرَةِ مِنْ بَعْدِ مَا كَادَ يَزِيغُ قُلُوبَ فَرِيقٍ مِّنْهُمْ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ إِنَّهُ بِهِمْ رَءُوفٌ رَّحِيمٌ ﴿١١٧﴾ [التوبة: ۱۱۷]. «خداوند توبه پیغمبر و توبه مهاجرین و انصار را پذیرفت، مهاجرین و انصار که در زمان سختی از پیغمبر پیروی کردند بعد از آنکه نزدیک بود دل‌هایشان منحرف شود، باز هم خداوند توبه آن‌ها را پذیرفته چرا که او بسیار رؤوف و مهربان است.»

این آیه نیز در مدح صحابه و صفاء باطن آنان به صراحت سخن می‌گوید. لذا می‌توان گفت که دو آیه مذکور به شهادت و گواهی حضرت حق ناطق به عدالت صحابه هستند. بعد خداوند متعال اعلام رضایت فرمود از سه نفری که صحابه بودند و در این غزوه

شرکت نکرده بودند. ولی در حق بقیه بازماندگان و متخلفان که از منافقین بودند و رسول اکرم ﷺ به ظاهر عذر آنان را پذیرفته بود، چنین اعلام رضایتی نشده بود. آری این بزرگ‌ترین و بارزترین دلیل است بر وجود فرق میان صحابه که عادل بودند و با وجود خطا و اشتباه مورد مغفرت حضرت حق قرار گرفتند و میان منافقینی که خداوند در کتاب خود درباره رسوایی آنان سخن گفته است.

۹- ضروری می‌دانم که دیدگاه علمای بزرگ روافض امامیه اثنا عشری را که خداوند آنان را به سخن در آورده است تقدیم خوانندگان گرامی‌نمایم. خداوند به بعضی از علمای امامیه توفیق داده که به حق، همان حقی که در آن هیچگونه شک و تردیدی وجود ندارد، سخن گویند. ابوالنصر، محمد بن مسعود، معروف به عیاشی در تفسیرش پیرامون این آیه ﴿إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ﴾ [البقرة: ۲۲۲]. چنین آورده است. یعنی روایتی را ذکر کرده است که هر گونه نفاق را از اصحاب نفی می‌کند. این روایت از امام محمد باقر، پنجمین امام اثنا عشریه نقل شده است. «سلام می‌گوید نزد ابوجعفر بودم. حمران بن اعین نزد وی آمد و چند سوال را در محضر او مطرح کرد. وقتی حمران می‌خواست از آنجا بلند شود، خطاب به ابوجعفر گفت: خداوند طول عمر به تو بدهد و ما را از وجود تو بهره‌مند سازد. بفرما چرا چنین است. ما به محضر شما می‌آییم و تا اینکه دل‌های ما نرم نشده و روح و روان ما از دنیا دوری نجسته و اهمیت مال و ثروتی که در دست مردم است از دل ما نرفته، بر نمی‌گردیم. اما وقتی از محضر شما مرخص می‌شویم و میان مردم و تجار و کسبه قرار می‌گیریم دنیا برای ما بسیار محبوب می‌شود؟ سلام می‌گوید: ابوجعفر در پاسخ حمران بن اعین گفت: همانا این دل‌ها گاهاً کارها و امور برایشان سخت و دشوار می‌شود و گاهاً آسان و راحت. بعد ابوجعفر علیه السلام فرمود: متوجه باشید اصحاب رسول اکرم ﷺ از حضرت رسول ﷺ سوال کردند: آیا شما نگران هستید که ما منافق می‌شویم؟ رسول اکرم ﷺ خطاب به آنان فرمود: چرا شما در این باره احساس خطر می‌کنید؟ صحابه عرض کردند: «زمانی که در محضر و محفل شما هستیم در اثر صحبت و اندرز شما، دنیا را فراموش نموده و از آن بی‌رغبت می‌شویم و در این بی‌رغبتی از دنیا و گرایش به آخرت چنان

احساس می‌کنیم که آخرت، بهشت و دوزخ را داریم می‌بینم. این احساس محدود به لحظاتی است که در محضر شما هستیم. هرگاه از محضر شما بیرون رفته و وارد خانه‌های خودمان می‌شویم و با اهل و عیال و زن و فرزندان خود می‌نشینیم و از مال و زندگی خود صحبت می‌کنیم، زمان آن فرا می‌رسد که به حالت اول یعنی قبل از آن حالتی که در محضر شما داشتیم، برگردیم و چنان کیفیتی بر ما حاکم می‌شود که گویی هرگز در فکر آخرت نبودیم. آیا شما فکر می‌کنید این تحول از علائم و آثار نفاق ما است؟ رسول اکرم ﷺ فرمود: هرگز! این از اقدامات شیطان است تا شما را به سوی دنیا راغب کند. سوگند به خدا اگر آن کیفیتی که شما در محضر و محفل من داشتید برای همیشه بماند فرشتگان با شما مصافحه خواهند کرد. اگر شما مرتکب گناه نشده و از خداوند امرزش طلب نکنید، خداوند کسانی را می‌آفریند که مرتکب گناه شده، استغفار کنند^(۱) و خداوند آنان را مورد مغفرت قرار خواهد داد. همانا مومن، خطا کار و توبه کننده است. آیا به این آیه قرآن توجه ندارید ﴿إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ﴾ [البقرة: ۲۲۲]. وقال ﴿وَأَسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ﴾ [هود: ۹۰] (تفسیر العیاشی سوره بقره آیه ۲۲۲ ج ۱ ص ۱۲۸).

امام یازدهم فرقه اثنا عشریه، امام حسن عسکری در تفسیر خود در مقام توضیح منزلت و جایگاه صحابه در جریان سوالاتی که موسی علیه السلام از خداوند داشت، یکی از آن‌ها دین بود، می‌گوید: موسی از خداوند پرسید: «آیا از اصحاب و یاران پیامبران کسی محبوب‌تر از یاران من نزد توهست؟ خداوند فرمود: ای موسی، مگر نمی‌دانی که فضیلت اصحاب محمد صلی الله علیه و آله بر اصحاب تمام پیامبران مانند فضیلت اولاد محمد صلی الله علیه و آله است بر اولاد تمام انبیا و مانند فضیلت خود محمد صلی الله علیه و آله بر تمام مرسلین^(۲). امام حسن عسکری سخنش را با سخنان و دیدگاه حضرت علی علیه السلام درباره اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله به پایان رسانده است. حضرت علی علیه السلام در مقام تعریف از یاران پیامبر صلی الله علیه و آله برای و پیروان خود و در جریان کمک و یاری رساندن به اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و اظهار همدردی با آنان

۱- این حدیث بارزترین دلیلی است بر این مطلب که گناهی که صحابی مرتکب آن می‌شود، عیبی در حق او محسوب نمی‌گردد.

۲- تفسیر حسن العسکری ص ۱۱ عند تفسیر سورة البقرة.

می‌گوید: یاران پیامبر ﷺ را دیدم و هیچکدام از شما با آنان نمی‌تواند برابری کند. آنان در اثر کار و زحمت همواره غبار آلود و پراکنده مو بودند شب‌ها را در حال عبادت سپری کردند. از خوف قیامت کارهایی را که مانند گرفتن آتش در دست بود انجام می‌دادند. پیشانی آنان به خاطر کثرت سجده مانند زانوی بزها سخت و سفت و خشن بود. هرگاه به یاد خدا می‌افتادند، اشک‌هایشان به حدی سرازیر بود که سینه‌شان خیس می‌شد و به خاطر ترس از عذاب و توقع ثواب مانند درختی که در تند باد طوفان‌ها خم و راست می‌شود، خم و راست می‌شدند. همچنین ابراهیم ثقفی، مرجع اهل تشیع در کتابش «الغارات» که از کتب معتبر امامیه است قول حضرت علی ﷺ را وقتی که یارانش از وی سوال کردند، چنین نقل کرده است: «ای امیرالمومنین درباره اصحاب خود برای ما تعریف کن. حضرت فرمود: از کدام اصحابم برای شما سخن بگویم؟ گفتند: از اصحاب حضرت محمد ﷺ. حضرت علی ﷺ فرمود: تمام اصحاب حضرت محمد ﷺ اصحاب من هستند»^(۱).

آری این است قول حضرت ﷺ که به زعم آنان بزرگ‌ترین امام آنان است. درباره اصحاب حضرت محمد ﷺ همان اصحابی که بنابر عقیده تیجانی (هدایت شده) اکثریت آنان منافق بودند. آیا این گروه این عقیده پوچ خود را ابطال می‌کند و در مورد توهین و تنقیص صحابه، لجام بر زبان‌های خود می‌گذارند یا دیدگاه ائمه خود را تخطئه کرده و غلط می‌دانند؟!

در خاتمه انتظار می‌رود که خوانندگان محترم این ادله را مورد دقت و ارزیابی قرار بدهند و آنان چنین دلایلی را در لابه لای مباحث این کتاب مشاهده خواهند کرد. توجه و مراجعه به این دلایل از جهت اینکه خوانندگان صحت آنچه را که در خصوص عقیده روافض نسبت به منافق بودن اکثریت صحابه ﷺ که اولین آنان خلفای ثلاثه هستند نقل گردید، خوب بشناسند، واجب است.

باب دوم

جناب تیجانی (هدایت شده)! بعد از طبقه بندی صحابه به سه طبقه، مدعی است که مباحث کتابش را بدور از هر گونه عواطف و گرایش و مبتنی بر اساس عقل و منطق آغاز می‌کند. او در این خصوص می‌گوید: «این عامل مرا واداشت تا مطلبم را با این درک و فهم عمیق پیرامون صحابه آغاز کنم و با پروردگارم تعهد کردم (این هدانی) که از هر گونه عواطف و گرایش بدور باشم و به گفته‌های فریقین توجه نموده از بهترین آن‌ها تبعیت کنم و در نگارش این کتاب «ثم اهدیت» از دو مرجع معتبر (عقل و منطق) استفاده کنم».

۱- قواعد منطقی، منظور از قواعد منطقی این است که در خصوص تفسیر و سنت نبوی تنها به تفاسیر و روایاتی تکیه شود که نزد فریقین متفق علیه هستند.

۲- العقل^(۱) عقل بزرگ‌ترین نعمت‌های حضرت حق بر انسان است. زیرا خداوند به وسیله آن انسان را در برابر سایر مخلوقاتش عزت و کرامت بخشیده است^(۲).

جناب تیجانی می‌گوید: به دلایل یاد شده در جریان مباحث و مطالب کتابم به قرآن، سنت صحیح و عقل اصالت داده و آن‌ها را مستمسک خود قرار می‌دهم.

آری این واقعیت نه تنها نزد علمای بزرگ بلکه از دیدگاه هر طالب العلم مبتدی نیز پذیرفته شده است که علم و فهم قرآن علاوه بر آشنایی از اصول علم تفسیر، باید از مصادر اصلی‌اش که همانا اقوال و دیدگاه‌های علمای مفسرین است گرفته شود.

همچنین در استفاده صحیح و بهره گرفتن علمی از سنت رسول الله ﷺ نیاز به این دارد که به آراء علمای حدیث و کارشناسان جرح و تعدیل که صحت و سقم احادیث را به اعتبار متن و سند تشخیص می‌دهند، مراجعت شود. آری ضروری است که انسان عقلش را استخدام نموده آن را به تفکر وادارد تا بتواند صحیح را از ناصحیح تشخیص دهد. اما استفاده صحیح از عقل مشروط است به اینکه انسان در تفکر خود از مواضع غیر عقلانی و از آنچه که برای عقلا و صاحبان خرد پسندیده نیست تجاوز نکند. اما

۱- البته عقل نزد اهل سنت مصدر شرعی نیست بلکه حجیت آن نزد معتزله و روافض معتبر است.

۲- ثم اهدیت (ص ۸۰) و آنگاه هدایت شدم ص (۱۲۷).

سوال این است که آیا جناب تیجانی در ادعای خودش این واقعیت‌ها را می‌پذیرد؟ پاسخ این سوال در اثنا مباحث آینده روش خواهد شد. نخستین نقص و معایبی را که تیجانی (هدایت شده) نسبت به صحابه ابراز می‌کند مربوط به جریان صلح حدیبیه است.

رد دیدگاه تیجانی پیرامون «صحابه در صلح حدیبیه»

تیجانی می‌گوید: خلاصه سخن این است که رسول اکرم ﷺ در سال ششم هجری به اتفاق هزار و چهار صد تن از اصحاب و یارانش مدینه را به قصد مکه و بمنظور انجام عمره ترک کرد و امر کرد تا شمشیرها در غلاف‌ها گذاشته شوند. در محله ذوالحلیفه پیامبر ﷺ و یارانش احرام بستند و جانوران را قلاده در گردن انداختند تا به قبایل قریش اعلام کنند که آنان به قصد زیارت و عمره آمدند نه به قصد جنگ. اما مردم قریش از سر غرور و تکبر فکر می‌کردند ممکن است چنین تصور شود که محمد ﷺ قهراً وارد مکه شده و شوکت آنان را از بین برده است. لذا هیئتی را به ریاست سهیل بن عمرو بن عبدود عامری نزد محمد ﷺ فرستاده و از وی خواستند که این دفعه به همان جایی که آمده بر گردد و در سال آینده به مدت سه روز به او اجازت داده می‌شود تا عمره را انجام دهد و علاوه بر این، شرایط بسیار سختی را در میان گذاشتند و رسول اکرم ﷺ به خاطر رعایت جوانب خیر و نفعی که خداوند به او وحی کرده بود شرایط آن‌ها را پذیرفت. اما بعضی از صحابه از این اقدام پیامبر ﷺ مطمئن نشدند و در این زمینه با وی به بحث و گفتگو پرداختند.

حضرت عمر رضی الله عنه آمد و گفت: «ألسنت نبي الله حقاً» آیا تو نبی بر حق خداوند نیستی؟ قال: «بلى» پیامبر ﷺ گفت: چرا. حضرت عمر گفت: آیا ما حق به جانب نیستیم؟ و دشمن ما بر باطل نیست؟ رسول اکرم ﷺ گفت: چرا؟ آنگاه حضرت عمر رضی الله عنه گفت: ما درباره دین خود هرگز ذلت را نمی‌پذیریم. پیامبر ﷺ فرمود: من پیامبر خدا هستم و او را نافرمانی نمی‌کنم و او مرا یاری می‌کند. حضرت عمر گفت: مگر خود شما نفرمودی: «ما به بيت الله رفته و آن را طواف می‌کنیم»؟ رسول اکرم ﷺ فرمود: آیا من گفتم که امسال بیت را طواف می‌کنیم؟ حضرت عمر رضی الله عنه گفت: خیر. رسول الله ﷺ فرمود: مطمئناً تو وارد بیت الله شده و آن را طواف خواهی کرد. سپس حضرت عمر رضی الله عنه نزد

حضرت ابوبکر رضی الله عنه آمد و گفت: ای ابوبکر! آیا محمد صلی الله علیه و آله پیامبر بر حق خداوند نیست؟ بعد حضرت عمر عیناً همان سؤالاتی را که از رسول الله صلی الله علیه و آله پرسیده بود، از حضرت ابوبکر رضی الله عنه پرسید و او همان پاسخ‌هایی را که رسول اکرم صلی الله علیه و آله داده بود تکرار کرده، گفت: ای مرد (خوب) او رسول خدا است و یک سر مو از پروردگارش نافرمانی نمی‌کند و پروردگار یاری دهنده او است. رسول اکرم صلی الله علیه و آله بعد از نوشتن قرار داد صلح به اصحابش امر کرد بلند شده ذبح کنند، موهای سر را بتراشند و از احرام بیرون بیایند. اما هیچ کدام از اصحاب بلند نشد تا اینکه رسول اکرم صلی الله علیه و آله سه بار فرمان خود را تکرار کرد. وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله حس کرد که هیچ کس از فرمانش اطاعت نمی‌کند، وارد خیمه شده سپس بیرون آمد و بدون اینکه با کسی حرف بزند، شترش را ذبح نموده و سلمانی را طلبیده موی سرش را اصلاح کرد. وقتی صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله را دیدند که از احرام بیرون آمده حلال شد، بلند شده هدایا (حیواناتی را که همراه داشته و قرار بود در حرم ذبح شوند) ذبح کردند. و موهای یکدیگر را اصلاح کردند حتی نزدیک بود، بعضی بعضی را به قتل برسانند.

این بود شرح کوتاهی از داستان صلح حدیبیه. صلح حدیبیه و جزئیات آن مورد اتفاق شیعه و سنی است مورخان و سیره نگاران، مانند طبری، ابن اثیر و ابن سعد و دیگران مانند بخاری و مسلم آن را در کتب خود نقل کرده‌اند. تیجانی (هدایت شده) پس از نقل داستان صلح می‌گوید: «برای من جای تامل است. زیرا برایم ممکن نیست که چنین داستانی را قرائت کرده از عکس العمل و معارضه آقایان صحابه در برابر پیامبر صلی الله علیه و آله شگفت زده و متاثر نشوم. تیجانی (هدایت شده)! ادامه می‌دهد و می‌گوید: آیا سخن کسانی که می‌گویند: «صحابه از امر و نهی پیامبر صلی الله علیه و آله اطاعت نموده فرمان وی را نافذ کردند، پذیرفته می‌شود؟ داستان صلح سخن آنان را تکذیب نموده منظور آنان را نفی می‌کند. آیا هیچ انسان عاقل و خردمندی می‌تواند تصور کند که این عکس العمل در برابر دیدگاه پیامبر صلی الله علیه و آله، جریان کوچکی است؟ یا امر پسندیده‌ای است و یا اینکه چنین کسانی نزد خداوند بی‌گناه‌اند؟ مگر خداوند نفرموده: ^(۱) ﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ

۱- ثم اهدتیت (ص ۸۲-۸۰) و آنگاه هدایت شدم ص (۱۳۱-۱۲۸).

وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا ﴿٦٥﴾ [النساء: ٦٥]. «نه، سوگند به پروردگارت که آن‌ها ایمان نمی‌آورند، مگر اینکه در اختلافات خویش تو را داور قرار دهند، و سپس از داوری تو، در دل خود احساس ناراحتی نکنند و کاملاً تسلیم باشند».

نقدی بر دیدگاه تیجانی

۱- روشن است که این آقای تیجانی حدیث صلح حدیبیه را به صورت بسیار مجمل و گنگ ذکر نموده بخش عمده و مهم آن را که دلالت بر سو نیت پنهان و جنایت او علیه اصحاب پیامبر ﷺ دارد، حذف نموده است. در قسمتی در داستان صلح حدیبیه که مستمسک آقای تیجانی است سخنان عروه بن مسعود خطاب به قومش چنین آمده است:

«همانا او (پیامبر ﷺ) برنامه‌ی درستی را به شما ارائه داده است. آن را بپذیرید و به من اجازت دهید تا پیش او بروم. آنان به عروه گفتند: بروید اجازه دارید. عروه نزد رسول اکرم ﷺ آمد و باوی به صحبت پرداخت. پیامبر ﷺ همان پاسخی را که به بدیل گفته بود برای عروه تکرار کرد. عروه خطاب به رسول الله ﷺ گفت: اگر معامله‌ی قوم تو را یک سره کنم، شخص لایقی را نمی‌بینم که در برابر من بایستد. همه این‌ها آدم‌های نالایقی هستند. فکر می‌کنم همگی این‌ها فرار کنند و تو را تنها بگذارند. حضرت ابوبکر رضی الله عنه خطاب به عروه گفت: (امصص بظر اللات)، یعنی تو لات را خایه مالی کن. آیا ما فرار کرده، او را تنها می‌گذاریم؟! عروه گفت: این شخص کیست؟ گفتند: ابوبکر، عروه گفت: به خدا سوگند اگر احسان تو بر گردن من سنگینی نمی‌کرد، پاسخت را می‌دادم. سپس عروه سخنانش را برای پیامبر ﷺ ادامه داد. هرگاه سخنی برای پیامبر می‌گفت، ریش مبارک رسول الله ﷺ را می‌گرفت. مغیره بن شعبه در کنار رسول الله ﷺ در حالی که شمشیر در دست داشت وزره پوش بود، ایستاده بود. هرگاه عروه قصد سخن نموده دستش را به سوی ریش مبارک رسول اکرم ﷺ دراز می‌کرد، مغیره با قبضه شمشیر دستش را می‌زد و به او می‌گفت: دستت را از روی ریش مبارک رسول اکرم ﷺ بردار. عروه سرش را بلند کرده پرسید: این شخص کیست؟ گفت: مغیره بن شعبه، عروه گفت: ای مکار و حيله گر، در مکر و حيله تو را یاری نکردم؟ مغیره در زمان جاهلیت یعنی قبل از مسلمان شدن در میان قومی زندگی

می‌کرد و تعدادی از آنان را کشته اموال آنان را به غارت برد و بعد نزد پیامبر ﷺ آمد و مسلمان شد. رسول اکرم ﷺ فرمود: اسلام تو را می‌پذیرم اما اموالی را که به غارت بردی درباره آن‌ها هیچ گونه مسئولیتی ندارم. بعد عروه با گوشه چشم (رفتار اصحاب پیامبر ﷺ) را به دقت نگاه می‌کرد و چنین اظهار نظر کرد: «سوگند به خدا اگر آب دهان رسول الله ﷺ در دست یکی از آنان می‌افتاد، آن را روی چهره و بر تمام بدن می‌مالید، هرگاه پیامبر ﷺ حکم می‌کرد، به پیروی از حکم او مبادرت می‌کردند (!!)

هرگاه رسول الله ﷺ وضو می‌گرفت، برای گرفتن آب وضو وی با یکدیگر جدال و دعوی می‌کردند. هرگاه اصحاب او در محضر او حرف می‌زدند، آهسته و آرام حرف می‌زدند، و بخاطر تجلیل و تکریم از وی با چشم پر به سوی او نگاه نمی‌کردند. بعد عروه نزد قومش برگشته و گفت: ای مردم! آگاه باشید و بدانید، من نزد پادشاهان رفتم. در محضر قیصر، کسری و نجاشی حضور پیدا کردم. سوگند به خدا هیچ پادشاهی را ندیدم که رعیتش او را چنان تعظیم کند که اصحاب محمد، محمد را تعظیم می‌کند^(۱) آری، اینان بودند یاران رسول الله ﷺ که به شهادت و گواهی فردی از مشرکان، پیامبر ﷺ را چنین تعظیم می‌کردند... ای برادر محترم و خواننده‌ی گرامی مشاهده کردی، این تیجانی با انصاف و امین را که چگونه بخش عمده و بسیار مهم این داستان را پنهان کرده است. البته من در این خیانت او را معذور می‌دانم. زیرا او اگر این بخش از داستان صلح را ذکر می‌کرد، تمام سخنان و دیدگاهش از اول تا آخر باطل شده و از بین می‌رفت. چون آنچه که در حدیث آمده هرگز با یاهو گوئی‌های او توافق ندارد.

۲- صحابه هرگز با رسول اکرم ﷺ معارضه و مناظره تند و نامناسب آن طور که تیجانی گفته، نداشتند. از حدیث صلح هرگز چنین استنباط نمی‌شود که صحابه قصد مخالفت با رسول اکرم ﷺ را داشتند. البته آنچه که از جانب صحابه در جریان حدیبیه صورت گرفت مطمئناً منشا آن محبت با دین و عقیده و عداوت با کفار بود و مانند تمام انسان‌هایی که دچار عوارض بشری می‌شوند. آنان نیز گمان بردند شرایطی که در قطعنامه صلح گنجانده شده است منجر به اجحاف در حق مسلمانان خواهد شد. این یک امر روشن و آشکار بود. آنان مانند پیامبر ﷺ معصوم نبودند. چگونه ممکن است که صحابه با رسول الله ﷺ

مخالفت کرده و به دستور او عمل نکنند و در عین حال در تعریف و تمجید آنان خداوند چنین آیه نازل کند ﴿لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَأَثَبَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا﴾ [الفتح: ۱۸]. ترجمه: «آنگاه که مومنان زیر درخت بدست تو بیعت می کردند. خداوند خشنودی خود را از آنان اعلام کرد. زیرا می دانست آنچه که در دل هایشان بود. لذا سکون و آرامش خاطر را به سوی آنان فرستاد و پیروزی را نصیب آنان کرد».

آیه مذکور درباره صلح حدیبیه نازل شده است. خداوند دانای پیدا و پنهان چگونه رضایتش را از اصحاب رسول الله ﷺ اعلام می کند. زیرا او از صدق، اخلاص و وفا داری ای که در قلوب صحابه بود، خبر داشت و از سمع و طاعت آنان آگاه بود و آنان را به پیروزی نزدیک بشارت داد. سپس این شیعه نمای (هدایت شده) می آید، قصد و نیت صحابه را در برابر رسول الله ﷺ مشکوک و مشتبه جلوه می دهد؟! لذا تنها همان پاسخ را برایش مناسب می دانم که صدیق اکبر به عروه بن مسعود گفته و آن، این است: (امصص بظر اللات).

۳- جهت روشن تر شدن قضیه برای خوانندگان محترم، روایت دیگری درباره صلح حدیبیه که امام مسلم در صحیح خود آن را نقل کرده و خود تیجانی در حاشیه کتابش بدان اشاره نموده است، تقدیم می گردد. این حدیث غیر از حدیث بخاری است و به وضوح نشان می دهد که چه کسی از صحابه با حکم رسول اکرم ﷺ مخالفت کرده فاقد اعتقاد و اذعان نسبت به دستور پیامبر ﷺ بوده است. امام مسلم از حضرت براء بن عازب چنین نقل کرده است: بعد از ممنوع الورد شدن رسول اکرم ﷺ به مکه مکرمه، سران مکه با وی به صلح نشستند و آمادهی آشتی شدند مشروط بر اینکه مسلمانان فقط سه روز می توانند در مکه بمانند و هیچ گونه سلاحی جز شمشیر در غلاف با خود نیاورند و پیامبر ﷺ به کسی از اهالی مکه اجازه خروج و رفتن از مکه به مدینه را ندهد و از همراهان پیامبر ﷺ هر کدام خواسته باشد در مکه زندگی کند، پیامبر ﷺ حق جلوگیری او را ندارد. بعد رسول اکرم ﷺ خطاب به حضرت علی ﷺ فرمود: شرایط قرار داد صلح را به ترتیبی که به تو گفته می شود

بنویس، و آن چنین بود: «بسم الله الرحمن الرحيم. هذا ما قضی علیه محمد رسول الله» مشرکین بر کلمه رسول الله اعتراض داشتند - رسول الله به حضرت علی علیه السلام امر کرد تا کلمه «رسول الله» را پاک کند. حضرت علی علیه السلام گفت: سوگند به خدا من آن را پاک نمی‌کنم. آنگاه پیامبر صلی الله علیه و آله از حضرت علی علیه السلام خواست که کلمه «رسول الله» را به پیامبر صلی الله علیه و آله نشان دهد. حضرت علی علیه السلام آن را به رسول الله صلی الله علیه و آله نشان داد و آن حضرت صلی الله علیه و آله آن را پاک کرد و بجای آن «ابن عبدالله» نوشت. رسول اکرم صلی الله علیه و آله بر اساس این قرار داد سه روز در مکه اقامت کرد^(۱).

آری، اگر من خواسته باشم، انصاف، عقل‌گرایی و شیوه تفکر این تیجانی کذابی را بیازمایم. در این روایت نیز جای اشکال و تامل باقی است آیا برای من ممکن نیست که چنین چیزی بخوانم و از عکس العمل این صحابی در مقابل فرمان رسول الله صلی الله علیه و آله متأثر نشده و تعجب نکنم. آیا اگر کسی بگوید که این صحابی دستور پیامبر صلی الله علیه و آله را اطاعت کرده است و آن را اجرا نموده است هیچ شخص عاقلی آن را می‌پذیرد؟ مطمئناً این جریان، گوینده چنین سخنی را تکذیب می‌کند و آنچه را که گوینده اراده کرده است از بین می‌برد. آیا او خودش را حریص‌تر از پیامبر صلی الله علیه و آله گمان می‌کند؟ حتی پیامبر صلی الله علیه و آله را مجبور می‌کند که با دست مبارک خودش کلمه (رسول الله) را پاک کند و بجای آن، محمد بن عبدالله بنویسد. گمان نمی‌کنم هیچ انسان عاقلی بپذیرد که این عکس العمل در برابر فرمان رسول الله صلی الله علیه و آله یک حرکت معمولی، پسندیده و منطقی باشد. آری این است عقل‌گرایی که آقای تیجانی آن را محور مباحث کتابش قرار داده زمینه را برای هر انسان جاهل و نادان فراهم می‌کند تا هر عمل صحابی را بر نافرمانی پیامبر حمل نموده و آن را به عدم اطاعت از پیامبر صلی الله علیه و آله و سو تصرف تعبیر کند. متأسفانه ما به خود اجازه نمی‌دهیم تا در مورد فهم معنی صحیح حدیث به اقوال علما مراجعه کنیم. اینک - از این تیجانی (هدایت شده) می‌پرسم: آیا تو این تفسیر و تعبیر (مخالف با حکم پیامبر صلی الله علیه و آله و سو تصرف در برابر دستور او) فعل و حرکت حضرت علی علیه السلام را در برابر فرمان رسول الله صلی الله علیه و آله می‌پذیری؟ اگر می‌پذیری آنگاه بر تو لازم است که درباره

۱- صحیح مسلم مع الشرح، ج - ۱۲ - ص ۱۹۰ - ۱۹۱ کتاب الجهاد والسیر.

حضرت علی علیه السلام همان حکم و فتوی را که درباره سایر اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله صادر کردی، صادر بکنی و درباره او همان دیدگاه را داشته باشی که درباره دیگران داری. اگر این توجیه مورد پسند تو نیست، معنی اش این است که تو خودت بر حکم و فتوی خویش درباره صحابه رضی الله عنهم خط بطلان کشیدی. در نتیجه تو خودت فیصله عقل خودت را نفی کردی.

جناب تیجانی در ادامه بحث در کتابش می گوید: آیا عمر بن خطاب در جریان قرار داد صلح حدیبیه تسلیم دستور پیامبر شد «ولم یجد فی نفسه حرجاً مما قضی الرسول»؟ یعنی از قضاوت رسول اکرم صلی الله علیه و آله احساس ناراحتی نکرد؟ یا اینکه درباره دستور پیامبر صلی الله علیه و آله دچار شک و تردید بود؟ بویژه در این قول خودش که به رسول اکرم صلی الله علیه و آله گفت: آیا تو نبی بر حق خداوند نیستی؟ آیا تو نگفتی که ما وارد بیت الله شده آن را طواف خواهیم کرد؟ و آیا بعد از اینکه رسول الله صلی الله علیه و آله پاسخ قانع کننده به او داد، او تسلیم شد؟ تیجانی می گوید: عمر بن خطاب هرگز تسلیم نشد بلکه عیناً بعد از جواب پیامبر صلی الله علیه و آله همان سوالها را از ابوبکر پرسید. آیا بعد از پاسخ دادن ابوبکر و نصیحتش که قضاوت پیامبر صلی الله علیه و آله را بپذیرد، تسلیم شد؟ اگر بپذیریم که تسلیم شده است. اکنون این سوال مطرح است که آیا او از پاسخ پیامبر صلی الله علیه و آله قانع شده است یا از پاسخ ابوبکر رضی الله عنه (!!) اگر خطایی از وی انجام نگرفته بود، چرا می گفت: عملت لذلك أعملاً... (کارهایی انجام دادم...) تنها الله و رسول او می دانند که عمر مرتکب چه اعمالی شده بود؟ تیجانی می گوید: دلیل تخلف دیگر آقایان حاضر از صحابه، وقتی که پیامبر صلی الله علیه و آله به آنان حکم کرد تا بلند شده ذبح کنند و سرها را اصلاح کنند و کسی به حرف پیامبر گوش نکرد تا اینکه پیامبر ناچار شد سه بار حکم را بدون فایده تکرار کند، مشخص نیست. جناب تیجانی پس از نقل داستان صلح حدیبیه به گونه ای که بیان گردید اظهار تعجب نموده، می گوید: من آنچه را که در این باره می خوانم، نمی پذیرم چگونه ممکن است که صحابه با رسول الله صلی الله علیه و آله چنین رفتار کنند. اگر این داستان تنها از طرف شیعه مطرح می شد، من آن را تهمت و افترا در حق اصحاب گرامی، می پنداشتم. اما این داستان صحت دارد و در حد شهرت رسیده است. چون تمام محدثین اهل سنت آن را نقل کرده اند. از جهت اینکه من التزام کرده ام که روایات مجمع علیه بپذیرم، ناچار که با حیرت و استعجاب تسلیم این جریان شوم. آنچه که برای من ممکن است بگویم، این است: چگونه این طیف از

صحابه را معذور بدانم، صحابه‌ای که نزدیک ۲۰ سال را از زمان بعثت تا زمان صلح حدیبیه همراه پیامبر ﷺ گذراندند و آنان شاهد معجزه و انوار نبوت بودند؟ و قرآن همواره به آنان می‌آموخت که چگونه از پیامبر تجلیل نموده و با رعایت کدام شیوه با وی سخن گویند. حتی خداوند در صورت رعایت نکردن احترام لازم و بلند کردن صدا در محضر او، آنان را به هدر رفتن اعمالشان تهدید کرده است^(۱).

من می‌گوییم:

۱- آنچه که اطاعت و تسلیم حضرت عمرؓ را در برابر فیصله رسول اکرم ﷺ مورد شک و تردید قرار می‌دهد، این است که حضرت عمرؓ درباره شرایط قرار داد صلح اعتراض داشت ولی اعتراض او درباره شرایط صلح هرگز به این معنی نبود که او فیصله و قضاوت پیامبر ﷺ را با دیده شک و تردید می‌نگریست. در واقع منشا اعتراض، این بود که فواید شرایط صلح برای حضرت عمرؓ روشن نبود و به همین خاطر او نخست از پیامبر ﷺ و سپس از حضرت ابوبکرؓ سوال می‌کرد. این سوال‌ها نیز زمانی مطرح می‌شدند که مشرکین شرایط بسیار سختی را قبولانده بودند. از جمله آن‌ها یکی این بود: هر کس از ما (مشرکان) مسلمان شده با شما (مسلمانان) بپیوندد حتماً بسوی مشرکان برگردانده شود. در حدیث آمده است که سهیل چنین گفت: «وعلی أنه لا یأتیک منا رجل وإن کان علی دینک» یعنی شما مسلمانان حق ندارید، کسی را که از ما مسلمان باشد و نزد شما آمده او را پناه دهید و لو اینکه مسلمان شده باشد. مسلمانان گفتند: بسیار شگفت آور و جای تعجب است. چگونه بسوی کفار برگردانده شود حال آنکه او به عنوان مسلمان آمده است؟ در زمانی که مذاکره صلح جاری بود، شخصی به نام ابوجندل فرزند سهیل فرزند عمرو که مسلمان شده بود و در حالی که پاهایش در زنجیر بود و از بخش پایینی شهر مکه بیرون آمده، افتان و خیزان به صفوف مسلمانان پیوست. سهیل به مجرد اینکه نگاهش به ابوجندل افتاد، گفت: محمد! این نخستین کسی است که من می‌خواهم او را به من برگردانی. ابوجندل گفت: برادر مسلمان! من بعد از اینکه مسلمان شدم به سوی مشرکان برگردانده می‌شوم؟ مگر نمی‌دانید که من با چه مشکلاتی گرفتار

۱- ثم اهدیت ص (۸۲) و آنگاه هدایت شدم ص (۱۳۲).

بودم؟- ابوجندل در راه الله شکنجه‌های بسیار سختی را متحمل شده بود- حضرت عمر رضی الله عنه می‌گوید: این حالات و اوضاع سخت مرا واداشت تا نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمده سوال‌ها را مطرح کنم. آری اینجا بود که جریان برای حضرت عمر رضی الله عنه بلکه برای اکثر صحابه رضی الله عنهم فوق العاده دشوار و سخت گذشت علاوه بر این، وقتی خود پیامبر صلی الله علیه و آله خبر داده بود که ما وارد بیت شده و آن را به زودی طواف خواهیم کرد. و دلیل این پیش‌گویی این بود که رسول اکرم صلی الله علیه و آله در خواب دیده بود که وارد بیت شده و همراه با یارانش بیت را طواف می‌کنند. اما وقت تحقق خواب و پیش‌گویی رسول اکرم صلی الله علیه و آله به تاخیر افتاد، این امر برای آنان فوق العاده سخت گذشت. این ناراحتی موجب شد تا حضرت عمر رضی الله عنه سوال کند. لذا منشا سوالات حضرت عمر رضی الله عنه همانا آرزوی شکست و ذلت مشرکین و یاری و کمک رساندن به دین بوده و همین سوالات مطرح شده از جانب حضرت عمر رضی الله عنه خود بارزترین دلیل بر این مدعا است. طبعاً منشا سوالات، شک و تردید درباره قضاوت پیامبر صلی الله علیه و آله نبود. در روایتی از ابن اسحاق چنین آمده است «وقتی حضرت ابوبکر رضی الله عنه به او (عمر رضی الله عنه) گفت: تصمیم رسول الله صلی الله علیه و آله را بپذیر زیرا او پیامبر خدا است. حضرت عمر رضی الله عنه گفت: «أنا أشهد أنه رسول الله» یعنی من گواهی می‌دهم که او رسول الله است. - آری، اینجا است که امام ابن حجر عسقلانی می‌گوید: آنچه که حضرت عمر رضی الله عنه را به تامل در پذیرفتن شرایط صلح واداشت، این بود تا ایشان حکمت، مصلحت و فوائد شرایط صلح را بهتر درک نموده و شبهه‌اش دفع گردد. این تامل مانند تامل او درباره نماز میت بر عبدالله بن ابی بود. هر چند که اجتهاد او در قضیه اول (صلح حدیبیه) مطابق با حکم وحی نبود و در قضیه دوم (نماز میت بر عبدالله بن ابی) موافق بود. مطمئناً اعمال مذکور^(۱) را به خاطر اینکه اجتهادش موافق با حکم وحی نبود انجام داده است. قطعاً او در تمام اعمال و رفتارش معذور بلکه مأجور بوده است. چون او در این اعمال به اجتهاد خود عمل کرده است. دلیل روشن‌تر در این باره که علت تامل حضرت عمر رضی الله عنه در پذیرفتن شرایط صلح، همانا این بود

۱- اشاره است به قول حضرت عمر رضی الله عنه ((فعملت لذلك عملاً)).

تا او فوائد و منافع صلح را درک نموده و شک و تردید را از خود برطرف نماید، روایتی است که امام مسلم در خصوص صلح حدیبیه آن را نقل کرده است. در آن سوال عمر رضی الله عنه از پیامبر صلی الله علیه و آله آمده است: «... فنزل القرآن علی رسول الله صلی الله علیه و آله بالفتح - فأرسل إلى عمر فأقرأه إياه -». یعنی: بلا فاصله بعد از سوال حضرت عمر رضی الله عنه از رسول الله صلی الله علیه و آله، آیه فتح ^(۱) بر رسول الله صلی الله علیه و آله نازل شده، آنگاه رسول الله صلی الله علیه و آله حضرت عمر رضی الله عنه را نزد خود طلبیده و آیه مذکور را برای او قرائت کرد - حضرت عمر رضی الله عنه گفت: ای رسول خدا، این فتح است؟ رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: آری، آنگاه حضرت عمر رضی الله عنه خوشحال شده برگشت ^(۲) و در سوره فتح قول خداوند چنین آمده است.

﴿لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَأَثَبَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا﴾ [الفتح: ۱۸].

ترجمه: «خداوند اعلام رضایت فرمود از مومنان، هنگامی که آنان زیر درخت بدست تو بیعت کردند. خداوند خبر داشت از آنچه (از وفاء و اخلاص) که در دل هایشان بود. لذا آرامش برای آنان فرستاد و پیروزی زود رسی نصیب آنان نمود».

امام احمد در مسند خود از حضرت جابر ابن عبدالله روایت کرده است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «لَنْ يَدْخُلَ النَّارَ رَجُلٌ شَهِدَ بَدْرًا وَالْحُدَيْبِيَّةَ». ترجمه: «کسی که در غزوه بدر و حدیبیه شرکت کرده است هرگز به دوزخ نخواهد رفت» ^(۳).

خداوند رضایت خود را از مومنانی که زیر درخت بدست پیامبر صلی الله علیه و آله بیعت کردند، اعلام نموده است و آنان را وعده بهشت داده است. چرا؟ برای اینکه خداوند از پاکی ظاهر و باطن آنان آگاه بود - بدون تردید حضرت عمر بن خطاب رضی الله عنه از پیش گامان آنان بود - آری، از یک طرف خداوند دانای پیدا و پنهان، از صفا و پاکی ظاهر و باطن صحابه گرامی رسول اکرم صلی الله علیه و آله خبر می‌دهد و از طرفی این جوجه‌ی رافضی (هدایت شده)

۱- ﴿إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا﴾ [الفتح: ۱].

۲- مسلم مع الشرح - ج - ۱۲ ص ۱۹۴ - کتاب الجهاد و السیر.

۳- مسند احمد - ج ۵ رقم - ۱۵۲۴۲ - آلبانی این حدیث را صحیح قرار داده است.

می‌آید دل‌های صحابه گرامی را مطعون و معیوب قرار می‌دهد. آیا این طعن و عیب به دین بر نمی‌گردد؟!

۲- این طعن جناب تیجانی که خود حضرت عمر رضی الله عنه گفته بود: «فعملت لذلك أعمالاً» (کارهایی بخاطر این انجام دادم) و همچنین قول آقای تیجانی «والله وحده ورسوله يعلم ما هي الأعمال التي عملها عمر» (خدا بهتر می‌داند اعمالی که عمر انجام داد چه بودند) - آقای تیجانی ایرادات و اشکالات خود را نسبت به حضرت عمر رضی الله عنه بر این نقطه و محور متمرکز نموده است که خود حضرت اعتراف نموده است که خطا از وی انجام گرفته و او برای جبران آن اعمالی را انجام داده است ولی جز الله و رسولش کسی دیگر نمی‌داند که او برای جبران گناه نافرمانی از دستور رسول الله صلی الله علیه و آله چه اعمالی را انجام داده است؟ این گفته جناب تیجانی علاوه بر اینکه صد در صد اشتباه است. بر جهل و نادانی وی دلالت دارد زیرا در روایت ابن اسحاق آمده است «حضرت عمر رضی الله عنه می‌گفت: برای جبران گناه احتمالی سخنانی که در محضر رسول اکرم صلی الله علیه و آله در جریان صلح حدیبیه گفتم، همواره صدقه می‌کردم، روزه می‌گرفتم، نماز می‌خواندم و غلام و کنیز آزاد می‌کردم - واقدی از حدیث ابن عباس چنین نقل کرده است: قال عمر رضی الله عنه: «لقد اعتقت بسبب ذلك رقاباً وصمت دهرًا»^(۱). یعنی: بخاطر سخنانی که در محضر رسول الله صلی الله علیه و آله گفتم، برده‌های زیادی را آزاد نموده و مدت زمانی روزه گرفتم - آری، این نماز، و روزه‌های نفلی و ازاد کردن گردن‌ها برای جبران آنچه از تاخیر و توقف که از وی در ابتدای امر صادر شد، انجام گرفته است. و این امر نیز مسلم و پذیرفته شده است که توقف او از اطاعت دستور رسول الله صلی الله علیه و آله در ابتدا جریان نتیجه اجتهاد او بوده است لذا این همه سعی و تلاش برای جبران خطای اجتهادی، دلیل بسیار روشنی است بر تقوی، خدا ترسی و رجوع او بسوی خداوند و اینکه او (حضرت عمر رضی الله عنه) قصدی جز اظهار شوکت و قدرت مسلمانان و ذلت و خواری مشرکان نداشته است. همچنین که از سیاق حدیث بر می‌آید.

۳- درباره این سخن تیجانی: «ولا أدري سبب تخلف البقية الباقية من الحاضرين بعد ذلك إذ قال لهم رسول الله، قوموا فانحروا ثم احلقوا». یعنی: دلیل تخلف سایر حاضرین، وقتی که رسول اکرم ﷺ دستور داد که از حالت احرام بیرون بیایند، برایم روشن نیست - می‌گوییم:

ای تیجانی (هدایت شده) تو خودت در روایت مسلم، بطور واضح و روشن اعتراف کردی که حضرت علی ﷺ نیز از جمله کسانی بود که در صلح حدیبیه حاضر بود و درباره شروط مورد توافق از دیدگاه عمر ﷺ دفاع می‌کرد. و در همان حدیث آمده است که وقتی رسول الله ﷺ به حاضرین امر کرد تا بلند شده ذبح کنند، موه‌های سر را حلق نموده از احرام بیرون بیایند، هیچ کدام از حاضرین از سر جایش بلند نشد. صد در صد حضرت علی ﷺ نیز در آن جمع حضور داشت و همراه و همزمان با سایر حاضرین او نیز دستور رسول اکرم ﷺ را اطاعت نکرد - تو خودت می‌گویی من بنا بر چه دلیل این طیف از صحابه را که با وجود اینکه حدود بیست سال را در صحبت پیامبر گذراندند و چنین از وی نافرمانی کردند، معذور بدانم - آری چنین بر می‌آید که تو فراموش کردی که حضرت علی ﷺ نیز جز آنان است. اکنون از تو سوال می‌شود - اگر تو توانستی حضرت علی ﷺ را در جریان این حادثه معذور و بی‌تقصیر قرار دهی پس بدان و باور کن که همان عذر حضرت علی، عذر بی‌گناهی سایر صحابه نیز هست، و اگر دلیل بی‌گناهی حضرت علی ﷺ برای تو روشن نیست و نمی‌توانی وی را معذور بدانی. آنگاه همان گناه و نقصی را که به سایر صحابه نسبت می‌دهی قطعاً به حضرت علی ﷺ نیز منسوب است، و در چنین حالتی چاره‌ای نیست جز اینکه به تو بگوییم: بهتر این است که تو از عقل و خرد خودت عذر خواهی کنی.

۴- اما اینکه سایر صحابه چرا در مرحله نخست از دستور رسول اکرم ﷺ دایر بر بیرون آمدن از حالت احرام اطاعت نکردند، دلایل متعددی دارد که ابن حجر آن‌ها را بدین گونه بیان کرده است:

«ممکن است خود داری صحابه بخاطر این بوده است که آنان این امر را امر استحبابی پنداشتند نه ایجابی با اینکه آنان فکر می‌کردند که هم اکنون وحی دایر بر ابطال پیمان صلح نازل می‌شود یا اینکه هر کدام فکر می‌کرده است که او بطور استثنایی وقت رسیدن آنان به مکه مجاز به انجام مناسک عمره می‌شود. همه این

احتمالات برای آنان وجود داشت زیرا که امکان نسخ و نزول وحی تا آن هنگام ممکن بود. این نیز از جمله احتمالات است که ممکن است اوضاع، بدلیل اینکه آنان پس از اینکه تا حدی به قدرت رسیده بودند و احساس قدرت می‌کردند، ناگهان دیدند که در باب اعتقاد و انجام مناسک عمره دچار چنین حالتی شده‌اند، این اوضاع به ظاهر نابسامان آنان را چنان مشغول به خود کرده بود که آنان در مرحله نخست متوجه‌ام ر پیامبر ﷺ نشدند یا اینکه آنان اطاعت از دستور رسول اکرم ﷺ را به تاخیر انداختند به فکر اینکه‌ام ر مطلق مقتضی اطاعت مع الفور و بلا فاصله نیست - همه صحابه در صلح حدیبیه مجموعه این دلایل را در نظر داشتند. هیچ دلیلی، در این جریان برای آنان که می‌گویند: امر برای وجوب فوری است، یا برای کسانی که وجوب فوری را نفی می‌کنند و همچنین برای کسانی که می‌گویند امر برای وجوب است نه برای ندب و اباحت، وجود ندارد. زیرا که این جریان شامل همه احتمالاتی است که بیان گردید^(۱). نظیر این حادثه، حادثه و رویداد غزوه فتح است و آن اینکه ماه رمضان بود. و رسول اکرم ﷺ آنان را امر به افطار می‌کرد اما وقتی که صحابه پیوسته از افطار کردن روزه خود داری می‌کردند آنگاه خود حضرت لیوان را در دست گرفته نوشید وقتی صحابه دیدند که پیامبر ﷺ نوشید و افطار کرد، آنان نیز افطار کردند^(۲). آری این‌ها عذرها و دلایل موجهی بودند که علمای کرام جهت موجه جلوه دادن امتناع صحابه و معذور قرار دادن آنان در نظر گرفته‌اند. اما نا آگاهان و بیگانگان از علم و معرفت، نخستین قرائت و برداشت عقلی آنان این است که اقدامات صحابه را به بدترین احتمالات و رکیکترین مفهوم ممکن در هر زمان حمل کنند و دلیلش نیز این است که نا آگاهان و بیگانگان از علم و معرفت، سخت‌ترین حسد و کینه تیزی را در حق صحابه در دل‌هایشان دارند. خداوندا، به پناه تو می‌آییم از شر کسانی که خداوند توان شنیدن را از آنان گرفته و بصیرت آنان را سلب نموده است.

جناب تیجانی (هدایت شده) در ادامه هذیان و یاوه گویی‌های خود می‌گوید: «من این احتمال را بعید و دور از امکان قرار نمی‌دهم که عمر بن خطاب سایر صحابه را به تخلف از امر رسول الله ﷺ واداشته و آنان را به شک و تردید سوق داده باشد - این

۱- الفتح - ج - ۵ (ص ۴۱۰-۴۰۹).

۲- همان مرجع سابق.

امکان از گفته‌های خود وی که گفته بود «عمل لذلك أعمالاً لم يشأ ذكرها» تقویت می‌شود. او در جای دیگر می‌گوید: همواره روزه می‌گرفتم، نماز می‌خواندم و گردن‌ها را آزاد می‌کردم، از ترس اینکه سخنانی گفته بودم... الخ او ادامه می‌دهد و می‌گوید: آنچه که در این قصه (صلح حدیبیه) از خود او (عمر بن خطاب رضی الله عنه) منقول است حکایت از آن دارد که خود عمر بن خطاب درک کرده بود که موضعش در آن روز موضع بسیار حیرت‌زا و شگفت‌آوری بوده است^(۱).

۱- آری، این از پوچ‌ترین و بی‌ارزش‌ترین تهمت‌ها و افترااتی است که به صحابی جلیل‌القدر نسبت داده شده است. زیرا او (تیجانی) از کجا و بنا بر چه دلیلی می‌داند که حضرت عمر رضی الله عنه سایر صحابه را به تخلف از دستور پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم واداشته است؟ آیا جناب تیجانی می‌داند آنچه را که حضرت عمر رضی الله عنه در دل خود داشت؟ آیا این مطلب برای او وحی شده است؟ مسلم است این ادعای او جز بر سو نیت او نسبت به حضرت عمر رضی الله عنه بر مطلب دیگری دلالت ندارد. این مدعی دروغگو در این نسبت ناروای خود به چه مستندی استناد کرده است؟ آیا در مجموعه احادیث، دلیلی بر این مدعایش وجود دارد؟ اگر او در مجموعه احادیث، دلیلی بر این مدعای پوچ خودش دارد، بجای گفتن این حرف‌های پوچ و دروغش در حق بهترین انسان‌ها، باید آن را به ما ارائه دهد.

۲- آیا این سخن او طعن و نقصی در حق سایر صحابه به حساب نمی‌آید؟ جواب مثبت است. زیرا به گمان او همه صحابه از دستور رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بنا بر رای و نظر حضرت عمر رضی الله عنه تخلف کردند! طبعاً حضرت علی رضی الله عنه از جمله آن‌ها است. ای برادر خواننده! مشاهده کردی که چگونه این رافضی (هدایت یافته) زمینه را برای خواندگانش فراهم می‌سازد تا به تدریج و به نحوی که اصلاً گمان نکنند، آنان را آرام آرام به مطعون و معیوب بودن صحابه معتقد کرده تسلیم عقیده باطلش که همانا مرتد شدن تمام صحابه بجز سه یا هفت نفر است، بکنند؟! من نمی‌دانم که این رافضی (هدایت شده) چگونه متوجه این امر نشده است که با این اقدام و حرکت نازیبایش، امام اول خود، حضرت علی بن ابی طالب رضی الله عنه را نیز مطعون و معیوب ساخته است. زیرا او نیز جز آن عده از اصحاب

۱- ثم اهدتیت ص (۸۳) و آنگاه هدایت شدم ص (۱۳۳-۱۳۲).

وحاضرین در صلح حدیبیه بود که ام رسول الله ﷺ را (به قول تيجانی) اطاعت نکردند و در این باره تردید داشتند.

۳- این گفته تيجانی: «علاوه بر این خودش (عمر) اعتراف می‌کند که کارهایی انجام داده است که نخواستہ است از آن‌ها سخنی به میان آورد» سپس این گفته تيجانی که: (در جاهای دیگر عمر می‌گوید: همچنان روزه می‌گرفتم و صدقه می‌دادم... اصلاً پیدا نیست که این شخص در این سخنانش دارد چه می‌گوید؟ چگونه او (حضرت عمر ﷺ) اعمالی را انجام می‌دهد که مایل نیست آن‌ها را بیان کند و بعد خود تيجانی در جایی دیگر می‌گوید: «إنه فعل کذا و کذا» - یعنی حضرت عمر ﷺ فلان و فلان کار را انجام داد. تيجانی با این تضاد گویی خود در صدد است که خواننده را دچار وهم و تزلزل کند دایر بر اینکه غیر از این اعمال که ذکر شدند (روزه، نماز و ازادی گردن‌ها) اعمال دیگری نیز بوده است که عمر ﷺ آن‌ها را پنهان کرده است. آری چنین بر می‌آید که آقای تيجانی یک حس هشتمی نیز دارد که به وسیله آن به مطالبی دست یافته است که سایر محققان و شراح حدیث از رسیدن به چنین مطالبی عاجز ماندند. آقای تيجانی منظور تو از این سخت که «موارد اخری» چیست؟ آیا منظور از «موارد اخری»، روایات دیگری از همین حدیث نیست؟ چه دلیلی موجب شده که تو این روایت بخاری را که عمر بن خطاب ﷺ در آن می‌گوید: «عملت لذلك عملاً» را بپذیری و روایات دیگری را که آن اعمال در آن توضیح داده شده‌اند را رد کنی؟ حال آنکه متکلم و گوینده در همه این روایات خود عمر بن خطاب است! چرا او (عمر بن خطاب ﷺ) علیه خود اعتراف کند، که اعمالی را انجام داده است که نمی‌خواهد آن‌ها را بیان کند.

رد دیدگاه تيجانی نسبت به صحابه در مورد مصیبت روز پنج شنبه

خلاصه دیدگاه تيجانی این است، او می‌گوید: سه روز قبل از رحلت رسول اکرم ﷺ جمعی از صحابه در خانه آن حضرت گردهم آمده بودند پیامبر ﷺ امر کرد تا قلم و کاغذ را برایش آماده کنند تا مطالبی را برای آنان بنویسد و آنان را از گمراهی نجات دهد. ولی صحابه اختلاف کردند و بعضی از آنان از فرمان آن حضرت سرپیچی نموده او را

متهم به بیهوده گویی کردند. رسول الله ﷺ خشم کرده آنان را از خانه خود بیرون راند بدون اینکه چیزی برای آنان بنویسد. اینک شرح مفصل این داستان را از حضرت ابن عباس رضی الله عنه بشنوید. ابن عباس می گوید: روز پنج شنبه، چقدر سخت بود روز پنج شنبه. ناراحتی و بیماری پیامبر ﷺ در آن روز شدت گرفت. فرمود: بیاید مکتوبی برای شما بنویسم تا بعد از آن دچار گمراهی نشوید. عمر بن خطاب رضی الله عنه گفت: ناراحتی رسول الله ﷺ شدت گرفته است، قرآن نزد شما است، کتاب الله برای ما کافی است. اهل بیت خانه اختلاف کردند و خصومت میان آنان بالا گرفت. بعضی ها گفتند نزدیک شوید تا پیامبر ﷺ برای شما وصیت نامه ای بنویسد تا شما بعد از آن گمراه نشوید. بعضی دیگر دیدگاه عمر بن خطاب را ترجیح دادند. وقتی نزد رسول الله ﷺ زیاد سر صدا کرده و اختلاف نمودند، رسول الله ﷺ فرمود: از نزد من بلند شده بیرون روید. حضرت ابن عباس می گفت: همانا این مصیبت، مصیبت بسیار بزرگی بود. و آنچه مانع نوشتن وصیت نامه رسول اکرم ﷺ گردید اختلاف و سر و صدای آنان بود. این داستان قطعاً صحت دارد. علما و محدثین و مورخان شیعه و سنی آن را در کتب و منابع خود ذکر کرده اند. و بر اساس شرایطی که بر خودم لازم کردم. مجبورم این داستانرا بپذیرم و در توجیه موضعی که عمر بن خطاب آن را اختیار کرده بود شگفت زده و در حیرتم که چگونه او از حکم پیامبر ﷺ سرپیچی کرد. کدام حکم؟ حکمی که نجات دهنده این امت از گمراهی بود. بی تردید آنچه را پیامبر ﷺ می خواست بنویسد، مطالب تازه ای را برای مسلمانان در بر داشت. آقای تیجانی در ادامه سخنانش می گوید: بگذریم از دیدگاه شیعه که می گوید: رسول الله ﷺ قصد داشت علی رضی الله عنه را به عنوان جانشین و خلیفه برای خود برگزیند و عمر مطلب را درک نموده و به مخالفت با آن برخاست زیرا ممکن است آنان (اهل سنت) این توجیه را نپذیرند، اما سوال این است که آیا این حرکت درد انگیز که موجب خشم پیامبر ﷺ گردید به حدی که پیامبر ﷺ آنان را از خانه بیرون کرد و ابن عباس چنان گریه کرد که رخسارهایش خیس اشک گردید و آن را مصیبت بزرگ خواند، توجیهی دارد؟ اهل سنت می گویند: چون عمر بن خطاب شدت ناراحتی رسول اکرم ﷺ را درک کرده به حال پیامبر ﷺ ترحم نمود و درصدد آرامش و استراحت او بود. تیجانی پس از نقل این توجیه اهل سنت می گوید: کسی که از اندک عقل و خرد بهره ای برده باشد، این توجیه را نمی پذیرد چه برسد به علما و

دانشمندان. تیجانی در ادامه سخنانش می‌گوید: بارها درصدد بر آمدم تا دلیلی برای اقدام عمر جستجو نمایم ولی نحوه برخورد عمر با فرمان رسول الله ﷺ جای هیچ دلیل و توجیهی را نگذاشته بود. حتی اگر من قول او «یهجر» (العیاذ بالله) را به غلبه الوجع تبدیل می‌کردم باز هم عذر موجهی که این حرکت عمر را که گفت: «عندکم القرآن حسبنا کتاب الله» توجیه نموده و گوینده‌اش را تبرئه کند دیده نمی‌شود. آیا او قرآن را از رسول اکرم ﷺ بهتر می‌دانست؟ یا اینکه رسول الله آنچه را که قرآن می‌گفت خوب حفظ نکرده بود، یا اینکه رسول الله ﷺ با صدور چنین حکمی می‌خواست میان صحابه اختلاف و دودستگی ایجاد کند (استغفرالله)^(۱).

نقدی بر دیدگاه تیجانی

۱- تیجانی (هدایت شده) این حدیث را با چند حدیث خلط مبحث نموده است. تیجانی می‌گوید: صحابه رضی الله عنهم پیامبر ﷺ را به «هجر» بیهوده گویی متهم کرده‌اند. ولی حدیثی را که تیجانی در کتابش آورده است، این کلمه «یهجر» در آن وجود ندارد. همچنین تیجانی حدیث ابن عباس را چنین نقل کرده است «يَوْمُ الْحَمِيْسِ وَمَا يَوْمُ الْحَمِيْسِ، اشْتَدَّ بِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَجَعُهُ» این جمله جز حدیث مذکور که او آن را بهام ام بخاری نسبت داده است، نیست بلکه این جمله و کلمه «یهجر» جز روایتی دیگراند که تیجانی به قصد خود را از آن روایت غافل و بی‌خبر قرار داده است. زیرا آن روایت مطالب بسیار مهمی را توضیح می‌دهد و از حضرت سعید بن جبیر به این شرح روایت است:

«قال: قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: يَوْمُ الْحَمِيْسِ وَمَا يَوْمُ الْحَمِيْسِ، اشْتَدَّ بِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَجَعُهُ فَقَالَ: اثْتَوَيْتَنِي لَكُمْ كِتَابًا لَنْ تَضَلُّوا بَعْدَهُ أَبَدًا فَتَتَّزِعُوا، وَلَا يَنْبَغِي عِنْدَ نَبِيِّ تَنَازُعٍ، فَقَالُوا: مَا شَانُهُ؟ أَهَجَرَ، اسْتَفْهِمُوهُ، فَذَهَبُوا يَرُدُّونَ عَلَيْهِ فَقَالَ: دَعُونِي، فَالَّذِي أَنَا فِيهِ خَيْرٌ مِمَّا تَدْعُونِي إِلَيْهِ، وَوَصَاهُمْ بِثَلَاثٍ قَالَ: أَخْرِجُوا الْمُشْرِكِينَ مِنْ جَزِيرَةِ الْعَرَبِ وَأَجِيزُوا الْوَفْدَ بِنَحْوِ مَا كُنْتُمْ أُجِيزُهُمْ وَسَكَتَ عَنِ الثَّالِثَةِ أَوْ قَالَ فَتَسِيَّتْهَا»^۲. ترجمه: «ابن

۱- ثم اهدتيت ص (۸۴) و آنگاه هدایت شدم ص (۱۳۵-۱۳۳).

۲. صحيح البخاری كتاب المغازی ج ۴ رقم (۴۱۶۸).

عباس گفت: مصیبت روز پنج شنبه بسیار بزرگ بود. بیماری رسول الله ﷺ شدت گرفت آن حضرت ﷺ فرمود: کاغذ و قلم به من بدهید - نامه‌ای برای شما بنویسم تا برای همیشه شما را از بی‌راه رفتن نجات دهد. (حاضرین) در این باره اختلاف کردند. در حالیکه اختلاف در محضر هیچ پیامبری مناسب نیست. از همدیگر پرسیدند: رسول الله ﷺ را چه شده؟ آیا از شدت تب و ناراحتی سخنان بی‌ربط می‌گوید؟ از وی جویا شوید - (حقیقت حال را) حاضرین به پاسخ منفي خود ادامه دادند. پیامبر ﷺ فرمود: مرا به حال خودم بگذارید! آنچه را که من درصدد هستم، بهتر است از آنچه که شما مرا بسوی آن می‌خوانید - سپس به سه چیز حاضرین را وصیت فرمود».

۱- اینکه جزیره العرب را از لوٹ وجود مشرکین پاک کنید.

۲- وفد (دسته نظامی) را که من می‌خواستم اعزام کنم، آن را اعزام کنید. ابن عباس می‌گوید: درباره سومی رسول الله ﷺ چیزی نفرمود یا اینکه او فرمود ولی من آن را فراموش کرده‌ام.

۱- هرگاه جناب تیجانی (هدایت شده) می‌خواهد احادیث رسول الله ﷺ را تفسیر کند، آن‌ها را وارونه تفسیر می‌کند. آری، این نویسنده (عاقل) مدعی است که قصد و منظور پیامبر ﷺ از نوشتن این مکتوب این بود که «یعضمهم من الضلالة» یعنی امت را از ضلالت مطلقه نجات دهد. مسلم است که ضلالت، معانی متعددی دارد و رسول اکرم ﷺ با این سخنش «لن یضلوا بعده» ضلالت را در یک معنای خاص آن می‌خواست منحصر و محدود کند. مثلاً اینکه درباره تعیین جانشین تصریح کند یا درباره مساله خاصی می‌خواست اظهار نظر کند تا اختلاف از میان امت در خصوص آن حکم مرتفع شود. وگرنه چگونه ممکن بود که پیامبر ﷺ نوشتن چیزی را که امت را از مطلق ضلالت (یعنی ضلالت به مفهوم گسترده اش) نجات دهد، ترک نماید؟! این امر رسول الله ﷺ اگر موجب و مفهومی داشته تنها این بود که برای وجوب و لذا پیامبر ﷺ آن را ترک کرد.

۲- واجب است هر مومن این باور و عقیده را داشته باشد که رسول اکرم ﷺ در حال صحت و در حال بیماری از دروغ، تغییر احکام، بیان نکردن آنچه که مامور به بیان آن است، و از تبلیغ نکردن آنچه که مامور به ابلاغ آن است،

معصوم است^(۱) آری، با توجه به مطلب فوق برای هر شخص روشن است که پیامبر ﷺ چه در حال صحت یا در حالت بیماری اگر مامور به ابلاغ چیزی شود، صد در صد آن را ابلاغ می‌کند. اگر پیامبر ﷺ می‌خواست مطلب مهمی را که نیاز امت بود بنویسد، هرگز بدلیل اختلاف یا هر دلیلی دیگر آن را ترک نمی‌کرد زیرا خداوند به او دستور داده ﴿بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ﴾ [المائدة: ۶۷]. همان گونه که تبلیغ و ابلاغ سایر مطالب و احکام شرعی را بخاطر مخالفت مخالفان و دشمنی دشمنان ترک نموده است. ترک پیامبر ﷺ دلیل روشنی است بر این مطلب که آنچه را که می‌خواست بنویسد، امر استحبابی بود نه مهم و واجب که مورد نیاز امت باشد. حال آنکه رسول الله ﷺ چهار روز بعد از این جریان در قید حیات بود اما مجدداً آنان را به نوشتن چنین چیزی حکم نکرد. و این قول ابن عباس^(۲) «وَأَوْصَاهُمْ بِثَلَاثٍ» که در روایتی دیگر آمده و جناب تیجانی آن را پنهان کرده است به صراحت دلالت دارد، آنچه را که پیامبر ﷺ می‌خواست بنویسد، مطلب مهمی نبود. زیرا اگر از مطالبی که تبلیغ آن بر پیامبر ﷺ واجب است، می‌بود، قطعاً پیامبر ﷺ بخاطر وجود اختلاف آن را ترک نمی‌کرد و همچنین خداوند یقیناً به مجازات می‌رساند کسانی را که از تبلیغ آن مانع شدند، علاوه بر این اگر چنین می‌بود، پیامبر ﷺ شفاهاً آن را ابلاغ می‌کرد، همانطور که اخراج مشرکین را از جزیره العرب شفاهاً توصیه و تبلیغ کرد^(۳).

۳- این گفته تیجانی که: «جریان قرطاس موجب خشم و ناراحتی رسول اکرم ﷺ گردید و رسول الله ﷺ ناچار شد آنان را از خانه بیرون کند، هیچ توجیهی ندارد».

در جواب باید عرض کنم: «هیچ گونه آثار خشم و ناراحتی نسبت به صحابه از چهره رسول اکرم ﷺ ظاهر نبود و پیامبر ﷺ آنان را از خانه بیرون نکرد (آنطور که تیجانی می‌گوید) و این مطلب در هیچ یک از هفت روایاتی که امام بخاری در صحیح خود آن‌ها را درج نموده است، ذکر نشده است. البته رسول الله ﷺ بخاطر شدت بیماری از

۱- مسلم مع الشرح ج ۱۱ ص (۱۳۱) کتاب الوصیه.

۲- فتح الباری ج ۷ ص (۷۴۱).

حاضرین خواست تا اختلاف و سر و صدا نکنند و این مطلب از حدیثی که در آن صحابه را به سه مساله توصیه فرمود، بطور کامل آشکار است. لذا هیچ دلیلی وجود ندارد که رسول الله ﷺ خشم کرده یا آنان را از خانه بیرون کرده باشد. بالفرض اگر رسول الله ﷺ خشم کرده باشد باز نقص و عیبی متوجه صحابه نمی‌شود زیرا آنان معصوم نیستند. و چنین چیزی در حق آنان متحمل است و رسول الله ﷺ خشم می‌کند و خشنود می‌شود بلکه خشم و غضب رسول الله ﷺ بر صحابه موجب خیر و سعادت آنان است. امام بخاری در صحیح خود از حضرت ابو هریره روایت کرده است: «فَأَيُّمَا مَوْمِنٍ سَبَبْتُهُ فَاجْعَلْ ذَلِكَ لَهُ قُرْبَةً إِلَيْكَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»^(۱) ترجمه: خدایا! هر مومنی را که من بر او خشم کردم این خشم مرا موجب سعادت و تقرب او بسوی خودت به گردان. طبرانی در «المعجم الكبير» و احمد در «مسند» بخشی از یک حدیث پیامبر ﷺ را چنین نقل کرده‌اند: «أَيُّمَا رَجُلٍ مِنْ أُمَّتِي سَبَبْتُهُ سَبَّهُ، لَعْنَتُهُ لَعْنَةٌ مِنْ غَضَبِي، فَإِنَّمَا أَنَا مِنْ وَلَدِ آدَمَ أَغْضَبُ كَمَا يَعْضُبُونَ، وَإِنَّمَا بَعَثَنِي اللَّهُ رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ، فَاجْعَلْهَا عَلَيْهِ صَلَاةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ»^(۲). ترجمه: هر کس از افراد امتم را که بد بگویم یا او را در حال خشم، لعن و نفرین کنم، همانا من نیز از فرزندان آدم هستم، مانند آنان خشم می‌کنم، اما خدایا تو مرا رحمت برای عالمیان فرستاده‌ای. ای پروردگارا، خشم مرا بر امتم روز قیامت مایه رحمت به گردان - آری از این تیجانی (هدایت شده) می‌پرسم: اگر تو توجیه معقولی برای خشم رسول الله ﷺ بر اصحابش را نمی‌بینی، همانطور که مدعی هستی، پس گوش کن آنچه را که بخاری از خود حضرت علی رضی الله عنه نقل کرده است: «عن علي أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ طَرَفَهُ وَفَاطِمَةَ بِنْتَ النَّبِيِّ ﷺ لَيْلَةً فَقَالَ «أَلَا تُصَلِّيَانِ». فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَنْفُسُنَا بِيَدِ اللَّهِ، فَإِذَا شَاءَ أَنْ يَبْعَثَنَا بَعَثَنَا. فَأَنْصَرَفَ حِينَ قُلْنَا ذَلِكَ وَلَمْ يَرْجِعْ إِلَيَّ شَيْئًا. ثُمَّ سَمِعْتُهُ وَهُوَ مُوَلِّ يَضْرِبُ فِخْذَهُ وَهُوَ يَقُولُ: ^(۳) ﴿وَكَانَ الْإِنْسَانُ أَكْثَرَ شَيْءٍ جَدَلًا﴾ [الكهف: ۵۴]». ترجمه: از حضرت علی رضی الله عنه مروی است که شبی رسول اکرم ﷺ بدون اطلاع قبلی وارد منزل من و فاطمه زهرا شد، از ما سوال کرد، آیا نماز نمی‌خوانید؟ من

۱- صحیح البخاری ج ۵ کتاب الدعوات.

۲- طبرانی فی الکبیر ج ۶ برقم (۶۱۵۷-۵۱۵۷).

۳- صحیح البخاری ج ۱ کتاب التهجده شماره (۱۰۷۵) فتح الباری (۱۱۲۷).

گفتم: ما در اختیار الله هستیم. هرگاه او بخواهد ما را از خواب بیدار کند، بیدار می‌شویم. وقتی این پاسخ را به رسول الله ﷺ گفتم. رسول الله ﷺ بدون اینکه جوابی داده باشد برگشت. و هنگام رفتن، با دستش به رانش می‌زد و می‌گفت ﴿وَكَانَ الْإِنْسَانُ أَكْثَرَ شَيْءٍ جَدَلًا﴾ [الکهف: ۵۴].

همانا انسان بسیار جنجالی است، این روایت به روشنی نشانگر خشم رسول الله ﷺ بر حضرت علی و همسرش حضرت زهرا است، آیا تیجانی (هدایت شده) تفسیر و توجیه معقولی دارد برای مخالفت حضرت علی ﷺ با دستور رسول الله ﷺ و استدلال او از قضا و قدر. آری، پیامبر ﷺ از مخالفت حضرت علی ﷺ چنان خشمگین شد که دست‌ها را روی ران مبارک زد و به عنوان اعتراض به مخالفت حضرت علی ﷺ با امرش فرمود: «انسان‌ها جنجالی هستند» اگر آقای تیجانی تفسیر و توجیه معقولی برای مجادله حضرت علی ﷺ با پیامبر ﷺ می‌بیند، پس عمل خشم پیامبر ﷺ در برابر جدال صحابه ﷺ بدون شک و تردید معقول است.

۴- اما گریه کردن حضرت بن عباس به حدی که ریگ‌ها از اشک‌هایش خیس شدند و ابن عباس را مصیبت خواند. والله من نمی‌دانم که در گریه کردن ابن عباس چه حجت و دلیلی علیه اهل سنت وجود دارد؟ این جمله را ابن عباس «إن الزریه کل الزریه» یعنی وا مصیبتاه را هنگام روایت کردن و نقل کردن حدیث گفته است نه وقت وقوع حادثه و همه روایات این را تایید می‌کنند. این احتمال نیز وجود دارد که ابن عباس به یاد وفات رسول اکرم ﷺ افتاده بر ناراحتی‌اش افزوده شده است. علاوه بر این، ننوشتن مکتوب و وصیتنامه در حق کسانی مصیبت و رزیه محسوب می‌شد که درباره خلافت حضرت ابوبکر ﷺ شک و تردید داشتند. اگر مکتوب نوشته می‌شد شک آنان زائل می‌شد و از جهت اینکه ابن عباس از جمله کسانی بود که کاندیداتوری حضرت ابوبکر ﷺ را برای خلافت تایید می‌کرد اما وقتی وصیتنامه نوشته نشد ابن عباس آن را مصیبت خواند.

۵- اما این سخن آقای تیجانی که می‌گوید: «اهل سنت بر این باورند که عمر ﷺ متوجه شدت بیماری رسول الله ﷺ شده بر حال وی ترحم کرده است و با این

اقدام قصد بر طرف ساختن ناراحتی آن حضرت ﷺ را داشته است. هیچ عاقلی این توجیه را نمی‌پذیرد چه رسد به عالمی.»

باید عرض شود: بر عقلانی بودن آقای تیجانی باید اشک خون ریخت. اگر تفسیر و توجیه علما دایر بر اینکه حضرت عمر رضی الله عنه قصد آسایش و راحت روحی رسول الله صلی الله علیه و آله را داشت، توجیهی است که نزد عاقلان و عالمان نیست؟ آیا این قول که حضرت عمر رضی الله عنه (با اینکه فاروق است و بعد از حضرت ابوبکر رضی الله عنه بهترین صحابه است) قصد اذیت و آزار پیامبر صلی الله علیه و آله را نموده است و او را به یاوه گویی متهم کرده است، توجیهی است که خردمندان و صاحبان عقل بزرگ آن را می‌پذیرند؟! به خدا سوگند، هیچ کس چنین تصور نمی‌کند مگر آنانی که جهل و نادانی را روش و منش خود قرار داده باشند. ما هیچ تردیدی نداریم که این (ترحم بر پیامبر صلی الله علیه و آله و قصد بر طرف کردن ناراحتی او) توجیه پذیرفته شده و عقلی و منطقی است، علی‌الخصوص وقتی ما می‌دانیم که در حدیث آمده: «بیماری رسول الله صلی الله علیه و آله شدت گرفت» البته تنها دلیل برای اقدام حضرت عمر رضی الله عنه این نبود بلکه برای او روشن بود که رسول الله صلی الله علیه و آله برای نوشتن مکتوب جدی نیست لذا حضرت عمر رضی الله عنه گفت آنچه را که گفت و این گفته او از اجتهاد او نشأت می‌گرفت. درست همان گونه که برای حضرت علی رضی الله عنه روشن بود وقتی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله او را به نماز دعوت کرد و او به قضا و قدر الهی استدلال نمود. زیرا برای حضرت علی کاملاً روشن بود که رسول الله صلی الله علیه و آله در استفهامش جدی نیست و آن را به حکم وحی نمی‌گوید. نویسنده (تیجانی) مدعی است که اهل سنت اقدام عمر را چنین توجیه و تعلیل می‌کنند که عمر رضی الله عنه قصد زدودن ناراحتی پیامبر صلی الله علیه و آله داشته است و از راه ترحم دست به چنین اقدامی زده است و به جهت اینکه نویسنده بخشی از کلام اهل سنت را به صورت ناقص نقل کرده است، لذا ناچارم که اقوال بعضی از علمای اهل سنت را نقل کنم تا نهایت قوت و قدرت دلایل اهل سنت درباره موضع حضرت عمر رضی الله عنه و نهایت تفاوت میان توجیه یک جاهل افراطی و یک عالم بلند پایه برای خوانندگان محترم روشن گردد: علامه مازری پیرامون این رویداد چنین می‌گوید: همانا با وجود حکم صریح پیامبر صلی الله علیه و آله اختلاف برای صحابه پیرامون نوشتن وصیتنامه جایز بود. زیرا چه بسا که امر و نهی شارع توأم با شواهد و قرائنی می‌شود که معنی وجوب را نفی می‌کنند. گویا در متن این حکم شواهدی وجود داشت دال بر اینکه این امر برای

وجوب نیست بلکه موجب و مقتضای آن اختیاری است. لذا اجتهاد آنان متفاوت بود و حضرت عمر بن خطاب رضی الله عنه دایر بر نوشتن مکتوب تصمیم گرفت زیرا برای او روشن بود که رسول اکرم صلی الله علیه و آله در حکم خود جدی نیست. عزم پیامبر صلی الله علیه و آله یا بوسیله وحی تحقق می‌یابد یا بوسیله اجتهاد^(۱). امام بیهقی در آخر کتاب خود، «دلائل النبوة» می‌گوید: «قطعاً قصد حضرت عمر رضی الله عنه زدودن ناراحتی رسول الله صلی الله علیه و آله بود. اگر منظور پیامبر صلی الله علیه و آله نوشتن مطلب بسیار مهمی که مورد نیاز مسلمانان است می‌بود هرگز بخاطر اختلاف یا هر دلیلی دیگر آن را ترک نمی‌کرد. زیرا خداوند او را مکلف به ابلاغ نموده است ﴿يَلْغُ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ﴾ [المائدة: ۶۷] آری، همانطور که تبلیغ سایر مطالب مهم را بخاطر اختلاف یا عداوت ترک نکرده است و همانطور که در حالت نزاع و یا بودن اختلاف اخراج مشرکین از جزیره العرب و سایر مطالبی که در حدیث ذکر شدند را تبلیغ کرد^(۲).

امام قرطبی می‌گوید: «ایتونی» صیغه امر است و حق مامور این است که بلا فاصله برای امتثال آن مبادرت کند. اما برای حضرت عمر رضی الله عنه وعده‌ای دیگر از حاضرین روشن بود که این امر برای وجوب نیست بلکه از قبیل اصلاح بخاطر هدایت و راهنمایی است. لذا او (عمر رضی الله عنه) و همراهانش با توجه به آیه قرآن^(۳) ﴿مَا فَرَطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ﴾ [الأنعام: ۳۸]. «هیچ چیزی را در کتاب ترک نکردیم» - دوست نداشتند که پیامبر صلی الله علیه و آله مشغول عملی شود که موجب ناراحتی بیشتر برای او گردد. اینجا بود که حضرت عمر رضی الله عنه فرمود: «حسبنا کتاب الله» یعنی کتاب خداوند ضامن تمام نیازهای دینی و شرعی ما است. قطعاً آنچه که رسول الله صلی الله علیه و آله می‌خواست بیان کند، توضیح بیشتر بود نه تبیین آنچه که هنوز بیان نشده بود. و امر پیامبر صلی الله علیه و آله دایر بر رفتن و بلند شدن حاضرین نشانگر این مطلب است که امر اول او (ایتونی) امر اختیاری و برای اباحت بوده است نه برای وجوب. به همین دلیل رسول اکرم صلی الله علیه و آله چند روز بعد از آن حادثه در قید حیات بود، اگر آن امر «ایتونی» ایجابی می‌بود، به خاطر اختلاف هرگز آن را ترک نمی‌کرد.

۱- الفتح ج ۷ ص (۷۴۰) کتاب المغازی.

۲- مسلم مع الشرح ج ۱۱ ص ۱۳۲ کتاب الوصیة.

۳- وتبیانا لكل شیء.

زیرا او تبلیغ دین را بخاطر مخالفت مخالفان هرگز ترک ننموده است حتی صحابه رضی الله عنهم در مواردی که تصمیم رسول الله صلی الله علیه و آله قطعی نبود بارها مراجعه می کردند و هرگاه برای آنان روشن می شد که تصمیم او قطعی است، بلا فاصله اطاعت می کردند^(۱). خطابی می گوید: حضرت عمر رضی الله عنه تصور اینکه آنچه را که رسول الله صلی الله علیه و آله می خواهد بنویسد، اشتباه است، نکرده بود بلکه دلیل خود داری اش از اطاعت امر این بود که فکر می کرد، آنچه را که رسول اکرم صلی الله علیه و آله در این حالت ناراحتی و احتضار موت بنویسد، با احتمال قوی منافقین آن را با دیده شک و تردید می نگرند. لذا در اطاعت فوری آن توقف کرد. نه اینکه او قصد مخالفت با حکم رسول الله صلی الله علیه و آله کرده بود یا اینکه تصمیم و اراده پیامبر صلی الله علیه و آله را غلط و یا نادرست می پنداشت^(۲). (حاشا وکلا). امام نووی در شرح مسلم می گوید: «علما و متکلمان اتفاق نظر دارند که موضع حضرت عمر رضی الله عنه در جریان قرطاس نشانگر بینش دینی (فقه) فضیلت و دقت نظر اوست. زیرا او احساس خطر می کرد از اینکه مبدا رسول اکرم صلی الله علیه و آله مطالبی را عنوان کند که آنان توان عمل کردن بر آنها را نداشته و بدین ترتیب خود را مستوجب عذاب کنند چون در صورت نوشتن، مسئله قطعی شده برای اجتهاد در آن مجالی باقی نخواهد ماند. به همین خاطر گفت: «حسبنا الله کتاب» خداوند برای تامین نیازهای ما کافی است زیرا خود خداوند فرموده است: ﴿مَا فَرَطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ﴾ [الأنعام: ۳۸]. و ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي﴾ [المائدة: ۳]. لذا حضرت عمر رضی الله عنه بخوبی می دانست که خداوند دین را به کمال و تمام رسانیده است و هیچ گونه خطر گمراهی امت را تهدید نمی کند و در عین حال آسایش و استراحت رسول الله صلی الله علیه و آله نیز مورد نظر او بود. لذا حضرت عمر رضی الله عنه از بینش و تفقه بیشتری برخوردار بود تا ابن عباس^(۳). از جمله دلایلی که دال بر تفقه، بینش و کمال علمی حضرت عمر بن خطاب است، روایتی است از عایشه صدیقه رضی الله عنها که امام بخاری آن را در صحیح خود نقل کرده است: «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ: أَنَّ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله قَالَ: «لَقَدْ كَانَ فِيمَا قَبْلَكُمْ مِنَ الْأُمَمِ مُحَدِّثُونَ، فَإِنْ يَكُ فِي أُمَّتِي أَحَدٌ فَإِنَّهُ عُمَرُ»

۱- الفتح ج ۱ کتاب العلم ص (۳۵۲).

۲- الفتح ج ۷ ص (۷۴۰) کتاب المغازی.

۳- مسلم مع الشرح ج ۱۱ ص (۱۳۲) کتاب الوصیة.

یعنی: در امت‌های گذشته بودند کسانی که از طرف خداوند به آن‌ها الهام می‌شد و در امت من اگر چنین کسی هست آن عمر رضی الله عنه است^(۱). و از حضرت ابی سعید خدری رضی الله عنه روایت است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «در عالم خواب و رؤیا تعدادی از افراد به من نشان داده شدند، آنان جامه‌هایی به تن داشتند. جامه بعضی تا سینه و بعضی دیگر پایینتر از سینه بود. حضرت عمر بن خطاب را دیدم که از کنار من می‌گذشت و جامه‌اش به حدی دراز بود که روی زمین کش می‌خورد. صحابه پرسیدند: یا رسول الله صلی الله علیه و آله جامه را چگونه تاویل و تعبیر کردی؟ فرمود: «الدین» یعنی جامه هر کس عبارت بود از دین او^(۲) (یاد آوری می‌شود که خواب پیامبر صلی الله علیه و آله حکم وحی را دارد) بخاری در صحیح خود از عبدالله بن عمر رضی الله عنه نقل کرده است «در حالتی که خواب بودم فنجان بزرگی را دیدم که نزد من آورده شد و در آن شیر بود. من از آن تا سیر نوشیدم حتی که آثار سیری را با تمام وجود لمس می‌کردم، سپس پس مانده‌ام را به عمر بن خطاب رضی الله عنه دادم. صحابه عرض کردند: یا رسول الله این خواب را چگونه تفسیر فرمودی؟ فرمود: منظور و تفسیر آن، علم است^(۳). آری مشاهده بفرمائید، علی بن ابی طالب به روایت شریف رضی در کتاب مستند شیعیه «نهج البلاغه» چگونه حضرت عمر رضی الله عنه را مورد ستایش قرار می‌دهد. حضرت علی رضی الله عنه در بخشی از خطبه خود می‌فرماید: «وولیهم وال فاقام واستقام حتی ضرب الدین بجرانه»^(۴) ابن حدید می‌گوید: منظور حضرت علی از این والی حضرت عمر بن خطاب رضی الله عنه بود که با عدالت رفتار کرد تا اینکه دین منتشر گردید.

توجه تیجانی (هدایت شده!) را به سخن شاعر جلب می‌کنم:

وكم من عاتب قولاً صحيحاً وأفته من الفهم السقيم
 بسیاری کسانى که دیدگاه‌های صحیح را سرزنش می‌کنند. آری این مشکل از کج اندیشی‌ها نشات گرفته است.

۱- بخاری کتاب فضائل الصحابة برقم (۳۴۸۶) ج ۳ و مسلم مع الشرح ج ۱۵ برقم (۲۳۹۸).

۲- مسلم مع الشرح ج ۱۵ کتاب فضائل الصحابة برقم (۳۴۷۸).

۳- البخاری، کتاب فضائل الصحابة برقم (۳۴۷۸).

۴- شرح نهج البلاغة لابن أبی الحدید ج ۴ ص (۵۱۹).

۶- این گفته تیجانی «حتی اگر کلمه «یهجر» بیهوده می‌گوید (العیاذ بالله) را به لفظ غلبه الوجع (بیماری او شدت گرفت) تبدیل کنم باز هم نمی‌توانم، عمر را در برابر این سخنش «عندکم القرآن - حسبنا کتاب الله - تبرئه کنم».

در این باره باید عرض شود: در هیچ یک از روایات حدیث نیامده است که گوینده این کلمه «یهجر» عمر بن خطاب رضی الله عنه است. پس این سخن تیجانی که «اگر کلمه «یهجر» او را به «غلبه الوجع» تبدیل کنم»، ناشی از سو تفاهم و برداشت بد آقای تیجانی است تا خوانندگان چنین تصور کنند که کلمه «یهجر» را حضرت عمر رضی الله عنه در حق پیامبر صلی الله علیه و آله بکار برده است. همانطور که «غلبه الوجع» (بیماری بر وی غلبه کرده است) را او گفته است. قطعاً این دروغ محض و افترائی است که به حضرت عمر رضی الله عنه نسبت داده است. زیرا تفاوت میان این دو کلمه بسیار زیاد است. آری، اگر کسی نویسنده (تیجانی) را ببیند که چنین می‌گوید: «لو أبدلت کلمه یهجر (العیاذ بالله) فکر می‌کند او (تیجانی) از اصحاب رسول اکرم صلی الله علیه و آله متقی تر و خدا ترس تر است. وای بر این حماقت جاهلانه!! اما کلمه «أهجر» به صیغه جمع وارد شده است، یعنی قالوا: «أهجر» همه حاضرین در جلسه گفتند: «أهجر». این در واقع در رد کسانی که مخالف نوشتن بودند و «ولا تکتبوا» گفتند، گفته شده است. منظور گویندگان «أهجر» این بود: چگونه از نوشتن خود داری کنیم. آیا گمان می‌کنید که او (رسول الله صلی الله علیه و آله) مانند دیگران در حالت بیماری سخنان بی‌ربط می‌گوید؟! «استفهموه» (از وی سوال کنید). بالفرض اگر کسی این کلمه «أهجر» را گفته باشد ممکن است بخاطر اینکه قضیه برای او روشن نبوده و در این باره دچار شک و تردید شده باشد زیرا او معصوم نبوده و شک برایش جایز بوده است. اما این احتمال بسیار بعید است زیرا اگر چنین می‌بود، دیگران آن را نفی می‌کردند. ممکن است این کلمه «أهجر» را کسی از حاضرین گفته باشد که به تازگی مسلمان شده است. این احتمال نیز دور از امکان نیست که کسی از حاضرین در اثر مشاهده حالتی که پیامبر صلی الله علیه و آله مواجه با آن شده بود، دچار بهت و حیرت زدگی شده، این کلمه را گفته باشد.

«هجر» در لغت به معنی اختلاط و بهم آمیخته شدن سخن است به نحوی که مفهوم نباشد و آن بر دو قسم است:

قسم اول: آن است که انبیا دچار آن می‌شوند و در این باره کسی اختلاف ندارد. و آن عبارت است از صاف نبودن تن صدا بدلیل وجود لکنت در صوت و بیبوست ناشی از حرارت در زبان همانطور که در حالت طبی که درجه حرارت آن زیاد باشد، این کیفیت نمودار می‌شود. تمام سیرت نگاران اتفاق دارند که رسول اکرم ﷺ در مرض موت دچار چنین حالتی شده بود. نوع دوم: عبارت است از اینکه سخن بدلیل غشی ناشی از درجه حرارت زیاد بی‌ربط باشد یا در جهت خلاف مقصد گفته شود. این نوع هر چند که ناشی از عوارض جسمانی است اما علما درباره اینکه انبیا دچار چنین حالتی می‌شوند، اختلاف نظر دارند - بعضی‌ها این حالت را بر خواب قیاس کرده در حق انبیا آن را جایز می‌دانند و برخی دیگر آن را در حق انبیا جایز نمی‌دانند - ممکن است گوینده «أهجر»، آن را از نوع اول پنداشته است، و معنی و مفهومش این است که این سخن پیامبر ﷺ خلاف عادت او است و ما بدلیل ضعف در نطق و حالت لکنت در زبانش، قادر به درک مطلب او نیستیم، اگر چنین باشد هیچ گونه مانعی ندارد. خلاصه سخن اینکه آنچه که به وسیله صحابه گفته شده است هرگز نقص و عیبی را متوجه رسول الله ﷺ نکرده، باعث مخدوش شدن عدالت آنان نمی‌شود.

۷- تیجانی به قصد طعن بر فاروق اعظم، حضرت عمرؓ در جریان حادثه قرطاس می‌گوید: «أو كان هو أعلم بالقرآن من رسول الله ﷺ. . الخ» «آیا او بهتر از رسول الله ﷺ قرآن را می‌دانست»؟.

آری، این گفته او شاهد زنده‌ای بر حماقت و نادانی وی است و اثبات می‌کند که او جاهلی مرکب است. زیرا این قول فاروق اعظم: «حسبنا كتاب الله» در رد و نفی کسانی گفته شده که با وی (فاروق اعظم) نزاع می‌کردند، نه در رد و نفی رسول الله ﷺ - علاوه بر این برای فاروق اعظم روشن شده بود که رسول الله ﷺ مصمم به نوشتن نیست. لذا حضرت فاروق با تکیه و اعتماد به فرموده خداوند ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ﴾ [المائدة: ۳]. و ﴿مَا فَرَطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ﴾ [الأنعام: ۳۸]. گفت: «حسبنا كتاب الله» و همانطور که قبلاً عرض شد، این گفته او دال بر تعمق فقه و دانش او بود و رسول اکرم ﷺ آنچه را که خودش گفت و آنچه را که عمر بن خطاب می‌گفت می‌شنید و کاملاً متوجه آن بود و به همین خاطر دیدگاه حضرت فاروق را رد نکرد

چون می‌دانست که او صائب است و می‌دانست که دیدگاه عمر فاروق رضی الله عنه دایر بر نوشتن نامه و کفایت کردن قرآن مایه اختلاف و دودستگی میان صحابه نمی‌شود و عملاً نیز چنین شد - مسلمانان حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه را کاندید خلافت کرده و به او رای دادند - اختلاف بر طرف شد - خداوند در دوران خلافت حضرت ابوبکر رضی الله عنه حب ائتلاف و بغض اختلاف را میان صحابه رضی الله عنهم حاکم گردانید.

آقای تیجانی در ادامه سخنان خود می‌گوید: «اگر توجیه اهل سنت (دایر بر ترحم عمر نسبت به رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و بر طرف ساختن ناراحتی از وی) صحت دارد، بایستی حسن نیت وی از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم پنهان نمی‌شد و رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم از وی تشکر و او را با خود نزدیک می‌کرد به جای اینکه خشم نموده به او بگوید «اخرجوا عني» یعنی از نزد من بیرون روید.

چه عرض شود؟ فکر می‌کنم آقای تیجانی هیچ چیزی را نمی‌پذیرد جز اینکه سو فهم و حماقت او بصورت مستند و مدلل آشکار شود. چه نیک سروده است شاعر:

إذا لم يكن لك حسن فهم أسأت إجابة وأسأت فهماً

یعنی: هرگاه حسن فهم نداشته باشی، زشتی‌ات در تمام کارها ظاهر می‌شود. آقای تیجانی! اگر دلایل مبتنی بر عقل و منطق تو صحت داشته باشند، پس بپذیر که سکوت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در برابر موضع حضرت فاروق اعظم و سپس ترک نوشتن او دال بر موافقت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم با حضرت فاروق است. آقای تیجانی در استدلال خود دچار اشتباه بزرگ نحوی شده است. می‌گوید: «بدلاً من أن يغضب عليه ويقول أخرجوا عني» (یعنی بجای اینکه خشم کرده بر عمر و به آنان بگوید از نزد من بیرون روید) جهالت آقای تیجانی بسیار شگفت آور است. ضمیرها در «علیه» به حضرت عمر رضی الله عنه بر می‌گردد. و «واو» در «اخرجوا»، واو جمع است. با این تفاوت جمله مذکور چگونه جمله صحیحی است؟ بله اگر. واصل جمله چنین می‌بود. «أن يغضب عليه ويقول أخرج عني». اگر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم چنین می‌گفت، یعنی اگر الفاظ حدیث، بجای «اخرجوا»، «اخرج» می‌بود، ممکن است برای تیجانی ایجاد شبهه می‌کرد. آری اعتراف خود تیجانی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم «اخرجوا» بیرون بروید (با صیغه جمع) فرمود نه «اخرج» بیرون برو، بزرگ‌ترین دلیل و بارزترین شاهد است بر این مطلب که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم

در برابر موضع حضرت عمر رضی الله عنه سکوت فرمود و کوچک‌ترین ایرادی در این خصوص نداشت. البته وقتی شور و سر و صدا شدت گرفت، آنگاه رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود «دعونی» در کلمه دعونی (مرا به حال خود بگذارید) هیچ گونه معنی راندن و بیرون کردن مستفاد نیست. علی‌الخصوص که ما می‌دانیم که رسول اکرم صلی الله علیه و آله بعد از جریان روز پنجشنبه تا مدت سه روز در قید حیات بود و می‌توانست حرف بزند، توصیه کند و فرمان صادر کند اما فقط به سه مورد که در حدیث قبلی بیان گردید توصیه فرمود و بس.

آقای تیجانی به لغویات خود ادامه داده می‌گوید: «آیا ممکن است من سوال کنم که چرا حاضرین از امر رسول الله صلی الله علیه و آله اطاعت کردند وقتی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله آنان را به بیرون رفتن از خانه امر کرد؟ و نگفتند که رسول الله صلی الله علیه و آله هذیان می‌گوید و سخن بی‌ربط می‌گوید؟» آقای تیجانی به سوالش چنین پاسخ می‌دهد: «چون آنان در برنامه خود دایر بر جلوگیری رسول الله صلی الله علیه و آله از نوشتن نامه موفق شده بودند و هیچ گونه انگیزه‌ای برای باقی ماندن در خانه، نمانده بود.

الله اکبر!؟ آیا صحابه علیه حضرت محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله برنامه ریزی می‌کنند تا وی را از نوشتن منع کنند؟

به خدا سوگند، این دیدگاه کسانی است که کم‌ترین محبت و احترامی، نسبت به صحابه رسول الله صلی الله علیه و آله، همان صحابه‌ای که او را یاری کردند، به او کمک رساندند، از برنامه و روشی که بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شده بود تبعیت کردند و جان و مال خود را برای او فدا کردند، ندارند - آری صحابه کسانی بودند که تمام ما یملک خود را فدا کردند و به خاطر نصرت و یاری آنان به رسول الله صلی الله علیه و آله خداوند، دنیا را بدست آنان فتح کرد و جباران روی زمین، مانند قیصر و کسری را تابع و محکوم آنان گردانید - و اکنون این مرد نادان و بیخرد (تیجانی) قد علم کرده می‌گوید: صحابه علیه او طراحی و برنامه ریزی کردند! علیه چه کسی؟ علیه رسول الله!!؟ سوگند به الله «فإنها لأحدى الکبر» این یکی از بزرگ‌ترین گناهان است. آیا عقلانی بودن و منطق صحیح همین است؟ همین عقل و منطق است که تیجانی را به جایی رسانیده است که دست به مخالفت با معقول و منقول بزند؟! آری آقای تیجانی مرتکب این تحریف شده است تا نصوص قرآن و حدیث را در خدمت اهداف پلید روافض قرار بدهد او در صدد اثبات تحقیر صحابه

رسول الله ﷺ است، اما او کور خوانده است: شاعر چقدر خوب سروده است. ترسم که به کعبه نرسی ای اعرابی که این ره که تو می روی به ترکستان است تیجانی سپس قول بی اساس خود را تکرار کرده می گوید: عمر به رسول الله ﷺ می گوید: «أنه يهجر» یعنی رسول الله ﷺ سخن بیهوده می گوید. بدون اطاله کلام به جناب تیجانی می گویم: «الحقيقة ظاهرة والحمد لله» خدا را سپاس که واقعیت آشکار است.

سپس (این هدایت یافته) به عوامل هدایت خود استناد کرده، می گوید: «جریان چنین ساده نبود که تنها مربوط به شخص عمر باشد. اگر چنین می بود، رسول اکرم ﷺ او را قانع کرده به سکوت وامی داشت (!) که او (رسول الله ﷺ) سخن بیهوده نمی گوید و ممکن نیست که در امر هدایت امت و جلوگیری از گمراهی امت چنان بیماری شدت گیرد که مانع هدایت شود. اما معامله بسیار قوی تر از این بود و عمر یاری دهندگانی داشت که طبق برنامه از قبل تعیین شده با هم توافق کرده بودند. اینجا بود که سر و صدا زیاد شد، اختلاف به وجود آمد. این فرمان خدا را که ﴿لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ﴾ و ﴿وَلَا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ﴾ [الحجرات: ۲]. را فراموش کردند.

فإن تعجب فعجب قولهم! قطعاً سخن آنان شگفت آور است. آیا وقتی رسول اکرم ﷺ بر حضرت عمرؓ خشم می کند، به او و به دیگران می گوید: «اخرجوا عني» از نزد من بیرون روید، آیا او نمی تواند عمرؓ را خاموش کند؟ در حدیث بیان گردید که رسول اکرم ﷺ سه چیز را به آنان توصیه کرد. اینکه رسول الله ﷺ حضرت عمرؓ را خاموش نکرد، بجای خود دلیل روشن و قوی است بر این مطلب که رسول الله ﷺ موافق با دیدگاه ایشان بود و از موضع او رضایت داشت. اما اینکه صحابه زیاد اختلاف و سر و صدا به راه انداختند و به آیه قرآن ﴿لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ...﴾ توجه ننمودند. به جناب تیجانی باید بگویم: شما جریان را مغرضانه مورد بررسی قرار دادی و گرنه برای شما محرز می شد که صحابه «لم يرفعوا أصواتهم فوق صوت النبي» یعنی صحابهؓ در برابر پیامبر ﷺ رفع صوت نکرده سر و صدا در برابر یکدیگر به دلالت آیه جایز است. بنابراین، این استدلال بیمار و ناصواب تو نشانگر جهالت تو است، و ضررش به خودت بر

می‌گردد.

بعد آقای تیجانی بغض، حسد و کینه‌اش را بیرون ریخته، می‌گوید: «آنان در این جریان از حد و مرز رفع صوت و جهر گذشته پیامبر ﷺ را به هجر و هذیان (بیهوده گویی) متهم کردند والعیاذ بالله!!) سپس شور و غوغا و اختلاف نموده در حضور پیامبر ﷺ نزاع لفظی به راه انداختند. من بر این باورم که اکثریت قاطع آنان موضع عمر را تأیید کردند. به همین خاطر رسول اکرم ﷺ به این نتیجه رسید که نوشتن وصیت نامه سودی ندارد. زیرا او می‌دانست که آنان احترام وی را رعایت نکردند و در مورد عدم رفع صوت در حضور وی امر خدا را اطاعت نکردند. و می‌دانست وقتی آنان امر خدا را اطاعت نکردند، امر رسول الله ﷺ را نیز اطاعت نمی‌کنند (!) حکمت نبوت مقتضی بود که این وصیت نامه برای آنان نوشته نشود. چون فکر کرد، من درباره این نامه در زندگی‌ام مطعون شدم پس چگونه بعد از وفاتم بر آن عمل می‌شود و از طرف دیگر عیب جوین خواهند گفت: این از جمله گفته‌های بیهوده است و در مورد بعضی احکام که در حال مرض صادر شده باشند، چه بسا مشکوک خواهند شد (!) چون اعتقاد آنان دایر بر هذیان و بیهوده گویی پیامبر ﷺ به قوت خود باقی است، استغفروا الله (!). از این قول (آنان) در محضر رسول الله ﷺ تایب شده معذرت می‌خواهم (!!)

چگونه ضمیر و وجدان آزاد خود را قانع کنم درباره اینکه عمر بن خطاب بخشودنی است حال آنکه یاران او و کلیه کسانی که در محضر او حاضر بودند از این جریان ناراحت شده و به حدی گریه کردند که ریگ‌ها از اشک‌های آنان خیس گردید و این حادثه را مصیبتی عظمی برای مسلمانان تلقی کردند. بنابراین باین نتیجه رسیدم که کلیه توجیهاتی را که درباره موجه جلوه دادن این حادثه ارائه شده است، ترک کنم حتی تصمیم گرفتم بطور کلی منکر این حادثه شوم تا از ناراحتی‌های ناشی از آن احساس آرامش کنم. اما کتب صحاح آن را نقل کردند، تأیید کردند و صحت آن را به رسمیت شناختند و نتوانستند آن را توجیه خوبی کنند» (!)^(۱).

آری، این آقای تیجانی است، دلوش را آویزان کرده تا استفراغ‌های خود را که صفحات کتابش را بدان سیاه نموده است، برای ما بیرون آورد او نمی‌داند که با این سخنانش ریسمان اسلام را از گردنش بیرون آورده است. حالا چگونه او مدعی شده

است که رسول اکرم ﷺ نوشتن وصیت نامه را بی سود تلقی نموده و حکمت نبوتش نیز چنین اقتضا می کرد زیرا که صحابه برای او (پیامبر ﷺ) احترامی قایل نبوده از وی اطاعت نکردند و علاوه بر این او را متهم کردند. بالفرض اگر بپذیریم که نوشتن نامه لازم و ضروری بود، پیامبر ﷺ چگونه از نوشتن آنچه که مامور به تبلیغ آن شده است خود داری می کند حال آنکه فرستاده خدا است و وظیفه اش تبلیغ رسالت است و او چنین اختیاری ندارد. خداوند می فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ﴾ [المائدة: ۶۷]. ترجمه: «ای پیامبر! آنچه از سوی پروردگار تو فرستاده می شود به دیگران ابلاغ کن. اگر چنین نکردی، انجام وظیفه نشده است. خداوند تو را از گزند مردم حفاظت می کند». در جایی دیگر خداوند می فرماید: ﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ ۚ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ﴾ [النجم: ۳-۴]. «و از روی هوای نفس سخن نمی گوید. * این نیست جز آنچه به او وحی می شود (و بجز وحی چیزی نمی گوید)». تبلیغ از وظایف منصبی هر پیامبر است. چه از راه کتابت و نوشتن و چه از راه سخن گفتن و نطق کردن، درست همانطور که رسول اکرم ﷺ قولاً به صحابه ﷺ امر کرد، تا مشرکان را از جزیره العرب بیرون کنند.

این ادعا جناب تیجانی که پیامبر ﷺ بخاطر اختلاف از نوشتن منصرف شد، تهمت و طعن به پیامبر ﷺ است. زیرا که پیامبر ﷺ به محض طعن و اختلاف چگونه از تبلیغ منصرف شد؟ و هر کس قرآن، کتاب خدا را خوانده است، می داند که جناب تیجانی درباره حقیقت رسالت و نبوت چقدر نا آگاه و جاهل است. زیرا تمام پیامبران از طرف اقوام خود مورد شکنجه ها و عذاب های گوناگون جسمی و روحی قرار گرفته اند. اما این شکنجه ها و عذاب های به اندازه سر موهم نتوانست انبیا را از تبلیغ رسالت و ماموریتی که از جانب الله به آنان موکول شده بود، منصرف کند. پیامبر ﷺ و خاتم الانبیا مورد تهدیدات، شکنجه ها و زیاده روی هایی زیادی قرار گرفت تا مشرکان بتوانند او را از تبلیغ رسالت آسمانی منصرف کنند. لذا در حق او و یارانش تعدی کردند، آنان را مورد عذاب قرار دادند، در دره های مکه او و خاندانش را محاصره اقتصادی کردند و با القاب طنز آمیز و استهزا مانند، جادوگر و دیوانه او را یاد کردند، اما این همه فشارها او را از تبلیغ دین خداوند، ذره ای باز نداشت. آن حضرت و صحابه همچنان در راه الله جهاد کردند تا اینکه خداوند آنان را روی زمین تمکین داد تا به قدرت رسیدند و دین او بر

سایر ادیان به برتری رسید و بخاطر همین ویژگی مقام اولویت را در برابر تمام پیامبران بدست آورد. با این همه عظمت و شهامت بالاخره مشاهده کردید که یک بچه رافضی قد علم کرده ادعا می کند که صحابه رضی الله عنهم احترامی برای رسول الله صلی الله علیه و آله قایل نبودند و از فرمان او اطاعت نکردند و او را متهم و مطعون ساختند!! آری، چنین پیدا است که نزد جناب تیجانی، حرفها و سخنان در برابر مال خریده نمی شوند لذا او هیچ اشکالی نمی بیند که صفحات کتابش را با گزافه گویی ها و دروغ پردازی ها سیاه کند. یک بار می گوید: ابن عباس به حدی گریه کرد که ریگها از اشکهایش خیس شدند، گاهی می گوید، صحابه چنان گریه کردند که ریگها را با اشکهای خود خیس کردند. و در عین حال برای جلوگیری پیامبر صلی الله علیه و آله از نوشتن طراحی می کردند و اکثریت آنان از موضع عمر رضی الله عنه حمایت می کردند!!... و غیره.

و بعد آقای تیجانی از کانون گمراهی اش یاری جسته می گوید: «بسیار مایل هستم که در مورد حدیث قرطاس دیدگاه شیعه را بپذیرم. زیرا توجیه شیعه، یک توجیه منطقی و توأم با قرائن و شواهد متعددی است. پاسخ سید محمد باقر صدر را هرگز فراموش نمی کنم. وقتی از او پرسیدم: به نظر شما، سیدنا حضرت عمر رضی الله عنه از میان صحابه چگونه فهمید که آنچه را که رسول الله صلی الله علیه و آله می خواست بنویسد، مربوط به خلافت حضرت علی رضی الله عنه است؟ و بدون تردید این نشانگر تیز هوشی او است. سید صدر گفت: این تنها عمر نبود که به مقصد رسول الله صلی الله علیه و آله پی برد بلکه اغلب حاضرین در جلسه آنچه را که حضرت عمر رضی الله عنه فهمیده بود، فهمیدند. زیرا رسول اکرم صلی الله علیه و آله قبلاً به چنین مطالبی اشاراتی کرده بود. مانند اینکه در گذشته فرموده بود: «إني مخلف فيكم الثقلين». من دو چیز بسیار مهم را برای شما خواهم گذاشت - کتاب الله و عترت اهل بیتی، ما إن تمسکتُم بهما لن تضلوا بعدي أبداً - یکی کتاب خدا قرآن و دومی عترت و اهل بیت من، مادام که به این دوتا چنگ بزنید، هرگز بعد از من گمراه نمی شوید. و در بیماری موت گفته بود: «لم أكتب لكم كتاباً لا تضلوا بعدي أبداً». یعنی بیائید تا کتابی برای شما بنویسم که هرگز بعد از من دچار گمراهی نمی شوید. لذا تمام حاضرین که عمر نیز از جمله آنان بود، فهمیده بودند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله می خواهد آنچه را که در غدیر گفته بود. کتباً مورد تاکید قرار دهد و آن عبارت بود از تمسک جستن به کتاب

خدا و عترت رسول الله ﷺ و همه دانستند که سید و سردار عترت حضرت علی است. علاوه بر این رسول الله ﷺ در مناسبات متعدد دیگری چنین اشاراتی داشته‌اند، همانطور که سایر محدثین بدان اشاره نموده‌اند - اغلب قریش درباره خلیفه شدن حضرت علی راضی نبودند، زیرا علی کوچک‌ترین آنان بود و عظمت و غرور آنان را شکسته و پوزه آنان را به خاک کشیده بود و قهرمانان آنان را کشته بود. اما آنان (قریش و صحابه) در برابر رسول اکرم ﷺ هرگز مرتکب چنین جسارتی که در جریان صلح حدیبیه و در جریان نماز میت بر عبدالله بن ابی منافق، صورت گرفت، نشده بودند. البته شبیه چنین جسارت‌هایی در مقاطع مختلف پیش آمده بود و تاریخ آن‌ها را به ثبت رسانده است. و تو می‌دانی که ممانعت از نوشتن نامه در مرض وفات برخی از حاضرین را تشجیع نموده به جرات واداشت که در نتیجه آن شور و غوغا در محضر رسول اکرم ﷺ شدت گرفت»^(۱).

آری، من در واقع نمی‌دانم که در برابر زیرکی این قوم (روافض) غبطه خورم و رشک برم یا در برابر عقل بیمار آنان اظهار غم و اندوه نمایم، جناب تیجانی (هدایت شده) مدعی است که توجیه و تفسیر شیعه روافض عقلانی و منطقی است و این توجیه برای صحت خود، قرائن و شواهد متعددی همراه دارد. من می‌پرسم: این قرائن چه هستند؟ آیا این قرائن همین تجزیه و تحلیل جناب باقر صدر، پیرامون موضع صحابه ﷺ هستند؟ هر کس سخن و تحلیل باقر صدر را بشنود فکر می‌کند او (باقر صدر) عالم غیب است یا بر وی وحی نازل می‌شود. به خدا سوگند، من از این سخن جناب باقر صدر: «این تنها عمر ﷺ نبود که مقصد رسول الله ﷺ را فهمید بلکه اغلب صحابه ﷺ متوجه شدند. آنچه را که عمر ﷺ متوجه شده بود»، در شگفت هستم و همواره در شگفت خواهم بود. آری چنین به نظر می‌رسد که جناب باقر صدر، سینه‌های صحابه ﷺ را پاره کرده و آنچه را که در آن‌ها پنهان بوده است، فرا گرفته است (!!!) جناب باقر صدر در ادامه سخن خود می‌گوید: در گذشته نیز رسول اکرم ﷺ چنین اشاراتی فرموده است، مثلاً در یکی از فرازهای سخنانش فرموده است «إني مخلف فيكم الثقلين.. الخ و حديث غدیر را که در آن آمده «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْهِ مَوْلَاهُ» را یاد آور شده است.

۱- ثم اهدیت ص (۸۶-۸۵). و آنگاه هدایت شدم ص (۱۳۸-۱۳۷).

در پاسخ این هدایت یافته و هادیش عرض می‌شود که:

اگر رسول اکرم ﷺ در گذشته چنین مطالبی (مربوط به خلافت حضرت علی علیه السلام) ایراد فرموده است، همانطور که تو (باقر صدر) مدعی هستی، چه نیازی بود که این مطلب دو باره تکرار شود و حال آنکه این مطلب در دو حدیث مذکور و در روایاتی که اهل سنت آن‌ها را در صحاح ذکر کرده‌اند، به صراحت لهجه ذکر شده است و کسی منکر آن نیست؟ آیا این دو حدیث برای استدلال علیه موضع اهل سنت کفایت نمی‌کنند؟! الحق و الانصاف بسیار مایه تعجب است اینکه شیعه امامیه از دیر زمان با صدای طبل و دهل گوش‌های ما را پر کرده شروع به نی نواختن کردند، چه در کتبشان و چه به وسیله زبان علما دایر بر اینکه رسول اکرم ﷺ بدور از هر گونه ابهام و با صراحت لهجه در مورد خلافت بلا فصل حضرت علی علیه السلام سخن گفته است. آنان از احادیث یاد شده و از احادیث و روایاتی دیگر در جهت تائید ادعای «خود، مانند اینکه رسول الله فرموده است: «إِنَّ هَذَا أَخِي وَوَصِيَّ وَخَلِيفَتِي فَيَكُم فَاسْمَعُوا لَهُ وَأَطِيعُوا»^(۱)، استدلال می‌کنند، حتی آقای موسوی در کتاب خود بنام «مراجعات»^(۲) مدعی شده است که چهل ۴۰ نص صریح درباره امامت حضرت علی علیه السلام وارد شده است. در کتاب علامه عبدالله شبر، «حق الیقین» چنین ادعا شده است که سیزده حدیث واضح و روشن درباره اثبات نص دایر بر خلافت حضرت علی آمده است. با بودن این همه روایات چرا اکنون آنان به دلایل واهی و غیر ثابت شده استناد می‌کنند و تاکید دارند بر این مطلب که رسول اکرم ﷺ می‌خواست مکتوبی بنویسد و در آن امامت علی بن ابی طالب را تصریح کند؟ اگر آنان بگویند که اهل سنت همه آن نصوص را قبول ندارند و آن‌ها را تاویل می‌کنند. آنگاه آنان باید بدانند، وقتی اهل سنت این همه نصوص صریح و روشن را، حتی حدیث غدیر را که در ملا عام، طبق ادعای آنان اعلام شده بود، انکار می‌کنند، مسلماً آشکار نکردن یک مکتوب مجهول که قرار بود در یک جمع بسیار اندک نوشته شود، بیشتر مقارن با عقل و منطق است. و جناب سید باقر در گراف گویی کو تاهی نکرده می‌گوید: «فكأنه ﷺ أراد أن يقول، «عليكم بالقرآن وعلي» یعنی پیامبر ﷺ قصد داشت بگوید: «بر شما لازم است که از قرآن و علی تبعیت کنید».

۱- دلیل بطلان این روایت در مباحث آینده خواهد آمد.

۲- المراجعة ۴۸ ص (۱۸۱-۱۶۹).

بسیار مایه شگفت است. اگر چنین شود، یعنی بعد از قرآن تبعیت از علی واجب شود، سوال این است، پس جایگاه و منزلت سنت رسول الله ﷺ در دین اسلام چیست؟ آیا حضرت علی ؑ از رسول اکرم ﷺ بهتر و برتر است؟ که جایگاهش در دین اسلام مقدم از جایگاه آن حضرت ﷺ است؟ حامیان این طرز تفکر در برابر آیاتی که تبعیت از رسول الله ﷺ را واجب قرار می‌دهند، چه پاسخی دارند؟ آیا خداوند، در آیه ۷ سوره حشر نمی‌گوید: ﴿وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمُ عَنْهُ فَانْتَهُوا﴾ [الحشر: ۷]

«آنچه را که رسول الله ﷺ به شما می‌دهد، آن را بپذیرید و از آنچه که شما را منع کند، باز بپایید». در آیه ۳۶ احزاب می‌فرماید: ﴿وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُّبِينًا﴾ [الأحزاب: ۳۶] «هیچ مرد و زن مومنی در برابر فیصله الله و رسولش هیچ گونه اختیاری ندارند. هر کس از خدا و رسولش نافرمانی کند، در پرتگاه بسیار خطرناکی سقوط کرده است». در آیه ۳۲ - ۳۱ عمران می‌فرماید: ﴿قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْكٰفِرِينَ﴾ [آل عمران: ۳۱-۳۲]. ترجمه: «ای پیامبر، بگو: اگر شما الله را دوست دارید، آنگاه از من اطاعت کنید، در عوض خداوند با شما محبت فرموده گناهان شما را مورد مغفرت قرار خواهد داد. همانا خداوند بخشنده و مهربان است». تفاوت این آیات با عقیده باقر صدر چقدر زیاد است که می‌گوید: «علیکم بالقرآن و علی؟! روافض حضرت علی ؑ را معصوم می‌دانند و در چنین حالتی طبعاً او را با رسول اکرم ﷺ برابر قرار می‌دهند و تمام گفته‌های وی را حق و از جانب الله می‌دانند. آیا چنین عقیده‌ای مطابق با منسوخ شدن سنت رسول اکرم ﷺ است؟! اکنون از این مرد (هدایت شده) می‌پرسم با توجه به قول آقای باقر صدر، چه کسی است که منکر سنت رسول الله ﷺ شده و به ترک آن مردم را دعوت می‌دهد؟ آیا این قول: «علیکم بالقرآن و علی» جناب باقر صدر، سنت رسول الله ﷺ را از اساس و پایه منهدم نمی‌کند؟ پس تو پیرامون تفسیر قول حضرت عمر بن خطاب ؓ: «حسننا کتاب الله» که معنی‌اش واضح، است و گوینده‌اش صحابی والا مقام رسول اکرم ﷺ است. این

همه هذیان و یاوه گویی کردی و به جناب باقر حمله نکردی حال آنکه او شیعه‌ای افراطی و در اعتقادش گمراه است؟ آیا عقلانیت و منطق صحیح که مورد استفاده تو است، همین است که تو را به چنین مرتبه‌ای رسانیده است. وای بر تو و افسوس بر چنین بی‌بضاعتی عقلی!

اما این دیدگاه آقای باقر صدر که «اغلب قریش از حضرت علی علیه السلام رضایت نداشت. زیرا او کوچک‌ترین آنان بود، غرور آنان را از بین برده، بینی آنان را به خاک مالیده بود و قهرمانان آنان را به قتل رسانده بود.» منظور جناب باقر صدر «از قریش» چه کسانی هستند؟ مشرکان مکه یا اصحاب گرامی رسول الله صلی الله علیه و آله؟ اگر منظور مشرکین مکه هستند، آیا این تنها علی بود که غرور آن‌ها را شکسته، بینی آنان را به خاک مالید و قهرمانان آنان را از پا در آورد؟ تنها علی بود که در غزوات بدر، احد حنین و غیره با مشرکین می‌جنگید؟! آیا تمام صحابه در این غزوات و معرکه‌ها شریک نبودند؟ آیا ابوبکر، عمر، عثمان، طلحه و زبیر (رضوان الله علیهم اجمعین) از پیش کسوتان مجاهدین نبودند؟... حضرت علی علیه السلام در جهاد با مشرکین، هیچ گونه مزیتی در برابر سایر صحابه ندارد.

اگر منظور از قریش صحابه هستند و احتمال راجح نیز همین است به دلیل اینکه سیاق کلام و سخنش بدان اشاره دارد. در این تردیدی وجود ندارد که حضرت ابوبکر رضی الله عنه حضرت عمر رضی الله عنه حضرت عثمان رضی الله عنه و اکثر مهاجرین از قریش بودند و بدون شک قریش همگی به آغوش اسلام در آمدند. اکنون سوال این است که آیا حضرت علی علیه السلام غرور و شوکت صحابه رضی الله عنهم را شکست و قهرمانان صحابه رضی الله عنهم را از پا در آورد؟! و به خاطر اینکه آنان با دل و جان و رغبت و رهبت (بیم و رجاء) وارد اسلام شده بودند؟ کدام عاقل که اندک احترامی برای عقلش قایل باشد، دیدگاه این (هدایت شده) را می‌پذیرد و این نظریه و دیدگاه او چگونه می‌تواند صحیح باشد و در حالی که حضرت علی علیه السلام نیز از قریش است و رسول اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «إِنَّ هَذَا الْأَمْرَ فِي قُرَيْشٍ، لَا يُعَادِيهِمْ أَحَدٌ إِلَّا كَبَّهُ اللَّهُ عَلَىٰ وَجْهِهِ، مَا أَقَامُوا الدِّينَ»^(۱).

ترجمه: امارات اسلامی و خلافت از آن قریش است. هر کس با آنان دشمنی کند، خداوند او را سرنگون خواهد کرد مادام که قریش بر دین خدا عمل کرده و احکام

۱- صحیح بخاری ج ۶۴ کتاب الأحکام برقم (۶۷۲۰) و مسلم مع الشرح ج ۱۲ برقم (۱۸۲۱).

شریعت را بر پا دارند - و از عبدالله بن عمر مروی است که رسول اکرم ﷺ فرمودند: «لَا يَزَالُ هَذَا الْأَمْرُ فِي قُرَيْشٍ، مَا بَقِيَ مِنْهُمْ اثْنَانِ»^(۱) یعنی: مادام که دو نفر از قریش زنده باشند، حق خلافت با آنان است. و شریف رضی به نقل از خود حضرت علی ﷺ در کتاب «نهج البلاغه» می‌گوید: «إِنَّ الْأَثَمَةَ مِنْ قُرَيْشٍ»^(۲) همانا امامان باید از قریش باشند، آری، مسلم است که هر چهار خلیفه از قریش بودند و حضرت علی بن ابی طالب یکی از آنان بود. اکنون این عقاید باطل روافض چه توجیهی دارد؟ واقعیت این است که چنین گفته شود: منطق سلیم و واقعیت گویای این حقیقت‌اند که چماق به دستان مجوس، همان چماق به دستانی که حضرت علی و سایر برادرانش از اصحاب رسول ﷺ، غرور و شوکت آنان را درهم شکستند، پوزه آنان را به خاک مالیدند و قهرمانان آنان را از پا در آوردند، گلوی اسلام و مسلمانان را فشردند و می‌خواهند علیه اسلام و مسلمین دسیسه کاری کنند و برای تحقق بخشیدن به این هدف اهل بیت رسول الله ﷺ را بهانه قرار داده‌اند و در دفاع و حمایت از آنان اشک تمساح می‌ریزند و بعد می‌خواهند ارکان دین را در قالب مطعون کردن کسانی که حامل دین بودند، دین و سنت رسول الله را با چنگ و دندان و روح و جان حفاظت کردند (یعنی صحابه رضوان الله علیهم اجمعین) درهم بشکنند، تا این حد قناعت نکرده بلکه اصحاب عدول و جان نثار رسول الله ﷺ را در لیست مرتدین و منافقین قرار دادند تا تاخت و تاز علیه دین برای آنان آسان گردد. اما آن‌ها کور خواندند. به آنان می‌گوییم: «این دین تا قیامت غالب خواهد ماند». و شما باید از دریای تلخ خود آب بنوشید!!

در پایان عرض می‌شود: اگر قصد رسول اکرم ﷺ از نوشتن مکتوب این بود که کسی را برای جانشینی نامزد کند، بنابر دلایل و قراین روشن و متعدد به نامزدی حضرت ابوبکر ﷺ اشاره می‌کرد و او را برای خلافت منسوب می‌کرد. زیرا امام بخاری از قاسم بن محمد و او از حضرت عایشه رضی الله عنها چنین روایت می‌کند: «قَالَتْ عَائِشَةُ رضی الله عنها وَارَاسَاهُ. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ «ذَلِكَ لَوْ كَانَ وَأَنَا حَيٌّ فَأَسْتَعْفِرُ لَكَ وَأَدْعُو لَكَ». فَقَالَتْ عَائِشَةُ وَأُنْكَلِيَاهُ وَاللَّهِ إِنِّي لَأُظَنُّكَ مُحِبُّ مَوْتِي وَلَوْ كَانَ ذَلِكَ لَظَلَلْتُ آخِرَ يَوْمِكَ مُعَرَّسًا بِبَعْضِ

۱- صحیح بخاری ج ۶ کتاب الأحكام برقم (۶۷۲۱).

۲- نهج البلاغه ص (۳۰۵).

أَزْوَاجِكُمْ. فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ «بَلْ أَنَا وَارِاسَاهُ لَقَدْ هَمَمْتُ - أَوْ أَرَدْتُ - أَنْ أُرْسَلَ إِلَى أَبِي بَكْرٍ وَابْنِهِ فَأَعْهَدَ أَنْ يَقُولَ الْقَائِلُونَ أَوْ يَتَمَعَى الْمُتَمَنُّونَ». ثُمَّ قُلْتُ يَا أَبَى اللَّهِ وَيَدْفَعُ الْمُؤْمِنُونَ، أَوْ يَدْفَعُ اللَّهُ وَيَأْبَى الْمُؤْمِنُونَ»^(۱).

در روایت امام مسلم از عروه از عایشه رضی الله عنها چنین آمده است: رسول اکرم ﷺ در بیماری موت به من گفت: پدرت، ابوبکر و برادرت را طلب کن تا مکتوبی بنویسم. زیرا من نگران این هستم که کسی آرزو کند و شاید کسی بگوید که من (برای خلافت) از دیگران شایسته‌تر هستم حال آنکه خداوند و مومنان به جز حضرت ابوبکر رضی الله عنه را قبول ندارند^(۲). امام بخاری و امام مسلم از محمد بن جبیر بن مطعم و او از پدرش چنین نقل کردند: زنی در محضر رسول اکرم ﷺ آمد. رسول اکرم ﷺ به آن زن امر کرد تا دو باره نزد رسول الله ﷺ بیاید، آن زن گفت: اگر آمدم و تو را نیافتم (منظورش این بود که اگر تو فوت کردی) پیامبر ﷺ فرمود: اگر آمدی و مرا ندیدی، آنگاه نزد ابوبکر برو^(۳). همچنین بخاری و مسلم از حضرت ابو هریره رضی الله عنه نقل کردند که ابو هریره می‌گوید: از رسول اکرم ﷺ شنیدم، فرمود: در عالم خواب خود را بر سر چاه آبی دیدم که دلوی روی آن بود. به مقداری که خواست خداوند بود از آن چاه آب کشیدم. سپس آن دلو را ابوبکر بن ابی قحافه بدست گرفت: به مقدار یک دلو یا دو دلو از آن چاه آب بیرون کشید. در آب کشیدن او اندکی ضعف بود. خداوند در برابر این ناتوانی او را مورد مغفرت قرار خواهد داد. سپس آن دلو به دلو بسیار بزرگی تبدیل شد و عمر بن خطاب آن را در دست گرفت. هیچ قهرمانی را ندیده بودم که مانند حضرت عمر رضی الله عنه (با قدرت و سرعت) آب را از چاه بیرون بیاورد^(۴). از حضرت ابوبکر رضی الله عنه مروی است که روزی رسول اکرم ﷺ پرسید: چه کسی از شما خواب دیده است؟ یکی از حاضرین گفت: من چنین در خواب دیده‌ام، که ترازویی از آسمان نازل شد نخست شما و حضرت ابوبکر رضی الله عنه وزن کرده شدید - و وزن شما از وزن حضرت ابوبکر چربید.

۱- صحیح بخاری ج ۶ کتاب الأحکام برقم (۶۷۹۱).

۲- مسلم مع الشرح ج ۱۵ برقم (۲۳۸۷).

۳- صحیح البخاری ج ۳ کتاب فضائل الصحابة برقم (۳۴۵۹) و مسلم مع الشرح ج ۱۵ کتاب فضائل الصحابة برقم (۲۳۸۶).

۴- صحیح بخاری ج ۳ کتاب فضائل الصحابة برقم (۳۴۶۴).

بعد ابوبکر و عمر رضی الله عنهما وزن کرده شدند، ابوبکر چربید، سپس حضرت عمر و حضرت عثمان رضی الله عنهما وزن کرده شدند، حضرت عمر رضی الله عنه چربید، و ترازو به آسمان برده شد و رسول اکرم صلی الله علیه و آله اندکی نگران و ناراحت شد و فرمود: این خواب به جانشینی نبوت اشاره داشت. بعد فرمود «ثُمَّ يُوتِي اللَّهُ الْمُلْكَ مَنْ يَشَاءُ» یعنی بعد از آن خداوند مملکت و حکومت را به هر کس که خواسته باشد، می دهد^(۱). علاوه بر این رسول اکرم صلی الله علیه و آله در دوران بیماری خود، او را تا دم وفات خود برای اقامه نماز جلو کرد - بخاری از ابوموسی رضی الله عنه در این باره چنین نقل کرده است: بیماری رسول الله صلی الله علیه و آله شد گرفت و فرمود: «مُرُوا أَبَا بَكْرٍ فَلْيُصَلِّ بِالنَّاسِ». قَالَتْ عَائِشَةُ إِنَّهُ رَجُلٌ رَقِيقٌ، إِذَا قَامَ مَقَامَكَ لَمْ يَسْتَطِعْ أَنْ يُصَلِّيَ بِالنَّاسِ. قَالَ «مُرُوا أَبَا بَكْرٍ فَلْيُصَلِّ بِالنَّاسِ» فَعَادَتْ فَقَالَ «مُرِي أَبَا بَكْرٍ فَلْيُصَلِّ بِالنَّاسِ، فَإِنَّكَ نَّ صَوَاحِبُ يُونُسَ». فَأَتَاهُ الرَّسُولُ فَصَلَّى بِالنَّاسِ فِي حَيَاةِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله»^(۲).

ترجمه: به ابوبکر رضی الله عنه امر کنید تا برای مردم نماز بخواند. عایشه رضی الله عنها گفت: همانا او انسان رحم دلی است. وقتی در جای تو بایستد نمی تواند اقامه نماز کند. پیامبر صلی الله علیه و آله برای بار دوم فرمود: به ابوبکر امر کنید تا برای مردم اقامه نماز کند. عایشه رضی الله عنها برای بار دوم دیدگاه خودش را تکرار کرد. پیامبر صلی الله علیه و آله خطاب به حضرت عایشه رضی الله عنها فرمود: به پدرت امر کن تا برای مردم اقامه نماز کند، همانا شما زنان مانند زنان دوران حضرت یوسف حيله باز هستید - آنگاه قاصد نزد حضرت ابوبکر رضی الله عنه آمد و حضرت ابوبکر رضی الله عنه در حیات رسول الله صلی الله علیه و آله برای مردم اقامه نماز کرد. از امام زهری روایت است که می گوید: انس بن مالک به من خبر داد که حضرت ابوبکر رضی الله عنه در بیماری رسول اکرم صلی الله علیه و آله برای صحابه اقامه نماز می کرد. تا اینکه روز دوشنبه فرا رسید، صحابه رضی الله عنهم برای نماز در صف های مسجد منتظر بودند. رسول الله صلی الله علیه و آله پرده حجره را برداشته بسوی ما نگاه می کرد: رسول الله صلی الله علیه و آله ایستاده بود و صورتش مانند کاغذ زرد، زرد شده بود. بعد رسول الله صلی الله علیه و آله تبسم کرد. ما با دیدن رسول الله صلی الله علیه و آله بسیار خوشحال

۱- ابو داود برقم (۴۶۳۵) کتاب السنة ج ۵، ترمذی برقم (۲۴۰۳) ابواب الرؤیا.

۲- صحیح بخاری ج ۱ کتاب الجماعة والإمامة برقم (۶۴۶).

شدیم. حضرت ابوبکر رضی الله عنه به گمان اینکه رسول الله صلی الله علیه و آله قصد پیوستن به صفوف نماز را دارد، از جایگاه مخصوص امام عقب رفت. رسول اکرم صلی الله علیه و آله به طرف او اشاره کرده فرمود: نماز را ادامه داده به اتمام برسانید. بعد پرده حجره را پایین انداخت و در همان روز به لقاء الله پیوست^(۱). آری، اینکه رسول اکرم صلی الله علیه و آله در حیات خود حضرت ابوبکر رضی الله عنه را برای امامت مسلمانان جلو کردند، اشاره‌ای است به سوی امارت حضرت ابوبکر رضی الله عنه و جانشینی او بعد از وفات رسول الله صلی الله علیه و آله. با توجه به این روایات، اهل سنت بر این باور هستند اگر رسول اکرم صلی الله علیه و آله در جریان نوشتن مکتوب در صدد بود که کسی را برای امامت بر گزیند، بهتر و شایسته‌تر از حضرت ابوبکر رضی الله عنه برای امارت کسی دیگر نبود. دلایلی که در این راستا می‌توان به آن‌ها استناد کرد، از روشن‌ترین و قوی‌ترین دلایل محسوب می‌شوند و هیچ گونه تضادی با موازین عقلی نداشته و کسی که آن‌ها را درک کند، منکر آن‌ها نخواهد شد. بر خلاف دلایلی که روافض از آن‌ها استناد می‌کنند. آن‌ها هیچ گونه پایه و اساس مستحکم نداشته و هیچ عاقلی آن‌ها را، بدلیل پوچ و واهی نمی‌پذیرد. بقیه سخنان تیجانی را در این خصوص جهت پرهیز از اطاله کلام یاد آور نمی‌شوم. علاوه بر این، فکر می‌کنم به تمام اشکالاتی که در خصوص این حدیث از طرف آقای تیجانی مطرح شده‌اند، پاسخ قانع کننده داده شده است. در هر حال خدا را سپاس گذارم.

دیدگاه تیجانی ورد آن درباره صحابه در جریان سپاه حضرت اسامه رضی الله عنه

تیجانی می‌گوید: «خلاصه این داستان چنین است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله دو روز قبل از رحلت، لشکری را برای جهاد با رومی‌ها تجهیز کرد. و اسامه بن زید بن حارث رضی الله عنه را که هجده سال بیش نداشت به فرماندهی این لشکر منسوب کرد. «وقد عبأ صلی الله علیه و آله فی هذه السرية وجوه المهاجرین. کأبي بکر وعمر وأبي عبیده وغيرهم من كبار الصحابة المشهورین فطعن قوم منهم».

ترجمه: رسول اکرم صلی الله علیه و آله بزرگان مهاجرین و انصار را در این سپاه بسیج کرد، بزرگانی مانند حضرت ابوبکر رضی الله عنه، حضرت عمر رضی الله عنه، حضرت ابو عبیده و عده دیگری از بزرگان

صحابه را. گروهی از آنان شروع به طعن و عیب جویی کردند و گفتند چگونه جوانی که هنوز به سن بلوغ نرسیده است به امارت بر ما گمارده می‌شود. قبلاً در مورد فرماندهی پدرش نیز چنین ایراداتی مطرح شده بود. و در این باره صحبت‌ها و انتقادات زیادی به عمل آمده بود تا اینکه رسول اکرم ﷺ از عیب جویی‌ها و انتقادات آن‌ها به شدت خشمگین شد و در حالی که شدیداً تب بود و پارچه‌ای به سر پیچیده بود و شانه‌های دو نفر را گرفته بود و پاهایش بر زمین کش می‌خورد، بیرون آمد. - این ناراحتی در اثر اختلاف و سر و صدایی بود که بوجود آمده بود - بالای منبر رفت و بعد از حمد و ثنا فرمود: ای مردم این چه سخنانی است که پیرامون فرماندهی اسامه به گوش من می‌رسد؟ اگر شما در انتساب اسامه به عنوان فرمانده که از طرف من صورت گرفته است معترض هستید، قبلاً در مورد فرماندهی پدرش نیز اعتراض داشتید. ولی سوگند به الله، زید شایسته امارت بود و پسرش اسامه ﷺ نیز شایستگی امارت را دارد. بعد می‌گوید: رسول اکرم ﷺ مردم را برای تجهیز جیش اسامه تحریک می‌کرد و می‌فرمود: سپاه اسامه ﷺ را مجهز کنید، برنامه سپاه اسامه ﷺ را تنفیذ کنند، سپاه اسامه ﷺ را اعزام کنید. این سخنان را به سمع آنان می‌رساند اما آنان آماده اطاعت نشدند. بالاخره به «جرف» لشکرکشی کردند اما مایل نبودند که چنین کنند^(۱).

این است آنچه که آقای تیجانی گفته بود. آقای تیجانی این مقاله کوتاه خود را به چهار منبع و مرجع نسبت داده است و آن‌ها عبارتند از: طبقات ابن سعد، تاریخ ابن الأثیر، السیره الحلبیه و تاریخ الطبری.

من اکنون چاره‌ای ندارم به جز اینکه داستان سپاه حضرت اسامه ﷺ را از منابع یاد شده نقل کنم تا روشن شود که آقای تیجانی جریان را صحیح نقل کرده است یا در نقل جریان دروغ گفته است؟!

ابن سعد در صفحه ۱۸۹ کتابش «الطبقات» جلد دوم، درباره سپاه اسامه بن زید بن حارثه به اهل «أبنی» که از توابع به لقاء است می‌گوید:

روز دوشنبه تاریخ ۲۶ صفر، سال یازدهم هجری، رسول اکرم ﷺ مردم را به جهاد با رومیان دستور داد. روز بعد حضرت اسامه بن زید را خواست و به او گفت: به محلی که پدرت به قتل رسیده است برو. با اسب‌های جنگی آنان را له کن. تو را به فرماندهی

۱- ثم اهدیت ص (۸۸-۸۷) و آنگاه هدایت شدم ص (۱۴۱-۱۴۰).

این لشکر بر گزیدم. صبح زود بر اهالی «أبنی» یورش ببر، آنان را طعمه حریق قرار بده و قبل از پخش شدن این خبر به سرعت خود را به آنجا برسان. اگر خداوند تو را پیروز کرد، در مراجعت تاخیر نکن و آگاهان امور را با خود همراه ببر، و نیروهای اطلاعاتی و امنیتی قبلاً اعزام کن. روز چهارشنبه رسول اکرم ﷺ با تب و درد سر مواجه شد. صبح روز پنجشنبه پرچمی را برای اسامه رضی الله عنه در دست گرفت و فرمود: بنام الله و در راه الله جهاد کن و با کسانی که دین خدا را نمی‌پذیرند به مبارزه برخیز. پرچم را بیرون آورد و آن را به بریده بن خصیب اسلمی سپرد و لشکر را در جرف جمع کرد. از بزرگان مهاجرین و انصار کسی باقی نمانده بود که در این غزوه شرکت نکند. در میان آنان حضرت ابوبکر، عمر بن خطاب، ابوعبیده بن جراح، سعد بن ابی وقاص، سعید بن زید، قتاده بن نعمان، سلمه بن الأسلم بن جریش دیده می‌شدند. بعضی‌ها زبان طعن گشوده، گفتند: این نوجوان (اسامه بن زید) ریاست بزرگانی مانند مهاجرین اولین را بر عهده گرفته است. رسول اکرم ﷺ به شدت ناراحت شد. از خانه بیرون آمد در حالی که سرش را با باندی بسته بود و چادری بر سرش انداخته بود، بالای منبر رفت و بعد از حمد و ثنای خداوند فرمود: ای مردم، چه سخنانی هستند که درباره امارت اسامه رضی الله عنه از طرف بعضی از شما، به من رسیده است؟ اگر شما درباره فرماندهی اسامه اعتراض دارید، همانا شما قبلاً در مورد فرماندهی پدرش، حضرت زید نیز معترض بودید. من سوگند خدا را یاد کرده می‌گویم که اسامه و پدرش هر دو شایستگی فرماندهی را داشته و دارند. اسامه رضی الله عنه نزد من بسیار محبوب است. این پسر و پدر، هر دو در انجام کارهای خیر بسیار آرزومنداند. مردم را درباره او (اسامه رضی الله عنه) به نیکی سفارش کنید. زیرا او از بهترین شما است. بعد رسول الله ﷺ از منبر پایین آمد و به خانه تشریف برد. این روز، روز شنبه دهم ماه ربیع الاول بود. مسلمانانی که قرار بود همراه حضرت اسامه رضی الله عنه به جهاد بروند، نزد رسول الله ﷺ آمده از وی خدا حافظی کردند. و به لشکر در مقام جرف، ملحق شدند. ناراحتی رسول اکرم ﷺ فزونی گرفت و او می‌فرمود: سپاه اسامه رضی الله عنه را اعزام دارید. روز بعد که روز یکشنبه بود، ناراحتی رسول اکرم ﷺ شدت گرفت. حضرت اسامه رضی الله عنه از مقر سپاه اسلام نزد رسول الله ﷺ آمد و رسول الله ﷺ بیهوش بود. این همان روزی بود که رسول اکرم ﷺ را در آن روز دارو نوشاندند. حضرت اسامه رضی الله عنه سر را پایین کرد و رسول اکرم ﷺ را بوسه گرفت. رسول الله ﷺ

خاموش بود. حرف نمی‌زد. دست‌های مبارکش را بسوی آسمان بلند کرده دعای کرد و بعد آن‌ها را روی اسامه رضی الله عنه گذاشت. اسامه رضی الله عنه می‌گوید: من فهمیدم که رسول الله صلی الله علیه و آله برای من دعا خیر کرد. حضرت اسامه به قرارگاه سپاه برگشت، روز دوشنبه فرا رسید و رسول الله صلی الله علیه و آله به هوش آمد و به اسامه رضی الله عنه فرمود: به برکت نام الله برای جهاد حرکت کن. اسامه رضی الله عنه رسول الله صلی الله علیه و آله را وداع گفته بسوی قرارگاه برگشت و مردم را امر کرد تا برای رفتن به جهاد آماده شوند. در لحظه‌ای که می‌خواست سوار شود. قاصد مادرش، ام ایمن آمد و گفت: رسول الله صلی الله علیه و آله در وارد واپسین لحظات زندگی خود شده است. وی همراه ابوعبیده و حضرت عمر رضی الله عنه برگشته نزد رسول الله صلی الله علیه و آله آمدند. رسول اکرم صلی الله علیه و آله روز دوشنبه موقع طلوع شمس دوازدهم ربیع الاول جان به جان آفرین سپرد. سپاه مسلمانان که در جرف تجمع کرده بود به مدینه برگشت و بریده بن حصیب که پرچم حضرت اسامه رضی الله عنه در دست او بود وارد مدینه شده پرچم را تا درب منزل رسول الله صلی الله علیه و آله آورد و در آنجا آن را نصب کرد.

ابن اثیر در صفحه ۱۸۳ جلد دوم، الکامل فی التاریخ تحت عنوان حوادث سال یازدهم هجری می‌نویسد:

در محرم همان سال رسول اکرم صلی الله علیه و آله دسته‌ای را به فرماندهی اسامه بن زید رضی الله عنه به طرف شام فرستاد. عده‌ای از منافقان درباره فرماندهی او معترض شدند و گفتند: نوجوانی بر بزرگان مهاجر و انصار به فرماندهی گمارده شده است. رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: اگر درباره امارت اسامه رضی الله عنه شما معترض هستید، درباره امارت پدرش در گذشته نیز اعتراض داشتید. او و پدرش هر دو شایسته امارت بودند. در همین روزها بود که رسول اکرم صلی الله علیه و آله بیمار شد^(۱).

علی حلبی در سیره حلبیه، در جلد سوم در صفحه (۳۰۷) تحت عنوان سپاه اسامه رضی الله عنه بن زید بن حارثه رضی الله عنه می‌نویسد: «... روز دوشنبه ۲۶ محرم سال یازدهم هجری، رسول اکرم صلی الله علیه و آله جهت آمادگی برای جهاد با رومیان دوستور داد. و روزی بعد رسول اکرم صلی الله علیه و آله اسامه بن زید رضی الله عنه را طلب کرد و گفت: در محل قتل پدرت برو. و به وسیله اسب‌های جنگی آنان را سرکوب کن. تو را به فرماندهی این لشکر بر گزیدم.

۱- الکامل فی التاریخ لابن الاثیر دارالکتب العلمیة (۱۴۰۷).

صبح زود اهالی ابنی را مورد هجوم قرار بده و آنان را طعمه حریق بگردان و قبل از پخش شدن خبر، خود را به آنجا برسان. اگر خداوند پیروزی نصیب تو کرد، زود برگرد. کارشناسان و آگاهان امور را با خود همراه ببر. نیروهای اطلاعاتی و امنیتی را از قبل در آنجا اعزام کن. روز چهارشنبه بیماری رسول اکرم ﷺ آغاز گردید و دچار تب و سر درد شد. صبح روز پنج شنبه پرچم را بدست اسامه ﷺ سپرد و فرمود: بنام خدا، در راه خدا جهاد کن و با کفار به مبارزه برخیز. اسامه ﷺ پرچم را در دست گرفته به قصد جهاد بیرون آمد و آن را به بریده سپرد و در محل جرف سپاه را مستقر کرد. تمام مهاجرین و انصار، حتی بزرگانی مانند ابوبکر ﷺ، عمر ﷺ، عبیده بن جراح و سعد بن ابی وقاص رضی الله عنهم برای رفتن به جهاد آماده شدند. بعضی معترض شدند و گفتند، این جوان که هنوز سن او از ۱۹ سال تجاوز نکرده است، بر مهاجرین و انصار گمارده شده است. وقتی این خبر به رسول اکرم ﷺ رسید، بسیار خشمگین شد. از خانه بیرون آمد. باندی بر سرش بسته و چادری بر تن انداخته بود. بالای منبر تشریف برده بعد از حمد و ثنا فرمود: سخنانی درباره امارت اسامه ﷺ به من رسیده است. اگر شما به فرماندهی اسامه ﷺ که بنابر دستور من انجام گرفته است معترض هستید، درباره فرماندهی پدرش در گذشته نیز معترض بوده‌اید - اما سوگند به الله پدرش زید شایسته امارت بود و بعد پسرش اسامه ﷺ نیز شایسته فرماندهی است و به نظر من از بهترین انسان‌ها است هر دوی آن‌ها انسان‌هایی شایسته هستند. درباره او توصیه به خیر می‌شود. همانا او از بهترین شما است. به حضرت اسامه ﷺ، حب ابن الحب (محبوب فرزند محبوب) گفته می‌شد. رسول اکرم ﷺ بینی او را در کوچکی با پارچه تمیز می‌کرد. بعد رسول اکرم ﷺ روز دوشنبه دهم ربیع الاول سال یازدهم هجری قمری در خانه خود تشریف برده مسلمانانی که قرار بود با حضرت اسامه ﷺ به جهاد بروند، نزد رسول اکرم ﷺ آمده از وی خدا حافظی می‌کردند و در جرف به سپاه اسلام ملحق می‌شدند. رسول اکرم ﷺ دچار تب شد و فرمود: سپاه اسامه ﷺ را اعزام دارید و حضرت ابوبکر ﷺ را استثنا کرد و به او دستور داد تا در مدینه مسلمانان را نماز بدهد. لذا هیچ منافاتی نیست میان اینکه حضرت ابوبکر ﷺ از جمله لشکر اسامه ﷺ بود و میان اینکه در لشکر شرکت نداشت. زیرا او نخست از جمله افراد سپاه بود و بعد وقتی رسول اکرم ﷺ او را امر کرد تا در مدینه مانده و برای مردم اقامه نماز کند، آنگاه از رفتن و شرکت در سپاه اسامه ﷺ

منصرف شد. آری، از این توضیح روشن شد که ایراد روافض بر حضرت ابوبکر رضی الله عنه دایر به نرفتن و شرکت نکردن در سپاه اسامه رضی الله عنه بی بنیاد است. زیرا برای شما معلوم شد که او به اطاعت از امر رسول الله صلی الله علیه و آله در سپاه اسامه شرکت نکرد. و گفته آقای تیجانی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله متخلفین از سپاه را لعنت کرده است، کذب محض است. زیرا واژه لعن در هیچ یک از احادیث نیامده است. (!!!) روز یکشنبه ناراحتی رسول اکرم صلی الله علیه و آله شدت گرفت. حضرت اسامه رضی الله عنه از لشکر وارد خانه رسول الله شده رسول الله صلی الله علیه و آله بیهوش بود. حضرت اسامه رضی الله عنه سر را پایین کرده رسول الله صلی الله علیه و آله را بوسه گرفت. رسول اکرم صلی الله علیه و آله حرف نمی زد. دست های مبارک را بسوی آسمان بلند کرده روی حضرت اسامه رضی الله عنه می گذاشت. حضرت اسامه رضی الله عنه گفت: من دانستم که رسول الله صلی الله علیه و آله برای پیروزی من دعای خیر کرد. اسامه رضی الله عنه بعد به قرارگاه بازگشت. روز دوشنبه، اسامه رضی الله عنه دو باره نزد رسول الله صلی الله علیه و آله آمده، رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: صبح با ذکر نام الله به انجام ماموریت حرکت کن. اسامه رضی الله عنه با رسول اکرم صلی الله علیه و آله خدا حافظی کرد و به قرارگاه لشکر بازگشت و مردم را برای رفتن به جهاد امر می کرد. درست در لحظاتی که اسامه رضی الله عنه می خواست سوار شود، قاصد مادرش، ام ایمن نزد او آمد و گفت: رسول الله صلی الله علیه و آله در حالت نزاع است. در روایتی آمده بود که اسامه رفت تا به جرف رسید. آنگاه همسرش فاطمه بنت قیس به او اطلاع داد که شتاب نکند، زیرا رسول اکرم صلی الله علیه و آله بیمار است. اسامه رضی الله عنه همراه با حضرت عمر رضی الله عنه و ابوعبیده بن جراح برگشته و خود را نزد رسول اکرم صلی الله علیه و آله رساندند. رسول اکرم صلی الله علیه و آله در حالت نزع بود. در همان روز موقع طلوع خورشید آسمان، خورشید زمین غروب کرد^(۱).

طبری در کتابش «تاریخ الأمم والملوک» دو روایت را در خصوص سربیه اسامه بن زید رضی الله عنه تحت عنوان حوادث سال یازدهم نقل کرده است. روایت اول با این شرح است: عبید بن حنین از ابی مویهبه روایت کرده می گوید: رسول اکرم صلی الله علیه و آله بعد از حجه الوداع به مدینه برگشت دسته ای را به فرماندهی حضرت اسامه بن زید سازماندهی کرد. ودستور داد که از ناحیه «آبل الزيت» از توابع ارض شام در اردن عبور کند. منافقان درباره امارت حضرت اسامه رضی الله عنه معترض شدند. رسول اکرم صلی الله علیه و آله با بیان این مطلب که او

۱- السیرة الحلبیة لعلی بن برهان الدین الحلبی.

(اسامه رضی الله عنه) شایسته فرماندهی است، به ایرادات منافقین پاسخ گفت و فرمود: شما اگر درباره اسامه رضی الله عنه ایراد می‌گیرید، در گذشته درباره پدرش، حضرت زید، نیز ایراد می‌گرفتند. بی‌تردید او شایسته فرماندهی است.

روایت دوم از عکرمه از ابن عباس است. ابن عباس رضی الله عنه می‌گوید: همزمان با ناراحتی رسول الله صلی الله علیه و آله پیرامون جریان اسود و مسیلمه کذاب، رسول اکرم صلی الله علیه و آله دسته‌ای را به فرماندهی اسامه بن زید رضی الله عنه تجهیز کرد. منافقین درباره فرماندهی اسامه رضی الله عنه به کثرت معترض شدند. رسول اکرم صلی الله علیه و آله از شرارت منافقان آگاه شد. رسول اکرم صلی الله علیه و آله در حالی که در اثر سردرد، سرش را بسته بود، نزد مردم آمد. ناراحتی رسول الله صلی الله علیه و آله ناشی از ایراد منافقان و پریشانی‌اش در مورد خوابی بود که شب گذشته رویت شده بود. فرمود: دیشب خوابی دیده بودم دایر بر اینکه دو بازوبند طلایی در بازوهایم بسته‌ام. از این دو بازوبند خوشم نیامد و ناراحت شدم. دست‌هایم را تکان دادم. آن دو بازوبند از من جدا شدند. آن‌ها را به این دو پیامبر دروغین تفسیر کردم - «صاحب الیامه و صاحب الیمن» به من خبر رسیده بود که تعدادی از منافقان درباره فرماندهی اسامه رضی الله عنه معترض هستند. سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، اگر منافقان در مورد فرماندهی اسامه رضی الله عنه معترض هستند. آنان در گذشته در مورد فرماندهی پدرش نیز اعتراض داشتند هر چند که پدرش شایسته فرماندهی بود. دسته اسامه رضی الله عنه را اعزام دارید و فرمود: «لعن الله الذین یتخذون قبور أنبیائهم مساجد» خداوند کسانی را لعنت کند که قبور پیامبران خود را سجده گاه قرار دادند. اسامه رضی الله عنه بیرون رفت و در محل جرف لشکر را مستقر کرد. رسول اکرم صلی الله علیه و آله بیمار شد و این امر به تکمیل نگردید. همه انتظار یکدیگر بودند تا اینکه خداوند روح ملکوتی پیامبرش را قبض کرد^(۱).

این بود شرح داستانی که این چهار مورخ نامی آن را در کتب خود تحت عنوان سرب اسامه بن زید رضی الله عنه نقل کردند و یک حرف کم و بیش از آنچه که نقل شد، نقل نکردند. اگر این داستان بگونه‌ای که در این کتب نقل گردیده است، موازنه و مقایسه شود با آنچه که تیجانی طبق ادعای خودش به صورت اجمالی از این داستان نقل کرده است، به نتایج زیر دست خواهیم یافت:

۱- تیجانی گفته بود که: بزرگان و سرشناسان از صحابه که میان آنان ابوبکر رضی الله عنه و عمر رضی الله عنه نیز دیده شده‌اند، درباره فرماندهی حضرت اسامه رضی الله عنه ایراد گرفته‌اند. تیجانی چنین گفته بود: رسول اکرم صلی الله علیه و آله سرشناسان صحابه از مهاجرین و انصار را در این دسته بسیج کرده بود، مانند ابی بکر رضی الله عنه عمر رضی الله عنه و ابوعبیده بن جراح از بزرگان و سرشناسان صحابه رضی الله عنه عده‌ای از آنان (منهم) درباره فرماندهی اسامه بن زید معترض شدند و گفتند: جوانی که هنوز محاسنش سبز نشده است چگونه بفرماندهی بر ما منسوب شده است؟ و در گذشته درباره فرماندهی پدرش نیز ایراد گرفته بودند. آنان در این مورد زیاد گفته بودند و انتقادات زیادی کردند.

این گفته تیجانی قطعاً قوم (منهم) ضمیر «ها» به صحابه رضی الله عنهم بر می‌گردد. و میم، میم جمع است. حاصل سخن تیجانی این است که حضرت ابوبکر رضی الله عنه حضرت عمر رضی الله عنه، ابوعبیده بن جراح و تنی چند از بزرگان و سرشناسان صحابه رضی الله عنهم درباره فرماندهی اسامه رضی الله عنه ایراد گرفتند و درباره فرماندهی پدرش زید ایراد گرفته و انتقاد داشتند؟! اما وقتی به منابع و مصادر چهارگانه یاد شده مراجعه می‌کنیم، کوچک‌ترین نشانی از این دروغ و افترا نمی‌بینیم. عبارتی را که ابن سعد در طبقات و صاحب سیره حلبیه نقل کرده‌اند، چنین است: «فلم یبق أحد من وجوه المهاجرین والأَنْصارِ إلا انتدب فی تلك الغزوة فیهم أبوبکر الصدیق وعمر بن الخطاب وأبو عبیده بن الجراح وسعد بن أبی وقاص وسعید بن زید وقتادة بن النعمان وسلمة بن أسلم بن حریش. فتکلم (قوم) وقالوا. . .» لفظ قوم در این عبارت نکره است. منظور از آن کسانی از منافقان که غیر شناخته هستند، می‌باشد. اگر منظور از آن، همین بزرگان صحابه می‌بودند، ضمیر را بسوی آنان نسبت می‌داد. همان گونه که این با انصاف (تیجانی) ضمیر را نسبت داده است. چقدر تفاوت است میان اصل جریان و میان عبارت آقای تیجانی با انصاف؟ حقیقت چگونه وارونه جلوه داده شده است؟ دو منبع دیگر چنین چیزی اصلاً در آن‌ها وجود ندارد. آری، از توضیحاتی که ارائه گردید به خوبی روشن است که این بزرگان صحابه رضی الله عنهم ابوبکر، عمر و ابوعبیده بن جراح و امثالهم از اینکه حضرت زید و فرزندش اسامه رضی الله عنه را مورد طعن قرار بدهند بسیار به دور هستند.

۲- حضرت ابوبکر رضی الله عنه از جمله اعضاء لشکر اسامه رضی الله عنه نبود. زیرا از رسول اکرم صلی الله علیه و آله به تواتر ثابت شده است که او را برای اقامه نماز در مسلمانان در مدینه به عنوان جانشین تعیین فرموده بود. احادیث وارده در این زمینه قبلاً بیان گردیدند و از جمله آن‌ها روایتی است که مبین این مطلب است که حضرت ابوبکر رضی الله عنه روز وفات رسول الله صلی الله علیه و آله مردم را در نماز جماعت امامت می‌کرد. پیامبر صلی الله علیه و آله از داخل حجره پرده را برداشته مردم را دید که پشت سر حضرت ابوبکر رضی الله عنه برای نماز صف بسته‌اند. با توجه به این مطالب، چگونه ممکن است که حضرت ابوبکر رضی الله عنه از جمله افراد جیش اسامه رضی الله عنه باشد؟

۳- آقای تیجانی به قصد برانگیختن احساسات خوانندگان از شیوه مبالغه آمیز خود استفاده نموده خلاف عقل و نقل چنین می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله، در حالی که سر مبارکش باند پیچی بود و در اثر اختلاف و سر و صدا دچار ناراحتی تب شده در حالی که میان شانه‌های دو نفر خود را آویزان کرده بود و پاهایش روی زمین کش می‌خوردند بیرون آمد». پناه به خدا! کدام انصاف و کدام امانت است اینکه سخن از موضع اصلی خود تغییر داده شود و در این جریان اختراع شود چیزی که نه مورد تایید نقل است و نه مورد تایید عقل و نه در مصادر مذکور درج شده باشد. در کتب مذکور آمده است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله «از خانه بیرون آمده و باندی بر سرش بسته بود و بالای منبر رفت. ...» (اما اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله بیرون آمد و در میان شانه‌های دو نفر طوری راه می‌رفت که پاهایش روی زمین کش می‌خورد) این عبارت در هیچ یک از کتب، نقل نشده است. این دروغ و جعل از کسی که خط مشی روافض را برای خود برگزیده است، از دیدگاه من مستبعد نیست. زیرا دروغ نزد روافض از محاسن است نه از معایب؟! خواننده محترم در جریان مباحث خواهد دید که آقای تیجانی مبنای کتابش را بر کذب و تضاد حیرت زایی بنا نهاده است.

۴- تیجانی علیه صحابه رضی الله عنهم می‌گوید: یکرر ذلک علی مسامعهم وهم متناقلون وعسکروا بالجرف وما کادوا یفعلون. یعنی رسول اکرم صلی الله علیه و آله آنان را برای اعزام و شرکت در جیش اسامه رضی الله عنه تاکید کرد و صحابه رضی الله عنهم سستی نشان دادند و در جرف تجمع کردند ولی خواستند که چنین کنند».

اما نویسندگان و مورخان در خصوص این جریان چه نوشتند؟ پاسخ این سوال این است: «رسول اکرم ﷺ امر کرد، جیش اسامه را اعزام دارید. این رویداد، روز شنبه پیش آمد - بعد حضرت اسامه رضی الله عنه روز یکشنبه آمد و در خانه رسول الله رفت تا از وی خدا حافظی کند. رسول اکرم ﷺ به او گفت: صبح برای جهاد حرکت کن. وقتی اسامه رضی الله عنه قصد رفتن کرد و مردم را برای بسیج شدن امر کرد، به او اطلاع رسید که رسول اکرم ﷺ در حال نزاع است. سایر مورخین و نویسندگان در این باره بیش از این چیزی ننوخته‌اند اما این مرد (هدایت شده) که هر گونه دروغ برایش آسان است و براحتی بسیار علیه صحابه دروغ می‌گوید. به دروغ مدعی شده است که صحابه در اجرای حکم رسول الله ﷺ سستی و تهاون نشان دادند. بدون تردید کسی که بدون واهمه و براحتی تمام و با این قباحت بر صحابه بزرگوار رسول الله ﷺ که بهترین انسان‌های روی زمین بودند، دروغ بگوید، او از گمراه‌ترین مردمان است که از هدایت بسیار دور و در پرتگاه تیره و تاریکی قرار گرفته است والله المستعان.

۵- اما اینکه معترضین در مورد فرماندهی اسامه رضی الله عنه چه کسانی بودند؟ در پرتو میااحت گذشته برای ما به خوبی روشن می‌شود و هیچ جای تردید در این نیست که سر شناسان مهاجرین و انصار و بزرگان صحابه رضی الله عنهم هرگز در مورد فرماندهی حضرت اسامه رضی الله عنه معترض نبودند و آنانی که در این خصوص ایراد گرفتند. افرادی بودند ناشناخته و غیر معروف. طبری و ابن اثیر (که آقای تیجانی از سخنان ایشان استدلال می‌کند) هر دو تصریح کرده‌اند که آنانی که در باره فرماندهی حضرت اسامه رضی الله عنه معترض شده و زبان درازی کردند، منافقین بودند. اگر معترضان از اصحاب رسول الله ﷺ می‌بودند حد اقل یکی از مورخان و محدثان این را در کتب خود نقل می‌کرد. در ابتدا کتابم و در آغاز سخنم به طور قطع و یقین روشن کردم که منافقین در هیچ حالی از جمله اصحاب رسول الله ﷺ نبودند. خدا را شکر و سپاس - و از اینجا به یقین می‌دانیم که یاران با وفا و عادل رسول الله ﷺ که مورد رضایت الهی بودند از چنین چیزی بسیار بدور بودند. بنابر این تمام تارهای عنکبوتی که آقای تیجانی حول و حوش این داستان تنیده بود، تار و پودش از هم گسسته و بی‌اساس بودنش اظهر من الشمس است.

۶- مشکل عمده این نیست که آقای تیجانی سخنانش را به منابع و مصادری نسبت میدهد که از تفکر او و هوادارانش را نفی می‌کنند، بلکه مشکل عمده و آفت بزرگ این است که او در بیان معایب صحابه رضی الله عنهم از تضاد گویی و تناقض در تحلیل و تجزیه استفاده کرده دچار سرگردانی بسیار عجیبی است. زیرا او بر این باور است که صحابه رضی الله عنهم و در راس آنان حضرت ابوبکر رضی الله عنه نسبت به فرماندهی حضرت اسامه رضی الله عنه علیه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم زبان طعن گشودند. بنابر عقیده و باور خود آقای تیجانی کسی به این نکته در گذشته پی نبرده است. آری چنین به نظر می‌رسد که تمام مقصد اولین و آخرین هدف آقای تیجانی در این قضیه، این است که مواردی را تلاش کند تا بتواند در لا بلای آن‌ها زبان طعن را علیه صحابه رسول صلی الله علیه و آله و سلم بگشاید. اینجا است که او از جوانب و زوایای قضایا سخن می‌گوید و از بالا و پایین آن‌ها را ارزیابی می‌کند تا بتواند موردی را علیه صحابه پیدا کرده غذای تبلیغاتی و فکری برای خود بدست بیاورد. اگر موفق به پیدا کردن بهانه‌ای نمی‌شود، برایش هیچ اشکالی ندارد که دست به تزویر و تحریف کتب تاریخ بزند و مطلبی را به جای مطلبی دیگر عنوان کند تا به اهداف شومش دست یابد. و این عین شیوه‌ای است که آقای تیجانی در این قضیه بدان متوسل شده است. اما اسلاف گذشته او (از هدایت یافتگان) چه کردند؟! آنان نیز ابعاد این قضیه را مورد نقد و تفسیر خود قرار داده‌اند تا بجایی برسند که علیه صحابه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم زبان طعن بگشایند و در این باره از آقای تیجانی نیز چند قدم جلو رفتند و تیجانی را نیز رو سفید کردند آن‌ها به چه نتیجه‌ای رسیدند تا تیجانی برسد؟ نویسنده «السير الحلبیه» چنین می‌گوید: بدین وسیله دیدگاه روافض دایر بر اینکه حضرت ابوبکر رضی الله عنه از شرکت کردن در جیش اسامه رضی الله عنه تخلف کرد، مردود شمرده می‌شود. زیرا برای شما روشن شد که حضرت ابوبکر رضی الله عنه بنابر دستور خود رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم شرکت نکرد. چون رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم به او امر کرده بود تا برای اقامه نماز جماعت و امامت مسلمین در مدینه بماند. همچنین قول آقای تیجانی که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم متخلفین از جیش اسامه رضی الله عنه را لعنت کرده است، نیز مردود است. زیرا در هیچ روایتی الفاظ لعنت ذکر نشده است. ای برادر خواننده، مشاهده فرمودی تضاد و تناقضات این گروه

منحرف را. آنان گاهی حضرت ابوبکر رضی الله عنه را متهم می‌کنند که او در مورد فرماندهی اسامه رضی الله عنه جز معترضین بوده است. یعنی اینکه او از افراد جیش بوده است و گاه وقتی ادعا می‌کنند که او از شرکت در جیش اسامه رضی الله عنه تخلف نموده است. اکنون من می‌پرسم: گناه این صحابی رسول اکرم صلی الله علیه و آله چیست که روافض برای مطعون کردن او تاریخ را دگرگون می‌کنند، حقایق را وارونه جلوه می‌دهند و روایات حدیث را به باد استهزا می‌گیرند تا بتوانند او را متهم کنند؟ آیا آنان نمی‌دانند که گفته‌هایشان ضد و نقیض‌اند، ضعف گفته‌هایشان آشکار است و موضع نا صحیح آنان بجای اینکه به نفع شان تمام شود منجر به ضررشان شده است؟ من به یقین می‌دانم که آقای تیجانی در نقد و بررسی رویدادهای تاریخ بجای اینکه از عقل خود استفاده کند، از گرایش‌های مسلکی و مشربی خود استفاده کرده است!!

آقای تیجانی در ادامه یاهه گویی‌های خود می‌گوید: این گونه برخورد با پیامبر صلی الله علیه و آله مرا وادار می‌کند تا سوال کنم: این جسارت در شان خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله چیست؟! این عصیان و نافرمانی از پیامبری که در حق مومنان رووف و مهربان است و آرزومند سربلندی آنان است، چرا؟ هیچ توجیه معقول و مقبولی پیرامون این عصیان برای من قابل تصور نیست همان گونه که برای هیچ کس قابل تصور نیست؟

می‌گوییم:

آیا شگفت‌آورتر از این جسارت و عصیان، این جسارت عصیان نیست که حقایق وارونه جلوه داده شوند، علیه امت دروغ پردازی شود تا زمینه برای گشودن زبان طعن به اصحاب گرامی رسول الله صلی الله علیه و آله، همان یارانی که او را همراهی کردند، فراهم شود؟ به خدا سوگند، چگونه می‌توان کسانی را که با رسول الله صلی الله علیه و آله بیعت کردند، با بذل جان و مال و روح و روان رسول الله صلی الله علیه و آله را نصرت کرده از وی دفاع کردند، در معرکه‌های جهاد در معیت او بودند، در بیشترین عمر او، با او زندگی کردند، هر چیز را از وی یاد گرفتند، متهم کرد و زبان طعن گشود؟ آیا این طعن و تهمت در واقع طعن و تهمت به معلم این گروه نیست، دایر بر اینکه او از تربیت صحیح آنان، تربیتی که آنان را وادار به احترام و اطاعت از مربی کند، عاجز بوده است؟! آیا جسارتی بزرگتر از این و عصیانی بدتر از این در حق الله و رسول الله متصور است؟! بعد از متهم و مطعون کردن

حاملین کتاب الله و حافظان سنت رسول الله، دیگر برای امت اسلام چه چیزی دیگر باقی مانده است؟! فکر می‌کنم جز افکار و عقیده پوچ روافض چیزی دیگر نزد ما نمانده است و در ورای آن اعماق دریاها است!!

در ادامه آقای تیجانی می‌گوید: «عادت‌م بر این است که این گونه رویدادها را که از دور و نزدیک کرامت صحابه رضی الله عنهم را مخدوش می‌کند، بدست فراموشی سپرده و به آن‌ها توجه نکنم، اما تکذیب و یا توجه نکردن به حوادثی که تمام مورخان و محدثان از علمای شیعه و سنی در مورد آن‌ها اتفاق کردند ممکن نیست».

آری، کدام آسمان است که بر این آسمان من سایه اندازد. آقای تیجانی علیه صحابی رضی الله عنه دروغ می‌گوید و به دروغ هایش ادامه می‌دهد. سپس می‌خواهد خود را تکذیب کند؟! می‌گوید: مایل هستم که این گونه رویدادها را باور نکنم و بعد در دروغ گفتن روی تمام دروغگویان گیتی را سفید کرده ادعا می‌کند که مورخان اهل سنت بر صحت دروغ‌های او اتفاق دارند!! خوانندگان گرامی، دیدگاه مورخان را در خصوص این قضایا برای شما بیان کردیم و عدالت و براءت صحابه رضی الله عنهم از تهمت‌های ناروایی که جناب تیجانی علیه آنان عنوان کرده بود» ظاهر گردید... منت و احسان از آن خداوند است. آقای تیجانی می‌گوید: با پروردگارم عهد و پیمان بسته‌ام که منصفانه قضاوت کنم و کم‌ترین تعصب مذهبی نشان ندهم و هیچ ارزشی برای باطل و مخالف با حق قایل نباشم، هم چنان که گفته شده است: حق تلخ است و رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «قل الحق ولو كان على نفسك وقل الحق ولو كان مرا» (حق را بگو هر چند که به ضرر تو تمام شود، حق را بگو هر چند که تلخ است) تیجانی می‌گوید: حق در این قضیه این است که آن دسته از صحابه که درباره فرماندهی حضرت اسامه رضی الله عنه معترض بودند بی‌تردید از امر پروردگارشان مخالفت کردند و همچنین با نصوص صریحی که هیچ گونه شک و تاویلی در آن‌ها پذیرفته نمی‌شود، مخالفت کردند. آنان (صحابه) در این تخلف و عصیان هیچ عذری نداشتند مگر اینکه کسانی که در صدد حفاظت بزرگی و کرامت صحابه بر آمدند، متوسل به عذرهای غیر موجهی شوند و انسان آزاده و عاقل هرگز تسلیم چنین حیل‌ها و دسایس نمی‌شود، مگر اینکه از کسانی باشد که سخنی را درک نکنند و آن را نفهمد یا اینکه تعصب کور او را چنان کور کرده باشد که میان فرض واجب الاطاعه و حرام واجب الترتک تمیزی قایل نباشد. بسیار فکر کردم تا عذر موجهی برای این متخلفان و

عصیانگران پیدا کنم ولی این فکر و اندیشه سودی نداشت^(۱).

آری، این ادعایش که با پروردگار عهد و پیمان بسته که عادلانه و منصفانه قضاوت کند را به خوانندگان محترم می‌سپاریم تا خود آنان درباره بطلان و بیهوده بودن آن قضاوت کنند. اما این ادعای او که (بعضی از صحابه رضی الله عنهم با حکم پروردگار مخالفت نموده و از نصوص، سرپیچی کردند که هیچ جای شک و تاویلی در آنها وجود ندارد و آنان (صحابه رضی الله عنهم) در این تخلف و عصیان هیچ گونه عذری نداشتند. (دال بر جهالت و بی بضاعتی علمی و آگاهی اوست. و گر نه کی و چگونه صحابه رضی الله عنهم با حکم پروردگار مخالفت نمودند؟! و کدام‌اند نصوصی که با محتوی آنها مخالف شده و هیچ شک و تردیدی یا تاویلی در آنها وجود ندارد؟ اصل جریان نیز چنین است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله حضرا اسامه رضی الله عنه را به فرماندهی لشکر منسوب کرد وعده‌ای درباره فرماندهی او معترض شدند و رسول اکرم صلی الله علیه و آله در این باره سخن گفتند و این معترضان از موضع خود منصرف شده و از رسول الله صلی الله علیه و آله اطاعت کردند. صحابه رضی الله عنهم بارها و به کثرت در بسیاری از امور به پیامبر صلی الله علیه و آله مراجعت می‌کردند تا از تصمیم قطعی او آگاه شوند. وقتی که تصمیم رسول الله صلی الله علیه و آله قطعی شد آنگاه بلا درنگ از وی تبعیت کردند. و در این قضیه تمام مردم از امر پیامبر صلی الله علیه و آله تبعیت کردند - اما این گفته تیجانی که (بسیاری در صدد بر آمدند تا عذر موجهی برای حفظ کرامت صحابه رضی الله عنهم و سلف صالح پیدا کنند! و هیچ عاقل آزاده‌ای در هیچ شرایطی، هیچ‌گونه عذری را در این باره نمی‌پذیرد)؟! به خدا سوگند، این از شگفت‌آورترین گفته‌های اوست؟! هر کس این سخنان او را بخواند، فکر می‌کند که صحابه رضی الله عنهم از رهنان، قطاع طریق و از نادان‌ترین قشرهای مردم بودند. با این حال چه کسی و چگونه به خود اجازت می‌دهد تا برای حفظ کرامت (رهنان و قطاع الطریق) در صدد برآید تا با پیدا کردن عذر لنگی کردار آنان را توجیه کند؟! خداوند رفض رافضیها را نابود گرداند - آیا صحابه کرام که مورد رضایت حضرت حق بودند و آنان نیز از حق خشنود بودند. نیاز به دفاع از کرامت و بزرگی آنان دارد؟! این نیاز چه توجیهی دارد، حال آنکه خداوند بزرگ و برتر از حریم آنان دفاع کرده، از آنان اظهار رضایت نموده است و درباره نیکو بودن و عظمت ایمان آنان گواهی داده است. و به طفیل

صحبت صحابه رضی الله عنهم پیامبرش از آنان اعلام خشنودی کرده است. تمام مردم و اهالی شهرهایی که قدم میمون آنان در آنجا نهاده شده است و توسط آنان فتح گردیده‌اند به عظمت ایمان آنان گواهی داده‌اند. آری، با این همه فضل و کرامت اکنون این احمق نابخرد می‌خواهد چنین سفسطه و اکاذیبی را بخورد و فرزندان توحید داده که برای کودن ترین آنان قابل قبول نیست چه برسد به خردمندان و عاقلان آزاده؟!.

جناب تیجانی می‌گوید:

عذرهای اهل سنت را درباره تبریه متخلفان قرات کردم. آنان می‌گویند: معترضین در مورد فرماندهی حضرت اسامه رضی الله عنه از بزرگان قریش بودند، در اسلام سابقه درخشانی داشتند و اسامه جوانی بی‌تجربه کار بود. وی در جنگ‌هایی که موجب رشد و سربلندی اسلام بودند. مانند، بدر، احد و حنین شریک نبود. به دلیل جوان بودنش موقع فرماندهی‌اش سابقه چندانی در اسلام نداشت. و سرشت انسان چنین است که شیوخ و بزرگان از پیروی کردن از کوچک‌ترها ابا می‌کنند و طبعاً از تسلیم شدن در برابر فرمان جوانان کراهیت دارند. لذا آنان در مورد فرماندهی اسامه رضی الله عنه معترض شدند و از رسول اکرم صلی الله علیه و آله خواستند کسی دیگر از بزرگان صحابه را به جایش منسوب کند. تیجانی می‌گوید: این عذر هیچ‌گونه توجیه عقلی و شرعی ندارد و برای هیچ مسلمانی که قرآن را خوانده و باحکام آن آشنایی داشته باشد امکان ندارد که چنین توجیهی را بپذیرد. زیرا خداوند می‌فرماید: ﴿وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا﴾ [الحشر: ۷]. «آنچه را که رسول به شما امر می‌کند بپذیرید و از آنچه که او منع می‌کند، خود داری کنید». ﴿وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُّبِينًا﴾ [الأحزاب: ۳۶]. «هیچ مرد یا زن مومنی در برابر تصمیم واراده الله و رسولش هیچ‌گونه اختیاری ندارد. هر کس از خدا و رسولش عصیان کند، همانا در پرتگاه گمراهی قرار گرفته است».

آری، به این (هدایت شده) می‌گوییم: تو را به مبارزه می‌طلبم دایر بر اینکه، یک مصدر و منبع از اهل سنت را نشان دهی که این اعتذار و این توجیه در آن ذکر شده باشد، و تو هرگز نمی‌توانی چنین اعتذاری را از منابع اهل سنت ارائه دهی. زیرا در مباحث گذشته نیز بیان گردید که هیچ‌یک از بزرگان صحابه رضی الله عنهم و اعیان قریش در مورد

فرماندهی اسامه رضی الله عنه معترض نبود. هیچ مورخ یا محدثی نیز در کتب خود چنین چیزی را نقل ننموده است، با توجه به این مطلب چگونه اهل سنت از آنان دفاع نموده و چنین توجیهی را در مورد برات آنان اظهار می‌کنند؟! او می‌گوید: چنین اعتذار و توجیهی را خوانده‌ام، او که مدعی است باید به ما نشان بدهد که این توجیه را در کدام منبع و مصدر مطالعه نموده است؟ و در غیر این صورت، باید سکوت نماید و از گفتن چنین سخنان دروغینی خود داری نماید.

آقای تیجانی در ادامه‌ی یاهوگویی‌هایش می‌گوید:

«اگر این قضیه را با دقت تمام بررسی و ارزیابی کنیم، می‌بینیم که خلیفه دوم بزرگ‌ترین نقش را در این زمینه ایفا نموده است. زیرا او بود که بعد از وفات رسول اکرم صلی الله علیه و آله نزد خلیفه اول (حضرت ابوبکر رضی الله عنه) آمد و از وی خواست تا اسامه رضی الله عنه را معزول کرده دیگری را به جایش منسوب کند.

ابوبکر رضی الله عنه به او گفت: مادرت به عزایت بنشیند. چگونه من او را عزل کنم در حالی که رسول الله صلی الله علیه و آله او را به فرماندهی منسوب کرده است؟ چرا عمری که از جانب الله به او الهام می‌شود، این حقیقت را درک نکرد؟ یا اینکه سرّی در آن نهفته است که مورخین متوجه آن نشده‌اند یا اینکه مورخین قصداً بخاطر حفاظت از کرامت عمر آن پنهان کرده‌اند. همانطور که شیوه آنان است و همان گونه عبارت «بہجر» را به «غلبه الوجع» تبدیل کردند.

آری، باید بگویم: این روایت که آقای تیجانی آن را نقل کرده است، روایت ضعیفی است. چون در سلسله رجال آن سیف بن عمر الضبی وجود دارد. عقیلی او را جز ضعفا قرار داده است. و ذهبی در (میزان الاعتدال) درباره او می‌گوید: او مانند واقدی است. از هشام بن عروه، عبید بن عمر، جابر الجعفی و جمعی دیگر از رجال مجهول روایت می‌کند. او اخباری است. جباره بن مفلس، ابومعمر القطیعی، نصر بن حماد العتکی از وی روایت کرده‌اند. عباس از یحیی در باره او گفته است، ضعیف است: معین از یحیی درباره او گفته است لیس بشی - یعنی ثقہ نیست. ابوحاتم گفته است: متروک است. ابن حبان گفته است: متهم به زندقه است. ابن عدی گفته است: اغلب روایاتش منکر هستند^(۱). لذا در درجه نخست باید بگویم که این حدیث ضعیف است و هرگز نمی‌توان

آن را علیه حضرت عمر رضی الله عنه به عنوان دلیل و حجت پذیرفت. ثانیاً اینکه جناب تیجانی بخش عمده و مهم حدیث را ذکر نکرده است. این قسمت حدیث که آقای تیجانی آن را پنهان کرده است این امر را روشن می‌کند که حضرت عمر رضی الله عنه به دستور خود اسامه رضی الله عنه از حضرت ابوبکر رضی الله عنه خواسته بود که اسامه رضی الله عنه را معزول کند. در حدیث چنین آمده است: «فَوَقَفَ أُسَامَةُ بِالنَّاسِ، ثُمَّ قَالَ لِعُمَرَ: ارْجِعْ إِلَى خَلِيفَةِ رَسُولِ اللَّهِ فَاسْتَأْذِنْهُ، يَأْذَنُ لِي أَنْ أَرْجِعَ بِالنَّاسِ، فَإِنَّ مَعِيَ وُجُوهَ النَّاسِ وَحَدَهُمْ، وَلَا آمَنُ عَلَى خَلِيفَةِ رَسُولِ اللَّهِ وَثِقَلِ رَسُولِ اللَّهِ وَأَثْقَالِ الْمُسْلِمِينَ أَنْ يَتَخَطَّفَهُمُ الْمُشْرِكُونَ»^(۱). ترجمه: «اسامه رضی الله عنه میان مردم بلند شد بعد به حضرت عمر رضی الله عنه گفت: نزد خلیفه رسول الله صلی الله علیه و آله (حضرت ابوبکر رضی الله عنه) برو و از وی بخواه که مرا اجازت بدهد تا برگردم. چون سران قوم با من همراه‌اند. اگر من بروم. این احتمال وجود دارد که مشرکین بر خلیفه رسول الله صلی الله علیه و آله و مال و متاع رسول الله صلی الله علیه و آله و سایر مسلمانان غارت ببرند».

اما جناب تیجانی، این بخش از حدیث را کتمان کرده است تا دلیل دیگری بر انصاف و منصف بودن خود بیفزاید! او برای مستند کردن عدالت و انصاف خود همواره علیه صحابه رضی الله عنهم دست به چنین خیانت‌های علمی می‌زند. او حضرت عمر رضی الله عنه را در صف مقدم خطا کاران می‌داند. او همواره روایاتی را نقل می‌کند که بخاطر جهل و نادانی خود فکر می‌کند این روایات در جهت تایید مقاصد پلیدش هستند و از روایات دیگر، اغماض و چشم پوشی می‌کند. زیرا اکنون روشن شد که روایت حضرت عمر در طبری غیر از آن روایتی است که جناب تیجانی ذکر کرده است. زیرا در روایت طبری این نیست که حضرت عمر رضی الله عنه خواستار معزول شدن اسامه رضی الله عنه بود بلکه بخاطر مرتد شدن عده‌ای از مردم، اغلب مسلمانان بودند که چنین خواسته‌ای داشتند. اما جناب تیجانی از ذکر این حدیث یا این بخش از حدیث چشم‌ها را بسته است. زیرا در این حدیث هیچ نقص و عیبی برای حضرت ابوبکر رضی الله عنه و حضرت عمر رضی الله عنه دیده نمی‌شود. باز هم پذیرفتنی نیست که حضرت عمر رضی الله عنه بیشترین نقش را در اعتراض نسبت به فرماندهی اسامه رضی الله عنه داشته باشد زیرا این حضرت عمر رضی الله عنه بود که دیدگاه معترضین را رد نموده و رسول اکرم صلی الله علیه و آله را در جریان امر قرار داد. این مطلب نیز شایسته ذکر است که جناب تیجانی

در کتابش این موضع حضرت ابوبکر رضی الله عنه را که جیش اسامه رضی الله عنه تنفیذ کرد نستوده و آن را متذکر نشده است و خاموش از اینجا رد شده است اما هر زمان که جناب تیجانی گوشه‌ای از رویدادها را ببیند که می‌تواند آن را به ضرر این صحابی جلیل القدر مستندی قرار دهد، آن را بزرگ جلوه داده مزعوماتش را بر آن مبتنی می‌سازد. آری، این دلیل دیگری دایر بر غیر عادل و غیر منصف بودن آقای تیجانی است. - علیه من الله ما يستحق -

جناب تیجانی می‌گوید: بسیار در شگفت هستم از این صحابی که روز پنجشنبه رسول الله صلی الله علیه و آله را به خشم آورده و وی را متهم به «هجر و هذیان» (یاوه گویی) کردند. و گفتند: «کتاب الله برای ما کافی است» حال آنکه کتاب الله در آیات محکم خود به آنان چنین می‌گوید: ﴿إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ﴾ [آل عمران: ۳۱]. چنین بر می‌آید که آنان خود را بیشتر عالم قرآن می‌دانند از کسی که قرآن بر وی نازل شده. آری، آنان بودند که فقط دو روز بعد از این حادثه درد انگیز و درست دو روز قبل از رحلت رسول اکرم صلی الله علیه و آله او را بیشتر به خشم آوردند و در مورد فرماندهی حضرت اسامه رضی الله عنه از وی اطاعت نکردند. رسول الله صلی الله علیه و آله در ساعات مصیبت اول بیمار و صاحب فراش بود و در لحظات مصیبت دوم ناچار شد در حالی که سرش را باند پیچی کرده بود و چادری رویش انداخته بود و در حالی که میان شانه‌های دو نفر خود را آویزان کرده و پاهایش بر زمین کش می‌خورد، از خانه بیرون بیاید. بعد از بیرون آمدن از خانه بالای منبر تشریف برد - سخنش را با حمد و ثنا و توحید خداوند آغاز کرد تا به مخاطبین بفهماند که او هذیان نمی‌گوید. بعد در مورد جریان فرماندهی اسامه رضی الله عنه که از طرف آنان مطعون شده بود سخن گفت و متذکر شد که در گذشته نیز درباره فرماندهی زید، پدر اسامه نیز چنین زمزمه‌هایی بوده است و یادآور شد آیا شما بعد از ایرادات چهار سال گذشته، اکنون فکر می‌کنید پیامبر شما «هذیان» می‌گوید یا اینکه ناراحتی چنان بر وی غلبه کرده است که نمی‌داند چه می‌گوید؟^(۱)

من مدام از این تیجانی در شگفت هستم زیرا او اغلب، سخنانی می‌گوید که بجای سود، به زیانش می‌انجامد. وقتی رسول الله صلی الله علیه و آله از خانه بیرون آمد تا دیدگاه معترضین نسبت به فرماندهی اسامه رضی الله عنه را رد کند و علاوه بر این به صحابه یادآور شد که آنان در

گذشته نیز نسبت به فرماندهی پدر اسامه رضی الله عنه یعنی زید رضی الله عنه نیز معترض بودند! سوال این است که چرا رسول اکرم صلی الله علیه و آله در این موقع درباره نوشتن نامه‌ای (که به قول رافضی‌ها حضرت عمر رضی الله عنه جلوی نوشتن آن را گرفت) که امت را از گمراهی نجات می‌داد یاد آور نشد؟؟؟ یعنی ولایت علی بن ابی طالب که روافض آن را (الامر العاصم من الضلالة) (یعنی نجات دهنده امت از گمراهی) می‌خوانند اگر مساله قرطاس در آن موقع میان آن عده از صحابه رضی الله عنهم که در خانه پیامبر صلی الله علیه و آله تجمع کرده بودند پیش آمد و آنان با توافق خود رسول الله صلی الله علیه و آله را از نوشتن آن منع می‌کردند اما این وقت رسول الله صلی الله علیه و آله در برابر همه مردم بود، چرا حتی به یکی از آنان امر نکرد که آن نامه را بنویسد؟! یا چرا درباره ولایت علی بن ابی طالب به صراحت و حتی شفاهاً چیزی نگفت؟ یادآور نشدن رسول الله صلی الله علیه و آله در این باره دلیل روشنی است بر اینکه نه کسی او را منع کرده بود و نه چنین توافقی شده بود که وی را منع کنند. اگر جناب تیجانی بگوید: «پیامبر صلی الله علیه و آله یادآور نشد چون می‌دانست که آنان قول پیامبر صلی الله علیه و آله رد می‌کنند. در جواب باید بگویم: پس خروج پیامبر صلی الله علیه و آله» (فداه أبي وأمي) معصب الرأس مدثراً بقطيفة يتهاوى بين رجلين ورجلان تخطان في الأرض) (یعنی بیرون آمدن پیامبر صلی الله علیه و آله در حالی که سرش باند پیچی شده بود و چادر پوشیده میان شانه‌های دو نفر که پاهایش روی زمین کش می‌خورد) چه سودی داشت؟ آری پیامبر صلی الله علیه و آله در چنین حالتی بیرون آمد و به ایراد خطبه پرداخت. اعتراض آنان را درباره فرماندهی اسامه رضی الله عنه رد کرد و در گذشته اعتراض آنان را درباره پدر اسامه متذکر شد. اگر آن جریان نوشتن نامه، (الامر العاصم من الضلالة) واقعیت داشت و یا دارای اهمیت می‌بود، قطعاً پیامبر صلی الله علیه و آله آن را متذکر می‌شد و مردم را به شدت متوجه آن می‌نمود. انجام ندادن این کار توسط پیامبر صلی الله علیه و آله دلیل بسیار روشنی است دایر بر اینکه موضوع کتابت از جمله اموری نبود که رسول الله صلی الله علیه و آله مامور به تبلیغ آن شده باشد بلکه پیامبر صلی الله علیه و آله در این باره اختیار داشت. «فأقول للتيجاني المهتدي وشيعته المهديين: هاهي بضاعتكم ردت إليكم». آری، آقای تیجانی و هواداران وی، این بود سرمایه شما که به شما بر گردانده شد.

باب سوم:

نقدی بر گفته تیجانی دایر بر اینکه قرآن صحابه را مورد مذمت قرار داده است

تیجانی هدایت شده! در آغاز این بحث می‌گوید: «... قبل از هر چیز لازم می‌دانم بگویم که خداوند سبحان در مواردی متعددی، آن عده از صحابه رضی الله عنهم را ستوده است که بدون هیچ طمع واز و بدور از هرگونه غرور و تکبر و صرفاً بخاطر خشنودی الله و رسول الله صلی الله علیه و آله با پیامبر صلی الله علیه و آله محبت کردند، از امر او اطاعت کردند و در هر حال تابع فرمان بودند - این ستودن مربوط به کسانی است که خداوند از آنان اظهار خشنودی کرده آنان نیز از خدای خود خشنود بوده‌اند. حقاً این مرتبه، ویژه کسانی است که از پروردگارشان یعنی از معصیت پروردگارشان ترسیده باشند. این دسته از صحابه رضی الله عنهم از جمله کسانی بودند که مسلمانان با توجه به موقف، موضع و برخوردشان با پیامبر صلی الله علیه و آله، قدر و منزلت واقعی آنان را شناختند. با آنان محبت ورزیدند، به عظمت آنان اعتراف کردند. و با رضایت از آنان یاد کردند. تیجانی می‌گوید: سخن من مربوط به این دسته از صحابه رضی الله عنهم که مورد احترام و تجلیل شیعه و سنی هستند نمی‌باشد. همانطور که سخنانم ارتباط ندارند با آن دسته از صحابه که بنفاق شهرت داشتند و مورد لعن و نفرین تمام مسلمانان، اعم از شیعه و سنی بودند. البته موضوع سخن من آن عده از صحابه هستند که مسلمانان درباره آنان اختلاف کرده‌اند (!! وقرآن در برخی موارد آنان را تنبیه و تهدید کرده است. و رسول الله صلی الله علیه و آله در مناسبات متعددی آنان را از خود بر حذر داشته و یا خود را از آنان بر حذر داشته است. آری، اختلاف میان شیعه و سنی در مورد همین گروه از صحابه می‌باشد»^(۱).

آقای تیجانی قصد دارد وانمود کند که شیعه و سنی در مورد بعضی از صحابه اتفاق نظر دارند و اینکه از میان صحابه گروهی هستند که فریقین بر منافق بودن آنان نیز

متفق القول‌اند. البته اختلاف میان شیعه و اهل سنت مربوط به گروه سومی از صحابه رضی الله عنهم می‌باشد! آقای تیجانی فراموش کرده یا دست به تجاهل عارفانه زده است دایر بر اینکه اهل سنت اصلاً چنین تقسیمی را درباره صحابه رضی الله عنهم نمی‌پذیرند بلکه تمام اصحاب و یاران رسول الله صلی الله علیه و آله را عادل می‌دانند.

و این امر (عادل بودن صحابه) نزد اهل سنت از اصول دین آنان است و جای هیچ گونه بحث و اختلاف در آن وجود ندارد. لذا ادعای آقای تیجانی دایر بر اینکه شیعه و سنی درباره اقسام صحابه اختلاف دارند، وهم و تخمین باطل و رسوا کننده او است. اما منافقان در هیچ شرایطی نزد اهل سنت از جمله صحابه محسوب نمی‌شوند. ولی آقای تیجانی اصلاً به هیچ دلیلی نمی‌پذیرد جز اینکه صحابه رضی الله عنهم را به سه دسته تقسیم کند. جای بسی تعجب و شگفتی است اینکه آقای تیجانی در اثنا مباحث خود بر این نکته تاکید کرده است که به منابع و مصادر فریقین رجوع می‌کند اما او در تقسیم صحابه رضی الله عنهم فقط و فقط دیدگاه شیعه را ملاک و محور گفتگوهای خود قرار داده است و آن را به عنوان مرکز اصلی مباحث خود پذیرفته است تا جهت نصوص قرآنی را بسوی خود گردانده و طبق میل خود آن‌ها را تفسیر و تاویل کند و دیدگاه اهل سنت را در مورد صحابه بطور کلی و یک سره پشت سر انداخته است. آفرین بر این انصاف!؟

آقای تیجانی در درجه اول از این آیه که او آن را آیه انقلاب می‌نامد، استدلال می‌کند ﴿وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَىٰ عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ ﴿١٤٤﴾﴾ [آل عمران: ۱۴۴]. ترجمه: «محمد صلی الله علیه و آله جز پیامبری بیش نیست. قبل از وی پیامبران نیز گذشته‌اند. آیا اگر او بمیرد یا کشته شود شما به عقب بر می‌گردید. هر کس به عقب بر گردد، هرگز ضرری به دین خدا نمی‌تواند برساند. خداوند بندگان شاکر خود را پاداش خواهد داد.» به قول جناب تیجانی این بسیار واضح و روشن دلالت می‌کند که صحابه بعد از وفات رسول الله به عقب بر می‌گردند. و تعداد از آنان ثابت قدم خواهند ماند. همانگونه که از این آیه بر می‌آید. زیرا خداوند آن تعداد اندک را به شاکرین تعبیر نموده است. چون شاکرین همواره اندک بوده‌اند. آیه دیگری نیز به همین مطلب اشاره دارد ﴿وَقَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّاكِرُونَ﴾ [سبأ: ۱۳]. این مطلب در احادیثی که بدان اشاره خواهد شد نیز مورد تایید قرار گرفته است.

نقدی پیرامون استدلال آقای تیجانی

۱- برای کسی که در صدد تفسیر آیه‌های قرآن بر آید، لازم است که با اصول تفسیر مانند اسباب نزول، ناسخ و منسوخ و خاص و عام (بلاغت و معانی) آشنایی کامل داشته باشد تا تفسیرش مطابق وهم آهنگ با اصول تفسیر باشد، علامه زرکشی در کتابش «برهان» می‌گوید: «... تفسیر در اصطلاح عبارت است از: علم به اسباب نزول آیه‌ها، علم سوره‌ها، علم قصه‌های مربوطه و علم اشارات نهفته در آن‌ها. بعد علم به مکی بودن و مدنی بودن آیه‌ها» همچنین علم به محکم و متشابه، علم به ناسخ و منسوخ، علم به خاص و عام، علم به مطلق و مقید، علم به مجمل و مفسر. عده‌ای پا را فراتر گذاشته چنین نیز گفته‌اند: برای مفسر بودن لازم است که علم حلال و حرام. وعده و وعید، علم امر و نهی و علم عبر و امثال را نیز داشته باشد. اما کسی که ناقل تفسیر آیه‌های کتاب باشد، بر وی واجب است که به اقوال علمای مفسرین مراجعت کند. در غیر این صورت گفته‌های تفسیری‌اش مصداق صحیحی نخواهد داشت. آقای تیجانی در تفسیر آیه‌ها به هیچ یک از این دو مورد توجه ننموده است. لذا او نه شخصاً مفسر است و نه به اقوال علمای مفسرین اتکال و توجه نموده است. هر کس چنین حالتی داشته باشد قطعاً تفسیر او، تفسیر سفسطه خواهد بود!؟ و چنین است شان صاحبان هوا و هوس.

۲- اما در مورد سبب نزول آیه که آقای تیجانی آن را آیه انقلاب می‌نامد و از آن استدلال نموده است، تمام مفسرین بر این عقیده‌اند که آیه مذکور وقتی نازل شد که در جریان جنگ احد شیطان ندا سر داد که محمد کشته شده است. منافقین نیز این اعلام را پخش می‌کردند و می‌خواستند با چنین شیوه‌ای در صفوف مسلمانان تزلزل ایجاد کنند. بعضی از اصحاب رضی الله عنهم گفتند: اگر محمد کشته شده است. آیا شما خط او را ادامه نمی‌دهید؟ تا به او ملحق شوید. آنگاه خداوند در این خصوص این آیه را نازل فرمود: ﴿وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ﴾^(۱) [آل عمران: ۱۴۴]. خوشبختانه یکی از علمای بزرگ شیعه

امامیه به حقانیت این سبب نزول اعتراف نموده است^(۱). با توجه به این سبب نزول معنی آیه این است که خداوند اصحاب محمد ﷺ را در برابر بی‌صبری و ناراحتی ای که از اشاعه خبر کشته شدن حضرت محمد ﷺ به آنان دست داده بود، مورد عتاب قرار داده است^(۲). اگر محمد ﷺ بمیرد یا کشته شود، این امر نباید آنان را از دین و از آنچه که محمد ﷺ آن را آورده است منصرف کند. زیرا هر موجود زنده، باید طعم موت را بچشد. محمد ﷺ و سایر پیامبران مبعوث نشده‌اند تا ابد زنده بمانند بلکه آنان مبعوث شدند تا بر توحید و اسلام جان بدهند. زیرا موت امری است ضروری، خواه محمد ﷺ زنده بماند یا بمیرد. لذا آیه قرآن ﴿أَفَايُن مَّاتَ أَوْ قُتِلَ أُنْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ﴾ [آل عمران: ۱۴۴]. این معنی را دارد: چگونه بر می‌گردید و دین او (محمد ﷺ) را رها می‌کنید وقتی او در بگذرد یا کشته شود حال آنکه شما می‌دانید که پیامبران مانند سایر مردم می‌میرند و پیروان آنان به دین و آیین آنان تمسک می‌جویند و از آنان تبعیت می‌کنند هر چند که آنان به صورت موت طبیعی یا کشته شدن از میان رفته باشند^(۳). و معنی این بخش از آیه ﴿وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَىٰ عَقْبَيْهِ﴾ این است که هر کس که به صورت فرار از جهاد با یه صورت مرتد شدن از اسلام بر گردد، هیچ ضرر و گزندى به دین اسلام نمی‌رساند بلکه به خود ضرر می‌رساند. ﴿وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ﴾ یعنی: خداوند به کسانی که صبر کردند، در راه الله قتال کردند و شهید شدند، پاداش خواهد داد. زیرا آنان با این عمل در برابر نعمت اسلام خداوند را سپاس گفتند^(۴).

۳- آیه مذکور بزرگ‌ترین دلیل بر عظمت، شجاعت و ثبات حضرت ابوبکر ﷺ محسوب می‌گردد. زیرا این حضرت ابوبکر ﷺ بود که موقع وفات رسول الله ﷺ آیه مذکور را آشکارا اعلام می‌کرد. آرامش و استقامت حضرت ابوبکر ﷺ موقع

۱- مجمع البیان طبرسی ج ۲ ص (۳۱۵).

۲- تفسیر طبرسی ج ۳ ص (۴۵۵).

۳- بدایع التفسیر لابن قیم ج ۱ ص ۵۸۱.

۴- فتح القدیر للشوکانی.

هزیمت سپاه اسلام در احد و استقامت او در برابر پدیده ارتداد، حکایت از عظمت او دارد. اصل جریان از این قرار است: روزی که رسول اکرم ﷺ فوت کرد و خبر در گذشت او شایع شد، منافقان شوریدند، سخن گفتند و قصد برگزاری اجتماع و افشاگری کردند. خداوند در دل حضرت عمر بن خطاب رضی الله عنه این احساس را پیدا کرد که رسول اکرم ﷺ رحلت نکرده است. لذا خطبه معروف و مشهورش دایر بر برگشتن رسول الله ﷺ که در واقع تهدیدی برای منافقان بود، را ایراد کرد. این خطبه در واقع قوت منافقان را مختل ساخت و آنان متفرق شده مواضع مختلفی اختیار کردند. حضرت ابوبکر رضی الله عنه بعد از اینکه پیامبر ﷺ را دیده بود، آمد و سخنان حضرت عمر رضی الله عنه را شنید و خطاب با او گفت: خاموش باش. حضرت عمر رضی الله عنه به سخنانش ادامه داد. حضرت ابوبکر گواهی داد و مردم به سخنان او گوش فرا دادند و او گفت: «و بعد، ای مردم هر کس خدا را عبادت می‌کرد، بداند که خداوند زنده است و نمی‌میرد و هر کس محمد ﷺ را عبادت می‌کرد، بداند که محمد در گذشته است».

سپس این آیه را خواند: ﴿وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ﴾ [آل عمران: ۱۴۴]. مردم همه به گریه افتادند و شروع به تلاوت آیه کردند. چنان بنظر می‌رسید که مردم قبل از آن روز، این آیه را اصلاً نشنیده بودند. امام بخاری روایتی از حضرت عایشه رضی الله عنها نقل کرده می‌فرماید: «خداوند نخست به وسیله خطبه حضرت عمر رضی الله عنه و سپس به وسیله خطبه حضرت ابوبکر رضی الله عنه به اسلام و مسلمین یاری کرد و نفع رساند. این یکی از آن مورد بود که شکر حضرت ابوبکر رضی الله عنه یعنی شاکر بودن او و شاکر بودن سایر صحابه رضی الله عنهم روشن و مبرهن گردید»^(۱).

۴- آری، با توجه به مطالب بند (۱، ۲، ۳) بخوبی روشن است که این گفته آقای تیجانی که «این آیه دلیل صریح و روشنی است مبنی بر مرتد شدن صحابه بعد از وفات رسول اکرم ﷺ»، مدلول و مفهومی جز دال بر جهالت او نسبت به اصول تفسیر و اقوال مفسرین ندارد. و گر نه حد اقل یک تفسیر یا یک مفسر را برای ما معرفی کند که این آیه را همان گونه که او (تیجانی) تفسیر کرده است،

تفسیر کند. اگر آیه مذکور مطابق با عقلیت او (تیجانی) تفسیر شود، قطعاً معنی و مفهومش چنین می‌شود که خداوند سبحانه و تعالی اصحاب پیامبرش را بشارت می‌دهد که آنان در آینده نزدیک از دین بر خواهند گشت!!؟ و بدین ترتیب آقای تیجانی نسبت به پدید آمدن ارتداد اغلب اصحاب پیامبر ﷺ قبل از وفات پیامبر ﷺ اذعان دارد. او تنها بر این اذعان قناعت نمی‌کند بلکه تاکید دارد که صحابه بعد از وفات رسول اکرم ﷺ مستقیماً از دین بر خواهند گشت. و من این «هراء» سخنان بی‌سر و ته را از کسانی مانند او بعید نمی‌دانم. زیرا کتب تفسیر نزد روافض مملو از داستان‌هایی هستند که در آن‌ها حماقت و سبکی به حدی وجود دارد که بجای تفسیر بهتر است آن‌ها را از جمله کتب فکاهی و خنده آور برای اطفال تلقی نمود. همچنین وقتی آقای تیجانی اذعان دارد که اغلب اصحاب رسول اکرم ﷺ بعد از وفات او از دین بر خواهند گشت، بر وی واجب است که روشن کند: کدام صحابه ﷺ بعد از پیامبر ﷺ از دین برگشته‌اند و چه کسانی از صحابه ثابت قدم مانده‌اند؟ و در غیر این صورت معامله برای امت مشتبه خواهد بود و صحابه پیامبر ﷺ از منقلب و مرتد تشخیص داده نخواهند شد. بویژه بعد از اینکه شیعه صحابه ﷺ را به سه دسته تقسیم می‌کند یک دسته آنانی که مورد رضایت همه هستند و دسته دیگر آنانی که مسلمانان درباره آنان اختلاف نظر دارند! این امر هرگز باور کردنی نیست که قرآن این قضیه بسیار مهم را مبهم گذاشته باشد تا انسان‌های بی‌خرد و نادان آن را ملعبه ساخته و اصحاب رسول الله ﷺ را روی ورق شطرنج بگذارند. هر کدام را که خواسته باشند حذف کنند و هر کدام را که خواسته باشند اثبات و ابقا کنند. گمان نمی‌کنم که آقای تیجانی بتواند بگوید که صحابه‌ای که ثابت قدم ماندند و بعد از رسول الله ﷺ مرتد و منقلب نشدند، همان سه یا هفت نفری هستند که شیعه به صحابیت آنان اعتراف دارند و از آنان خشنود هستند. زیرا این دیدگاه متعارض و متصادم است با نصوصی که مبین این حقیقت هستند که حضرت ابوبکر ﷺ و حضرت عمر ﷺ بعد از وفات رسول الله ﷺ منقلب نشدند و ثابت قدم ماندند. همانطور که در صفحات گذشته این مطلب را درباره تمام صحابه ﷺ به اثبات رساندم.

۵- برای مفسر لازم و ضروری است. آیه را که تفسیر می‌کند با آیه‌های قبل و بعدش پیوند بدهد. زیرا تفسیر کامل، صحیح و روشن موقوف بر ارتباط جهت دار با سیاق، و سباق است. آیه که جناب تیجانی از آن استدلال می‌کند مربوط به غزوه احد و اشتباهاتی است که در آن غزوه به وقوع پیوست. مضمون کلی سوره پیرامون عتاب و سرزنش الله نسبت به مومنان است بخاطر کوتاهی‌هایی که در آن غزوه رخ داده بود. و خداوند می‌خواهد این نکته را به مومنان گوشزد کند که آنان فقط بخاطر ایمان بدون جهاد و تحمل زحمت و فداکاری به بهشت راه می‌یابند. خداوند می‌فرماید: ﴿أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَيَعْلَمَ الصَّابِرِينَ﴾ [آل عمران: ۱۴۲]. «آیا گمان کردید که وارد بهشت می‌شوید بدون اینکه خداوند، صابرین و مجاهدین از میان شما را مشخص کند».

﴿وَلَقَدْ كُنْتُمْ تَمَتُّونَ الْمَوْتَ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَلْقَوْهُ فَقَدْ رَأَيْتُمُوهُ وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ﴾ [آل عمران: ۱۴۳].

«شما از دیر زمان قبل از اینکه با مرگ مواجه شوید، آرزوی آن را داشتید. اکنون شما موت و مرگ را دیدید. و به‌سوی آن نگاه کردید».

بعد از این دو آیه، این نکته را متذکر شده است ﴿وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ﴾ [آل عمران: ۱۴۴]. تداوم عتاب و سرزنش است در برابر آنچه که در این غزوه از آنان صورت گرفته بود. بعد در ضمن آیه‌هایی که بعد از این سه آیه هستند خداوند به مومنین متذکر شده است که بسیاری از پیامبران کسانی بودند که یاران صالح آنان علیه دشمنان قتال کردند اما هیچ‌گونه، ضعف سستی و ذلت از خود نشان ندادند بگونه‌ای که بعضی از شماها نشان دادید. و در آیه بعدی خداوند ایمان را برای اصحاب پیامبرش تثبیت نموده و آنان را از اطاعت کفار بر حذر داشته است. خداوند در این باره می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَطِيعُوا الَّذِينَ كَفَرُوا يُرَدُّوكُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ فَتَنْقَلِبُوا خَاسِرِينَ﴾ [آل عمران: ۱۴۹]. «ای اهل ایمان، اگر از کفار اطاعت کردید، آنان شما را به حالت قبلی بر گردانده و شما جز و زیان کاران خواهید بود». بعد از مورد عتاب قرار دادن، خداوند این نکته را یادآور شده است که او آنان را که روز قتال

پشت داده فرار کرده‌اند، مورد عفو قرار داده است: ﴿إِنَّ الَّذِينَ تَوَلَّوْا مِنْكُمْ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ إِنَّمَا اسْتَزَلَّهُمُ الشَّيْطَانُ بِبَعْضِ مَا كَسَبُوا وَلَقَدْ عَفَا اللَّهُ عَنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ حَلِيمٌ﴾ [آل عمران: ۱۵۵]. «آنانک که روز قتال دو لشکر، فرار کرده‌اند، همانا شیطان آنان را فریب داده است در بعضی امور. اما خداوند از آنان عفو و در گذر فرموده است. همانا خداوند بخشنده و بردبار است.»

بعد خداوند می‌فرماید: همانا مومنان فرمان رسول الله ﷺ را اجابت کردند بعد از اینکه آنان در غزوه احد بدلیل ملحق شدن ابوسفیان در حمراء الأسد، متضرر شده بودند... ﴿الَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِلَّهِ وَالرَّسُولِ مِنْ بَعْدِ مَا أَصَابَهُمُ الْقَرْحُ لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا مِنْهُمْ وَاتَّقُوا أَجْرٌ عَظِيمٌ﴾ [آل عمران: ۱۷۲]. «آنانی که بعد از متضرر شدن حرف خدا و پیامبر ﷺ را گوش کردند، و نیکوکاران و پرهیزگاران آنان، بدون تردید پاداش بزرگ دارند، متصف به صفات مذکوره و ستوه شدگان در آیه‌های مذکور همان صحابه ﷺ هستند. به فضل الله و نعمته. چگونه آقای تیجانی مدعی است که خداوند در قرآن درباره مرتد شدن آنان سخن گفته است؟ چنین برداشتی از قرآن مترادف با مسخ نمودن تفسیر است. آقای تیجانی می‌گوید: «طلیحه، سجاح، و اسود عنسی را نمی‌توان مصداق آیه قرار داد. زیرا آنان منقلب شده و از اسلام مرتد شدند و در حیات رسول اکرم ﷺ مدعی نبوت شدند و پیامبر ﷺ علیه آنان جنگیده و بر آنان غلبه پیدا کرده بود.»

پناه به خدا، این چه دروغ و گزافه‌گویی است؟! کجا وکی چنین ذکر شده است که رسول اکرم ﷺ با مرتدان جنگیده و بر آنان غلبه پیدا کرده است؟ آنچه که صحت دارد این است که مسلمیمه و اسود عنسی در روزهای نزدیک در گذشت رسول اکرم ﷺ اظهار وجود کرده‌اند. اما طلیحه و سجاح بدون شک و تردید بعد از وفات رسول اکرم ﷺ مرتد شده‌اند و تمام مورخان و محدثین بر این اتفاق نظر دارند. حضرت خالد بن ولید (شمشیر برهنه الله) در معرکه «بزاخه» با طلیحه به نبرد پرداخت و او را شکست داد. طلیحه بعد از شکست به شام فرار کرد اما دیری نگذشت که دو باره بسوی اسلام آمد و مسلمان شد. بعد زنی که مدعی نبوت بود، بنام سجاح بنت الحارث اظهار وجود کرد و شخصی بنام مالک بن نویره سرپرستی و قیادت و پیروان او را به عهده داشت. انبوهی از مردم قبیله بنو تمیم به مخالفت و قیادت و پیروان او را به

عهده داشت. انبوهی از مردم قبیله بنو تمیم به مخالفت با وی (سجاح) برخاست. جنگ میان فریقین در گرفت. سجاح بعد از اینکه بدست خزیمه که از قبیله اوس بود، شکست خورد همراه با لشکرش به یمامه فرار کرد و در آنجا با مسیلمه ملاقات نمود و باوی ازدواج کرد و بعد به موطن اول خود یعنی عراق برگشت. اما مسیلمه کذاب، بدست حضرت خالد بن ولید و معاویانش، یعنی عکرمه فرزند ابی جهل و شرحبیل بن حسنه در معرکه یمامه با بدترین شکست مواجه شد. اما این جناب تیجانی که از الفبا و ابجدیات تاریخ خبر ندارد، مدعی است که این پیامبر ﷺ بود که با گروه مرتدان به جنگ پرداخت! همه این دروغ پردازی‌های تیجانی بخاطر این است تا ثابت شود که مرتدین بعد از پیامبر ﷺ، صحابه بودند نه این گروهی که اکنون شرح حال آنان بیان گردید. به خدا سوگند، اگر جهل و نادانی، گاوی می‌بود، آن را ذبح می‌کردم!!

اما این قول آقای تیجانی که: «مالک بن نویره و پیروانش به این دلیل مانع پرداخت زکات شدند که آنان بر این باور بودند که رسول اکرم ﷺ فرمان صریح دایر بر بیعت و خلافت حضرت علیؓ در محل غدیر خم صادر کرده است و حتی خود حضرت ابوبکر نیز از حضرت علی بیعت کرده است. اما وقتی مالک بن نویره و پیروانش مطلع شدند که خلیفه بیعت شده ابوبکر است نه علی، آنان از دادن زکات خود داری کردند».

در جواب به تیجانی که با توسل به حماقت‌های روافض از مرتدان دفاع، و با توسل به خزعلات و یاوه گویی‌های شیعه به اصحاب رسول الله ﷺ حمله می‌کند، می‌گوییم: بهتر برای او (تیجانی) این است که این افسانه‌های مضحکه و خنده آور را برای غیر اهل سنت بیان کند زیرا این قصه‌های بی‌سر و ته ارزش آن را ندارند که در پاسخ گفتن به آن‌ها کسی وقت خود را ضایع کند. و همچنین از آقای تیجانی توقع دارم حد اقل یک منبع را که این افسانه‌های بی‌سر و ته در آن بیان شده باشند، نام ببرد، همانطور که (به گمان خودش) او همواره از مصادر و مراجع استدلال می‌کند. شرح مفصل موضوع متعلق به مالک بن نویره تحت عنوان خالد بن ولید خواهد آمد^(۱).

نقدی بر استدلال آقای تیجانی از آیه دوم دایر بر مذمت صحابه ﷺ

آقای تیجانی از آیه که وی آن را آیه جهاد می‌گوید، استدلال می‌کند. آیه چنین است: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا مَا لَكُمْ إِذَا قِيلَ لَكُمْ أَنْفِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَتَأْتِنُمُ إِلَى

الْأَرْضِ أَرْضَيْتُمْ بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا مِنَ الْآخِرَةِ فَمَا مَتَّعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا قَلِيلٌ ﴿٣٨﴾
 إِلَّا تَنْفَرُوا يُعَذِّبْكُمْ عَذَابًا أَلِيمًا وَيَسْتَبْدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ وَلَا تَضُرُّهُ شَيْئًا وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ

شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿٣٩﴾ [التوبة: ۳۸-۳۹]. «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! شما را چه شده، هنگامی که به شما گفته می‌شود: (به سوی جهاد) در راه خدا حرکت کنید، به زمین می‌چسبید (و سستی می‌کنید) آیا به جای آخرت به زندگی دنیا راضی شده‌اید؟! حال آنکه متاع زندگی دنیا، در (برابر) آخرت، جز اندکی (هیچ) نیست. * اگر (برای جهاد) کوچ نکنید، (خدا) شما را به عذاب دردناکی، عذاب می‌کند، و قوم دیگری را بجای شما قرار می‌دهد، و هیچ زبانی به او نمی‌رسانید، و خدا بر هر چیزی تواناست.»

آقای تیجانی می‌گوید: این دو آیه به وضوح نشان می‌دهند که صحابه از رفتن به جهاد سستی کردند و با علم به اینکه زندگی دنیا ارزشی ندارد، تمایل به زندگی دنیا را در برابر آخرت ترجیح دادند تا اینکه مستحق تنبیه و توبیخ و عتاب حضرت حق قرار گرفتند و خداوند آنان را به عذابی بس دردناک تهدید نموده و درباره جایگزین کردن مومنان راستین بجای آنان سخن گفته است^(۱).

۱- تمام مفسرین اتفاق دارند که این آیات درباره تشویق مومنان به شرکت در غزوه تبوک نازل شده است. نزول این آیات بعد از فتح مکه و بعد از برگشتن رسول الله ﷺ از غزوه طایف و حنین بوده است. به مسلمانان امر شده بود که در فصل تابستان موقع برداشت محصول به جهاد بروند. عادت مبارکه رسول اکرم ﷺ بر این بود که هرگاه به غزوه‌ای می‌رفت، چنان وانمود می‌کرد که به مقصدی دیگر می‌رود. غزوه تبوک در شرایطی پیش آمد که هوا فوق العاده گرم بود. مقصد بسیار دور بود و پیامدهای زیادی در برداشت. موقعیت دشمن نیز بسیار خوب و جمعیت آن خیلی زیاد بود. در چنین حالتی رفتن به جهاد برای آنان بسیار مشکل بنظر می‌رسید. خداوند به وسیله نازل کردن آیات مذکور آنان را برای جهاد ترغیب داده و از هر گونه تکاسل و تثاقل بر حذر داشت. آقای طبرسی در تفسیر «مجمع البیان» به این واقعیت اعتراف^(۲) نموده است. بدین ترتیب معنی و مفهوم آیه تشویق و ترغیب است از جانب الله برای اصحاب

۱- ثم اهدتیت ص (۱۰۱) و آنگاه هدایت شدم ص (۱۶۶).

۲- مجمع البیان ج ۳ ص (۳۷۲).

رسول الله ﷺ برای شرکت آنان در جنگ با اهالی روم. تردیدی نیست که این تکاسل و تناقل از تمام صحابه رضی الله عنهم صورت نگرفته بود. زیرا بسیاری بعید بنظر می‌رسد که همه آنان بر سستی و تنبلی توافق کرده باشند. بلکه این از قبیل صدور گرفته فعل عن البعض و نسبت دادن به سوی کل است. یعنی این تناقل از بعضی صورت گرفته اما به همه آنان منسوب گردید^(۱). (آقای طبرسی در تفسیر مجمع البیان نقل کرده است «می‌گوید: این تاخیر و سستی مختص بعضی از مومنان بود زیرا کل آنان از رفتن به جهاد سستی نشان ندادند) ج ۳ ص ۶۲. و این شیوه سخن گفتن بسیار شایع است و با این شیوه سخن بسیار وجود دارد. علاوه بر این آنانی که از شرکت در جهاد و جنگ با رومی‌ها سستی نشان دادند، مقصدشان هرگز اعراض و رو گردانی از جهاد نبوده است. بلکه این تکاسل و تنبلی بدلیل فرا رسیدن فصل برداشت محصول و دوری مسافت در این غزوه بوده است. روی همین اصل آیه مذکور نازل شده تا آنان را مورد عتاب قرار داده و برای جهاد ترغیب و تشویق کند. مسلماً صحابه رضی الله عنهم نیز بشر بودند و آنچه که برای انسان‌ها پیش می‌آید، از سستی و غیره برای آنان نیز پیش خواهد آمد. روی همین اصل در جاهای متعدد قرآن آیاتی برای تعلیم، ترغیب و توجیه صحابه رضی الله عنهم نازل شده است تا آنان را از جمله کسانی که بهتر هستند و برای نفع رسانی به امت مسلمان آفریده شده‌اند، قرار بدهد. برای کسی که قرآن را مورد تدبر قرار بدهد، این امر پنهان نیست. در مجموع ۸۹ آیه که با ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا﴾ شروع می‌شود، در قرآن نازل شده است. همه این آیات برای تعلیم و توجیه آمده‌اند. مانند قوله تعالی: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ﴾ [البقرة: ۱۸۳]، ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا ادْخُلُوا فِي السَّلَامِ كَآفَّةً﴾ [البقرة: ۲۰۸]، ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ﴾ [البقرة: ۲۵۴]، ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَذَرُوا مَا بَقِيَ مِنَ الرِّبَا﴾ [البقرة: ۲۷۸]، ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ﴾ [آل عمران: ۱۰۲]، ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَتَّخِذُوا بَطَانَةً﴾ [آل عمران: ۱۱۸].

آری، از حضرت ابن مسعود رضی الله عنه روایت است که می‌گوید: «إِذَا سَمِعْتَ اللَّهَ يَقُولُ: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا﴾ فَأَرْعَاهَا سَمْعَكَ فَإِنَّهُ خَيْرٌ تَوَمَّرَ بِهِ أَوْ شَرٌّ يَنْهَى عَنْهُ» هرگاه از خداوند شنیدی که می‌گوید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا﴾ «گوش فرا بده و آن را بشنو». زیرا خداوند با این خطاب یا به انجام کار خیر امر می‌کند و یا از ارتکاب کار بد منع می‌کند^(۱).

آری، روشن و واضح است که محور اصلی آیات قرآنی و سیاق آن بخاطر این بوده است که صحابه رضی الله عنهم را با نیکی‌ها و خیر آشنا و از هر شر و زشتی منع کند. اما چنین بنظر می‌رسد که مساله عصمت که روافض آن را برای ائمه خود لازم قرار داده‌اند. آنان را بر این باور واداشته است که هر خطا و اشتباهی که از اصحاب رضی الله عنهم صادر می‌شود، عیب و نقصی در حق آنان محسوب می‌گردد. از عصبیت عصمت به عصمت خدا پناه می‌بریم.

اما اظهارات آقای تیجانی درباره این آیه: ﴿إِلَّا تَنْفِرُوا يُعَذِّبْكُمْ عَذَابًا أَلِيمًا﴾ در واقع در این آیه تهدید است از طرف خداوند به کسانی که جهاد را ترک کردند. ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: رسول اکرم صلی الله علیه و آله قبیله‌ای از اعراب را برای جهاد دعوت کرد. آنان از اجابت کوتاهی کردند. خداوند جلوی باران رحمت را از آنان گرفت و این بود عذاب آنان^(۲). و این امر مسلم است که صحابه رضی الله عنهم همراه با پیامبر صلی الله علیه و آله برای جهاد به تبوک رفتند و هیچ‌گونه عذابی به آنان نرسید. دوست دارم به جناب تیجانی بگویم که حضرت ابوبکر رضی الله عنه، حضرت عمر رضی الله عنه و حضرت عثمان رضی الله عنه هیچ کدام از این آقایان جز و کسانی نبودند که تیجانی آنان را به سستی و رغبت بسوی زندگی دنیوی متهم می‌کند. حضرت ابوبکر رضی الله عنه برای تجهیز سپاه اسلام تمام دارایی خود را تقدیم رسول الله صلی الله علیه و آله کرد و هیچ چیزی بجز ایمان به خدا را برای زن و فرزندان خود نگذاشت^(۳). علاوه بر این خداوند سبحان در آیه‌ای که بعد از آیه مورد بحث می‌باشد، صحبت او با رسول الله صلی الله علیه و آله و صحابی بودن او را به اثبات رسانده است. خداوند می‌فرماید: ﴿إِلَّا تَنْصُرُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا ثَانِيًا أَثْنَيْنِ إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ إِذْ يَقُولُ

۱- الاتقان فی علوم القرآن (سیوطی) ج ۱ ص (۹۳-۹۲).

۲- طبرسی ج ۶ ص (۳۷۳) بغوی ج ۴ ص ۴۸. محرر الوجیز ج ۸ ص (۱۸۴).

۳- سنن ترمذی کتاب المناقب برقم (۳۶۷۵) و صحیح ترمذی برقم (۲۹۰۲).

لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنَنَّ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا ﴿التوبة: ۴۰﴾. «اگر شما او را یاری نکنید، خداوند او را یاری کرده است، آن هنگام که کفار او را (از خانه) بیرون کردند. در حالی که او (حضرت ابوبکر^{رضی}) دومی از دوتا بود، و پیامبر^{صلی} به صحابی اش فرمود: اندوهگین مباش همانا خداوند همراه ما است». با توجه به محتوای آیه مذکور، حسین بن فضل می گوید: «من قال إن أبابكر لم يكن صاحب رسول الله فهو كافر لانكاره نص القرآن». هر کس بگوید حضرت ابوبکر^{رضی} صحابی رسول الله نیست، کافر تلقی می شود زیرا او منکر نص صریح قرآن شده است. شعبی می گوید: «عاتب الله عزوجل أهل الأرض جميعاً في هذه الآية غير أبي بكر الصديق^{رضی}». «خداوند در این آیه تمام اهل ارض را مورد عتاب قرار داده است بجز حضرت ابوبکر^{رضی}»^(۱). حضرت عمر^{رضی} نصف تمام دارایی خود را تقدیم رسول اکرم^{صلی} کرد. حضرت عثمان^{رضی} هزار دینار آورد و آنها را در دامن رسول اکرم^{صلی} پخش نمود و سپاه تبوک را که معروف به جيش العسرة است مجهز ساخت. رسول اکرم^{صلی} فرمود: عثمان^{رضی} بعد از عمل امروز هرگز متضرر نخواهد شد^(۲). عبدالرحمن بن عوف نیز در این غزوه شرکت داشت چنانچه رسول اکرم^{صلی} در این غزوه پشت سر او نماز خواند. بعد گریه کنندگان یعنی همان هفت تنی که خداوند درباره آنان آیه ذیل را نازل فرمود، آمدند. ﴿... وَلَا عَلَى الَّذِينَ إِذَا مَا أَتَوْكَ لِتَحْمِلَهُمْ قُلْتَ لَا أَجِدُ مَا أَحْمِلُكُمْ عَلَيْهِ تَوَلَّوْا وَأَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ حَزَنًا أَلَّا يَجِدُوا مَا يُنْفِقُونَ ﴿۳۴﴾﴾ [التوبة: ۹۲] «... و گناهی نیست بر کسانی که نزد تو آمدند تا برای آنان مرکبی تهیه کنی. و با خودت به جهاد ببری - اما تو گفتی: مرکبی ندارم تا شما را بر آن سوار کنم. آنان با چشمان اشک آلود از غم و اندوه اینکه چیزی نداشتند صرف جهاد نمایند، برگشتند».

بدون شک و تردید چند تن از مسلمانان از شرکت در جهاد باز مانده بودند. کعب بن مالک، هلال بن امیه و مراره بن ربیع از جمله آنان بودند (وهم الثلاثة الذين تخلفوا عن الغزوة) ابوخیثمه و ابوذر نیز باز مانده بودند و سپس به سپاه اسلام که تعدادشان سی هزار تن بود، پیوستند. خداوند سه نفری را که از غزوه باز مانده بودند مورد عفو

۱- تفسیر البغوی ج ۴ ص ۴۹.

۲- سنن ترمذی ج ۵ کتاب فضائل الصحابة برقم (۳۷۰۱) و صحیح ترمذی شماره (۲۹۲۰).

قرار داده درباره آنان چنین فرموده: ﴿لَقَدْ تَابَ اللَّهُ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَأَلْأَنْصَارِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ فِي سَاعَةِ الْعُسْرَةِ مِنْ بَعْدِ مَا كَادَ يَزِيغُ قُلُوبَ فَرِيقٍ مِّنْهُمْ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ إِنَّهُ بِهِمْ رَءُوفٌ رَّحِيمٌ﴾ [التوبة: ۱۱۷]. «خداوند توبه‌ای رسول، مهاجرین و انصار را، همان انصاری و مهاجرینی که در لحظات سخت و سرنوشت ساز پیامبر ﷺ را یاری کردند. پذیرفته است. بعد از اینکه نزدیک بود که دل‌های گروهی از آنان منحرف شود. خداوند توبه آنان را پذیرفت. زیرا خداوند به بندگانش مهربان است.»

آری، ما مشاهده می‌کنیم که چه خوب و زیبا خداوند پیامبرش و مهاجرین و انصار را تعریف و تمجید نموده است. خداوند کلیه خطاهای آنان را بعد از اینکه آنان به قصد جنگ با رومی‌ها از خانه‌های خود بیرون رفتند، مورد مغفرت قرار داده است. ﴿مِنْ بَعْدِ مَا كَادَ يَزِيغُ قُلُوبَ فَرِيقٍ مِّنْهُمْ﴾ نزدیک بود که این گروه به رفاه و تنبلی گرایش پیدا کنند اما خداوند آنان را ثابت قدم نگاه داشت و تقویت نمود^(۱). و توبه آنان را پذیرفت. حضرت ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: «هر که خداوند توبه‌اش را بپذیرد، هرگز معذب نخواهد شد^(۲). امام جصاص در احکام القرآن پیرامون این آیه می‌گوید: این آیه تعریف اصحاب رسول الله ﷺ را که در معیت او به جهاد رفتند در بر داشته و حکایت از اخلاص و صفا باطن آنان دارد. زیرا خداوند متعال اعلام عفو و بخشودگی از آنان نمی‌کند مگر اینکه از آنان و اعمال آنان خشنود شده باشد. این نص صریح و واضحی است دایر بر رد قول آن عده از کج اندیشان که صحابه را متهم می‌کنند و به آنان نسبت می‌دهند خلاف آنچه را که خداوند از قبیل پاکیزگی ظاهر و باطن و شایستگی ایمان و وجدان به آنان نسبت داده است^(۳).

آیا غزوه تبوک آخرین غزوه‌ای نبود که رسول الله ﷺ و تمام یارانش در آن شرکت داشتند؟ و اصحاب ﷺ کسانی نبودند که در سایر غزوات دیگر مانند، احد، بدر، خندق، و حنین در معرض مشکل‌ترین آزمایش قرار گرفته بودند. همچنین در جریان فتح مکه و غزوه موته و غیره نصرت و پیروزی همواره بدرقه راه آنان بوده است. و بعد از وفات

۱- تفسیری سعدی ج ۲ ص (۳۹۳).

۲- تفسیر بغوی ج ۴ ص (۱۰۵).

۳- احکام القرآن ج ۳ ص (۱۶۰).

رسول الله ﷺ راه و روش جهاد را به اتمام رسانیده، دین را در برابر فتنه مرتدان حفاظت کردند. خداوند عراق، ایران، مصر و شام را بدست توانای آنان فتح کرد. با این همه حرکت و پویایی و جهاد چگونه می‌توان گفت که صحابه رضی الله عنهم در رفتن به جهاد سستی از خود نشان داده و گرایش به زندگی دنیوی را ترجیح داده‌اند؟ «سبحانك هذا بهتان عظیم».

۳- اگر به تفاسیر اهل تشیع مراجعه شود، در اکثریت قریب به اتفاق آن‌ها چنین چیزی دیده نمی‌شود. شاید یک نفر از مفسران بلند پایه شیعه پیدا نشود که درباره این آیه دایر بر ذم صحابه رضی الله عنهم اظهار نظر کرده باشد و چنین معنایی به آیه مذکور پوشانده باشد که صحابه رضی الله عنهم از رفتن به جهاد سستی نموده و در برابر آن زندگی دنیوی را ترجیح داده باشند. ملاحظه بفرمایید. آقای طبرسی می‌گوید: ثم عاتب سبحانه المؤمنين... الخ یعنی خداوند مومنان را در برابر تکاسل در امر جهاد مورد عتاب قرار داده فرمود: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا مَا لَكُمْ إِذَا قِيلَ لَكُمْ﴾ [التوبة: ۳۸]. یعنی ای اهل ایمان چه شده شما را وقتی پیامبر خدا ﷺ شما را دعوت می‌کند و به شما می‌گوید: در راه الله بیرون بیاید - یعنی برای جهاد و مبارزه علیه مشرکان بیرون بیاید، و مقصود از مشرکان در این خطاب غزوه تبوک است. از حسن و مجاهد منقول است که ﴿أَتَأْقَلْتُمْ إِلَى الْأَرْضِ﴾ به معنی: شما تا قلمرو ملت منم به زمین‌ها نمی‌روید. یعنی بجای حرکت کردن و بلند شدن بلا درنگ، تاخیر می‌کنید و میل دارید که کما کان در روی زمین بنشینید.

قال الجبائي: «هذا الاستبطاء مخصوص بنفر من المؤمنين لأن جميعهم لم يتشاقلوا عن الجهاد فهو عموم أريد به الخصوص».

جبائی می‌گوید: ابن تعلق و تاخیر مختص تنی چند از مومنان بود زیرا تمام مومنان تاخیر و تعلل نکرده بودند. الفاظ هر چند که عام هستند ولی منظور از آن‌ها افراد بخصوص هستند نه تمام، بدلیل این الفاظ که می‌فرماید: ﴿أَرْضَيْتُمْ بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا مِنَ الْآخِرَةِ﴾ استفهام، استفهام انکاری است. یعنی آیا شما زندگی فانی دنیا را در برابر

زندگی آخرت که جاودان است ترجیح دادید؟!^(۱) آقای طبرسی از این آیه کم‌ترین و کوچک‌ترین ایرادی بر صحابه نگرفته است. عیناً آیه را مانند تفسیر اهل سنت دایر بر اینکه، آیه شامل عتاب و ترغیب مومنان در امر جهاد با کافران رومی در غزوه تبوک می‌باشد، تفسیر نموده است. زیرا این غزوه در شرایط فوق العاده سخت و دشواری پیش آمد. کاشانی در تفسیر «الصافی» می‌گوید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا مَا لَكُمْ إِذَا قِيلَ لَكُمْ أَنْفِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَثَأَقَلْتُمْ إِلَى الْأَرْضِ﴾ یعنی: تاخیر کردید در حالی که می‌خواستید همیشه در خانه و شهرهایتان بنشینید. این مساله مربوط به زمان برگشت از غزوه طایف در سال دهم هجری می‌باشد. در زمانی که از صحابه[ؓ] خواسته شد که به جهاد بروند که زمان قحط بود، محصول خرما و غیره آماده برداشت بود، و اندک تاخیری موجب می‌شد که تمام محصول نابود شود مقصد نیز بسیار دور بود، تعداد دشمن نیز زیاد بود. آقای کاشانی درباره عوامل جنگ تبوک، سخنانش را ادامه داده می‌گوید: رسول اکرم^ﷺ به اصحابش امر کرد تا خود را برای غزوه تبوک که از بلاد بلقاء است، آماده کنند. و به سوی قبایل اطراف مکه و قبیله اُسلم، از خزاعه و قبیله مزینه و جهینه قاصد فرستاد و آنان را برای جهاد ترغیب داد و امر کرد تا سپاه اسلام در «ثنیه الوداع» تجمع کند. به توانمندان و ثروتمندان دستور داد تا ناتو آنان و ضعفا را تقویت کنند. هر کس هر قدر که داشت آن را تقدیم کرد. بعد به ایراد خطبه پرداخت و مردم را برای جهاد تشویق کرد. آقای کاشانی می‌گوید: از تمام اعراب که به غزوه دعوت شده بودند، افرادی آمدند و شرکت کردند وعده‌ای از منافقین و غیرهم شرکت نکردند و نشستند»^(۲). آیا خواننده از این سخن آقای کاشانی می‌تواند این نتیجه را اخذ کند که صحابه[ؓ] متهم به تخلف از امر رسول الله^ﷺ شده و جهاد را ترک کردند و بسوی زندگی دنیا گرایش پیدا کردند؟! خیر، هرگز، بلکه بر خلاف دیدگاه تیجانی، تفسیر کاشانی نشانگر این مطلب است که او تفسیر اهل سنت را قبول دارد. علاوه بر این، خواننده گرامی بیند که او به عدم صحت تقسیم صحابه[ؓ] به سه دسته که یک دسته آنان منافقین هستند، تاکید دارد. زیرا عبارت او چنین است: «أمر النبي^ﷺ أصحابه[ؓ]» یعنی: پیامبر^ﷺ اصحابش را برای آمادگی به جهاد امر کرد. «واژه اصحاب»

۱- مجمع البیان ج ۳ ص ۶۲۰.

۲- تفسیر الصافی للفیض الکااشانی ج ۱۲ ص (۳۴۳-۳۴۲).

عام است. تمام صحابه رضی الله عنهم را در بر دارد. اگر منافقین از جمله صحابه رضی الله عنهم می بودند، آن طوریکه روافض مدعی هستند. بایستی آقای کاشانی بجای «قعد عنه قوم من المنافقین» (یعنی عده‌ای از منافقین پیامبر صلی الله علیه و آله را همراهی نکردند و در خانه‌ها نشستند) چنین می گفت: *إن قوماً (من الصحابة المنافقین) قعدوا عن الجهاد (یعنی گروهی از صحابه که منافق بودند، نشستند و همراه با رسول اکرم صلی الله علیه و آله به جهاد نرفتند) آری، این گونه حق از زبان آنان بیرون می آید.*

۳- می توانیم روشن کنیم که آقای تیجانی به چه حماقتی بدون آشنایی با اصول تفسیر و بدون مراجعه به آراء علمای تفسیر، در تفسیر آیه‌های قرآنی دست زده و چه جهالت بزرگی را مرتکب شده است. اگر خواسته باشیم بعضی از آیات قرآنی را عیناً به شیوه آقای تیجانی تفسیر کنیم، پس به این مثال توجه بفرمایید. خداوند می فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَلَا تُطِغُوا الْكُفْرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا﴾ [الأحزاب: ۱]. اگر این آیه مطابق با شیوه آقای تیجانی تفسیر شود، معنی و مفهومش چنین است که: خداوند متعال پیامبرش را تهدید کرده است و امر کرده است که پیامبر صلی الله علیه و آله از او بترسد و از کفار و منافقین اطاعت نکند و این آیه دال بر این نکته است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله در امر دعوت، تقوی را رعایت نکرده و از کفار و منافقین تبعیت کرده است!! آیا آقای تیجانی نصوص قرآن را چنین تفسیر نمی کند؟ معنی و مفهومی را که از نصوص مستفاد نیستند، از آن‌ها ثابت نمی کند؟ مثال دیگری را نیز ملاحظه بفرمایید: در سوره مائده چنین آمده است: ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ﴾ [المائدة: ۶۷].. مطابق با شیوه آقای تیجانی معنی آیه چنین می شود: خداوند پیامبرش را تهدید کرده و به تبلیغ رسالت امر کرده است. اگر او تبلیغ رسالت نکند و آنچه که بسوی او فرستاده شده است به دیگران نرساند، او مانند کسانی می شود که انجام وظیفه ننموده‌اند. با این شیوه این آیه دال بر این مطلب است که رسول الله صلی الله علیه و آله در انتقال آنچه که بسوی او فرستاده شده است مقصر و متهاون است و عتاب

خداوند بر وی ضروری است؟! آیا جناب تیجانی نصوص کتاب الله را چنین تفسیر نمی‌کند؟ و معنی دومی بجز معنای واقعی برای آن‌ها بیان نمی‌کند؟ و در تفسیر آیه‌های قرآنی شگفتی نمی‌آفریند؟... آیا این بازی با کتاب خداوند و اهانت به تقدس آن نیست؟ و من با ذکر این دو مثال هیچ هدفی نداشتم مگر اینکه به خوانندگان محترم ثابت کنم که این مفسر افراطی چقدر از حق منحرف شده و اصلاً توجهی به اصول تفسیر و اقوال مفسرین ندارد.

آقای تیجانی با این شیوه تفسیر، کتاب خداوند، قرآن پاک را بازیچه دست هر نادانی قرار می‌دهد تا در باره آن به میل خودش سخن گوید. آنچه که در این باره مایه شگفت و حیرت زاست، این است که خود آقای تیجانی چنین می‌گوید: «فکتاب الله صامت وحمال أوجه وفيه المحكم والمتشابه ولا بد لفهمه من الرجوع إلى الراسخين في العلم حسب التعبير القرآني وإلى أهل البيت حسب التعبير النبوي»^(۱).

یعنی قرآن خاموش است و هر لفظ و آیه آن چند معنی را در بر دارد. در آن آیه‌های محکم و متشابه وجود دارد.

برای فهم (صحیح) قرآن لازم است که به تعبیر قرآن به عالمان بلند پایه و به تعبیر حدیث به اهل بیت مراجعه شود؟!^(۲) آیا خود آقای تیجانی درباره تفسیر نصوص قرآنی به عالمان بلند پایه یا به اهل بیت مراجعه نموده است؟! یا اینکه از هوس و خواهشات نفس پیروی نموده و کینه توزی او نسبت به مردان دوران طلایی تاریخ، بصارت و بصیرت او را سلب کرده است و او زبان به تهمت و بهتان‌هایی گشوده است که در تاریخ مدون بشر بی‌سابقه هستند؟!

آقای تیجانی می‌گوید: صحابه در چندین آیه از جانب الله تهدید شدند دایر بر اینکه، اگر آنان تغییر روش ندهند، خداوند بهترین‌ها را جایگزین آنان می‌کند و این تهدید دال بر این مطلب است که آنان از جهاد تخلف کرده‌اند. تیجانی می‌گوید: این تهدید در آیه‌های متعددی آمده است که از جمله آن‌ها این آیه نیز هست: ﴿وَإِنْ تَوَلَّوْا يَسْتَبَدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُونُوا أَمْثَلَكُمْ﴾ [محمد: ۳۸]^(۳). «اگر شما روی گردانی کنید

۱- ثم اهدتیت ص (۱۵۲) و آنگاه هدایت شدم ص (۱۵۳-۱۵۲).

۲- ثم اهدتیت ص (۱۵۲) و آنگاه هدایت شدم ص (۱۶۶).

۳- ثم اهدتیت ص (۱۰۱) و آنگاه... هدایت شدم ص (۱۶۶).

خداوند بجای شما گروه دیگری می آورند که آنان مانند شما نخواهند بود».

آقای تیجانی! آیه که تو از آن استدلال می کنی، قسمتی از آن آیه است که در مورد ترغیب و تشویق برای انفاق در راه خشنودی الله نازل شده است. و تمام آیه از این قرار است: ﴿هَآءَاتُمْ هَؤُلَاءِ تُدْعَوْنَ لِتُنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَمِنْكُمْ مَنْ يَبْخُلُ وَمَنْ يَبْخُلْ فَإِنَّمَا يَبْخُلُ عَن نَّفْسِهِ وَاللَّهُ الْعَنِيُّ وَأَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ وَإِن تَتَوَلَّوْا يَسْتَبْدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُونُوا أَمْثَلَكُمْ﴾ [محمد: ۳۸]. ترجمه: «آگاه باشید، شما برای انفاق در راه الله فرا خوانده می شوید. عده ای از شما کسانی هستند که بخل می ورزند. هر کس بخیلی کند ضررش به خودش بر می گردد. خداوند بی نیاز و شما نیازمند هستید. شما اگر روی گردانی کنید. خداوند بجای شما کسانی دیگر را می آورد و آنان مانند شما نخواهند بود». تمام مفسران می گویند: خداوند در آیه مذکور خطاب به اهل ایمان می فرماید: ای مردم، از شما خواسته می شود که در راه الله انفاق کنید و زکاتی که بر شما فرض است آن را بپردازید. اما عده ای از شما کسانی هستند که از پرداخت واجب بخل می ورزند. و هر کس بخیلی کند، خودش از اجر و پاداش آن محروم می ماند. خداوند مستغنی است و دیگران همگی به او نیازمند هستند^(۱).

اما این بخش از آیه ﴿وَإِن تَتَوَلَّوْا يَسْتَبْدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُونُوا أَمْثَلَكُمْ﴾ [محمد: ۳۸]. یعنی: اگر شما از اطاعت الله و پیروی از شریعت او رو گردانی کنید، بزودی خداوند بجای شما، کسانی دیگر را جایگزین می کند و آنان از کسانی خواهند بود که گوش فرا می دهند و از شما بیشتر، خدا را اطاعت می کنند و از انفاق در راه الله بخل نمی ورزند^(۲). آری این است تفسیر آیه از دیدگاه مفسرین اهل سنت. با توجه به شرح و بسط آیه مذکور و روشن شدن معنی و مفهوم آن، چگونه آقای تیجانی ادعا می کند دایر بر اینکه آیه مذکور دال بر شرکت نکردن صحابه رضی الله عنهم در جهاد می باشد؟! در آیه بطور کلی ذکری از جهاد نشده است. آقای تیجانی این تفسیرش را از کجا آورده است؟ آیا علمای شیعه نیز آیه را به همین صورت تفسیر کرده اند.؟ ابو علی طبرسی در تفسیر همین آیه چنین می گوید: ﴿هَآءَاتُمْ هَؤُلَاءِ تُدْعَوْنَ لِتُنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ﴾

۱- تفسیر الغوی ج ۷ ص (۲۹۱) و قرطبی ج ۸ ص (۱۷۰) و طبری ج ۱۱ ص (۳۲۸).

۲- تفسیر ابن کثیر ج ۴ ص ۱۶۹ و بغوی ج ۷ ص (۲۹۱) فتح القدیر ج ۵ ص ۶۱.

یعنی: آنان امر شدند تا واجب شرعی را درباره اموال شان بصورت انفاق در راه الله بپردازند. ﴿فَمِنْكُمْ مَّنْ يَبْخُلُ﴾ یعنی هر کس از دادن فرض زکات خود داری کند. ﴿وَمَنْ يَبْخُلْ فَإِنَّمَا يَبْخُلْ عَن نَّفْسِهِ﴾ او نفسش را از پاداش بزرگ محروم ساخته و مجازات سختی را بر وی لازم کرده است. ﴿وَاللَّهُ الْغَنِيُّ﴾ یعنی خداوند نیازی به اموال شما ندارد. ﴿وَأَنْتُمْ الْفُقَرَاءُ﴾ و شما به خیر و برکات و رحمت الله نیازمند هستید. یعنی خداوند برای رفع نیازهای خودش شما را مامور به انفاق نکرده است بلکه هدف این بوده که خود شما در قیامت از آن بهره‌مند شوید. ﴿وَإِنْ تَتَوَلَّوْا﴾ یعنی اگر از اطاعت الله و از دستور پیامبرش اعراض کردید، ﴿يَسْتَبْدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ﴾ بجای شما کسانی می‌آورد که بهتر از شما و بیشتر از شما مطیع خداوند خواهند بود. ﴿ثُمَّ لَا يَكُونُوا أُمَّةً لَّكُمْ﴾ بلکه از شما بهتر و بیشتر فرمانبردار الله خواهند بود»^(۱)

آقای محمد مغنیه در تفسیر المبین آیه مذکور را چنین تفسیر کرده است. ﴿هَآئِنْتُمْ هَآؤُلَآءِ﴾ اشاره است بسوی ثروتمندان. ﴿تُدْعَوْنَ لِتُنْفِقُوا فِي سَبِيلِ﴾ خداوند «تدعون» فرمود نه تامرون. زیرا هدف این است که اهل ثروت با طیب خاطر و بصورت خود جوش انفاق کنند. انفاق با طیب خاطر در آیه «قرض حسنه» شفاف تر بیان گردیده است. ﴿وَمَنْ يَبْخُلْ فَإِنَّمَا يَبْخُلْ عَن نَّفْسِهِ﴾ زیرا انفاق و بذل اموال وسیله نجات از دوزخ است و جلوی خشم خداوند را می‌گیرد و در حدیث آمده است «حصنوا أموالکم بالزکات» یعنی با پرداخت زکات اموال خود را حفاظت کنید. ﴿وَاللَّهُ الْغَنِيُّ وَأَنْتُمْ الْفُقَرَاءُ﴾ ای انسان! اگر مالک زمین و آسمان و کائنات شدی باز هم به الطاف و تدابیر خداوندی محتاج هستی. ﴿وَإِنْ تَتَوَلَّوْا﴾ و در بذل مال و انفاق آن بخیل باشی. ﴿يَسْتَبْدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ﴾ کسانی را که خدا را به پاکی یاد کرده و از دستور وی اطاعت می‌کنند.

آری این بود تفسیر آیه از دیدگاه طبرسی و مغنیه. تفسیر این عالم شیعی نیز موافق با تفسیر اهل سنت است. اکنون از آقای تیجانی سوال می‌شود که «آن تفسیر کذابی»

را از کجا آورده است؟! برای کسانی که از حقیقت این گروه آگاهی دارند، پاسخ این سوال بسیار ساده و روشن است. زیرا آنان به اصول و ضوابط تفسیر که در آغاز این مبحث بدان اشاره نمودم. توجه ندارند بلکه به مبدا هوس‌های نفسانی، دروغ و تضاد و تناقض رو می‌آورند. بخاطر اینکه این مدعیان را مستند و مدلل ارائه بدهم چاره‌ای ندارم جز اینکه دیدگاه یکی از علمای اثنا عشری را پیرامون تفسیر این آیه که متضاد با تفسیر طبرسی و تیجانی است، بیان کنم... جناب علی بن ابراهیم قمی چنین می‌گوید: ﴿هَاتَيْنِمْ هَوُلاء﴾ یعنی ای: این گروه. ﴿تُدْعُونَ لِئُنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ...﴾. إلی قوله: وَإِنْ تَتَوَلَّوْا﴾ یعنی اگر از اطاعت امیرالمومنین (علی بن ابی طالب علیه السلام) اعراض کردید. ﴿يَسْتَبْدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ﴾ یعنی آنان را در ولایت علی داخل می‌کند. ﴿ثُمَّ لَا يَكُونُوا أَمْثَلَكُمْ﴾ یعنی آنان در عداوت و مخالفت و ستم نسبت به آل محمد علیهم السلام مانند شما نخواهد بود^(۱). آری، اکنون از کلیه کسانی که در صدق حق و هدایت حقه هستند، سوال می‌شود: آیا تفسیر مفسرانی که در تفسیر یک آیه روشن و محکم اقوال متضاد و تناقض دارند بهتر هستند یا تفسیر یک مفسر از اهل سنت که در تفسیرش به اصول تفسیر و ضوابط آن توجه دارد؟! فکر می‌کنم این دلیل بسیار قانع کننده باشد که حق یکی است. نمی‌تواند متعدد باشد و تناقض، تضاد و اضطراب نشانی بطلان است. پس ای جو یای حق و حقیقت، کدام روش را ترجیح می‌دهی؟!

آقای تیجانی در ادامه کینه توزیهایش نسبت به صحابه رسول الله صلی الله علیه و آله می‌گوید: و كقوله تعالى أيضاً: ﴿يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا مَن يَرْتَدَّ مِنكُمْ عَن دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ ۖ أَذَلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ ۚ ذَٰلِكُمْ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ ۗ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ ﴿٥٤﴾ [المائدة: ٥٤]^(۲).

ترجمه: «ای اهل ایمان، هر کس از شما که از دین خود برگردد، خداوند در آینده نزدیک قومی را جایگزین آنان می‌کند که در مورد محبت خدا باشند و آنان نیز با خدایشان محبت خواهند کرد. این قوم در برابر مومنان خاضع و فروتن و در برابر کفار

۱- تفسیر القمی ج ۲ ص (۲۸۴).

۲- ثم اهدیت ص (۱۰۲-۱۰۱) و ((آنگاه... هدایت شدم)) ص ۱۶۷.

شدید و سرسخت خواهد بود. آنان در راه الله جهاد می‌کنند و در این راستا از ملامت، ملامت گران بی‌می‌دارند. این فضل و انعام الله است. به هر کس که خواسته باشد می‌دهد. علم خداوند بسیار فراگیر است».

۱- آری، من می‌گویم: این آیه بزرگ‌ترین دلیل بر عظمت اصحاب رسول الله ﷺ است و مقصود از آیه همان صحابه رضوان الله علیهم اجمعین هستند گروه زیادی از مفسران بر این باورند که این آیه در باره حضرت ابوبکر ﷺ و اصحابش نازل شده است. حسن، قتاده و ابن جریر این مطلب را نقل کرده‌اند^(۱). طبری در تفسیر خود از حضرت علی ﷺ نقل کرده است که آیه مذکور درباره حضرت ابوبکر ﷺ و یارانش نازل شده است. بعضی مفسرین می‌گویند، درباره انصار و برخی دیگر می‌گویند، درباره اهل یمن، درباره حضرت ابوموسی اشعری و قوش نازل شده است. بهر حال آیه عام است و شامل همه اینان می‌شود و بدون تردید در راس آنان ابوبکر، عمر، عثمان و علی رضوان الله علیهم اجمعین قرار دارند. و به همین ترتیب سایر صحابه را نیز شامل می‌شود. آقای طبری در جریان بحث پیرامون این آیه، بر این مطلب تاکید دارد که درباره کسانی که ذکر آن‌ها در این آیه آمده است اختلاف نظر وجود دارد بعضی‌ها به نقل از حسن، قتاده و ضحاک گفته‌اند: ابوبکر و یارانش هستند که با مرتدین جنگیدند. و برخی به نقل از سدی گفته‌اند: انصار هستند. وعده‌ای هم به نقل از مجاهد گفته‌اند: آنچه در آیه آمده است اوصاف اهل یمن است و تعدادی هم گفته‌اند: آنان امیرالمومنین علی ﷺ و یارانش هستند»^(۲).

بخاطر اینکه بطور مستند و مستدل ثابت کنم که اولین مصداق آیه مذکور صحابه ﷺ و در راس آنان خلفای اربعه هستند، مناسب می‌دانم که این آیه ﴿فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُمْ﴾ را نقل کنم. بدون تردید خداوند صحابه پیامبر ﷺ را که پیامبر را نصرت و یاری کردند و وی را پناه دادند و در معیت او جهاد کردند و مستوجب خشنودی الله شدند، دوست دارد. زیرا خداوند می‌فرماید: ﴿وَالسَّابِقُونَ

۱- تفسیر طبری ج ۴ ص (۶۲۲) قرطبی ج ۶ ص (۱۴۳-۱۴۲) بغوی ج ۳ ص ۲۹ فتح القدر ج ۲۳ ص (۷۷).

۲- مجمع البیان ج ۲ ص (۱۲۳-۱۲۲).

الْأَوْلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ﴿۱۰۰﴾ [التوبة: ۱۰۰]. ترجمه: «و پیشگامان نخستین از مهاجرین و انصار و کسانی که بخوبی و نیکی از آنان پیروی کردند، مورد رضایت خداوند قرار گرفتند و آنان نیز از خدایشان خشنود هستند. خداوند برای آنان باغ‌هایی را آماده ساخته که زیر درخت‌های آن نهرهایی جاری است آنان برای همیشه در آن باغ‌ها زندگی می‌کنند. این است پیروزی بس بزرگ».

در جایی دیگر خداوند می‌فرماید: ﴿لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَأَثَبَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا ﴿۱۸﴾ وَمَعَانِمَ كَثِيرَةً يَأْخُذُونَهَا وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا ﴿۱۹﴾﴾ [الفتح: ۱۸-۱۹]. ترجمه: «همانا خداوند رضایت و خشنودی خویش را از مومنان آن هنگام که آنان زیر درخت بدست تو بیعت کردند، اعلام نموده است. خداوند از اخلاص و صفای دل‌های آنان آگاه بود، آرامش را بر آنان فرو فرستاد. پیروزی نزدیک و مال غنیمت انبوه را به عنوان پاداش به آنان عنایت کرد. خداوند توانا و دانا است».

بدون تردید مهاجرین و انصار، و آنانی که زیر درخت بدست پیامبر ﷺ بیعت کردند، اصحاب گرامی و در راس آنان خلفای اربعه بودند و این آیه محبت با آنان را واجب قرار می‌دهد. و آیه: ﴿أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ﴾ دلیلی است روشن که تواضع و فروتنی در برابر مومنان و سرسختی در برابر کفار صفت لازم اصحاب رسول الله ﷺ است. و در راس آنان حضرت ابوبکر و حضرت عمر رضی الله عنهما قرار دارند. بدلیل این آیه که می‌فرماید: ﴿مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ﴾ [الفتح: ۲۹]. حتی یک نفر هم اختلاف ندارد دایر اینکه، آنانی که با محمد ﷺ بودند، نخستین شان حضرت ابوبکر رضی الله عنه حضرت عمر رضی الله عنه و حضرت عثمان رضی الله عنه و حضرت علی رضی الله عنه و به همین ترتیب سایر صحابه هستند. در حدیث آمده است رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «أَرْحَمُ أُمَّتِي بِأُمَّتِي أَبُو بَكْرٍ»^(۱) یعنی کسی که بیشتر از همه به امت من شفقت و مهربانی می‌کند حضرت ابوبکر رضی الله عنه است...

خداوند می‌فرماید: ﴿يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ﴾ این حقیقت مسلم و پذیرفته شده است که صحابه از نخستین مجاهدان راه الله بودند. آیاتی که روی این مطلب تاکید دارند، در قرآن بسیار زیادند برای کسانی که تدبر کنند و احادیث بیشتر از آن هستند که در این مختصر گنجانده شوند، قطعاً جهاد در راه الله و بیباک بودن در برابر ملامت، ملامت گران، ویژگی همیشگی آنان بوده است. برای کسانی که از عقل خود کار گرفته باشند، اصلاً غیر معقول است که چنین اعتقادی داشته باشند که صحابه رضی الله عنهم بدلیل آیه مذکور مرتد شده‌اند. زیرا صحابه رضی الله عنهم در دوران خلافت حضرت ابوبکر رضی الله عنه با مرتدان پیکار کردند و در برابر آنان پیروز شدند. پس عقلانی نیست اینکه مرتدان در برابر مومنان پیروز شده باشند. بلکه عکس این تحقیق پیدا کرده، یعنی مومنان بر مرتدان پیروز شدند. پس خدا را سپاس که حق آشکار گردید. بدون تردید، این دلیل بزرگی بر صحت خلافت ابی بکر، عمر و عثمان و علی رضوان الله علیهم اجمعین می‌باشد. زیرا آنان در دوران زندگی رسول اکرم صلی الله علیه و آله جهاد کردند. و بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله با مرتدان جنگیدند. مسلم است کسانی که این اوصاف را داشته باشند، دوست و ولی خداوند بشمار می‌روند^(۱).

۳- آقای تیجانی در جریان بحث پیرامون این آیه، آن را از دلایل روشن ارتداد صحابه شمرده است و منظورش این بوده است که مصداق ﴿يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُمْ وَأَذَلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ﴾ حضرت علی رضی الله عنه و یارانش هستند؟! جناب علی قمی نیز همین دیدگاه را دارد و در تفسیر این آیه ﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا مِنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُمْ... الخ﴾ می‌گوید: مورد خطاب این آیه، آن عده از اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله هستند که حق آل محمد صلی الله علیه و آله را غصب نموده و مرتد شده‌اند!!! و ﴿فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُمْ﴾ در باره امام قایم و اصحابش نازل شده است (!!!) همچنین ﴿يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ﴾ در باره آنها است.

۱- الجامع لأحكام القرآن قرطبی ج ۶ ص (۱۴۳) با تصرف اندک.

حماقت، بی‌ارزش و بی‌پایه بودن و مخالف بودن این قول با موازین واقعی و تاریخی چنان آشکار است که اصلاً نیازی به ارائه دلیلی نیست. چون امام قایم که بیش از پنج سال (!!!) سن نداشت و تا حال حاضر نیز ظهور نکرده است چگونه آیه درباره قایم خیالی که به سن بلوغ نرسیده بود و درباره اصحابش نازل شده است؟! اگر این گونه تفسیر و قرائت از آیه مذکور صحت دارد، پس امام و اولادش یعنی و پیروان اثنی عشری بیایند تا ما هم نگاهی به جهاد او و یارانش انداخته ببینیم که چگونه آنان که سابق بودند جهاد کردند و تا ما نیز توانسته باشیم آینده جهاد بدست قایم خیالی و پیروانش که لاحقین هستند، را مرز بندی کنیم. تا خواننده و طالب حق ببیند آیا این آیه تطبیق دارد با وضعیت آنان یا خیر؟

از کتاب‌های خود شما به شما پاسخ می‌دهیم. علی بن ابی طالب علیه السلام در کتاب «نهج البلاغه» می‌گوید: «اما بعد از ستایش خداوند و درود بر رسول اکرم صلی الله علیه و آله، جهاد (بیکار با مخالفین دین) دری است از درهای بهشت که خداوند آن را بر وی خواص و دوستان خود گشوده و لباس تقوی و پرهیزگاری است و زره محکم حق تعالی و سپر قوی او است. هر کس از آن دوری کرده آن را ترک کند خداوند جامه ذلت و خواری و ردای بلا و گرفتاری به او می‌پوشاند و بر اثر این حقارت و پستی زبون و بیچاره می‌شود و چون خداوند، رحمت خود را از دل او برداشته به بیخردی مبتلا گردد. و بسبب نرفتن به جهاد و اهمیت ندادن به این امر مهم از راه حق دور شده در راه باطل قدم می‌گذارد و به نکبت بیچارگی گرفتار گردیده از عدل و انصاف محروم می‌شود. آگاه باشید من شما را به جنگیدن شب و روز و نهان و آشکار دعوت نموده، گفتم: پیش از آنکه آن‌ها به جنگ شما بیایند، شما به جنگشان بروید. سوگند به خدا، هرگز با قومی در خانه ایشان جنگ نشده مگر اینکه دلیل و مغلوب گشته‌اند. پس شما وظیفه‌ی خود را به گردن یکدیگر انداختید و همدیگر را خوار ساختند تا اینکه از هر طرف مورد تهاجم دشمن قرار گرفته اموالتان غارت گردید و دیارتان از تصرفتان بیرون رفت... ای بسا، جای حیرت و شگفتی است. سوگند به خدا اجتماع ایشان بر کار نادرست خودشان و تفرقه و اختلاف شما از کار حق و درست خودتان دل را می‌میراند و غم و اندوه را جلب می‌نماید. پس چهره‌های شما زشت گردد شما در آماج تیر آن‌ها قرار گرفته‌اید. مال شما را به یغما می‌برند و شما غارت نمی‌کنید، با شما می‌جنگند و شما نمی‌جنگید. معصیت خدا می‌شود و شما راضی هستید. وقتی که به شما در ایام تابستان امر کردم

که به جنگ ایشان بروید، گفتید: اکنون هوا گرم است ما را مهلت ده تا شدت گرما شکسته شود. چون در ایام زمستان شما را به جنگ با آنها امر کردم، گفتید: در این روزها هوا بسیار سرد است. به ما مهلت ده تا سرما بر طرف گردد. شما که این همه عذر و بهانه برای فرار از گرما و سرما می‌آورید، پس سوگند به خدا از شمشیر زودتر فرار خواهید نمود. ای نامردانی که آثار مردانگی در شما نیست، ای کسانی که عقل شما مانند عقل بچه‌ها و زن‌های تازه به حجله رفته است. ای کاش من شما را نمی‌دیدم و نمی‌شناختم. سوگند به خدا، نتیجه شناختن شما پشیمانی و غم و اندوه می‌باشد. خدا شما را بکشد که دل مرا بسیار چرکین کرده، سینه‌ام را از خشم مملو ساختید. و در هر نفس، پی در پی غم و اندوه به من خوراندید. و در اثر نافرمانی و عصیان، رای و تدبیرم را فاسد ساختید^(۱).

در جای دیگر می‌فرماید: ای مردمی که بدن‌هایشان جمع و اندیشه و آرزوهایشان مختلف است. سخنان شما سنگ‌های سخت را نرم می‌گرداند، کار شما (که در خانه نشسته برای جنگیدن دشمن حاضر نیستید) دشمنان را در شما به طمع می‌اندازد. در مجالس چنین و چنان می‌گویید و چون وقت جنگیدن با دشمن فرا رسد می‌گویید: «حیدی حیادی» یعنی ای جنگ از ما دور شو. دعوت کسی که شما را خواند، پذیرفته نشد. کسی که درباره شما زحمت و رنج کشید دل او راحتی و آسایش نیافت. عذرها و بهانه‌ها ضلالت و گمراهی است... سوگند به خدا، فریب خورده کسی است که شما او را فریب داده‌اید. و کسی که به کمک و همکاری شما رستگار شد. سوگند به خدا رستگار شده به تیری که (از همه تیرهایی که برای قمار تعیین شده) بی‌نصیب‌تر است. و کسی که به کمک شما تیز اندازد پس به تیر سر شکسته بی‌پیکان تیر انداخته است. سوگند به خدا، دیگر سخن شما را باور نمی‌کنم به همراهی شما طمع ندارم. و دشمن را به مساعدت شما بیم نمی‌دهم^(۲).

در جای دیگر می‌گوید: من از شما دل تنگ و نگران می‌باشم از ملامت کردن شما رنجیده گشتم. آیا در عوض زندگانی همیشگی به زندگانی موقت دنیا خشنود هستید. و به جای عزت و بزرگی تن به ذلت و خواری داده‌اید؟ وقتی شما را به جنگ کردن با دشمن می‌خوانم چشم‌هایتان دور می‌زند، مضطرب می‌شوید. گویا به مشکل مرگ، و

۱- نهج البلاغة (ص ۹۱-۸۸) چاپ مکتبه الألفین.

۲- نهج البلاغة (۹۶-۹۴).

رنج بیهوشی مبتلا شده‌اید. که راه گفتگوی شما با من بسته در پاسخ سخنانم حیران و سرگردانید. مانند اینکه عقل از شما زائل گشته و دیوانه شده‌اید نمی‌فهمید... شما مانند شترهایی هستید که ساربان شان را از دست داده‌اید. چون از طرفی گرد آیند از طرفی پراکنده شوند. سوگند به خدا شما برای افروخته شدن آتش جنگ بد مردمی هستید. با شما مکر و حيله می‌کنند و شما حيله نمی‌کنید شهرهای شما را تصرف می‌کنند و شما خشمگین نمی‌شوید، دشمن به خواب نمی‌رود و شما در خواب غفلت فرو رفته و فراموش کار هستید^(۱).

در جای دیگر می‌فرماید: سوگند به خدا، ذلیل و خوار است کسی که شما او را یاری کنید. کسی که با یاری شما تیر اندازد با تیر سر شکسته و بی‌پیکان تیر انداخته است. سوگند به خدا شما در میان خانه‌ها بسیارید و در پرچم‌ها اندک... خداوند شما را خوار گرداند و حظ و بهره‌های شما را ناقابل گرداند. حق را نمی‌شناسید آن طور که با باطل آشنا هستید. در صدد ابطال باطل نیستید آنطور که حق و حقیقت را باطل می‌کنید^(۲). و در جایی دیگر می‌گوید: شما را برای بیرون رفتن به جهاد در راه خدا دعوت کردم شما بیرون نیامدید. صدایم را به گوش شما رساندم شما گوش ندادید. آشکارا و نهان شما را دعوت نمودم اما شما اجابت نکردید. شما را نصیحت کردم شما نپذیرفتید... بعد می‌گوید: سوگند به خدا دوست دارم معاویه شما را آن طور که دینار با درهم عوض می‌شود شما را عوض نماید. ده نفر از شما را بگیرد و یک نفر از طرفدارانش را به من بدهد^(۳).

حضرت امام حسن علیه السلام در وصف شیعیان خود می‌فرماید: «به خدا سوگند، معاویه را از اینان (از شیعیان) که خود را هوادار من می‌پندارند، بهتر می‌دانم. آنان (شیعیان من) در صدد کشتن من بر آمدند و مال و متاع مرا به غارت بردند. به خدا سوگند اگر از معاویه تعهد بگیرم و به وسیله آن جان و اهل و عیالم را در حفظ و امان قرار بدهم بهتر است از اینکه آنان (شیعیان) مرا بکشند و خاندان و اهل بیتم ضایع شوند^(۴)».

۱- نهج البلاغه ص (۱۰۵-۱۰۴).

۲- نهج البلاغه (۱۴۳-۱۴۴).

۳- نهج البلاغه ص ۲۲۴.

۴- الاحتجاج طبرسی ج ۲ ص ۳۹۰.

حضرت امام حسین علیه السلام نیز خطاب به قهرمانان شیعه می‌فرماید: «... خداوند شما را نابود کند، خداوند شما را دچار زحمت کند ای جماعت، وقتی شما از ما کمک خواستید ما به ندای شما لبیک گفتیم در حالی که بر دشمن حمله ور شدیم. شما شمشیری را علیه ما بکار بردید که در دست ما بود. آتشی بر ما انداختید که ما آن را برای از بین بردن دشمنانمان روشن کرده بودیم. شما موجب ضرر و خساره دوستان و کمک و یاری دشمنانتان شدید. شما از دشمنان هیچ امیدی ندارید و ما هیچ گناهی را در حق شما مرتکب نشده بودیم. چرا خاک برای شما نباشد وقتی که شما را بد می‌دانید^(۱)».

حضرت امام باقر، امام پنجم شیعیان در وصف شیعیان خود چنین می‌گوید: «اگر تمام مردم شیعه و گروه ما می‌بودند، ۳/۴ سه چهارم آنان شکاک بودند و یک چهارم دیگر آنان احمق و بی‌خرد^(۲)...»

و امام موسی بن جعفر، امام هفتم پرده از چهره مرتدان واقعی برداشته می‌گوید: .. «اگر شیعیان خود را می‌خواستیم بنشانم، نمی‌دیدم... و اگر بخواهم از آنان امتحان بگیرم همه را مرتد می‌یابم (!!!) اگر بخواهم آنان را مورد نقد قرار بدهم از میان هزار نفر، یکی را مخلص نمی‌یابم (!؟) اگر آنان را غربال کنم یکی از آنان برای من باقی نمی‌ماند. آنان از دیر زمان روی تخت‌ها واریکه‌ها نشسته‌اند و می‌گویند: ما شیعیان علی هستیم. اما در واقع شیعیان علی کسانی هستند که قول و عملشان مطابق هم باشد^(۳). آری وقتی که صفات و خصوصیات شیعیان حضرت علی و فرزندانش چنین است مه بیان گردید، پس به خدا سوگند من نمی‌دانم شیعیان امام قایم، آخرین امام که هنوز به سن بلوغ نرسیده است چگونه می‌شود و چه خصوصیتی خواهند داشت؟!...»

آری، حضرت علی علیه السلام بعد از اینکه پیروانش را به شدیدترین وجه مورد سرزنش قرار می‌دهد، می‌خواهد نمونه و الگوی کاملی را برای آنان ارائه دهد تا آنان از این الگو تأسی نموده، تبعیت کنند و پند بگیرند. برای چنین الگویی بجز صحابه علیهم السلام (مرتدین)

۱- الاحتجاج طبرسی ج ۲ ص ۳۰۰.

۲- رجال الکشی ص ۱۷۹.

۳- الروضة من الکافی ج ۸ ص (۱۹۱).

کسانی را نمی بیند و می گوید: «شاگردان حضرت محمد ﷺ را دیده ام. هیچ یک از شما در خوبی و کرامت نمی توانید با آنان برابری کنید. آنان صبح می کردند در حالی که ژولیده مو و غبار آلود بودند. یقیناً چون اعتقادی داشتند که دو باره زنده می شوند، شبها را در عبادت سپری می کردند. کارهای بسیار سخت و مشکل را انجام می دادند. و بر اثر کثرت سجده پیشانی هایشان مانند زانوی بزها خشن بود. هرگاه به یاد الله می افتادند، چشم هایشان چنان اشک می بارید که گریبانشان خیس می شد. در اثر ترس و بیم از عذاب و توقع ثواب مانند درختی در طوفان تند نیز خم و راست می شدند»^(۱).

بعد حضرت علی رضی الله عنه از جنگ های خود در معیت صحابه رضی الله عنهم در زمان رسول اکرم صلی الله علیه و آله سخن به میان آورده، می گوید: «ما همراه رسول اکرم صلی الله علیه و آله جهاد می کردیم، با پدران، فرزندان، برادران و عموهایمان می جنگیدیم و آنان را کشتیم و این موجب فزونی ایمان می شد و ثبات قدم ما را در راه راست می افزود و شکیبایی ما را بر سوزش درد و سعی و کوشش ما را برای جهاد می افزود سپاهی از ما و سپاهی از لشکر دشمن بر یکدیگر حمله می کردند مانند حمله کردن دوتا شتر نر که مست باشند. جان یکدیگر را می گرفتند. هر کدام جام موت را به حریفش می نوشانید. گاه وقتی ما در برابر دشمن برنده می شدیم و گاهی دشمن ما را مغلوب می کرد. وقتی خداوند صدق و اخلاص را از ما دید، دشمن ما را با شکست مواجه ساخت و ما را به پیروزی می رساند تا اینکه پایه های اسلام مستحکم شد. و سوگند به عمرم، اگر ما مانند شما (یعنی شیعیان علی و اولادش) عمل می کردیم هیچ پایه از دین باقی نمانده بود و هیچ شاخی از ایمان سبز نشده بود (!!)) و سوگند به الله از این رفتار ناپسندیده و سستی در کارزار در عوض شیر، از ناقه دنیا، خون خواهید دوشید و در پی آن وقتی که دشمن بر شما مسلط گردد پشیمان خواهید گشت»^(۲). آری اینها بودند اصحاب و اولاد حضرت علی رضی الله عنه و آنها بودند اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله (که شرح حال آنان را از زبان حضرت علی شنیدند) و این شرح حال در کتب مرجع شما موجود است.

اما آقای تیجانی و آقای قمی و امثال آنها نمی پذیرند مگر چیزی را که مخالف با موازین عقلی باشد و خشنود نمی شوند مگر به آنچه که عقل از آن ابا می ورزد. لذا من

۱- اینان بندگان مخلص الله بودند که آقای تیجانی و قمی آنان را مرتد می گویند.

۲- نهج البلاغه ص (۱۳۰-۱۲۹).

درباره آنان (شیعیان حضرت علی علیه السلام) نمی توانم چیزی بگویم جز آنچه که خود حضرت علی علیه السلام در حق آنان گفته است و آن اینکه «... لا تعرفون الحق کمعرفتکم الباطل ولا تبطلون الباطل کباطالکم الحق» یعنی شما حق را نمی شناسید آنطور که باطل را می شناسید و باطل را، باطل نمی دانید آنطور که حق را باطل می دانید؟!
جناب تیجانی در ادامه ی سخنان خود می گوید:

«اگر خواسته باشم تمام آیات قرآنی را که دال بر تقسیم صحابه (تقسیمی که شیعه بدان اعتقاد دارند) بنویسم، برای این منظور یک کتاب بزرگ در کار است قرآن کریم این مطلب را با مختصرترین عبارت چنین بیان کرده است: ﴿وَلَتَكُنَّ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾^(۱۷) وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَاخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَأُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ﴾^(۱۸) يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ وَتَسْوَدُّ وُجُوهٌ فَأَمَّا الَّذِينَ اسْوَدَّتْ وُجُوهُهُمْ أَكْفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ﴾^(۱۹) وَأَمَّا الَّذِينَ أَبْيَضَّتْ وُجُوهُهُمْ فَبِهِ رَحْمَةِ اللَّهِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾^(۲۰) [آل عمران: ۱۰۴-۱۰۷]. «باید امتی از شما باشند که دعوت به خیر کرده، امر به معروف و نهی از منکر کنند و آن‌ها خودشان رستگارانند و مانند آنهایی نباشید که پراکنده شدند و پس از اینکه حجت‌ها و دلیل‌هایی به سویشان آمد، اختلاف کردند و برای آن‌ها عذابی سنگین خواهد بود، روزی که گروهی رو سفید و گروهی رو سیاه می‌شوند اما آنان که روهایشان سیاه شد - به آنان گفته می‌شود: - چگونه پس از ایمانتان کافر شدید پس بچشید عذاب را به سبب آن کفرانی که داشتید، اما سفید رو یان پس در رحمت خداوند جاودانه خواهند ماند».

بر همگان روشن است که این آیات صحابه را مخاطب نموده و آنان را از هر گونه اختلاف و دو دستگی بعد از اینکه دلایل روشن نزد آن‌ها آمده است، بر حذر می‌دارد و می‌ترساند از عذاب دردناک. آیات مذکور صحابه را به دو دسته تقسیم می‌کند. یک دسته عبارت‌اند از آنانی که روز قیامت سفیدرو حشر می‌شوند و آنان همان بندگان سپاسگزار الله هستند. دسته دوم کسانی هستند که روز قیامت، سیاه رو حشر می‌شوند و آنان کسانی خواهند بود که بعد از مسلمان شدن، مرتد شده‌اند و خداوند آنان را از عذاب بزرگ بیم داده است^(۱).

۱- در جواب باید عرض شود: مفسرین درباره تفسیر این آیه می‌گویند: «باید باشد جماعتی از شما مومنان که مردم را بسوی خیر دعوت کند، یعنی بسوی اسلام و احکام آن. و «من» در «منکم» برای تبعیض است. زیرا امر به معروف و نهی از منکر فرض کفایه است. و منع کند (آن جماعت) مردم را از کفر به الله و از تکذیب حضرت محمد ﷺ. و جمهور مفسرین درباره ﴿وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَاخْتَلَفُوا﴾ می‌گویند: مصداق آن یهودی و نصاری هستند. برخی بر این عقیده‌اند که مصداق آن اهل بدعت این امت هستند. ابو امامه می‌گوید: مصداق آن حروریه یعنی فرقه معتزله هستند^(۱)... مفسرین در تفسیر و تعیین مصداق ﴿يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ وَتَسْوَدُّ وُجُوهٌ﴾ اختلاف نظر دارند. حضرت ابن عباس می‌گوید: مصداق «تبیض وجوه» اهل سنت و مصداق «تسود وجوه» اهل بدعت‌اند. حسن بصری می‌گوید: مصداق آن منافقین هستند. آنان کلمه ایمان را بر زبان می‌آورند و در دل و عملاً منکر آن بودند. ابو امامه می‌گوید: مصداق آن خوارج‌اند. ابو غالب می‌گوید: مصداق آن خوارج‌اند. ابو امامه چند تن را دید که در پله‌های دمشق آویزان‌اند، ابو امامه گفت: سگ‌های دوزخ و بدترین کشته شدگان زیر آسمان کبود هستند. بهترین کشته شدگان کسانی هستند که بدست آنان کشته شده‌اند. سپس ابو امامه ﴿يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ وَتَسْوَدُّ وُجُوهٌ﴾ را تلاوت کرد. ابو غالب می‌گوید: از ابو امامه پرسیدم: آیا تو این مطلب را از رسول اکرم ﷺ شنیده‌ای؟ او گفت: اگر یک مرتبه، دو مرتبه حتی هفت مرتبه آن را از پیامبر ﷺ شنیده بودم، آن را برای شما بیان نمی‌کردم^(۲). قتاده می‌گوید: مصداق آن مرتدین و اهل بدعت هستند. از حضرت اسما دختر ابوبکر ﷺ مروی است که رسول اکرم ﷺ فرمود: من قبل از همه شما در حوض کوثر حضور پیدا می‌کنم تا به کسانی که بر حوض کوثر وارد می‌شوند، نظارت کنم. عده‌ای از مردم نرسیده به من از ورود به حوض کوثر منع کرده می‌شوند. من می‌گویم: پروردگارا آنان از من و امت من هستند. به من جواب داده می‌شود. آیا می‌دانی بعد از تو چه عمل کرده‌اند؟ به خدا سوگند آنان همواره به عقب برگشته‌اند^(۳). حضرت ابی بن کعب می‌گوید:

۱- جامع القرطبی ج ۴ ص ۱۰۷، بغوی ج ۲ ص ۸۶.

۲- قرطبی ج ۴ ص (۱۰۶-۱۰۷) طبری ج ۳ ص (۳۸۶-۳۸۷)، بغوی ج ۲ ص ۸۷.

۳- تفسیر بغوی ج ۲ ص ۸۸.

«منظور از آن ایمان است. همان ایمانی که قبل از اختلاف در زمان آدم عَلَيْهِ السَّلَام بود. زمانی که خداوند از آنان عهد و پیمان گرفت و همه آنان به عبودیت او اقرار کردند و خداوند آنان را بر فطرت اسلام آفرید. آنان امت واحد و مسلمان شدند. قرطبی می‌گوید: احادیث پیرامون این مطلب بسیار زیادند. هر کس تبدیل کند، تغییر دهد یا در دین الله چیزی را اضافه کند که مورد پسند الله نیست و خداوند چنین اجازه‌ای نداده است، او از کنار حوض کوثر رانده می‌شود و از ورود به حوض دور نگاه داشته می‌شود در حالیکه رو سیاه است. بیشتر کسانی رانده و دور نگاه داشته می‌شوند که با جمهور مسلمانان مخالف باشند و راه خود را از راه آنان جدا کرده باشند. مانند خوارج و شاخه‌های آنان و روافض که بسیار گمراه‌اند و معتزله که تابع هوس‌های متعدد نفسانی هستند. همه این‌ها تغییر دهندگان و نوآوران در دین به حساب می‌آیند^(۱). ابن جریر طبری می‌گوید: از میان دیدگاه‌هایی که در این باره نقل شد، قول و دیدگاه صحیح، همان قول ابی بن کعب است. یعنی مصداق آن حدیث، جمیع کفار هستند. منظور از ایمان که آنان بخاطر ارتداد از آن مورد سرزنش و نکوهش قرار خواهند گرفت، همان ایمان روز «أَلَسْتُ» می‌باشد که به آنان گفته شده ﴿أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى﴾ [الأعراف: ۱۷۲] این بود دیدگاه و رای مفسرین درباره آیه مذکور. هیچ کدام از آقایان نگفته است که مصداق آن آیه صحابه رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در راس آنان خلفای ثلاثه هستند. به خدا سوگند معلوم نیست که جناب تیجانی (هدایت شده) این تفاسیر را از کجا آورده است.

۲- اما دیدگاه مفسران شیعه درباره آیه مذکور چیست؟ اینک اقوال و دیدگاه بعضی از مفسران شیعه را درباره آیه مذکور تقدیم خوانندگان می‌کنم تا موضوع بیشتر روشن شود و نور روشی از میان تاریکی‌های تیجانی ظاهر گردد. آقای طبرسی در تفسیر «مجمع البیان» پیرامون آیه مذکور می‌گوید: ﴿وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا﴾ نباشید مانند کسانی که در دین تفریق کردند و آنان یهود و نصاری هستند. ﴿وَأَخْتَلَفُوا﴾ به معنی تفرقوا. یعنی تفریق و اختلاف کردند. ﴿يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ وَتَسْوَدُّ وُجُوهٌ﴾ همانا چهره‌های مومنان در اثر پاداش در برابر ایمان و اطاعت روشن و سفید می‌شود. و چهره کافران در اثر عذاب و بدها سیاه

می‌شود. طبرسی می‌گوید: آیه بعدی ﴿فَأَمَّا الَّذِينَ أُسَوِّدَتْ وُجُوهُهُمْ أَكْفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ﴾ موید این مصداق است که بیان گردید. یعنی به آنان گفته می‌شود: «آیا بعد از مومن بودن دو باره کافر شدید» منظور از آنان که بعد از مومن بودن کافر شدند، چه کسانی هستند؟ در این باره اقوال و دیدگاه‌های مختلفی وجود دارد. اول اینکه: منظور کسانی هستند که بعد از اظهار ایمان به سبب نفاق کافر شدند. قول دوم این است که منظور از آن تمام کفار هستند. زیرا آنان از اقرار به توحید که واجب بود، روگردان شدند. اقرار به توحید از آن جهت بر آنان واجب بود که خداوند متعال علیه خود آنان، از آنان گواهی گرفت وقتی به آنان فرمود ﴿الْأَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ﴾ سپس بعد از ایمان روز ﴿الْأَسْتُ﴾ دو باره بسوی کفر برگشتند. حضرت ابی بن کعب می‌گوید: منظور از آنان اهل کتاب هستند زیرا آنان بعد از ایمان به پیامبر ﷺ، نبوت او را منکر شدند. عکرمه، جبائی و زجاج می‌گویند: منظور از آن اهل بدعت و اهل اهواء این امت هستند. حضرت علی و قتاده می‌گویند: مصداق آن کسانی هستند که در قالب ارتداد کافر شده‌اند. و از پیامبر اکرم ﷺ روایت شده است که تعدادی بر حوض من.. (ثعلبی همین روایت را ذکر کرده است. ابو امامه باهلی می‌گوید: منظور از آن خوارج هستند و در روایتی از رسول اکرم ﷺ آمده است «ایمرون من الدین کما یمرق السهم من الرمیة» یعنی: آنان مانند تیر از دین می‌گذرند، یعنی اثر دین را نمی‌پذیرند - و چنان از دین می‌گذرند که تیر از نشانه دور می‌شود^(۱).

آری، این بود دیدگاه آقای طبرسی پیرامون این آیه. آقای طبرسی حتی یک مورد هم ذکر نکرده است دایر بر اینکه مصداق آیه صحابه ﷺ باشند هر چند که چهار قول را در تفسیر آیه نقل کرده‌اند. اما آنچه که در حدیث حوض آمده است منظور از آن مرتدین و اهل بدعت هستند. مانند خوارج و امثال آن‌ها. همانطور که آقای طبرسی گفته است. و در مباحث آینده توضیحات بیشتری پیرامون حدیث خواهد آمد. آقای فیض کاشانی در تفسیر صافی پیرامون آیه‌ی مذکور چنین می‌گوید: ﴿وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا﴾ مصداق آن یهود و نصاری هستند زیرا آنان بعد از نازل شدن آیات

بینات و دلایل واضحه که مقتضی وحدت و اتفاق بود، درباره توحید، تنزیه و احوال آخرت، اختلاف کردند. ﴿يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهُ وَتَسْوَدُّ وُجُوهُ﴾ کنایه است از نمودار شدن آثار خوشحالی و ناراحتی بیم و ترس در آن روز. ﴿فَأَمَّا الَّذِينَ أَسْوَدَّتْ وُجُوهُهُمْ أَكْفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ﴾ به قول، قول مقدر است. یعنی به آنان گفته می‌شود: آیا کافر شدید؟ و همزه برای توییخ و تعجب است. در تفسیر مجمع البیان از امیرالمومنین مروی است که مصداق ﴿أَكْفَرْتُمْ﴾ مبتدع، اهل اهواء و دارندگان آراء و افکار باطل هستند و از پیامبر ﷺ روایت شده است که تعدادی بر حوض من وارد می‌شوند^(۱)... این تفسیر نیز مانند تفسیر گذشته است. هیچ تصریحی وجود ندارد که مصداق آیه‌ی، اصحاب گرامی رسول اکرم ﷺ هستند. اما آقای قمی در تفسیر این آیه حدیث بسیار شگفت انگیز نقل کرده است. «قال علي بن ابراهيم القمي في قوله: ﴿يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهُ وَتَسْوَدُّ وُجُوهُ... .. فِي رَحْمَةِ اللَّهِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾. یعنی: علی بن ابراهیم قمی در تفسیر آیه مذکور می‌گوید: پدرم به نقل از صفوان بن یحیی از ابو الجارود از عمران بن هیثم از مالک بن ضمیره گفت: از ابوذر ﷺ مروی است وقتی آیه مذکور نازل شد، رسول اکرم ﷺ فرمود: «امت من روز قیامت با پنج پرچم نزد من می‌آیند. پرچم اول همراه با گوساله این امت می‌آید. من از کسانی که تحت این پرچم هستند. خواهم پرسید که شما با ثقلین (قرآن و عترت) چه کرده‌اید؟ آنان می‌گویند: اما بزرگ‌تر (قرآن) را تحریف کردیم و آن را پشت سر انداختیم (توجه نکردیم) اما کوچک‌تر (عترت) با او دشمنی کردیم، مبعوض پنداشتیم و بر آن ستم کردیم. من می‌گویم: به دوزخ بروید در حالی که تشنه و رو سیاه هستید. بعد کسانی می‌آیند که پرچم آنان را فرعون این امت در دست گرفته است. از آنان سوال می‌کنم که با ثقلین چه کردید؟ آنان می‌گویند: بزرگ‌ترین (قرآن) را تحریف کردیم، پاره، پاره کردیم و با آن مخالفت کردیم. اما کوچک‌تر (عترت) را با وی دشمنی کردیم و جنگیدیم. من می‌گویم: «به دوزخ بروید در حالی که تشنه و رو سیاه هستید». بعد کسانی می‌آیند که پرچمشان در دست سامری این امت خواهد بود. از آنان سوال می‌کنم: بعد از من با ثقلین چه کردید؟ آنان می‌گویند: بزرگ‌تر (قرآن) از آن سربچی کردیم و آن را رها کردیم. اما کوچک‌تر

(عترت) را ترک کردیم، ضایع کردیم و هر گونه اعمال بد را در حق آن روا داشتیم. من می‌گویم: بروید به دوزخ در حالی که تشنه و رو سیاه هستید. بعد پرچمداران ذی‌الثدیه، یعنی فرقه خوارج نزد من می‌آیند. من از آنان سوال می‌کنم: بعد از من با ثقلین چه کردید؟ می‌گویند: با قرآن تفریق کردیم و از آن اظهار براءت نمودیم. اما کوچک‌تر (عترت) با آن جنگیدیم و آنان را به قتل رساندیم. من می‌گویم: به دوزخ بروید در حالی که تشنه و رو سیاه هستید. بعد کسانی می‌آیند که پرچم آنان در دست امام متقیان، سید اوصیا و رهبر غر محجلین (مسلمانان) خواهد بود. من می‌پرسم: بعد از من با ثقلین چه کردید؟ می‌گویند: بزرگتر (قرآن) را اطاعت کردیم و به احکام آن عمل کردیم. اما کوچک‌تر را دوست داشتیم، محبت کردیم و یاری کردیم حتی در یاری کردن به آن خون‌های خود را ریختیم. من می‌گویم: به بهشت بروید در حالی که سیراب و شاداب و سفیدرو هستید. آقای قمی می‌گوید: بعد از این گفتگو رسول اکرم ﷺ، ﴿يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ وَتَسْوَدُّ وُجُوهٌ﴾ تلاوت کردند^(۱).

این روایت که آقای قمی در تفسیر آیه مذکور آن را ذکر نموده و آیه را بدان تفسیر کرده است، نسبتی دروغ به رسول اکرم ﷺ است و از لحاظ متن و سند باطل است. از لحاظ متن بنابر دو دلیل باطل است. دلیل اول اینکه، این دین بعد از تحریف شدن تورات و انجیل به منظور یاری کرده اسلام و اختصاص دادن عبادت به الله آمده است. لذا رسالت رسول اکرم ﷺ بخاطر روشن نمودن و واضح کردن طریق و مشخص کردن نشانی‌های آن آمده است و آن طریق، طریق توحید است. هر کس به خداوند قدوس ایمان بیاورد و به مقتضای ایمان عمل کند، او در دنیا از اهل حق و در آخرت از جمله رستگاران است. این نکته را خداوند در جاهای متعدد قرآن توضیح داده است. ﴿وَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ﴾ [العنکبوت: ۷]. «آنانی که ایمان آورده و عمل شایسته انجام دادند، بدی‌های آنان را از بین خواهیم برد». ﴿إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَٰئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ﴾ [البینه: ۷] «آنان که ایمان آوردند و عمل شایسته انجام دادند، بهترین خلق خداوند هستند. لذا سعادت در دنیا و رستگاری در آخرت مربوط به حضرت علی ﷺ یا به گروه و فرد خاصی نیست».

اما کتاب الله، برای هیچ شخص عاقلی جای شک تردید نیست که صحابه رسول الله ﷺ بودند که آن را حفاظت کردند، از آن تبعیت کردند، به احکام آن عمل کردند و عظمت آن را در دل‌هایشان جای دادند و از طرفی دیگر حدیث مذکور (حدیثی که آقای قمی آن را در تفسیر آیه، ﴿يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ وَتَسْوَدُّ وُجُوهٌ﴾ نقل کرده بود) گویا این نکته است که یاران حضرت علی ﷺ قرآن را یاری کرده و در دفاع از آن قتال کردند. اما الأصغر (یعنی عترت) در روایت مذکور درباره آن چنین آمده بود: «با آن محبت کردیم، از آن حمایت کردیم و تا مرز جان آن را نصرت و یاری کردیم. این روایت متعارض است با سرزنشی که حضرت علی و حضرت حسن و حسین ﷺ م از شیعیان خود کرده بودند و ما به حواله نهج البلاغه و تفسیر طبرسی در صفحات گذشته آن را نقل کردیم. از یک طرف روایت دروغین آقای قمی می‌گوید: و شیعیان حضرت علی ﷺ او را دوست داشتند و یاری کردند حتی جان خود را در این راستا فدا کردند! و خود حضرت علی به شیعیانش می‌گوید: «شما سستی و بد عهدی و ترک مساعدت نمودید شما مرد نما هستید، مرد نیستید - عقل‌های شما مانند نقل‌های کودکان و زنان ناقص است. خاک بر سر شما از نکوهش و سرزنش شما به ستوده آمدم. شما در برابر آخرت زندگی ناپایدار دنیا را ترجیح دادید... به خدا سوگند خوار و ذلیل کسی است که شما او را نصرت و یاری کرده‌اید. خدای وی شما را ذلیل کند و سهم شما را کم کند. بعد حضرت می‌فرمایند: بسیار دوست دارم که معاویه شما را از من می‌گرفت و در مورد شما با من بیع صرف می‌کرد مانند بیع درهم در برابر دینار. از من ده تا مانند شما را می‌گرفت و از یاران خود یک نفر به من می‌داد^(۱). این سرزنش و نکوهش حضرت علی ﷺ با روایت دروغین آقای قمی چگونه سر سازگاری دارد؟ نکوهش حضرت علی ﷺ از شیعیانش گویا این واقعیت است که شیعیان آن حضرت استحقاق چنین تعریف و تمجیدی که آقای قمی می‌گوید: ندارند. لابد این گفته حضرت علی ﷺ: (ردوا النار ظمأ مطمئن مسودة وجوهکم) برگردید به دوزخ در حالی که تشنه و رو سیاه هستید - خطاب به شیعیان است. زیرا آنان بودند که حضرت علی ﷺ را مساعدت نکردند و هر حرکت نازیبا را در حق او انجام دادند - و معنی این

سرزنش طبق روایت این است که هیچ کدام از آنان به بهشت نمی‌رود بلکه همه به دوزخ می‌روند - با توجه به همه این مطالب باین نتیجه می‌رسیم که روایت مذکور از لحاظ متن و درایت کاملاً باطل است. اما از لحاظ سند نیز به اتفاق شیعه و سنی باطل است. زیرا یکی از راویان این حدیث دروغین «ابوالجارود» است. ابوالجارود نزد علمای فریقین مجروح است آقای کشی از علمای شیعه درباره او چنین می‌گوید: «أبو الجارود زیاد بن منذر الأعمی السرحوب، حکي أن أبا الجارود سمى سرحوبا وتنسب إليه السرحوبية من الزيدية سماه بذلك أبو جعفر عليه السلام وذكر أن سرحوب اسم شيطان أعمى يسكن البحر وكان أبو الجارود مكفوفاً أعمى القلب».

ترجمه: یعنی ابوجارود فرزند منذر نایینا معروف به سرحوب است. حضرت امام محمد باقر او را به سرحوب مسمی کرده است و سرحوب نام شیطانی است نایینا که در دریا زندگی می‌کند و ابوجارود فردی کور دل بود. و اسحاق بن محمد بصری می‌گوید: «حدثني محمد بن جمهور قال: حدثني موسى بن بشار عن أبي النصر قال كنا عند أبي عبدالله عليه السلام فمرت بنا جارية معها قمقم فقلبته، فقال أبو عبدالله عليه السلام: إن الله عز وجل قد قلب أبا الجارود كما قلبت هذه الجارية هذا القمقم». یعنی: «نزد حضرت ابی عبدالله بودیم، دختر جوانی از کنار ما گذر نمود. قمقمه‌ای در دست داشت. آن را وارونه کرد. حضرت ابوعبدالله گفت: خداوند ابوجارود را وارونه کرده است همانطور که آن دختر آن قمقمه را وارونه کرد». ابو اسامه می‌گوید: قال لي أبو عبدالله عليه السلام: ما فعل أبو الجارود؟ والله لا يموت إلا تائهاً^(۱) حضرت ابو عبدالله گفت: ابوجارود چه کرد؟ به خدا سوگند، او از دنیا کوچ نمی‌کند مگر در حالی که حیران و سرگردان است. آری، این بود دیدگاه شیعه درباره ابا جارود. اما از میان علمای اهل سنت، آقای ذهبی، «زیاد بن منذر همدانی»، ابن معین او را جرح کرده و به «کذاب» یاد کرده‌اند. نسایی وعده‌ای از محدثین او را «متروک» گفته‌اند. ابن حبان درباره او می‌گوید: رافضی است، در مناقب و معایب، حدیث موضوع را بیان می‌کند. دارقطنی می‌گوید: ابوجارود همان زیاد بن منذر همدانی و متروک الحدیث است. بعضی‌ها گفته‌اند که او حضرت علی را در برابر سایر

صحابه و ابوبکر و عمر برتر دانسته و از آن دو تبری جسته است. بعضی گفته‌اند: فرقه جارودیه به طرف او منسوب است آن‌ها معتقدند که: امامت منحصر در فرزندان فاطمه است. و بعضی از جارودیه معتقد به رجعت هستند^(۱). بدین ترتیب حدیث مذکور از لحاظ متن و سند باطل می‌باشد. خدا را هزاران شکر و سپاس. با توجه به مطالب یاد شده چگونه آقای تیجانی مدعی است که آیه مذکور ﴿وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَاخْتَلَفُوا﴾ الخ خطاب به صحابه رضی الله عنهم است و آنان را از تفرقه بر حذر می‌دارد؟!.

آقای تیجانی در ادامه خزعلات و یاوه گوییهای خود می‌گوید: این امر مثل روز روشن و مشخص است که صحابه بعد از رسول اکرم صلی الله علیه و آله اختلاف کردند، دسته دسته شدند و آتش فتنه را شعله ور کردند حتی قضیه منجر به کشتار و جنگ‌های خونین شد و در نتیجه مسلمانان ضعیف شده و دشمنان آرزوی شکست آنان را در سر می‌پروراندند. و آیه مذکور را نمی‌توان از معنی متبادر در اذهان بر گرداند و تاویلی دیگر برای آن جستجو نمود^(۲).

من نمی‌خواهم بگویم که صحابه بعد از وفات رسول اکرم صلی الله علیه و آله و در دوران حضرت ابوبکر و عمر رضی الله عنهما اتفاق نظر داشتند، زیرا هیچ اختلاف اساسی میان آنان نبود. من نمی‌گویم که صحابه رضی الله عنهم آتش فتنه‌ای را که جنگ‌های ارتداد آن را روشن کرده بود، خاموش کردند. که اگر آنان نمی‌بودند. کسی دیگر برای اسلام قیام نمی‌کرد. من نمی‌گویم که صحابه رضی الله عنهم بلاد مشرق و غرب را فتح کرده و خداوند متعال به وسیله آنان دو حکومت قدرتمند آن روزگار را شکست داد و بیم آنان را در دل دشمنان انداخت. زیرا هیچ یک از این حقایق قابل انکار نیست. حتی قبل از فرزندان این امت، دشمنان آن به این واقعیت‌ها اعتراف کرده‌اند. اما من می‌خواهم اقوال و دیدگاه امام شیعیان (به دروغ) و وصی رسول الله صلی الله علیه و آله (به دروغ) را دایر بر اینکه حال امت در دوران دو خلیفه بزرگ رسول الله صلی الله علیه و آله (ابوبکر و عمر رضی الله عنهما) چه بوده است، را بیان کنم. تا برای مردم به خوبی روشن شود که بعد از رسول اکرم صلی الله علیه و آله اوضاع چگونه بوده است؟ و این مطلب را از مهمترین کتب شیعیان، («نهج البلاغه» نوشته علامه رضی و «الغارات» ثقفی) نقل

۱- میزان الاعتدال للذهبی ج ۲ ص ۹۳ رقم (۲۹۶۵).

۲- ثم اهدیت ص (۱۰۲) آنگاه... هدایت شدم ص ۱۶۸...

می‌کنم. حضرت علی^{علیه السلام} در جریان ذکر بیعت خود با حضرت ابوبکر^{رضی الله عنه} می‌گوید: آنگاه نزد ابوبکر^{رضی الله عنه} رفتم و بیعت کردم و در آن جریانات قیام کردم تا آنکه باطل از بین رفت و نابود شد و کانت (حکمة الله هی العلیا ولو کره الکافرون) ابوبکر زمام امور را بدست گرفت. برای مردم سهولت آورد، در کارهایش سداد و درستی بود. مردم را با خود نزدیک کرد و میانه روی را پیشه نمود. من به عنوان یک خیر خواه او را همراهی کردم و به عنوان یک مجاهد و جهاد گر او را در تمام اموری که مطیع الله بود، اطاعت کردم^(۱). همچنین حضرت علی^{علیه السلام} در باره خلیفه دوم، حضرت عمر بن الخطاب^{رضی الله عنه} می‌فرماید:

«الله بلاد فلان»^(۲) فقد قوم الأود، داوی العمد، خلف الفتنة وأقام السنة، ذهب نقی الثوب، قليل العيب أصاب خيرها و سبق شرها، أدى إلى الله طاعته و اتقاه بحقه. رحل و تركهم في طرق متشعبة لا يهتدي فيها الضال ولا يستيقن المهتدي»^(۳). ترجمه: خداوند شهر فلان (عمر بن خطاب^{رضی الله عنه}) را برکت دهد و نگاه دارد که کجی را راست کرد و بیماری را معالجه کرد. و سنت را بر پا داشت و تباه کاریها را پشت سر انداخت. پاک جامه و کم عیب از دنیا رفت. نیکویی خلافت را دریافت و از شر آن پیشی گرفت. طاعت خدا را بجا آورد. از نافرمانی او پرهیز کرد. و حقش را ادا نمود. از دنیا رفت در حالی که مردم را در راه‌های گوناگون انداخت بطوری که گمراه در آن راه نمی‌یابد و راه رفته بر یقین و باور نمی‌ماند.

آری، این بود گواهی حضرت علی^{علیه السلام} درباره حضرت ابوبکر^{رضی الله عنه} و حضرت عمر^{رضی الله عنه}. ولی تیجانی (هدایت یافته) چه می‌گوید؟ آقای تیجانی مدعی است که او هدایت شده با خواندن چند کتاب، از کتب شیعه که در راس آن‌ها «أصل الشيعة وأصولها» قرار دارد و با مطالعه افکار و عقاید شیعه، وجدانش را خشنود و شاد کرده است. بخاطر اینکه جناب تیجانی بیشتر هدایت شود و بخاطر اینکه خودم و خوانندگان گرامی را به فهم و درک صحیح خود دعوت کنم، توجه آنان را به آنچه که محمد حسین آل کاشف الغطا

۱- الغارات للثقفی. ج ۲ ص (۳۰۷-۳۰۵).

۲- یعنی عمر بن خطاب.

۳- نهج البلاغه ص (۵۰۹).

در کتاب خود آورده است، جلب می‌کنم. صاحب کاشف الغطا در جریان تبیین اسباب بیعت حضرت علی علیه السلام با دو خلیفه اول و دوم می‌گوید: وقتی برای حضرت علی علیه السلام روشن شد که آن دو بزرگوار، نهایت سعی و تلاش خود را برای نشر و پخش کلمه توحید بکار بردند، سپاه اسلام را مجهز کردند، فتوحات اسلامی را گسترش دادند و هیچ گونه تبعیضی را مرتکب نشدند و مستبد نبودند، بیعت کرد و آشتی نمود»^(۱)...

آقای تیجانی هدایت تو را به تو تبریک می‌گوییم. (!!!).

اما درباره دوران خلافت حضرت عثمان رضی الله عنه باید عرض شود که فتنه‌ها در سال‌های پایانی دوران خلافت او بخاطر عبدالله بن سبأ یهودی، شیعی سر بلند کردند. یعنی او موجب بروز فتنه‌ها بود و نخستین کسی بود که عقیده واجب بودن امامت علی بن ابی طالب را رواج می‌داد و تبلیغ می‌کرد. لذا او بنیانگزار شیعه غالی است^(۲). و بعد از آن فتنه‌ها بدون وقفه بروز می‌کرد. نقش اساسی در این فتنه‌ها را گاهی خوارج و گاهی معتزله ایفاء می‌کردند ولی صحابه رسول اکرم صلی الله علیه و آله در شعله ور کردن فتنه‌ها اصلاً دخالتی نداشتند. به همین خاطر امام (راستگوی) شیعیان، ابن بابویه القمی در کتاب خود (الخصال) اصل واقعیت را چنان بیان کرده است: «عن هشام بن سالم، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: كان أصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله اثني عشر ألفاً، ثمانية آلاف من المدينة وألفين من مكة وألفان من الطلقاء ولم ير فيهم قدری ولا مرجيء ولا حروري (خوارج) ولا معتزلي ولا صاحب رأي كانوا يكون الليل والنهار ويقولون اقبض أرواحنا من قبل أن نأكل خبز الخمير»^(۳).

ترجمه: «ابو عبدالله گفت: اصحاب رسول اکرم صلی الله علیه و آله دوازده هزار بودند. هشت هزار از اهل مدینه، دو هزار از اهل مکه و دو هزار از طلقاء. (کسانی که بعد از فتح مکه مورد تعرض قرار نگرفتند) قدری، مرجئه، خوارج و معتزلی اصلاً میان آنان وجود نداشت. صاحب رای نیز میان آنان دیده نمی‌شد. اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله شب و روز گریه می‌کردند و می‌گفتند: «پروردگارا قبل از اینکه ما نان خمیر بخوریم» (یعنی قبل از اینکه به رفاه و

۱- أصل الشيعة وأصولها، ص (۱۳۲-۱۲۴) چاپ دار الأضواء بيروت.

۲- فرق الشيعة للنوبختي ص ۲۲ چاپ دار الأضواء.

۳- كتاب الخصال للقمي ص (۶۴۰) چاپ طهران.

عیش برسیم) ما را موت بده». آری، وقتی چنین است دیدگاه شیعه. نیازی نمی‌بینیم که چیزی بدان افزوده شود. ایرادات آنان را از کتاب‌های خودشان پاسخ می‌دهیم.

نقدی بر استدلال تیجانی از آیه «خشوع» دایر بر ذم صحابه رضی الله عنهم

آقای تیجانی از آیه که آن را آیه خشوع می‌داند، استدلال کرده می‌گوید: ﴿أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ ءَامَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ وَمَا نَزَلَ مِنَ الْحَقِّ وَلَا يَكُونُوا كَالَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلُ فَطَالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ فَسِقُونَ ﴿۱۶﴾ [الحديد: ۱۶] «آیا وقت آن نرسیده است، آنان که ایمان آورده‌اند، دل‌هایشان به یاد خدا و آن آیات حقی که نازل کرده، به لرزه و به خشوع در آید و نباشند از کسانی که قبلاً به آن‌ها کتاب داده شد و دورانی طولانی بر آن‌ها گذشت و دل‌هایشان سخت شد و بسیاری از آن‌ها تبهکاران بودند». جناب تیجانی بعد از نقل آیه، روایتی را از جلال الدین سیوطی پیرامون تفسیر آیه چنین نقل می‌کند «وقتی اصحاب رسول اکرم صلی الله علیه و آله وارد مدینه شدند. بعد از مشکلات مالی و اقتصادی که در مکه دامن گیر آنان بود وقتی در مدینه به رفاه دست یافتند، در آنان نسبت به زمان سابق مقداری سستی (در امر دین) بوجود آمد. و به وسیله آیه زیر از طرف خداوند مورد عتاب قرار گرفتند آنگاه این آیه نازل شد ﴿أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ ءَامَنُوا﴾ و در روایتی دیگر از رسول اکرم صلی الله علیه و آله آمده است: إن الله استبطن قلوب المهاجرين بعد سبع عشرة سنة من نزول القرآن فأنزل الله ﴿أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ ءَامَنُوا﴾ یعنی: خداوند بعد از هفده سال از نزول قرآن صحابه را سست و تنبل یافت و به قصد عتاب آیه مذکور را فرو فرستاد. تیجانی پس از نقل این روایت می‌گوید: وقتی این گروه صحابه رضی الله عنهم که بنابر عقیده اهل سنت از بهترین مردم هستند، دل‌هایشان برای یاد خداوند آماده نبود. در حالی که هفده سال از نزول قرآن بر آنان سپری شده بود، خداوند آنگاه آنان را مورد عتاب قرار داده و آنان را از سنگدلی و قسوت قلبی که موجب فسق آنان شود بر حذر داشت. تیجانی می‌گوید: با توجه به سستی صحابه که به مدت هفده سال در فضای وحی زندگی می‌کردند، اگر متاخرین از سرداران قریش که در سال هفتم هجری بعد از فتح مکه مسلمان شده‌اند، چنین حرکتی نشان دهند، نباید مورد ملامت قرار بگیرند^(۱).

۱- آری، باید عرض شود که، روایتی را که آقای تیجانی از جلال الدین سیوطی به حواله «الدر المنثور» نقل کرده است. روایت غیر مرفوعی است. یعنی به اعمش منتهی می‌شود و به رسول اکرم ﷺ نمی‌رسد. سیوطی چنین می‌گوید: اخرج ابن المبارک و عبدالرزاق و ابن المنذر، عن الأعمش - و بعد متن حدیث - با اندکی تغییر همانطور که تیجانی نقل کرده بود. اولاً روایت مذکور بر اعمش موقوف است. ثانیاً علاوه بر اینکه اعمش به تدلیس شهرت دارد او در این حدیث منفرد است. بهر حال این روایت قول پیامبر ﷺ نیست، آنطور که جناب تیجانی مدعی است. علاوه بر این آقای تیجانی روایت را تحریف کرده است زیرا در اصل روایت لفظ «فَعَوْتَبُوا» (سرزنش شدند) آمده است و تیجانی آن را به «عوقبوا» (عقاب شدند) تحریف کرده است تا با نوایای وی درست در آید.

اما روایت دوم که آقای تیجانی آن را نقل کرده است، چنین آمده است: «سیوطی گفته است ابن مردویه از حضرت انس نقل کرده است که انس گفته است: لا أعلمه إلا مرفوعاً یعنی آنچه من می‌دانم این است که این روایت مرفوع و قول رسول اکرم ﷺ است. قال استبطا الله قلوب المهاجرين بعد سبع عشرة سنة من نزول القرآن فأنزل الله ﴿أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ ءَامَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ﴾ الآية. این روایت که ابن مردویه آن را از حضرت انس ﷺ نقل کرده است، در هیچ کتاب معتبر تفسیر دیده نشده است، علاوه بر این، روایت مذکور با روایت صحیح ابن مسعود که امام مسلم آن را نقل کرده است، معارض است. امام مسلم از ابن مسعود ﷺ نقل کرده، چنین می‌گوید: قَالَ مَا كَانَ بَيْنَ إِسْلَامِنَا وَبَيْنَ أَنْ عَاتَبَنَا اللَّهُ بِهَذِهِ الْآيَةِ ﴿أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ ءَامَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ﴾ إِلَّا أَزْبَعُ سِنِينَ. یعنی فاصله میان مسلمان شدم ما (مهاجرین) و زمانی که به وسیله آیه مذکور مورد عتاب قرار گرفتیم فقط چهار سال بود^(۱). علاوه بر این حضرت ابن مسعود از نخستین مسلمانان است و به زمان نزول قرآن آگاه تر از حضرت انس ﷺ می‌باشد. بنابراین روایت این مردویه شاذ و منکر است. شاذ است بدلیل اینکه مخالف با روایت «اوثق» یعنی مخالف با روایت ابن مسعود است و منکر است بدلیل اینکه ابن مردویه در روایت آن منفرد است و هیچ متابع و شاهی برایش وجود ندارد.

۱- صحیح مسلم مع الشرح ج ۱۸ کتاب التفسیر برقم (۲۷-۳۰).

این نکته شایان توجه است که امام سیوطی در تفسیر آیه مذکور حدود بیست روایت را ذکر کرده است که روایت صحیح ابن مسعود[ؓ] نیز از جمله آن‌ها است اما از میان این بیست روایت فقط همین دو روایت مورد پسند آقای تیجانی قرار گرفته‌اند. تیجانی به گمان اینکه این دو روایت شخصیت صحابه[ؓ] را معیوب و مطعون می‌کند، آن‌ها را نقل کرده است غافل از اینکه نقل این دو روایت از میان هجده روایت دیگر حکایت از سو باطن و فساد نیت او دارد. متأسفانه او به هدف شوم خود راه پیدا نکرد. لذا استفاده و استدلال او از حدیث سیوطی بجای سود به ضرر و زیان او انجامیده است. زیرا سیوطی در میان علمای به ذکر احادیث ضعیفه و موضوعه شهرت دارد. لذا صرف استدلال، به صحت دلیل، دلالت نمی‌کند.

۲- بالفرض اگر بپذیریم که دو روایت مورد استدلال آقای تیجانی صحت دارند، باز هم خطاب خداوند ﴿أَلَمْ يَأْنِ﴾ عتاب محض و تشویق صحابه[ؓ] برای نشان دادن خشوع بیشتر و ادامه خوف از الله است. زیرا صحابه[ؓ] از عوارض بشری مانند غفلت و نسیان معصوم نبودند. و در مبحث گذشته بیان گردید که قرآن برای تربیت صحابه جهت رهبری دنیا نازل شده است تا آنان را بسوی خیر تشویق نموده و از هر شر و بدی باز دارد. روایتی در این باره از ابن مسعود[ؓ] چنین نقل شده است: ﴿يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا﴾ آن گاه گوش فرا بده. زیرا خداوند با چنین خطاب، دستور به خیر می‌دهد یا از شر و ضرر منع می‌کند^(۱). و آیه که موضوع بحث ما است برای این نازل شده تا صحابه[ؓ] را متوجه کند و برای خشوع بیشتر آنان را آماده کند و آنان را با خبر کند از اینکه یهود و نصاری تا مدت زیادی به گمراهی خود ادامه دادند در نتیجه دل‌هایشان سخت گردید و اغلب آنان پارا از حد و مرز قانون الهی فراتر گذاشتند. این عتاب بخاطر این بود تا مسلمانان از اتخاذ چنین روشی اجتناب کنند. بدون تردید این عتاب بخاطر تربیت صحابه[ؓ] بود زیرا اگر مجرد عتاب آنان جایز نمی‌بود، آنان در ردیف فرشتگان معصوم قرار می‌گرفتند. نه در ردیف انسان‌های جایز الخطا. عتاب خداوند نه تنها در حق صحابه نازل شده است بلکه پیامبر^ﷺ نیز

مورد عتاب خداوند قرار گرفته است. همانطور که در جریان داستان ابن ام مکتوم آمده است. ﴿عَبَسَ وَتَوَلَّى﴾ [عبس: ۱] یعنی چهره ترش کرد و روی گردانی نمود - هنگامی که ابن ام مکتوم وارد شد. اگر عتاب خداوند، عیبی و نقصی برای صحابه باشد، پس آقای تیجانی درباره عتاب خداوند به پیامبرش چه پاسخی داد؟ قرآن برای توجیه رسول اکرم ﷺ چنین می گوید: ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ اتَّقِ اللَّهَ وَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ﴾ [الأحزاب: ۱] «ای پیامبر، از خدا به ترس و از کفار پیروی مکن» و ﴿فَإِنْ كُنْتَ فِي شَكٍّ مِمَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ فَسْئَلِ الَّذِينَ يُقْرَأُونَ الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكَ﴾ [یونس: ۹۴]. «اگر توی پیامبر در مورد آنچه ما بسوی تو نازل کردیم شک و تردید داری پس از کسانی که قبل از تو کتاب‌های آسمانی را خوانده‌اند، سوال کن». با توجه به اینکه قرآن در جاهای متعدد، پیامبر اکرم ﷺ را مورد عتاب قرار داده و او را توجیه می کند، آقای تیجانی در حق پیامبر گرامی ﷺ چه نظریه‌ای دارد؟! آیا تیجانی می تواند بگوید: پیامبر ﷺ تقوی الهی را رعایت نکرده است؟! می تواند بگوید: پیامبر ﷺ در ما انزل الله شک داشته است؟! آیا همین است تفسیری که آقای تیجانی بدان هدایت شده است؟! آری، هرگاه تفسیر مقرون و همراه با اصول و قواعدی که علمای تفسیر بیان کرده‌اند، نباشد، با تفسیر دیوانگان و مجانین شباهت پیدا می کند!؟

۳- در پایان متذکر می شوم که در مباحث گذشته ثابت کردیم که حضرت علی ﷺ در جریان تربیت و سرزنش شیعیان خود، صحابه را ستوده و پیروان خود را به الگو پذیری از صحابه رسول الله ﷺ تشویق نموده است. حضرت علی ﷺ طی نطقی می فرماید: اصحاب محمد ﷺ را دیده‌ام، هیچ کدام از شما اندک شباهتی با آنان ندارد. اصحاب رسول الله ﷺ صبح می کردند در حالی که موهایشان پراکنده و غبار آلود بود. آنان شب‌ها را در رکوع و سجده سپری می کردند. آثار عبادت در چهره آنان نمایان بود. علاوه بر این حضرت امام جعفر صادق ﷺ صحابه رسول اکرم ﷺ را چنین مورد ستایش قرار داده می فرماید. «آنان (صحابه ﷺ). شب و روز گریه می کردند و می گفتند: «پروردگارا، قبل از اینکه نان خمیر بخوریم ما را موت بده».

وقتی خود ائمه شیعه اصحاب رسول الله ﷺ را این چنین مورد ستایش قرار داده‌اند و این مدح و ستایش در منابع معتبر آنان نقل شده است، این مرد فراری (تیجانی) چگونه مدعی است که دل‌های صحابه آماده ذکر خدا نبود؟ و برای اینکه جناب تیجانی سنگ در دهن خود بگذارد و نتواند آن را فرو ببرد و لقمه‌ی سنگی، او را از زبان درازی در حق صحابه باز دارد این روایت امام یازدهم، امام حسن عسکری را پیرامون تفسیر «من یبغض الصحابة» نقل می‌کنم:

«إن رجلاً من یبغض آل محمد و أصحابه الخیرین أو واحداً منهم لعذبه الله عذاباً لو قسم علی مثل عدد خلق الله تعالی لأهلکهم أجمعین»^(۱).

همانا شخصی که در حق آل محمد و اصحابش یا در حق یکی از آنان بغض داشته باشد، خداوند او را چنان عذاب خواهد داد که اگر این عذاب بر همه خلق خدا تقسیم شود، همه آنان را از بین می‌برد و نابود می‌کند. ای تیجانی هدایت‌شده، پند بپذیر.

۱- تفسیر الحسن العسکری ص (۱۵۷) در تفسیر آیه: ﴿وَقَالُوا قُلُوبُنَا غُلْفٌ﴾ [البقرة: ۸۸].

باب چهارم:

نقدی بر آقای تیجانی درباره اینکه رسول اکرم ﷺ اصحابش را مورد نکوهش قرار داده است

نقدی پیرامون استدلال تیجانی درباره اینکه حدیث حوض، صحابه رضی الله عنهم را مذمت کرده است.

تیجانی می‌گوید: رسول اکرم ﷺ فرمود: «در حالی که می‌خواهم برخی‌م گروهی ظاهر شد و من آنان را شناختم. شخصی در آن میان بیرون آمد و گفت: بیا، من گفتم به کجا؟ گفت: به دوزخ. من گفتم: آنان چه کسانی هستند؟ گفت: آنان بعد از تو مرتد شدند و به عقب یعنی به کفر برگشتند و من نمی‌بینم که از آن‌ها، بجز تعداد اندکی مثل شتران سرگردان (همل النعم) که از گله جدا می‌شوند نجات پیدا کنند. رسول خدا ﷺ فرمود: من جلوتر از شما به حوض کوثر حاضر خواهم شد. هر کس از کنار من رد شود، از آن می‌نوشد و هرکس از آن بنوشد بار دیگر تشنه نمی‌شود. گروهی برای آب نوشیدن بر سر حوض می‌آیند که من آنان را می‌شناسم آنان مرا نیز می‌شناسند. آنگاه میان من و آنان جدایی می‌افتد. من می‌گویم: آنان را بگذارید یاران من هستند. به من گفته می‌شود: شما نمی‌دانید که بعد از شما چه کرده‌اند؟ آنگاه من می‌گویم: دور باد، دور باد کسی که بعد از من، دینم را تغییر داد.» کسی که نگاه عمیق بر این روایات که علمای اهل سنت آن‌ها را در کتب صحاح خود نقل کرده‌اند، بیاندازد، شک نمی‌کند مبنی بر اینکه اغلب صحابه بعد از رسول الله ﷺ متغیر شدند، متحول شدند حتی مرتد شدند. مگر تعداد اندکی که رسول الله ﷺ آن‌ها را به «همل نعم» تعبیر فرمود. آقای تیجانی می‌گوید: امکان ندارد که مصداق این احادیث گروه سوم صحابه که منافقین باشند، قرار داده شوند، زیرا نص صریح حدیث، یعنی خود رسول الله ﷺ درباره آنان فرمود: «فأقول أصحابي» من می‌گویم آنان اصحاب من بودند^(۱).

با توسل به توفیق حضرت حق استدلالات واهی و بی‌سر و ته آقای تیجانی را چنین پاسخ خواهیم گفت:

نخست عرض شود که این دو حدیث، در بخاری و مسلم با این الفاظ وارد نشده‌اند. آقای تیجانی حدیث اول را کاملاً نقل نکرده است و این خیانت از کسی که از کوچکی به تحریف، دروغ و تضاد گویی عادت کرده است، بعید نیست. روایتی که در بخاری آمده است چنین است: حضرت ابو هریره رضی الله عنه از رسول اکرم صلی الله علیه و آله نقل می‌کند که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «در حالی که خواب بودم، ناگهان به گروهی رسیدم که من آنان را می‌شناختم. وقتی آنان را شناختم. شخصی از میان آنان گفت: «بیا» گفتم کجا؟ او گفت: به خدا سوگند، بسوی دوزخ. گفتم: آنان چه کسانی هستند؟ آنان گفتند: آنان کسانی هستند که بعد از شما مرتد شده به عقب برگشته‌اند. ناگاه به گروهی دیگر رسیدم. وقتی آنان را شناختم، شخصی از میان آنان گفت: «بیا» گفتم: «کجا؟» گفت: به سوی دوزخ، گفتم: آنان چه کسانی هستند؟ آنان گفتند: آنان کسانی هستند که بعد از تو مرتد شده و به کفر برگشته‌اند. پس کسی از آنان را رستگار نمی‌دانم، مگر مانند «همل النعم». علاوه بر اینکه آقای تیجانی بخشی از روایت را حذف نموده است، امام مسلم این روایت را در صحیح خود نقل نکرده است... فتامل.

ثانیاً: عرض می‌شود: آری، می‌پذیرم که اهل سنت احادیثی شبیه این حدیث را در صحاح خود نقل کرده‌اند ولی سوال این است آیا تو هرگز به اقوال و تفاسیر و شروح اهل سنت پیرامون این روایات نگاه کرده‌ای که آنان چه تفسیری کرده‌اند یا اینکه مانند حسب عادت خود، این احادیث را طبق میل خودت تفسیر کرده‌ای؟ آری، حق و حقیقت برای هر خواننده‌ای که دیدگاه علمای اهل سنت برایش نقل شود، روشن خواهد شد و آنان بخوبی خواهند دانست که مصداق این احادیث چه کسانی هستند؟

ثالثاً: عرض شود که علما درباره حقیقت و مصداق مرتدین وارد در حدیث، اختلاف نظر دارند: قبیصه می‌گوید: هم الذین ارتدوا علی عهد ابی بکر رضی الله عنه. یعنی مرتدین مذکور در حدیث کسانی بودند که در دوران خلافت حضرت ابوبکر رضی الله عنه مرتد شدند و کشته شده و در حال کفر از دنیا رفتند. خطابی می‌گوید: هیچ فردی از صحابه مرتد نشده است البته گروهی از اعراب بادیه نشین که نقش چندانی در دین نداشتند، مرتد شدند. و این ارتداد اعراب بادیه نشین هرگز موجب نقص و عیب برای صحابه رضی الله عنهم نمی‌شود. ابن التین می‌گوید: ممکن است منظور از مرتدین، منافقان و مرتکبان گناهان کبیره

باشند^(۱). ابن حجر در فتح الباری می‌گوید: ممکن است مصداق حدیث کسانی از اعراب بادیه نشین که بخاطر طمع یا خوف مسلمان شده بودند، باشد^(۲). امام نووی می‌گوید: علما درباره مصداق این حدیث اختلاف نظر دارند. بعضی‌ها می‌گویند: همان منافقان مرتد هستند. برخی دیگر بر این باور هستند که منظور از آنان کسانی هستند که در زمان رسول اکرم ﷺ بودند و بعد از وی مرتد شدند^(۳). بعضی از علما می‌گویند: منظور از آنان اهل بدعت و پیروان هوای نفسانی هستند. ابن حجر می‌گوید: آنان اصحاب گناهان کبیره و اهل بدعت هستند که در حال اسلام از دنیا رحلت کرده‌اند. امام نووی می‌گوید: منظور از آنان، نافرمانان و مرتکبان گناه کبیره که در حال توحید از دنیا رفته‌اند، می‌باشد. و همچنین اهل بدعتی که بخاطر بدعت خود از اسلام خارج نشده‌اند. امام حافظ ابن عبدالبر می‌گوید: «کلیه کسانی که در دین، نوآوری و بدعت ایجاد کردند، روز قیامت جز مطرودین و رانندگان از حوض خواهند بود. مانند، خوارج، روافض و تمام بندگان هوا و هوس^(۴). امام ابواسحاق شاطبی می‌گوید: راجحترین این است که آنان از جمله افراد امت مسلمه هستند بدلیل علامات و آثاری که در آنان وجود دارد، یعنی «غر و تحجیل» سفیدی و درخشندگی اعضاء وضو. زیرا این آثار در کسانی که کافر مطلق هستند دیده نخواهد شد. زیرا در حدیث «قد بدلوا بعدك» آمده است. اگر کافر مطلق می‌بودند، چنین می‌گفت: «قد كفروا بعدك» مناسب‌ترین مصداق «بدلوا بعدك» همان تبدیل کردن سنت است که اهل بدعت آن را انجام می‌دهند. کسانی که منافقان را مصداق حدیث می‌دانند با آنچه که مقصود ما است منافات ندارد. زیرا منافقین به قصد تقیه شریعت را پذیرفته‌اند نه بقصد عبادت. لذا آنان شریعت را در غیر موضع اصلی خود مورد استفاده قرار داده‌اند و این عین بدعت و نوآوری در دین است^(۵). بدین ترتیب، مرتدین در حدیث، شامل هر دو گروه، مرتدین و منافقین می‌باشد، علاوه بر این اهل هوی و اهل بدعت را نیز در بر می‌گیرد. با این تفاسیر برای

۱- فتح الباری ج ۱۱ ص ۳۹۲.

۲- فتح الباری ج ۱۱ ص ۳۹۲.

۳- مسلم مع الشرح ج ۳ ص ۱۷۲ با اندکی تصرف.

۴- مسلم مع الشرح ج ۳ ص ۱۷۴.

۵- الاعتصام ج ۱ ص ۱۶۸.

همگان روشن است که صحابه کرام از جمله کسانی نیستند که حدیث مذکور آنان را مصداق خود قرار دهد. ولی وقتی می‌بینم که این آقای (هدایت یافته) جز معارضه با حق و مخالفت با آن به کمتر چیزی قناعت نمی‌کند، چاره‌ای ندارم بجز اینکه آراء و دیدگاه‌های شیعیان او را دایر بر اینکه منظور از مرتدان مذکور در حدیث چه کسانی هستند، بیان کنم تا حق از باطل جدا شود. در واقع این خواست خداوند است که حق را از زبان آنان جاری کند. اینک آقای طبرسی که از علمای بزرگ شیعه است، در تفسیر مجمع البیان در شرح ﴿فَأَمَّا الَّذِينَ أَسْوَدَّتْ وُجُوهُهُمْ أَكْفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ﴾ [آل عمران: ۱۰۶] می‌گوید: درباره اینکه مصداق این آیه چه کسانی هستند، اختلاف نظر وجود دارد. آقای طبرسی بعد از نقل چهار دیدگاه مختلف در پایان می‌گوید: مصداق این آیه اهل بدعت و صاحبان هوس از این امت هستند. سپس از حدیث ارتداد بر این مدعای خود استدلال می‌کند و می‌گوید: قول چهارم این است که منظور از مرتدین (در حدیث) اهل اهواء و اهل بدعت این امت هستند. آقای طبرسی اضافه می‌کند و می‌گوید: از حضرت علی علیه السلام و قتاده مروی است که مصداق حدیث کسانی که بصورت ارتداد کافر شدند. و از رسول اکرم صلی الله علیه و آله روایت می‌کند که آن حضرت صلی الله علیه و آله فرمود: به خدا سوگند کسانی بر حوض کوثر می‌آیند که در دنیا با من همراه بودند. وقتی می‌بینم که جلوی آنان گرفته می‌شود، می‌گویم: آنان یاران من هستند، یاران من هستند و یاران من هستند. گفته می‌شود: شما نمی‌دانید که آنان بعد از مومن شدند چه کرده‌اند؟ آنان مرتد شده بسوی کفر برگشتند. ثعلبی در تفسیرش این قصه را نقل کرده است. ابو امامه باهلی می‌گوید: منظور از آنان خوارج هستند. از رسول اکرم صلی الله علیه و آله درباره خوارج آمده است: آنان چنان از دین می‌گریزند که تیر از نشانه می‌گریزد^(۱). کوچک‌ترین اشاره‌ای در کلام جناب طبرسی دیده نمی‌شود مبنی بر اینکه مصداق حدیث صحابه کرام هستند. این است آقای کاشانی از علمای بزرگ شیعه. ایشان در تفسیر آیه مذکور از حدیث مذکور استفاده نموده می‌گوید: مصداق آن اهل بدعت و دل باختگان هوا و هوس و صاحبان آراء باطله هستند. «فیقول فی المجمع عن أميرالمؤمنین: هم أهل البدع والأهواء والآراء الباطلة من هذه الأمة». آری، این بود اقوال و آراء علمای شیعه در

تفسیر حدیث مذکور. آقای تیجانی هر چند که خواسته باشد، نمی‌تواند آراء و اقوال را تحریف کرده بگوید که مصداق حدیث اصحاب گرامی رسول الله ﷺ هستند. زیرا آنان (علمای شیعه) کوچک‌ترین اشاره‌ای دایر بر اینکه مصداق حدیث ارتداد و آیه، صحابه گرامی هستند، نکرده‌اند. و بهترین دلیل بر این مدعا این است که آنان در بسیاری موارد صحابه را مورد طعن قرار داده‌اند (به تفسیر الصافی نوشته آقای کاشانی مراجعه شود) و بسیاری از آیات قرآن را که با صحابه کوچک‌ترین پیوندی نداشته‌اند، ربط داده‌اند. بجز همین آیه ﴿فَأَمَّا الَّذِينَ أُسَوِّدَتْ وُجُوهُهُمْ أَكْفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ﴾ خدا را هزاران سپاس که دیدگاه و مستدل آنان بجای سود و نفع به ضرر آنان تمام شده است. از بحث مذکور کاملاً روشن است که حدیث، صحابه ﷺ را در بر ندارد. زیرا صحابه ﷺ نه مرتد بودند، نه مبتدع و نه پیروان هوا و هوس. حتی بخاطر اینکه شک و تردید را در این باره از بین برده باشم و شامل نشدن صحابه قطعی گردد تا ایمان اهل سنت که هدایت شده‌اند، و گمراهی و ضلال شیعیان که راه ضلالت را اختیار کرده‌اند، بیشتر شود، مناسب می‌دانم آراء و دیدگاه برخی از علمای تشیع دایر بر معصوم بودن صحابه ﷺ از ارتداد^(۱) را تقدیم خوانندگان محترم کنم. اما این نکته که صحابه از ارتداد معصوم هستند، حضرت علی بن ابی طالب که به گمان شیعه وصی رسول الله ﷺ می‌باشد، این مطلب را در جاهای متعدد در معتبرترین کتب مرجع شیعه اظهار کرده است. علاوه بر این، ائمه بزرگ شیعه از فرزندان حضرت علی ﷺ نیز معصوم بودن صحابه از ارتداد و پاک بودن از بدعت‌ها را در نطق‌ها و تصانیف خود ذکر کرده‌اند. آری، این است. امام معصوم فرقه اثنا عشریه که اصحاب محمد ﷺ را ستوده و در نمازها و دعاها در حق آنان دعای رحمت و مغفرت می‌کند چون آنان سید خلق (محمد ﷺ) را در نشر و پخش توحید و تبلیغ رسالت و دین خداوند به بندگان، یاری کرده‌اند. امام معصوم نزد روافض اثنا عشری^(۲) (زین العابدین) در دعای خود: .. با

۱- و پاک بودن از بدعت‌ها.

۲- خواننده گرامی شما ملاحظه می‌کنید که روایاتی را که بنده از کتاب‌های شیعه اثنا عشری نقل می‌کنم چقدر با یکدیگر متضاد و متناقض هستند، شاید هیچ روایتی از امامی از ائمه معصومین یافت نشود مگر اینکه روایاتی متناقض با آن وارد شده است و این خود دلیلی است مبنی بر اینکه در مذهب روافض چه تناقضی وجود دارد شاید تعجب نکنید اگر بدانید که حتی خودشان به این

نکته اعتراف کرده‌اند چنانچه شیخ طائفه روافض، محمد طوسی در مقدمه کتابش (تهذیب الأحکام) - یکی از کتب اربعه مذهب امامیه است - ص ۴۵ می‌گوید: ((ذاکرنی بعضی الأصدقاء أئده الله ممن أوجب حقه علينا بأحدیث أیدهم الله و رحم الله السلف منهم و ما وقع من الأختلاف والتباين و المنافاة والتضاد حتى لا یکاد یتفق خبر إلا و یزائه ما یضاده، ولا یعلم حدیث إلا و فی مقابله ما ینافیہ حتى جعل مخالفونا. . .)). (بعضی از دوستان که خداوند حقشان را بر ما واجب کرده است - خداوند آن‌ها و سلف آن‌ها را رحمت کند - احادیثی را متذکر شدند و اختلاف و تباین، منافات و تضاد میان آن‌ها را یادآوری کردند تا جایی که در برابر هر خبر، متضاد آن وجود دارد و ما هیچ = حدیثی سراغ نداریم مگر اینکه در مقابل آن حدیثی وجود دارد که با آن منافات دارد بطوری که مخالفین ما این مطلب را بزرگ‌ترین طعن و عیب در مذهب ما و دلیلی برای ابطال اعتقادات ما دانسته‌اند، آن‌ها می‌گویند: همچنان سلف و خلف شما اختلاف مخالفان را در فروع عیب دانسته و به همین خاطر آن‌ها را مورد هجوم قرار می‌دهند - هدف آن‌ها اهل سنت است که در فروع با یکدیگر اختلاف دارند. و این عیبی به شمار نمی‌رود. علاوه بر اینکه این سخن آن‌ها اعتراف به حقانیت اصول اهل سنت است - و می‌گویند: جایز نیست که خداوند این گونه مورد پرستش قرار گیرد و این گونه به احکام عمل شود در حالی که اختلاف شما از مخالفان شما بیشتر و واضح تر است (!!!). حالا باید گفت: وجود چنین اختلافی توأم با اعتقاد به بطلان آن، خود دلیلی بر فساد اصل است (!!!؟)) - تردیدی وجود ندارد که آن‌ها نمی‌توانند این تناقض را حل کنند زیرا حل تعدیل این تناقضات به معنی نابودی مذهب آن‌ها است - خواننده گرامی شما ملاحظه می‌کنید که آن‌ها چگونه دیگران را متهم به چیزی می‌کنند که =خودشان عیناً به آن گرفتارند چنانچه همین تیجانی هدایت شده! این کار را انجام داد. یکی دیگر از شیوخ آن‌ها بنام دلدار کهنویفی در ص (۵۱) کتابش (اساس الأصول) می‌گوید: (احادیث منقول از ائمه با همدیگر اختلاف زیادی دارد تا جایی که هیچ حدیث و خبری یافت نمی‌شود مگر اینکه در مقابلش خبر و حدیثی منافی و متضاد با آن وجود دارد تا جایی که این مسئله باعث رجوع بعضی از کم‌خردان!!! از اعتقادات حقه !!! شده است. . .)).

آنچه خواندید چهره واقعی مذهب اثناعشری است اما در مذهب اهل حق (اهل سنت و جماعت) هیچ گونه تناقضی وجود ندارد آن‌ها چنین نیستند که در جایی بگویند صحابه بهترین مردم هستند و در جایی دیگر بگویند صحابه کافر هستند یا اینکه بگویند روزه گرفتن روز عاشورا از بزرگترین گناهان است و در جایی دیگر بگویند اجر و ثواب است (به کتاب وسائل الشیعة تالیف حر عاملی ج ۷ کتاب الصوم ص ۳۳۹-۳۳۷ مراجعه کنید) همچنین اهل سنت چنین نیستند که بگویند قرآن تحریف شده و بار دیگر بگویند تحریف نشده است و یا اینکه قرآنی جدید کشف نمایند یا اینکه بگویند متعه عبادت است و جایی دیگر بگویند فقط افراد فاجر !!! متعه می‌کنند (به کتاب وسائل الشیعة ج ۱۴ کتاب النکاح ص ۴۵۶ مراجعه کنید).

تقاضای مغفرت و خشنودی الله برای آنان (اصحاب رسول الله ﷺ)، می‌گوید: پروردگارا، بالخصوص یاران و اصحاب رسول الله ﷺ، آنانی که به بهترین وجه پیامبر را همراهی کردند، در نصرت و یاری رساندن به او بهترین امتحان را دادند، از وی حراست کردند، در اطاعت از او از همدیگر پیشی می‌گرفتند، دعوت وی را به سرعت اجابت کردند، دلیل رسالت او را بلا فاصله پذیرفتند، در حمایت از دین او زن و فرزندان را رها کردند، در تثبیت و تقویت نبوت او با پدران و فرزندانشان به جنگ برخاستند و در پایان به برکات وجودی آن حضرت در برابر دشمنان به پیروزی نایل آمدند، همچنین مغفرت کن و خشنود باش از کلیه کسانی که از محبت او بی‌قرار بودند و محبت وی را تجارتهی سودمند می‌دانستند. و کلیه کسانی را که بخاطر پیوند با او (حضرت محمد ﷺ) مورد هجران و فراق فامیل و خانواده قرار گرفتند و آنگاه که در سایه قرابت او نشستند، سایر قرابت و خویشاوندی‌ها را رها ساختند. پروردگارا، در آنچه که آن را از تو نخواسته‌اند، آنان را فراموش نکن. از رضوان خود آنان را راضی به گردان.

آنان در معیت پیامبر تو خلق را بسوی تو، دعوت می‌کردند. هجرت و ترک وطن آنان را که بخاطر تو انجام گرفت و بیرون آمدن آنان از گشادگی رزق بسوی تنگی رزق را تقدیر کن. پروردگارا، تابعین اصحاب پیامبر ﷺ را که به خوبی از آنان تبعیت کردند و آنان را که نزد خدای شان چنین دعا می‌کردند: پروردگارا! ما را و برادران ما را که در ایمان از ما پیشی گرفتند، بهترین پاداش را عنایت بفرما. همان تابعینی که از آثار قدم‌های صحابه تبعیت کردند، راه آنان را ادامه دادند، مسیر آنان را اختیار کردند. شک و تردید در بینش آنان خلل نیانداخت. شک و تردید از ادامه خط مشی و پیروی از گلدسته هدایت آنان، مانع نشد. آنان صحابه رسول الله ﷺ را یاری کرده از راه و دین آنان تبعیت کردند. بر سلامت دین و ایمان آنان اتفاق نظر داشتند. در ادای رسالت آنان را متهم نکردند. پروردگارا، بر تابعین از امروز تا قیامت رحمت بفرست. بر ازواج، اولاد آنان و بر کلیه کسانی که از تو اطاعت می‌کنند، رحمت بفرست. رحمتی که آنان را از معصیت تو باز دارد، و در گشادگی‌های بهشت تو آنان را داخل کند و از مکر و حيله شیطان آنان را حفاظت کند^(۱).

آقای کلینی در اصول کافی که از کتب مرجع شیعه است، روایتی را از منصور بن حازم چنین نقل می‌کند: از ابی عبدالله پرسیدم: اگر من از تو سوال کنم، پاسخت به من با جوابی که به دیگران می‌دهی تفاوت دارد. چرا؟ ابی عبدالله گفت: «ما مردم را به زیادت و نقصان پاسخ می‌دهیم» عرض کردم: درباره اصحاب رسول الله ﷺ برای ما سخن بگو، آیا آنان درباره حضرت محمد ﷺ راست گفتند یا دروغ؟ ابوعبدالله گفت: راست گفته‌اند. عرض کردم: پس چرا اختلاف کردند؟ فرمود: مگر نمی‌دانی، یک شخص در محضر رسول الله ﷺ می‌آمد و از وی سوال می‌کرد، جوابی به او داده شد. بعد پاسخی دیگر به او گفته می‌شد که جواب اول را نسخ می‌کرد. لذا احادیث به وسیله احادیث دیگر منسوخ می‌شوند^(۱).

امام حسن عسکری، امام یازدهم شیعیان در تفسیر خود می‌گوید: حضرت موسی از پروردگار خود سوالاتی نمود که یکی از سوال‌ها این بود: آیا از میان یاران پیامبران، بهتر از یاران من کسی را سراغ داری؟ خداوند به موسی فرمود: ای موسی، مگر نمی‌دانی که فضیلت اصحاب محمد ﷺ در برابر فضیلت یاران سایر پیامبران مانند فضیلت آل محمد در برابر آل سایر پیامبران و مانند فضیلت محمد ﷺ در برابر فضیلت سایر پیامبران است^(۲). در جای دیگر می‌گوید: اگر یک شخص از بهترین اصحاب محمد ﷺ با اصحاب تمام پیامبران مقایسه شود، فضل و برتری با صحابی محمد ﷺ است^(۳).

بعد از این اظهارات علمای فریقین و بعد از این شواهد و قرائن، روشن است که اصحاب رسول الله ﷺ از مرتد شدن و برگشتن بسوی کفر معصوم هستند. این مساله که اصحاب رسول الله ﷺ از بدعت و آراء باطله محفوظ هستند یا نه؟ آقای قمی در کتابش «الخصال» از هشام بن سالم از ابی عبدالله چنین نقل کرده است: «لم یر فیهم قدری ولا مرجئ ولا حروری» یعنی در میان اصحاب رسول الله ﷺ قدری، مرجئه و حروری (أهل البدعة والأهواء) دیده نمی‌شود. همچنین معتزلی خوارج و اهل رای

۱- اصول کافی نوشته کلینی. ج ۱ ص ۵۲ کتاب فضل العلم.

۲- تفسیر حسن عسکری ص ۱۱ سورة الفاتحة.

۳- تفسیر حسن عسکری آیه ۸۸ سوره بقره.

باطل نیز در آنان وجود ندارد. آنان شب و روز گریه می کردند و از خداوند می خواستند که قبل از اینکه به نان خمیر برسند. آنان را موت دهد^(۱). از این عبارات و از شهادت کتب شیعیان و ائمه آنها، برای ما کاملاً روشن است که صحابی گرامی رسول الله ﷺ از بدعات سالم و محفوظ هستند. «فماذا بعد الحق إلا الضلال یا تیجانی».

آقای تیجانی بعد از حق بجز گمراهی چیزی دیگر وجود دارد؟!

۴- استدلال جناب تیجانی از قول پیامبر ﷺ «اصحابی» دایر بر اینکه آنان که از حوض رانده می شوند» اصحاب هستند. قابل قبول نیست. زیرا برای روشن شدن مصداق کلمه «اصحابی» که در آن حدیث آمده است، لازم است که تمام احادیث وارده در این باب جمع کرده شوند و در غیر این صورت تعیین مصداق و معنی اصلاً اعتباری ندارد. اما کلمه «صحبت» اسم جنس است. در شرع و لغت مرز مشخصی برای آن وجود ندارد و عرف درباره آن متفاوت است. رسول اکرم ﷺ صحبت را در حدیث، مقید به زمان نموده و مقدار آن را بیان نکرده است. بلکه حکم را به مطلق آن معلق نموده است و مطلق صحبت معنی و مفهومی بجز رویت به معنی «دیدن» ندارد. و در این باره که رسول اکرم ﷺ، منافقین و کسانی را که بعد از وی مرتد شدند را رویت کرده است هیچگونه اختلافی نیست با این توضیح جای تردید باقی نمانده است که مصداق «اصحابی» در حدیث مذکور مرتدین و منافقین هستند. امام احمد و طبرانی به سند حسن از حدیث مرفوع ابی بکره چنین نقل کرده اند: لیردن علی الحوض رجال من صحبني ورآني^(۲). بر حوض کوثر کسانی نزد من می آیند که من آنان را دیده ام و در مجلس من آمده اند. علاوه بر این رسول اکرم ﷺ آنان را به صیغه تصغیر^(۳) یاد کرده است که حکایت از تحقیر آنان دارد و رسول اکرم ﷺ اصحاب خودش را تحقیر نمی کند. علاوه بر این در بعضی روایات، کلمات مختلفی آمده است. مثلاً، «من أمتي»، «رجال منکم» و «زمره». این واژه های مختلف در روایات

۱- کتاب الخصال قمی ص (۶۴۰-۶۳۹) باب ۱۲.

۲- فتح الباری ج ۱۱ ص ۳۹۳.

۳- مسلم مع الشرح برقم (۲۳۰۴) ج ۱۵ بخاری کتاب الرقاق رقم (۶۲۱۱).

مختلف آمده‌اند. لذا صحیح نیست که معنی فقط از یک نقل گرفته شود. اصول این گونه واژه‌ها نمی‌توانند دلیلی بر مذمت صحابه باشد. لذا ظاهر امر این است که استدلال از این لفظ بر مذمت صحابه چیزی جز خزعبلات و یاوه‌گویی‌های تیجانی بشمار نمی‌آید.

۵- اما اینکه رسول اکرم ﷺ آنان را می‌شناسد، اصلاً دلالتی بر صحابه بودن آنان ندارد. زیرا لازم نیست که رسول اکرم ﷺ شخص آنان را بشناسد. ممکن است شناخت رسول اکرم ﷺ بخاطر آثار، علائم و خصوصیات که در آنان دیده می‌شود، باشد. همانطور که در حدیث مسلم توضیح داده شده است. از ابو هریره مروی است که رسول اکرم ﷺ فرمود: امت من نزد من در کنار حوض کوثر می‌آیند. من مانند صاحب شتر که شتران بیگانه را از گله خود می‌راند و دور می‌کند، بعضی‌ها را دور خواهم کرد. صحابه عرض کردند: ای پیامبر خدا ﷺ شما ما را می‌شناسید؟ پیامبر ﷺ فرمود: آری، شما علائم و آثار به خصوص خواهید داشت. شما در اثر وضو، سفیدی و درخشندگی به خصوص همراه خواهید داشت و در چنین حالتی نزد من خواهید آمد. . الخ از این حدیث مستفاد می‌شود که اهل بدعت و نفاق نیز با آثار و علائم درخشندگی وضو حشر خواهند شد. کلمه «منکم» که در حدیث مسلم آمده است میم در آن برای جمع است. اشاره است به اینکه همه آنان با آثار و علائم مومنان حشر خواهند شد. همانطور که در حدیث «پل صراط» آمده است. «و تبقی هذه الأمة وفيها منافقوها» یعنی این امت باقی می‌ماند و منافقان در میان آنان هستند. این حدیث دال بر این مطلب است که منافقین و اهل بدعت همراه با مومنان و علائم و آثار آنان حشر خواهند شد. سیاق حدیث نیز مؤید این مطلب است.

بعد از این همه توضیحات و اظهارات علمای فریقین، حمل این روایات بر صحابه رسول الله ﷺ و مهاجرین و انصار که در راس آنان حضرت ابوبکر، حضرت عمر، حضرت عثمان، حضرت علی، حضرت زبیر، حضرت طلحه، و حضرت معاویه رضوان الله علیهم اجمعین قرار دارند، به دلایل مختلف صحیح نیست. نخست بخاطر اینکه رسول اکرم ﷺ از اصحاب خود اظهار رضایت نموده از آنان دفاع کرده است. و فرموده است:

«خَيْرُ النَّاسِ قَرْنِي، ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ، ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ»^(۱). «بهترین مردم، مردم قرن من هستند سپس کسانی که بعد از آنها می آیند، سپس کسانی که بعد از آنها می آیند». در این حدیث بهتری برای دوران صحابه ثابت شده است. امام مسلم از ابی برده و او از پدرش حدیثی را چنین نقل کرده است: رسول اکرم ﷺ سر را به طرف آسمان بلند کرده فرمود: «ستاره‌ها امانت دار و محافظ آسمان‌ها هستند، هرگاه ستاره‌ها از بین بروند، آسمان‌ها مورد تهدید جدی قرار خواهند گرفت و من امانت دار و محافظ اصحاب خود هستم. هرگاه من بروم اصحاب من مورد تهدید جدی قرار خواهند گرفت و اصحاب من محافظ امت من هستند. هرگاه آنان بروند، امت من مورد تهدید جدی قرار خواهد گرفت» یعنی بدعت‌ها، فتنه‌ها و آفتهای دینی بروز خواهند کرد. قرن شیطان ظاهر می‌شود، رومی‌ها بر مسلمانان غلبه خواهند کرد مکه و مدینه هتک حرمت خواهند شد. این از معجزه‌های آن حضرت ﷺ است^(۲). علاوه بر این، رسول اکرم ﷺ اصحاب خود را بشارت بهشت داده است. از عبدالرحمن بن عوف مروی است که رسول اکرم ﷺ فرمود: ابوبکر در بهشت است، عمر، علی، طلحه، زبیر، عبدالرحمن بن عوف، سعید بن زید و ابوعبیده بن جراح در بهشت هستند^(۳). امام احمد در مسند خود حدیث مرفوعی را از جابر بن عبدالله چنین نقل کرده است: «لَنْ يَدْخُلَ النَّارَ رَجُلٌ شَهِدَ بَدْرًا وَالْحُدَيْبِيَّةَ»^(۴). کسی که در غزوه بدر و حدیبیه حاضر بوده است هرگز به دوزخ نخواهد رفت. پیامبر از دنیا رحلت کرد در حالی که از اصحاب و یارانش خشنود بود^(۵). علاوه بر دلایل و شواهد یاد شده هیچ دلیلی وجود ندارد حتی یک نفر از انصار و مهاجرین مرتد شده باشد. اما عبدالقادر بغدادی در کتاب «الفرق بین الفرق» می‌نویسد: تمام اهل سنت اتفاق دارند بر اینکه، آنانی که بعد از وفات رسول اکرم ﷺ مرتد شدند. از قبایل، کنده، حنیفه، فزاره، بنی اسد و بنی بکر بن وایل بودند. از انصار و مهاجرین قبل از فتح مکه نبودند. مهاجر در اصطلاح شریعت به کسانی گفته می‌شود که قبل از

۱- صحیح بخاری، کتاب فضائل الصحابة رقم (۳۴۵۱) روایت عبدالله بن مسعود.

۲- صحیح مسلم حدیث شماره (۲۵۳۱)، و شرح امام نووی.

۳- سنن ترمذی کتاب مناقب باب عبدالرحمن بن عوف رقم (۳۷۴۷) صحیح ترمذی رقم (۲۹۴۶).

۴- مسند احمد ج ۵ ص (۲۱۳) رقم (۱۵۲۶۲) و سلسله صحیحه ج ۵ رقم (۲۱۶۰).

۵- بخاری کتاب فضائل الصحابة - قصه بیعت و اتفاق بر حضرت عثمان رقم (۳۴۹۷).

فتح مکه به طرف مدینه هجرت کرده باشد. به فضل و لطف الهی همه مهاجرین و انصار بر دین راست و صراط مستقیم ثابت قدم ماندند^(۱). به توجه به این حقایق تاریخی گفته آقای تیجانی دایر بر اینکه اکثر صحابه رضی الله عنهم مرتد شدند مگر مقدار اندکی، چگونه صحت دارد و چه توجیهی برای آن ممکن است؟ اکنون از آقای تیجانی سوال می‌شود: آیا رسول صلی الله علیه و آله سخن متضاد می‌گوید؟ به صحابی خودش می‌گوید: تو در بهشت هستی، او را وعده بهشت می‌دهد و بعد او را جز کسانی می‌بیند که از حوض رانده خواهد شد؟! آیا این طعن و عیبجویی صریح در حق پیامبر صلی الله علیه و آله نیست؟ (فداه اُبی و اُمی و نفسی). قطعاً رسول اکرم صلی الله علیه و آله می‌دانست که اصحاب او بعد از وی مرتد نخواهند شد. طبرانی به سند صحیح از حضرت ابی الدرداء روایت کرده است که:

ابی الدرداء می‌گوید: ای رسول خدا، از خداوند بخواه تا مرا از آنان (مرتدان، منافقان، اهل بدعت) نگرداند. رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: تو از آنان نیستی^(۲). علاوه بر این حدیثی را که تیجانی با تحریف ذکر کرده است و در آن چنین آمده بود «بینما انا قائم» به معنی من ایستاده بودم و صحیح آن «بینما انا نائم» (در حالی که من خواب بودم)، می‌باشد. حاصلش این است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله، آنچه را که در قیامت برای اصحابش پیش خواهد آمد، در دنیا در عالم خواب و رؤیا مشاهده کرد. اگر صحابه از جمله کسانی می‌بودند که مرتد می‌شدند حتماً پیامبر صلی الله علیه و آله این را متذکر می‌شد. آیا هیچ انسان عاقلی می‌پذیرد که رسول اکرم صلی الله علیه و آله از حال و احوال اصحابش بی‌خبر بود؟! باور نمی‌کنم حتی یک نفر چنین تصویری داشته باشد غیر از جناب تیجانی (هدایت یافته). اگر چنین می‌بود، رسول اکرم صلی الله علیه و آله در حق کسی که از دیدگاه او بزرگ‌تر، محبوب‌تر و نزدیک‌تر بود، مانند حضرت ابوبکر رضی الله عنه، هرگز نمی‌گفت: «أَنْتَ عَتِيقُ اللَّهِ مِنَ النَّارِ»^(۳) تو از اد شده خداوند هستی از دوزخ. و درباره حضرت عمر رضی الله عنه نمی‌فرمود: وارد بهشت شدم، ساختمان بسیار مجللی را که از طلا ساخته شده بود، دیدم. پرسیدم: این ساختمان متعلق به چه کسی است؟ گفتند: متعلق به یک جوان قریشی است. گمان کردم. آن

۱- الفرق بین الفرق - (۳۱۹-۳۱۸).

۲- فتح الباری ج ۱۱ ص (۳۹۳).

۳- سنن الترمذی (۳۶۷۹) و صحیح ترمذی (۲۹۰۵).

جوان قریشی من هستم. پرسیدم: آن جوان قریشی چه نام دارد؟ گفتند: عمر بن خطاب^(۱). و درباره حضرت عثمان چنین نمی‌فرمود: «عثمان في الجنة» عثمان در بهشت است. علاوه بر این، برای من روشن نیست که راوی حدیث «انقلاب» (حدیث ارتداد) که صحابی جلیل القدر، حضرت ابو هریره^(۲) است و بعد از وفات رسول الله ﷺ حدیث را روایت می‌کند، آیا خودش را از جمله مرتدان که از حوض رانده می‌شوند، می‌داند یا نه!! و همچنین هشتاد صحابی دیگر که در روایت حدیث با او شریک هستند آیا خودشان جز مرتدان می‌دانند؟!.

۶- اگر آقای تیجانی به این حقایق اعتراف نمی‌کند، بر وی لازم است، مشخص کند کدام صحابه مشمول حدیث ارتداد هستند؟ اگر جواب مشخصی داده نمی‌شود، آنگاه لازم است که ارتداد شامل حال صحابه‌ای بشود که از دیدگاه شیعه صحابه اخیار و منتخب هستند. لذا حدیث مذکور بدون شک، شامل علی بن ابی طالب، حسن، حسین، عمار بن یاسر، ابوذر غفاری، سلمان فارسی، مقداد، خذیمه بن ثابت و ابی بن کعب می‌شود و استثناء این گروه از صحابه گرامی مقدور نمی‌باشد مگر اینکه دلیلی وجود داشته باشد. اگر آقای تیجانی مدعی شود دایر بر اینکه احادیثی وجود دارد که این گروه را مستثنی می‌کند. و اهل بهشت بودن آنان را اثبات می‌کند، می‌گوییم ده‌ها دلیل از کتاب و سنت وجود دارد مبنی بر اینکه آن عده از صحابه که تو آنان را از جمله مرتدان و رانده شدگان از حوض کوثر می‌دانی، مورد پسند الله هستند و خداوند سبحان رضایت خود را از آنان اعلام داشته، آنان مومنین واقعی هستند و از دلایل قطعی بهشتی بودن آنان ثابت است. «فما هو جوابك فهو جوابنا» یعنی آنچه که جواب تو است، عیناً جواب ما است. ای تیجانی هدایت یافته؟!.

۷- درباره این جمله حدیث «إنك لا تدري ما أحدثوا بعدك» (تو نمی‌دانی که آنان بعد از تو در دین چه بدعت‌ها ایجاد کردند) - باید عرض شود که: این از جمله مسلمات است که صحابه کرام بعد از وفات رسول اکرم ﷺ دین را تبدیل نکردند و هیچ گونه بدعتی در دین اضافه نکردند. سید محمد صدیق حسن

۱- سنن ترمذی کتاب الفضائل رقم ۳۶۸۸ و صحیح ترمذی رقم (۳۹۱۱) و شبیه آن در بخاری برقم (۳۴۷۶).

قنوجی بخاری در کتاب خود «الدين الخالص» نقل کرده است که: یک شخص رافضی از یک شخص سنی پرسید: «ما تقول في حق الصحابة؟» نظر تو درباره صحابه رضی الله عنهم چیست؟ آن مرد سنی گفت: «أقول فيهم ما قال الله تعالى في كتابه» یعنی نظر من درباره صحابه رضی الله عنهم همان است که خداوند در کتاب خود بیان فرموده است. منظور آن مرد سنی این آیه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ بود. یعنی خداوند از صحابه خشنود است و آنان از خداوند خشنود هستند - رافضی گفت: «إنهم بدلوا بعد النبي صلى الله عليه وسلم» یعنی آنان بعد از پیامبر صلى الله عليه وسلم دین را تغییر دادند. سنی گفت: خداوند می‌فرماید: وَمَا بَدَلُوا تَبْدِيلًا. یعنی آنان هیچ گونه تبدیلی در دین نیاوردند و علاوه بر این، ما چنین خدایی را سراغ نداریم که نسبت به چیزی خبر بدهد و نداند که بعدها چه تحولی در آن بوجود می‌آید^(۱). اگر آقای تیجانی (هدایت یافته) مدعی است که صحابه امور زیادی در دین ایجاد کردند، مانند رد ولایت اهل بیت، و تحریف قرآن، و غیره. این شاء الله در صفحات آینده این کتاب این ادعاها را بطور تفصیلی جواب خواهیم داد.

۸- این گفته‌ی تیجانی که «اکثر صحابه متغیر شدند و تبدیل کردند حتی مرتد شده به کفر برگشتند مگر تعداد اندکی که به «همل النعم» یعنی شترهای سرگردان تعبیر شدند» این گفته‌ی او دلیل روشنی بر جهالت آقای تیجانی است. جناب تیجانی مانند کسی است که در تاریکی شب هیزم جمع می‌کند (حاطب لیل) هر آنچه که به گمان باطل او نقص و عیب صحابه رضی الله عنهم را در بر می‌گیرد، آن را نقل می‌کند. اما او باید متوجه شود که منظور رسول الله صلى الله عليه وسلم از «همل النعم» کسانی هستند که به حوض نزدیک می‌شوند و قصد آب خوردن می‌کنند اما جلوی آنان گرفته می‌شود، نه کلیه کسانی که برای آب خوردن از دست رسول اکرم صلى الله عليه وسلم وارد حوض می‌شوند. در بعضی روایات کلمه «رھط» آمده است، از حضرت ابو هریره رضی الله عنه مروی است که رسول اکرم صلى الله عليه وسلم فرمود: «یرد علی یوم القیامه رھط من اصحابی... الخ یعنی روز قیامت گروهی از اصحاب من نزد من می‌آیند. آنان از ورود به حوض منع کرده می‌شوند. من خواهم گفت:

پروردگارا آنان اصحاب من هستند. می گوید: تو نمی دانی که بعد از تو آنان چه کردند، آنان مرتد شده بسوی کفر برگشتند^(۱). معنی «رهط» همانطور که همگان می دانند، کمتر از ده نفر می باشد^(۲). اما صحابه ﷺ حتماً از حوض آب می نوشند. لذا گفته ی تیجانی که اکثر صحابه مرتد شده اند. حکایت از سطحی نگری و کوتاه فکری او دارد. این عقل و خرد را به او تبریک می گویم.

۹- آقای تیجانی در صحبت های خود دچار تناقض و تضاد شرم آوری شده است. او می گوید: «لا يمكن بأي حال حمل الأحاديث على القسم الثالث وهم المنافقون لأن النص يقول: فأقول: أصحابي».

در هیچ شرایطی ممکن نیست که مصداق این احادیث دسته سوم که همانا منافقین هستند قرار داده شوند. زیرا خود نص می گوید: آنان اصحاب من (رسول الله ﷺ) هستند. !!؟ «سُبْحَانَ رَبِّي إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عَجَابٌ». سخن بسیار حیرت زا و شگفت آوری است. می گوید: منافقین از صحابه نیستند آیا خود او (اصحاب) را به سه دسته که آخرین آن ها منافقین بودند، تقسیم نکرده بود؟ و اینجا منکر آن شده می گوید: در هیچ شرایطی منافقین را نمی توان مصداق این احادیث معرفی نمود، چون نص درباره آنان می گوید: «اصحابی»؟!؟ از این مردک (هدایت یافته) سوال می شود. که کدام شق را می پذیرد و کدام موضوع را اختیار می کند. اگر می گوید: یک نوع و گروه از صحابه، منافقین هستند، قول خودش را نفی می کند. اگر می گوید که منافقین گروهی از صحابه نیستند، کتابش از اول تا آخر باید عاقل و باطل تلقی شود زیرا خود او بصورت روشن و واضح گفته بود که منافقین از گروه صحابه هستند. بخاطر اینکه آقای تیجانی را از معضل و گرفتاری بیرون بیاورم، می گویم: هیچ شک و تردیدی وجود ندارد، در این مساله که منافقین تحت هیچ عنوان و شرایط از صحابه نیستند ولی در عین حال رسول اکرم ﷺ آنان و مرتدین را در بعضی احادیث به کلمه «اصحاب» یاد کرده است. یا به کلمه «من صاحبینی» یعنی کسانی که در صحبت من بودند. زیرا منافقین و آنانی که مرتد شده اند، در محفل و مجلس پیامبر ﷺ نشستند و او را در دنیا دیده اند. و «اصحابی» گفتن به قصد کوچک و حقیر جلوه دادن آنان بوده است نه به

۱- صحیح بخاری مع الفتح جلد ۱۱ ص ۴۸۳.

۲- مختار الصحاح ص (۱۰۹).

قصد تعظیم - چون برای اصحابش از مهاجرین و انصار که روایاتش حکایت از تجلیل، تعظیم و تقدیر آنان دارد، چنین کلمه‌ی تحقیری را بکار نبرده است.

در پایان عرض کنم که: جناب تیجانی (هدایت شده) می‌خواهد ما را به یک نتیجه مشخص که مفاد آن چنین است که اغلب صحابه رضی الله عنهم مرتد شده بسوی کفر برگشته‌اند، برساند. این گفته‌ی وی که اغلب صحابه رضی الله عنهم مرتد شده بسوی کفر برگشته‌اند، چه نتیجه‌ای دارد؟! حاصل این سعی نافرجام او این است که:

دینی که ما از چهارده قرن پیش بر آن عمل می‌کنیم، قرآنی را که در اختیار داریم، سنتی که از آن تبعیت می‌کنیم، نماز (ستون دین) که آن را بر پا می‌داریم و بطور مختصر عبادتی که آن را انجام می‌دهیم... همه و همه باطل هستند. چون به وسیله مرتدین و غیر مسلمانان به ما رسیده‌اند؟! و این قول تیجانی حکایت از آن دارد که این گروه مرتد، (صحابه رسول الله معاذ الله) که تا خاور دور کشورها را فتح کردند و بلاد مغرب را تحت تصرف خود در آوردند. این همه بخاطر آماده کردن مردم برای عبادت پروردگار انسان‌ها نبوده است بلکه بخاطر این بوده است که عملاً مردم را در ردیف مرتدان قرار بدهند!! آقای تیجانی با این عقیده‌اش گویی چنین ندا می‌دهد. ای مردم شام، ای مردم مصر، ای مردم اعراب آفریقا، ای مردم عراق، ای مردم جزیره، وای مردم ما وراء النهر، همه‌ی شما مرتد و اهل دوزخ هستید!!! خوشا به حال جاهلان امامیه.

«رد استدلال تیجانی از حدیث تنافس صحابه برای دنیا»

جناب تیجانی به حواله این حدیث: «قال رسول الله ﷺ: أنا فرط لكم وأنا شهيد عليكم وإني والله لأنظر حوضي الآن وإني أعطيت مفاتيح خزائن الأرض وإني والله ما أخاف عليكم أن تشرکوا بعدي ولكن أخاف عليكم أن تنافسوا فيها» صدق رسول الله (من قبل از شما می‌روم و من شاهد و گواه بر اعمال شما هستم و به خدا قسم من هم اکنون به حوضم می‌نگرم و همانا ذخایر زمین (یا کلیدهای زمین به من سپرده شده و من به خدا قسم بر شما نمی‌ترسم که پس از من، مشرک شوید ولی می‌ترسم که بر سر دنیا رقابت کنید.) می‌گوید: صحابه درباره حصول مال و دنیا دچار حرص شدند حتی برای این منظور علیه یکدیگر شمشیر کشی کردند و یکدیگر را تکفیر کردند. حتی بعضی از اصحاب معروف و نام دار به جمع طلا و نقره پرداختند. تاریخ نویسان مانند مسعودی در «مروج الذهب» و طبری و دیگران تنها ثروت زبیر را به پنجاه هزار

دینار، هزار اسب، هزار غلام و زمین‌های زیادی در بصره، کوفه و مصر و در جاهای دیگر معرفی کردند. همانطور که درآمد طلحه تنها در عراق روزانه بیش از هزار دینار بود. عبدالرحمن بن عوف صد اسب جنگی، هزار شتر و ده هزار گوسفند داشت. و یک چهارم $\frac{1}{4}$ یک هشتم $\frac{1}{8}$ (یعنی قسمت سی و دوم) ثروت او که بعد از وفاتش سهم یک همسرش از ترکه او بود به هشتاد و چهار هزار می‌رسید. عثمان موقع مردنش یکصد و پنجاه هزار دینار و بسیاری دام، زمین و دیگر کالای منقول که از حد و حساب بیرون هستند را به عنوان «ترکه» بعد از خود بر جای گذاشت. طلا و نقره‌های زید به تنهایی به قدری زیاد بودند که با تبر آن‌ها را تکه تکه کرده میان وارثان وی توزیع می‌شدند. حتی دست‌های مردم از زدن تبر زخم و آبله شدند و علاوه بر این‌ها، مقدار زیادی از اموال منقول و غیر منقول به ارزش بیش از صد هزار دینار داشت. این چند تا مثال ساده بودند دیگر شواهد تاریخی زیادی وجود دارد اما قصد وارد شدن و بحث کردن آن‌ها را ندارم. برای اثبات مدعا به همین مقدار بسنده می‌کنم. دنیا در برابر دیدگان آن‌ها زینت داده شده بود و زرق و برق آن، چشم‌هایشان را خیره کرده بود^(۱).

در جواب عرض می‌شود:

۱- به خدا سوگند، برای من روشن نیست که این حدیث چه ارتباطی دارد با اینکه عده‌ای از صحابه مالک اموالی بودند و کالایی داشتند. زیرا حدیث گویای این نکته است که امت در آینده نزدیکی مالک خزان‌های زمین خواهد شد و برای بدست آوردن مال و ثروت، مردم از یکدیگر سبقت خواهند گرفت. این حدیث از جمله معجزه‌های آن حضرت ﷺ به حساب می‌آید. زیرا پیشگویی او همانطور که خبر داده بود تحقق پیدا کرد. اما این حدیث هیچ گونه مصداقی در میان صحابه رضی الله عنهم ندارد، زیرا آنان هنوز مالک خزان‌های زمین نشده بودند. علاوه بر این، درگیری آنان و جنگ داخلی آنان بخاطر بدست آوردن مال و ثروت دنیا نبود بلکه عامل اصلی جنگ داخلی، شهادت حضرت عثمان رضی الله عنه بود و آنان هرگز مایل نبودند که این جریان به جنگ‌های داخلی و درگیری منجر شود، بهر حال هر دو گروه در این درگیری‌ها در برابر اجتهاد خود مأجور هستند. (إن شاء الله) توضیح بیشتر پیرامون این موضوع در مباحث آینده کتاب خواهد آمد.

۲- آقای تیجانی دلایلی را جمع می‌کند که به گمان باطل و به خاطر نادانی‌اش فکر می‌کند، این دلایل به نقص و عیب صحابه رضی الله عنهم منجر می‌شوند متوجه نمی‌شود که با استدلال از این گونه دلایل، او دارد خودش را تکذیب می‌کند و استدلال او به نقص گفته‌های خود او می‌انجامد. او از یک طرف در مبحث گذشته مدعی شده بود که اکثر و اغلب صحابه رضی الله عنهم مرتد شده و به کفر برگشته‌اند. و از طرفی دیگر در این بحث از حدیثی که گذشت استدلال می‌کند دایر بر اینکه رسول اکرم صلی الله علیه و آله از اینکه اصحابش مرتد شدند اصلاً نگران نبود. یعنی مطمئن بود که اصحابش بعد از وی مرتد نمی‌شوند و به کفر بر نمی‌گردند. البته نگرانی رسول الله صلی الله علیه و آله از این جهت بود که آنان برای بدست آوردن مال و ثروت تنافس خواهند کرد و از یکدیگر سبقت خواهند گرفت. این تضاد که او از آن استدلال می‌کند هیچ گونه توجیهی ندارد. علاوه بر این استدلال او از این حدیث منجر به نقص و عیب حضرت علی بن ابی طالب و اصحابش نیز می‌گردد. زیرا حدیث «تنافسوا علی الدنيا» به صیغه جمع وارد شده است و طرفین را در بر می‌گیرد و خود آقای تیجانی روی مطلب تاکید می‌کند. چون او در پایان بعد از نقل حدیث می‌گوید: «پیامبر صلی الله علیه و آله درست فرمود. صحابه چنان تنافس کردند که علیه یکدیگر شمشیر کشیدند، جنگیدند و تکفیر کردند» و این امر مسلم است که در جنگ طلحه و زبیر فریق دوم لشکر حضرت علی رضی الله عنه بود. روی این اصل خطا و گناهی اگر در کار بوده است متعلق به هر دو گروه می‌باشد. علاوه بر این، مقتضای فهم آقای تیجانی این نیز هست که حضرت علی رضی الله عنه به خاطر حکومت و قدرت مرتکب تنافس شده است.

۳- آقای تیجانی می‌گوید: «کان بعض هؤلاء الصحابة المشهورین (هكذا) یکنز الذهب والفضة». یعنی بعضی از صحابه سرشناس مشغول جمع‌آوری طلا و نقره بودند.

جناب تیجانی، تو بر این ادعای کذابی خود چه دلیلی داری؟ این گمان باطلت را از چه منابع معتمد و معتبری نقل می‌کنی؟ ثروت حلالی که بعضی از اصحاب مالک آن بودند، چه ارتباط دارد با کسانی که طلا و نقره را ذخیره می‌کنند؟! واقعاً این جهالت پر فریب تو بسیار شگفت‌آور است!

۴- بدون هیچ گونه شک و تردید توانگری و سرمایه اصحاب رسول اکرم ﷺ چنان نبود که مایه مذمت و نکوهش برای آنان باشد. سیرت و شیوه زندگی آنان دلیل قاطعی است دایر بر اینکه آنان از بهترین اصحاب رسول الله ﷺ بودند. مثلاً عثمان بن عفان رضی الله عنه خلیفه سوم، از مقربان رسول اکرم ﷺ و از سخاوت مندترین اصحاب بود. عبدالرحمن بن سمره می گوید: در جریان سپاه عسره (غزوه تبوک) حضرت عثمان رضی الله عنه مبلغ هزار دینار برای تجهیز سپاه اسلام به رسول اکرم ﷺ تقدیم کرد و آن‌ها را جلوی رسول الله ﷺ گذاشت. عبدالرحمن می گوید: رسول اکرم ﷺ را دیدم که آن‌ها را با دست‌های مبارک زیر رو کرده، می گوید: عثمان بعد از عمل (جود و سخاوت) امروز هرگز متضرر نمی‌شود^(۱). رسول اکرم ﷺ فرمود: «مَنْ يَحْفِرُ بِئْرَ رُومَةَ فَلَهُ الْجَنَّةُ». فَحَفَرَهَا عَثْمَانُ - هر کس چاه رومه را حفاری کند، اهل بهشت است و مسلم است که چاه مذکور به وسیله حضرت عثمان رضی الله عنه حفاری شده است^(۲).

حضرت عثمان رضی الله عنه تمام این خدمات را از مال شخصی خود انجام داده است. اما طلحه بن عبیدالله رضی الله عنه، رسول اکرم ﷺ او را نیز بشارت بهشت داده است^(۳). علاوه بر این، طلحه بن عبیدالله از مجاهدین راه الله بوده است و در غزوه احد در دفاع از رسول اکرم ﷺ دست خود را از دست داده بود. از حضرت زبیر رضی الله عنه مروی است که رسول اکرم ﷺ دو زره پوشیده بود و می‌خواست از صخره‌ای (سنگ بزرگ) بالا رود و نتوانست حضرت طلحه را نشانند و از روی شانه‌های او بالا رفت تا به صخره رسید و بالای آن نشست. آنگاه فرمود: «أَوْجِبْ طَلْحَةَ رضی الله عنه»^(۴) یعنی حضرت طلحه رضی الله عنه بهشت را بر خود واجب کرد. حضرت طلحه رضی الله عنه چنان خدا ترس و پرهیزگار بود که می‌ترسید از اینکه یک شب سپری شود و او مالی را در خانه داشته باشد. از سعدی دختر عوف (همسر

۱- سنن ترمذی کتاب الفضائل - باب فضایل عثمان بن عفان برقم (۳۷۰۱) - صحیح ترمذی رقم (۲۹۲۰).

۲- صحیح بخاری کتاب الوصایا برقم (۲۶۲۶).

۳- سنن ترمذی (۳۷۴۷) و صحیح ترمذی (۲۹۴۶).

۴- سنن ترمذی کتاب مناقب - باب طلحة بن عبدالله (۳۷۳۸) و صحیح ترمذی (۲۹۳۹).

طلحه) روایت است، می‌گوید: روزی نزد طلحه رضی الله عنه رفتم او را اندوهگین یافتم. گفتم تو را چه شده است؟ ممکن است از ناحیه همسرت ناراحتی برایت پیش آمده است؟ فرمود: خیر، به خدا سوگند توبه‌ترین همسر برای یک شوهر مسلمان هستی. اما مبلغی پول نزد من هست که مایه نگرانی من شده است. عرض کردم: اگر پول‌ها موجب ناراحتی تو شدند، آن‌ها را میان خویشاوندان تقسیم کن. آنگاه به خادمش امر کرد تا خویشاوندان را طلب کند. وقتی پول‌ها را تقسیم کرد. از خزانه دار پرسیدم. چقدر بودند؟ گفت: چهارصد هزار^(۱). از حضرت حسن بصری مروی است: طلحه بن عبیدالله زمینی به مبلغ هفتصد هزار درهم فروخت. شب را با ترس و خوف سپری کرد و صبح بلا فاصله همه آن‌ها را تقسیم نمود^(۲). اما حضرت زبیر بن عوام رضی الله عنه نیز وعده بهشت به او داده شده است و از صحابه مخلص رسول الله صلی الله علیه و آله بوده است. از حضرت علی رضی الله عنه مروی است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: هر پیامبری دوستان بخصوصی دارد و زبیر بن عوام از دوستان و یاران مخلص من است^(۳). و همچنین حضرت عبدالرحمن بن عوف از صحابه گرانقدر و از جمله ده نفری بود که رسول اکرم صلی الله علیه و آله او را بشارت بهشت داده بود^(۴). او این فضیلت را دارد که رسول اکرم صلی الله علیه و آله پشت سر او نماز خوانده است. علاوه بر این او بعد از وفات رسول اکرم صلی الله علیه و آله در حق ازواج مطهرات خدمات ارزنده‌ای انجام داده است. از حضرت عایشه رضی الله عنها مروی است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «إِنَّ امْرُؤًا مِمَّا يُهْمُنِي بَعْدِي وَلَنْ يَصْبِرَ عَلَيْكَ إِلَّا الصَّابِرُونَ». یعنی رسول اکرم صلی الله علیه و آله خطاب به ازواج فرمود: آنچه که بعد از من مایه نگرانی من است رسیدگی به امور شما است و تنها انسان‌های با صبر و حوصله بار زندگی شما را تحمل می‌کنند. سپس حضرت عایشه رضی الله عنها خطاب به فرزند حضرت عبدالرحمن بن عوف فرمود: سقی الله أبابك من سلسبیل الجنة. خداوند از چشمه سلسبیل بهشت پدر تو را سیراب کند. عبدالرحمن بن

۱- سیر أعلام النبلاء نوشته امام ذهبی ج ۱ ص ۳۲.

۲- مصدر سابق.

۳- صحیح بخاری ج ۳ کتاب فضائل الصحابة.

۴- حدیث بیان گردید.

عوف بعد از وفات رسول اکرم ﷺ ازواج مطهرات را کمک مالی می‌کرد^(۱). از ابی سلمه^(۲) روایت است که عبدالرحمن بن عوف باغی را به ارزش چهارصد هزار درهم برای ازواج مطهرات وصیت کرد^(۳). آری این است، عبدالرحمن بن عوف که آقای تیجانی او را متهم به اندوختن طلا و نقره می‌کند؟! اما زید بن ثابت^(۴) از چهار نفری است که در زمان رسول اکرم ﷺ قرآن را جمع نمودند. حضرت انس بن مالک، می‌گوید: چهار نفر در زمان رسول اکرم ﷺ قرآن را جمع و تدوین کردند و هر چهار نفر آنان از انصار بودند: ابی بن کعب، معاذ بن جبل، زید بن ثابت و ابوزید^(۳). بخاری در صحیح خود از حضرت براء چنین روایت می‌کند: براء^(۴) می‌گوید: رسول اکرم ﷺ به من امر کرد تا زید را صدا کنم و به او بگویم کتف (استخوان شانه که برای نوشتن مورد استفاده بود) و دوات را بیاورد. زید کتف و دوات را آماده کرد و رسول اکرم ﷺ به او گفت: ﴿لَا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ﴾ را بنویس^(۴). زید بن ثابت^(۴) از جمله کسانی بود که حضرت ابوبکر^(۴) در دوران خلافتش او را برای تدوین قرآن دعوت کرد. و رسول اکرم ﷺ در حق او گفته بود: «أفرض أمتي زيد بن ثابت» یعنی فرائض (علم میراث) را زید بن ثابت از همه امتم بهتر می‌داند. آری، این انسان‌های پاک که رسول اکرم ﷺ درباره راستگویی عدالت و انصاف، خشنودی الله از آنان و بهشتی بودن آنان سخن گفته است و به فضل آنان گواهی داده است ولی این آقای تیجانی (هدایت شده) چیزی از این فضایل را نمی‌بیند بجز طعن و نقص و عیب که با مطرح کردن آن‌ها سوز و گداز سینه‌اش را تسکین می‌دهد. آیا می‌توان گفت: این تقدیر و تجلیلی است که گروه روافض آن را در حق اصحاب رسول الله ﷺ در دل‌های خود کتمان کرده‌اند؟! ۴- اما استدلال آقای تیجانی از روایت کسی که اهل سنت نیست، یعنی مسعودی، استدلالی بی‌اساس است. زیرا مسعودی متکلم فیه و مجروح است. علامه ابن

۱- سنن ترمذی کتاب الفضائل (۳۷۴۹) صحیح ترمذی (۲۹۸۳).

۲- همان مصدر سابق.

۳- سنن ترمذی کتاب فضایل القرآن. باب کتاب النبی ﷺ و صحیح ترمذی رقم (۳۹۸۲).

۴- صحیح بخاری کتاب فضایل القرآن. باب کتاب النبی ﷺ (۴۷۰۴).

حجر در لسان المیزان درباره او می‌گوید: «کتابه طافحه بأنه کان شیعیاً معتزلیاً»^(۱) یعنی کتاب‌های مسعودی اعتباری ندارند، او شیعی و معتزلی است. شیخ الاسلام ابن تیمیه درباره کتاب مسعودی «مروج الذهب» می‌گوید: «وفي تاريخ المسعودي من الأكاذيب ما لا يحصيه إلا الله تعالى»^(۲). یعنی تاریخ مسعودی مملو از دروغ است و دروغ در آن چنان زیاد است که بجز خداوند کسی دیگر اندازه‌ی آن‌ها را نمی‌داند. لذا استدلال آقای تیجانی از سخنان مسعودی هرگز مدرک و دلیلی برای ما به حساب نمی‌آید. زیرا دلیل قوی بر شیعه بودن او وجود دارد. علامه قمی امام شیعه اثنا عشریه در کتابش «الکنی والألقاب» درباره او (مسعودی) می‌گوید: «شیخ المؤرخین وعمادهم، أبو الحسن علی بن الحسین المسعودي الهذلي. . .» علامه او را از قسم اول (صه) به حساب آورده است. و گفته است که او درباره امامت کتابی نوشته است. و مجلسی در مقدمه کتابش بحار الأنوار می‌گوید: نجاشی در فهرست خودش مسعودی را از راویان شیعه به حساب آورده است^(۳).

۵- آقای تیجانی از کتاب «مروج الذهب» در جهت نکوهش حضرت عثمان استفاده کرده است اما آنچه را که خود صاحب کتاب یعنی مسعودی نتوانسته آن را پنهان کند، ترک کرده است. مسعودی در کتابش می‌گوید: عثمان نهایت درجه سخاوت، کرم، عفو و گذشت داشت. برای نزدیکان و بیگانگان انفاق می‌کرد. بسیاری از کارمندان دولتی او و معاصرانش به تبعیت از وی چنان کردند و از سیره‌ی او تاسی نمودند^(۴). اما کینه‌ی پنهان آقای تیجانی، او را بر این واداشته است تا سخن دروغینی را که مسعودی نگفته است، به او نسبت دهد. چون او (تیجانی) مدعی شده است که عبدالرحمن بن عوف، صحابی بزرگوار

۱- منهاج السنة ج ۴ ص ۸۵.

۲- منهاج السنة ج ۴ ص ۸۴.

۳- الکنی والألقاب (عباس قمی) ج ۳ ص ۱۸۵ چاپ مکتبه الصدر.

۴- مروج الذهب، مسعودی ج ۲ ص (۳۳۲) چاپ دار الاندلس - بیروت.

رسول الله ﷺ یک هشتم ثروتش را که بالغ بر هشتاد و چهار هزار درهم بود، میان همسرانش تقسیم کرد. او (تیجانی) این سخن را به کتاب مسعودی (مروج الذهب) نسبت داده. اما من این مطلب را در کتاب مسعودی نیافتم، درباره این هلاک شده چه باید گفت؟!.

آقای تیجانی در پایان یاوه‌گویی‌های خود می‌گوید:

«این‌ها چند مثال مختصر بود، در تاریخ شواهد و قراین زیادی وجود دارد اما قصد بیان همه آن‌ها را نداریم و به همین مقدار کفایت می‌شود...» . به این مدعی دروغگو می‌گوییم، کاش این شواهد تاریخی را بیان می‌کردی تا ما و سایر خوانندگان بیشتر از یاوه‌گویی‌های تو مطلع می‌شدیم.

باب پنجم:

نقدی بر ادعای تیجانی دایر بر اینکه بعضی از صحابه بعضی دیگر را نکوهش کرده‌اند

نخست استدلال او از حدیث ابوسعید خدری را مورد بررسی قرار می‌دهیم. تیجانی می‌گوید: «... از ابوسعید خدری چنین مروی است: «... رسول اکرم ﷺ روزهای عید قربان و عید فطر به مصلی تشریف می‌برد. نخست نماز را اقامه می‌کرد - بعد رو به طرف مردم کرده در حالت ایستادن به ایراد خطبه می‌پرداخت و مطالبی را که لازم بود، بیان می‌کرد و سپس به خانه بر می‌گشت. ابوسعید می‌گوید: مردم همواره بر این منوال عمل می‌کردند تا اینکه روزی با مروان، امیر مدینه برای ادای نماز عید قربان یا عید فطر به عیدگاه رفتیم. وقتی وارد مصلی شدیم، منبری را که «کثیر ابن صلت ساخته بود، در آنجا گذاشته شده بود مروان می‌خواست (قبل از ادای نماز) بالای منبر رود و به ایراد خطبه پردازد. من (ابوسعید خدری) بلا فاصله او را به طرف خود کشیدم او نیز مرا به طرف خود کشید و بالاخره بالای منبر رفت و قبل از نماز به ایراد خطبه پرداخت. من به او گفتم: به خدا سوگند، (سنت پیامبر ﷺ) را تغییر دادند؟ مروان گفت: ای، ابا سعید، آنچه که تو می‌دانی، دورانش سپری شد. من گفتم: به خدا سوگند، آنچه را که من می‌دانم بهتر است از آنچه که نمی‌دانم. مروان گفت: مردم بعد از نماز برای شنیدن سخنان ما نمی‌نشینند، لذا من خطبه را قبل از نماز خواندم. درباره علل و اسبابی که صحابه را به تغییر سنت رسول الله ﷺ و می‌داشت، بسیار تلاش نموده‌ام^(۱).

جواباً عرض می‌شود:

۱- طبق اظهارات علامه ذهبی، مروان صحابی نیست بلکه تابعی است^(۲). درباره اینکه او، رسول اکرم ﷺ را دیده است، اختلاف نظر وجود دارد. مروان در زمان

۱- ثم اهدتیت ص (۱۰۶) آنگاه. . . هدایت شدم ص (۱۷۳-۱۷۲).

۲- سیر أعلام النبلاء ج ۳ ص (۴۷۶).

وفات رسول اکرم ﷺ ده سال سن داشت و به حد بلوغ نرسیده بود. بنابراین، عمل یک تابعی را در پرونده صحابی آوردن و به صراحت چنین عنوان کردن «گواهی صحابه علیه خود پیرامون تغییر دادن سنت رسول الله ﷺ» (شهادتهم علی أنفسهم بتغییر سنة النبی ﷺ) یک حرکت فوق العاده احمقانه و کودکانه است. ضمیر در «أنفسهم» ضمیر جمع است و ضمیر جمع این معنی را می‌رساند که تمام صحابه ﷺ در تغییر سنت رسول اکرم ﷺ شریک بوده و نقش داشتند. آیا حماقت و سفاقتی بیشتر از این دیده می‌شود؟! قطعاً او با چنین استشهاد و استنادی، آن عده از صحابه را که از دیدگاه خود شیعه اخیار و پسندیده هستند، استثناء نمی‌کند، مانند علی بن ابی طالب، ابوذر، عمار و یاسر... الخ آیا آقای تیجانی می‌تواند از میان جمع اصحاب، آن چند تن را استثناء کند؟! بخاطر اینکه صورت حال روشن‌تر شود و جنایات تیجانی برای همگان آشکارتر گردد، حدیثی را که در همین خصوص بعد از چند صفحه آمده است، تقدیم خوانندگان می‌گردد. و آن حدیث چنین است: ابن عباس می‌گوید: در نماز عید همراه با رسول اکرم ﷺ، حضرت ابوبکر، حضرت عمر و حضرت عثمان ﷺ در مصلی حاضر بودم. همه آنان نخست نماز خواندند، و بعد به ایراد خطبه پرداختند^(۱).

۲- بالفرض، آنچه را که آقای تیجانی، خلاف سنت می‌داند، اگر از صحابه ﷺ صورت گرفته باشد، باز هم موجب نقص و عیب برای صحابه نمی‌شود. زیرا آنان معصوم نبودند و خطای اجتهادی از آنان ممکن بود، بدون اینکه آنان چنین قصدی داشته باشند و هرگاه به حق پی برده و متوجه خطا می‌شدند، از حق تبعیت می‌کردند - امام شافعی رحمته می‌فرماید: شخصی ثقه از ابن ابی ذیب و او از مخلد بن خفاف به من خبر داد که مخلد بن خفاف می‌گوید: با جوانی معاوله کردم و بعد متوجه شدم که مبیع معیوب است، درباره مبیع معیوب نزد عمر بن عبدالعزیز از دست آن جوان شکایت کردم. عمر بن عبدالعزیز حکم کرد تا من مبیع را برگردانده و کل ثمن را از آن جوان پس بگیرم. بعد نزد عروه آمده او را از ماجرا آگاه کردم. عروه گفت: همین امروز بعد از ظهر نزد او (عمر بن عبدالعزیز) رفته به او می‌گویم: حضرت عایشه رضی الله عنها از رسول اکرم ﷺ نقل کرده

۱- صحیح البخاری ج ۱ کتاب العیدین برقم (۹۳۰).

است که در چنین حالتی فرمود: «إن الخراج بالضمان» مخلد بن خفاف می‌گوید: هرچه زودتر نزد حضرت عمر بن عبدالعزیز رفته او را از حدیثی که عروه از عایشه برای من نقل کرده بود، مطلع کردم. حضرت عمر بن عبدالعزیز گفت: «این شخص درباره این مرافعه معادله را برای من بسیار آسان کرد پروردگارا، تو می‌دانی که من بجز حق و حقیقت قصد دیگری ندارم. سنت رسول اکرم ﷺ در این باره به من رسید لذا من فیصله عمر را رد کرده و سنت رسول اکرم ﷺ را به اجرا در می‌آورم. آنگاه برای من حکم کرد تا در عوض آنچه که در حق من قضاوت کرده بود، تاوان بگیرم^(۱). زید بن ثابت زن حائضه را قبل از طواف وداع اجازه رفتن نمی‌داد و در این باره با حضرت عبدالله بن عباس رضی الله عنه بحث و مناظره داشت. ابن عباس به او گفت: فلان زن انصاری را بپرس، آیا رسول اکرم ﷺ او را در این باره چه امر کرده است؟ زید نزد آن زن انصاری رفت و مساله را از او جويا شد و برگشت در حالی که خوشحال بود و خطاب به ابن عباس گفت: «تو همواره راست می‌گویی»^(۲). آری، اینان بودند اصحاب رسول الله ﷺ که به رسول الله ﷺ ایمان داشتند و او را تجلیل نموده و بلافاصله از دستور و سنت او تبعیت می‌کردند.

۳- اما در ارتباط با آنچه که مروان انجام داد، عرض شود که او با رای و اجتهاد خود چنین خطایی مرتکب شده بود. لکن حضرت ابوسعید خدری رضی الله عنه او را نکوهش کرده زیرا او عمل رسول الله ﷺ (نماز قبل از خطبه) را ضروری می‌دانست و مروان آن را حمل بر اولویت می‌کرد. به همین خاطر برای ترک اولویت تغییر حال مردم را عذری موجه تلقی نموده، حفاظت اصل سنت را که همانا شنواندن خطبه است، ترجیح می‌داد از برقرار نمودن ترتیبی که جز شرایط خطبه نبود^(۳). و با وجود این همه حضرت ابوسعید پای خطبه او نشست و بخاطر تبعیت از امام حضورش را ترک نکرد.

۱- اعلام الموقعین عن رب العالمین، ابن قیم جوزیه ج ۲ ص ۲۰۰.

۲- مصدر سابق ج ۲ ص (۳۰۳).

۳- فتح الباری ج ۲ ص (۵۲۲).

۴- چنین فتواهای اجتهادی خلاف سنت از حضرت علی علیه السلام نیز ثابت است. زیرا حضرت علی علیه السلام «أبعد أجلین» دورترین فاصله زمانی را، برای عدت متوفی عنها زوجها که حامله باشد، قرار داده است. حال آنکه سنت ثابتة رسول اکرم صلی الله علیه و آله که موفق با حکم قرآن است، این است که عدت این زن با وضع حمل به پایان می‌رسد. همچنین فتوای دیگر حضرت علی که مخالف با سنت رسول الله است، فتوای او درباره مفوضه (زنی که بدون ذکر مهریه خود را تحویل شوهر داده است) به شمار می‌رود. حضرت علی علیه السلام در این باره می‌فرماید: با مرگ شوهر، مهریه او ساقط می‌گردد. حال آنکه عبدالله بن مسعود و تنی چند از صحابه فتوا داده‌اند که «لها مهر نساءها» یعنی مهر مثل به او می‌رسد. همانطور که اشجعیهون از رسول اکرم صلی الله علیه و آله درباره بروع دختر واشق حدیثی را نقل کرده است ^(۱). این فتواها هرگز به این معنی نیستند که حضرت علی علیه السلام سنت رسول اکرم صلی الله علیه و آله را تغییر داده است، زیرا ممکن است حدیث رسول الله صلی الله علیه و آله به او نرسیده باشد. عیناً همین تاویل درباره عمل مروان نیز وجود دارد و آن اینکه، خطا، خطای اجتهادی است چون او شرطی از شروط نماز را مخالفت نکرده است لذا هر گونه تفاوت میان فتوای حضرت علی علیه السلام و عمل مروان، مردود است.

۵- بدون تردید، روش شیعه بسیار تعجب آور و شگفت انگیز است. آن‌ها عمل یک تابعی را که مجوز و دلیل شرعی برایش وجود دارد، مورد نکوهش و ایراد قرار می‌دهند اما اینکه خودشان سنت رسول الله صلی الله علیه و آله را اجمالاً و تفصیلاً ترک می‌کنند، اصلاً احساس ناراحتی نمی‌کنند و بخاطر گمراهی فکری و شک و تردید در امور دین بدون هیچ دلیلی اصحاب رسول اکرم صلی الله علیه و آله را مورد طعن و عیب جویی قرار می‌دهند. دلیل این گونه منش نامطلوب خبث باطن و این پندار باطل است که سنت را فقط در گفته‌های حضرت علی و اولادش منحصر می‌دانند. ای شیعیانی که به دروغ به بهانه حمایت از سنت اشک تماش می‌ریزید، جواب دهید: آیا تنها حضرت علی علیه السلام و اولادش بودند که سنت را از رسول الله صلی الله علیه و آله آموختند و یاد گرفتند و سایر صحابه رضی الله عنهم که پیامبر صلی الله علیه و آله را در سفر و

حضر در دعوت و جهاد، در حیات و حتی در ممات، همراهی می‌کردند، از سنت بی‌خبر بودند و درباره آن، هیچ اطلاعی نداشتند؟ «پیروی از سنت دروغین شما را مبارک باد».

«نقدی بر ادعای تیجانی دایر بر اینکه صحابه در نماز تغییر ایجاد کردند»

تیجانی می‌گوید: انس بن مالک می‌گوید: من هیچ چیز را در زمان پیامبر مقدم بر نماز نمی‌دانستم آنگاه گفت: آیا شما همین نماز را ضایع نکردید؟ زهری می‌گوید: در دمشق نزد انس بن مالک رفتم. او را در حال گریه یافتم. علت گریه را جویا شدم، گفت: از آنچه که از رسول الله ﷺ یاد گرفته بودم، چیزی را جز این نماز، به یاد ندارم، بی‌تردید، نماز هم ضایع شده است. تیجانی در ادامه این چرندهای خود می‌گوید: بخاطر اینکه کسی گمان نکند که تنها تابعین بعد از فتنه‌ها و جنگ‌ها سنت را تغییر داده‌اند، دوست دارم، بگویم که نخستین کسانی که سنت را در نماز تغییر داده‌اند، خلیفه مسلمانان، عثمان بن عفان و ام المومنین عایشه بودند. بخاری و مسلم در صحاح خود روایت کرده‌اند که: رسول اکرم ﷺ، ابوبکر، عمر و عثمان در صدر خلافتش در منی نمازهای چهار رکعتی را قصر، یعنی دو رکعت خوانده‌اند. ولی بعد عثمان به جای دو رکعت در منی چهار رکعت خوانده است همانطور که در صحیح مسلم آمده است. امام زهری رحمته الله می‌گوید: از عروه پرسیدم: عایشه در سفر چرا نمازها را قصر نمی‌کند؟ گفت: او تاویل می‌کند همانطور که عثمان تاویل کرده است^(۱).

در جواب عرض می‌شود:

۱- آقای تیجانی میان دو حدیث خلط مبحث نموده است و دو حدیث از هم جدا را یک حدیث قرار داده است. حدیث اول که آن را مهدی از غیلان و او از حضرت انس رضی الله عنه روایت کرده است، چنین است: «مَا أَعْرِفُ شَيْئًا مِمَّا كَانَ عَلَى عَهْدِ النَّبِيِّ ﷺ قَبْلَ الصَّلَاةِ. قَالَ أَلَيْسَ صَيَّعْتُمْ مَا صَيَّعْتُمْ فِيهَا».^(۲) حضرت انس گفت: آنچه که در دوران رسول اکرم ﷺ بود اکنون وجود ندارد. از وی سوال شد: نماز چطور؟ فرمود: شما مگر نمی‌دانید که در آنچه کرده‌اید؟

۱- ثم اهدتیت ص (۱۰۹) آنگاه... . هدایت شدم ص (۱۷۸).

۲- صحیح البخاری ج ۱ کتاب مواقیب الصلاة، باب تضييع الصلاة عن وقتها برقم (۵۰۶).

و حدیث دوم، از عثمان بن ابی رواد چنین روایت شده است: «سَمِعْتُ الزُّهْرِيَّ يَقُولُ: دَخَلْتُ عَلَى أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ بِدِمَشْقَ وَهُوَ يَبْكِي. فَقُلْتُ: مَا يُبْكِيكَ؟ فَقَالَ: لَا أَعْرِفُ شَيْئًا مِمَّا أَدْرَكْتُ إِلَّا هَذِهِ الصَّلَاةَ، وَهَذِهِ الصَّلَاةُ قَدْ ضَيَّعْتُ»^(۱).

ترجمه: «زهري می گوید: نزد انس بن مالک رفتم، او را در حال گریه دیدم. پرسیدم چرا گریه می کنی؟ گفت: چیزهایی را که در زمان رسول الله در یافته بودم. نمی بینم مگر این نماز، و این نماز هم ضایع شده است».

۲- حدیث اول حضرت انس بن مالک که در آن آمده است: «ضَيَّعْتُمْ مَا ضَيَّعْتُمْ فِيهَا» منظور از این قول (ضَيَّعْتُمْ مَا ضَيَّعْتُمْ فِيهَا) او این است، که آنان نماز را به تاخیر می اندازند به اندازه ای که وقت آن می گذرد. و این مساله (به تاخیر انداختن نماز) در زمان حجاج بوده است، نه در زمان صحابه رضوان الله تعالی علیهم اجمعین. کسی که در این حدیث حضرت انس را مخاطب قرار داد اسم او ابو رافع است. امام احمد بن حنبل در تذکره ابو رافع چنین گفته است: ابو رافع گفت: يَا أَبَا حَمَزَةَ (کنیه انس بن مالک) «وَلَا الصَّلَاةَ؟ فَقَالَ لَهُ أَنَسُ: «قَدْ عَلِمْتُمْ مَا صَنَعَ الْحَجَّاجُ فِي الصَّلَاةِ؟» شما می دانید که حجاج در نماز چه بدعتی را رواج داده است^(۲). ابن سعید در طبقات دلیل و علت قول حضرت انس رضی الله عنه را چنین بیان کرده است: عبدالرحمن بن عریان حارثی از ثابت بنانی روایت می کند و می گوید: ما همراه حضرت انس رضی الله عنه بودیم. حجاج نماز را به تاخیر انداخت. حضرت انس بلند شد تا در این باره با حجاج صحبت کند. برادران او بخاطر ترحم که مبادا حجاج به او تعرض کند، او را منع کردند، انس بن مالک ناراحت شده از مجلس بلند شد و سوار اسب شده بیرون رفت و در مسیر راه چنین گفت: «وَاللَّهِ مَا أَعْرِفُ شَيْئًا مِمَّا كُنَّا عَلَيْنِهِ عَلَى عَهْدِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِلَّا شَهَادَةَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» فَقَالَ رَجُلٌ: فَالصَّلَاةُ يَا أَبَا حَمَزَةَ؟ قَالَ: «قَدْ جَعَلْتُمْ الظُّهْرَ عِنْدَ الْمَغْرِبِ أَفْتِلِكَ كَأَنْتَ صَلَاةَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ». «به خدا سوگند، آنچه که

۱- بخاری ج ۱ برقم (۵۰۷).

۲- فتح الباری ج ۲ ص (۱۸-۱۷).

در زمان رسول الله ج بود، جز کلمه شهادت چیزی باقی نمانده است. یکی از حاضران گفت: پس نماز چی؟ ای ابا حمزه. حضرت انس رضی الله عنه گفت: شما ظهر را وقت مغرب می خوانید، آیا نماز رسول اکرم ج چنین بوده است؟^(۱)

۳- حدیث دوم حضرت انس که امام زهری آن را روایت کرده است، آن نیز در دوران امارت حجاج بوده است و در عراق گفته شده است. حضرت انس در دمشق آمده بود تا نزد خلیفه، ولید بن عبدالملک، از دست حجاج شکایت کند. و منظور حضرت انس رضی الله عنه از این سخنش «لَا أَعْرِفُ شَيْئًا مِمَّا أَدْرَكْتُ إِلَّا هَذِهِ الصَّلَاةَ، وَقَدْ ضُيِّعَتْ» «چیزی جز نماز باقی نمانده و آن نیز ضایع شده است». این است که نماز به دلیل به تاخیر انداختن آن به وسیله حجاج ضایع شده است. و در این تردیدی نیست که حجاج و خلیفه اش ولید بن عبدالملک و دیگران نماز را از وقت اصلی خود به تاخیر انداختند - عبدالرزاق از ابن جریج، او از عطا چنین روایت کرده است: «أَخَّرَ الْوَلِيدُ الْجُمُعَةَ حَتَّى أَمْسَى فَجِئْتُ فَصَلَّيْتُ الظُّهْرَ قَبْلَ أَنْ أَجْلِسَ ثُمَّ صَلَّيْتُ الْعَصْرَ وَأَنَا جَالِسٌ إِيَّاهُ وَهُوَ يَخْطُبُ».

ولید نماز جمعه را به تاخیر انداخت، من (عطاء) آمدم قبل از اینکه بنشینم، نماز ظهر را خواندم - بعد در حالی که نشسته بودم و وانمود می کردم که خطبه را استماع می کنم، نماز عصرم را می خواندم^(۲). ابونعیم، شیخ امام بخاری در کتاب الصلاه از طریق ابی بکر بن عتبه چنین روایت کرده است: ابی بکر بن عتبه می گوید: در کنار ابی جحیفه نماز خواندم. حجاج نماز را به تاخیر انداخت، آنگاه ابوجحیفه بلند شده و نمازش را (به تنهایی) خواند - و از طریق ابن عمر رضی الله عنهما چنین روایت شده است: او (ابی جحیفه) همراه با حجاج نماز می خواند اما زمانی که حجاج، نماز را تاخیر کرد، ابی جحیفه حضورش را در نماز با حجاج ترک کرد.^(۳) روایت حضرت انس که مطلقاً نقل شده است، معنی اش این نیست که در تمام کشورهای اسلامی چنین شده است بلکه اطلاق حدیث حضرت انس محمول است بر آنچه که او در بلاد شام و بصره از

۱- فتح الباری ج ۲ ص (۱۸-۱۷).

۲- فتح الباری ج ۲ ص ۱۸.

۳- فتح الباری.

حکام آنجا مشاهده کرده است و نه او در مدینه نیز بوده است و درباره نماز مردم مدینه از وی چنین روایت است: «مَا أَنْكَرْتُ شَيْئًا إِلَّا أَنْكُمْ لَا تُقِيمُونَ الصُّفُوفَ» یعنی همه چیز شما پسندیده است جز اینکه شما صفهای نماز را درست نمی‌کنید. حضرت انس بن مالک در زمان حکومت حضرت عمر بن عبدالعزیز به مدینه بازگشت^(۱).

۴- آری، این گفته تیجانی که عثمان و عایشه نماز را تغییر دادند، باید عرض شود که مقصود و منظور از نماز، در روایت مذکور نماز در حال مسافرت است و مساله این است که این نماز شکسته خوانده شود یا کامل و غیر شکسته؟ هر کس اندک مناسبتی با علم فقه داشته باشد، می‌داند که شکسته یا کامل خواندن در حالت سفر میان فقهای مسئله‌ای اختلافی است. این اختلاف میان صحابه^{رضی الله عنهم} نیز بوده است. درباره حضرت عثمان، سعد بن ابی وقاص، ابن مسعود، ابن عمر و ام المومنین عایشه صدیقه کامل و غیر شکسته خواندن منقول است جمهور صحابه و تابعین نیز بر این باور بودند حتی حضرت عایشه^{رضی الله عنها} از رسول اکرم^{صلی الله علیه و آله} نقل می‌کند که او در صفر گاهی کامل می‌خواند و گاهی شکسته. شخصی از حضرت ابن عباس^{رضی الله عنهما} پرسید و گفت: من در سفر نماز را شکسته نمی‌خوانم بلکه کامل می‌خوانم. ابن عباس وی را به اعاده نماز، حکم نکرد^(۲). دلیل بر اینکه قصر در سفر فقط رخصت است نه عزیمت نیز وجود دارد. آیه در این باره چنین می‌گوید: ﴿وَإِذَا صَرَبْتُمْ فِي الْأَرْضِ فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَقْصُرُوا مِنَ الصَّلَاةِ إِنْ خِفْتُمْ أَنْ يَفْتِنَكُمْ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنَّ الْكَافِرِينَ كَانُوا لَكُمْ عَدُوًّا مُّبِينًا﴾ [النساء: ۱۰۱]. «هرگاه به مسافرت رفتید و نمازها را شکسته خواندید، گناهی بر شما نیست. اگر احتمال ضرر و زیان از طرف کفار وجود داشته باشد. همانا کفار، دشمن سر سخت و آشکار شما هستند». امام مسلم حدیثی را از یعلی بن امیه نیز چنین آورده است: یعلی بن امیه می‌گوید: از حضرت عمر بن خطاب پرسیدم: خداوند می‌فرماید: اگر احتمال حمله دشمن وجود دارد، مانعی ندارد در اینکه نمازها را شکسته بخوانید و اکنون

۱- فتح الباری همان صفحه.

۲- المغنی لابن قدامة ج ۳ ص (۱۲۴) تحقیق: عبدالله الترمذی و عبدالفتاح الحلوی.

مردم از حمله دشمن در امن و امان هستند؟ حضرت عمر رضی الله عنه در جواب فرمود: همین آیه برای من نیز منشا سوال بود و من از رسول اکرم صلی الله علیه و آله سوال کردم. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «صَدَقَةٌ تَصَدَّقَ اللهُ بِهَا عَلَيْكُمْ فَأَقْبَلُوا صَدَقَتَهُ» این صدقه خداوند است (یعنی شکسته خواندن) در حق شما، آن را بپذیرید^(۱). امام شافعی رحمته الله بر عدم وجوب قصر نماز چنین استدلال کرده است، می‌فرماید: اگر شخص مسافر به مقیم اقتداء کند، به اتفاق همه باید نماز را کامل بخواند. اگر قصر و شکسته خواندن در سفر فرض می‌بود، مسافر پشت سر امام مقیم آن را کامل و غیر شکسته نمی‌خواند^(۲). اما استدلال آقای تیجانی از حدیث ابن مسعود که بخاری آن را تخریح کرده است و حدیث از این قرار است: قال: «صَلَّى بِنَا عَثْمَانَ بْنِ عَفَانَ رضی الله عنه بِمِنَى أَرْبَعِ رَكَعَاتٍ، فَقِيلَ ذَلِكَ لِعَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ رضی الله عنه فَاسْتَرْجَعَ ثُمَّ قَالَ صَلَّيْتُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله بِمِنَى رَكَعَتَيْنِ، وَصَلَّيْتُ مَعَ أَبِي بَكْرٍ رضی الله عنه بِمِنَى رَكَعَتَيْنِ، وَصَلَّيْتُ مَعَ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ رضی الله عنه بِمِنَى رَكَعَتَيْنِ، فَلَيْتَ حَظِّي مِنْ أَرْبَعِ رَكَعَاتٍ رَكَعَاتَانِ مُتَقَبَّلَتَانِ.»^(۳) «حضرت عثمان رضی الله عنه در منی چهار رکعت نماز خواند این مطلب به عبدالله بن مسعود گفته شد. عبدالله بن مسعود إنا لله و إنا إليه راجعون گفت و فرمود: من با رسول الله صلی الله علیه و آله، حضرت ابوبکر و حضرت عمر رضی الله عنهم در منی دو رکعت خواندم ای کاش بجای چهار رکعت، دو رکعت پذیرفته شود». عرض شود که «فَلَيْتَ حَظِّي مِنْ أَرْبَعِ رَكَعَاتٍ رَكَعَاتَانِ» این «من» از لحاظ قوانین نحوی، من «بدلیه» است. مانند همان کلمه «من» که در این آیه: ﴿أَرْضَيْتُمْ بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا مِنَ الْآخِرَةِ﴾ [التوبة: ۳۸] یعنی آیا بجای آخرت به زندگی دنیا راضی شدید. وارد شده است این قول «فَلَيْتَ حَظِّي مِنْ أَرْبَعِ رَكَعَاتٍ»... الخ ابن مسعود، دلیل واضح و روشنی است بر اینکه او معتقد به جواز چهار رکعت در

۱- صحیح مسلم به شرح النووی ج ۵ کتاب صلاة المسافرين برقم (۶۸۶).

۲- فتح الباری ج ۲ ص (۶۵۸).

۳- صحیح بخاری ج ۱ کتاب تقصیر الصلاة برقم (۱۰۳۴).

سفر بود و گر نه او چگونه از چهار رکعت حظی (سهمی) داشت؟ زیرا در غیر این صورت هر چهار رکعت باطل می‌بود. و استرجاع (خواندن اِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّا اِلَيْهِ رَاجِعُونَ) او از جهت این بود که بنابر عقیده او «خلاف اولی» عمل شده بود. روایتی که ابو داود از خود ابن مسعود روایت کرده است این مطلب را تایید می‌کند، و آن چنین است: اَنَّ عَبْدَ اللَّهِ (ابن مسعود) صَلَّى اَرْبَعًا قَالَ: فَقِيلَ لَهُ «عَبْتُ عَلِيَّ عَثْمَانَ ثُمَّ صَلَّيْتَ اَرْبَعًا» قَالَ: «الْخِلَافُ شَرٌّ» یعنی ابن مسعود چهار رکعت می‌خواند. از او سوال شد: چهار رکعت عثمان را نکوهش کردی و خودت چهار رکعت می‌خوانی؟ ابن مسعود در جواب گفت: اختلاف پدیده بدی است^(۱).

در روایت بیهقی جواب ابن مسعود چنین نقل شده است: «إني لأكره الخلاف» من اختلاف را دوست ندارم. امام احمد از ابوذر رضی الله عنه مانند حدیث اول نقل کرده است. همه‌ی این روایات دلیل روشنی هستند بر اینکه او معتقد به فرض بودن قصر نبود. همان گونه که نظر علمای احناف است. قاضی اسماعیل از علمای مالکی نیز بر همین عقیده است و یک روایت از امام مالک و امام احمد نیز چنین آمده است: «قال ابن قدامة: المشهور عن أحمد أنه على الاختيار والقصر عنده أفضل» یعنی مسافر میان شکسته و کامل خواندن نماز، مختار است البته قصر بهتر است و همین است قول جمهور صحابه و تابعین^(۲). و اگر از حدیث حضرت عایشه رضی الله عنها که فرمود: «الصلاة أول ما فرضت ركعتين... الخ» استدلال شود که فرضت به معنی «قلدت» است یعنی نماز در ابتدا دو رکعت بود و بعد دو رکعت اضافه شد، آنگاه این حدیث، تاویل حضرت عایشه رضی الله عنها، دایر بر اتمام نماز را مشخص می‌کند.

۵- آری، از مجموع دلایل یاد شده چنین بر می‌آید که قصر یا شکسته خواندن در سفر فرض نیست بلکه رخصت و اجازت است و انسان اختیار دارد که بر این رخصت عمل کند، شکسته بخواند یا آن را ترک کند و کامل بخواند. همچنین ورشکستگی و آوارگی ذهنی و فکری آقای تیجانی دایر بر ادعایش که صحابه

۱- سنن ابی داود کتاب المناسک باب الصلاة بمنی برقم (۱۹۶۰) وصحیح ابو داود (۱۷۲۶).

۲- فتح الباری ج ۲ ص (۶۵۷-۶۵۸).

نمازها را تغییر داده‌اند نیز بر همگان روشن می‌گردد. زیرا اگر ادعای او اندکی صحت می‌داشت، آنگاه چرا صحابه نماز «فجر» را از دو رکعت به چهار رکعت یا نماز مغرب را از سه رکعت به یک رکعت تغییر ندادند؟! آری، روشن است که جناب تیجانی حتی به مدت یک روز هم سنی نبوده است و این واقعیت دارد. زیرا هر سنی این مسأله فقهی را می‌داند. و هر سنی می‌داند که هیچ صحابی قطعاً خلاف قول و فعل پیامبر ﷺ که عزیمت باشد عمل نمی‌کند.

۶- اینک می‌پردازیم به تاویل حضرت عثمان و حضرت عایشه رضی الله عنهما بسیاری از علما و دانشمندان بر این عقیده‌اند که آن دو بزرگوار بر این باور بودند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله بخاطر سهولت و آسانی برای امت، دو رکعت را اختیار نموده است و حضرت عثمان رضی الله عنه و حضرت عایشه، شدت را در حق خود ترجیح دادند^(۱). و امام زهری می‌گوید: حضرت عثمان رضی الله عنه بخاطر کثرت اعراب و مردم روستایی که جمعیتشان در حج آن سال زیاد بود، نماز را تمام و کامل خواند تا به آنان نشان دهد که نماز چهار رکعت است^(۲). علامه ابن حجر در فتح می‌گوید: حضرت عثمان رضی الله عنه بخاطر این نماز را کامل می‌خواند، چون معتقد بود که قصر برای کسانی است که در حال فرار و حرکت کردن هستند اما کسانی که در مسافرت در حال فرار نیستند یعنی در محلی منزل گرفتند و ساکن شدند، حکم آنان، همان حکم مقیم است و آنان باید نمازها را کامل بخوانند علامه ابن حجر رحمته الله در ادامه این سخن خود می‌گوید: اگر این دلیل اتمام باشد به عقیده من، مانعی ندارد و با توجیهی که من اختیار نمودم معارض نیست بلکه مؤید توجیه من است. زیرا حالت اقامت و سکون و قرار در سفر با اقامت مطلقه نزدیک‌تر است. به خلاف کسی که در سفر حالت قرار و اقامت را ندارد بلکه در حال کوچ است. این توجیه نتیجه اجتهاد حضرت عثمان بود و بدان عمل می‌کرد^(۳). و دلیل اتمام حضرت عایشه رضی الله عنها حدیث صریحی است با سند

۱- فتح الباری ج ۲ ص (۶۶۴).

۲- سنن ابی داود باب الصلاة بمنی (۱۹۶۴) و صحیح ابوداود (۱۷۲۷) و نگا: فتح الباری ج ۲ ص (۶۶۵).

۳- فتح الباری ج ۲ ص ۶۶۵.

صحیح که امام بیهقی آن را تخریح کرده است. از هشام بن عروه و او از پدرش عروه چنین روایت کرده است: «إنها كانت تصلي في السفر أربعاً فقيل لها: لو صليت ركعتين، فقالت: يا ابن أختي إنه لا يشق علي» یعنی: «حضرت عایشه رضی اللہ عنہا در سفر چهار رکعت می خواند - از وی سوال شد: اگر دو رکعت می خواندی بهتر نبود؟ حضرت عایشه رضی اللہ عنہا در جواب خطاب به خواهر زاده اش عروه گفت: «چهار رکعت خواندن بر من سنگینی نمی کند» این پاسخ دلیل بسیار روشنی است بر اینکه او قصر را رخصت می دانست و اتمام را برای کسانی که احساس مشقت نکنند ترجیح می داد.

در پایان عرض کنم که گفته جناب تیجانی: «حتی در حق تابعین احتمال نمی دهم که سنت رسول الله صلی اللہ علیہ و آله و سلم را تغییر بدهند». در واقع حکایت از تدلیس ابن رافضی دارد. زیرا روایت حضرت انس بن مالک با آنچه که از حضرت عثمان و حضرت عایشه رضی اللہ عنہا مروی است اصلاً ارتباطی ندارد. در روایت حضرت انس رضی اللہ عنہ توضیح داده شد که تغییر (تاخیر نماز) فعل حجاج بوده است نه فعل صحابه. اما درباره عمل حضرت عثمان و حضرت عایشه رضی اللہ عنہا، هم اکنون در پاراگراف گذشته توضیحات لازم داده شد. با این ترتیب برای ما مسلم است تنها چیزی که در آن تغییر بوجود آمده است، آن عقل آقای تیجانی است!؟

«نقدی بر ادعای تیجانی دایر بر اینکه اصحاب علیه خود گواهی می دهند»

تیجانی می گوید: حضرت انس بن مالک روایت می کند که رسول اکرم صلی اللہ علیہ و آله و سلم خطاب به انصار فرمود: شما بعد از من تبعیض و ترجیح زیادی مشاهده خواهید کرد اما صبر را پیشه کنید تا اینکه خدا و رسولش را در حوض کوثر ملاقات کنید. انس گفت: ما صبر نکردیم.

علاء بن مسیب از پدرش نقل می کند: براء بن عازب را دیدم. خطاب به او گفتم توانسان بسیار مبارکی هستی - در صحبت پیامبر صلی اللہ علیہ و آله و سلم بودی و زیر درخت با او بیعت کردی. عازب خطاب به من گفت: ای برادر زاده، تو نمی دانی که ما بعد از او چه (بدعت‌هایی) را در دین بوجود آوردیم - تیجانی بعد از نقل این روایت می گوید: این صحابی که، از سابقین اولین است و از کسانی است که زیر درخت بدست پیامبر صلی اللہ علیہ و آله و سلم

بیعت کردند، خداوند از آنان اعلام رضایت کرده است و از اخلاص و صدق دل‌هایشان با خبر بوده است و در عوض فتح و پیروزی نزدیک به آنان عنایت شده است. علیه خود و سایر اصحاب گواهی می‌دهد دایر بر اینکه اصحاب پیامبر ﷺ بعد از او، بدعت‌ها را در دین بوجود می‌آورند و مرتد می‌شوند. و این همان چیزی است که خود پیامبر ﷺ درباره آن پیش بینی فرموده است. آیا بعد از این، ممکن است که فرد عاقلی به صداقت و عدالت تمام اصحاب یقین داشته باشد آن طور که اهل سنت و جماعت معتقد اند؟ و هر کس چنین عقیده‌ای داشته باشد، او با عقل و نقل مخالفت کرده است (!!!) و برای پژوهشگران هیچ گونه معیاری برای رسیدن به حقیقت باقی نمی‌ماند^(۱).

عرض می‌شود:

۱- روایت مذکور با سیاق و سباقی که جناب تیجانی آن را ذکر کرده است. دیده نشده است. البته این روایت را امام زهری چنین نقل کرده است: انس بن مالک به من خبر داد که عده‌ای از انصار مدینه، زمانی که اموال قبیله وازن بدست پیامبر ﷺ رسیده بود، و پیامبر ﷺ آن‌ها را میان مردم قریش توزیع می‌کرد، گفتند: خداوند پیامبر ﷺ را بیامرزد، او به قریش می‌دهد و به ما نمی‌دهد و حال آنکه خون دشمنان هم اکنون از شمشیرهای ما می‌چکد. حضرت انس رضی الله عنه می‌گوید: شکایت انصار را به پیامبر ﷺ باز گو کردم. رسول الله ﷺ امر کرد تا انصار در یک خیمه چرمی جمع شدند و کسی بجز انصار در میان آنان نباشد. بعد از اینکه انصار جمع شدند. رسول اکرم ﷺ در محل تجمع آنان تشریف برد و فرمود: «چه سخنی از طرف شما به من رسیده است؟» دانشمندان انصار گفتند: یا رسول الله صاحبان عقل و خرد از ما چیزی نگفته‌اند، البته چند تن از جوانان ما چنین گفته‌اند: خداوند پیامبر ﷺ را بیامرزد، به قریش می‌دهد به ما نمی‌دهد، حال آنکه خون دشمن از شمشیرهای ما می‌چکد. پیامبر ﷺ فرمود: آری، من به کسانی می‌دهم که به تازگی مسلمان شده‌اند. آیا شما نمی‌پسندید، این را که سایر مردم با مال و اموال به خانه‌هایشان بر گردند و شما با رسول خدا ﷺ به خانه‌هایتان بر گردید؟ به خدا سوگند (اگر چنین شود) آنچه که شما همراه خود به خانه‌هایتان

می‌برید، بهتر است از آنچه که دیگران همراه خود می‌برند. حاضرین گفتند: آری، یا رسول الله! چنین چیزی را دوست داریم. آنگاه رسول الله ﷺ به آنان فرمود: بعد از من تبعیض‌های زیادی را مشاهده خواهید کرد اما صبر را پیشه کنید تا در حوض کوثر با خدا و رسولش ملاقات کنید. انس گفت: ما صبر نکردیم^(۱).

۲- این هم چنان که بر همگان روشن است حکایت از برتری و فضیلت انصار دارد و نشانگر محبت رسول الله ﷺ با انصار است. چگونه چنین نباشد. زیرا خود آن حضرت ﷺ فرمود: دوست ندارد انصار را مگر شخص با ایمان و کینه و دشمنی نمی‌کند با انصار مگر منافق. هر کس با انصار محبت کند، خداوند او را دوست دارد و هر کس با انصار بغض و کینه ورزد، او نزد الله نیز مبغوض می‌شود^(۲). رسول الله ﷺ در همین حدیث می‌فرماید: «آیا دوست ندارید که سایر مردم همراه با مال به خانه‌هایشان برگردند و شما با رسول الله ﷺ به خانه‌هایتان برگردید؟» قطعاً چنین چیزی در حق کسانی گفته می‌شود که بهترین مردمان باشند.

۳- اما این قول حضرت انس، «فلم نصبر» مفهومی، بیش از این ندارد که این رای شخص او بود و هرگز نمی‌تواند علیه تمام صحابه دلیلی باشد و این نیز ممکن است که او در این قول «فلم نصبر» اشتباه کرده باشد، روی همین اصل هیچ یک از شارحین حدیث به این زیادت «فلم نصبر» توجه نکرده است.

۴- از روی شرع و عقل جایز نیست که قول یک صحابی که قدح و عیبی در قولش دیده نمی‌شود، برای رد و نفی آیات محکمه که در باب مدح اصحاب بطور عموم و انصار علی‌الخصوص وارد شده‌اند، بکار گرفته شود.

۵- این فرموده، رسول الله ﷺ: «فاصبروا حتی تلقوا الله ورسوله علی الحوض» هرگز این معنی را ندارد که اگر آنان صبر نکنند، خدا را نزد حوض کوثر، ملاقات نخواهند کرد. «حتی» به منظور غایت مکانی و زمانی وضع شده است. رسول

۱- صحیح بخاری کتاب فرض الخمس برقم (۲۹۷۸).

۲- صحیح البخاری کتاب فضائل الصحابة رقم (۳۵۷۲) به روایت براء بن عازب.

الله حرف شرط را بکار نبرده است و نگفته است: «إن صبرتم ستلقوني علی الحوض» (اگر صبر کنید با من بر حوض ملاقات می کنید) اگر چنین می گفت، آنگاه حضرت تیجانی می توانست، آن را دلیلی برای احداث فی الدین و مرتد شدن قرار دهد. بر فرض صحت دیدگاه حضرت انس رضی الله عنه، باز هم مشکل است که قول حضرت انس «فلم نصبر» علیه اصحاب مستمسکی باشد. زیرا حدیث مذکور در باب فضیلت انصار وارد شده است و قول رسول الله در این باره حجت است نه قول حضرت انس رضی الله عنه.

۶- ممکن است حضرت انس رضی الله عنه بخاطر موضع و دیدگاه قوم خودش یعنی، انصار، در مورد «خلافت» و قصد اختلاف انصار با مهاجرین، این جمله «فلم نصبر» را در ابتدا گفته باشد. آنچه که این توجیه ششم را تأیید می کند، حدیثی است که حضرت انس رضی الله عنه از اسید بن خضیر نقل کرده است، که شخصی از انصار، در تنهایی به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم گفت: «استعملني كما استعملت فلانا» یعنی، همان گونه که فلانی را استخدام کردی، مرا نیز استخدام کن. رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: بعد از من تبعیض های زیادی را خواهید دید... الخ. علی الخصوص برای ما روشن است که «أثره» که در حدیث آمده است به معنی اختصاص و ترجیح در امور دنیوی است.

۷- اما قول حضرت براء بن عازب رضی الله عنه که در آن آمده است: «إنك لا تدري ما أحدثنا بعده». این در واقع اشاره است به آن جنگ ها و مشاجراتی که برای آنان رخ داده بود. صحابی بزرگوار از غایله و سر و صدای آن ها احساس خوف می کرد که مبدا خلاف خواست الله و رسول الله. حرکتی انجام گرفته باشد. مسلماً این احساس خوف حکایت از فضل و کمال تقوای او دارد^(۱). علاوه بر این استدلال آقای تیجانی درست باشد، قطعاً حضرت علی بن ابی طالب رضی الله عنه، از جمله شرکت کنندگان در این جنگ ها بود پس مسلماً خطاب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شامل حال او نیز هست و او نیز از جمله کسانی است که بعد از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم متغیر شده اند.

البته طبق اسناد و استدلال آقای تیجانی - اما به حق و انصاف آنچه باید گفته شود، این است که این دو حدیث در حدیث نیستند که مجموع ادله قرآنی و حدیثی که به صراحت حکایت از مدح اصحاب رضی الله عنهم و خشنودی الله از آنان دارند، به وسیله این دو حدیث رد کرده شوند. باید گفت: اینکه آنها دچار اشتباهاتی شده‌اند هیچ گونه منافاتی با فضیلت و پاکیزگی ظاهر و باطن آنان ندارد. بنابراین، استدلال تیجانی از این گونه روایات دایر بر مطعون کردن اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله، مانند این است که کسی بخواهد جلوی مو شکی را با تارهای عنکبوت بگیرد؟!.

«هل هذا إلا خرق القتاد».

باب ششم:

نقدی بر مطاعن تیجانی بر خلیفه اول حضرت صدیق اکبر رضی الله عنه

تیجانی رافضی ایرادها و اعتراض‌های زیادی متوجه این صحابه بزرگوار نموده است. اینک به ذکر این ایرادها پرداخته، یکی بعد از دیگری به آن‌ها پاسخ خواهیم گفت. حماقت وی را ثابت نموده و در دفاع از این صحابی بزرگوار تلاش خواهیم کرد. همان شخصیتی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله درباره او فرمود: بخاطر دوستی با وی، دیگر از تمام دوستان دیگر اظهار براءت می‌کنم، اگر قرار می‌بود که دوستی را برای خود بر گزینم، پسر ابی قحافه (حضرت ابوبکر) را برای دوستی بر می‌گزیدم، همانا این رفیق شما دوست خداوند است^(۱) و قرآن برای او گواهی داده است: ﴿إِلَّا تَنْصُرُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا ثَانِيَ اثْنَيْنِ إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ وَأَيَّدَهُ بِجُنُودٍ لَمْ تَرَوْهَا وَجَعَلَ كَلِمَةَ الَّذِينَ كَفَرُوا السُّفْلَىٰ وَكَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾ [التوبة: ۴۰] «اگر شما او را یاری نمی‌کنید، بی‌گمان خداوند او را یاری کرده است. زمانی که کفار او را بیرون کردند. دومی از دوتا بود، زمانی که آن دو در غار (ثور) بودند. به همراهش می‌گفت: غمگین نباش، خداوند با ما است. خداوند با لشکرهای غیبی او را تایید کرده، آرامش را بر وی نازل کرد. و موضع کفار را در برابر ایمان مغلوب کرد. خداوند توانا و دانا است.»

۱- آقای تیجانی در جریان سپاه اسامه رضی الله عنه گفته بود که ابوبکر جز افراد سپاه بود و درباره فرماندهی اسامه رضی الله عنه اعتراض داشت. در بحث مربوط به سربه حضرت اسامه رضی الله عنه از دروغ‌های او در حق خلیفه اول پرده برداشته، ثابت کردم که او (حضرت ابوبکر رضی الله عنه) جز اعضاء سپاه اسامه رضی الله عنه نبوده است بلکه رسول اکرم صلی الله علیه و آله قبل از رحلت، او را برای اقامه نماز مسلمانان تعیین فرموده بود. بعد از وفات

۱- سنن ترمذی کتاب مناقب رقم (۳۶۵۵) وصحیح ترمذی (۲۸۸۹) و اصل آن در بخاری با شماره (۳۴۵۶).

رسول اکرم ﷺ او بیش از دیگران در جهت تجهیز سپاه حضرت اسامه ﷺ کوشا بود و اغلب صحابه ﷺ بخاطر خطرهای احتمالی دشمن او را از تجهیز سپاه اسامه ﷺ منع می‌کردند و او در جواب فرمود: «به خدا سوگند پرچمی را که رسول اکرم ﷺ گره‌اش را بسته است، باز نخواهم کرد. تجهیز سپاه اسامه ﷺ، بزرگ‌ترین مصلحتی بود که حضرت ابوبکر ﷺ در ابتدای خلافتش بر اجرا و تنفیذ آن صحنه گذاشت^(۱). اما تیجانی (هدایت شده!) در این خصوص اصلاً چیزی نگفته است حال آنکه تمام مورخین، این واقعیت را پذیرفته‌اند.

۲- دلیل دیگر علیه انصاف آقای تیجانی، این است که او از استقامت و ثابت قدمی حضرت ابوبکر ﷺ در غزوه‌ی حدیبیه چیزی نگفته است، حال آنکه او از لحاظ ایمان، موافقت و طاعت از خدا و رسول خدا ﷺ از حضرت عمر ﷺ و حضرت علی ﷺ و دیگران در جنگ حدیبیه جلوتر بود و بیش از دیگران موقف پیامبر ﷺ را تایید می‌کرد.

نقدی بر ادعای تیجانی دایر بر اینکه ابوبکر علیه خود گواهی می‌دهد

تیجانی در این زمینه می‌گوید «همان گونه که در تاریخ درباره ابوبکر چنین به ثبت رسیده است: «وقتی ابوبکر بسوی پرنده‌ای که روی درختی نشسته بود، نگاه کرد، گفت: خوشا به حال تو، ای پرنده، میوه می‌خوری و روی درخت می‌نشینی و هیچ حساب و کتابی نداری. بسیار مایل هستم که درختی از درختان کنار جاده می‌بودم و شتری بر من می‌گذشت و مرا می‌خورد و به صورت سرگین بیرون می‌کرد و کاش انسانی نمی‌بودم. و باری دیگر گفته بود: «کاش مادر مرا نمی‌زایید، کاش مانند کاهی در آجر و خشت خام می‌بودم». تیجانی می‌گوید: این‌ها نصوص معدودی هستند که به عنوان مثال ذکر شدند نه به عنوان حصر^(۲).

عرض می‌شود:

۱- روایت اول را که آقای تیجانی به طبری، ریاض النضیر، کنز العمال، منهج السنه ابن تیمیه نسبت داده است، آن را در منهج السنه، طبری و ریاض النضیر پیدا نکردم، فقط در کنز العمال ذکر شده است. آری، این است دلیل

۱- منهج السنه ج ۶ ص ۳۱۹.

۲- ثم اهدیت ص (۱۱۳-۱۱۱) و نگا: . . . هدایت شدم ص (۱۸۲-۱۸۱).

صداقت و راستگویی تیجانی به گمان خودش (هدایت شده) و روایت دوم که تیجانی آن را نیز به منابع مذکور منسوب کرده است، جز در منهاج السنه جایی دیگر دیده نشده است. تبریک به این صداقت!

۲- تیجانی با نسبت دادن سخنان حضرت ابوبکر رضی الله عنه به منابع مذکور می‌خواهد نشان بدهد که این سخن را آنان نقل کرده‌اند و آنان با گفته‌های او (تیجانی) اتفاق نظر دارند ولی چنین چیزی بسیار بعید است. «منهاج السنه» نوشته‌ی امام ابن تیمیه، نام کاملش چنین است «منهاج السنة النبویة فی نقض کلام الشیعة القدیریة» این کتاب در رد کتاب «منهاج الکرامة فی إثبات الإمامة» به نگارش در آمده است. منهاج الکرمة نوشته‌ی ابن المطهر حلی است. جناب حلی از همان شیعه اثنا عشری است که آقای تیجانی بدان هدایت شده است. روایت منقول در این کتاب از جمله ادعاهای دروغین او است. کتاب «الریاض النضرة» که آقای تیجانی گاهی چرندهایش را بدان نسبت می‌دهد، اسم کامل آن چنین است. «الریاض النضرة فی مناقب العشرة» یعنی در فضایل ده نفری که بشارت بهشت به آنان داده شده است و آن ده نفر عبارت‌اند از: حضرت ابوبکر رضی الله عنه، حضرت عمر، حضرت عثمان، حضرت علی حضرت طلحه، حضرت زبیر رضی الله عنهم، حضرت سعد بن ابی وقاص، حضرت سعید بن زید، عبدالرحمن بن عوف و حضرت ابوعبیده. نویسنده در این کتاب به آن حدیث معروف اشاره می‌کند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله آن ده نفر را در حالی که آنان بالای کوه احد بودند، بشارت به بهشت داد^(۱). روافض این حدیث را قبول ندارند، آنگاه چگونه از این کتاب استدلال می‌کنند؟ علاوه بر این، آن دو جمله حضرت ابوبکر را که تیجانی نقل کرده و آن را ملاک طعن قرار داده است، من آن‌ها را در این کتاب ندیده‌ام. نویسنده کتاب در کتابش پیرامون استحقاق حضرت ابوبکر رضی الله عنه برای خلافت بعد از رسول الله صلی الله علیه و آله ثابت نموده و حدس و گمان‌های روافض را پاسخ می‌دهد بلکه در یک بخش بزرگ، حدود یک چهارم کتاب را به بحث پیرامون فضایل حضرت ابوبکر رضی الله عنه اختصاص داده است. اما این

۱- سنن ترمذی (۳۷۴۷) و مشکاه کتاب المناقب باب مناقب العشرة (۶۱۱۸) و صحیح ترمذی (۲۹۴۶).

بدخواه، بعد از همه‌ی این فضایل و کرامت که برای حضرت ابوبکر رضی الله عنه ذکر شده است، به زعم باطل خود انگشت روی مسایلی می‌گذارد که فکر می‌کند موجب نقص و عیب آن حضرت هستند ولی خوشبختانه حق همواره ظاهر و پیروز است و باطل معیوب و مکتوم.

۳- اگر صحت ثبوت سخنان مذکور را از حضرت ابوبکر رضی الله عنه بپذیریم با ادعا می‌توان گفت که این سخنان دال بر قدرت ایمان و خوف او از خداوند سبحان است و هیچ گونه نقصی را در ایمان او وارد نمی‌کند. زیرا در صحیحین (بخاری ۷۰۶۷) و مسلم (۲۷۵۶) آمده است. فردی که به خانواده‌اش امر کرد که بعد از مردن، او را سوزانده، نصف خاکسترش را در دریا و نصف دیگر را در فضا متلاشی کنند. حال آنکه او هرگز کار خیری را انجام نداده بود و فکر می‌کرد اگر خداوند دو باره مرا زنده کند، چنان عذابی به من می‌دهد که به هیچ کس هرگز نداده است خداوند به دریا و خشکی امر کرد تا اجزاء جسدش را جمع کنند. آنگاه خداوند از وی سوال کرد، چه چیزی موجب شد تا دست به چنین عملی بزنی، گفت: ترس و بیم از تو، ای پروردگار. سپس آن شخص مورد مغفرت خداوند قرار گرفت^(۱). آری این شخص که درباره قدرت خداوند برای دو باره زنده کردنش شک داشت ولی وقتی به جهت ترس و خوف از خداوند بخشوده شد، چنین بر می‌آید که ترس و بیم از عذاب الهی از موثرترین عوامل و عناصر عفو و مغفرت است، اگر گناهی واقعی وجود داشته باشد^(۲). و چنین چیزی از بسیاری صحابه رضی الله عنهم نقل شده است. از جمله آنان حضرت عبدالله بن مسعود رضی الله عنه می‌باشد. امام احمد بن حنبل از مسروق چنین روایت می‌کند: شخصی نزد عبدالله بن مسعود رضی الله عنه گفت: دوست ندارم که از اصحاب یمین باشم، دوست دارم که از مقربان درگاه الهی باشم. حضرت عبدالله بن مسعود گفت: «من کسی را سراغ دارم که دوست دارد که بعد از مردنش زنده نشود»^(۳). (منظور خودش بود) ترمذی و ابن ماجه از حضرت ابودر رضی الله عنه چنین روایت کرده‌اند:

۱- منهاج السنة ج ۵ ص ۴۸۴.

۲- منهاج السنة ص ۴۸۴.

۳- منهاج السنة ج ۵ ص ۴۸۳.

ابوذر می گوید: رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: من می بینم آنچه را که شما نمی بینید، و می شنوم آنچه را که شما نمی شنوید. آسمان به آه و فغان در آمد و باید آه و فغان کند. به اندازه چهار انگشت در آن جای پیدا نمی شود مگر اینکه فرشتگان در آنجا مشغول سجده هستند. به خدا سوگند اگر شما می دانستید، آنچه را که من می دانم، بیشتر گریه و کمتر خنده می کردید و هرگز از زنان لذت جماع را محسوس نمی کردید و به میدانها می رفتید و بسوی خداوند با صدای بلند آه و فغان می کردید. بسیار دوست دارم که درخت خارداری می بودم^(۱). امام ترمذی می گوید: این حدیث به عبارت و تعبیری دیگر نیز وارد شده است. «قال أبوذر: لوددت أني كنت شجرة تعضد» یعنی رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: دوست دارم درختی می بودم که جانوران می جویدند^(۲). آری اکنون از آقای تیجانی (هدایت شده) سوال می شود: از روایات صحیحه ثابت کردیم که رسول اکرم صلی الله علیه و آله نیز درباره خود فرمود: «لوددت أني كنت شجرة تعضد» ای کاش من درختی بودم که به وسیله جانوران جویده می شدم آقای تیجانی پاسخ بده، این حدیث نیز، گواهی حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله علیه خودش محسوب می گردد؟ آیا آنچه که درباره خلیفه ی اول، حضرت ابوبکر گفته بودی. اینجا نیز تطبیق می خورد و صدق پیدا می کند؟ بالفرض، اگر بپذیریم که جمله مذکور از خود ابوذر است، نه از حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله. ابوذر رضی الله عنه از جمله کسانی است که شیعه و تیجانی (هدایت یافته) او را از اخیار و منتجبین می دانند. آیا او با گفتن این کلمات علیه خود گواهی می دهد؟ اگر چنین نیست، پس ای خردمندان بفرمایید چه تفاوتی میان این کلمه ها و میان گفته حضرت ابوبکر رضی الله عنه وجود دارد؟! حتی امام شیعه اثناعشریه باقر مجلسی در معتبرترین کتابش «بحار الانوار» از حضرت علی بن ابی طالب رضی الله عنه چنین نقل می کند: «إن علي بن أبي طالب قال: يا ليت السباع مزقت لحمي وليت أمي لم تلدني ولم أسمع بذكر النار» ای

۱- سنن ترمذی کتاب الزهد (۲۳۱۲) ابن ماجه کتاب الزهد باب الحزن والبكاء (۴۱۹۰) وصحیح ترمذی (۳۳۷۸).

۲- سنن ترمذی ج ۴ ص ۵۵۶ کتاب الزهد.

کاش درندگان گوشت مرا تکه تکه می کردند، ای کاش مادر مرا نمی زاید تا من یاد آتش را نمی شنیدم^(۱). آیا گفته‌ی حضرت علی علیه السلام که دال بر ترس و بیم از خداوند است دلیل بر قدرت و قوت ایمان وی بر خداوند نیست؟ جواب بده‌ای تیجانی؟

۴- درباره تاریخ طبری عرض می شود که با وجود تلاش بسیار هیچ گونه اثری از این دو روایت در آن دیده نشده است. اگر کسی در صدد حق و تثبیت حقیقت است، مباحث حوادث سال یازدهم تا آخر سال سیزده هجری را مطالعه کند و کتاب کنز العمال، تالیف علاء الدین هندی، روایاتش حجت نیستند زیرا به صحت روایات در آن توجه نشده است بلکه هدف از جمع آوری آن، فقط و فقط جمع کردن اقوال، افعال منسوب به پیامبر صلی الله علیه و آله و صحابه رضی الله عنهم بوده است. بسیار شگفت آور است اینکه صاحب کتاب کنز العمال آن بخش از احادیث را که پیرامون نقد بر شیعه اثنا عشریه هستند بطور مستقل و جداگانه ذکر نموده است. با علم به اینکه هیچ حدیث صحیحی که نزد علمای اهل سنت، صحیح باشد در آن یافته نمی شود و آقای تیجانی مدعی است که آنان (اهل سنت) احادیث وارده در فضیلت اهل بیت را ضعیف قرار می دهند و در باب فضیلت صحابه حدیث می تراشند. اگر سخنان او حق و راست می بود، علمای جرح و تعدیل از اهل سنت، احادیثی را که درباره طعن شیعه هستند، صحیح قرار می دادند اما چنین نکردند. زیرا تصحیح احادیث تابع قواعد و ضوابطی است ثابت و متفق علیه نزد علمای حدیث هم به لحاظ متن و هم به لحاظ سند، فقط بخاطر خواسته‌های بی ارزش و بی اساس که خاصه روافض است، نیست. علاوه بر این، صاحب کنز العمال باب مستقلی و مخصوص را درباره فضایل صحابه در سه فصل عنوان کرده است و از خلفای اربعه که اولین آن‌ها حضرت ابوبکر رضی الله عنه می باشد، بحث را آغاز نموده است. بعد به ترتیب به ذکر فضیلت حضرت عمر، حضرت عثمان و حضرت علی رضی الله عنه پرداخته است. رعایت این ترتیب در ذکر فضایل، اشاره‌ای به فضیلت به ترتیب خلافت و سابقیت در اسلام است^(۲).

۱- بحار الانوار ج ۴۳ ص ۸۹ چاپ موسسه وفا بیروت.

۲- کنز العمال ص (۵۲۵) موسسه الرسالة.

آقای تیجانی در ادامه ی سخنان خود می گوید: قرآن، کتاب خداوند مومنان را چنین بشارت می دهد: ﴿أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفَ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾ [یونس: ۶۲]. «دوستان خداوند هرگز دچار خوف و هراس نمی شوند». ﴿الَّذِينَ ءَامَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ﴾ [لهم البشرى] في الحياة الدنيا وفي الآخرة لا تبدل لكلمات الله ذلك هو الفوز العظيم ﴿[یونس: ۶۳-۶۴]. «آنانی که مومن و با تقوی هستند برای آنان بشارت است در دنیا و در آخرت، سخنان الله عوض نمی شوند، این است پیروزی بزرگ» در جایی دیگر آمده است: ﴿إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَمُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ﴾ [نح] أولیاءوكم في الحياة الدنيا وفي الآخرة ولكم فيها ما تشتهي أنفسكم ولكم فيها ما تدعون ﴿[فصلت: ۳۰-۳۱]. ترجمه: «آنانی که ایمان آورده و استقامت نشان دادند، فرشتگان رحمت بر آنان نازل شده، به آنان می گویند، هیچ غم و اندوهی نداشته باشید و خوشحال شوید با رفتن به بهشتی که به شما وعده داده شده است. ما در زندگی دنیا و آخرت دوست شما هستیم و در بهشت برای شما هست هر آنچه که میل داشته باشید یا بخواهید، این عنایات، مهمانی از طرف خداوند بخشنده و مهربان برای شما خواهد بود».

آقای تیجانی با توجه به معنی دو آیه مذکور، از راه تعجب می گوید: چگونه شیخین، ابوبکر و عمر بشر نبودن خود را آرزو می کردند. حال آنکه خداوند بشر را بر همه ی مخلوقاتش برتری داده است ^(۱).

در جواب عرض می شود:

۱- آیه های مذکور منافاتی با بیم و هراس بندگان از پروردگارش ندارند و در بیانات گذشته بیم و خوف رسول الله صلی الله علیه و آله را از خداوند، ثابت کردیم.

۲- علامه ابن کثیر درباره آیه سوره یونس: ﴿أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفَ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾ می گوید: خداوند در این آیه خبر می دهد که دوستان و اولیا او کسانی هستند که ایمان آورده اند و تقوی را پیشه کردند. همانطور که خداوند خودش در ضمن آیه های دیگر، این آیه را تفسیر نموده است. بنابراین هر کس که متقی و پرهیزگار باشد او «اولی» خداوند است. آنان درباره آینده خود هیچ

ترسی از احوال قیامت در آنجا نخواهند داشت و در دنیا نیز با هیچ اندوهی مواجه نمی‌شوند^(۱).

آری، خوفی که از اولیاء خداوند در آیه مذکور نفی شده است، خوف در آخرت است و صحابه[ؓ] همه در دنیا از خداوند خوف داشتند و از معصیت او پرهیز می‌کردند، خوف آنان، خوف در آخرت نبود. ﴿وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾ ای علی ما وراهم فی الدنيا - یعنی اولیا خداوند به خاطر آنچه از دنیا آن را از دست می‌دهند، غمگین نمی‌شوند. و هیچ گونه جای شک و تردید، در این نیست که خوف حضرت ابوبکر[ؓ] و سایر صحابه[ؓ] دال بر این مطلب نبود که آنان از دست دادن چیزی از دنیا غمگین می‌شدند، و در باره این مطلب ﴿إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَمُوا﴾ علامه ابن جریر طبری در تفسیر آن می‌گوید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ﴾ یعنی تنها خدا را پروردگار خود می‌دانند و شریکی برای او قایل نباشند و از بقیه معبودان باطل بری بوده و او را بی‌همتا بدانند. ﴿ثُمَّ اسْتَقَمُوا﴾ یعنی بر یگانگی خدا اعتقاد راسخ داشته، توحید و یگانگی او را با شریک قرار دادن دیگران آمیخته نکنند و در امر و نهی، تنها او را اطاعت کنند^(۲). سپس امام طبری در تفسیر «استقامت» چند حدیث از حضرت ابوبکر صدیق[ؓ] ذکر کرده است که از جمله آن‌ها یکی چنین است: سعید بن عمران می‌گوید: آیه ﴿إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَمُوا﴾ را در محضر حضرت ابوبکر[ؓ] تلاوت کردم او فرمود: مصداق آیه ﴿لَا يُشْرِكُونَ بِى شَيْئًا﴾ [النور: ۵۵] کسانی هستند که با خداوند چیزی را شریک نگرفتند^(۳). آری از اینجا معلوم می‌شود که آیه مستدل آقای تیجانی هیچ گونه تطبیقی با خلیفه اول حضرت ابوبکر[ؓ] ندارد. کسی که از اندک عقل و خرد بهره باشد. نمی‌تواند حضرت ابوبکر[ؓ] را که با مشرکان قتال کرده، فتنه‌ی بزرگ مرتدان را سرکوب نموده و بزرگ‌ترین جهاد را در راستای سربلندی توحید انجام داده است و خداوند توسط او کیان و هویت اسلام را حفظ کرده است، مشرک بداند، اگر کسی چنین پندارد، بی‌گمان مبتلا به جهلی عظیم است.

۱- تفسیر القرآن العظیم - ابن کثیر ج ۲ ص ۴۳۸.

۲- تفسیر الطبری ج ۱۱ ص (۱۰۶).

۳- تفسیر الطبری ج ۱۱ ص (۱۰۶).

آقای تیجانی به یاوه‌گویی‌های خود ادامه داده می‌گوید: وقتی یک مسلمان عادی و معمولی که در زندگی‌اش استقامت نشان داده است، فرشتگان بر وی نازل می‌شوند و او را درباره جای و جایگاهش، در بهشت بشارت می‌دهند که از عذاب خداوند نترسد و در باره آنچه که از وی فوت شده است در دنیا نگران نباشد و قبل از رسیدن به قیامت برای او بشارت است، پس چرا بزرگان صحابه، آنانی که بعد از رسول الله صلی الله علیه و آله بهترین بشر بودند (همانطور که به ما یاد داده شده بود) آرزو می‌کردند که سرگین حیوانات، دانه‌ی جو یا گاه جو، می‌بودند؟ اگر فرشتگان آنان را بشارت به بهشت می‌دادند، هرگز این آرزو را نمی‌کردند که اگر به اندازه‌ی ثروت تمام جهان طلا می‌داشتند، آن را در برابر عذاب خدا فدیة می‌کردند. خداوند می‌فرماید: ﴿وَلَوْ أَنَّ لِكُلِّ نَفْسٍ ظَلَمَتْ مَا فِي الْأَرْضِ لَافْتَدَتْ بِهِ﴾ [یونس: ۵۴]. (و اگر هر کس که ستم کرده باشد، همه‌ی آنچه در زمین است از آن او باشد و همه را فدا کند تا مگر از عذاب رها شود، و چون عذاب الهی را ببیند، پشیمانی خود را پنهان نمایند و همانا در حق آن‌ها با انصاف، قضاوت شود و هرگز ستم به آن‌ها نشود). ﴿وَلَوْ أَنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا وَمِثْلَهُ مَعَهُ لَافْتَدَوْا بِهِ مِنْ سُوءِ الْعَذَابِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَبَدَا لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مَا لَمْ يَكُونُوا يَحْتَسِبُونَ﴾ [الزمر: ۴۷-۴۸]. «و اگر آنان که ستم کرده‌اند، تمام اموال دنیا را داشته باشند و نظیر آن را نیز بیآورند و همه را برای رهایی از شدت عذاب روز قیامت، فدیة دهند - فایده‌ای برایشان ندارد - و از خدا چیزهایی را ببینند که هرگز حسابش هم نمی‌کردند و برای آن‌ها ظاهر شود نتیجه‌ی کارهای بدی که انجام می‌دادند و عذابی که آن را به مسخره گرفته بودند، برایشان نازل گردد». آقای تیجانی بعد از نقل این دو آیه، می‌گوید: من از ریشه قلبم این آرزو را دارم که آیه مذکور شامل حال صحابه بزرگ مانند ابوبکر صدیق و عمر فاروق نگردد^(۱).

در جواب عرض می‌شود:

ای جاهل و نادان که بر جهل خود می‌بالی، چرا جهالت خودت را برای خوانندگان محترم بر ملا می‌سازی؟ دو آیه مذکور را که توبه آن دو تمسک کردی، به اتفاق همه‌ی مفسرین، خداوند متعال در این دو آیه از عذاب روز قیامت خبر می‌دهد که روز قیامت

ندامت و توبه سودی نخواهد داشت آیات مذکور متعلق به دنیا نیستند، هر انسان عاقل تفاوت میان خوف انسان از پروردگارش در روز قیامت و خوف او از پروردگارش در دنیا را می‌داند. ابونعیم در «حلیه» از شداد بن اوس و ابن المبارک در «الزهد» از حضرت حسن روایت کرده‌اند که رسول اکرم ﷺ فرموده است: «قال الله ﷻ: وعزتي لا أجمع لعبدي أمين ولا خوفين، إن هو أمني في الدنيا أخفته يوم أجمع فيه عبادي وإن هو خافني في الدنيا أمتته يوم أجمع فيه عبادي»^(۱).

ترجمه: سوگند به عزت و جلال خودم دو خوف و دو امن را برای بنده‌ی خودم جمع نمی‌کنم. اگر او در دنیا از عذاب من خود را در امان بداند، روزی که بندگانم را در آن جمع می‌کنم (روز قیامت) او را در خوف و بیم خواهم انداخت. اگر او در دنیا از نافرمانی من بترسد، روز قیامت او را در امان نگاه داشته و او در آن روز در امان خواهد بود. چنین حدیثی را نیز امام اثنی عشریه، صدوق ابن بابویه قمی در کتابش «الخصال» نقل کرده است: عن الحسن قال: قال رسول الله ﷻ: قال الله تبارك وتعالى: وعزتي وجلالي لا أجمع على عبدي خوفين، ولا أجمع له أمين، فإذا أمني في الدنيا أخيفه يوم القيامة وإذا خافني في الدنيا أمتته يوم القيامة»^(۲).

خداوند می‌فرماید دو خوف یا دو امن را برای بندگانم، جمع نمی‌کنم. اگر بنده‌ی من در دنیا از من بترسد، روز قیامت در امان خواهد بود و اگر در دنیا خود را در امان بداند، روز قیامت دچار بیم و وحشت خواهد شد. آری، کسی که اندک درک و فهم دارد، این واقعیت را می‌داند، که هر کس در دنیا از معصیت خدا بترسد و از آن دوری کند، روز قیامت در امان خواهد بود. زیرا که خوف بنده از پروردگارش در دنیا موجب اجر و پاداش است. بنابراین، هر کس که خوف مومن در دنیا را مانند خوف کافر در آخرت بداند، او مانند کسی است که تاریکی را مساوی با نور، آفتاب را برابر با سایه و زندگان را بسان مردگان می‌داند^(۳). «وإني أتمنى من كل قلبي أن لا يشمل الجهل دكتوراً كبيراً مثل محمد التيجاني المساوي»!!؟ من از ریشه‌ی قلبم آرزو دارم که این جهالت

۱- الحلیه ج ۶ ص ۹۸ والزهد ص ۱۵۷ وسلسله احادیث صحیحه ج ۲ شماره (۷۴۲).

۲- کتاب الخصال للقمی باب الاثنین (ج ۱ ص ۷۹).

۳- منهاج السنة النبویة (ج ۶ ص ۱۶).

شامل حال دکتری بزرگ مانند آقای تیجانی نشود!!!.

نقدی بر دیدگاه تیجانی درباره‌ی حضرت ابوبکر و فاطمه زهرا رضی الله عنهما در جریان فدک
آقای تیجانی بعد از بحث درباره اینکه شیخین علیه خود گواهی می‌دهند، می‌نویسد «... پدیده‌های دلخراش بعد از وفات رسول اکرم صلی الله علیه و آله را من بخوبی در خاطر دارم و می‌دانم که با حضرت زهراء دختر مطهرش چه کردند، در حالی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرموده بود: «فاطمه پاره تن من است. هر کس او را ناراحت کند، مرا ناراحت کرده است.» فاطمه به ابی بکر و عمر گفته بود: من شما را به خدا سوگند می‌دهم، آیا شما از رسول الله صلی الله علیه و آله شنیده بودید که فرمود: «خشنودی فاطمه خشنودی من است و ناراحتی وی، ناراحتی من است و هر کس دخترم فاطمه را دوست دارد، او مرا دوست دارد، هر کس فاطمه را خشنود کند، مرا خشنود کرده است. هر کس فاطمه را ناراحت کند، مرا ناراحت کرده است. ابوبکر و عمر گفتند: آری، ما این مطلب را از رسول الله صلی الله علیه و آله شنیده بودیم. فاطمه گفت: من خدا و فرشتگان را گواه می‌گیرم که شما مرا خشنود نکردید، مرا رنجانید. اگر من رسول خدا را ملاقات کنم از دست شما شکایت خواهم کرد.» ما را بگذار از این حادثه که دل‌ها را پر خون می‌سازد و شاید هم این قتیبه که یکی از علمای مبرز اهل سنت در علوم و فنون بسیاری است و نوشته‌های زیادی در تفسیر، حدیث، لغت، نحو و تاریخ دارد آخر عمری شیعه شده باشد! همانطور که یکی از متعصبان، یک بار چنین به من گفت زیرا کتاب «تاریخ الخلفای» او را به او نشان دادم، و بی‌گمان این تبلیغات عاجزانه‌ی کسانی است که راه و چاره ندارند. پس طبری هم نزد ما شیعه شده است و نسایی هم که کتابی بنام «خصائص الإمام علی» در ویژگی‌های امام علی به رشته‌ی تحریر در آورده، شیعه شده و ابن قتیبه شیعه شده و حتی طه حسین هم که از معاصرین است پس از نوشتن کتاب «الفتنة الكبرى» و ذکر حدیث غدیر و اقرار به حقایق دیگر، او هم شیعه شده است!!!.
حقیقت این است که هیچ کدام از این‌ها شیعه نشده‌اند و هرگاه نام شیعه را می‌برند به بدی و ناسزاگویی یاد می‌کنند و تا آنچه که توانسته‌اند در دفاع از عدالت صحابه قلم فرسایی کرده‌اند^(۱).

در پاسخ به یاوه‌گویی‌های تیجانی عرض می‌شود:

۱- این روایت که فاطمه رضی الله عنها از ابوبکر و عمر شاکی بوده است. از کتاب «الإمامة و السياسة» نقل شده است، این کتاب منسوب به ابن قتیبه است و به نام «تاریخ الخلفاء» شهرت دارد و پیرامون آن صحبت خواهد شد.

۲- روایت منسوب به ابن قتیبه که در آن حضرت فاطمه از شیخین شاکی شده است، و قطعاً روایت، دروغ است، هیچ سندی برایش ذکر نشده است و در هیچ کتاب معتبر حدیث، ذکری از آن به میان نیامده است. اگر آقای تیجانی می‌تواند صحت روایت مذکور را ثابت کند، حداقل یک دلیل در این باره ارائه دهد و به خدا سوگند، من از انصاف این رافضی دروغگو شگفت زده هستم. او در این بحث از حدیثی که نه به لحاظ متن صحیح است و نه به لحاظ سند، استدلال می‌کند اما از طرفی دیگر او احادیثی را که متناً و سنداً صحیح هستند، صرفاً به خاطر اینکه با میل و هوس‌های شیطانی او مطابقت ندارند، ضعیف قرار می‌دهد. مانند، حدیث «لو كنت متخذاً خليلاً لآبى بكر خليلاً».

آفرین بر این انصاف دروغین.

۳- امام این گفته‌ی تیجانی که بعضی از متعصبان ابن قتیبه را به شیعی بودن متهم کردند، قطعاً دروغ است. هیچ کدام از اهل سنت همچنین سخنی نگفته است. زیرا بزرگ‌ترین منتقد ابن قتیبه امام ابوبکر بن العربی مالکی است. او در کتاب بلند پایه‌ی خود «العواصم من القواصم» از ابن قتیبه و کتابش سخن به میان آورده است و چنین گفته است: «أما الجاهل فهو ابن قتیبه فلم يبق ولم يذر للصحابه رسماً في كتابه (الإمامة والسياسة)» یعنی ابن قتیبه نادان است، وی برای صحابه هیچ گونه نشانه و اثری در کتابش «الإمامة والسياسة» باقی نگذاشته است. البته امام ابن العربی در صحت نسبت این کتاب بسوی ابن قتیبه مشکوک است. چون می‌گوید: «إن صح عنه جميع ما سبق»^(۱) یعنی اگر همه‌ی آنچه گذشت از وی به صحت برسد. محب الدین خطیب که بر کتاب

«العواصم من القواصم» تعلیق نوشته است، مدعی شده است که هیچ مطلبی در «الإمامة والسیاسة» از ابن قتیبه ثابت نیست و اگر نسبت این کتاب به امام ابن قتیبه صحیح باشد، بی‌گمان واقعیت امر همان است که ابن العربی درباره او گفته است. زیرا کتاب «الإمامة والسیاسة» مملو از جهل، غباوت، سخن‌های بسیار رکیک و شیطننت است^(۱).

۴- آری، این گفته‌ی تیجانی: «فالتطري عندنا (أي عند المعاند السني) تشيع والنسائي الذي ألف كتاباً في خصائص الإمام علي تشيع... الخ».

(طبری نزد ما سنیان متعصب شده و نسایی صاحب کتاب «خصایص الامام علی» شیعه شده..).

در این خصوص باید عرض شود:

توضیح یک نکته را که شاید عامه‌ی مردم شیعه و سنی از آن آگاهی ندارند، لازم می‌دانم و آن عبارت است از فرق میان «رفض» و تشیع و به خاطر اینکه این فرق توضیح داده شود، لازم است که به شرح معانی لغوی و اصطلاحی هر دو واژه‌ی «رفض و تشیع» پرداخته شود.

«رفض» در لغت، بر گرفته از ماده‌ی «رفضه، یرفضه» است و یرفضه، رفضاً و رفضاً به معنی ترک دادن است، روافض به هر لشکری که فرمانده خود را ترک کرده باشد، اطلاق می‌گردد. رافضه، یعنی یک گروه و دسته از آنان لشکر. و رافضه گروهی از شیعه بودند که بدست زید بن علی بیعت کردند و بعد از او خواستند تا از شیخین (ابوبکر و عمر رضی الله عنهما) تبری کنند. اما زید بن علی از چنین عملی انکار کرد و گفت: آن دو وزیران جد من یعنی رسول اکرم صلی الله علیه و آله بودند. آنگاه او را رها کردند و از وی دوری جستند و به همین مناسبت، این گروه به «رفض» نسبت داده شده‌اند و به آن‌ها رافضی می‌گویند^(۲).

اما معنی اصطلاحی «رفض»؟؟؟ هو تقدیم علی علی ابی بکر و عمر، یعنی مقدم و برتر دانستن حضرت علی، از حضرت ابوبکر و حضرت عمر رضی الله عنهما است.

۱- العواصم من القواصم ص (۲۶۱).

۲- قاموس محیط نوشته فیروز آبادی ص (۸۳۰، ۸۲۹) و مختار الصحاح ص (۱۰۵).

ابن حجر در مقدمه‌ی فتح الباری شرح بخاری می‌نویسد: «والشيع محبة علي وتقديمه على الصحابة... الخ. یعنی تشیع عبارت است از: محبت با علی علیه السلام و مقدم دانستن آن حضرت از حضرت ابوبکر و حضرت عمر علیهما السلام - بنابراین هر کس که حضرت علی علیه السلام را در فضل و بزرگی از ابوبکر و عمر علیهما السلام مقدم بداند، او در شیعه بودنش غلو کرده است و به او کلمه رافضی گفته می‌شود دیگر نه شیعه است. اگر همراه با مقدم دانستن، سایر صحابه و علی الخصوص شیخین را سب و شتم و نسبت به آنان بغض ورزد. او در «رفض» «غلو» کرده است و اگر معتقد به رجعت بسوی دنیا باشد، آنگاه در غلو شدت اختیار کرده است^(۱).

شیخ الاسلام امام ابن تیمیه می‌فرماید... کلمه یا واژه‌ی «رافضه» وقتی ظاهر شد که در دوران خلافت «هشام» عده‌ای از شیعیان، زید بن علی بن الحسین را ترک کردند و از همان زمان که زید ادعای امامت کرد، شیعه به دو گروه، رافضه و زیدیه تقسیم شدند. زیرا وقتی که درباره حضرت ابوبکر علیه السلام و حضرت عمر علیهما السلام از زید سوال شد، او از آن دو تجلیل کرد. آنگاه گروهی او را رها کردند. زید گفت: «رفضتمونی» فسموا رافضه لرفضهم یاه یعنی شما مرا ترک کردید، از آن وقت رافضی نامیده شدند به خاطر اینکه آنان او (زید) را رفض، یعنی ترک کرده بودند. و آن گروه از شیعه که به خاطر تجلیل زید از حضرت ابوبکر و عمر، او را ترک نکردند، زیدیه نامیده شدند و به زید نسبت داده شدند^(۲).

میرزا محمد تقی لسان الملک که از امامیه است به این مطلب اعتراف نموده، می‌گوید: «اصحاب و یاران زید وقتی که با وی بیرون شدند، از او درباره ابوبکر و عمر سوال کردند. او در جواب گفت: من درباره آن دو، خبر خیر و خوبی چیزی نمی‌گویم و از خانواده و فامیل خود، درباره آن به جز خیر، چیزی نشنیده‌ام، آنگاه سوال کنندگان گفتند: پس تو از گروه و جماعت ما نیستی و از مجلس او بلند شدند و او را رها کردند. زید گفت: شما امروز ما را رفض کردید و از آن روز آن گروه به رافضی مو سوم شدند. وی در ادامه‌ی سخنانش می‌گوید... زید شیعیان را از طعنه زدن به اصحاب رسول اکرم صلی الله علیه و آله منع می‌کرد وقتی برای آنان روشن شد که او از شیخین تبری نمی‌کند، آنگاه

۱- مقدمه فتح الباری ص (۴۸۳).

۲- منهاج السنة لابن تیمیه ج ۱ ص (۳۴-۳۵).

از مجلس و محضر او بلند شده و او را رها کردند. از آن به بعد، کلمه ی «رفض» به هر کس که در مذهب غلو می‌کرد و طعن را برای اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله جایز قرار می‌داد، گفته شد^(۱).

حسن بن موسی نوبختی که از متکلمان اثنی عشریه می‌باشد، اعتراف دارد که رفض و طعن درباره ابوبکر و عمر، در میان شیعیان حضرت علی رضی الله عنه نبود و نخستین کسی که طعن و رفض را رواج داد، عبدالله بن سبا یهودی بود... و کان ممن اظهر الطعن علی ابی بکر و عمر و عثمان و الصحابه وتبرا منهم^(۲).

و معنی لغوی، تشیع و شیعه: «شیعه فلان» یعنی انصار و پیروان او - «تشیع فلان»، یعنی فلانی دعوی «شیعیت کرد. و هر قومی که متفق بوده و بعضی از بعضی دیگر تبعیت کنند، آنان شیعه یکدیگر به حساب می‌آیند^(۳).

اما شیعه در اصطلاح: به معنی دوستی و محبت با حضرت علی رضی الله عنه و مقدم دانستن حضرت علی از سایر صحابه به جز شیخین (ابوبکر و عمر رضی الله عنهما)، ابوالقاسم بلخی می‌گوید: شخصی از شریک بن عبدالله بن ابی نمر سوال کرد و پرسید: از ابوبکر و علی چه کسی افضل است؟ شریک گفت: ابوبکر رضی الله عنه. سایل به او گفت: تو ابوبکر را افضل می‌دانی و حال آنکه تو شیعه هستی؟ شریک گفت: آری، بی‌تردید شیعه کسی است که ابوبکر رضی الله عنه را از علی افضل بداند. به خدا سوگند، علی این چو بها را بلند کرده است. و گفته است: «ألا إن خیر هذه الأمة بعد نبیها أبو بکر و عمر» یعنی بهترین این امت بعد از رسول الله صلی الله علیه و آله، ابوبکر و عمر هستند. آیا ما گفته علی رضی الله عنه را رد کنیم؟ آیا ما او را تکذیب کنیم؟ به خدا سوگند، علی رضی الله عنه دروغگو نبود» ذکر هذا ابوالقاسم البلخی^(۴).

آری، این است فرق میان رفض و تشیع از لحاظ لغت و اصطلاح. جناب تیجانی با سو استفاده از جهل بسیاری از شیعه و سنی در صدد این است که خود را در نظر خوانندگان، جز دوستداران اهل بیت و شیعه آنان و آنمود کند. آری آنچه که تیجانی

۱- ناسخ التواریخ ج ۳ ص (۵۹۰) تحت اقوال زین العابدین.

۲- فرق الشیعه للنوبختی ص ۲۲.

۳- مختار الصحاح للرازی ص ۱۴۸ و نگاه ((قاموس المحيط)) ص (۹۴۹).

۴- منهاج السنة ج ۱ ص ۱۴-۱۳، ((تثبیت دلائل النبوه)) قاضی عبدالجبار همدانی ج ۱ ص ۵۴۹

تحقیق دکتور عثمان طه چاپ دار العربیه، بیروت.

درباره تشیع بودن امام طبری و نسایی نقل کرده بود، این است که آن دو در برابر حضرت معاویه، حضرت علی را تأیید می‌کردند، و این حمایت و تأیید لازم‌هاش، این است که آن دو اندکی گرایش به تشیع داشتند ولی هرگز، حضرت علی علیه السلام را از حضرت ابوبکر و حضرت عمر رضی الله عنهما افضل نمی‌داشتند. و همانند روافض معتقد به این نبودند که آن دو بزرگوار خلافت را از حضرت علی رضی الله عنه غصب کرده‌اند.

آری، درباره استناد آقای تیجانی از سخنان طه حسین، باید عرض کنم که اکنون کاملاً برایم روشن شد که آقای تیجانی از کدام چشمه زهر آگین افکار کج اندیش خود را آبیاری کرده است. بویژه بعد از اینکه او خود را فارغ التحصیل دانشگاه «سربون» می‌داند. دانشگاه سربون، همان دانشگاهی است که دکتر طه حسین نیز از آنجا سند فراغت حاصل کرده است. اما تفاوت میان طه حسین و تیجانی، این است که طه حسین با تبعیت از اساتید خاور شناس خود، بطور آشکار علیه اسلام می‌تازد و آقای تیجانی با پیروزی از فرقه ضاله، باطنی، ماهیت خود را پنهان کرده و وارد تقیه شده است. این گفته تیجانی که طه حسین بعد از نوشتن کتاب «الفتنة الكبرى» از طرف معاندین اهل سنت منسوب به تشیع شده است، در این خصوص باید عرض شود که هیچ یک از اهل سنت درباره او چنین چیزی نگفته است. البته آنچه که اهل سنت درباره او گفته است، همان چیزی است که هیچ یک از شیعه نیز آن را مستبعد نمی‌داند، مگر اینکه مرتد شده باشد و قطعاً ضلالت و گمراهی که طه حسین در کتاب خودش «الشعر الجاهلی» مرتکب شده است، آقای تیجانی از آن اطلاع دارد. زیرا در آن نسبت به دین خدا توهین شده است و دین به باد استهزا گرفته شده است. بسیار شگفت‌آور این است که آقای تیجانی درباره خلافت حضرت علی رضی الله عنه از قول طه حسین استناد کند زیرا طه حسین در کتابش «الفتنة الكبرى» سعی و تلاش نافرجام زیادی بکار گرفته است تا ثابت کند که در اسلام هیچ نظام معینی برای حاکمیت وجود ندارد بلکه او معتقد است که خطوط حاکمیت اجتهادی است و این چیزی است که روافض بدان اعتقاد ندارد.

تیجانی در کتاب خود می‌گوید: «هر کس فضیلت علی را بیان کند و به اشتباه بزرگان صحابه اعتراف کند، «اهل سنت» او را متهم به تشیع می‌کند»^(۱).

باید عرض شود: آقای تیجانی، این دروغی است که بزرگتر از این دروغی وجود ندارد. تو چقدر از کتب اهل سنت بی اطلاع هستی؟ تو چقدر از صحیح بخاری دور هستی؟ مگر نمی دانی که بخاری و مسلم فصل‌های جداگانه و مستقلاً را درباره فضیلت حضرت علی رضی الله عنه عنوان کرده‌اند؟ همچنین سنن ترمذی و ابن ماجه ^(۱) و غیره.. . آن‌ها عناوین را به طور مستقل پیرامون فضیلت حضرت علی اختصاص داده‌اند. آیا همه این محدثینی که در باب فضیلت علی سخن گفته‌اند و به جمع روایات پرداخته‌اند، شیعه شده‌اند؟! آقای تیجانی چقدر دروغگو است. من او را به مبارزه می‌طلبم درباره اینکه او یک کتاب از اهل سنت را نشان دهد که در آن از حضرت علی رضی الله عنه انتقاد شده باشد و او هرگز چنین کتابی را نمی‌یابد. اما این گفته تیجانی.. . «و هر کس که به خطاهای اصحاب بزرگ اعتراف کند. او نیز متهم به شیعه می‌شود» حاصل این گفته جناب تیجانی این است که اهل سنت جرایم (خیالی) صحابه را کتمان می‌کند!! من از آقای تیجانی می‌خواهم حداقل یک نویسنده را برای ما معرفی کند که در مورد خطاها و معایب صحابه سخن گفته باشد به جز افرادی مانند خود آقای تیجانی و طه حسین.

آقای تیجانی می‌گوید: بر می‌گردم به روایت ابن قتیبه، روایتی که ابن قتیبه مدعی شده است که فاطمه بر ابوبکر و عمر خشم کرده، اگر روایت ابن قتیبه قابل اعتبار نیست، روایت صحیح بخاری که صحیح‌ترین کتاب بعد از کتاب الله است، در صحت آن شکی وجود ندارد. شیعه می‌تواند از روایات آن علیه ما استدلال کند، و ما هم متعهد به پذیرش آن استدلال‌ها هستیم و این مطلب را همه‌ی عاقلان می‌پذیرد چرا که منصفانه است.

و هم اکنون صحیح بخاری را می‌کشایم در باب «مناقب قرابه رسول الله» نوشته است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «فاطمه پاره‌ی تن من است هر کس او را به خشم آورد، مرا خشمگین ساخته». و همچنین در باب «غزوه‌ی خیبر» از عایشه آورده است که فاطمه «علیها السلام» دختر پیامبر کسی را نزد ابوبکر فرستاد و در مورد میراث خود از رسول

۱- رجوع کنید به صحیح بخاری، کتاب المناقب، باب مناقب علی، و صحیح مسلم کتاب فضائل الصحابه، باب فضائل علی، و سنن ترمذی کتاب المناقب، باب مناقب علی، و سنن ابن ماجه ج ۱ ص (۴۲) المقدمه باب فضائل اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله.

خدا استفسار کرد، ابوبکر از دادن چیزی از آن میراث به فاطمه، امتناع ورزید و لذا فاطمه بر ابوبکر خشمگین شد و از او رنجید و با او سخنی نگفت تا از دنیا رفت. در هر صورت یک نتیجه بدست می‌آید که بخاری آن را به اختصار ذکر کرده و ابن قتیبه تا اندازه‌ای مفصل تر ذکر کرده است و آن این است که رسول خدا از غضب فاطمه، غضبناک و از رضایتش، خرسند و راضی می‌شود و اینکه فاطمه از دنیا رفت در حالی که خشمگین بر ابوبکر و عمر بود. و اگر بخاری گفته است: فاطمه از دنیا رفت در حالی که خشمگین بر ابوبکر بود و با او سخنی نگفت تا اینکه وفات کرد، معنی فرق نکرده است همانطور که روشن است و اگر فاطمه سرور زنان جهان است که بخاری در کتاب «الاستئذان» و در باب «من ناجی بین یدی الناس» بدان تصریح کرده و اگر فاطمه تنها بانویی از این امت است که خداوند رجس و پلیدی را از او دور کرده و او را پاک و طاهر قرار داده پس بی‌گمان غضبش برای غیر خدا نمی‌باشد و لذا است که از غضب او، خدا و رسولش نیز غضب می‌کنند. و از این روی ابوبکر گفت: «من به خدا پناه می‌برم از ناخشنودی تو ای فاطمه». آنگاه به قدری ابوبکر گریه کرد که می‌خواست جانش بر آید در حالی که فاطمه می‌گفت: «به خدا قسم، پس از هر نمازی که می‌خوانم، علیه تو دعا می‌کنم». پس ابوبکر خارج شد در حالی که گریه می‌کرد و می‌گفت: «مرا به بیعت شما نیازی نیست! بیعتم را رها کنید! سپس تیجانی می‌گوید: و پس از رحلتش، شبانه و مخفیانه - طبق وصیتش - دفن شد تا اینکه هیچ یک از آنان بر جنازه‌اش حاضر نشوند^(۱). باید عرض شود:

۱- حدیث بخاری که در آن چنین آمده است: «فاطمة بضعة مني فمن أبغضها

أبغضني» «فاطمه پاره تن من است هر کس او را خشمگین کند گویا مرا خشمگین کرده است»، این حدیث خودش یک دورنما و علل و اسبابی دارد و خود امام بخاری نیز آن را به روایت از مسور بن مخرمه چنین نقل کرده است: از رسول اکرم ﷺ شنیدم که فرمود: بنی هاشم ابن المغیره اجازت خواستند تا دخترشان را به عقد علی بن ابی‌طالب در آورد. من هرگز چنین اجازه‌ای نمی‌دهم، مگر اینکه علی بن ابی‌طالب دخترم را طلاق و دختر بنی هاشم را ازدواج کند. همانا فاطمه پاره تن من است هر گونه اذیت و ناراحتی او موجب

۱- ثم اهدتیت ص (۱۱۶-۱۱۴) و آنگاه. . . هدایت شدم ص (۱۹۰-۱۸۷).

اذیت و ناراحتی من خواهد شد^(۱). امام مسلم نیز این حدیث را از مسور بن مخرمه همین طور روایت کرده است پس چون: دلیل این گفته رسول اکرم صلی الله علیه و آله که فاطمه پاره تن من است... الخ را دریافتیم و آن اینکه حضرت علی علیه السلام اراده کرده بود تا با دختر ابوجهل ازدواج کند.

۲- سبب و دلیل قول پیامبر صلی الله علیه و آله را از مسبب و مدلولش (که همانا گرایش حضرت علی علیه السلام به ازدواج با دختر ابوجهل بود) نمی‌توان خارج کرده و آن را به عنوان گناهی بر گردن ابوبکر رضی الله عنه نهاد.

۳- آری، ای مدعیان انصاف دروغین، شما اگر مدعی هستید که خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله بخاطر اذیت کردن ابوبکر رضی الله عنه و رنجاندن او فاطمه رضی الله عنها را علیه ابوبکر خشم کرده‌اند، این دعوی شما مستلزم این است که خشم خدا و رسول صلی الله علیه و آله متوجه حضرت علی بن ابی طالب بشود، اگر به چنین چیزی اعتقاد ندارید، آنگاه ابوبکر به مراتب از رنجاندن فاطمه دورتر است تا علی بن ابی طالب. اگر شما می‌گویید که علی از آن خواستگاری توبه کرده و منصرف شده است. این قول شما مستلزم این است که او معصوم نباشد. اگر گناه رنجاندن و آزار رساندن به فاطمه رضی الله عنها با توبه از بین می‌رود، آنگاه، گناه کسی که قول و دعوی فاطمه را به خاطر عمل کردن به خواست رسول الله صلی الله علیه و آله رد کرده است، به وسیله‌ی توبه و حسنات به طریق اولی باید از بین برود. اگر شما در اثر جهالت و نادانی می‌گویید که این حرکت ابوبکر رضی الله عنه در برابر فاطمه رضی الله عنها کفر است، آنگاه باید علی را نیز تکفیر کنید. شیوه و روش این رافضی‌ها بسیار شگفت‌آور است، آنان به خاطر اعمالی که مثل آن‌ها بلکه بدتر از آن‌ها از حضرت علی علیه السلام صادر شده است، ابوبکر، عمر و عثمان رضی الله عنهم را همواره نکوهش و حتی تکفیر می‌کنند اما غافل‌اند از اینکه حضرت علی نیز از نوک تیز این فتواها نجات حاصل نمی‌کند. زیرا حضرت علی علیه السلام در خواستگاری دختر ابوجهل و اراده‌ای ازدواج با وی، به خاطر نفع و سود فردی و شخصی باعث رنجاندن و اذیت فاطمه گردید، به خلاف حضرت ابوبکر رضی الله عنه که او بخاطر نفع شخصی چنین نکرد بلکه بخاطر اینکه از حکم خدا و رسول خدا اطاعت شود و حق یاوه‌گویی‌های

۱- صحیح بخاری کتاب النکاح. باب ذب الرجل عن ابنته فی الغیره والانصاف (۴۹۳۲).

تیجانی درباره حضرت ابوبکر رضی الله عنه پاسخ دندان شکن داده‌ام. و ما توفیقی إلا بالله.

۴- درباره حدیث عایشه رضی الله عنها دایر بر مطالبه حضرت فاطمه میراث پدرش، حضرت رسول صلی الله علیه و آله و انکار ابوبکر رضی الله عنه از دادن ارث به او، باید عرض کنم که آقای تیجانی حسب عادت خود، بخشی از حدیث را ذکر کرده و قسمت عمده آن را که از حقیقت پرده بر می‌دارد، حذف کرده است به گمان اینکه این بخش از حدیث که او آن را ذکر کرده است، بتواند او را به مرام مذموش برساند. اما واقعیت ظاهر می‌شود، هر چند که روافض آن را ترک کنند. واقعیت امر چنین است که علی رضی الله عنه بدست ابوبکر رضی الله عنه بیعت کرد. روافض باید این را انکار کنند. چون این قسمت (بیعت علی بدست ابوبکر رضی الله عنه) اصل عقیده آنان را که همانا حق خلافت را از آن علی رضی الله عنه می‌دانند، زیر سوال می‌برد. آنان در این باره از دلایل واهی استدلال می‌کنند و گمان می‌کنند که این دلایل علیه اهل سنت حجت قاطعی هستند و این گمان آنان هرگز به ثمر نرسیده است. من بسیار لازم می‌دانم که حدیث حضرت عایشه رضی الله عنها را کاملاً ذکر کنم تا برای هر انسان منصف و حق جو روشن شود که حضرت علی رضی الله عنه بدست حضرت ابوبکر رضی الله عنه بیعت کرده است. حضرت عایشه می‌فرماید: «حضرت فاطمه رضی الله عنها، دختر گرامی رسول اکرم صلی الله علیه و آله نزد ابوبکر رضی الله عنه قاصد فرستاد و میراث رسول الله صلی الله علیه و آله را از وی جویا شد. مطالبه حضرت فاطمه رضی الله عنها مربوط می‌شد به اموال فی که در مدینه بدست رسول الله صلی الله علیه و آله افتاده بود و زمین فدک و آنچه از خمس خیبر باقی مانده بود. حضرت ابوبکر رضی الله عنه در جواب فرمود: همانا رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده است: «لانورث ما ترکناه صدقة» ما پیامبران برای کسی میراث نمی‌گذاریم آنچه که از ما بماند، صدقه است. البته حضرت ابوبکر رضی الله عنه فرمود: اولاد و اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و آله از این اموال برای نفقه خود هزینه کنند. و من به خدا سوگند اندکی در صدقه رسول الله صلی الله علیه و آله تغییر ایجاد نمی‌کنم همانطور که رسول الله صلی الله علیه و آله در این اموال عمل کرد، من نیز به همان منوال عمل خواهم کرد. بدین ترتیب حضرت ابوبکر رضی الله عنه انکار کرد از اینکه چیزی از آن اموال به فاطمه رضی الله عنها بدهد. حضرت فاطمه در این باره از حضرت ابوبکر رضی الله عنه ناخشنود گردید، صحبت و حرف زدن را با وی تا دم

وفات ترک کرد. و شش ماه بعد از رسول اکرم صلی الله علیه و آله زنده ماند. وقتی او (فاطمه زهرا رضی الله عنها) فوت کرد همسرش علی رضی الله عنه در شب او را دفن کرد و حضرت ابوبکر رضی الله عنه را از وفات فاطمه مطلع نساخت و خود حضرت، نماز جنازه اش را خواند. حضرت علی رضی الله عنه در حیات فاطمه و دوران زندگی او میان مردم از وجه بالایی بهره مند بود. بعد از وفات حضرت فاطمه، محبوبیت خود را از دست داد و در صدد برآمد تا با حضرت ابوبکر رضی الله عنه آشتی کرده و به دست او بیعت کند و در مدت حیات فاطمه راضی به بیعت نبود و بیعت نکرد. لذا برای حضرت ابوبکر قاصد فرستاد و از وی خواست تا تنها نزد او برود و کسی را با خود همراه نبرد. چون حضرت علی رضی الله عنه نمی خواست که حضرت عمر رضی الله عنه در خانه ی او برود حضرت عمر رضی الله عنه به حضرت ابوبکر رضی الله عنه گفت: «به خدا سوگند به تنهایی در خانه آنان نروید». حضرت ابوبکر رضی الله عنه در جواب فرمود: فکر می کنید آنان با من بد رفتاری کنند؟ به خدا سوگند، من نزد آنان می روم. حضرت ابوبکر رضی الله عنه به خانه حضرت علی رضی الله عنه رفت. حضرت علی کلمه شهادت بر زبان تکرار کرد و گفت: «همانا ما فضیلت و منزلت شما را شناخته ایم. ما به خاطر نعمتی که خداوند به تو عنایت کرده است، حسد نداریم اما تو در جریان در حق ما استبداد کردی و به خاطر خویشاوندی با رسول الله صلی الله علیه و آله حقی برای خود قایل بودم. تا اینکه چشم های حضرت ابوبکر رضی الله عنه اشک آلود شدند. وقتی حضرت ابوبکر رضی الله عنه شروع به سخن کرد، فرمود: به خدا سوگند، قرابت و خویشاوندی رسول الله صلی الله علیه و آله را از خویشاوندی خودم ترجیح می دهم. اما آنچه که در ارتباط با این اموال، با شما رفتار کردم، فکر می کنم در خیر و خوبی کوتاهی نکرده ام، و کاری را که رسول الله صلی الله علیه و آله انجام داده است، در این باره، خلاف آن را انجام نداده ام. آنگاه حضرت علی رضی الله عنه به حضرت ابوبکر رضی الله عنه گفت وقت شام، وقت بیعت است حضرت ابوبکر رضی الله عنه بعد از ادای نماز ظهر بالای منبر رفت، کلمه ی شهادت را خواند از حضرت علی رضی الله عنه ستایش نموده و عذر او را در مورد تاخیر در بیعت بیان کرد. بعد حضرت علی رضی الله عنه نیز کلمه ی شهادت را خواند و درباره حق حضرت ابوبکر رضی الله عنه سخن گفت و توضیح داد که تاخیر در بیعت به خاطر حسد و کینه با حضرت ابوبکر رضی الله عنه نبوده است و نه به خاطر انکار فضیلت و برتری او، اما

ما بر این عقیده و باور بودیم که حق در این معامله با ما است و در حق ما استبداد روا داشت و ما قدری ناراحت شدیم. مسلمانان از این سخنان بسیار خوشحال شدند و حضرت علی علیه السلام را تحسین کردند و مسلمانان از آن به بعد با حضرت علی نزدیک شده و با وی محبت کردند^(۱). امام مسلم با همین الفاظ این حدیث را از حضرت عایشه رضی الله عنها نقل کرده است^(۲). آقای تیجانی، تو از نهایت انصاف خود باید مطلع شده باشید. اگر تو این حدیث را نمی‌پذیری، لازم است لازم‌هاش این است که قضیه حضرت فاطمه با حضرت ابوبکر رضی الله عنه را نیز نپذیری، همچنین حدیث مذکور مستلزم و مقتضی این است که جنایت‌های تو در حق حضرت ابوبکر رضی الله عنه به منزله‌ی تار عنکبوت هستند و دیگر نیازی به پاسخ گفتن برای آن‌ها باقی نمانده است. و اگر حدیث مذکور را می‌پذیری، آنگاه باید بپذیری که حضرت علی علیه السلام به دست حضرت ابوبکر بیعت کرده است. و با پذیرفتن و یا رد کردن حدیث فوق‌الذکر، تار و پود عقیده رفض به طور کلی از هم می‌پاشد. آقای تیجانی از این دو روش تو کدام را می‌پذیری!؟

۵- آری، اینکه چرا ابوبکر به فاطمه میراث نداد، دلایل متعددی وجود دارد که به تفصیل درباره آن‌ها صحبت خواهد شد.

۱- رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرموده بود: «لا نورث وما ترکناه فهو صدقة» ما پیامبران به کسی میراث نمی‌دهیم، آنچه از ما می‌ماند، صدقه است. این حدیث از جمع کثیری، مانند: حضرت ابوبکر، حضرت عمر، حضرت عثمان، حضرت علی، طلحه و زبیر، سعد و عبدالرحمن بن عوف، عباس و ابو هریره و ازواج مطهرات، روایت شده است. روایت این حدیث از تمام کسانی که نام برده شدند، در کتب صحاح و مسانید به ثبوت رسیده است. قطعاً این به منزله اجماع صحابه است. بنابراین عمل حضرت ابوبکر رضی الله عنه مطابق با وصیت رسول اکرم صلی الله علیه و آله موجب ندامت او نمی‌شود. احادیث دیگری که مقرون به صحت هستند در جهت تایید این واقعیت نیز وارد شده است. بخاری از حضرت ابو هریره حدیثی را چنین نقل کرده است: رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: ورثه‌ی من دینار و درهمی تقسیم نمی‌کنند

۱- صحیح البخاری - کتاب المغازی - باب غزوه خیبر (۳۹۹۷).

۲- مسلم کتاب الجهاد والسیر (۱۷۵۹).

بلکه، آنچه که بعد از نفقه عیال و حقوق عامل من باقی می‌ماند، همه‌اش صدقه است^(۱). ابو داود در سنن خود، بخشی از حدیث ابی درداء را چنین نقل کرده است: «رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: همانا علما وارثان پیامبر هستند و پیامبران درهم و دینار را در ترکه نگذاشته‌اند. میراث آنان علم است. هر کس برای گرفتن علم موفق شود، بهره بسیار عظیمی را برده است^(۲)».

و من جناب تیجانی را برای پذیرفتن این حدیث ملزم می‌دانم. زیرا این حدیث در بخاری آمده است و آقای تیجانی از احادیث بخاری استناد می‌کند و این خلاف عدالت و انصاف است که او بعضی از احادیث بخاری را که مطابق با میل او هستند بپذیرد و بقیه را رد کند و چنین حرکتی ملعبه با احادیث رسول اکرم صلی الله علیه و آله است.

اگر روافض دوازده امامی بگویند که احادیث بخاری برای ما حجت و دلیل نیستند، به آنان می‌گویم مشکلی نیست ولی احادیث (کلینی) که از علمای بزرگ دوازده امامی است و در اصول کافی ذکر شده‌اند را حتماً حجت می‌دانید و به آن کتاب و مولفش عقیده دارید، پس بشنوید:

آقای تیجانی در اصول کافی در باب «ثواب العالم والمتعلم» حدیثی را از علی بن ابراهیم و او از پدرش و او از حماد بن عیسی و او از قداح و او از ابو عبدالله چنین نقل کرده است: رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس راهی را به قصد تحصیل علم بییماید، خداوند راه بهشت را برایش باز می‌کند. همانا فرشتگان معصوم پره‌های خود را فرش راه برای طالبان علم خواهند کرد، همه موجودات زمین و آسمان برای طلاب علم دعای خیر می‌کنند حتی ماهی‌ها در دریا، فضیلت عالم بر عابد مانند فضیلت ماه شب چهارده است در برابر سایر ستاره‌ها. همانا علماء وارث پیامبران هستند. همانا پیامبران میراث‌شان دینار و درهم نیست. بلکه آنان علم را به ارث می‌گذارند. هر کس از علم چیزی را کسب کند، بهره عظیمی از میراث پیامبران برده است^(۳).

دقت کنید! ولی روافض با وجود این، در دین خود از تضاد و تناقض پاک نیستند. با صریح و روشن بودن این حدیث که در منابع خود آنان نیز آمده است، رهبر آنان آقای

۱- صحیح بخاری، کتاب الوصایا رقم (۲۶۲۴) و صحیح مسلم کتاب الجهاد والسیر (۱۷۶۰).

۲- ابی داود - کتاب العلم باب فضل العلم (۳۶۴۱) و صحیح ابو داود (۳۰۹۶).

۳- اصول کافی کلینی ج ۱ ص ۲۶-۲۷ کتاب فضل العلم.

خمینی با مکابره این واقعیت را رد می‌کند، غافل از اینکه، این رد در واقع رد علیه خود او است.

خمینی در کتاب کشف الاسرار تحت عنوان «مخالفت ابوبکر با نصوص قرآن» چنین می‌گوید: آری، هستند کسانی که می‌گویند: اگر قرآن به صراحت لهجه درباره امامت سخن می‌گفت: آنگاه شیخین با چنین چیزی مخالفت نمی‌کردند، و اگر مخالفت می‌کردند کسی آنان را حمایت نمی‌کرد. و ما خود را مجبور می‌دانیم که درباره موارد مخالفت شیخین با نصوص قرآن شواهدی را ذکر کنیم تا ثابت شود که آنان با نصوص مخالفت کرده‌اند و بودند کسانی که در این مخالفت آنان را تایید کرده‌اند. و اینک نمونه‌ای از این مخالفت‌ها را به نقل از منابع موثق و حتی از متواترات اهل سنت نقل می‌کنیم.

۱- در کتب مهم تاریخ و در صحاح اهل سنت آمده است: «روزی فاطمه دختر پیامبر ﷺ نزد ابوبکر آمد و میراث پدرش را از او جویا شد. ابوبکر در جواب گفت: رسول اکرم ﷺ فرموده بود: ما گروه پیامبران چیزی را به ارث برای کسی نمی‌گذاریم. ترکه ما صدقه است. در صحیح بخاری و مسلم. مطلبی شبیه این آمده است. حتی گفته شده است که فاطمه از ابوبکر رو گردان شده و تا لحظه موت با وی حرف نزده است. دو کتاب اخیر «بخاری و مسلم» از معتبرترین کتب اهل سنت هستند. آنچه را که ابوبکر به پیامبر ﷺ نسبت داده است، مخالف با آیات صریحه درباره میراث پیامبران می‌باشد. بعضی از این آیه‌ها را اینجا بیان می‌کنیم. آیه ۱۶ سوره نمل می‌گوید: ﴿وَوَرِثَ سُلَيْمٰنُ دَاوُودَ﴾ یعنی سلیمان از داود میراث برده، آیه ۵ سوره مریم می‌گوید: ﴿وَاِیَّیْ خِفْتُ الْمَوْلٰی مِنْ وِرَآءِیْ وَكَانَتْ اُمْرَاتِیْ عَاقِرًا فَهَبْ لِیْ مِنْ لَّدُنْكَ وَلِیًّا﴾ یعنی: «پس از فضل خویش به من جانشینی (پسری) عنایت کن تا از من و آل یعقوب ارث ببرد، وای پروردگار، او را مورد رضایت خویش قرار ده». آیا جایز است که ما خدا را تکذیب کنیم؟^(۱) یا اینکه بر این باور باشیم که رسول الله ﷺ خلاف خداوند چیزی گفته است؟ یا بگوییم که حدیث منسوب به پیامبر ﷺ صحت

۱- توضیح این آیه‌ها بزودی در همین صفحات خواهد آمد.

ندارد و این حدیث به قصد استئصال اولاد پیامبر صلی الله علیه و آله گفته شده است^(۱).

(الف) آری، این بود دیدگاه آقای خمینی، مسلماً این دیدگاه مخالف با حدیثی است که در اصول کافی است. اگر آنان بگویند، تناقضی اصلاً وجود ندارد بلکه تناقض در فهم و درک ناصحیح تو است. زیرا حدیث مذکور در اصول کافی، ضعیف است و ما همه روایات اصول کافی را صحیح نمی‌دانیم بلکه در آن روایات ضعیف و سقیم نیز وجود دارد. من این نقد علمی را می‌پذیرم و می‌پذیرم که وجود تناقض تهمت‌آمیز است از ناحیه من، ولی من مات و مبهوت هستم و نمی‌توانم آنچه را که خمینی خودش در کتاب «الحکومة الإسلامية» گفته، بپذیرم - او درباره همین حدیث که به زعم او به دروغ به طرف پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت داده شده است و به خاطر استئصال اولاد پیامبر صلی الله علیه و آله وضع شده است، در کتاب «الحکومة الإسلامية» می‌گوید: «الحدیث صحیح» و حتی ابو علی بن ابراهیم (ابراهیم بن هاشم) فهو من كبار الثقات نقل الحدیث^(۲)!!! یعنی حدیث صحیح است حتی ابو علی بن ابراهیم که از راویان بسیار ثقه است، آن را نقل کرده است. اکنون سوال این است که حدیثی که درباره میراث ندادن پیامبران در آن سخن گفته شده است و صحت ندارد چگونه همان حدیث در وقت واحد صحیح قرار داده می‌شود و دلیل صحتش نیز بیان می‌گردد؟! آیا از میان ما و شما چه کسی با نصوص مخالفت می‌کند یا قصد استئصال اولاد نبی را در قالب محبت به اهل بیت دارد؟ کسی که از نبی امی تبعیت می‌کند یا کسانی که بنا و پایه‌ی دینشان بر دروغ و تضاد نهاده شده است؟! بسیار شگفت‌آور این است که مرجع خود آنان امام ثقفی، قول حضرت علی بن ابی طالب را به خاطر بر حذر داشتن و پیروانش چنین نقل می‌کند: «... ولا تقض فی امر واحد بقضائین مختلفین فیتناقض أمرک وتزیغ عن الحق»^(۳). یعنی حضرت خطاب به شیعیان خود می‌فرماید: در مورد یک جریان دو حکم و قضاوت متناقض صادر نکنید که در آن صورت حکمتان متناقض بوده و از حق منحرف می‌شوید؟! فهاذا بعد قول علی إلا الضلال - یعنی: «مخالفت با قول علی جز گمراهی چیزی دیگری نیست».

۱- کشف الأسرار روح الله خمینی ص (۱۳۳-۱۳۱).

۲- الحکومه الإسلامیه للإمام الخمینی ص (۹۳).

۳- الغارات لإبراهیم الثقفی ج ۱ ص ۲۲۹ - فصل و لایه محمد بن ابی بکر مصر.

(ب) باید بدانیم که حضرت ابوبکر رضی الله عنه اموال رسول الله صلی الله علیه و آله را برای خود و اهل بیتش نگذاشته بود و او جای مصرف این گونه صدقات نبود بلکه مستغنی بود. این تحریم از میراث پیامبر صلی الله علیه و آله، دختر خود او، حضرت عایشه و سایر ازواج مطهرات را شامل می‌شد. بخاری و مسلم از عروه و او از حضرت عایشه رضی الله عنها چنین نقل کرده‌اند: «ازواج مطهرات بعد از وفات رسول اکرم صلی الله علیه و آله قصد کردند که حضرت عثمان رضی الله عنه را جهت دریافت سهمیه‌ی میراث خود، نزد حضرت ابوبکر رضی الله عنه بفرستند. حضرت عایشه رضی الله عنها فرمود: آلیس قال رسول الله صلی الله علیه و آله: «لا نورث ما ترکنا صدقه» آیا رسول الله اکرم صلی الله علیه و آله نفرموده است که ما پیامبران به کسی میراث نمی‌دهیم^(۱)، ترکه ما همه‌اش صدقه است^(۲).

(ث) حضرت ابوبکر رضی الله عنه چند برابر سهمیه‌ی علی و فاطمه رضی الله عنهما از میراث رسول الله صلی الله علیه و آله، به علی و اولادش مال داد و حضرت عمر رضی الله عنه نیز در دوران خلافت خود چنین کرد. در حدیث از ابو هریره رضی الله عنه چنین آمده است: حضرت فاطمه رضی الله عنها نزد ابوبکر آمد و گفت: «چه کسی از تو میراث می‌برد؟» حضرت ابوبکر رضی الله عنه گفت: خانواده و فرزندانم. حضرت فاطمه رضی الله عنها گفت: پس چرا من از پدرم میراث نبرم؟ حضرت ابوبکر رضی الله عنه گفت: من از رسول الله صلی الله علیه و آله شنیدم که چنین فرموده است: «لا نورث» کسی از ما میراث نمی‌برد، البته کلیه کسانی که تحت تکفل رسول الله صلی الله علیه و آله بوده‌اند، هزینه آنان به عهده من است و من به همه آنان که رسول الله صلی الله علیه و آله انفاق می‌کرد، انفاق می‌کنم^(۳). حضرت ابوبکر رضی الله عنه چه در دوران حیات مبارکه رسول اکرم صلی الله علیه و آله و چه در دوران خلافت خودش، نه بر احدی ستم کرده است و نه حق کسی را منع کرده است. در چنین حالتی و چنین شخصیتی چگونه حق سیده النساء را منع می‌کند؟!.

ج- بی‌تردید حضرت فاطمه رضی الله عنها اذیت خود را به خاطر این گناه می‌دانست که اذیت او موجب اذیت رسول الله بود. قطعاً در حالتی که معامله میان اذیت فاطمه و اذیت پدرش دایر باشد، دوری و پرهیز از اذیت پدرش اولیتر و واجبتر است و حضرت ابوبکر رضی الله عنه چنین وضعیتی داشت. زیرا او از اینکه پدر فاطمه اذیت شود، اجتناب

۱- یعنی کسی از ما میراث نمی‌برد ترکه ما صدقه است.

۲- صحیح مسلم کتاب الجهاد و السیر (۱۷۵۸) و صحیح البخاری الفرائض (۶۳۴۹).

۳- سنن ترمذی کتاب السیر برقم (۱۶۰۸) و صحیح ترمذی (۱۳۱۰).

می‌کرد. زیرا حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله با وی عهد کرده بود و دستوراتی به او داده بود. لذا حضرت ابوبکر رضی الله عنه چاره‌ای نداشت جز اینکه به عهدش وفا کند و امر پیامبر صلی الله علیه و آله را بجا بیاورد، و در غیر این صورت ممکن بود تخلف از امر پیامبر شده و موجبات خشم او فراهم گردد. و این امر در قول حضرت ابوبکر رضی الله عنه خطاب به حضرت فاطمه رضی الله عنها، به طور واضح و روشن نمایان بود. حضرت ابوبکر: «... لست تارکاً شیئاً کان رسول الله صلی الله علیه و آله يعمل به إلا عملت به، فإني أخشى إن تركت شیئاً من أمره أن أزیغ»^(۱) «من هرگز روشی و عملی را که رسول اکرم صلی الله علیه و آله انجام می‌داد، رها نمی‌کنم. زیرا من اگر از حکم او تخطی کنم از راه حق منحرف می‌شوم.

(د) .. باید بدانیم که حضرت ابوبکر رضی الله عنه با اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و آله محبت داشت و از آنان تجلیل و تقدیر می‌کرد. به خاطر همین محبت بود که فرمود: به خدا سوگند، رعایت قرابت و خویشاوندی پیامبر صلی الله علیه و آله وصله رحمی با خویشاوندان پیامبر صلی الله علیه و آله را در برابر قرابت خویش ترجیح می‌دهم (صحیح بخاری کتاب المغازی برقم ۳۸۱۰) وقال أيضاً: «أرقبوا محمداً في أهل بيته»^(۲). یعنی: «احساسات رسول الله صلی الله علیه و آله را درباره اهل بیتش رعایت کنید».

اکنون بعد از روشن شدن همه این دلایل درباره دیدگاه حضرت ابوبکر رضی الله عنه در جریان میراث رسول الله صلی الله علیه و آله، آیا چنین برداشتی علیه او و متهم کردن او به اذیت و آزار فاطمه رضی الله عنها و جلوگیری از دادن حق و غصب و هضم کردن حق او، جایز است؟ پاسخ این سوال را به عهده خوانندگان محترم می‌گذارم.

در مورد اینکه حضرت فاطمه رضی الله عنها در قبال حضرت ابوبکر رضی الله عنه چنین موضعی داشت (یعنی معتقد به غصب و هضم حقش بود) که آقای تیجانی و هم کیشانش ارائه می‌دهند، برای ما اهل سنت قطعاً پذیرفتنی نیست. زیرا ما حضرت زهرا را به مراتب بالاتر از داشتن چنین موضعی می‌دانیم و به هیچ عنوان او را شایسته چنین دیدگاهی نمی‌دانیم. استدلال آقای تیجانی از چنین موضعی بیش از استدلال یک جاهل نیست زیرا او به گمان باطل خود این را موجب مدح برای حضرت زهرا می‌داند و غافل است

۱- صحیح مسلم کتاب الجهاد والسير برقم (۱۷۵۸) و صحیح بخاری کتاب فرض الخمس برقم (۲۹۲۶).

۲- صحیح بخاری کتاب فضائل الصحابة (۳۵۰۹).

از اینکه چنین دیدگاهی درباره او به دلایل مختلف موجب نکوهش او می‌شود.

(الف) وقتی برای ما روشن است که عمل حضرت ابوبکر رضی الله عنه مطابق با حکم رسول الله صلی الله علیه و آله بوده و چیزی است که صحابه بر آن اجماع کرده‌اند. قطعاً چنین چیزی عیناً حکم خدا و رسول الله است. و هر کس خواسته باشد خلاف حکم خدا و رسول الله صلی الله علیه و آله عمل شود. خشم کند و سوگند یاد کند که نه با حکم حرف زند و نه با صاحب حاکم، این چیزی نیست که برای او موجب ستایش و برای حاکم موجب ندامت باشد. بلکه این به جای عیب و نقص برای حاکم، بیشتر موجب مدح است^(۱).

(ب) تیجانی می‌گوید: فاطمه رضی الله عنها از حضرت ابوبکر رضی الله عنه و حضرت عمر رضی الله عنه ناراض شده و از دست آنان نزد رسول الله صلی الله علیه و آله شکایت خواهد کرد. و این روایت را از کتاب «تاریخ الخلفاء» منسوب به ابن قتیبه که هیچ دلیلی بر صحت آن روایت وجود ندارد، نقل کرده است. این در واقع چیزی است که نسبت دادن آن به فاطمه زهرا به هیچ وجه شایسته نیست. زیرا شکایت در واقع باید به پیشگاه حضرت حق برده شود، همانطور که بنده‌ی صالح خداوند، حضرت یعقوب علیه السلام گفت: ﴿إِنَّمَا أَشْكُوا بِنِّي وَحُزْنِي إِلَى اللَّهِ﴾ همانا شکایت و نگرانی خودم را به بارگاه خداوند می‌برم. حضرت موسی علیه السلام در دعای خود نیز چنین فرموده است: «اللهم لك الحمد وإليك الممشكى» پروردگارا، تو شایسته‌ی تعریف هستی و شکایات به بارگاه تو آورده می‌شوند. رسول اکرم صلی الله علیه و آله خطاب به ابن عباس رضی الله عنهما فرمود: «إذا سألت فاسأل الله وإذا استعنت فاستعن بالله» هرگاه سوال کردی از خدا سوال کن و هرگاه یاری خواستی از خدا یاری طلب کن و لم يقل: سلني ولا أستعن بي یعنی رسول الله صلی الله علیه و آله به حضرت ابن عباس نگفت: از من سوال کن و از من یاری طلب کن^(۲).

(ت) این مساله برای همگان روشن است و هر انسان عاقل می‌داند، یک زن وقتی از ولی امر و حاکم مالی را بخواهد و حاکم بخاطر عدم استحقاق آن زن، مال مطلوبه را به او ندهد، آن حاکم مال را برای خود و دوستانش نگرفته است بلکه وی آن مال را برای همه مسلمانان نگاه داشته است. اگر گفته شود که سایل و طلب کننده بر حاکم خشم کرده است، نهایت امر چنین است که سایل بخاطر این خشم کرده است که

۱- منهاج السنة ج ۴ ص ۲۴۳.

۲- منهاج السنة ج ۴ ص ۲۴۴.

حاکم مال را به او نداده است و بدو گفته است که این مال از آن دیگران است و تو در آن حقی نداری. این خشم چه ستایشی را برای سایل همراه دارد؟ فرضاً اگر سایل مظلوم هم باشد. خشم او فقط به خاطر مال و ثروت دنیا است. چگونه این خشم برای طلب کننده موجب مدح و برای حاکم موجب ذم می شود؟ حاکمی که مال را برای خود نمی گیرد، به مراتب دورتر و پاک تر است از تهمت نسبت به سایل و طالب که مال را برای خود طلب می کند. چگونه نقص و تهمت متوجه کسی می شود که مال را برای خود نمی خواهد و متوجه کسی که مال را برای خود می طلبد، نمی شود؟! حاکم می گوید: من به خاطر اطاعت از حکم الله مال را به کسی نمی دهم زیرا برای من جایز نیست که مال را از مستحق بگیرم و به غیر مستحق بدهم. و سایل می گوید: «من به خاطر سهم اندک خود خشم می کنم. آیا کسی که چنین چیزی را در شان فاطمه بیان می کند و آن را از فضایل و مناقب او می داند، جاهل نیست؟ آیا خداوند منافقین را نکوهش نکرده و در حق آنان چنین نگفته است: ﴿وَمِنْهُمْ مَّن يَلْمِزُكَ فِي الصَّدَقَاتِ فَإِنْ أُعْطُوا مِنْهَا رِضْوَانًا وَإِنْ لَمْ يُعْطُوا مِنْهَا إِذَا هُمْ يَسْخَطُونَ﴾ ﴿۵۸﴾ وَلَوْ أَنَّهُمْ رَضُوا مَا آتَاهُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ سَيُؤْتِينَا اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَرَسُولُهُ إِنَّا إِلَى اللَّهِ رَاغِبُونَ﴾ ﴿۵۹﴾ [التوبة: ۵۸-۵۹]. «از میان آنان کسانی هستند که در تقسیم زکات از تو ایراد می گیرند، اگر به آن‌ها چیزی از زکات داده شود خشنود می شوند و اگر چیزی داده نشود، ناراحت می شوند. اگر آن‌ها به تقسیم خدا و رسول خدا راضی می شدند و می گفتند: خدا برای ما کافی است و خدا و رسولش از فضل و احسان خود به ما می دهند و ما خواهان رضای خدا هستیم. برای آنان بهتر بود». خداوند متعال شان منافقان را در این دو آیه چنین بیان کرده است. اگر به آنان چیزی داده شود، خوشحال می شوند و اگر چیزی داده نشود خشم و غضب می کنند و آنان را به خاطر داشتن چنین خصلتی نکوهش کرده است. کسی یا کسانی که حضرت فاطمه علیها السلام را به چنین خصلتی تعریف کرده اند، آیا در واقع او را مذمت و نکوهش نکرده اند؟ خداوند این گروه را هدایت کند و اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و آله را از شر آنان نجات دهد زیرا این گروه نقص و عیبی را به اهل بیت چسبانده که برای هیچ بیننده پنهان نیست ^(۱).

ج- شاید آقای تیجانی بگوید: «فاطمه علیها السلام حق خودش را مطالبه می‌کرد» این سخن آقای تیجانی بهتر از سخنی که در حق ابوبکر رضی الله عنه گفته شده است، نیست. «يقول القائل: أبوبكر لا يمنع يهودياً ولا نصرانياً حقه، فكيف يمنع سيدة نساء العالمين حقها؟» یعنی حضرت ابوبکر رضی الله عنه جلوی حق هیچ یهودی و مسیحی را نگرفته است، چگونه حق سردار و بانوان و زنان دو جهان را می‌گیرد و او را از حقش منع می‌کند؟! زیرا خداوند و رسولش در حق حضرت ابوبکر رضی الله عنه گواهی داده‌اند که او مالش را برای خدا انفاق می‌کند. آنگاه او چگونه مردم را از دادن حقشان منع می‌کند؟ و فاطمه علیها السلام از شخص رسول اکرم صلی الله علیه و آله مالی را می‌خواست ولی رسول اکرم صلی الله علیه و آله او را نداد. همانطور که در صحیحین از حضرت علی رضی الله عنه روایت شده است که حضرت علی رضی الله عنه تحت عنوان حدیث الخادم می‌گوید: فاطمه علیها السلام نزد رسول اکرم صلی الله علیه و آله رفت و از وی خدمت‌گذاری درخواست نمود. رسول الله صلی الله علیه و آله خدمت‌گذاری به او نداد و در عوض تسیحات را به وی تعلیم داد^(۱). آری، اگر برای رسول الله صلی الله علیه و آله جایز است چیزی را که فاطمه از او بخواهد و او ندهد و دادن بر او واجب نباشد، پس برای خلیفه رسول الله صلی الله علیه و آله نیز جایز است. و معلوم شد که او معصوم نیست. از اینکه چیزی را مطالبه کند که اعطاء آن واجب نباشد. وقتی عمل کردن به خواسته او واجب نیست، ترک اعطا و ندادن مایه گناه و نکوهش هم نیست هر چند که جایز و مباح است، البته اگر فرض ما بر این باشد، در حالی که اینجا، اعطا مال مباح هم نیست، آنگاه منع و ندادن موجب ستایش خواهد بود. اما کسی سراغ ندارد که حضرت ابوبکر رضی الله عنه حق کسی را منع کرده یا اینکه بر کسی ستم کرده باشد چه در زمان رسول الله صلی الله علیه و آله یا بعد از وفات آن حضرت رضی الله عنه^(۲).

د- اینکه می‌گویند: «حضرت فاطمه علیها السلام وصیت کرده بود تا در شب دفن شود و کسی از صحابه در مراسم تدفین و نماز جنازه او حاضر نشود، چنین وصیتی را کسی از حضرت فاطمه نقل نمی‌کند و کسی از این وصیت به فضایل حضرت فاطمه استدلال نمی‌کند مگر فرد نادانی که از شأن والای حضرت فاطمه آگاه نباشد و نسب‌های ناروایی را به او منسوب کند. زیرا نماز خواندن یک مسلمان و شرکت در مراسم تدفین

۱- بخاری کتاب فضائل الصحابة - باب فضائل علی برقم (۳۵۰۲).

۲- منهاج السنة ج ۴ ص (۲۴۷-۲۴۶).

مسلمانی دیگر، در واقع نوعی خیر و معروف است که از یک مسلمان به مسلمانی دیگر می‌رسد، بهترین انسان، از اینکه بهترین انسانی بر وی نماز خواند و در مراسم تدفین او شرکت کند، ضرر نمی‌کند. آری، مگر همه انسان‌ها اعم از ابرار، فجار و منافقین برای رسول اکرم صلی الله علیه و آله درود نمی‌فرستند. این درود فرستادن فجار و منافقین، اگر سودی ندارد، ضرری هم ندارد. رسول الله صلی الله علیه و آله می‌دانست که در میان امت او منافقان هم وجود دارند، اما کسی را از درود خواندن منع نکرد، بلکه تمام مردم را حکم کرد تا بر وی درود بفرستند، هر چند که میان آنان مومن و منافق همه وجود دارند. پس چگونه چنین چیزی که به جز افراد نادان، کسی دیگر آن را نقل نمی‌کند و بدان استدلال نمی‌کند، در مقام تعریف و استناد به نفع کسی بیان می‌گردد؟ علاوه بر این اگر شخصی وصیت کند که مسلمانان در تدفین و نماز میت او شرکت نکنند، این گونه وصیت نافذ نمی‌شود و واجب الاجرا نیست. زیرا نماز خواندن مسلمانان بر او در هر حال برای او موجب اجر و پاداش است. قطعاً اگر ستمکاری بر کسی ستم کند و آن شخص مورد ستم وصیت کند که ستمکار بر او نماز نخواند، این وصیت از جمله حسنات و اعمال نیکی که موجب مدح برای او باشد، محسوب نمی‌گردد و نه خدا و رسول، او را به چنین چیزی امر کرده‌اند. آری، کسی که قصد مدح و تعظیم فاطمه را بکند، چگونه چنین چیزی را به وی نسبت می‌دهد که در آن مدح و ستایش نباشد بلکه مدح در عکس و ضد آن باشد. همان گونه که کتاب، سنت و اجماع بر این نکته دلالت دارند؟! ^(۱) بعد از علم و آگاهی از این مطلب، روشن است که حق با کیست و باطل با چه کسی است.

۷- توضیح بعضی نکات را لازم می‌دانم تا خوانندگان محترم گمان نکنند که فاطمه رضی الله عنها بخاطر میراث بر ابوبکر رضی الله عنه خشم کرده و رابطه‌اش را با وی قطع کرده است و او سفارش کرده که در هنگام شب دفن کرده شود. باید عرض شود:

۱- در پرتو مطالبی که در گذشته بیان گردید و با توجه به استدلال و استناد حضرت ابوبکر رضی الله عنه به حدیث «لأنورث» ایراد و اعتراض حضرت فاطمه رضی الله عنها را مبتنی بر این اصل بدانیم که معتقد به تاویل آن حدیث بوده است، یعنی اینکه

او حدیث «لانورث» را به معنی و مفهوم عام آن نپذیرفته بلکه به تخصیص آن اعتقاد داشته است و توریث منافع زمین و باغات را از عموم حدیث «لانورث» مستثنا دانسته است و حضرت ابوبکر رضی الله عنه به مفهوم عام آن استناد کرده است. لذا اختلاف این دو شخصیت درباره چیزی بود، که متحمل تاویل بوده است ولی زمانی که حضرت ابوبکر رضی الله عنه بر موضع خود مصمم شد، فاطمه رضی الله عنها نیز از موضع خود منصرف شد»^(۱).

ب- «آری، آنچه که از هجران حضرت زهرا رضی الله عنها در حدیث آمده است، باید عرض شود که «هجران» در حدیث مذکور به معنی انقباض، و عدم نشاط در دیدار و ملاقات با ابوبکر رضی الله عنه است. این هجران به معنی هجرانی که حرام است، یعنی به معنی ترک سلام و سخن و روگردانی از ملاقات نیست. و معنی «فلم تکلمه» این است که فاطمه رضی الله عنها بعد از اینکه متوجه معنی حدیث «لانورث» شد، در این خصوص دیگر با وی (ابوبکر) صحبت نکرد - یا به خاطر انقباض طبیعت و مزاج - دیگر نیازش را با او مطرح نکرد و نیازی برای ملاقات و صحبت کردن با ابوبکر رضی الله عنه ندید^(۲). حتی امام بیهقی از طریق شعبی روایت کرده است که حضرت ابوبکر رضی الله عنه به عیادت حضرت فاطمه رضی الله عنها رفت و حضرت علی رضی الله عنه خطاب به فاطمه رضی الله عنها فرمود: «هذا أبوبکر یستأذن علیک» این ابوبکر رضی الله عنه است، می‌خواهد تو را عیادت کند. قالت: «أتحب أن أذن له» فاطمه در جواب گفت: «تو دوست داری او مرا عیادت کند؟» حضرت علی رضی الله عنه گفت: «آری». فاطمه رضی الله عنها او را اجازت داد. حضرت ابوبکر رضی الله عنه نزد فاطمه رضی الله عنها رفت او را دلجویی کرد و بالاخره حضرت فاطمه رضی الله عنها نیز از حضرت ابوبکر رضی الله عنه اعلام رضایت کرد. این حدیث هر چند که مرسل است اما اسناد و نسبتش به شعبی صحیح است. و با این حدیث، اشکال دایر بر ادامه هجران فاطمه با حضرت ابوبکر رضی الله عنه زائل می‌گردد^(۳). سیوطی، مراسلات شعبی را صحیح قرار داده است. عجلی می‌گوید: مراسلات شعبی حکم حدیث

۱- فتح الباری ج ۴ ص (۲۳۳) (با تصرف اندک).

۲- مسلم مع الشرح ج ۱۲ ص (۱۱۱).

۳- الفتح ج ۶ ص ۳۳۳.

صحیح را دارند، زیرا او مرسل نمی‌کند مگر حدیثی را که صحیح باشد^(۱). توصیه فاطمه رضی الله عنها درباره اینکه در شب دفن کرده شود تا ابوبکر و عمر رضی الله عنهما در مراسم تدفین او شرکت نکنند، در این باره توضیحات لازم در صفحات آینده داده خواهد شد.

با این توضیحات واقعیت امر و آنچه که دیدگاه ما بود یعنی اینکه هر کدام از حضرت ابوبکر رضی الله عنه و حضرت فاطمه رضی الله عنها آنچه را که بر مبنای اجتهاد خود، حق خود می‌دانست، بر آن عمل می‌کرد، بسیار واضح و کاملاً روشن شده است.

ث- «در ارتباط با استشهاد آقای تیجانی از روایتی که به دروغ در کتاب تاریخ الخلفاء به ابن قتیبه نسبت داده شده است، و آن اینکه ابوبکر گفته بود: ای فاطمه من از ناخشنودی تو، پناه خدا را می‌طلبم و بعد ابوبکر رضی الله عنه به حدی گریه کرد نزدیک بود که نفسش بیرون رود و اینکه ابوبکر رضی الله عنه گفت: من نیازی به بیعت شما ندارم، بیعت تان را فسخ کنید»، باید عرض شود:

حدیث مذکور، هیچ سندی برایش ذکر نشده و هیچ کدام از علمای حدیث آن را در کتب خود بیان نکرده است. بی‌گمان این حدیث کذب محض است که به حضرت ابوبکر رضی الله عنه نسبت داده شده است. علاوه بر این من از تیجانی کودن می‌پرسم: چگونه میان این دعوی که ابوبکر انکار کرد از اینکه میراث فاطمه و فدک را به او بدهد و استشهاد حضرت ابوبکر علیه فاطمه رضی الله عنها به حدیث «لانورث» و اینکه به فاطمه گفت:

لا أغير شيئاً عمله النبي صلى الله عليه وسلم (تغییر نمی‌دهم آنچه را که رسول اکرم صلى الله عليه وسلم بدان عمل کرده است چگونه تطبیق می‌دهد؟ میان این دیدگاه حضرت ابوبکر و دیدگاه آخر او (در همین قضیه) که گریه کرد تا اینکه نزدیک بود که نفسش بیرون رود و پناه خواستن او از ناخشنودی فاطمه رضی الله عنها، بلکه این گفته او که من هیچ نیازی به بیعت شما ندارم بیعت تان را فسخ کنید، میان این گزینه‌های متضاد چه راه تطبیقی وجود دارد؟؟!!

آری، موضوع بحث در همه این روایات میراث است؟ اگر حضرت ابوبکر رضی الله عنه در ادعای حضرت فاطمه رضی الله عنها، به حدیث رسول اکرم صلى الله عليه وسلم استدلال می‌کرد، آنگاه گریه کردن او به حدی که نزدیک بود نفسش بیرون رود، چه معنا دارد؟ و چرا بگوید: من از ناخشنودی تو ای فاطمه رضی الله عنها، پناه خدا را می‌طلبم؟ آیا ابوبکر رضی الله عنه از اینکه از حدیث

رسول الله ﷺ تبعیت می کرد، مرتکب گناه شده بود؟ یا اینکه شریعت اتباع فاطمه علیها السلام را مانند اتباع پیامبر ﷺ واجب قرار داده است؟! بنابراین، من بر این باور هستم که آقای تیجانی با استدلال به این گونه روایات دروغین، راه مرا بسته و از تحمل زحمت و بیان هر گونه دلیل و پاسخ، مرا بی نیاز کرده است. زیرا روایتی که تیجانی مدعی شده که ابوبکر به حدی گریه کرد که نزدیک بود نفسش بیرون رود و خواستار فسخ بیعت شد، کذب محض است و شرم آور است که به طرف حضرت ابوبکر رضی الله عنه نسبت داده شده است. تنها غلط بودن متن و مفهوم آن از بیان هر گونه دلیل کفایت می کند حال آنکه این حدیث هم از لحاظ متن و هم از لحاظ سند هر دو، دروغ است. شگفت آور است که آقای تیجانی چگونه جرات می کند و از چنین روایتی استدلال می کند؟!.

۸- درباره این گفته تیجانی «نتیجه یکی است، با این تفاوت که بخاری آن را به صورت مجمل و ابن قتیبه با مقداری بسط و تفصیل آن را بیان کرده است، و آن اینکه، رسول الله ﷺ به خاطر رنجیدن فاطمه می رنجید و به خاطر خشنودی او خشنود می شود و فاطمه علیها السلام فوت کرد در حالی که از ابوبکر و عمر رضی الله عنهما رنجیده بود^(۱)».

باید عرض شود:

الف - «... بی تردید، رسول اکرم ﷺ از حضرت علی رضی الله عنه رنجیده بود زیرا حضرت علی، فاطمه را دچار تکلیف کرده بود (در امر خواستگاری دختر ابوجهل) و قطعاً رنجیدن رسول الله ﷺ به خاطر حضرت فاطمه، به حق بود، بلکه یک رنجیدن محض نبود.

ب - «روایت بخاری قطعاً بر این معنی دلالت ندارد که فاطمه علیها السلام وقت وفات از حضرت ابوبکر رضی الله عنه ناراحت بود. اما حضرت عمر، والله نمی دانم چگونه، نام او در این قضیه درج شده است. آیا اگر به جای نام عمر، نام علی را در حدیث ذکر کنم، آیا مرتکب جنایتی شده ام یا خیر؟

۹- در این باره گفته تیجانی... بخاری می گوید: «ماتت وهي واجدة علی أبي بکر فلم تکلمه حتی توفیت فالمعنی واحد کما لا یحتمل». «فاطمه فوت کرد در حالی که از ابوبکر ناراحت بود و تا دم موت با وی حرف نزد».

۱- ثم اهدیت ص (۱۱۵-۱۱۴) و آنگاه... هدایت شدم ص (۱۸۷).

باید عرض شود:

در روایت بخاری چنین آمده است «فوجدت فاطمه» فاطمه خشم کرد. و در روایتی دیگر آمده است، فلم تكلمه في ذلك حتى ماتت^(۱). یعنی فاطمه علیها السلام درباره مطالبه میراث تا دم وفات با حضرت ابوبکر رضی الله عنه حرف نزد. آقای تیجانی حدیث را وارونه کرده چنین از بخاری نقل می‌کند: «ماتت وهي واجدة» یعنی «فوت کرد در حالی که ناراحت و خشمگین بود.» میان این دو جمله تفاوت زیادی وجود دارد. و معنی این دو جمله از همدیگر بسیار دور هستند. بخاری چنین نگفته بود: که فاطمه فوت کرد و او همواره از حضرت ابوبکر رضی الله عنه ناراحت بود، بلکه بخاری چنین گفته بود: فاطمه خشم کرد موقعی که حضرت ابوبکر رضی الله عنه او را در امر میراث جواب رد داد و تا وقت وفات در این باره با او حرف نزد. و هجران فاطمه با ابوبکر رضی الله عنه از قبیل هجران حرام و غیر جایز نبود. با توجه به روایت شعبی چنان چه گذشت، این معنی بیشتر روشن می‌گردد. و در روایت دروغین آقای تیجانی چنین آمده است: «إنها ساخطة علی أبي بكر رضی الله عنه وسوف تشتکیه لأبيها» (او از ابوبکر ناراض است و از دست ابی بکر رضی الله عنه پیش پدرش شکایت می‌کند) ولی روایت بخاری در اصل چنین است «إن فاطمة غضبت لأن أبا بكر لم يعطها فداك» (فاطمه خشم کرده بود زیرا ابوبکر رضی الله عنه فدک را به او نداده بود) اما آقای تیجانی سخنان را تحریف نموده مدعی است که معنی هر دو جمله یکی است، حال آنکه میان سخط و غضب تفاوت معنی زیادی وجود دارد. ممکن است یک انسان خشم کرده و در عین حال راضی باشد. اما سخط، همراه با خشم مفید معنی کراهیت و ناپسندیدگی است و ما فاطمه را برتر می‌دانیم از اینکه چنین سخنی بگوید.

آقای تیجانی می‌گوید: همه مورخان و بسیاری از علمای ما اعتراف دارند که حضرت فاطمه علیها السلام در جریان نخله، ارث و سهم خویشاوندان با حضرت ابوبکر خصومت کرد اما جواب مثبت به دعوی او داده نشد تا اینکه فوت کرد در حالی که از ابوبکر ناراضی شود، اما علمای اهل سنت، از این جریانات و حوادث اغماض نموده به خاطر حفظ حرمت و کرامت ابوبکر رضی الله عنه نمی‌خواهند روی این موضوعات سخن بگویند.

برایم فوق العاده شگفت‌آور بود، آنچه که در این موضوع بعضی‌ها بعد از ذکر این رویدادها گفته‌اند و آن اینکه: (برای فاطمه بسیار بعید است که آنچه که حق او نیست، آن را ادعا کند و برای ابوبکر نیز بعید است که از دادن حق فاطمه خود داری کند) و با این سفسطه، آن‌ها گمان می‌کنند که مشکل حل شده است و پژوهشگران قانع شده‌اند. این گفته آنان، به منزله این قول قایل است: «برای قرآن بسیار بعید است که غیر حق را بیان کند، و برای بنی اسرائیل بعید است که گوساله را عبادت کنند» خداوند ما را با علمای گرفتار کرده است که نمی‌دانند چه می‌گویند و در آن واحد به یک چیز و ضد آن ایمان می‌آورند، در حالی که واقعیت این است که فاطمه علیها السلام مدعی حق خود بود و ابوبکر دعوایش را رد کرده، یا به خاطر اینکه او در دعوایش (العیاذ بالله) کاذب بوده است یا اینکه ابوبکر در حق او ستم کرده است. هیچ شک سومی در این قضیه وجود ندارد، آن طور که علمای ما می‌گویند^(۱).

باید عرض شود:

۱- این گفته آقای تیجانی که «علمای اهل سنت نسبت به اختلاف فاطمه با ابوبکر اعتراف دارند ولی به خاطر پاسداری از حرمت و کرامت ابوبکر با اغماض و چشم پوشی از کنار این حوادث می‌گذرند و پیرامون آن‌ها صحبت نمی‌کنند. همانطور که عادت آن‌ها است». این دروغ محض، علیه اهل سنت است و دلایلی که پیرامون این قضیه در مباحث گذشته بیان کردم، برای توضیح این مطلب کافی است. شیخ الاسلام ابن تیمیه در کتاب ارزشمند خود «منهاج السنه» بهترین توضیحات را پیرامون این قضیه^(۲) بیان کرده است. شیخ الاسلام ابن تیمیه در این کتاب، ابن مطهر حلی را مورد نقد قرار داده، دلایل او را با زمین یکسان کرده است به طوری که تمام تار و پود مستندات او از هم گسیخته است. ابن حجر در شرح بخاری و امام نووی در شرح مسلم و شاه عبدالعزیز در تحفه اثنا عشری و شکری و مبارکفوری در خلاصه آن، حدیث را به گونه‌ای که من توضیح دادم، توضیح داده‌اند - همچنین کتب شهید علامه احسان الهی ظهیر که دهان روافض را لگام کرده است، و به همین خاطر هم آن‌ها او را به شهادت رساندند، علاوه بر این کتب، عده زیادی از علما درباره این

۱- ثم اهدیت ص (۱۱۵) و آنگاه. . . هدایت شدم ص (۱۸۹).

۲- منهاج ج ۴ ص (۲۶۴-۱۹۳).

قضیه، کتاب نوشته‌اند و این حدیث را به نحوی که توضیح داده شد، تشریح کرده‌اند... بنابراین ادعای آقای تیجانی دایر بر اغماض و صحبت نکردن علمای اهل سنت پیرامون این قضیه، دال بر کمبود آگاهی و سطحی بودن معلومات او، در خصوص این قضیه است. قضیه‌ای که بدون فهم و درایت لازم، خود را در آن گرفتار کرده است.

۲- درباره این گفته تیجانی: «در شگفت هستم از قول بعضی علما که می‌گویند: (برای فاطمه بسیار بعید است، ادعا کند آنچه را که حق او نیست و بسیار بعید است برای ابوبکر رضی الله عنه که او را از حقیقت منع کند) و فکر می‌کند با این سفسطه پژوهشگران را قانع کرده است یا قانع شده‌اند... الخ.

باید عرض شود:

در مباحث گذشته بیان کردم که فاطمه رضی الله عنها ادعای ناحق نکرده بود بلکه حدیث رسول الله صلی الله علیه و آله را بر خلاف آنچه که حضرت ابوبکر رضی الله عنه فهمیده بود، تاویل می‌کرد - ابوبکر رضی الله عنه هر چند که به خواسته او عمل نکرد و آنچه که او از میراث مدعی بود، به وی نداد اما برای همگان به طور قطع معلوم است که او را از حقیقت محروم نکرد بلکه ابوبکر مطمئن بود که دارد مطابق با خواست و دستور پیامبر صلی الله علیه و آله عمل می‌کند و گر نه، اگر فاطمه رضی الله عنها حقی می‌داشت، هرگز او را منع نمی‌کرد و چرا چنین کند؟ برای همگان معلوم بود که حضرت ابوبکر رضی الله عنه حتی حق یک نفر یهودی و نصرانی را منع نکرده است بر مبنای چه دلیلی حق دختر گرامی رسول الله صلی الله علیه و آله را منع کند؟ به ویژه وقتی که ما می‌دانیم که او این اموال را به ازواج مطهرات که دخترش نیز از جمله آن‌ها بود، نداد. تاریخ شاهد گویایی است که حضرت ابوبکر رضی الله عنه در حیات رسول الله صلی الله علیه و آله چگونه دارایی و ثروت خود را در راه الله انفاق می‌کرد حتی رسول الله صلی الله علیه و آله در این باره فرمود: «ما نفعني مال مثل مال أبي بكر رضی الله عنه» «هیچ مال و ثروتی مانند مال حضرت ابوبکر رضی الله عنه به نفع اسلام هزینه نشده است»^(۱) آری، بعد از بیان احادیث صحیح مذکور، این سوال مطرح می‌شود... کدام سخن، دیدگاه حق و قرین صواب است؟ سخن و دیدگاه اهل سنت که اکنون توضیح داده شد یا موضع و دیدگاه روافض که کم‌ترین

۱- سنن ترمذی کتاب المناقب برقم (۳۶۶۱) وابن ماجه المقدمة برقم (۹۴) و صحیح ابن ماجه (۷۷).

معنی و منطقی همراه ندارد و خلاصه‌اش این است که ابوبکر رضی الله عنه از دادن حق فاطمه رضی الله عنها خود داری کرد و می‌خواست از راه جور و ستم حقش را غصب کند؟ و فاطمه به جهت اینکه معصوم است، در مدعایش حق بجانب است و ابوبکر از جمله حکام جور و ستمکاران است. روافض با این حيله سوفسطایی فکر می‌کنند قضیه را حل کرده‌اند!! و با این شیوه، آتش کینه‌ای را که در دل‌های خود نسبت به ابوبکر رضی الله عنه دارند، تخفیف می‌دهند.

آری، حق باید گفته شود و حق آن است که شرع عظیم و منطق سلیم آن را بپذیرد، یعنی اینکه «حاشا لفاطمة أن تدعی ما لیس لها بحق و حاشا لأبي بکر من أن یمنع حقها» برای، فاطمه رضی الله عنها بسیار بعید است که غیر حق را دعوی کند و برای حضرت ابوبکر رضی الله عنه بعید است که از دادن حق او سر باز زند، آری آقای تیجانی این قول «حاشا لفاطمة.. الخ» را تشبیه می‌دهد با گفته کسی که چنین می‌گوید: «حاشا للقرآن أن یقول غیر الحق، و حاشا لبني إسرائيل أن یعبدوا العجل»؟! «برای قرآن بسیار بعید است که غیر حق را بگوید و برای بنی اسرائیل بعید است که گوساله را عبادت کنند».

قول این مدعی کاذب و دروغین بسیار شگفت آور است... چگونه او سخن خداوند را با سخن انسان تشبیه می‌دهد، آیا سخنان فاطمه رضی الله عنها مو به مو، مانند سخنان الله هستند؟! و سخنان حضرت ابوبکر رضی الله عنه مانند سخنان بنی اسرائیل؟! آری، عقده کور عصیت تا این حد در تیجانی اثر گذاشته است؟! و او را در شرایطی قرار داده است که میان سخنان خالق و مخلوق تمییز نمی‌دهد. در این باره چیزی نمی‌گوییم جز اینکه، پروردگارا، از جنون عصمت و عصیت ما را به پناه خودت حفظ بفرما؟! خلاصه کلام اینکه آقای تیجانی از ما می‌خواهد تا بپذیریم که (فاطمه رضی الله عنها حق خود را از ابوبکر رضی الله عنه طلب می‌کرد و ابوبکر در حق او ستم کرد) تا برگ زرین نوینی بر انصاف دروغین خود بیفزاید.

آقای تیجانی در ادامه سخنان خود می‌گوید: «از روی دلایل عقلی و نقلی دروغگو بودن حضرت فاطمه زهرا ممتنع است زیرا رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرموده است: فاطمه پاره تن من است، هر کس فاطمه را برنجاند، او مرا رنجانده است. بدیهی است کسی که کاذب و دروغگو باشد، شایسته چنین تعریف و تمجیدی از طرف رسول الله صلی الله علیه و آله نخواهد شد. بنابراین، حدیث مذکور، بر عصمت او از دروغ و از سایر فواحش دلالت دارد، همانطور

که آیه تطهیر دلالت دارد، آیه تطهیر درباره فاطمه، شوهر و هر دو پسرش نازل شده است. و این حدیث را خود عایشه روایت کرده است. عقل مندان باید بپذیرند که بر وی ظلم شده است و به همین خاطر شما می دانید که فاطمه (س) به ابوبکر و عمر اجازه ورود نداد وقتی که آن دو می خواستند در خانه او بروند. وقتی حضرت علی، ابوبکر و عمر را اجازه داد که وارد خانه بشوند، فاطمه چهره خود را بسوی دیوار برگرداند و نمی خواست بسوی آن دو نگاه کند.

فاطمه فوت کرد و بنا بر وصیتی که کرده بود، در شب دفن شد تا کسی از آنان در تدفین او شرکت نکند! و تا امروز مرقد دختر رسول الله صلی الله علیه و آله مجهول و غیر مشخص است. چرا علمای ما درباره این واقعیت مهر به لب زده و خاموش هستند و در این خصوص صحبت نمی کنند حتی درباره این واقعیت اشاره هم نمی کنند و سایر صحابه رسول الله صلی الله علیه و آله را مانند فرشتگان معصوم و بی گناه برای ما معرفی می کنند^(۱).

در پاسخ باید عرض شود:

۱- هیچ یک از اهل سنت نگفته است که فاطمه رضی الله عنها دروغ گفته است بلکه سخن از کذب و دروغ در این قضیه اصلاً مفهومی ندارد. فاطمه رضی الله عنها آنچه را که به گمان خودش، حق خود می دانست، خواستار شد و زمانی که حضرت ابوبکر رضی الله عنه دلایل عدم اعطا میراث را برایش توضیح داد، دیگر پیرامون مساله میراث سخن نگفت و حضرت ابوبکر در جهت خشنودی او از تمام سعی و تلاش خود کار گرفت و او نیز خشنود شد.

۲- این گفته آقای تیجانی: «فاطمه دروغ می گوید: ... او از کذب و تمام فواحش پاک است».

آری، اگر جریان معصوم بودن چنین ساده و آسان است، من هم می گویم: بنا بر دلایل عقلی و نقلی ظالم بودن کسی که در حضر و سفر، در رنج و خوشی حتی در مشکل ترین و حساس ترین لحظه های زندگی همراه پیامبر و صاحب او در غار بوده است، نیز ممتنع است. زیرا خود حضرت رسول صلی الله علیه و آله درباره او فرموده است:

«لو كنت متخذاً خليلاً لأتخذت أبا بكر ولكن أخي وصاحبي»^(۲).

۱- ثم اهدیت ص (۱۱۶-۱۱۵) و آنگاه... هدایت شدم ص (۱۹۰-۱۸۹).

۲- صحیح بخاری کتاب فضائل الصحابة ج ۳ برقم (۳۶۵۶).

«اگر قرار بر این می‌بود که کسی را به عنوان دوست بر گزینم، ابوبکر را بر می‌گزیدم اما او برادر و همراه من است».

بدیهی است کسی که دروغ گوید یا ظالم باشد، شایسته چنین تعریف و تمجیدی از جانب رسول الله ﷺ نخواهد شد. زیرا حدیث مذکور بر عصمت ابوبکر از ظلم و از سایر فواحش دلالت دارد. همچنین دلایل عقلی و نقلی دال بر این نکته هستند که عمر بن خطاب و عثمان بن عفان نیز ظالم نبودند، زیرا رسول اکرم ﷺ درباره عمر بن خطاب فرموده است: در خواب دیدم که شیر نوشیدم، به حدی نوشیدم که سیر شدم و سیرابی را از سر انگشتان خود لمس می‌کردم. بعد ظرف شیر را به عمر دادم، صحابه سوال کردند: این خواب را چگونه تفسیر می‌فرمایی؟ فرمود: منظور آن «علم» است^(۱). و درباره حضرت عثمان فرموده است: «من جهاز جيش العسرة فله الجنة، فجهزه عثمان»^(۲) هر کس سپاه عسره (سپاهی که به تبوک اعزام می‌شد) را مجهز کند، اهل بهشت است. و عثمان آن را تجهیز کرد. علاوه بر این، رسول اکرم ﷺ همراه با حضرت ابوبکر و عمر و عثمان ﷺ موقع صعود بالای احد فرمود: «اثبت أحداً فإنها عليك نبي و صديق و شهيدان»^(۳). ای احد، بر جای خود ثابت و پا بر جا بمان، بالای تو، یک پیامبر، یک صديق و دو شهيد قرار دارد.

بدیهی است کسی که ظالم و ستمکار باشد، از جانب رسول الله ﷺ شایسته چنین تعریف و تمجید صریح نخواهد بود. زیرا حدیث در واقع دال بر عصمت صحابه از ظلم و سایر فواحش می‌باشد. اگر فضایل صحابه ﷺ را از زبان رسول الله ﷺ بر شمارم، حسب استدلال آقای تیجانی، همه آنان جزو معصومین قرار خواهند گرفت. اگر آقای تیجانی بگوید: خصوصیت عصمت متعلق به فاطمه است و بس، ارائه دلیل برایش لازم است. اگر دلیل واضح و صریح دارد که فاطمه عليها السلام را به عصمت مختص می‌کند، او حق دارد که مناقشه کند همانطور که مایل باشد. ولی مجرد نسب در هیچ شرایطی نمی‌تواند، دلیل عصمت باشد. اگر چنین می‌بود، ابوطالب، پدر حضرت علی از اهل بهشت می‌بود اما اهل دوزخ بودن او، از دلایل قطعی ثابت شده است. اگر آقای تیجانی، احادیثی را

۱- صحیح البخاری، کتاب فضائل الصحابة برقم (۳۴۷۸).

۲- صحیح البخاری، کتاب فضائل الصحابة باب مناقب عثمان.

۳- صحیح البخاری کتاب فضائل الصحابة برقم (۳۴۷۲).

که ذکر کردم، بدلیل اینکه از صحاح اهل سنت بودند، ضعیف بدانند، چون اهل سنت احادیث ضعیف را در فضایل صحابه در کتب خود می‌آورند، نباید فراموش کند که حدیث فاطمه علیها السلام در صحاح اهل سنت روایت شده است، زیرا این حدیث نیز ضعیف تلقی می‌شود، زیرا ناقلان احادیث فضایل صحابه مجروح‌اند، هیچ حدیثی از آنان نباید پذیرفته شود ولو اینکه در باب فضایل اهل بیت باشد، پروردگارا، تنها تو می‌توانی با روشی جدید درباره صحت و سقم احادیث، قضاوت کنی، و آن راه جدید، راه انصاف است.

۳- آقای تیجانی می‌گوید: «آیه تطهیر که درباره فاطمه، علی و دو فرزندش، (حسن و حسین) علیهم السلام نازل شده است، دال بر عصمت آنان است. این حدیث از خود عایشه نقل شده است... الخ».

در جواب عرض می‌شود:

آیه تطهیر، مختص فاطمه، علی، حسن و حسین نیست بلکه ازواج مطهرات رسول اکرم صلی الله علیه و آله نیز از مصداق آن هستند و این شمول و عموم از سباق آیه ظاهر و روشن است. خداوند سبحان می‌فرماید:

﴿يٰۤاَيُّهَا النَّبِيُّ لَسْتُنَّ كَاٰحِدٍ مِّنَ النِّسَاءِ اِنَّ اَتَّقِيْتَنَّ فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِيْ فِيْ قَلْبِهٖ مَّرْضٌ وَّقُلْنَ قَوْلًا مَّعْرُوْفًا ﴿٣٣﴾ وَقرْنٌ فِيْ بُيُوْتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْاُولٰٓئِ وَاقْمِنَ الصَّلٰوةَ وَعَاتِيْنَ الزَّكٰوةَ وَاَطِعْنَ اللّٰهَ وَرَسُوْلَهٗ اِنَّمَا يُرِيْدُ اللّٰهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ اَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِرًا ﴿٣٤﴾ وَاذْكُرْنَ مَا يُتْلٰٓى فِيْ بُيُوْتِكُنَّ مِنْ ءَايٰتِ اللّٰهِ وَالْحِكْمَةِ اِنَّ اللّٰهَ كَانَ لَطِيْفًا خَبِيْرًا ﴿٣٥﴾﴾ [الأحزاب: ۳۳-۳۴].

«ای همسران پیامبر، شما مانند سایر زنان نیستند، اگر می‌خواهید راه تقوا را در پیش بگیرید، صدا را نرم و نازک نکنید تا صاحبان دل‌های بیمار به شما چشم طمع دوزند. و سخنان خوب و شایسته بگویید، و در خانه‌های خود بمانید و مانند جاهلیت پیشین، خود را به نمایش نگذارید، نماز بر پای دارید، زکات بدهید و از خدا و پیامبرش اطاعت کنید، همانا خداوند می‌خواهد پلیدی را از شما اهل بیت - پیامبر - دور کند و شما را خوب پاک گرداند، و به یاد آورید آیات خداوند و سخنان حکمت آمیزی را که در خانه‌های شما تلاوت می‌شود، همانا خداوند بسیار دقیق و آگاه است.»

آیه مبین این مطلب است که مصداق آن، ازواج مطهرات رسول الله صلی الله علیه و آله هستند. همچنین نوید و وعیدهایی که در آن ذکر شده‌اند اشاره به اختصاص ازواج دارد. اما ما

آیه را منحصر به ازواج نمی‌دانیم و بر این عقیده هستیم که تمام اهل بیت را در بر می‌گیرد ولی در عین حال، فاطمه، علی، حسن و حسین رضوان الله علیهم اجمعین از میان اهل بیت، در این امر اختصاص بیشتری دارند چون رسول اکرم ﷺ آنان را به دعا مختص کرده بود. در بخاری از عبدالرحمن بن ابی لیلی روایت شده است، می‌گوید: از رسول الله ﷺ سوال کردیم: چگونه بر شما اهل بیت درود بخوانیم؟ خداوند سلام گفتن را برای ما نشان داده است. رسول الله ﷺ فرمود: «قولوا: اللَّهُمَّ صل على محمد وعلى آل محمد، كما صليت على إبراهيم وعلى آل إبراهيم إنك حميد مجيد، اللَّهُمَّ بارك على محمد وعلى آل محمد كما باركت على إبراهيم وعلى آل إبراهيم إنك حميد مجيد»^(۱).

بی‌تردید منظور از اهل بیت ازواج و اولاد پیامبر ﷺ می‌باشند. همان گونه که در حدیثی دیگر از امام بخاری به روایت عمرو بن سلیم زرقی آمده است. ابوحمید ساعدی می‌گوید: صحابه عرض کردند: ای پیامبر گرامی، چگونه برای تو درود بفرستیم؟ رسول اکرم ﷺ فرمود: «قولوا: اللَّهُمَّ صل على محمد وأزواجه وذريته، كما صليت على آل إبراهيم وبارك على محمد وأزواجه وذريته كما باركت على آل إبراهيم إنك حميد مجيد»^(۲).

در بخشی از یک حدیث دیگر که امام بخاری آن را نقل کرده است، چنین آمده است: حضرت انس رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله ﷺ به حجره‌ی حضرت عایشه رضی الله عنها تشریف برد و گفت: «السلام عليكم أهل البيت» سلام بر شما ای اهل بیت - حضرت عایشه در جواب فرمود: «وعليك السلام ورحمة الله» و به حجره‌ی تمام ازواج رفت و به همه گفت، آنچه را که به حضرت عایشه رضی الله عنها گفته بود^(۳). از لحاظ معنی لغوی نیز «اهل بیت» شامل ازواج می‌شود. فیروز آبادی می‌گوید: «... أهل الأمر: اهل بیت: ساکنان بیت. أهل الدین: پیروان دین، أهل الرجل: همسر او، أهل النبی: ازواج نبی و دختران نبی و

۱- صحیح بخاری کتاب الأنبیا باب یزفون - النسلا فی المشی برقم (۳۱۹۰).

۲- صحیح البخاری کتاب الانبیا برقم (۳۱۸۹).

۳- صحیح بخاری ((کتاب التفسیر)) باب سورة الأحزاب (۴۵۱۵).

داماد پیامبر یعنی: حضرت علی علیه السلام»^(۱). ابن منظور می گوید: «... أهل البيت: ساکنان خانه، وأهل الرجل: افراد خاص یک شخص، وأهل النبي: همسران، دختران و داماد پیامبر یعنی علی و بعضی گفته اند یعنی همسران پیامبر علیه السلام... وقيل نساء النبي علیه السلام»^(۲). آری، بعد از بیان آیه و احادیث و توضیحات لغوی، جای شک و تردید باقی نمی ماند، در اینکه ازواج مطهرات پیامبر علیه السلام از جمله مصداق آیه مذکور هستند.

علاوه بر این شواهد و دلایل عقلی و نقلی و لغوی، در آیه های متعدد قرآن کلمه «أهل» برای زوجه و همسر بکار برده شده است. در آیه ۷ سوره نمل آمده است: ﴿إِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِأَهْلِهِ إِنِّي آنَسْتُ نَارًا سَاءَتِيبُكُمْ مِنَّهَا بِخَبَرٍ﴾ «- یاد آوری کن - زمانی را که موسی به همسرش گفت: من آتشی می بینم، بزودی خبری از آتش و یا اخگری می آوریم تا خود را با آن گرم کنید» بی تردید، کسی که همراه موسی علیه السلام بود، همسرش بود. در آیه ۲۵ سوره یوسف آمده است: ﴿قَالَتْ مَا جَزَاءُ مَنْ أَرَادَ بِأَهْلِكَ سُوءًا إِلَّا أَن يُسْجَنَ﴾ «گفت: سزای کسی که نسبت به همسرت، اراده ی بدی داشته باشد چه می تواند باشد مگر اینکه به زندان برود» به اتفاق همه مفسران گوینده این جمله، زلیخا همسر عزیز مصر بود. در آیه ۵۷ سوره نمل آمده است: ﴿فَأَنجَيْنَاهُ وَأَهْلَهُ - إِلَّا أُمَّرَأَتَهُ﴾ «ما لوط و خاندانش را نجات دادیم به جز همسرش» در اینجا «إلا» حرف استثنا است و به معنی وضعی خودش حکایت از آن دارد که زوجه ی حضرت لوط، از اهل او بود ولی بنابر دلایل مشخصی استثنا شده بود.

ممکن است آقای تیجانی تفاسیر اهل سنت را به عنوان حجت و دلیل نپذیرد، بویژه بعد از اینکه هدایت شده است. لذا لازم می دانم که تفاسیر بزرگان اهل تشیع را برایش ذکر کنم تا برایش ثابت شود که کلمه «أهل» نزد آنان نیز به معنی ازواج و همسران می آید. علی قمی در تفسیر، ﴿فَلَمَّا قَضَىٰ مُوسَىٰ الْأَجَلَ وَسَارَ بِأَهْلِهِ﴾ می گوید: وقتی سال بر او تمام شد، موسی علیه السلام همسرش را با خود برد و شعیب خطاب به او گفت: او را با خود ببر، همانا خداوند تو را بر گزیده است. موسی گوسفندان خود را به مقصد

۱- القاموس المحيط - باب لأم فصل همزه ص (۱۲۴۵).

۲- لسان العرب لأبن منظور المصری حرف (اللام) ص (۲۹۰).

مصر بیرون برد. وقتی به بیابانی رسید و همسرش همراه بود، دچار سردی شدید و باد تندی و تاریکی شدند و شب فرا رسید. موسی بسوی آتش نگاه کرد^(۱)... الخ.

ابو علی سبسی در تفسیر آیه: ﴿إِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِأَهْلِهِ﴾ می‌گوید: اذ قال لأهله، یعنی به همسرش و او دختر شعیب بود^(۲). و همین معنی را موقع تفسیر: ﴿إِذْ رَعَا نَارًا فَقَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا﴾ تکرار می‌کند و می‌گوید: و هی بنت شعیب و کان تزوجها بمدین، یعنی: همسرش دختر شعیب بود و در مدین با وی ازدواج کرده بود^(۳).

در پرتو آنچه که گذشت، هر صاحب بصیرت و اهل خرد با وضاحت تمام می‌داند که مفسران شیعی نیز، ازواج را از جمله مصداق «أهل» می‌دانند. خدا را هزاران هزار سپاس.

ت- «هیچ دلیلی وجود ندارد دایر بر اینکه آیه تطهیر مختص به پنج تن است و بس، در حدیث عایشه فقط دعای پیامبر ﷺ برای تطهیر و از بین بردن آلودگی‌ها، از آنان ذکر شده است و هیچ دلیلی برای اختصاص در آن دیده نمی‌شود. مثال آیه تطهیر، مانند آیه تقوی است. در آیه تقوی چنین آمده است: ﴿لَمَسْجِدٍ أُسِّسَ عَلَىٰ التَّقْوَىٰ مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ﴾ [التوبة: ۱۰۸]. یعنی: مسجدی که از روز اول بر اساس تقوا بنیانگذاری شده است. این آیه درباره مسجد قباء نازل شده است ولی در عین حال مسجد النبی ﷺ را نیز شامل است. ترمذی در سنن خود از ابی سعید خدری روایت می‌کند: «دو شخص در مورد مسجدی که بر اساس تقوی بنا شده بود، با هم اختلاف داشتند. یکی گفت: منظور از آن، مسجد قباء است و دیگری گفت: مسجد رسول الله ﷺ است. رسول الله ﷺ فرمود: مسجدی که بر اساس تقوی پایه ریزی شده است، همان مسجد من است^(۴). حکم «پایه ریزی بر اساس تقوی» شامل هر دو مسجد است. چون هر دو مسجد بر اساس تقوی بنا نهاده شده‌اند^(۵).

۱- تفسیر القمی ج ۲ ص (۱۱۷-۱۱۶) سوره القصص.

۲- مجمع البیان ج ۵ ص (۱۶۸) سوره نمل.

۳- مجمع البیان ج ۴ ص (۸۹) سوره طه.

۴- ترمذی، کتاب تفسیر القرآن، باب تفسیر سوره توبه (۳۰۹۹) و صحیح ترمذی (۲۴۷۵).

۵- منهاج ج ۷ ص (۷۴).

آیه، به دلایل متعددی دلالت بر عصمت فاطمه یا کسانی دیگر ندارد

۱- حدیثی که امام مسلم از حضرت عایشه رضی الله عنها نقل می‌کند: فخرج النبی صلی الله علیه و آله غداً وعلیه مرط^(۱)... الخ. یک روز صبح رسول اکرم صلی الله علیه و آله از خانه بیرون رفت در حالی که چادری نقش و نگاردار و بافته شده از موی سیاه پوشیده بود، پس حسن بن علی آمد، او را داخل چادر گرفت، سپس حسین آمد و داخل چادر شد، بعد از آن فاطمه آمد و آن حضرت صلی الله علیه و آله وی را داخل چادر برد سپس حضرت علی آمد و رسول اکرم صلی الله علیه و آله وی را داخل چادر آورد و فرمود: یعنی همانا خداوند می‌خواهد پلیدی را از شما اهل بیت بزدايد و شما را کاملاً پاک بگرداند». این حدیث، بی‌تردید، در واقع دعای پیامبر صلی الله علیه و آله در حق فاطمه رضی الله عنها علی، حسن و حسین رضی الله عنهم است. رسول الله صلی الله علیه و آله با این دعا می‌خواست آلودگی‌ها را از آنان بزدايد و آنان را پاک و مطهر کند. اگر آنان معصوم می‌بودند، چه نیازی برای پاکی آنان وجود داشت؟ وقتی آنان نیاز به پاکی و زدودن آلودگی‌ها داشتند، پس عصمت از کجا و چگونه؟ میان این آیه و آیه (۶) سوره مائده چه تفاوتی وجود دارد که می‌فرماید: ﴿مَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ وَلَكِنْ يُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمْ وَلِيُنِمْ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ﴾ [المائدة: ۶]. «خداوند نمی‌خواهد شما را در تگنا قرار دهد ولی می‌خواهد شما را پاک گرداند و نعمت‌هایش را بر شما کامل نماید تا اینکه شما سپاسگذاری کنید». خداوند در این آیه می‌فرماید، او بر اساس رحمت و شفقتی که نسبت به بندگان دارد، می‌خواهد آنان را تطهیر کند و نعمت‌هایش را بر آنان به اتمام برساند. منظور از تطهیر این نیست که خداوند آنان را معصوم قرار داده است. لذا آیه اول مانند این آیه است. و هیچ تفاوتی میان این دو دیده نمی‌شود.

۲- اگر آنان (شیعه) می‌گویند: آیه، ﴿يُرِيدُ اللَّهُ لِيُدْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ...﴾ الخ. بطور استثنایی عصمت را اثبات می‌کند، لازم است که دلیل روشن و شفافی را از کتاب و سنت ارائه دهند و گر نه این ادعاها، پنداری بیش نیستند و مشکلی را حل نخواهند کرد.

۳- اگر آیه مذکور دلالت بر عصمت حضرت علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام کند، آنگاه اگر بگویم: آیه‌های (۲۱-۱۷) سوره اللیل: ﴿وَسَيَجَنَّبُهَا الْأَتَقَىٰ ۝۷﴾ الْأَذَىٰ يُؤْتِي مَالَهُ يَتَزَكَّىٰ ۝۸ وَمَا لِأَحَدٍ عِنْدَهُ مِنْ نِعْمَةٍ تُجْزَىٰ ۝۹ إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِ الْأَعْلَىٰ ۝۱۰﴾ وَلَسَوْفَ يَرْضَىٰ ۝۱۱﴾ دلالت بر عصمت حضرت ابی بکر رضی الله عنه می‌کند، خطا نکرده‌ام و سخن گزافی نگفته‌ام. زیرا ابن کثیر و بسیاری از مفسران بر این باورند که این آیه‌ها در حق حضرت ابوبکر رضی الله عنه نازل شده‌اند حتی بعضی آقایان اجماع مفسرین را در این باره نقل کرده‌اند^(۱). خداوند در این آیه‌ها حضرت ابوبکر رضی الله عنه را به تقوی، تزکیه و تطهیر از گناهان بوسیله بذل مال در راه خداوند یاد فرموده و او را ستوده است. چنانچه معنی آیات چنین است: و پرهیزگارترین، از آتش جهنم بدور داشته خواهد شد، همان کسی که مالش را بذل می‌نماید تا خودش را پاکیزه نماید، هیچ کس بر او نعمت و احسانی ندارد و تا او را پاداش دهد بلکه صرفاً بخاطر رضای خدا این کار را می‌کند، وی بزودی خشنود خواهد شد. جناب تیجانی در این باره چه می‌گوید؟ دقت کن ای خواننده محترم، و سستی و بی‌پایه دلیلی را که آقای تیجانی ارائه می‌دهد را ملاحظه کن. مسایل مهمی را که نیاز شدید به دلایل قوی از کتاب و سنت دارند، بر دلایل سست و بی‌پایه استوار کرده است. (آری، شاعر خوب گفته است:

پای استدالیان چوبین بود پای چوبین سخت بی‌تمکین بود

۴- قطعاً آیه تطهیر علاوه بر پنج تن، همه اهل بیت را در بر می‌گیرد، و آنان عبارت‌اند از: سایر دختران رسول الله صلی الله علیه و آله - در بخش دیگر حدیث که امام مسلم به روایت یزید بن حیان آن را ذکر کرده است چنین آمده است: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: من درباره اهل بیت خودم، شما را توصیه می‌کنم و این کلمه را سه بار تکرار فرمود، حصین از زید پرسید: اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و آله چه کسانی هستند؟ آیا همسران پیامبر صلی الله علیه و آله از اهل بیت او نیستند؟ زید گفت: آری، همسران او نیز از اهل بیت او هستند و اهل بیت او کلیه کسانی هستند که بعد از وی صدقه

(زکات) برای آنان حرام شده است، گفت: آنان چه کسانی هستند؟ زید گفت: آنان فرزندان علی، فرزندان عقیل، فرزندان عباس و فرزندان جعفر هستند. گفت: برای همه آنان صدقه حرام شده است؟ آری^(۱) فکر نمی‌کنم آقای تیجانی عصمت را شامل حال همه اینان بداند و هیچ دلیلی نیز دال بر خارج بودن اینان و مختص بودن پنج تن وجود ندارد. تمام ادله گذشته که بیان گردید، هر گونه اختصاص را نفی می‌کنند.

۵- باید بدانیم که روافض اثنی عشری خبر واحد را قابل عمل و حجت نمی‌دانند. نه در باب عبادات و نه در باب عقاید، و حدیثی که آقای تیجانی از آن استدلال می‌کند، یعنی حدیث عایشه رضی الله عنها که امام مسلم آن را روایت کرده است، متواتر نیست بلکه از اخبار آحاد است. اکنون سوال این است که آقای تیجانی چگونه از حدیثی که خبر واحد است در باب عقیده که همانا «عصمت» است استدلال می‌کند؟!.

۶- دلیلی دیگر دایر بر اینکه آیه تطهیر، فقط دعا است برای تطهیر و ازاله آلودگی‌ها، نه آن چنان که شیعه می‌گوید که خداوند آنان را از گناه پاک کرده، آلودگی‌ها را زدوده است و در نتیجه آنان معصوم شده‌اند، این است که عقیده شیعه در باب قضا و قدر مخالف با عقیده آنان در باب عصمت است.

آقای تیجانی در کتابی دیگر (مع الصادقین) می‌گوید: بعد از دقت و بررسی کامل در باب قضا و قدر چنین بر می‌آید که قول شیعه و دیدگاه آنان در امر قضا و قدر، دیدگاهی است بسیار درست و رایبی است فوق العاده صایب و صحیح. زیرا گروهی در این باره دچار تفریط شده بر «جبر» صحه گذاشته است و گروه دیگری دچار افراط شده «تفویض» را قبول کرده است. ائمه اهل بیت آمده‌اند تا مفاهیم و معتقدات را تصحیح کنند و راه وسطی میان افراط و تفریط را بر گزینند. بنابر این جبر و تفویض را رد کرده و معتقد به امر بین امرین شده‌اند. و امام جعفر صادق برای این، مثال ساده‌ای را که برای هر کس قابل درک باشد، بیان کرده است. وقتی سایل از او پرسید: اینکه می‌گویی نه خبر است نه تفویض، به چه معنا است؟ امام در جواب گفت: «راه رفتن تو روی زمین مانند افتادن تو روی آن نیست» یعنی اینکه ما روی زمین به اختیار خود

راه می‌رویم. اما وقتی روی زمین می‌افتیم، این سقوط و افتادن در اختیار ما نیست. چه کسی از ما دوست دارد که روی زمین بیفتد و بعضی از اعضای جسم او شکسته و برای همیشه ناقص العضو بماند؟ لذا قضا و قدر، نه جبر محض است و نه تفویض محض بلکه میان جبر و تفویض قرار دارد. یعنی بعضی اعمال از طرف ما، به اختیار ما هستند و ما با اراده و اختیار خود آنان را انجام می‌دهیم. اما بعضی دیگر از اعمال، آن‌ها هستند که از دایره اختیار بیرون هستند و ما در برابر آن‌ها مجبوریم و قادر به دفع و رد آن‌ها نیستیم، در برابر نوع اول مواخذه و محاسبه می‌شویم و در برابر نوع دوم مورد محاسبه قرار نخواهیم گرفت. انسان در حالت اولی مخیر و در حالت دومی مسیر است.

۱- مخیر است در رفتار و اعمالی که بعد از تفکر و نظر از وی صادر می‌شوند و آن اعمال را در حالت اختیار میان اقدام و ترک اقدام، انجام می‌دهد و در نهایت آن اعمال را یا انجام می‌دهد یا ترک می‌کند. خداوند در این آیه: ﴿وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا ﴿۷﴾ فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا ﴿۸﴾ قَدْ أَفْلَحَ مَن زَكَّاهَا ﴿۹﴾﴾ [الشمس: ۷-۹]. (و سوگند به جان (انسان) و آنکه آن را (آفرید و) نیکو گردانید. * سپس بدی‌ها و پرهیزگاری‌هایش را (به او) الهام کرد. * محققاً هرکس که نفس خود را تزکیه (و پاک) کرد، رستگار شد). به همین نکته اشاره فرموده است. بنابراین، آرایش و پالایش نفس هر دو حاصل اراده و اختیار باطن و نفس انسان هستند. همان گونه که فلاح و خسران نتیجه حتمی اراده و اختیار اند^(۱).

می‌گوییم:

عقیده شما دایر بر اینکه «إن الله طهرهم وأذهب عنهم الرجس» مخالف عقیده شما در باب قضا و قدر است. زیرا عقیده شما در باب قضا و قدر، این است که خداوند کسی را تطهیر نمی‌کند مگر زمانی که خود او نسبت به تطهیرش تصمیم بگیرد، زیرا هر کس طبق عقیده شما مخیر است، مسیر و مجبور نیست و اراده خداوند به معنی امر او است. پس چرا و به چه دلیل در عقیده خود تناقض گویی می‌کنید؟!... آیا این تناقض دال بر پوشالی بودن عقاید شما نیست و دال بر این نیست که عقاید شما ساخته و پرداخته افکار و اندیشه‌های فرقه‌ای شما هستند نه بر گرفته از کتاب الله و سنت رسول الله ﷺ؟

۱- مع الصادقین للتیجانی ص (۱۴۳) و همراه با راستگویان ص (۲۲۷-۲۲۶).

تیجانی می‌گوید: «تکذیب فاطمه، کاری سهل و آسان است برای آن کسی که دستور به سوزاندنش و سوزاندن منزلش می‌دهد در صورتی که اعتراض کنندگان، از خانه‌اش برای بیعت با آن‌ها، بیرون نیایند». سپس تاریخ الخلفای ابن قتیبه را به عنوان مرجع این روایت ذکر می‌کند^(۱).

در جواب عرض می‌شود که:

این، ادعایی دروغین است زیرا روایت صحیح به اثبات می‌رساند که حضرت علی علیه السلام با حضرت ابوبکر رضی الله عنه بیعت کرد چنانچه ابونضره روایت می‌کند که: «هنگامی که مردم نزد حضرت ابوبکر اجتماع نمودند، حضرت ابوبکر فرمود: چرا من علی را در جمع نمی‌بینم؟ راوی می‌گوید: تعدادی از انصار رفتند و حضرت علی را آوردند. ابوبکر خطاب به وی گفت: ای علی، شما پسر عمو و داماد رسول الله هستید، فکر کردم چرا حضور پیدا نکردید؟ حضرت علی رضی الله عنه فرمود: ای خلیفه رسول الله، اشکالی ندارد، دستت را دراز کن، وی دستش را دراز کرد و حضرت علی رضی الله عنه با وی بیعت کرد...»^(۲).

این روایت صحیحی است که پذیرفته می‌شود نه روایت مجهولی که در کتابی وارد شده است که نسبت آن به مولفش درست نیست.

گذشته از این، اهل سنت اتفاق نظر دارند که برای شکل گرفتن بیعت، قبول همه مردم شرط نیست بلکه موافقت جمهور و بیشتر خبرگان کافی است. پس اگر فرض کنیم که حضرت علی رضی الله عنه بیعت ابوبکر رضی الله عنه را نپذیرفت، هیچ اشکالی ندارد. به خصوص که وی سمع و طاعت می‌کند و اختلاف ایجاد نمی‌کند، ملاحظه کنید که خود حضرت علی رضی الله عنه می‌گوید چنانچه در کتب رافضه آمده است: «سوگند به خدا اگر امامت منعقد نمی‌شود مگر با حضور عموم مردم، این کار شدنی نیست. اما مسئله این است که کسانی که حاضر می‌شوند، فیصله می‌کنند. بعد از آن، کسی که حضور داشته نمی‌تواند از سخنش بر گردد و کسی که غائب بوده است حق انتخاب ندارد.»^(۳) پس وقتی مسئله این گونه است چرا خانه‌اش را به آتش بکشند؟

آقای تیجانی می‌گوید: «با این همه، شما می‌بینید که فاطمه رضی الله عنها، ابوبکر و عمر را

۱- آنگاه... هدایت شدم ص (۱۹۰).

۲- کتاب السنة، احمد بن حنبل رقم (۱۲۹۲) محقق کتاب می‌گوید: سندش صحیح است.

۳- نهج البلاغه ج ۳ ص (۳۶۸).

اجازه ورود به خانه خود نداد. وقتی علی آن دو را به خانه آورد، فاطمه علیها السلام به خاطر اینکه بسوی آنان نگاه نکند، چهره را به طرف دیوار بر گرداند».

می‌گوییم:

در دروغ بودن این سخن جای هیچ گونه تردیدی نیست. این روایت صحت ندارد، فاقد سند است و هیچ محدثی آن را نگفته است. علاوه بر این، این حدیث مخالف با احادیث صحیحی است، که در خلال مباحث گذشته بیان گردید، شیوه آقایان شیعه بسیار شگفت‌آور است. آیا آنان فکر می‌کنند با چنین اعمالی دارند از فاطمه دفاع می‌کنند؟ هرگز! بلکه دامن پاک او را لکه دار می‌کنند. فاطمه زهرا بسیار والاتر و بالاتر است از این عمل که شیعه آن را بسوی او نسبت می‌دهد، قهری فاطمه از شیخین به خاطر چه بود؟ به خاطر مال!! خداوند بر فاطمه زهرا ترحم نموده او را از شر این گونه او باش حفاظت کند، آنان در جهت تخریب شرافت و کرامت زهرا گام بر می‌دارند و فکر حتی ادعا می‌کنند که کار خوبی را انجام داده‌اند. عمر بن خطاب رضی الله عنه در جریان فدک و میراث اصلاً دخالت نکرده نزد فاطمه نرفته است. مگر حضرت ابوبکر رضی الله عنه خلیفه نبود؟ لذا رفتن عمر و خشم کردن فاطمه بر او کاملاً بی‌اساس است؟ اصلاً صحت ندارد. آقای تیجانی به کدام دلیل استناد کرده حضرت عمر را در جریان میراث دخیل می‌داند؟ آری، خواننده محترم می‌بیند و می‌داند که جناب تیجانی بار بار، می‌گوید: ابوبکر و عمر، ابوبکر و عمر، اما یک دلیل ارائه نمی‌دهد تا نقش عمر را در این موضوع تبیین کند. اما با ذکر نام عمر در این جریان، هدفی جز مطعون کردن خلیفه رسول، حضرت عمر بن خطاب ندارد، بسیار متأسفم از این هدایت دروغین.

آقای تیجانی می‌گوید: «فاطمه فوت کرد و طبق وصیتش بطور پنهان در شب دفن شد تا ابوبکر و عمر در جنازه او شریک نشوند»^(۱).

بدون هیچ شک و گمان این سخن دروغ محض است و شرم آور است. تیجانی این سخن را به صفحه ۳۹ جلد سوم بخاری نسبت می‌دهد تا خوانندگان را دچار این وهم و پندار باطل کند که این سخن را بخاری روایت کرده است اما اگر به بخاری مراجعه شود، چنین روایتی در آن دیده نمی‌شود. اصل حدیث در بخاری چنین است:

«فوجدت فاطمة على أبي بكر رضی الله عنه في ذلك فهجرته فلم تكلمه حتى توفيت وعاشت بعد النبي ﷺ ستة أشهر، فلما توفيت دفنها زوجها علي ليلاً ولم يؤذن بها أبابكر...».

«فاطمه در این باره بر ابوبکر خشم کرد و تا لحظه موت با ابوبکر رضی الله عنه صحبت نکرد. وی شش ماه بعد از پیامبر ﷺ زنده ماند وقتی فوت کرد، شوهرش «علی» هنگام شب او را دفن کرد و ابوبکر را در جریان خبر موت فاطمه قرار نداد» آقای تیجانی از کجا خبر شد که فاطمه وصیت کرده بود تا در شب به طور پنهانی دفن شود؟ و از کجا خبر شد که فاطمه نمی‌خواست ابوبکر و عمر در جنازه او شرکت کنند؟ آیا این اطلاعات بطور خصوصی برایش وحی شده‌اند؟ آری ممکن است چنین وحیی بر او نازل شده باشد، زیرا او از پیروان طریقه تیجانیه است که بر الهامات ربانی ایمان دارد!! این دروغگو سپس کتابی تحت عنوان «لأكون من الصادقين» (همراه با راستگویان)، به نگارش در می‌آورد؟! آری، درست گفته شده است: «عش رجباً تری عجباً».

آقای تیجانی می‌گوید: «چرا علمای ما درباره این واقعیت‌ها سکوت اختیار کرده پیرامون آن حرف نمی‌زنند حتی یادی از آن‌ها نمی‌کنند و اصحاب رسول الله ﷺ را مانند فرشتگان معصوم برای ما جلوه می‌دهند».

می‌گوییم:

آقای تیجانی چقدر جاهل هستی؟! این ما نیستیم که اصحاب رسول الله ﷺ را بسان فرشتگان می‌دانیم. البته، کسی که آنان را، بهترین مردمان معرفی کرده است، پروردگار مردمان است. او در کتاب خود می‌گوید: ﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ﴾ [آل عمران: ۱۰۱]. «شما بهترین مردمان هستید که خلق شده‌اید تا مردم را به انجام کارهای نیک امر کنید و از کارهای بد باز دارید و به الله ایمان بیاورید».

﴿مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ﴾ [الفتح: ۲۹]

«محمد ﷺ فرستاده خداوند است. یاران و اصحاب او در برابر کفار سخت و خشن و در برابر دوستان مهربان‌اند. تو همواره آنان را در حال عبادت و بندگی می‌بینی. آنان در صد

بدست آوردن فضل و خشنودی تورات چنین ستوده شده‌اند... «الخ.

﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ ءَاوَأُوا وَنَصَرُوا أَوْلِيَّكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ﴾ ﴿٧٤﴾ [الأنفال: ٧٤].

(آنانی که ایمان آوردند، هجرت کردند و در راه الله با دشمنان دین جنگیدند. آنانی که (مهاجرین) را پناه دادند و دین خدا را یاری کردند، همه اینان مومنان واقعی هستند، برای آنان مغفرت و روزی شرافتمندانه در نظر گرفته شده است).

﴿لَٰكِنِ الرَّسُولُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ جَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ وَأَوْلِيَّكَ لَهُمُ الْخَيْرَاتُ وَأَوْلِيَّكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾ ﴿٨٨﴾ أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾ ﴿٨٩﴾ [التوبة: ٨٨-٨٩].

«اما رسول الله ﷺ و آنانی که دعوت او را پذیرفتند، با جان و مال خود در راه الله جهاد کردند. برای آنان است به خوبی‌ها و آنان هستند برندگان. خداوند برای آنان باغ‌هایی را که زیر درختان آن‌ها، نه‌های آب جاری است، تدارک دیده است. آن‌ها برای همیشه در این باغ‌ها هستند. این است رستگاری بزرگ».

﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَسْبُكَ اللَّهُ وَمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ﴾ ﴿٦٤﴾ [الأنفال: ٦٤].

«ای پیامبر گرامی، خداوند و آن عده از مومنان که از خط و مشی تو تبعیت می‌کند (در دفاع) تو را کفایت می‌کنند».

رسول گرامی اسلام فرمود: روزگاری فرا می‌رسد که گروهی از مردم به جهاد می‌روند، می‌گویند: کسی از یاران رسول الله ﷺ در میان شما وجود دارد؟ در جواب گفته می‌شود: آری، فتح و پیروزی به استقبال آنان می‌آید. باز روزگاری فرا می‌رسد و مردم به جهاد می‌روند. از آنان سوال می‌شود: آیا کسی از یاران یاران رسول الله ﷺ در میان شما هست؟ در جواب گفته می‌شود: آری، فتح و پیروزی به استقبال آنان می‌آید. باز روزگاری فرا می‌رسد و مردم به جهاد می‌روند. از آنان سوال می‌شود: آیا از یاران یاران، یاران رسول الله ﷺ در میان شما کسی هست؟ در جواب گفته می‌شود: آری، فتح و پیروزی به استقبال آنان می‌آید^(۱).

در روایتی دیگر رسول اکرم ﷺ فرمود: به اصحاب و یاران من بد و بیراه نگویید. به

خدا سوگند. اگر از شما کسی به اندازه کوه احد طلا انفاق کند، این انفاق او با یک مثقال از انفاق اصحاب من برابری نمی‌کند^(۱).

آری، ما از اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله دفاع می‌کنیم. زیرا بدیهی و روشن است که طعن و تنقیص اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله در واقع طعن و تنقیص شخص پیامبر صلی الله علیه و آله است. چرا چنین نباشد. زیرا خود آن حضرت فرموده است: «الرجل علی دین خلیفه فلینظر أحدکم من یخالل»^(۲). هر کس از کیش و آیین دوست و همراه خود تبعیت می‌کند، لذا هر کس مواظب باشد و ببیند که با چه کسانی دوستی دارد. مگر خود آن حضرت صلی الله علیه و آله نفرموده است: (اگر قرار بر این می‌بود که کسی را به عنوان دوست بر گزینیم، حضرت ابوبکر رضی الله عنه را بر می‌گزیدم ولی او برادر و رفیق من است)

صحابی که تمام زندگی‌اش را با پیامبر صلی الله علیه و آله سپری می‌کند و باز پیامبر صلی الله علیه و آله را در قول و عمل مخالفت می‌کند!؟ چنین اندیشه و تفکری مترادف با نقص و عیب در قرآن و ادعای عیب در حق خداوند است. تعالی الله عما یقول الراضة علواً کبیراً.

خداوند چگونه در کتاب خود اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله را ستوده است. ﴿لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَأَثَبَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا﴾ [الفتح: ۱۸].

(خداوند از مومنان راضی و خشنود گردید هنگامی که زیر درخت با تو بیعت کردند. خداوند دانست آنچه را که در دل‌هایشان نهفته است لذا سکینه و آرامش بر آن‌ها نازل کرد و فتحی زو درس نصیب آنان کرد).

﴿وَالسَّبِقُونَ الْأَوْلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾ [التوبة: ۱۰۰].

(پیش کسوتان از مهاجرین و انصار، آنانی که با بهترین شیوه از پیامبر صلی الله علیه و آله تبعیت کردند، خداوند از آنان خشنود است و آنان از خداوند راضی، خداوند برای آنان باغ‌هایی را که زیر درختان آن‌ها نهرهای آب جاری هستند تدارک دیده است. آنان برای همیشه در آنجا زندگی

۱- صحیح البخاری، کتاب فضائل الصحابة برقم (۳۴۷۰).

۲- أبوداود، کتاب الأدب، والترمذی، کتاب الزهد.

می‌کنند، این است یک پیروزی بس عظیم). آری، چنین است تصویر صحابه در قرآن و حدیث. آنگاه صحابه چگونه آن طور که روافض می‌گویند، بار می‌آیند؟! مگر می‌شود خدا و پیامبر ﷺ (العیاذ بالله) دروغ بگویند؟! آری، ما از اصحاب دفاع می‌کنیم. زیرا آنان بودند که دین خدا را حفاظت کردند و در دفاع از حریم قرآن و سنت رسول الله ﷺ جان و مال را نثار کردند. طعن به حاملان و مدافعان دین، در واقع طعن به قرآن و سنت رسول الله ﷺ است. و مرام اصلی اهل رفض نیز همین است.

آری، امیر محسن الملک، سید محمد مهدی علی، شیعی دوازده امامی که در پی تحقیقات و مطالعات عمیق خود، مسلک اهل سنت را آن‌چنان که حق است، حق تشخیص داده از کیش شیعی تبری جسته است، چنین می‌گوید: «واقعیت این است که عقیده شیعه درباره اصحاب گرامی رسول الله ﷺ، موجب توجیه تهمت‌های ناروا در حق خود پیامبر ﷺ می‌شود و باعث می‌شود که معتقدان به چنین عقیده‌ای درباره حقایق اسلام دچار نابسامانی و شبهات گوناگونی شوند. زیرا هر کس درباره کسانی که بر پیامبر ﷺ ایمان آورده‌اند، معتقد باشد که آنان در ظاهر، در ایمان خود صادق بودند و در باطن (العیاذ بالله) کافر بودند و حتی بعد از وفات رسول الله ﷺ مرتد شدند، او نمی‌تواند نبوت نبی گرامی ﷺ را بپذیرد و آن را تصدیق کند، بلکه او چنین می‌اندیشد که: اگر پیامبر ﷺ، پیامبر به حق و راستین می‌بود، قطعاً تعلیمات او موثر واقع می‌شد و پیروانش با صدق و اخلاص به او ایمان می‌آوردند و از میان انبوه عظیمی که بوی ایمان آورده و به دعوت او گراییده بودند، حد اقل صد نفر از میان آنان پیدا می‌شد که بر ایمان ثابت و پا برجا می‌ماندند (البته این عقیده شیعه است) چه کسانی هستند آنانی که در نتیجه هدایت رسول الله ﷺ متاثر شدند و آمار و ارقام کسانی که از نبوت او استفاده می‌کردند به کجا می‌رسد؟ اگر اصحاب پیامبر ﷺ به جز چند تن، بقیه همه مرتد و منافق می‌بودند (آنطور که شیعه معتقد است) پس چه کسی از اسلام تبعیت کرده است؟ و چه کسی از تعلیم و تربیت رسول اکرم ﷺ بهره برده است؟!^(۱).

آری، دقت کنید و ببینید که فطرت سالم چگونه با امور غیر فطری در تضاد است تا برای شما روشن شود که اعتقادات شیعه تا چه میزان با عقل، منطق و فطرت سالم،

۱- الآیات البینات ج ۱ ص (۶-۷). و کتاب (صورتان متضادتان) تالیف ابوالحسن ندوی ص (۵۵).

سر ناسازگاری دارد! بعد از علم و آگاهی از دسیسه روافض، هر مسلمانی باید در امور دین خود محتاط بوده و خودش حفاظت خود را به عهده بگیرد.

در پایان قبل از خاتمه این بحث می‌خواهم عرض کنم که یک سوال هنوز در این خصوص باقی است و آن اینکه آیا کتاب «الإمامة والسیاسة» از ابن قتیبه یا خیر؟ در پاسخ به این سوال عرض می‌شود: خیر، کتاب «الإمامة والسیاسة» به او نسبت داده شده است و در واقع از تالیفات او نیست و برای اثبات این مدعا دلایلی متعددی وجود دارد:

۱- کسانی که زندگی ابن قتیبه را نوشته‌اند حتی یک نفر از آنان نگفته است که ابن قتیبه، کتابی در فن تاریخ به نام «الإمامة والسیاسة» تالیف کرده است و ما از تالیفات او در تاریخ، کتابی به جز «المعارف» را سراغ نداریم و کتابی که مولف کشف الظنون از آن نام برده است «تاریخ ابن قتیبه» است که یک نسخه آن، در «الخرزانه الظاهرية» در دمشق شماره (۸۰) وجود دارد^(۱).

۲- کتاب «الإمامة والسیاسة» به این مطلب اشاره دارد که ابن قتیبه در دمشق و مغرب (مراکش) زندگی کرده است، حال آنکه او از بغداد، به جز برای «دینور» برای هیچ جای دیگر بیرون نرفته است^(۲).

۳- در کتاب «الإمامة والسیاسة» خلاف آنچه که متفق علیه است ذکر شده است. مثلاً تحت عنوان «إبائة علي كرم الله وجهه بیعة أبي بكر علیه السلام» می‌گوید: بعد، علی کرم الله وجهه نزد حضرت ابوبکر علیه السلام آورده شد در حالی که می‌گفت: من عبدالله و برادر رسول الله هستم - به وی گفته شد: با ابوبکر بیعت کن. علی علیه السلام گفت: من برای خلافت از شما شایسته‌تر هستم. بیعت نمی‌کنم، بهتر این است که شما بدست من بیعت کنید.

۴- سبک و روشی که در «الإمامة والسیاسة» به کار گرفته شده است، به طور کلی مخالف است با سبک و روشی که ابن قتیبه در کتب خود از آن استفاده نموده

۱- کتاب ((الإمامة والسیاسة في میزان التحقيق العلمي)) دکتور عبدالله عسیلان ص (۲۳).

۲- همان کتاب ص (۲۳).

است، و ما این کتاب‌ها را در پیش روی خود داریم. از خصوصیات بارز ابن قتیبه، این است که مقدمه بسیار مفصلی را که مبین اسلوب، سبک تحریر و غرض تالیف است، برای تالیفات خودش می‌نویسد و در آغاز کتاب آن را می‌گنجاند - اما مولف «الإمامة والسياسة» خلاف این عمل کرده مقدمه بسیار کوتاهی در حد ۳ سطر نوشته است، علاوه بر این، اسلوب و سبک تحریر آن نیز متفاوت است و چنین اسلوبی را ما در کتب ابن قتیبه سراغ نداریم.

۵- مولف کتاب «الإمامة والسياسة» از ابن ابی لیلی طوری روایت می‌کند که گویی مستقیماً از وی استفاده کرده است و ابن ابی لیلی همان محمد بن عبدالرحمن بن ابی لیلی فقیه و قاضی کوفه است و در سال ۱۴۸ هجری فوت کرده است و حال آنکه معروف است که ابن قتیبه در سال ۲۱۳ هجری متولد شده است، یعنی ۶۵ سال بعد از ابن ابی لیلی^(۱).

۶- مستشرقین نیز تحقیق درباره «الإمامة والسياسة» را مورد توجه خود قرار داده‌اند. نخستین مستشرقی که پیرامون کتاب مذکور تحقیق کرده است، «دی جاینجوس» است. این تحقیق در کتاب. «تاریخ الحكم الإسلامي في أسبانيا» صورت گرفته است. دکتور (ر. دوزی) در کتاب خود، «التاريخ السياسي والأدبي لأسبانيا» این تحقیق را مورد تایید قرار داده است. بروکلیمان در «تاریخ الأدب العربي» و بارون دی سیلان در فهرست «مخطوطات العربية» در مکتبه باریس این کتاب را بنام، «أحاديث الإمامة والسياسة» ذکر کرده‌اند همچنین مارگولیوس در کتاب «دراسات عن المؤرخين العرب» نام این کتاب را آورده است. و همه این مستشرقان اعتراف کرده‌اند دایر بر اینکه، این کتاب منسوب به ابن قتیبه است و ممکن نیست که از تالیفات او باشد^(۲).

۷- راویان و اساتیدی که ابن قتیبه در کتب خود معمولاً از آنان روایت می‌کند، کم‌ترین یادی از آنان در این کتاب نشده است^(۳).

۱- الإمامة والسياسة في ميزان التحقيق العلمي (ص ۲۴).

۲- کتاب الإمامة والسياسة في ميزان التحقيق العلمي دکتور عبدالله عسیلان (ص ۲۳-۲۲).

۳- همان مرجع.

۸- عبارات و تعبیرهای کتاب، مبین این نکته است که مولف جریان‌ها و رویدادهای فتح اندلس را به طور مستقیم از کسانی نقل می‌کند که شخصاً شاهد این جریانها بوده‌اند. مثلاً: (حدثني مولاة لعبدالله بن موسى: حاصر حصنها التي كانت من أهله) یعنی: مولای عبدالله بن موسی می‌گوید: عبدالله بن موسی قلعه‌ای را محاصره کرد که من از اهل آن بودم. حالآنکه فتح اندلس در سال ۹۲ هجری قمری، ۱۲۱ سال قبل از ولادت ابن قتیبه انجام گرفته است^(۱).

۹- کتاب «الإمامة والسياسة» مشتمل بر اشتباهات واضح و روشن تاریخی است. مثلاً ابوالعباس و سفاح را دو شخصیت مستقل معرفی می‌کند و در آن آمده است که هارون الرشید نخست پسرش مامون و سپس «امین» را به ولایت عهدی خود برگزید. ولی وقتی ما به کتاب ابن قتیبه یعنی «المعارف» رجوع می‌کنیم، اطلاعات موثق و صحیحی را در آن می‌بینیم که با آنچه که مولف «الإمامة والسياسة» نقل کرده است کاملاً در تضاد است^(۲).

۱۰- در کتاب «الإمامة والسياسة» ذکر راویانی به میان آمده است که ابن قتیبه در کتب خود حتی یک روایت از آنان نقل نکرده است، مانند ابی مریم و ابن عفیر^(۳).

۱۱- در کتاب «الإمامة والسياسة» تعبیرهایی بکار رفته است که در کتب ابن قتیبه اصلاً استعمال نشده است، مانند: (قال ثم إن) (وذكروا عن بعض المشيخة) (حدثنا بعض المشيخة) این گونه تعبیرها با سبک و اسلوب ابن قتیبه، کمترین مناسبتی ندارند و در هیچ یک از کتب او چنین عباراتی ذکر نشده است.

۱۲- مولف «الإمامة والسياسة» به ارتباط کلام و پیوند آن با سیاق و سباق و مرتبط بودن مطالب توجه نمی‌کند. یک مطلب را ذکر می‌کند، هنوز این را به اتمام نرسانده به مطلب دیگری منتقل می‌شود و بعد به مطلب اول بر می‌گردد تا آن

۱- همان مرجع.

۲- همان مرجع.

۳- همان مرجع.

را به پایان برساند، این از هم گسیختگی در سخن، مناسبتی با اسلوب و سبک ابن قتیبه ندارد، ابن قتیبه نظم در کلام و حفظ ارتباط ما قبل با ما بعد را از هدفهای اسلوب و سبک سخن خود می‌داند^(۱).

۱۳- مولف «الإمامة والسیاسة» از دو تن از علمای بزرگ مصر روایت می‌کند. حال آنکه ابن قتیبه وارد مصر نشده و از آن دو عالم بزرگوار استفاده علمی ننموده است.

۱۴- ابن قتیبه نزد علما از جایگاه بسیار ارزشمندی برخوردار است. او از دیدگاه علما، جزو علما ثقه و معتبر به لحاظ علمی و دینی می‌باشد - سلفی درباره او می‌گوید: (كان ابن قتیبة من الثقات وأهل السنة) یعنی: ابن قتیبه از علمای معتبر و ثقه اهل سنت می‌باشد. ابن حزم می‌گوید: (كان ثقة في دينه وعلمه) در علم و دین خود از پایه بلندی برخوردار بود. خطیب بغدادی نیز دیدگاه ابن حزم را درباره ابن قتیبه ستوده است. علامه ابن تیمیه درباره او می‌گوید: «ابن قتیبه با احمد و اسحاق نسبتی دارد و او موید مذاهب معروف اهل سنت است» ابن قتیبه، خطیب و سخنور معروف و مشهور اهل سنت است. همان گونه که جاحظ خطیب معتزله است. شخصی که نزد علما و محققین از چنین جایگاه علمی والایی بهره‌مند باشد، آیا عقلانی است که کتابی مانند «الإمامة والسیاسة» مملو از اشتباهات را تالیف کند که تاریخ را لکه دار کرده و به صحابه کرام رسول الله ﷺ نسبت‌های ناروایی منسوب کرده است؟!^(۲)

در پایان - بالاخره، در کتابی که درباره انتسابش بسوی ابن قتیبه اتفاق نظر وجود دارد، یعنی کتاب «الإختلاف في اللفظ والرد علی الجهمية والمشبهة» در آن، این مطلب به ثبت رسیده است که ابن قتیبه روافض را بدلیل طعن به صحابه کرام متهم به کفر کرده است. آنگاه چگونه کتابی که مملو از طعن نسبت به صحابه کرام است به او نسبت داده می‌شود^(۳).

۱- همان مرجع.

۲- همان مرجع.

۳- الاختلاف في اللفظ لابن قتیبة ص ۴۱۰.

آقای تیجانی، تحت عنوان «أسباب الإستبصار» (علت شیعه شدن) به موضوع اختلاف فاطمه با حضرت ابوبکر رضی الله عنه بر می‌گردد و آن را با اسلوب نوینی مطرح کرده، می‌نویسد: ... «این مطلب نزد فریقین متفق علیه است. لذا شخص عاقل و با انصاف باید بپذیرد که ابوبکر در این جریان اشتباه کرده است هر چند که ستم او را نسبت به سیده النساء فاطمه زهراء قبول نداشته باشد. زیرا هر کس علل و اسباب این فاجعه را بررسی کند و از کلیه ابعاد آن کسب اطلاع کند قطعاً برای او روشن می‌شود که ابوبکر قصد آزار، اذیت و تکذیب حضرت زهرا را کرده است تا حضرت زهرا نتواند علیه او پیرامون خلافت شوهرش «علی» از دلایل و نصوص غدیر استدلال کند و برای اثبات این مدعا، دلایل متعددی وجود دارد، یکی از جمله آن دلایل این است که مورخان چنین نقل کرده‌اند:

فاطمه زهرا در محافل و مجالس انصار می‌رفت و از آنان می‌خواست تا پسر عمومیش را یاری کرده و با او بیعت کنند. اما انصار در جواب می‌گفتند: ای دختر رسول الله صلی الله علیه و آله، ما قبلاً با ابوبکر بیعت کرده‌ایم. اگر شوهر و پسر عموی تو جلوتر نزد ما می‌آمد، ما کسی را با وی برابر نمی‌کردیم یعنی کسی را در برابر او ترجیح نمی‌دادیم. حضرت علی کرم الله وجهه می‌فرمود: آیا رسول الله صلی الله علیه و آله را در خانه‌اش رها می‌کردم و او را دفن نمی‌کردم و بیرون رفته درباره حکومت و قدرت با مردم می‌جنگیدم؟ و حضرت زهرا می‌گفت: ابوالحسن (حضرت علی) آنچه را که مناسب و شایسته بود انجام داد و دیگران انجام دادند، آنچه را که باید پیش خداوند جوابگو باشند و او آنان را مورد محاسبه قرار خواهد داد^(۱).

بشنو ای تیجانی هدایت یافته:

۱- این موضوع هرگز میان شیعه و اهل سنت متفق علیه نبوده و نیست بلکه تنها نزد شیعه صحبت دارد و در مباحث گذشته درباره آن توضیحات لازم داده شده است.

۲- درباره این گفته آقای تیجانی: «شخص عاقل و با انصاف باید بپذیرد که ابوبکر اشتباه کرده است هر چند که ستم او را در حق فاطمه قبول نکند».

باید عرض شود:

در مباحث گذشته بیان گردید که حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه وصیت رسول الله صلی الله علیه و آله را به اجرا در آورد که عبارت بود از اینکه «لا نورث ما ترکناه صدقه» کسی از ما میراث نمی‌برد، ترکه ما صدقه است، بنابراین اجرا وصیت رسول الله صلی الله علیه و آله ظلم و حیف به جای خود، اشتباه هم محسوب نمی‌شود. اگر خطا کار یا ستمکاری در این جریان باشد، کسی است که امر به این وصیت کرده است. ای تیجانی هدایت شده تو می‌توانی بگویی که خطا و ستم از طرف رسول الله صلی الله علیه و آله بوده است؟! رسول مکرّم اسلام از چنین نسبتی بسیار بالاتر والاتر است. آقای تیجانی به جز اینکه فاطمه، سرور و سالار زنان بهشت است و معصوم است، دیگر هیچ دلیلی را دایر بر مخطی بودن حضرت ابوبکر رضی الله عنه ارائه نداده است و بطلان این ادعای محض او را که هیچ دلیلی همراه ندارد، در مباحث گذشته به اثبات رساندم. دلایل واهی که او ذکر کرده بود چنان مضحکه و خنده آور است که کودکان قبل از بزرگتران از سستی آن دلایل در شگفت وی افتند! او این دلایل واهی را صرفاً به خاطر مطعون کردن صحابی بزرگ رسول الله صلی الله علیه و آله آورده است. می‌خواهم این نکته را برای تیجانی یادآور شوم: کسی که در حق فاطمه اجحاف کرده و او را رنجاند و قصد داشت که با دختر ابوجهل ازدواج کند و رسول الله صلی الله علیه و آله او را منع کرد، او امام علی بن ابی طالب بود ای تیجانی، موقف و دیدگاه تو درباره این فاجعه چیست؟!.

۳- آقای تیجانی در ادامه یاوه‌گویی‌هایش می‌گوید: هر کس این حوادث و رویدادها را استقراء نماید و از تمام ابعاد آن‌ها اطلاع پیدا کند، قطعاً می‌داند که ابوبکر قصد اذیت، آزار و تکذیب فاطمه رضی الله عنها را داشته است تا فاطمه از نصوص غدیر نتواند علیه او پیرامون خلافت پسر عمو و شوهرش، «علی» استدلال کند».

باید عرض شود:

به به و آفرین بر این عقل و دانش، آقای تیجانی دروغی را که خود می‌گوید، بعد از اندکی آن را تصدیق می‌کند و غافل است از اینکه او ماهیت خود را توسط خودش آشکار می‌کند و عقلش را در معرض علم همگان قرار می‌دهد. من این جریان را از جمیع جهات بررسی و ارزیابی کردم و برای من روشن شد که حضرت ابوبکر رضی الله عنه آنچه را که انجام داده است، به حق انجام داده است چون او از امر رسول الله صلی الله علیه و آله اطاعت

کرده است و تمام صحابه به اتفاق حضرت علی علیه السلام صحت این اقدام را پذیرفته‌اند لکن آقای تیجانی صد و هشتاد درجه از این معامله انحراف کرده و از بزرگ‌ترین مبدا ورودی، وارد جریان خلافت شده، می‌گوید: ابوبکر قصد اذیت و تکذیب فاطمه را کرده است، چرا؟ تا فاطمه علیه او از نصوص غدیر و غیره نتواند استدلال کند!!؟

به خدا سوگند، اگر جهل و نادانی بره‌ای می‌بود، من آن را ذبح می‌کردم. سبحان الله! وقتی آقای تیجانی مدعی است که کسی که درباره خلافت او نص (حدیث غدیر) وارده شده است و تعداد زیادی از اصحاب و بنی هاشم و سعد بن عبادہ بیعت با ابوبکر علیه السلام را ترک کرده‌اند حتی اهل مدینه قهراً با او بیعت کردند^(۱)، آنگاه قصد اذیت کردن فاطمه چه دلیلی دارد و چرا؟ به خاطر اینکه فاطمه نتواند از حدیث غدیر، علیه او استدلال کند (یا للهول)؟! به خدا سوگند، نمی‌دانم وقت نوشتن، عقل این انسان کجا می‌رود؟ آیا وقت نوشتن، عقلش را از خود دور می‌دارد تا بر وی سنگینی نکند؟!... . وقتی صحابه مخالفت می‌کردند و علیه او استدلال می‌کردند و او به جبر و اکرام مردم را برای بیعت وا می‌داشت، در چنین حالتی آیا احتجاج فاطمه زهرا (خداوند او را از شر شما نجات دهد) با حدیث غدیر، تأثیری بر وی می‌گذاشت؟! آقای تیجانی باید پاسخ بدهد، ابوبکر علیه السلام چگونه فاطمه را اذیت و ازار می‌دهد و او را تکذیب می‌کند تا او با حدیث غدیر نتواند علیه ابوبکر استدلال کند و حال آنکه عیناً در همین جریان خطاب به فاطمه می‌گوید: «إنا عائد بالله تعالى من سخطه وسخطك يا فاطمة؟؟» «ای فاطمه من از ناخشنودی خداوند و ناخشنودی توبه خدا پناه می‌برم» و فاطمه می‌گوید: «لأدعون عليك في كل صلاة أصليها» در هر نماز علیه تو دعا می‌کنم... . نمی‌دانم چرا؟ آیا بخاطر مال یا بخاطر بیعت؟! بعد حضرت ابوبکر بیرون رفته گریه می‌کند و می‌گوید: بیعت تان را فسخ کنید!!! تعجب است از این تناقض و تضاد؟! برای شما روشن شد که این شخص در حال نوشتن چقدر از عقل فاصله می‌گیرد! آیا قول شاعر کاملاً در حق او صدق نمی‌کند:

إثبات ضدین معاً في حال أفبح ما يأتي من المحال
گفتن دو مطلب متضاد در آن واحد از بدترین دروغ‌هاست که شخص مرتکب آن می‌شود.

اگر من موفق شوم که شرح و تعلیقی درباره کتاب تیجانی بنویسم، خواهم گفت: این کتاب صد در صد متضاد و متناقض است و برای علمای بزرگ اهل سنت مقدور نیست که این تضادها و تناقضها را توجیه کنند!! این تضادها وقتی برای ما روشن می‌شوند که این رویدادها را استقرا کرده از جمیع ابعاد آن اطلاع داشته باشیم. و کتاب او، برای اینکه ما اطمینان پیدا کنیم که حضرت زهرا از سفسطه‌های این بدخواه و امثال آن پاک است، برای ما کافی است. او و امثالش به دروغ‌های خود ادامه می‌دهند و استمرار می‌بخشند تا اینکه، این دروغ‌ها به جای سود به ضرر و زیان آن‌ها می‌انجامد. والله المستعان وعلیه التکلان.

۴- آری، درباره ادعای آقای تیجانی دایر بر وجود دلایل و قراین متعدده در خصوص این مطلب که ابوبکر قصداً و عمدتاً فاطمه را مورد اذیت و ازار قرار می‌داد تا او بوسیله حدیث غدیر علیه ابوبکر نتواند استدلال کند. بعد آقای تیجانی یک جریان تاریخی را به عنوان دلیل ذکر کرده و آن را به ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه و ابن قتیبه در تاریخ الخلفا نسبت می‌دهد.

باید عرض شود:

این یک داستان دروغین و ساخته پرداخته است. اصلاً صحت ندارد. تنها نسبت دادن آن به شرح نهج البلاغه یا به تاریخ الخلفاء، برای حجت بودن آن کافی نیست، این داستان علاوه بر اینکه هیچ سندی برای آن ذکر نشده است، متن آن با ادله صحیح مغایرت دارد و تاریخ الخلفا علاوه بر روایات باطله در آنکه بعضی مغایر با بعضی دیگر است، نسبت دادن آن به ابن قتیبه نیز صحیح نیست و بطلان این نسبت را در مباحث گذشته به اثبات رساندیم. اما شرح نهج البلاغه به هیچ عنوان علیه ما نمی‌تواند حجت باشد. زیرا شارع آن، از اهل سنت نیست بلکه شیعه معتزلی است و او در شرح آن روایات صحیح و غیر صحیح را جمع کرده است و بر خلاف آن، اهل سنت اسناد را جزو دین می‌دانند، زیرا اگر صحت و سقم اسناد معتبر نمی‌بود، هر کس هرچه می‌خواست، می‌گفت. همانطور که شیوه عمل شیعه است. علاوه بر این، ابن ابی الحدید، آن طور که تیجانی می‌گوید و او را جزو مورخان می‌داند، مورخ نیست بلکه شارح محض است. علاوه بر این، آنچه که در شرح نهج البلاغه هست، مغایر با این قصه هست. ابن ابی الحدید می‌گوید: «واعلم أن الناس یظنون أن نزاع فاطمة أبابکر کان فی أمرین، فی المیراث

والنحلة وقد وجدت في الحديث أنها نازعت في أمر ثالث ومنعها أبو بكر إياه أيضاً وهو سهم ذوي القربي»^(۱).

مردم گمان می‌کنند که نزاع فاطمه با ابوبکر در دو چیز بود، یعنی در میراث و نخله ولی من نزاع فاطمه با ابوبکر را در یک امر سوم می‌دانم که ابوبکر او را از آن منع کرد و آن سهم خویشاوندان است. بعد ابن ابی‌الحدید، حدیث را ذکر می‌کند حتی عقیده کسانی را که می‌گویند: ابوبکر بخاطر خلافت قصد اذیت و رنجاندن فاطمه را کرده بود رد می‌کند و می‌گوید...

یک شخص به نام علی بن مهنا که تیز هوش و صاحب فضل بود، از من سوال کرد: «به گمان تو ابوبکر و عمر از ندادن فدک به فاطمه چه قصد کرده بودند؟» گفتم: «قصدی نداشتند.» گفت: آن دو که حق علی را در امر خلافت غصب کرده بودند، می‌خواستند، علی مطلع نشود. ابن ابی‌الحدید می‌گوید: یکی از متکلمان شیعه دوازده امامی که به علی بن تقی معروف بود و در بلده نیل زندگی می‌کرد، به او گفتم: «فدک چیزی به جز تعدادی نخل و تعدادی کمی زمین، بیشتر نبود و این قدر مهم نبود.» او به من گفت: بسیار مهم بود، در آن به اندازه نخل‌های کوفه، نخل هست. ابوبکر و عمر آن را از فاطمه منع نکردند مگر بخاطر اینکه احتمال می‌دادند، اگر به فاطمه داده شود، علی از محصول و درآمد آن تقویت شده در امر خلافت با آنان ادعا می‌کند و روی همین اصل، جلوی حق فاطمه، علی و سایر بنی هاشم را از خمس نیز گرفتند. زیرا انسان تنگدست که مال و ثروتی نداشته باشد، اراده‌اش ضعیف شده و خود را در برابر دیگران حقیر و خوار می‌پندارد و به جای طلب حکومت و ریاست به کسب معاش می‌پردازد. بین اینان چه چیزی را در دل‌هایشان جای داده‌اند. این بیماری است که علاج ندارد، اخلاق و خصلتها زایل می‌شوند، اما اعتقادات راسخ هرگز زایل شدنی نیستند^(۲).

علاوه بر این، ابن ابی‌الحدید مطالب بیشتری یادآوری کرده است، آری، وی به شبهات پاسخ می‌دهد و از صحابه دفاع می‌کند که نخستین آنان ابوبکر و عمر رضی الله عنهما هستند. او (ابن ابی‌الحدید) چنین می‌گوید: «بدان ما در این فصل روایاتی را ذکر

۱- شرح نهج البلاغة ج ۴ ص ۸۶.

۲- شرح نهج البلاغة ج ۴ ص (۸۸).

می‌کنیم که رجال حدیث و راویان ثقه آن‌ها را روایت کرده‌اند. و آنچه را که احمد بن عبدالعزیز جوهری، که راوی ثقه و امین است در کتاب خود، ذکر کرده آن‌ها را بیان می‌کنیم، اما آنچه را که رجال شیعه و اخباریون از آن‌ها در کتب خود ذکر کرده‌اند، بدان توجه نمی‌کنیم. سپس او یکی از روایات شیعه را به عنوان نمونه بیان کرده و از صحابه دفاع می‌کند. چنان‌چه می‌گوید: شیعه چنین می‌گویند: ابوبکر و عمر به فاطمه اهانت کرده، حرف‌های تند و تیزی به او گفته‌اند. «ابوبکر در غیاب عمر بر وی ترحم کرده، نامه‌ای دایر بر واگذاری فدک به وی، نوشته به او تحویل داد هنگامی که فاطمه می‌خواست خارج شود، عمر وی را دید، نامه را قهراً از وی ستاند. فاطمه او را منع کرد، عمر سینه فاطمه را مورد ضرب قرار داده و نامه را از وی گرفت و بعد از اینکه روی آن نامه، آب دهان انداخت آن را سوزاند و از بین برد. فاطمه علیه عمر دعا کرد و گفت: خدا شکم تو را پاره کند همان‌گونه که نامه مرا پاره کردی.» این تهمت است که علمای حدیث آن را روایت نکرده‌اند و منزلت صحابه از این بالاتر است و عمر خدا ترس بود و حق خدا را بیش از این می‌شناخت و رعایت می‌کرد. شیعه، بخشی از این داستانرا به صورت نظم و شعر در آورده است. ابی‌الحدید سپس شعر را نقل کرده و آن را ارزیابی می‌کند و می‌گوید: این فاجعه را که از جانب شیعه بر سادات و سردار مسلمانان (ابوبکر و عمر) و به بزرگان مهاجر و انصار وارد می‌شود به دقت نگاه کنید. این گونه حرکات شیعه، منزلت و جایگاه والای آنان را نمی‌کاهد، همان‌گونه که کینه توزان، حاسدان و کسانی علیه شریعت پیامبران گذشته مطالب توهین آمیزی نوشتند اما از انبیا چیزی کم نشد به خاطر این حرکات‌های نازیبای دشمنان بود که دین انبیا گذشته گسترده تر می‌شد و با سرعت در دل‌های خردمندان و صاحبان عقل محبوبیت خود را بر جای گذاشت^(۱).

آری، این بود دیدگاه ابن ابی‌الحدید شیعی و معتزلی درباره اصحاب کرام رسول الله ﷺ. تیجانی دیدگاه او را برای مطعون کردن صحابه مستمسکی برای خود قرار داده می‌پندارد که او صحابه را طعن کرده است. ولی من می‌گویم: ای خردمندان! بعد از حق بجز گمراهی، چیزی دیگر وجود ندارد؟!.

نقدی بر گفتگوی تیجانی با یک دانشمند درباره حضرت ابوبکر رضی الله عنه

آقای تیجانی مدعی است که با یک عالم اهل سنت گفتگویی انجام داده است. این گفتگو در کتاب او بسیار طولانی است ولی نکات مهم آن را در نظر گرفته، به طعنه‌های او در حق حضرت ابوبکر و عمر رضی الله عنهما پاسخ می‌دهم. او در این گفتگو از یک حدیث که امام مالک آن را در موطا آورده است، علیه ابوبکر و عمر رضی الله عنهما استدلال می‌کند و می‌گوید: «من بلا فاصله به خانه رفته و کتاب موطای امام مالک و بخاری را برای او آوردم و عرض کردم: جناب! کسی که مرا به این شک واداشته است، خود رسول اکرم صلی الله علیه و آله است و کتاب موطا را برایش باز کردم، و در آن چنین روایت شده است: رسول اکرم صلی الله علیه و آله درباره شهدای احد فرمود: «اینان، در حقشان گواهی خواهم داد» ابوبکر رضی الله عنه گفت: ای رسول خدا، مگر ما برادران آنان نیستیم؟ ما، مانند اسلام آنان، اسلام آورده‌ایم و مانند جهاد آنان، جهاد کرده‌ایم. رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: آری، ولی من نمی‌دانم که بعد از من شما چه خواهید کرد؟! حضرت ابوبکر گریه کرد و گریه کرد. و بعد گفت: «ما بعد از تو زنده خواهیم ماند؟» تیجانی می‌گوید: بعد از اینکه آن عالم و حاضرین در جلسه حدیث را قرائت کردند، چهره‌هایشان متغیر شده بسوی یکدیگر نگاه کردند، منتظر بودند که آن عالم پاسخ بدهد ولی او جز اینکه ابروهایش را تکان داد و تعجب کرد، دیگر هیچ عکس العملی از خود نشان نداد و گفت: (رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا)!!^(۱).

عرض می‌شود:

۱- این حدیث نزد تمام راویان موطا مرسل و منقطع است، و حدیث مرسل نزد جمهور علما حدیث و فقهای مردود است. زیرا راوی آن مجهول، و شرایط صحت مفقود است. ولی نزد ابوحنیفه، مالک و احمد در قول معروف و راجح اش حجت است.

۲- شرح و تفسیر حدیث، غیر آن است که آقای تیجانی طبق فهم و درک وارونه خود بیان کرده است. زیرا معنی قول رسول الله صلی الله علیه و آله «هؤلاء أشهد عليهم» این است که رسول الله صلی الله علیه و آله می‌گوید: من به ایمان، وانفاق آنان در راه الله گواهی می‌دهم - وقتی رسول الله صلی الله علیه و آله این مطلب را فرمود، حضرت ابوبکر رضی الله عنه گفت:

«ای رسول خدا مگر ما برادران آنان نیستیم، مانند اسلام آنان اسلام آوردیم و مانند جهاد آنان جهاد کردیم؟ رسول اکرم ﷺ فرمود: آری، شما مانند آنان مسلمان و مجاهد هستید (ولکن لا أدري ما تحدثون)، یعنی من نمی دانم که بعد از من چه خواهید کرد؟ حضرت ابوبکر رضی الله عنه در مورد خود سوال نکرد بلکه با صیغه جمع از وی سوال کرد، رسول خدا ﷺ نیز با صیغه جمع جواب داد و فرمود: نمی دانم که بعد از من چه اتفاقاتی رخ خواهد داد. چون مشخص است که رسول اکرم ﷺ علم غیب نداشت و نمی دانست که بعد از وفات او چه حادثی پیش خواهد آمد. قرآن در این باره می گوید: ﴿قُلْ لَّا أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَلَا ضَرًّا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ وَلَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبِ لَأَسْتَكْبَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ وَمَا مَسَّنِيَ السُّوءُ﴾ [الأعراف: ۱۸۸]. «ای پیامبر! بگو: من مالک نفع و ضرر خود نیستم مگر آنچه را که خداوند خواسته باشد. اگر غیب می دانستم، همه خیر و خوبی ها را برای خودم جمع می کردم و هیچ زبانی متوجه من نمی شد». حضرت ابوبکر رضی الله عنه به گریه افتاد زیرا می دانست که رسول اکرم ﷺ در آینده ی نزدیک به ملکوت اعلی پیوسته و از آنان جدا خواهد شد این بود دلیل گریه ابوبکر رضی الله عنه. همان گونه که از جمله ای که ابوبکر گفته بود بر می آید (أئنا لکائنون بعدک؟) یعنی: اینکه، ای رسول خدا ما بعد از تو زنده خواهیم ماند؟ آری، او به خاطر این گریه نکرد که می دانسته بعد از رسول الله ﷺ چه حادثی پیش خواهد آمد!!.

۳- اگر فهم نصوص و تفسیر آیات مبتنی بر گرایشات، خواسته ها و دروغ های بی ارزش می بود، استدلال و استناد مستشرقین به مراتب قوی تر از استدلال آقای تیجانی است و در این حالت طعن به کتاب الله و سنت رسول الله برای ابله می ماند تیجانی حجت به شمار می رفت. شگفت آور اینکه او در کتاب خود، می گوید: «کتاب الله خاموش و محتمل چند وجه است. در آن محکم و متشابه وجود دارد و برای فهم صحیح آن، رجوع، به راسخین در علم طبق تعبیر قرآن و به اهل بیت طبق تفسیر نبوی ضروری است»^(۱).

۱- بدون تردید این جمله باطل است ولی من بدان جهت استدلال کرده ام تا نهایت تناقض گویی آقای تیجانی را آشکار کنم.

آقای تیجانی، آیا تو در تفسیر این حدیث به اهل بیت مراجعه کردی؟ و بر فرض ایمان ضعیف، به راسخین در علم مراجعه کردی؟ تا معنی حدیث را درست درک کرده باشی. اگر می‌گویی: این حدیث از طرق اهل سنت روایت شده است، من می‌گویم: یا آن را ترک کن و یا در تفسیر آن به آراء و نظریات اهل سنت مراجعت کن و شروح اهل سنت از این قراراند:

۴- تعداد زیادی از علمای موطا امام مالک را شرح و تفسیر کرده‌اند. لازم می‌دانم دیدگاه و شروح آنان را پیرامون این حدیث برای خوانندگان محترم شرح دهم.

(الف) زرقانی می‌گوید: «... هؤلاء أشهد عليهم» یعنی گواهی می‌دهم که آنان تن و جان خود را در راه خدا نثار کرده و فرزندان خود را رها کرده‌اند (ابوبکر صدیق رضی الله عنه گفت: ای رسول خدا، مگر ما برادران آنان نیستیم. مانند اسلام آنان اسلام آوردیم و مانند آنان جهاد کردیم؟) گواهی تو بنابر چه دلیلی مختص آن‌ها است؟ رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: آری، شما برادران آنان هستید (ولی من نمی‌دانم که بعد از من چه خواهید کرد لذا من گواهی خودم را مختص آنان کردم. حضرت ابوبکر رضی الله عنه بسیار گریه کرد. به خاطر اینکه از فراق رسول اکرم صلی الله علیه و آله در آینده‌ی نزدیک، رنج می‌برد. بعد گفت: (أئنا لكائنون بعدك؟) یعنی: ما موجود خواهیم بود، بعد از تو؟ این استفهام، برای تاسف بود. زیرا استفهام به معنی حقیقی برای حضرت ابوبکر رضی الله عنه، بعد از اینکه رسول الله خبر داده بود. معنی و مفهومی نداشت ^(۱).

(ب) ابن عبدالبر می‌گوید: .. و معنی قوله: «أشهد عليهم». یعنی: درباره ایمان صحیح و سالم آنان از گناهان خطرناک و بزرگ، و سالم از هر گونه تغییر و تبدیل گواهی می‌دهم و درباره اینکه ایمان آنان سالم از تنافس در امور دنیا است، گواهی می‌دهم. این حدیث اشاره دارد به اینکه، شهداء أحد و کلیه کسانی از اصحاب وی که قبل از وی زیسته‌اند - والله اعلم - اما در میان اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله که بعد از رسول الله صلی الله علیه و آله زیسته‌اند، افضل ترین آنان ابوبکر و عمر رضی الله عنهما هستند - اکثریت قریب به اتفاق علمای اسلام بر این باورند. عده کثیری از علما بر این باورند که افضل ترین صحابه به طور مطلق و بدون استثنا آنانی هستند که قبل از رسول الله صلی الله علیه و آله فوت کرده‌اند اما بعد از

آن‌ها، ابوبکر و عمر رضی الله عنهما، هستند^(۱).

بعد می‌گوید: «أنا أشهد وأنا شهيد لهؤلاء» این روایت به طرق متعدد روایت شده است. بعد، چند روایات را ذکر کرده که یکی از آن‌ها چنین است: حکم بن نافع، ابوالیمان، از شعیب از زهری، از ایوب بن بشیر الانصاری از بعضی از اصحاب رسول الله ﷺ روایت می‌کند که: رسول اکرم ﷺ روزی از خانه بیرون آمد و بالای منبر تشریف برد. نخستین سخنی که به زبان آورد، این بود که برای شهداء احد طلب امرزش کرد. بعد فرمود: بنده‌ای از بندگان الله، اختیار داده شد میان دنیا و میان آنچه که نزد پروردگارش بود، او آنچه را که نزد پروردگارش بود، اختیار نمود. حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه درک کرد که آن بنده، خود رسول اکرم ﷺ است. لذا حضرت ابوبکر رضی الله عنه به گریه افتاد. رسول اکرم ﷺ فرمود: شتاب نکن. و گفت: تمام درهایی که از بیرون به مسجد باز می‌شوند، بسته شوند به جز دروازه حضرت ابوبکر رضی الله عنه. زیرا من کسی را سراغ ندارم که در رفاقت و صحبت از ابوبکر رضی الله عنه بر من بیشتر منت گذاشته باشد^(۲).

بعد آقای تیجانی پس خورده خود را بیرون آورده می‌گوید: «ابوبکر درباره گفته رسول اکرم ﷺ. شک داشت؟ وای شگفتی!

(ج) امام باجی می‌گوید: «... این گفته حضرت ابوبکر رضی الله عنه: «ای رسول خدا، ما برادران شهداء احد نیستیم، جهاد و اسلام ما مانند جهاد و اسلام آنان نیست؟» از جهت اشفاق و ترحم بود. زیرا دید که شهداء احد مختص به حکمی شدند که سهم خود را بیشتر از سهم آنان می‌دانست و فکر می‌کرد سهم کلیه‌ی کسانی که در صحبت او (پیامبر ﷺ) بودند، مساوی باشد. لذا گفت: عمل ما در ایمان که اساس و پایه است و در جهاد که آخرین عمل است مانند ایمان و جهاد آنان بود، آیا شما برای ما گواهی می‌دهید آنطور که برای آنان گواهی می‌دهید؟ رسول اکرم ﷺ فرمود: آری، اما نمی‌دانم که بعد از من چه رخ خواهد داد. برخی بر این باورند که مخاطب هر چند که حضرت ابوبکر رضی الله عنه است ولی منظور از آن دیگران‌اند. آنانی که رسول اکرم ﷺ نمی‌دانست که سرنوشت آنان چه خواهد شد و در چه حالتی خواهند مرد. درباره ابوبکر رضی الله عنه، خود

۱- التمهید لما فی الموطأ من المعانی والأسانید لابن عبدالبرج ۲۱ ص (۲۲۸).

۲- همان منبع ج ۲۱ ص (۲۳۰).

رسول اکرم صلی الله علیه و آله اعلام کرده بود که او از اهل بهشت است و رسول اکرم صلی الله علیه و آله برای بهشتی بودن او گواهی می‌دهد و رسول الله صلی الله علیه و آله می‌دانست که خداوند رضایت خود را از وی اعلام کرده است. ولی وقتی که حضرت ابوبکر رضی الله عنه با تعبیر عام سوال کرد، و سوال را به خود مختص نکرد، جواب رسول الله صلی الله علیه و آله نیز به صیغه عام بیان شد و پیامبر صلی الله علیه و آله با توجه به اعمال وی در گذشته و بعد از آن جریان، او را از کسانی که بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله احداث فی الدین می‌کنند، استثنا نموده او را به پاداش بزرگ نزد پروردگارش خبر داده است.

قاضی ابو الولید، می‌گوید: از دیدگاه من یک توجیه دیگر نیز وجود دارد و آن اینکه: «هؤلاء أشهد عليهم» یعنی: آنچه از اعمال جهاد آنان که منجر به قتل آنان برای خدا و در راه او گردید، را مشاهده کردم و به همین دلیل برای کسانی که در روز احد حاضر بودند، قتال کردند و جان سالم بدر بردند و برای کسانی که از کشته شدگان در آن روز افضل بودند، نفرمود: «إنا شهيد لهم» (من برای آنان گواهی می‌دهم) مانند: علی، طلحه و ابی طلحه و غیره بلکه این حکم را اختصاص داد به کسانی که جهاد کرده و به شهادت رسیده‌اند. و قول رسول الله صلی الله علیه و آله برای حضرت ابوبکر: «بلی ولكن لا أدري ما تحدثون بعدي» محمول بر همین معنی است، منظور از آن پدیده و حدوثی که متضاد با شریعت باشد، نیست بلکه تمام اعمال موافق و مخالف شریعت مقصود است. لذا معنی «لا أدري ما تحدثون بعدي» (آی: لا أعلم ما تعملون بعدي) یعنی: اعمالی را که بعد از من انجام می‌دهید، من شاهد آن نخواهم بود. لذا من بدان عمل نمی‌توانم گواهی بدهم. هر چند که من می‌دانم که شما با اعمال نیک و شایسته از دنیا می‌روید ولی برای من بطور مشخص گفته نشده که فلانی در فلان منطقه جهاد می‌کند و فلانی زید را می‌کشد یا بوسیله عمر کشته می‌شود، آنطور که کشته شدگان احد را مشاهده کردم. لذا درباره اعمال و جزئیات اعمال شما نمی‌توانم گواهی بدهم به گونه‌ای که در مورد جزئیات اعمال شهداء احد گواهی می‌دهم. اگر چه در مورد اعمال اجمالی شما بنابر وحی و اعلام خداوند، می‌توانم گواهی بدهم. بنابراین توجیه، تمام صحابه مخاطب این قول رسول الله صلی الله علیه و آله «لا أدري ما تحدثون بعدي» قرار خواهند گرفت و این جمله «بکی ابوبکر ثم بکی ثم قال: أئنا لکائنون بعدک». معنی‌اش این است که حضرت ابوبکر رضی الله عنه تا دیر گریه کرد و گریه‌اش را تکرار کرد و معنی گریه کردنش را با این جمله ظاهر کرد،

«أئنا لكائنون بعدك» «آیا بعد از تو ما زنده خواهیم ماند؟» یعنی حضرت ابوبکر رضی الله عنه می‌ترسید از فراق رسول الله صلی الله علیه و آله و از تنها ماندن خود بدون رسول الله صلی الله علیه و آله و از فقدان خیر و برکات وجود آن حضرت و از فقدان نعمت‌های حضرت حق بر امت که به خاطر وجود رسول اکرم صلی الله علیه و آله به امت عنایت می‌شد.

آری، این بود دیدگاه علمای درباره این حدیث که حکایت از نهایت جهل آقای تیجانی نسبت به حدیث و برداشت بد او در حق اصحاب گرامی رسول الله صلی الله علیه و آله دارد. اما درباره این گفته تیجانی: «چون رسول اکرم صلی الله علیه و آله نخستین کسی بود که در حق او شک داشت و برای او گواه نشد. زیرا رسول الله صلی الله علیه و آله نمی‌دانست که ابوبکر در آینده نزدیک دست به چه اعمالی خواهد زد.»^(۱) باید عرض شود:

۱- در اثنا صحبت‌های گذشته کاملاً روشن گردید که منظور رسول الله صلی الله علیه و آله از «لا أدري ما تحدثون بعدي» حضرت ابوبکر رضی الله عنه نبوده است، پیامبر صلی الله علیه و آله با این کلمات تمام صحابه را مخاطب قرار داده است.

۲- از مسلمات است که یقین بوسیله شک زایل نمی‌شود، و قطعاً معلوم است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله در چندین روایت، به بهستی بودن حضرت ابوبکر رضی الله عنه گواهی داده است. یکی از آن روایات این است که امام ترمذی و طبرانی در الکبیر از حضرت عایشه رضی الله عنها نقل کرده‌اند. «قالت: إن أبابكر رضی الله عنه دخل على رسول الله صلی الله علیه و آله فقال: أنت عتيق الله من النار»^(۲) «حضرت ابوبکر رضی الله عنه نزد رسول الله حضور به هم رساند، رسول اکرم صلی الله علیه و آله خطاب به وی فرمود: «تو ازاد شده‌ی خداوند از دوزخ هستی». در بخشی از یک حدیث که امام بخاری از حضرت ابوموسی اشعری روایت کرده است، چنین آمده است، «فجاء أبوبكر رضی الله عنه فدفع الباب، فقلت من هذا؟ فقال: أبوبكر، فقلت على رسلك، ثم ذهب فقلت: يا رسول الله! هذا أبوبكر يستأذن، فقال: ائذن وبشره بالجنة، فاقبلت، حتى قلت لأبي بكر: ادخل ورسول الله يبشرك بالجنة» «حضرت ابوبکر رضی الله عنه آمد و در را زد.

۱- ثم اهتديت ص (۱۲۹). آنگاه... هدايت شدم ص (۲۱۲).

۲- سنن ترمذی كتاب المناقب برقم (۳۶۷۹) والطبرانی في الکبیر ج ۱ برقم (۷-۱۰) و صحيح ترمذی (۲۹۰۵).

پرسیدم: شما؟ گفت: «ابوبکر»، گفتم: عجله نکن، بعد نزد رسول الله صلی الله علیه و آله رفتم و عرض کردم: ابوبکر منتظر ورود است، از شما اجازت می‌خواهد. رسول اکرم فرمود: «او را درباره بهشتی بودنش بشارت بده و بگذار تا وارد شود. رفتم و به ابوبکر رضی الله عنه گفتم: رسول اکرم صلی الله علیه و آله با وارد شدن تو موافقت کرده و در عین حال، تو را به بهشتی بودنش بشارت می‌دهد^(۱).

ترمذی از عبدالرحمن بن عوف نقل کرده که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «ابوبکر رضی الله عنه در بهشت است... الخ در روایت دیگر امام ترمذی از حضرت علی بن ابی طالب رضی الله عنه چنین نقل کرده است: «همراه رسول الله صلی الله علیه و آله بودم، ابوبکر و عمر رضی الله عنهما از جلو می‌آمدند. رسول اکرم صلی الله علیه و آله خطاب به من (علی) فرمود؟ آن دو (ابوبکر و عمر رضی الله عنهما) سرداران مردان میانه سن به استئنا پیامبران در بهشت هستند. اما، ای علی تو این مطلب را به آنان اطلاع نده^(۲).

خداوند متعال صحبت رسول اکرم صلی الله علیه و آله را برای ابوبکر ثابت کرده است در آیه ۴۰ سوره توبه می‌فرماید: ﴿إِلَّا تَنْصُرُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا ثَانِيًا أَتَيْنِي إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا﴾ [التوبة: ۴۰]. یعنی: «اگر شما وی را کمک نکنید، خداوند وی را کمک کرد آن هنگامی که کفار وی را بیرون کردند و آن حضرت صلی الله علیه و آله، دومین دو نفر بود وقتی که داخل غار شدند و به یار غارش - حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه - گفت: غمگین مباش، خدا با ماست». حکایت از فضیلت و برتری حضرت ابوبکر رضی الله عنه دارد. حضرت ابوبکر رضی الله عنه در این فضل و برتری منفرد است. زیرا تنها او در این سفر رسول الله صلی الله علیه و آله را همراهی کرده و از وی پاسداری کرده است^(۳). سفیان بن عیینه با استدلال به این آیه، فرموده است: خداوند درباره پیامبر خود به جز حضرت ابوبکر رضی الله عنه تمام بندگان را مورد عتاب قرار داده است. ابن عیینه و هم دیگران بر این باور هستند، هر کس صحابی بودن حضرت ابوبکر رضی الله عنه را منکر شود، او کافر است. زیرا او قرآن را تکذیب کرده است^(۴).

۱- صحیح بخاری کتاب فضائل الصحابة برقم (۳۴۷۱) ج ۳.

۲- سنن ترمذی کتاب المناقب برقم (۳۶۶۵).

۳- فتح الباری ج ۷ ص ۱۲.

۴- منهاج السنة ج ۸ ص (۳۸۱).

بعد از همه این فضایل که از زبان رسول اکرم ﷺ و نصوص قرآن برای حضرت ابوبکر ﷺ آمده است، آقای تیجانی مدعی است که رسول اکرم ﷺ درباره ابوبکر ﷺ شک داشت ولی هر طالب حق قطعاً و بدون تردید، از خلال دلایل گذشته از کتاب و سنت، می‌داند که رسول اکرم ﷺ به بهستی بودن حضرت ابوبکر ﷺ گواهی داده است و درباره وی هیچ گونه شک و تردید نداشته است و گر نه، شک و تردید درباره حضرت ابوبکر ﷺ منجر به تناقض در اقوال رسول الله ﷺ می‌شود و رسول الله ﷺ از چنین تضاد و تناقضی مبرا و پاک است.

آقای تیجانی می‌گوید: «... حق با من است درباره اینکه تا حقیقت برای من روشن نشده کسی را برتر و بهتر معرفی نکنم و بدیهی است که این دو حدیث متناقض با تمام احادیث وارده در باب فضیلت ابوبکر و عمر هستند، و آن‌ها را باطل می‌کنند. زیرا این دو حدیث با واقعیت نزدیک‌ترند و عقلانی‌تر به نظر می‌رسند تا احادیث فضایل و دروغین. حاضرین سوال کردند: چگونه؟ گفتم: رسول اکرم ﷺ برای حضرت ابوبکر گواهی نداد و گفت: «إني لا أدري ماذا تحدثون بعدي!»! این جور گفتن عقلانی است و قرآن این را به اثبات رسانده است و تاریخ گواهی می‌دهد که صحابه بعد از رسول الله ﷺ تبدیل شدند. ابوبکر به همین خاطر گریه کرده زیرا تبدیل شده و فاطمه را به خشم در آورده بود و چنان عوض شده بود که قبل از وفات، پشیمان بود و آرزو می‌کرد، ای کاش، بشری نمی‌بودم، حدیثی که در باب فضیلت ابوبکر روایت می‌کنند و می‌گویند: پیامبر ﷺ فرموده است: «لو وزن إيمان أمي بإيمان أبي بكر لرجح إيمان أبي بكر» «اگر ایمان امت من با ایمان ابوبکر مقایسه شود، ایمان ابوبکر می‌چربد» باطل و غیر عقلانی است. ممکن نیست شخصی که چهل سال از عمرش را در شرک سپری کرده است و بت‌ها را عبادت کرده است. از لحاظ ایمان از تمام امت بالاتر باشد. در حالی که در میان امت، اولیا، صالحان، شهداء، و امامان که تمام عمر را در جهاد سپری کرده‌اند. وجود دارند. ابوبکر با این حدیث چه مناسبتی دارد؟ اگر این حدیث صحت می‌داشت، او در پایان عمر خود آرزوی بشر نبودن را نمی‌کرد. اگر ایمان او، برتر از ایمان تمام امت می‌بود، فاطمه رضی الله عنها، سردار بانوان بر وی خشم نمی‌کرد و در هر نماز علیه او دعا نمی‌کرد^(۱).

۱- این گفته تیجانی که: «این دو حدیث تمام احادیث وارده در باب فضیلت ابوبکر و عمر را نفی کرده متضاد و مبطل آن‌ها هستند» از شگفت‌آورترین و مضحکه‌ترین گفته‌های او است. ! اصلاً معلوم نیست که در ابطال احادیث صحیحیه به چه مبدا و منبعی استناد کرده است؟ و همانطور که قبلاً گفته بودم، حدیثی که خود تیجانی آن را مستند و مستدل خود قرار داده است، مرسل است. در عین حال که او حدیث مرسل را ضعیف می‌داند، چنانچه وی در جای دیگر از کتابش علیه اهل سنت از حدیث زیر استدلال می‌کند: «یا ایها الناس إني تركت فيکم ما إن أخذتم به لن تضلوا کتاب الله وعترتي أهل بيتي» و در آنجا حدیث «کتاب الله وستي» را به دلیل مرسل بودن، حدیثی ضعیف می‌داند و «کتاب الله وعترتي» را در برابر آن ترجیح می‌دهد. او در حاشیه کتاب «آنگاه... . هدایت شدم» ص (۲۵۴-۲۵۳) اضافه می‌کند و می‌گوید: مسلم، نسائی، ترمذی، و ابن ماجه، حدیث مذکور را به لفظ، «کتاب الله وعترتي» آورده‌اند ولی لفظ «ستي» در هیچ یک از صحاح سته وارد نشده است و تنها مالک بن انس در موطا آن را به لفظ «ستي» آورده است و به صورت «مرسل» آن را نقل کرده است (!!!) و بعد از آن بعضی‌ها مانند طبری، ابن هشام، به صورت مرسل آن را از مالک نقل کرده‌اند^(۱).

آقای تیجانی، تو که حدیث «کتاب الله وستي» را به دلیل مرسل بودن نفی می‌کنی، اکنون در رد احادیث صحیحیه چگونه از حدیث مرسل استدلال می‌کنی؟! دلیل ساده است، او می‌خواهد ماهیت انصاف دروغین و بازی گناه آمیز خود را برای خوانندگان محترم آشکار کند. آفرین بر این هدایت!

۲-... چنین بر می‌آید که آقای تیجانی برای اثبات احادیثی که مطابق با میل او هستند، از شجاعت علمی چشمگیری بهره‌مند است ولی احادیثی که فضایل صحابه رضی الله عنهم را ثابت می‌کنند، او این شجاعت علمی را ندارد که از لحاظ متن و سند آن‌ها را مورد نقد و بررسی قرار دهد، لذا بدون هیچ گونه مقدمه، بر می‌گردیم به احادیثی باطله هر چند که آن‌ها صحیح‌ترین سند را داشته باشند.

آری، اگر تمام احادیث که در باب فضیلت حضرت ابوبکر رضی الله عنه هستند، باطل اند، ولی گمانم بر این است که شهادت خداوند درباره فضیلت، تقوای حضرت ابوبکر رضی الله عنه و صحبت او با رسول الله صلی الله علیه و آله، باطل نباشد؟! و شهادت خداوند نسبت به فضل، تقوا و صحبت ابوبکر رضی الله عنه مستلزم این است که احادیث وارده در باب فضیلت حضرت ابوبکر رضی الله عنه کاملاً صحیح و عقلانی باشند، زیرا کسی که خداوند درباره تقوا و پاکی او سخن گفته است، پیامبر صلی الله علیه و آله صد در صد به تقوا و پاکی او نیز سخن گفته است.

۳- این گفته‌ی تیجانی که: «رسول الله صلی الله علیه و آله برای ابوبکر شهادت نداد و گفت: «أني لا أدري ماذا تحدثون بعدي؟» من نمی‌دانم شما بعد از من چه کارهایی انجام خواهید داد؟
عرض می‌شود:

چنین نیست، بلکه رسول الله صلی الله علیه و آله در این حدیث برای حضرت ابوبکر رضی الله عنه گواهی داد وقتی که حضرت ابوبکر رضی الله عنه از وی پرسید: ای رسول خدا، مگر ما برادران شهداء أحد نیستیم؟... الخ

رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: آری، این شهادت رسول الله صلی الله علیه و آله بود برای حضرت ابوبکر رضی الله عنه. ولی بعد رسول الله صلی الله علیه و آله به صورت استدراک فرمود: حوادث آینده را علی سبیل الرویه به طور مشخص نمی‌داند، علاوه بر این سیاق، جمله از لحاظ بلاغت، گواهی ندادن رسول الله صلی الله علیه و آله برای حضرت ابوبکر رضی الله عنه را تایید نمی‌کند. آقای تیجانی بنابر چه دلیل و چگونه می‌گوید: «رسول الله صلی الله علیه و آله در حق حضرت ابوبکر رضی الله عنه گواهی نداد» و چگونه وی را به صیغه جمع مخاطب قرار داد؟ خطاب رسول الله صلی الله علیه و آله برای حضرت ابوبکر رضی الله عنه به صیغه جمع به خاطر این بود که خود حضرت ابوبکر رضی الله عنه نیز رسول الله صلی الله علیه و آله را به صیغه جمع مورد خطاب قرار داده بود و به صیغه عام سوال را مطرح کرده بود و تنها از حال خود سوال نکرده بود. لذا جواب نیز به صیغه عموم و شمول بود. حد اکثر این است که حضرت ابوبکر رضی الله عنه نیز جزو مخاطبین بوده است و همه ما قطعاً می‌دانیم که حضرت علی رضی الله عنه نیز در سپاه أحد شریک بود و شهید نشده بود بنابراین، خطاب، او را نیز شامل است. زیرا رسول الله صلی الله علیه و آله درباره او نیز نمی‌دانست که بعد از وی، برایش چه پیش

می‌آید، او نیز مانند سایر مخاطبین بود. لذا هر طعن و ایرادی که آقای تیجانی به وسیله این حدیث متوجه ابوبکر و عمر کرده است. متوجه حضرت علی نیز می‌شود!! آیا این معقول است؟ این گفته تیجانی که: «قد قرر ذلك القرآن الكريم والتاریخ يشهد أنهم بدلوا بعده»...!!! این از بدترین دروغ‌ها است. چگونه و کجا قرآن گفته است که صحابه بعد از رسول الله صلی الله علیه و آله عوض شدند؟! کجا هستند آیه‌هایی که بر این مطلب دلالت می‌کنند؟ اگر تیجانی دلیلی می‌داشت آن را ذکر می‌کرد. آیا منظورش مصحف فاطمه است؟! اگر تیجانی مدعی است که این دروغ را، تحت عنوان «رأی القرآن فی الصحابة» بیان کرده است، به لطف و کرم حضرت حق، از دروغ پردازی هایش پرده طوری برداشته شد که هر جوپای حق قانع شده به پاکی صحابه اطمینان پیدا کرده است. اما آنچه که در قرآن درباره صحابه به ثبت رسیده است، این است: ﴿لَكِنَّ الرَّسُولَ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا مَعَهُ جَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ وَأَوْلِيَّتِكَ لَهُمُ الْخَيْرَاتُ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿۸۸﴾ أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ﴿۸۹﴾﴾ [التوبة: ۸۸-۸۹].

«رسول الله و آنانی که همراه او ایمان آورده‌اند، با مال و جان در راه الله جهاد کردند، آنانند رستگار، و برای آنان است خوبی‌ها. خداوند برای آنان باغ‌های پر از درخت که آب در نهرهای آن جریان دارد تدارک دیده است و آنان جاودانه در آن باغ‌ها می‌مانند. و این است، رستگاری بزرگ.»

از تیجانی هدایت شده! می‌پرسم: آیا کسانی که در دو آیه مذکور از آنان صحبت شده است، علی و فرزندان او، حسن و حسین هستند که تا هنگام نزول این آیه‌ها به سن بلوغ نرسیده بودند؟ یا همراه با علی، حسن و حسین علیهم السلام سه یا هفت نفر دیگر هستند که شیعه صحابی بودن آنان را قبول دارند و بس. و شامل سایر اصحاب که در صف اول آنان، ابوبکر، عمر، عثمان، طلحه، و زبیر قرار دارند، نمی‌شوند؟! آیا رسول اکرم صلی الله علیه و آله که با هزار نفر از مشرکین در بدر و سه هزار نفر کافر و مشرک در احد و در سایر غزوات جهاد کرد، سپاه او تنها همین ده نفر بودند که شیعه آنان را قبول دارد و بس؟! پاسخ بده آقای تیجانی هدایت شده؟! آیا مصداق آیه زیر فقط همین ده یا هفت نفر هستند که تو آنان را قبول داری، ﴿وَالسَّبِقُونَ الْأُولُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ

وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ يَبْغُونَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ﴿۱۰۰﴾ [التوبة: ۱۰۰].

«پیشگامان نخستین از مهاجرین و انصار و کسانی که از آنان بخوبی پیروی کردند، خداوند از آن‌ها خشنود گردید و آن‌ها از خداوند خشنود گردیدند و برای آن‌ها باغ‌هایی که در آن‌ها نهرها جاری است فراهم ساخت، آن‌ها برای همیشه و جاودان در آن‌ها خواهند ماند، این رستگاری بزرگی است.»

آقای تیجانی، مصداق «سابقین اولین» چه کسانی هستند؟! آیا مصداق آیه، تنها حضرت علی و هفت تن دیگری که شما آنان را قبول دارید، هستند؟! سبحان الله، بسیار شگفت‌آور است. چگونه بعضی‌ها به خاطر داشتن ایده و عقیده‌ای که خلاف نقل و اهانت به عقل است، خود را هدایت یافته می‌دانند؟! خداوند ما را و همه مسلمانان عالم را از شر این عقب افتادگان از هدایت، نجات دهد، آمین.

۴- خداوند در سوره‌ی حشر آیه‌ی ۹ می‌فرماید: ﴿لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا

مِنْ دِيَارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِّنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا وَيَنْصُرُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ ﴿۹﴾ وَالَّذِينَ تَبَوَّءُوا الدَّارَ وَالْأَيْمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِّمَّا أُوتُوا وَيُؤْثِرُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ وَمَنْ يُوقِ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿۱۰﴾.

«همچنین غنایم از آن فقرای مهاجرینی است که از خانه و کاشانه و اموال خود بیرون رانده شده‌اند، آن‌ها فضل و خشنودی خداوند را می‌خواهند و خدا و پیامبرش را یاری می‌دهند، این‌ها راستگو هستند و کسانی که قبل از - هجرت - آنان خانه را آماده کردند و ایمان را - در دل‌هایشان جای دادند - آن‌ها مهاجرین را دوست دارند و در درون خود، احساس رغبت نمی‌کنند نسبت به آنچه که به مهاجرین داده شده است و آن‌ها را بر خود ترجیح می‌دهند هر چند خودشان نیاز شدید داشته باشند، کسانی که از بخل نفس خویشتن، مصون و محفوظ گردند. ایشان رستگارند.»

من از آقای تیجانی درباره اینکه چه کسانی مصداق این آیه هستند پاسخ نمی‌خواهم، بلکه پاسخ این سوال را به امام زین العابدین، علی بن حسین علیهما السلام امام چهارم شیعیان اثنی عشری موکول می‌کنم. امام زین العابدین درباره مصداق آیه مذکور چنین می‌گوید:

علی بن ابی الفتح الاربلی در کتاب «کشف الغمة فی معرفة الأئمة» چنین روایت می‌کند: تنی چند از اهل عراق نزد امام علی بن حسین آمدند و درباره ابوبکر، عمر و عثمان سخنانی گفتند. وقتی این آقایان از سخنان خود فارغ شدند. امام علی بن حسین پرسید: شما مصداق: ﴿لِلْفُقَرَاءِ الْمُهْجَرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا وَيَنْصُرُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ﴾ [الحشر: ۸]. هستید؟ آنان گفتند: خیر، باز امام پرسید، شما مصداق: ﴿وَالَّذِينَ تَبَوَّءُوا الدَّارَ وَالْإِيمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِمَّا أُوتُوا وَيُؤْثِرُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ﴾ [الحشر: ۹]. هستید؟ آنان گفتند: خیر، آنگاه امام فرمود: شما دوری جستید از اینکه، از یکی از این دو گروه باشید و من گواهی می‌دهم که شما از آن گروه نیز نیستید که خداوند درباره آنان چنین فرموده است: ﴿وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ ءَامَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ﴾ [الحشر: ۱۰]. «آنانی که بعد از صحابه، مهاجرین و انصار آمدند. می‌گویند پروردگارا، ما را و برادران ما را که در ایمان از ما پیشی گرفتند مورد مغفرت قرار بده، و در دل‌های ما اندک کدورتی در حق مومنان مگذار، پروردگارا، تو بخشنده و مهربانی هستی». بعد امام خطاب به آنان گفت: از نزد من بیرون بروید. خدا به کیفر کردار شما می‌رسد^(۱). این است دیدگاه امام چهارم، زین العابدین درباره اینکه این آیه‌ها درباره چه کسانی نازل شده‌اند. اما رد می‌کند کسانی را که بر عقل‌هایشان قفل زده و چشم‌هایشان را بسته بر ابوبکر، عمر و عثمان طعن وارد می‌کنند. و امام چهارم توسط این آیه‌ها لگام بر دهان آنان گذاشته است. از آقای تیجانی می‌پرسم: آیا هنوز تو بر این باور هستی که هدایت شده‌ای؟!!

۵- این گفته آقای تیجانی که حدیث «(لو وزن إيمان أمّتي بإيمان أبي بكر...) فهو

باطل و غیر معقول و لا يمكن أن يكون رجل قضى أربعين سنة في عمره يشرك بالله

ويعبد الأصنام أرحح إيماناً من أمة محمد بأسرها... الخ».

«این حدیث باطل و غیر عقلانی است و امکان ندارد کسی که چهل سال از عمرش را در شرک و بت پرستی سپری کرده است، ایمان او از ایمان قاطبه امت بهتر باشد».

در پاسخ به این گفته باید عرض کنم:

(الف)... خوانندگان محترم مشاهده می‌فرمایید، آقای تیجانی حدیثی را فقط به دلیل اینکه، در عقل او نمی‌گنجد، باطل قرار می‌دهد. معنی این رد و ابطال حدیث، این است که علم جرح و تعدیل ارزشی ندارد. زیرا که حاکم بر صحت و سقم، قبول ورد احادیث عقل است. آیا اگر بعضی دروغ پردازان احادیثی را وضع کنند، و آن‌ها را به رسول الله ﷺ نسبت بدهند و عقل بعضی انسان‌ها آن‌ها را بپذیرد، آنگاه آن احادیث باید صحیح باشند؟! این دیدگاه باب طعن را برای خاور شناسان و جوجه هایشان کاملاً باز می‌کند دایر بر اینکه آنان توسط دانش جدید^(۱)، سنت رسول الله ﷺ را که عقل ناقص آنان نمی‌تواند توجیه گران باشد، رد کنند. اگر این اندیشه درست باشد، آنگاه بر چه مبنایی بر صحت دینت اعتماد می‌کنی، ای خواننده‌ی محترم.

(ب) اما حدیث (لو وزن...) حدیث موقوف است. از حضرت عمر رضی الله عنه روایت شده است. اسحاق بن راهویه و امام بیهقی در شعب به سند صحیح آن را روایت کرده‌اند. و هذیل بن شرحبیل از عمر آن را روایت کرده است. این روایت نزد ابن المبارک در «الزهد» و معاذ بن المثنی در زیادات به صورت مرفوع ذکر شده است. همچنین ابن عدی در شرح حال عیسی بن عبدالله و در مسند فردوس از حضرت عبدالله بن عمر به صورت مرفوع و با این الفاظ ذکر شده است «لو وضع إيمان أبي بكر على إيمان هذه الأمة لرجح بها» و در سند آن عبدالله بن سلیمان ذکر شده است. هر چند که عبدالله بن سلمان ضعیف است ولی در نقل این حدیث، منفرد و تنها نیست زیرا ابن عدی نیز از طریقی دیگر با این الفاظ آن را نقل کرده است «لو وزن إيمان ابي بكر بإيمان أهل الأرض لرجحهم» و این حدیث شاهی نیز دارد که در سنن آمده است و آن چنین است. از ابی بکر روایت است که: شخصی نزد رسول الله ﷺ آمد و گفت: ترازویی را دیدم که از آسمان پایین آمد، تو و ابوبکر توسط آن وزن کرده شدید، وزن تو از وزن ابوبکر بیشتر بود. بعد ابوبکر همراه با دیگران وزن کرده شد، و ابوبکر رضی الله عنه بر سایرین

۱- دانش جدیدی که آقای تیجانی درباره رد و قبول حدیث آن را ایجاد کرده است.

چربید. الحدیث^(۱). این روایت اگر در مرفوع بودن آن ضعف وجود دارد ولی حدیث ابی داود، صحت آن را تایید می کند و بهر حال حضرت ابوبکر رضی الله عنه از لحاظ ایمان، تقوا و صلاح از دیگران مقدم است.

(ت) این گفته آقای تیجانی که: ممکن نیست، شخصی که چهل سال از عمرش را در شرک و بت پرستی سپری کرده است، از لحاظ ایمان از تمام امت برتر و بهتر باشد... الخ

به چند وجه می توان این دیدگاه تیجانی را جواب داد:

۱- آقای تیجانی چطور می دانست که ابوبکر رضی الله عنه چهل سال از عمرش را در شرک و بت پرستی سپری کرده است؟ در عوض اینکه این شربت دروغ را که نوش جان کرده است باید آن را استفراغ کند. آیا دلیلی دارد و دلیلی را ارائه داده است؟ اگر آقای تیجانی بر صحت مدعایش چنین استدلال می کند که قبل از بعثت رسول الله صلی الله علیه و آله هیچ کس مسلمان نبوده است و همه بتها را پرستش کرده اند و بدون تردید ابوبکر نیز از جمله آنان بوده است. در رد و نفی این استدلال عرض می شود: کودکانی مانند علی رضی الله عنه نیز قبل از بعثت بتها را پرستش می کردند. زیرا کودک که در حضانت پدر و مادر کافر باشد، به اتفاق همه مسلمانان، حکم کفر بر وی اجرا می شود. و در حدیث رسول اکرم صلی الله علیه و آله چنین فرموده است: «کل مولود یولد علی فطرة الإسلام، فأبواه یهودانه، أو ینصرانه، أو یمجسانه کما تنتج البهیمة، بهمیة جمعاء، هل تحسون فیها من جدعاء»^(۲).

«هر نوزاد هم سو و هماهنگ با فطرت پیدا می شود ولی والدین او را یهودی یا نصرانی و یا مجوسی بار می آورند. همان گونه که چهار پا سالم متولد می شود، آیا شما در آن عیب و نقصی مشاهده می کنید؟».

اگر آقای تیجانی می گوید: کفر کودک مانند کفر بالغ نیست، من می گویم: ایمان کودک نیز مانند ایمان بالغ نیست. اسلام ابوبکر رضی الله عنه به اتفاق همه مذاهب او را از کفر بیرون می آورد، اما درباره اسلام علی که در وقت بعثت نابالغ بود، دو قول وجود دارد.

۱- المقاصد الحسنة للسخاوی برقم (۹۰۸) ص (۵۵۵).

۲- صحیح البخاری کتاب الجنائز برقم (۱۲۹۳).

مذهب امام شافعی رحمته این است که اسلام کودک نمی‌تواند کودک را از کفر خارج کند^(۱). علاوه بر این، حضرت ابوبکر موقع اسلام آوردنش اصلاً چون و چرا نکرده است. از محمد بن ابی بکر رضی مروی است که رسول الله صلی فرمود: اسلام را برای هر کس که عرضه می‌کردم، در پذیرفتن آن شک و تردید نشان می‌داد، به جز حضرت ابوبکر رضی، او هیچ گونه تردیدی نشان نداده بلا فاصله آن را پذیرفته است. شگفت‌آور اینکه شیعیان معتقداند که حضرت علی رضی در قبول اسلام تردید نشان داده از رسول اکرم صلی خواستار مهلت شده است و گفته است: «... اسلام با دین پدری من مخالف است، و من در این مورد فکر می‌کنم!»^(۲)

۲- درباره اینکه ابوبکر رضی عمرش را در بت پرستی گذرانده است، در هیچ جا ثابت نشده است که حضرت ابوبکر رضی بتی را سجده کرده باشد. «... حضرت ابوبکر رضی در جمعی متشکل از اصحاب رسول الله صلی فرمود: «ما سجدت لصنم قط»، هرگز بتی را سجده نکرده‌ام. سپس می‌گوید: وقتی به سن بلوغ رسیدم، ابوقحافه دست مرا گرفته مرا به محل بت‌ها برد و به من گفت: این خدا و معبود تو «شم العوالی» است و مرا در آنجا رها کرد و رفت. من به نزد آن بت رفته، گفتم: گرسنه هستم به من نان بده، به من پاسخ نداد. گفتم: من لخت و عریان هستم مرا بپوشان، به من پاسخ نداد. سنگ بزرگی بر سر آن زدم و آن به زمین افتاد^(۳). با توجه به این روایت، تیجانی نادان و احمق چگونه ادعا می‌کند و می‌گوید: ابوبکر چهل سال از عمرش را در بت پرستی گذرانده است؟ ولی این سخن که حضرت علی بت را سجده کرده است یا خیر، هیچ نصی در این باره وجود ندارد. لذا ما در این باره که او بتی را سجده نکرده است، به یقین نمی‌توانیم چیزی بگوییم زیرا قریش، زن و مرد، کوچک و بزرگ بت‌ها را سجده می‌کردند!

۱- منهاج السنة ج ۸ ص (۲۸۶).

۲- سعد السعود لأبی القاسم علی بن موسی معروف به ابن طاووس، ص (۲۱۶) مکتبة الرضی، چاپ قم.

۳- تاریخ اسلامی، محمود شاکر ج ۳ ص (۲۱) و مختصر المحاسن المجتمعة عبدالرحمن صفوری ص (۳۸).

۳- بالفرض اگر بپذیریم که حضرت ابوبکر رضی الله عنه، مدت چهل سال را در شرک و بت پرستی گذرانده‌اند، هیچ شک و تردیدی در این وجود ندارد که هرگاه مشرک مسلمان شود، خداوند تمام گناهان گذشته او را مورد امرزش قرار می‌دهد. همانطور که در قرآن آمده است: ﴿قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ يَنْتَهُوا يُعْفَرْ لَهُمْ مَا قَدْ سَلَفَ وَإِنْ يَعُودُوا فَقَدْ مَضَتْ سُنتُ الْأَوَّلِينَ﴾ [الأنفال: ۳۸]. «ای رسول، به کفار بگو: اگر آنان از کفر خود باز بیایند، گناهان گذشته آنان بخشوده خواهد شد». و در یک حدیث آمده است: عمرو بن عاص برای مسلمان شدن نزد رسول الله صلی الله علیه و آله آمد، قصد داشت مسلمان شود ولی پذیرفتن اسلام را مشروط کرد به اینکه تمام گناهان او بخشوده شوند، رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «أما علمت أن الإسلام يهدم ما كان قبله» مگر نمی‌دانی، اسلام تمام گناهان گذشته را محو می‌کند و از بین می‌برد^(۱)... لذا اسلام تمام گناهان و خطاهای گذشته انسان را از بین می‌برد.

۴- این واقعیت را شیعه اثنا عشری نیز می‌پذیرد - کلینی در اصول کافی تحت عنوان «لا يؤخذ المسلم بما عمل في الجاهلية» «مسلمان به خاطر اعمالی که قبل از مسلمان شدنش انجام داده است، مورد مواخذه قرار نمی‌گیرد» از ابی جعفر روایت می‌کند: «إن ناساً أتوا رسول الله صلی الله علیه و آله بعد ما أسلموا فقالوا: يا رسول الله أيؤخذ الرجل منا بما كان عمل في الجاهلية بعد إسلامه؟ فقال لهم رسول الله صلی الله علیه و آله: من حسن إسلامه وصح يقين إيمانه لم يؤاخذه الله تبارك وتعالى بما عمل في الجاهلية ومن سخط إسلامه ولم يصح يقين إيمانه أخذته الله تبارك وتعالى بالأول والآخرة»^(۲).

عده‌ای بعد از اینکه مسلمان شده بودند، نزد رسول اکرم صلی الله علیه و آله آمدند و سوال کردند: آیا شخص بعد از مسلمان شدن در برابر اعمال قبل از اسلام مواخذه می‌شود؟ رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس اسلامش را خوب کند (یعنی ظاهر و باطنش مسلمان باشد) و باور ایمانش صحیح باشد، خداوند در برابر اعمال جاهلیت (یعنی قبل از اسلام) او را

۱- صحیح مسلم مع الشرح: محمود شاکر ج ۳ ص ۳۱.

۲- اصول کافی ج ۲ ص (۳۳۳).

مواخذه نمی‌کند و در غیر این صورت، در برابر اعمال اول و آخر مواخذه می‌شود - حتی خود آقای تیجانی به این حقیقت اعتراف دارد و می‌گوید: «من هیچ عداوت و دشمنی با ابوبکر، عمر، عثمان و علی حتی با وحشی قاتل حضرت حمزه ندارم. بعد از اینکه او مسلمان شده است. زیرا اسلام گناهان گذشته را قطع می‌کند و خود رسول الله ﷺ او را (قاتل وحشی را) مورد عفو قرار داده است!؟^(۱). با توجه به این روایات، حضرت ابوبکر رضی الله عنه چرا و چگونه در برابر اعمال قبل از اسلام مواخذه می‌شود، حال آنکه اسلام گناهان گذشته را از بین می‌برد؟ جواب روشن است و آن اینکه آقای تیجانی با ابوبکر هیچ گونه دشمنی ندارد!؟؟؟!

۵- چنین نیست، هر کس که در حالت اسلام به دنیا آمده است بهتر است از آنانی که بعد از ولادت خود مسلمان شده‌اند، مانند حضرت ابوبکر و حضرت عمر رضی الله عنهما بلکه از نصوص صحیح ثابت شده است که بهترین مسلمانان، مسلمانان قرن اول هستند و اکثریت مسلمانان قرن اول کسانی بودند که بعد از کفر، مسلمان شده بودند ولی آنان به شهادت نصوص بهترند از مسلمانان قرن دوم که در حالت اسلام متولد شده‌اند^(۲).

ج- درباره ادعای آقای تیجانی دایر بر اینکه، «ابوبکر نمی‌تواند از لحاظ ایمان از تمام امت محمد برتر باشد، حال آنکه میان امت اولیاء، صالحان شهداء، ائمه که تمام عمر را در جهاد گذرانده‌اند، وجود دارند»، باید عرض کنم: که هیچ انسان عادل و انصاف دوست انکار نمی‌کند از اینکه حضرت ابوبکر رضی الله عنه از بزرگان اولیاء، صالحان و ائمه مهتدین که تمام عمر را در جهاد گذرانده‌اند، بوده است. حضرت ابوبکر رضی الله عنه به اندازه‌ای نزد سید الاولیاء، والصالحین، حضرت محمد صلی الله علیه و آله محبوب بوده است که او خشم کرده است بر کسانی که حضرت ابوبکر رضی الله عنه را اذیت کرده‌اند و اذیت حضرت ابوبکر رضی الله عنه موجب ناراحتی او بوده است. امام بخاری در صحیح خود از ابوالدرداء روایت می‌کند: نزد رسول الله صلی الله علیه و آله نشسته بودم که حضرت ابوبکر رضی الله عنه در حالی که ازارش را بالا زده بود حتی که زانوهایش طاهر بود، آمد و سلام کرد و گفت: یا رسول الله میان من و عمر بن خطاب اختلافی پیش آمده بود، من با شتاب بسوی او رفتم و بعد پشیمان شدم، و از

۱- ثم اهدیت ص ۸۰.

۲- منهاج السنة ج ۸ ص (۲۸۴).

وی خواستم تا مرا عفو کند ولی نپذیرفت، اکنون نزد تو آمده‌ام، رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «یغفر الله لك يا أبابكر» (خداوند تو را عفو می‌کند) بعد حضرت عمر رضی الله عنه پشیمان شده به خانه حضرت ابوبکر رفت و پرسید، اثم ابوبکر؟ آیا ابوبکر اینجا است؟ گفتند: «خیر»، حضرت عمر رضی الله عنه نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد، چهره پیامبر صلی الله علیه و آله متغیر شده بود. ابوبکر رضی الله عنه به حال رسول الله ترحم کرد و با دو زانو بر زمین نشسته و گفت: ای رسول خدا به خدا سوگند من مورد ستم قرار گرفته‌ام. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند مرا به طرف شما فرستاد و شما مرا تکذیب کردید و ابوبکر مرا تصدیق کرد و با جان و مال مرا یاری کرد، آیا شما از این دوست من دست بر می‌دارید یا نه؟ از آن به بعد حضرت ابوبکر رضی الله عنه مورد اذیت قرار نگرفت^(۱).

ابوعثمان از عمرو بن عاص رضی الله عنه روایت می‌کند و می‌گوید: رسول اکرم صلی الله علیه و آله مرا به جیش «ذات سلاسل» فرستاد، من وقتی نزد رسول الله صلی الله علیه و آله برگشتم، پرسیدم: چه کسی نزد تو محبوب تر است؟ فرمود عایشه رضی الله عنها. گفتم از میان مردان؟ فرمود: پدر عایشه. گفتم: بعد از وی؟ فرمود: عمر بن خطاب رضی الله عنه و چند تن دیگر را نیز نام برد^(۲). حضرت علی رضی الله عنه نیز چنین اعتقاد دارد. محمد بن حنیفیه، پسر حضرت علی می‌گوید: از پدرم، حضرت علی پرسیدم: چه کسی بعد از رسول الله صلی الله علیه و آله بهتر است؟ فرمود: ابوبکر، پرسیدم بعد از او چه کسی؟ فرمود: عمر، محمد حنیفیه می‌گوید: دیگر از او نپرسیدم. چون فکر می‌کردم این دفعه بگویند، عثمان، گفتم: بعد از عمر شما بهتر هستی؟ فرمود: نیستم من جز یک مسلمان^(۳).

حضرت ابوبکر رضی الله عنه در عمل کردن به معروفات و نیکی‌ها از دیگران سبقت می‌گرفت. امام مسلم در صحیح خود از حضرت ابو هریره رضی الله عنه نقل می‌کند: روزی رسول اکرم صلی الله علیه و آله پرسید: «امروز چه کسی از شما روزه است؟ حضرت ابوبکر رضی الله عنه گفت: من، رسول الله صلی الله علیه و آله پرسید: چه کسی از شما امروز جنازه تشییع کرده است؟ حضرت ابوبکر رضی الله عنه گفت: من، رسول الله صلی الله علیه و آله پرسید: چه کسی از شما امروز به مساکین طعام داده است؟ حضرت

۱- صحیح البخاری کتاب فضائل الصحابة برقم (۳۴۲۱).

۲- صحیح البخاری کتاب فضائل الصحابة برقم (۳۴۴۲).

۳- همان مرجع برقم (۳۴۶۸).

ابوبکر رضی الله عنه گفت: من، رسول اکرم صلی الله علیه و آله پرسید: چه کسی از شما امروز بیماری را عیادت کرده است؟ حضرت ابوبکر رضی الله عنه گفت: من، آنگاه رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «ما اجتمعن فی امری إلا دخل الجنة»^(۱). پاداش این خصلت‌ها به جز بهشت چیزی دیگر نیست. علاوه بر این، حضرت ابوبکر رضی الله عنه در تمام غزوات نیز حضور داشته است و در تمام شرایط حساس و خطرناک از آغاز اسلام تا پایان با رسول الله صلی الله علیه و آله همراه بوده است و هیچ‌گونه، احساس ترس، حرج و سستی به خود راه نداده است و در مواقع خطر اقدام نموده و تا پای جان از رسول الله صلی الله علیه و آله پاسداری نموده است. گاهی با دست، گاهی با زبان و گاهی با مال علیه مشرکان مبارزه کرده است و در تمام این صحنه‌ها پیشرو بوده است^(۲). از حضرت علی رضی الله عنه روایت است که می‌گوید: روز بدر رسول الله صلی الله علیه و آله به من و ابی بکر رضی الله عنهما فرمود: با یکی از شما میکابیل و با دیگری جبرائیل همراه است. و اسرافیل فرشته بزرگی است و در معرکه‌ها حضور پیدا می‌کند^(۳). بعد از ذکر این همه دلایل روشن، هر جویای حق بطور قطع و یقین می‌داند که حضرت ابوبکر رضی الله عنه از بزرگان اولیاء، نیکان و جهاد گران در راه خداوند بوده است. ممکن است جناب تیجانی با این حقایق روشن قانع نشود، لازم می‌دانم دیدگاه یکی از امامان شیعه اثنا عشری را ذکر کنم تا حقایق واضح گردیده، علیه زورگویان و معاندان حجت قاطع و برای قانعان و هدایت یافتگان شراب سلسبیل گردد.

ابوالحسن اربلی از مراجع بزرگ شیعه، در کتابش «کشف الغمة» از عروه بن عبدالله روایت می‌کند و می‌گوید: از ابوجعفر، محمد بن علی (امام محمد باقر علیه السلام) درباره تزیین کردن شمشیر سوال کردم، فرمود: اشکالی ندارد. ابوبکر صدیق، شمشیرش را مزین کرده است. گفتم: تو او را صدیق می‌دانی؟ بلافاصله از جایش پرید و رو به قبله کرد و گفت: آری، صدیق، آری، صدیق، آری، صدیق، آری، صدیق، هر کس او را صدیق نگوید، خداوند هیچ حرف و سخن وی را باور نمی‌کند، نه در دنیا و نه در آخرت^(۴).

۱- مسلم مع الشرح باب فضائل برقم (۱۰۲۸).

۲- المنهاج ج ۸ ص ۷۹.

۳- مسند ابی یعلی ج ۱ برقم (۳۴۰) مسند علی بن ابی طالب و محقق آن فرموده است: سند آن صحیح است.

۴- کشف الغمة - اربلی ج ۲ ص ۳۶۰.

آیا تیجانی توبه می‌کند و ما را از بیان دلایل علیه هدایت دروغین خودش مستغنی می‌کند یا خیر؟! پاسخ بقیه سخنان او، پیرامون این مبحث، در مطالب گذشته به طور کامل بیان گردید.

نقدی بر دیدگاه تیجانی درباره حضرت ابوبکر تحت عنوان «علل و اسباب هدایت و استبصار»

نص پیرامون خلافت

آقای تیجانی درباره علل و عواملی که او را به راه حق هدایت کردند، چنین سخن می‌گوید: «علل و عواملی که مرا به سوی حق دعوت کردند، خیلی زیادند، و برای من ذکر همه آن‌ها در این میدان تنگ مقدور نیست، لذا به ذکر بعضی از آن‌ها بسنده می‌کنم.

۱- نص درباره خلافت: در مبدا ورود به این مباحث با خود عهد کردم که آنچه که نزد فریقین متفق علیه است، فقط آن را محو و ملاک گفته‌هایم قرار بدهم و به متفردات هیچ فریقی تعرض نکنم. و با همین اندیشه درباره تفضیل میان ابوبکر و علی بن ابی طالب و درباره اینکه حق خلافت از روی نص از آن علی بود همانطور که شیعه مدعی است، یا موکول به شوری بود، آن طور که اهل سنت می‌گویند، می‌خواهم سخن بگویم.

پژوهشگران در این خصوص اگر خود را از تعصب‌های فرقه‌ای، گروهی و گرایش‌ها بدور نگاه دارد، بدون تردید و به روشنی می‌داند که نص درباره خلافت حضرت علی بن ابی طالب وارد شده است. مانند: «من كنت مولاة فهدا علي مولاة» هر کس که من مولای او هستم، علی نیز مولای او است. پیامبر صلی الله علیه و آله این مطلب را بعد از برگشتن از حجه الوداع بیان فرمود و زمینه تبریک و تهنیت برای حضرت علی فراهم شد حتی ابوبکر و عمر نیز از جمله کسانی بودند که امام را تبریک گفتند: و گفتند: (بخ، بخ ای پسر ابی طالب، تو مولای هر مومن و مومنه شدی) تیجانی می‌گوید: این حدیث میان شیعه و سنی متفق علیه است. من در این موضوع فقط به ذکر منابع اهل سنت والجماعت بسنده می‌کنم و حتی تمام منابع را ذکر نمی‌کنم. زیرا منابع بسیار زیادند. برای اطلاع بیشتر، خوانندگان به کتاب «الغدیر»، نوشته علامه امینی مراجعه کنند. مولف، راویان این حدیث را از طرق اهل سنت در آنجا ذکر کرده است^(۱).

در پاسخ، عرض می‌شود:

۱- این گفته آقای تیجانی که: خلافت نزد اهل سنت موکول به انتخاب و شوری است، صحت ندارد. زیرا اهل سنت درباره خلافت حضرت ابوبکر رضی الله عنه اختلاف نظر دارند. عده‌ای بر این باورند که خلافت حضرت ابوبکر رضی الله عنه بوسیله نص جلی یا خفی ثابت شده است و عده‌ای دیگر بر این باورند که خلافت او به توافق اهل حل و عقد منعقد گردیده است. فریق اول برای وجود نص دایر بر خلافت حضرت ابوبکر رضی الله عنه به دلایل روشن و بسیار قوی استدلال کرده است^(۱). بهر حال، باید بدانیم، که این گفته تیجانی که نزد اهل سنت خلافت موکول به شوری و انتخاب است، قول مجمع علیه نیست. اگر این دیدگاه حق هم باشد، دیدگاه یک گروه از اهل سنت است. اگر حق این است که خلافت حضرت ابوبکر از نص جلی با خفی ثابت است، این دیدگاه گروه دیگری است. در هر صورت، حق خارج از دیدگاه اهل سنت نیست.

۲- این گفته تیجانی که خلافت حضرت علی ابن ابی طالب نزد شیعه از نص ثابت است و در این باره از چند حدیث استدلال می‌کنند، این یک ادعای فاسد و بی‌اساس است. زیرا آنان به دلایل بسیار ضعیف و واهی تکیه کرده از الفاظی استدلال می‌کنند که هیچ گونه دلالتی بر مدعای آنان ندارند، بحث مفصل در این خصوص در مباحث آینده خواهد آمد - علاوه بر این، اگر بپذیریم که قول خلافت بالنص ثابت و حق است، باز هم مدعای شیعه ثابت نمی‌شود. زیرا «راوندیون» که معتقد به امامت حضرت عباس بن عبدالمطلب هستند، نص را درباره خلافت و امامت او می‌دانند، همانطور که شیعه نص را درباره امامت حضرت علی می‌دانند. قاضی ابویعلی می‌گوید: راوندیون اختلاف دارند. گروهی بر این عقیده‌اند که رسول الله صلی الله علیه و آله با ذکر شخص و نام عباس، به امامت وی تصریح کرده است و این مطلب را آشکار به مردم اعلام کرده است و امت بدلیل انکار این نص صریح و مخالفت با امر رسول الله صلی الله علیه و آله مرتد شده است. برخی از آنان بر این عقیده‌اند که نص درباره امامت عباس و بعد از وی برای اولاد او است تا قیامت^(۲). این ادعای راوندیه مانند

۱- به صفحه ۱۱۱ تا ۱۱۴ مراجعه کنید.

۲- منهاج السنة ج ۱ ص (۵۰۰).

ادعای شیعه و مشابه آن است و هیچ کدام از این دو دیدگاه، (دیدگاه راوندیه و شیعه) دلیلی برای اثبات وجود ندارد. هیچ یک از اهل علم در تایید آن سخن نگفته است. ولی نص پیرامون خلافت حضرت ابوبکر رضی الله عنه مورد تایید اهل علم است. ۳- این گفته تیجانی که: «پژوهشگر اگر در صدد حقیقت بوده و از گرایشها خود را دور نگاه دارد، در می‌یابد که درباره خلافت حضرت علی، نص صریح و روشن وجود دارد. « تیجانی برای اثبات این مدعای خود حدیث «من کنت مولاه فهذا علی مولاه» را ذکر می‌کند.

درباره جواب این مدعا عرض می‌شود:

۱- علمای حدیث در صحت و سقم این حدیث اختلاف نظر دارند. بعضی آن را ضعیف و برخی آن را حسن قرار داده‌اند. اما از دیدگاه من (مولف) حدیث صحیح و از رسول الله صلی الله علیه و آله ثابت است. من نمی‌توانم فقط بخاطر گرایش‌های شخصی، مسلکی و سلیقه‌ای، این حدیث را ضعیف قرار بدهم همان گونه که شیوه تیجانی است. او احادیث صحیح را به دلیل اینکه با گرایش‌های او موافقت ندارند یا مخالف با خزعبلات او هستند، ضعیف تلقی می‌کند. آری، کسانی که از هوا و هوس و گرایش‌ها تبعیت می‌کنند، کارشان بسیار ساده و آسان است و اما اهل سنت در برابر نصوص حدیث توقف نموده زمانی آن‌ها را ملاک عمل و عقیده قرار می‌دهند که از لحاظ متن و سند صحت آن‌ها به ثبوت رسیده باشد.

۲- آقای تیجانی مدعی است که حدیث «من کنت مولاه. . . الخ» نص واضح و روشنی است برای اثبات خلافت علی بن ابی طالب. آری، چنین بر می‌آید که سخن گفتن نیاز به زحمت و مشقت زیادی ندارد، و برای هر شخص آسان است و هر کس به راحتی می‌تواند، آنچه که خواسته باشد، بگوید زیرا حرف و سخن در برابر مال و سرمایه خرید و فروش نمی‌شود. لذا هیچ حرف و سخنی در حد ذات خود نمی‌تواند دلیل باشد و هیچ فرد عاقلی سخن محض را به عنوان دلیل نمی‌پذیرد. آقای تیجانی مدعی است که حدیث مذکور، دلیل واضح و روشنی است اما قبول زحمت نکرده و درباره واضح و روشن بودن آن دلیلی را ارائه نداده است. یقیناً شاعر بسیار بجا فرموده است:

والدعاوی ما لم تقم علیها بینات فأصحابها أذعیاء

یعنی: دعوا مادام که همراه با دلیل نباشد، دعوی محض است. متأسفانه حدیثی که آقای تیجانی و شیعیان از آن استدلال می‌کنند، بجای واضح و روشن بودن، دلیل ابهام و عدم وضوح را با خود همراه دارد. همانطور که خود تیجانی نیز اعتراف دارد، رسول اکرم ﷺ این حدیث را در «غدیر خم» بعد از برگشتن از حجه الوداع بیان فرموده است. همه می‌دانند که تمام مسلمانان بعد از حجه الوداع با پیامبر ﷺ به مدینه برگشتند بلکه اهل مکه به مکه و اهل طایف به طایف و اهل یمن به یمن رفته بودند و با پیامبر ﷺ به جز اهل مدینه کسی دیگر نبود، اگر آنچه که پیامبر ﷺ در «غدیر خم» بیان فرمود، از جمله مطالب مهمی که به تمام مردم بایستی ابلاغ می‌شد، می‌بود، آن را در عرفه یا منی، که همه مسلمانان حاضر بودند، ابلاغ می‌فرمود. رسول الله ﷺ در آن سفر «سفر حجة الوداع» اصلاً بحثی از امامت یا از حضرت علی نفرموده است. لذا واضح و روشن است که امامت حضرت علی ﷺ وحی منزل یا منصوص در دین خداوند نبوده است و نه از آن مطالبی بوده است که پیامبر ﷺ مأمور ابلاغ آن باشد. لذا حدیث «من كنت مولاه...» به روشنی تمام، کم‌ترین دلالتی بر خلافت حضرت علی ﷺ ندارد!

۳- معنی «مولا» به هیچ صورت خلیفه نیست و منظورش رسول اکرم ﷺ از آن، خلافت نبوده است و نه لفظ «مولی» بدلیل معانی متعددی که دارد، دال بر خلیفه است. رازی در مختار الصحاح می‌گوید، (المولی) بمعنی: غلام آزاد شده، آزاد کننده، پسر عم، مددکار، همسایه و هم پیمان است. و «موالاة» ضد معادات است و رازی می‌گوید: ولایت به کسر و او بمعنی سلطان است و ولایت به فتح و کسر و او به معنی نصرت (یاری کردن)^(۱) است. فیروز آبادی می‌گوید: الولی: یعنی القرب والدنو (نزدیکی) است والولی اسم است از مصدر ولی - و معنی آن، محب (دوست) الصدیق. (دوست) النصر (یاری دهند) ماخوذ است از ولی الشی، علیه ولایت و ولایت - و ولایت به کسر و او بمعنی خطه امارت و سلطان است. و مولی، به معنی، مالک، عبد، معتق (آزاد کننده) معتق

(آزاد شده) و صاحب و ابن (پسر) و عم (عمو) و نزیل (مهمان) و شریک و خواهر زاده، و سرپرست و رب و ناصر و منعم (کسی بر دیگران انعام می‌کند) و منعم (کسی که بر او انعام می‌شود) و دوستدار، و تابع و داماد، است^(۱). و از این تحقیق لغوی معلوم است که «مولی» به معنی نصرت (یاری کردن) و غیر نصرت و برای تمام معانی که بیان گردید، آمده است. لذا آن را حمل کردن بر معنی سلطان و خلیفه نیاز به دلایل دارد، علاوه بر این، آن را حمل کردن بر معنی والی و حاکم متعذر است.

شیخ الاسلام ابن تیمیه می‌گوید: «... در این حدیث هیچ گونه دلالت روشنی دایر بر اینکه منظور از مولی خلیفه است، وجود ندارد. زیرا «مولی» به معنی «ولی» است. خداوند می‌فرماید: ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا﴾ «همانا ولی شما خدا، رسول خدا و مومنان هستند». و فرموده است: ﴿وَإِن تَظَاهَرَا عَلَيْهِ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَجِبْرِيلُ وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمَلَائِكَةُ بَعْدَ ذَلِكَ ظَهِيرٌ﴾ از این آیه ثابت می‌شود که رسول الله صلی الله علیه و آله ولی مومنان است و آنان نیز ولی رسول الله صلی الله علیه و آله هستند همانطور که ثابت می‌شود که خداوند ولی مومنان است و مومنان نیز ولی همدیگر هستند. پس روشن شد که «موالاة» ضد معادات است و «موالاة» باید از طرفین باشد هر چند که یک طرف به اعتبار منزلت و جایگاه والاتر از دیگری است. ولایه طرف بزرگتر تفضیل و احسان است و ولایه طرف کوچک‌تر طاعت و عبادت است. همانطور که خداوند مومنان را دوست دارد، مومنان نیز او را دوست دارند. چون «موالاة» ضد معادات، محاربه و مخادعه است و کفار خدا و رسول را دوست ندارند بلکه با الله و رسول الله محادات و معادات دارند. خداوند فرموده است: ﴿لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ﴾ [الممتحنة: ۱]. «دشمنان من و دشمنانتان را دوست خود قرار ندهید». اگر کسی یا کسانی چنین کنند، الله آنان را مجازات می‌کند. چنانچه می‌فرماید: ﴿فَإِن لَّمْ تَفْعَلُوا فَأْذَنُوا بِحَرْبٍ مِّنَ اللَّهِ﴾ [البقرة: ۷ و ۲۹]. «و اگر. این کار را نکنید، پس به جنگی از جانب الله و رسولش آگاه باشید». و جایی دیگر فرمود است: ﴿اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ

الْظُّلْمَتِ إِلَى الْتُّورِ ط [البقرة: ۲۵۷]. «الله یاور و (سر پرست) کسانی است که ایمان آورده‌اند، آن‌ها را از تاریکی‌ها به سوی نور بیرون می‌برد». آری، با توجه به معنی و مفهوم این آیه‌ها که لفظ ولی و مولی در آن‌ها بکار رفته است، بخوبی روشن است که معنی اینکه، الله ولی و مولی مومنان است و اینکه رسول الله ولی و مولای مومنان است یا اینکه علی مولای مومنان است و اینکه رسول الله ولی و مولای مومنان است، «موالاة» است و «موالاة» ضد معادات (عداوت و دشمنی) است. مومنان دوستی و موالات دارند با الله و رسول الله ﷺ، موالاتی که ضد معادات است. این حکم یعنی «ولی و موالاة» با الله و رسول و مومنان برای هر مومن ثابت است. حضرت علیؑ نیز کی از مومنان است که سایر مومنان را دوست دارد و مومنان نیز او را دوست دارند. حدیث درباره اثبات موالات با علی است و در واقع گواهی رسول الله ﷺ است دایر بر اینکه حضرت علی مستحق و لایق موالات است ظاهراً و باطناً. این حدیث در واقع رد و نفی می‌کند آنچه را که دشمنان او یعنی خوارج و نواصب درباره او می‌گفتند و هرگز به این معنی نیست که مومنان غیر از حضرت علی دیگر مولایی ندارند و چگونه ممکن است که مومنین، مولایی دیگر نداشته و حال آنکه رسول الله ﷺ مولای زیادی داشت یعنی تمام مومنان صالح. و حضرت علیؑ نیز مولای زیادی دارد و مولای او تمام مومنان هستند که او را دوست دارند. رسول الله ﷺ فرموده است: «همانا قبایل اسلم، غفار مزینه، جهینه، قریش و انصار مولایی سوای خدا و رسول الله ﷺ ندارند»^(۱) قبایل مذکور در این حدیث «مولای» رسول الله ﷺ قرار داده شده‌اند همانطور که مومنین صالح در قرآن مجید مولای رسول الله ﷺ قرار داده شده‌اند. خداوند و پیامبر ﷺ مولای مومنین هستند. خلاصه کلام این است، که میان «ولی» «مولا» و «والی» تفاوت وجود دارد. ولایه به معنی ضد عداوت مغایر است با ولایه به معنی امارت. و ولایت که در حدیث غدیر آمده است از باب اول، یعنی به معنی ضد عداوت است نه به معنی امارت و سلطان. رسول الله ﷺ نفرموده است: هر کس که من «والی» او هستم علی نیز «والی» اوست، بلکه فرموده است: هر کس که من «مولای» او هستم علی نیز مولای او است. یعنی هر کس مرا دوست دارد با علی نیز باید دوست باشد. «مولا» به معنی «والی» و امیر قطعاً باطل

۱- بخاری، کتاب المناقب باب ذکر اسلم و غفار و مزینه رقم (۳۳۲۱).

است. زیرا ولایت از هر دو طرف است. مثلاً مومنان اولیاء الله هستند و الله ولی مومنان است و اینکه پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله: «أولی بهم من أنفسهم» فقط از جانب رسول الله صلی الله علیه و آله است. و اینکه ولایت رسول الله صلی الله علیه و آله بر هر مومن از خود او بیشتر است، این از خصوصیات نبوت پیامبر صلی الله علیه و آله است. اگر فرض شود که حدیث «من كنت مولاه» نص است بر خلاف کسانی که بعد از پیامبر هستند، باز هم این حدیث موجب این نمی‌شود که او (خلیفه بعده) ولایتش بر هر مومن، از خود مومن بیشتر باشد. اگر منظورش این می‌بود، چنین می‌گفت: «من كنت أولى به من نفسه فعلی أولى به من نفسه» و چنین چیزی از هیچ کسی نقل نشده و کسی این را نگفته است. لذا حدیث «من كنت مولاه... الخ» را حمل کردن بر خلیفه‌ی بعد، قطعاً باطل است. زیرا اولی بودن پیامبر صلی الله علیه و آله بر هر مومن از خود مومن، در حیات و هم در ممات پیامبر صلی الله علیه و آله ثابت است و صحت خلافت حضرت علی علیه السلام اگر از حدیث غدیر فرض شود، فقط مربوط به دوران بعد از وفات رسول الله صلی الله علیه و آله می‌شود نه دوران حیات و زندگی آن حضرت صلی الله علیه و آله و خلافت حضرت علی در حیات رسول الله صلی الله علیه و آله تحت هیچ شرایطی صدق پیدا نمی‌کند. لذا ولایت حضرت علی بر هر مومن بیشتر از خود مومن نمی‌شود حتی اگر منظور از «مولا» خلافت باشد، علی علیه السلام نمی‌تواند مولای هیچ یک از مومنان باشد. این‌ها شواهد و قراین زنده و گویایی هستند مبنی بر اینکه رسول الله صلی الله علیه و آله منظور از «مولا» خلیفه نبوده است. زیرا ولایت^(۱) حضرت علی برای هر مومن مختص به دوران حیات رسول الله صلی الله علیه و آله است اما خلافت وصفی است که قبل از موت تحقق پیدا نمی‌کند. لذا روشن است که «مولا» در حدیث غدیر به معنی خلافت نیست. چون پیامبر صلی الله علیه و آله ولایتش بر مومنان از خود مومنان بیشتر است چه در زندگی یا بعد از موت و تا روز قیامت، اگر او کسی را در بعضی امور جانشین و خلیفه خود قرار دهد یا فرض شود که او در حیات خود کسی را خلیفه کرده است یا بعد از وفات کسی را خلیفه کرده است و او بوسیله نص یا اجماع خلیفه شده است، او برای این خلافت او بر مومنان از خود آنان اولی تر است. غیر او، هرگز بر هیچ مومنی از خود مومن اولویت ندارد، خصوصاً در زندگی او. اما اینکه علی مولای هر مومن است، وصفی

است برای علی در حیات رسول الله و بعد از وفات وی و بعد از وفات علی. لذا علی امروز مولای هر مومن است حال آنکه او امروز حاکم بر همه مردم نیست. و همچنین تمام مومنان مولای یکدیگر هستند، چه در حال حیات یا بعد از وفات^(۱).

۴- اما استدلال سبط ابن الجوزی در کتابش «تذکرة الخواص» (که یکی از آن منابع است که این حدیث بدان نسبت داده شده است.) دایر بر اینکه لفظ «الولی» در لغت عربی معانی متعددی دارد و ده معنی را ذکر کرده (این خودش اعتراف است به تعدد معنی «المولی») و معنی دهم که «اولی». یعنی اولی المومنین به خلافت است، را ترجیح داده است. بدلیل اینکه سایر معانی آن در حق علی بن ابی طالب منتفی هستند و این را نص صریحی در مورد اثبات امامت حضرت علی قرار داده است^(۲). متأسفانه یا خوشبختانه، این سخن به جای اینکه دلیلی برای او باشد، دلیلی علیه او است زیرا آقای تیجانی حتی یک دلیل روشن بیان نکرده است دال بر اینکه «مولا» به معنی اولی است. حال آنکه «مولی» را منحصر و محدود کردن به معنی «اولی» نیاز به دلیل روشن و واضح و نص ثابت دارد. و دلیل روشن و نص ثابت دال بر این معنی ارائه نشده است لذا استدلالش باطل است.

این توضیحات به روشنی نشان می‌دهند که: حدیثی که آقای تیجانی از آن بر امامت علی استدلال می‌کند، ادعایش را از بین می‌برد. بنابراین با دلایل مغلوب و محجوج و حجت‌های مدحوض نمی‌توان خلافت را ثابت نمود بلکه برای اثبات خلافت نیاز به دلایل واضح و روشنی دارد که هر گونه شبهات و احتمالات را از بین برده باشد.

۵- آقای تیجانی می‌گوید: رسول اکرم ﷺ در برگشتن از حجه الوداع حدیث «من كنت مولا... الخ» را بیان فرمود و بعد از آن محفل و مراسمی برای تبریک گفتن به حضرت علی برگزار گردید، و ابوبکر و عمر (ما) هر دو به حضرت علی تبریک و تهنیت گفتند. «يقولا: بخ، بخ لك يا ابن ابي طالب أصبحت أو أمسيت مولی علی کل مؤمن ومؤمنة»^(۳).

۱- منهج ج ۷ ص (۳۲۵-۳۲۲).

۲- تذکرة الخواص ص (۴۰-۳۵).

۳- ثم اهدیت ص (۱۳۵). آنگاه... هدایت شدم ص (۲۲۴).

«مبارک باد بر تو ای فرزند ابوطالب، همانا تو مولای هر مومن و مومنه شدی».

عرض کنم: سبحان الله، آقای تیجانی چقدر در دروغ گفتن مهارت دارد؟ و برای دروغ پردازی چقدر به خود جرات می‌دهد؟ می‌گوید: محفل و مجلسی برای تبریک گفتن به حضرت علی برگزار گردید و ابوبکر و عمر از جمله کسانی بودند که قبل از دیگران به حضرت تهنیت و تبریک گفتند و بعد از این روایت دروغین را به چند منبع نسبت می‌دهد. وقتی به جز ششم مسند احمد مراجعه می‌کنیم، می‌بینیم در آن چنین آمده است: «فلقیه عمر بعد ذلك، فقال له: هنيئاً يا ابن أبي طالب أصبحت وأمست مولى كل مؤمن ومؤمنة» عمر بعد از آن او را ملاقات کرد و به او گفت: (ای فرزند ابی طالب تو را تبریک می‌گویم، تو مولای هر مرد و زن مومن شدی) در این منبع، ذکری از حضرت ابوبکر رضی الله عنه اصلاً نشده است. و در صفحه ۳۶ تذكرة الخواص که این موضوع در آنجا مطرح شده، بطور کلی بحثی از محفل و مراسم و تبریک گفتن برای حضرت علی عنوان نشده است. نه از طرف عمر و نه از طرف حضرت ابوبکر رضی الله عنه. علامه سیوطی در «الحاوی للفتاوی» نیز این موضوع را چنین آورده است که حضرت عمر رضی الله عنه حضرت علی را تبریک می‌گوید ولی یادی از حضرت ابوبکر در آن دیده نمی‌شود^(۱). این موضوع در کتاب کنز العمال، باب فضایل علی بن ابی طالب، در احادیث شماره (۳۶۳۴۴)، ۳۶۳۴۳، ۳۶۳۴۲، ۳۶۳۴۱، ۳۶۳۴۰، و در جلد (۱۱) به شماره ۳۲۹۰۴، ۳۲۹۰۵، ۳۲۹۰۳، ۳۲۹۰۲، ۳۲۹۰۱ آمده است ولی محفل و مراسم تبریک بجای خود، اصلاً یادی از حضرت ابوبکر رضی الله عنه در این روایت دیده نمی‌شود. ابن کثیر در کتاب «البدایة والنهایة» طرق متعدد این حدیث را آورده است ولی حتی در یک حدیث بحثی و سخنی از مراسم تبریک و حضرت ابوبکر در آن دیده نمی‌شود؟! از ذکر سایر منابع اعراض می‌کنم به امید اینکه آنچه که ذکر گردید، از ذکر سایر منابع کفایت می‌کند، و بخاطر اینکه روایات حدیث نزدیک به هم و شبیه یکدیگراند و در هیچ کدام ذکر محفل تبریک و نه ذکر ابوبکر رضی الله عنه دیده نمی‌شود. فکر می‌کنم پرده از دروغ‌های آقای تیجانی برداشته شده است و خوانندگان و بویژه آگاهان امور و کسانی که توفیق مطالعه منابع را دارند، بخوبی می‌دانند که نام حضرت ابوبکر بخاطر این گنجانده شده است تا معامله برای

خوانندگان ساده‌اندیش و کم سواد که توان استفاده از منابع زیاد و بزرگ را ندارند، مشتبه شود و آنان گمان کنند که حضرت ابوبکر رضی الله عنه علم به حقانیت علی و اولی بودن او به خلافت را داشته است ولی حق خلافت وی را غضب کرده است. اما فکر می‌کنم حق از باطل متمایز شده است و دروغ‌گویان و تهمت‌زندگان از میان راستگویان و امانت‌داران مشخص شده‌اند. روایتی که در آن این الفاظ: «أن عمر قال لعلی: بخ، بخ لك یا ابن ابي طالب أصبحت وأمسیت مولی كل مؤمن ومؤمنة» بطور اضافه آمده‌اند یعنی در بقیه روایات این الفاظ وارد نشده است، این قسمت حدیث بدلیل متفرد بودن (علی بن زید بن جدعان) غیر صحیح و ضعیف است. زیرا راوی مذکور نزد علمای حدیث راوی ضعیفی است ^(۱). آری، با این دلایل روشن است که حق با حضرت صدیق و یاران او است هیچ دلیلی در این حدیث برای فریق مخالف وجود ندارد. والحمدلله رب العالمین.

جناب تیجانی می‌گوید: اجماع بر انتخاب ابوبکر رضی الله عنه به عنوان خلیفه در سقیفه بنی ساعده و سپس بیعت گرفتن او در مسجد، دعوای بدون دلیل است. چگونه دعوای اجماع صحیح است، حال آنکه علی، عباس و تمام بنی هاشم در بیعت شریک نبودند. علاوه بر این، این آقایان که اسامیشان ذیلاً درج می‌گردد، نیز شریک بیعت نبودند: اسامه بن زید، زبیر، سلمان فارسی، ابوذر غفاری، مقداد بن اسود، عمار بن یاسر، حذیفه بن یمان، خذیمه بن ثابت، ابو بریده اسلمی، براء بن عازب، ابی بن کعب، سهل بن حنیف، سعد بن عباد، قیس بن سعد، ابویوب انصاری، جابر بن عبدالله، خالد بن سعید و عده زیادی دیگر. با این تفصیل چگونه ادعای اجماع صحیح است؟ علاوه بر این اگر تنها علی بن ابی طالب از بیعت تخلف می‌کرد، تخلف او برای نقض اجماع کافی بود. زیرا او از طرف پیامبر صلی الله علیه و آله تنها کاندید خلافت بود، بر فرض اینکه نقل دایر بر خلافت وی را قبول نداشته باشیم ^(۲).

بعد آقای تیجانی عدم شرکت آقایان نامبرده را به این منابع نسبت می‌دهد. طبری، تاریخ ابن الاثیر، تاریخ الخلفاء، تاریخ الخمیسی، الاستیعاب و به تمام مورخان و

۱- تقریب التهذیب ج ۱ رقم (۴۷۵۰) و تهذیب الکیال فی أسماء الرجال ج ۲۱ شماره (۴۰۷۰) ص (۴۳۴) و به سلسله احادیث صحیحه ج ۴ ص (۳۴۴) مراجعه کنید.

۲- ثم اهدیت ص (۱۳۴). آنگاه... هدایت شدم ص (۲۲۵-۲۲۴).

نویسندگانی که پیرامون بیعت حضرت ابوبکر رضی الله عنه سخن گفته‌اند!؟^(۱) اما جلد و صفحه منابع مذکور را اصلاً یادآور نشده است!؟.

عرض می‌شود:

۱- به خدایی که آسمان را سقف و زمین را فرش قرار داده است، سوگند یاد می‌کنم. اگر دروغ زبان می‌داشت و حرف می‌زد، از این دروغ تبری می‌جست. خداوند او را رسوا کرده و مطابق با درونش مجازات کند. اگر به منابع یاد شده مراجعه شود، در هیچ کدام از آن‌ها مدعای جناب تیجانی دایر بر اینکه آقایان با حضرت ابوبکر رضی الله عنه بیعت نکرده‌اند، دیده نمی‌شود. منبع اول که همان تاریخ طبری است. مولف آن در جلد دوم تحت عنوان «حدیث السقیفة» روایات متعددی را که برخی از آن‌ها صحیح و برخی دیگر غیر صحیح هستند، آورده است. از میان آن‌ها حدیث ابن عباس است و امام بخاری آن را نقل کرده است. این حدیث بسیار طولانی است و در قسمتی از آن چنین آمده است: (... عمر بن خطاب رضی الله عنه بالای منبر رفت تا برای مردم سخن گوید و دیدگاه کسانی را که می‌گفتند: (اگر امیرالمومنین فوت شود با فلانی بیعت می‌کنم) رد کند. حضرت عمر رضی الله عنه در جریان سخنان خود به قصه‌ی سقیفه اشاره کرد و گفت: «موقع در گذشت رسول اکرم صلی الله علیه و آله از جمله رویدادها یکی این بود که حضرت علی رضی الله عنه و زبیر رضی الله عنه و کسانی دیگر که با آن دو بزرگوار بودند، در بیت حضرت فاطمه نشسته و به جمع ما نپیوستند و تمام انصار نیز در جمع ما حاضر نبودند. مهاجرین در محضر حضرت ابوبکر رضی الله عنه جمع شده بودند. من (عمر) به ابوبکر رضی الله عنه گفتم: باید نزد برادران انصار برویم. به قصد ملاقات با آنان به راه افتادیم. با دو تن از مردانشان که در بدر شرکت کرده بودند، ملاقات کردیم. آن دو خطاب به ما، گفتند: ای گروه مهاجرین، کجا تشریف می‌برید؟ گفتم: می‌خواهیم نزد برادران انصار برویم. آن دو گفتند: بر گردید معامله‌تان را میان خودتان حل و فصل کنید. گفتیم: به خدا سوگند، باید نزد آنان برویم. حضرت عمر رضی الله عنه می‌گوید: نزد انصار آمدیم. آنان در یک محل گرد آمده بودند. یعنی در

سقیفه بنی ساعده. حضرت عمر رضی الله عنه می گوید: میان آنان شخصی را دیدم که لحافی یا چادری روی خود انداخته بود. گفتم: این کیست؟ گفتند: سعد بن عباده. گفتم: او را چه شده است؟ گفتند: بیمار است. شخصی از میان آنان بلند شد. بعد از حمد خدا گفت: اما بعد: ما انصار و لشکر اسلام هستیم و شما ای مردم قریش، قوم نبی ما هستید وعده‌ای از شما نزد ما آمده است. حضرت عمر رضی الله عنه می گوید: وقتی حس کردم که انصار تعداد ما را کم جلوه داده و خلافت را از ما غصب می کنند و من از قبل مقاله بسیار زیبایی را در نظر گرفته بودم. می خواستم در محضر حضرت ابوبکر رضی الله عنه آن را قرائت کنم و بعضی ایرادها را که متوجه ابوبکر بودند، پاسخ می دادم و از وی دفاع می کردم. ابوبکر از لحاظ علم و حلم و متانت و وقار از من برتر بود. وقتی من قصد سخن کردم، گفت: «عجله نکن.» «من نمی خواستم از حکم او سرپیچی کنم. خود او بلند شد. خدا را حمد و ثنا گفت، سخنرانی جامعی ایراد کرد. تمام مطالبی را که من در نظر داشته بودم، در صحبت‌های خود، بهتر از من بیان کرد و گفت: ای گروه انصار! تنها برتری و فضلی که شما برای خود قایل هستید، این است که شما خود را شایسته خلافت می دانید. اما تمام مردم عرب تنها قریش را شایسته خلافت می دانند، و قریش از هر جهت بهترین مردم عرب هستند. من این دو نفر، (عمر و ابو عبیده بن جراح) را برای شما می پسندم. با هر کدام که بیعت کردید، اختیار دارید. حضرت عمر رضی الله عنه می گوید: از میان تمام سخنان ابوبکر، این سخن «رضیت لکم أحد هذین الرجلین» «برای شما این دو نفر را پسند کردم» مرا بسیار ناپسند آمد حتی اگر گردن من در غیر گناه زده می شد، برای من بهتر بود از اینکه من امارت قومی را بر عهده بگیرم که حضرت ابوبکر در میان آنها باشد. وقتی حضرت ابوبکر رضی الله عنه به سخنان خود خاتمه داد، شخصی از انصار بلند شد و گفت: آخرین سخن را در این باره من می گویم و آن اینکه «یک امیر از ما انصار و یک امیر از شما مردم قریش.» «سر و صدا بلند شد و اختلاف شدت گرفت. وقتی احساس کردم که اختلاف دامنه دار می شود، به ابوبکر گفتم: دستت را بده تا با تو بیعت کنم. او دستش را دراز کرد، من بدست او بیعت کردم سپس مهاجرین و انصار بیعت کردند.

طبری بعد از نقل حدیث مرفوع، اثر موقوف را از ولید بن جمیع الزهری، چنین نقل می‌کند: عمرو بن حریث خطاب به سعید بن زید گفت: «در موقع وفات رسول الله صلی الله علیه و آله حاضر بودی؟» سعد گفت آری، عمرو گفت: چه زمانی مردم با ابوبکر رضی الله عنه بیعت کردند؟ سعید گفت: روزی که رسول الله صلی الله علیه و آله در گذشت، مردم دوست نداشتند که چند ساعت بگذرد و آنان در یک گروه و جماعت نباشند: عمرو گفت: کسی مخالف بیعت با ابوبکر رضی الله عنه بود؟ سعید گفت: خیر، مگر کسی که مرتد شده بود یا نزدیک بود که مرتد شود از انصار، البته اگر خداوند او را نجات نمی‌داد. عمرو گفت: آیا از مهاجرین بود کسی که از بیعت خودداری کند؟ سعید گفت: خیر، مهاجرین بدون اینکه به بیعت دعوت شوند، همه آنان یکی بعد از دیگری بیعت کردند^(۱).

بعد طبری روایت حبیب بن ثابت را چنین نقل می‌کند: حضرت علی رضی الله عنه در خانه خود بود. به او خبر داده شد که ابوبکر نشسته و مردم دارند با او بیعت می‌کنند. علی در حالی که تنها یک قمیص بر تن داشت و ازار و چادری نداشت با شتاب از خانه بیرون رفت. دلیل ستایش این بود که در بیعت با ابوبکر رضی الله عنه تاخیر نشود. بیعت کرد و در کنار او نشست و کسی را فرستاد تا پارچه (ازارش) را بیاورد. آن شخص ازار را آورد و علی آن را پوشید و مجلس ابوبکر رضی الله عنه را ترک نکرد^(۲). طبری بعد از این حدیث بخاری را، همان حدیثی که در مبحث میراث فاطمه و بیعت علی با ابوبکر بعد از وفات فاطمه آن را ذکر کرده‌ام، ذکر کرده است^(۳). در پایان طبری، این مورخ بزرگ، حدیث انس بن

۱- طبری ج ۲ ص ۲۳۶ سنه ۱۱ هجری.

۲- طبری ج ۲ ص ۲۳۶.

۳- البته طبری این مطلب را اضافه کرده است: «... آیا علی با ابوبکر تا شش ماه بیعت نکرد؟ گفت: نه، و هیچ یک از بنی هاشم بیعت نکردند تا اینکه حضرت علی رضی الله عنه بیعت کرد». باید گفت: این روایت را بی‌هقی ضعیف قرار داده است زیرا زهری سند آن را ذکر نکرده است و روایتی که با سند از ابوسعید نقل شده است صحیح‌تر است و بعضی میان روایات چنین جمع نموده‌اند که بیعت بعد از شش ماه، تأکیدی بر بیعت اول بود تا اینکه آنچه در جریان مسئله میراث اتفاق افتاده بود، برطرف گردد بنابراین کسانی که گفته‌اند در آن روزها بیعت نکرد، دلیلش این بود که همیشه در جلسات حضور نداشت و عدم حضور وی برای کسانی که حقیقت را نمی‌دانستند به این نکته دامن می‌زد که شاید وی از این خلافت راضی نیست، به همین خاطر حضرت علی رضی الله عنه بعد از درگذشت حضرت فاطمه زهرا برای از بین بردن این شبهه، بیعتش را آشکار نمود ((فتح الباری

مالک را تحت عنوان بیعت عامه، بعد از بیعت «السقیفه» ذکر کرده و بحث را در این خصوص پایان داده است.

در کتاب «تاریخ ابن الاثیر» هیچ بحثی و ذکری از ادعای آقای تیجانی دایر بر تخلف افراد مذکور در ابتدا بحث، از بیعت با حضرت ابوبکر رضی الله عنه دیده نمی‌شود. تاریخ طبری تحت عنوان (حدیث السقیفه و خلافه ابی بکر رضی الله عنه) حدیث سقیفه و روایت بیعت حضرت علی با حضرت ابوبکر، در آغاز بیعت، ذکر کرده و بعد از آن می‌گوید: «قول صحیح‌ترین است که حضرت امیرالمومنین بعد از شش ماه با ابوبکر رضی الله عنه بیعت کرده است» بعد حدیث ابن عباس رضی الله عنه درباره خلافت عمر بن خطاب و بالا رفتن او بر منبر را ذکر کرده است و بعد از آن حدیث بسیار طولانی ابی عمره الانصاری را درباره «اجتماع السقیفه» که خلاصه آن اجتماع مردم بر بیعت ابوبکر است، نقل کرده است و بیعت علی و بنی هاشم را بعد از شش ماه از وفات فاطمه ثابت کرده است. ضعف این روایت و مخالف بودن آن با روایات صحیح قبلاً بیان گردید. این بود آنچه که ابن اثیر در تاریخ خود نقل کرده است. و آنچه را که جناب تیجانی مدعی است هرگز در آن نقل نشده است.

کتاب «تاریخ الخلفاء» منسوب به ابن قتیبه، بهتر این است که درباره آن صحبت

ج ۷ ص (۵۶۶)) و جمع بین این دو روایت، به طریقی دیگر نیز ممکن است، و آن اینکه حضرت علی رضی الله عنه دو بار بیعت کرد یک بار در همان ابتدا بیعت کرد و بیعت دوم بعد از شش ماه در جلوی عامه مردم بیعت کرد و جالب اینجا است که روایت صحیحی که عبدالله بن احمد بن حنبل در کتاب ((السنة)) نقل کرده است این مطلب را تایید می‌کند، در آن روایت چنین آمده است: ((ابونضره می‌گوید: هنگامی که مردم نزد حضرت ابوبکر رضی الله عنه اجتماع نمودند، حضرت ابوبکر رضی الله عنه فرمود: چرا من علی را در این جمع نمی‌بینم؟ راوی می‌گوید: تعدادی از انصار رفتند و حضرت علی را آوردند، ابوبکر به وی گفت: گفتم پسر عمو و داماد پیامبر صلی الله علیه و آله؟ حضرت علی رضی الله عنه گفت: اشکالی ندارد ای خلیفه رسول الله، دستت را دراز کن. حضرت ابوبکر دستش را دراز کرد و این گونه حضرت علی با وی بیعت کرد. سپس حضرت ابوبکر گفت: چرا زبیر را در این جمع نمی‌بینم؟ راوی می‌گوید: تعدادی از انصار رفتند و وی را آوردند. ابوبکر گفت: گفتم پسر عمو و حواری رسول خدا چرا حاضر نیست؟ زبیر گفت: ای خلیفه رسول الله، اشکالی ندارد... دستت را دراز کن. ابوبکر دستش را دراز کرد و زبیر با وی بیعت کرد. (کتاب السنة ج ۲ شماره ۱۲۹۲). محقق کتاب می‌گوید: سند آن صحیح است.

نشود. زیرا نسبت آن به ابن قتیبه غیر یقینی است. علاوه بر این جناب تیجانی صفحه کتاب را ذکر نکرده است تا موقع ضرورت بدان مراجعه شود. اما «تاریخ الخميس» با تاسف بسیار باید عرض کنم که من این کتاب را ندیده‌ام، ممکن است این کتاب از آن شیعه باشد. اما کتاب «الاستیعاب فی معرفة الأصحاب» نوشته ابن عبدالبر، باید عرض کنم که در این کتاب مولف محترم بیش از هر کتاب دیگر، دلایل خلافت حضرت ابوبکر علیه السلام را بیان کرده است^(۱). روایت نزال بن سبره از علی را چنین نقل کرده است: «خیر هذه الأمة بعد نبيها أبو بكر ثم عمر» بهترین این امت بعد از پیامبران، ابوبکر علیه السلام است و بعد از آن عمر علیه السلام است همچنین محمد بن حنیفه، عبد خیر و ابو جحیفه از حضرت علی علیه السلام نیز همین روایت را نقل کرده‌اند. «و علی علیه السلام می فرمود: «رسول الله صلی الله علیه و آله از همه ما سبقت گرفت یعنی جلوتر فوت کرد بعد از وی ابوبکر فوت کرد و بعد از وی عمر فوت کرد، و بعد از آن فتنه‌ها و بلاها ما را احاطه کردند. در این گناهان هر کسی را که خدا خواسته باشد، نجات می‌دهد. و از عبد خیر روایت است، می‌گوید: از علی بن ابی طالب شنیدم که می‌فرمود: «رحم الله أبابكر، كان أول من جمع بين اللوحين» یعنی «خدا بر حضرت ابوبکر رحم کند، او اولین کسی بود که قرآن را جمع‌آوری کرد».

عبدالله بن جعفر بن ابی طالب از طرق متعدد روایت کرده است که: «ابوبکر والی ما شد و بهترین خلیفه بود، بر ما بسیار مهربان و دل سوز بود. و مسروق می‌گفت: «محبت ابوبکر و عمر و آگاهی از بزرگی آنان از جمله کارهای مطلوب و مستحسن است» و حدیث رسول الله صلی الله علیه و آله را مبنی بر اینکه رسول الله صلی الله علیه و آله برای حضرت ابوبکر علیه السلام قاصد فرستاد تا مردم را امامت کند، را ذکر کرده است. حدیث حذیفه را نیز آورده است: حذیفه می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «کسانی که بعد از من هستند، یعنی ابوبکر و عمر به آنان اقتدا کنید و راهی که عمار رفته است بروید. ابن عبدالبر در ادامه می‌گوید: ... روزی که رسول الله صلی الله علیه و آله فوت کرد، بیعت خلافت برای حضرت ابوبکر علیه السلام در سقیفه بنی ساعده صورت گرفت و روز بعد که روز سه شنبه بود. بیعت عامه انجام گرفت. سعد بن عباد و تنی چند از خزرج در مراسم بیعت حاضر نبودند و گروهی از

۱- درمیان این روایات، روایات ضعیف و باطل دیده می‌شود اما من بدلیل اینکه خوانندگان محترم نهایت دروغ‌های تیجانی را بدانند، آن‌ها را ذکر می‌کنم.

مردم قریش نیز حاضر نبود - بعد همه بیعت کردند، غیر از حضرت سعد. در بعضی روایات آمده است که در آن روز احدی از قریش از بیعت تخلف نکرده است. در بعضی روایات آمده است که از قریش، علی، زبیر، طلحه و خالد بن سعید بن العاص. از بیعت تخلف کرده و بعد با وی بیعت کردند. در بعضی روایات آمده است که حضرت علی بیعت نکرد مگر بعد از شش ماه از وفات فاطمه علیها السلام و بعد از آن همواره حرف ابوبکر را گوش می‌کرد و بدان عمل می‌کرد و وی را ستوده و از دیگران وی را بهتر می‌دانست و ترجیح می‌داد. ابن عبدالبر از عبدالله بن مسعود رضی الله عنه به روایت خود چنین ادامه می‌دهد: «در سقیفه بنی ساعده انصار بخاطر حدیثی که عمر بن خطاب گفته بود، از موضع خود منصرف شدند، عمر بن خطاب چنین فرموده بود: «شما را به خدا سوگند می‌دهم، آیا شما می‌دانید که رسول الله صلی الله علیه و آله در حیات خود به ابوبکر ماموریت داده بود تا برای مردم اقامه نماز کند؟ آنان گفتند: پروردگارا، آری، آنگاه عمر رضی الله عنه گفت: چه کسی از شما دوست دارد، ابوبکر رضی الله عنه را از جایی که رسول الله صلی الله علیه و آله برایش تعیین کرده بود، برطرف کند؟ آنان جواب دادند: هیچ کدام از ما چنین چیزی را دوست ندارد. حسن بصری از قیس بن عباد چنین روایت می‌کند: علی بن ابی طالب به من گفت: «رسول الله صلی الله علیه و آله چند شبانه روز بیمار شد و برای نماز اذان گفته می‌شد، فرمود: به ابوبکر رضی الله عنه بگویند تا برای مردم نماز بخواند». وقتی رسول الله صلی الله علیه و آله فوت کرد، دیدم که نماز مانند کوهی استوار اقامه می‌شود و چون ستونی دین را زنده نگاه داشته است. ما برای دنیای خود پسندیدیم شخصی را که رسول الله صلی الله علیه و آله برای دین ما پسند فرموده بود. پس با ابوبکر بیعت کردیم ^(۱).

آری، این بود آنچه را که ابن عبدالبر در کتاب خود آورده است. به تمام جویندگان و پویندگان راه راست می‌گوییم: آیا بعد از حق به جز گمراهی چیزی دیگر وجود دارد؟ این بود منابعی که آقای تیجانی با حواله به آنها می‌خواهد تخلف آن عده از اصحاب را که اسامی شان در آغاز بحث ذکر شد از بیعت با ابوبکر ثابت کند، همان بیعتی که همه مسلمانان بر آن اتفاق کردند. نخست بیعت سقیفه و بعد بیعت عامه - آقای تیجانی به این حد اکتفا نکرده در حاشیه: بعد از ذکر منابع مذکور می‌گوید... کلیه کسانی که درباره بیعت حضرت ابوبکر صحبت کردند، تخلف این آقایان را بیان کردند؟! ولی من با

۱- روایات سابقه در کتاب الاستیعاب فی معرفة الأصحاب لابن عبدالبر ج ۳ (۹۷۷-۹۷۰).

ادعا می‌گویم: هیچ کتابی یافت نمی‌شود که درباره بیعت صحبت کرده، و صحت بیعت حضرت علی و تمام صحابه را ذکر نکرده باشد حتی کتب شیعه اثناعشری نیز صحت بیعت حضرت علی و بنی هاشم با حضرت ابوبکر رضی الله عنه را تایید کرده‌اند.

۲- اگر ادعای دروغین جناب تیجانی دایر بر بیعت نکردن این تعداد از صحابه را بپذیریم، باز هم هیچ گونه نقضی بر بیعت خلافت حضرت ابوبکر رضی الله عنه متوجه نمی‌شود. زیرا صحت بیعت و انعقاد خلافت نیازی به تایید قاطبه مردم ندارد بلکه موافقت و تایید ارباب حل و عقد و اکثریت آنانی که خلافت توسط آنان اداره می‌شود کفایت می‌کند و این مطلب مورد تایید همه علما و دانشمندان است.

امام نووی می‌گوید: درباره بیعت، همه علما اتفاق دارند که برای صحت آن، تایید همه مردم ضروری نیست حتی تایید تمام ارباب حل و عقد نیز لازم نیست، البته تایید کلیه کسانی که اجماع آنان بر احوطی مقدور باشد، از علما، و روسا و اشراف و معتمدین ضروری است^(۱).

مازری می‌گوید: هر چند حضرت علی رضی الله عنه در تخلف از بیعت معذور بود، و عذر خواهی هم نمود، برای صحت بیعت امام، حضور ارباب حل و عقد و تایید آنان کافی است، تایید تمام مردم لازم نیست. برای تک تک افراد لازم نیست که نزد امام حضور یافته دست در دست او بگذارند بلکه لازم کردن طاعت امام بر خود و مخالفت نکردن با وی کفایت می‌کند و چنین بود وضعیت حضرت علی رضی الله عنه. او فقط حضورش نزد حضرت ابوبکر رضی الله عنه به تاخیر افتاده بود و دلیل این تاخیر نیز در مباحث گذشته بیان گردید^(۲).

شیخ الاسلام ابن تیمیه می‌گوید: «در بیعت تنها اتفاق اهل شوکت که همان اهل حل و عقد هستند. کافی است و همچنین اتفاق آن عده از توده‌ی مردم که حکومت امور خلافت توسط آنان اداره می‌شود بطوریکه اداره امور امامت توسط آنان ممکن باشد^(۳)».

۱- مسلم مع الشرح ج ۱۲ ص (۱۱۳-۱۱۲).

۲- الفتح ج ۷ ص ۵۶۵ کتاب المغازی.

۳- المنهاج ج ۸ ص (۳۳۶).

حتی خود حضرت علی علیه السلام بر اساس آنچه که شریف رضی در کتاب «نهج البلاغه» آورده است. چنین می گوید: «به جان خود سوگند یاد می کنم، اگر امامت بدون حضور تمام مردم منعقد نمی گردد، پس بدانید که این کار مقدور نیست!!) لیکن کسانی که اهلیت امامت را دارند، درباره کسانی که غایب هستند تصمیم می گیرند، حاضران حق انصراف و غایبان حق اختیار ندارند^(۱)».

ای خواننده محترم، خودت دقت کن. حق روشن و واضح را از دروغ شرور آور جناب تیجانی تشخیص بده! دلیل اینکه تمام علمای اتفاق دارند که حضور و تایید تک تک افراد برای انعقاد امامت و خلافت لازم نیست، زیرا اگر تخلف یک یا دو نفر یا گروه کوچکی از مردم به عنوان نقص در اجماع تلقی شود، هرگز اجماعی شکل نخواهد گرفت. زیرا بسیاری از مردم گاهی بدلیل گرایش های شخصی، عوامل نامالیم یا به هر دلیلی دیگر از حضور، تخلف می کنند. در صورت امکان چنین حالتی، چگونه بر یک امام مشخص اجماع فراگیر ممکن است. این نکته را نیز بخاطر داشته باشیم که اجماع امت بر خلاف حضرت ابوبکر رضی الله عنه بزرگتر از اجماع امت بر خلاف حضرت علی بود. زیرا یک سوم امت یا بیشتر و یا کمتر از یک سوم با حضرت علی بیعت نکردند بلکه با وی در حال قتال و مبارزه بودند. ثلث دوم هر چند که با وی در جنگ نبود ولی در میان آنان بودند کسانی که با وی بیعت نکردند. و کسانی که با او بیعت نکردند، عده ای با وی قتال کردند وعده دیگر قتال نکردند. اگر به دلیل بیعت نکردن تعدادی، امامت مخدوش می گردد، این نقص به مراتب بیشتر باید متوجه امامت حضرت علی شود. اگر گفته شود که جمهور مردم با وی قتال نکردند یا اینکه ارباب حل و عقد و اکثریت بدست او بیعت کرد، می گوئیم، این مطلب در حق حضرت ابوبکر بیشتر صحت دارد^(۲).

اگر آقای تیجانی مدعی شود که درباره خلافت حضرت علی علیه السلام نص واضح و ظاهر است، می گوئیم: عدم حجیت دلایل شما را به اثبات رسانده ام علاوه بر این، دلایل خلافت حضرت ابوبکر رضی الله عنه صحیح تر، قوی تر و برتر از این هستند که کسی آن ها را منکر شود. لذا بیهوده بودن دیدگاه تیجانی دایر بر اینکه اگر تنها علی از بیعت با ابوبکر تخلف می کرد، نقض اجماع به عمل می آمد، برای ما به اثبات رسیده است. خداوند بر

۱- نهج البلاغه ج ۲ ص (۳۸۶).

۲- المنهاج ج ۸ ص (۳۳۹-۳۳۸).

این اجماع تیجانی و اهل آن رحم بفرماید؟!

جناب تیجانی در ادامه سخنان خود می‌گوید: «بیعت ابوبکر بدون شور و مشورت بوده است حتی در ساعاتی که مردم بویژه ارباب حل و عقد غافل و بی‌خبر بودند، انجام گرفته است. زیرا ارباب حل و عقد در آن وقت مشغول غسل و تدفین رسول الله صلی الله علیه و آله بودند. مردم ناگهان از خبر موت رسول الله صلی الله علیه و آله مطلع شدند و بعد از پخش این خبر، مردم قهراً برای بیعت دعوت شدند. همانطور که از تهدید خانه فاطمه به حرق (آتش زده شدن)، در صورت بیرون نیامدن متخلفین از آن، بر می‌آید. بعد از چنین وضعیتی چگونه برای ما ممکن است، بگوییم که بیعت ابوبکر با شوری انجام گرفته و اجماع بر آن منعقد شده است.»^(۱)

یا توسل به توفیق حضرت حق، عرض می‌شود:

۱- اگر بیعت ابوبکر بدون شور و در زمان غفلت و بی‌خبری مردم انجام گرفته باشد. آنگاه جناب تیجانی، این دیدگاه خود را با دیدگاهی که قبلاً بیان گردید، مبنی بر اینکه بعضی از صحابه رضی الله عنهم از بیعت با ابوبکر رضی الله عنه تخلف کردند، چگونه تطبیق می‌دهد؟! آیا مسلمانان همه عبارت از همین گروه کوچک بودند که تخلف کردند؟! تیجانی می‌گوید: «بیعت با ابوبکر بدون مشوره بوده است» این ادعای وی چگونه صحت دارد؟ در بیانات، ما از مصادر و منابع خود تیجانی ثابت کردیم که بیعت ابوبکر در سقیفه بنی ساعده و در جریان بیعت عامه با مشورت انجام گرفته است!.

۲- تیجانی می‌گوید: (مردم مدینه به صورت ناگهانی از خبر وفات رسول الله صلی الله علیه و آله مطلع شدند و بعد از این خبر، مردم قهراً برای بیعت دعوت شدند؟)

سبحان الله، ... چه کسی اهل مدینه را قهراً برای بیعت دعوت کرد؟ ابوبکر؟ عمر؟ مردم چگونه مجبور به بیعت شدند؟ آیا فرشتگان در حمایت با ابوبکر و عمر قتال می‌کردند؟ کمیته‌های انقلاب مردم مدینه را مجبور کردند؟ دسته‌های نظامی که مسئول دفاع بودند چنین کردند؟ یا پاسداران انقلاب؟! یا خدای علی بن ابی طالب که بر خلافتش نص صریح و روشن وجود دارد و ارباب حل و عقد و معتمدین؟ و اهالی مدینه نمی‌توانستند جلوی بیعت ابوبکر را که گروه کوچکی او را حمایت می‌کرد،

بگیرند و ابوبکر رضی الله عنه بر خلاف خواست امت که با بیعت او مخالف بود، به خلافت رسید؟ به خدا سوگند، جهالت و جهل اگر گربه‌ای می‌بود، سگی را به سراغش می‌فرستادم!! این چه حرف‌های چرند و پوچی هستند که از نوک قلم این نابغه!! بیرون می‌آیند که هیچ گونه دلیل عقلی بر صحت آن‌ها وجود ندارد چه رسد به دلیل نقلی. قطعاً بیعت امت با حضرت ابوبکر رضی الله عنه بزرگتر از این است که کسی منکر آن شود.

فهل يصح في الأذهان شيء إذا احتج النهار إلى دليل؟
اگر روز نیاز به دلیل داشته باشد آیا می‌توانیم چیزی را اثبات کنیم و صحت آن را برای ذهن‌ها روشن کنیم.

آری، بیعت امت با حضرت ابوبکر رضی الله عنه واقعیتی است که شیعه اثناعشریه نیز نمی‌تواند صحت آن را منکر شود. مرجع بزرگ شیعه، حسن بن موسی نوبختی در کتابش بنام «فرق الشیعه» روی این مطلب تاکید نموده، می‌گوید: «... فصار مع أبي بكر السواد الأعظم والجمهور الأكثر فلبثوا معه عمر مجتمعين عليها راضين معها»^(۱). یعنی: سواد اعظم و اکثریت توده مردم با ابوبکر رضی الله عنه بودند، آن‌ها در حالی که از ابوبکر و عمر راضی بودند، با آنان تجمع کرده و همراه آنان بودند. ابراهیم ثقفی از مراجع بزرگ شیعه در نامه‌ای که برای مقلدین خود نوشته است، قول حضرت علی بن ابی طالب را چنین نقل می‌کند: «... فما راعني إلا انثيال الناس على أبي بكر واجفاهم إليه لبياعوه»^(۲). خوف زده نکرد مرا مگر توجه مردم به ابوبکر و شتافتن آنان بسوی او تا با وی بیعت کنند. انثیال، یعنی توجه نمودن با تمام وجود. اجفال یعنی اسراع و شتافتن.

اما ابن مطهر حلی بالاخره نتوانست این واقعیت را منکر شود، ناچار دست به یاوه گویی زده، می‌گوید: «اکثریت مردم بخاطر بدست آوردن مال و ثروت دنیا، با ابوبکر بیعت کردند!!»^(۳) آری، بعد از همه این اعترافات دوستان و دشمنان، این یاروی هدایت شده!!! می‌خواهد ظاهر کند آنچه را که هنوز برای شیعه و سنی پنهان بوده است، و آن این است که ابوبکر و عمر مردم را قهراً و جبراً به بیعت دعوت کرده‌اند؟! او این حرکت

۱- فرق الشیعة نوبختی - ص (۴) چاپ دار الأضواء.

۲- الغارات للثقفی ص (۳۰۶-۳۰۵) باب رساله علی إلى أصحابه.

۳- المنهاج ج ۲ ص ۱۶.

نازیبا را به خاطر این انجام می‌دهد تا دلایل هدایت خود را پی در پی بیان کند و بیفزاید. امید بر آن است که او از این حرکت خود باز بیابد، «فإني أخشي أن أروع بانثيال الناس وإجفاهم إليه لیبایعوه علی الهدایة!!!؟» بیم آن می‌رود که خوف زده شوم بخاطر توجه نمودن مردم و شتافتن آنان بسوی او تا با وی برای هدایت شدن!!! بیعت کنند!!!

۳- ادعای آقای تیجانی درباره سوختن بیت فاطمه، قبلاً در این باره پاسخ قانع کننده داده شده است.

۴- تیجانی می‌گوید: «خود عمر گواهی می‌دهد که بیعت با حضرت ابوبکر بدون مشوره بوده است و خداوند مسلمانان را از شر آن نجات داده است. عمر گفته است: هر کس دو باره چنین بیعتی بگیرد او را بکشید و اگر کسی برای چنین بیعتی مردم را دعوت کند این بیعت در حق بیعت کنندگان و بیعت شوندهگان اعتباری ندارد»^(۱).

می‌گوییم:

روایتی با این سیاق و سباق از حضرت عمر رضی الله عنه نقل نشده است، نه در بخاری و نه در غیر بخاری. بلکه در یک حدیث طولانی از ابن عباس رضی الله عنهما چنین آمده است که روزی عمر بن خطاب بالای منبر رفته پیرامون رد شبهات بیعت با مردم سخن گفت و در فرازی از سخنانش چنین فرمود: .. به من خبر رسیده است که بعضی از شما چنین می‌گویند: سوگند به خدا، اگر عمر بمیرد با فلانی بیعت می‌کنم، نباید کسی از فریب خورده چنین بگوید: «همانا بیعت ابوبکر ناگهانی»^(۲) بود و به پایان رسید. بی‌گمان چنین بود ولی خداوند ابوبکر را از آثار نافرجام آن نجات داد. کسی از شما به فضل و جایگاه ابوبکر نمی‌رسد. هر کس بدون مشورت مسلمانان با کسی بیعت کند، آن بیعت اعتباری ندارد، نه در حق بیعت کننده و نه در حق بیعت شونده، چون احتمال کشته شدن آن هر دو وجود دارد^(۳). معنی قول حضرت عمر، «إنها كانت فلتة» این است که این بیعت ناگهانی و بدون آمادگی قبلی انجام گرفته بود. و در واقع بیعت حضرت ابوبکر رضی الله عنه بدون آمادگی و به صورت ناگهانی صورت گرفته بود. و خداوند،

۱- ثم اهدیت ص (۱۳۷-۱۳۶) و آنگاه... هدایت شدم ص (۲۲۵).

۲- یعنی بدون آمادگی قبلی.

۳- صحیح بخاری کتاب المحاربین شماره (۶۴۴۲).

ابوبکر رضی الله عنه را از شر یعنی از فتنه آن نجات داد. و خود حضرت عمر رضی الله عنه دلیل و علت ناگهانی و بدون آمادگی بودن آن را چنین بیان کرده است (ولیس فیکم من تقطع الأعناق إلیه مثل أبي بکر) یعنی: در میان شما کسی دیده نمی‌شود که به لحاظ فضیلت و منزلت همتای ابوبکر رضی الله عنه باشد. دلیل این بزرگی و منزلت روشن است و چنین اجماعی در حق کسی دیگر منعقد نشده بود.

خطابی می‌گوید: «لیس فیکم من تقطع الأعناق إلیه مثل أبي بکر» معنی‌اش این است که بهترین شما در فضل و کرامت به منزلت و جایگاه حضرت ابوبکر رضی الله عنه نمی‌رسد. لذا هیچ کس این توقع را نداشته باشد که بیعتی مانند بیعت ابوبکر برایش انجام گیرد، نخست در یک جمع کوچک و سپس اجتماع همه مردم و اختلاف نکردن در امارت او، چون او را شایسته خلافت می‌دانستند. بنابراین درباره خلافت او نیازی به تامل و نظر و مشورت ندیدند و کسی دیگر این شایستگی را در امر خلافت نداشت^(۱).

طبعاً دلیل قول عمر رضی الله عنه همین بود. زیرا او می‌دانست که بعضی چنین می‌گویند: «لو مات عمر لبایعت فلاناً» اگر عمر بمیرد بدست فلانی بیعت خواهیم کرد. منظورش این بود، همانطور که برای حضرت ابوبکر رضی الله عنه بیعت انجام گرفته است، برای فردی دیگر نیز انجام گیرد. و این امر مشکل بلکه محال بود که مردم بگونه‌ای که برای حضرت ابوبکر رضی الله عنه اتفاق کردند، برای کسی دیگر اتفاق کنند. لذا هر کس می‌خواهد به صورت انفرادی، در غیر جمع مسلمانان بیعت کند، معنی‌اش این است که خود را به کشتن می‌دهد، و منظور حضرت عمر رضی الله عنه از «ثغرة أن یقتلا» همین بود. یعنی هر کس چنین کند، خودش و همراهش را فریب داده است و خودش و او را برای کشتن تقدیم کرده است^(۲).

آری، اکنون روشن شد که منظور حضرت عمر در این قضیه چه بوده است، و تیجانی معنی گنگی را از حضرت عمر رضی الله عنه نقل کرده است. زیرا دلیل قول عمر رضی الله عنه را نقل نکرده است. وقتی علت مشخص شد، حجیت دلیل که تیجانی بدان استناد کرده بود، باطل گردید بلکه جریان به ضرر او متحول شد، زیرا حضرت عمر منظورش از ذکر این جریان اظهار فضیلت و تقدم حضرت ابوبکر رضی الله عنه بود و آن عبارت بود از اتفاق مردم

۱- الفتح جلد ۱۲ ص (۱۵۵).

۲- منبع مذکور.

در حق وی و گرایش آنان بسوی او. و این عین همان چیزی بود که پیش آمد و تاریخ بر صحت آن گواهی می‌دهد. لذا هر کس گمان کند که قول عمر رضی الله عنه ناقض فضیلت حضرت ابوبکر است، باید بداند که این تصور جز نقصان درک و عقل او چیزی دیگر نیست.

جناب تیجانی به دروغ می‌گوید: علی درباره خلافت چنین گفته است: آگاه باشید، به خدا سوگند پسر ابی قحافه خلافت را تصاحب کرده است و او می‌داند که جایگاه و موقعیت من در خلافت مانند جایگاه قطب و محور است در آسیا که علم و فضیلت از سر چشمه من مانند سیل سرازیر می‌شود و پرندگان هوا به اوج مقام من نمی‌رسند^(۱).
می‌گوییم:

۱- ما حضرت علی رضی الله عنه را برتر از این می‌دانیم که درباره حضرت ابوبکر رضی الله عنه چنین سخنی بگوید یا در حق خود مدعی خلافت شود، زیرا ابوبکر رضی الله عنه آنچه را که حق او نیست، تصاحب نمی‌کند، هر چند که جایگاه علی مانند جایگاه محور است در آسیاب. زیرا علی به اتفاق شیعه و سنی بدست او بیعت کرده است.

۲- فرضاً اگر بپذیریم که علی رضی الله عنه چنین گفته است، باز هم هیچ گونه نقص و عیبی متوجه ابوبکر نمی‌شود بلکه این گفته برای علی بیشتر موجب نقص و عیب می‌گردد تا برای ابوبکر رضی الله عنه. زیرا قبلاً ثابت کردیم که برای بیعت با ابوبکر و صحت خلافت او بدون هیچ گونه اکراه و اجبار، اجماع شده است، انصار، و مهاجرین به اتفاق بنی هاشم با رضا و رغبت و بدون اکراه با او بیعت کردند، این هرگز غصب یا تصاحبی از جانب ابوبکر رضی الله عنه محسوب نمی‌گردد. اما ادعای تیجانی دایر بر اینکه، علی می‌گفت: «همانا ابوبکر می‌دانست که جایگاه من در خلافت مانند جایگاه قطب و محور است در آسیا»، من می‌گوییم: بسیار بعید است برای ابوبکر رضی الله عنه اینکه خود را مقدم کند از کسی که برای خلافت او نص صریح وارد شده است. اگر خلافت حق علی می‌بود، قبل از همه مردم، ابوبکر رضی الله عنه با وی بیعت می‌کرد. بعد از علم و آگاهی از این همه مسایل، برای همگان روشن است کسی که جایگاهش در خلافت مانند جایگاه قطب و محور در آسیا است، او ابوبکر است و در واقع چنان بود. اما دلایلی که درباره آن‌ها

گفته می‌شود که موید و مثبت خلافت علی هستند، ضعیف‌تر از تار عنکبوت‌اند.

۳- بیعت علی بن ابی طالب با حضرت ابوبکر در امر خلافت بوسیله دلایل روشن ثابت است، چه در آغاز بیعت یا بعد از شش ماه، با این وصف چگونه صحت دارد که حضرت علی خطبه شقشقیه را در این باره ایراد فرموده است؟ اگر بگوییم که علی بن ابی طالب بیعت کرده است و نسبت دادن سخنان شقشقیه بسوی آن بی‌اساس است و کذب محض است، این گفته ما حق است. اگر شیعه بگوید: «علی بن ابی طالب با «تقیه» بیعت کرده است. می‌گوییم: بسیار بعید است برای حضرت علی، اینکه نص جلی یا خفی، حق را از آن او قرار داده باشد و او از مقتضای نص عقب نشینی کرده تظاهر به موافقت با بیعت ابوبکر رضی الله عنه بکند. بدون تردید چنین رفتاری عین نفاق و بزدلی است و پناه بر خدا از اینکه علی بن ابی طالب مرتکب چنین رفتاری شود.

۴- نهج البلاغه برای اهل سنت حجت نیست. حدیث عایشه رضی الله عنها که بخاری و مسلم آن را در صحیح خود تخریج کرده‌اند، با آنچه که در نهج البلاغه آمده است، تعارض دارد. زیرا حدیث مذکور بیعت علی با ابوبکر و اعتراف علی دایر بر فضل و شایستگی ابوبکر رضی الله عنه را ثابت می‌کند.

۵- جناب تیجانی (هدایت یافته) و با انصاف تمام نهج البلاغه را مطالعه کرده یا اینکه گزیده‌های معینی را برای اثبات ادعای خود نقل کرده است؟ اگر به نامه‌های حضرت علی در نهج البلاغه مراجعه شود، در آن‌ها مطالبی ضد آنچه که تیجانی گفته است یافته می‌شود^(۱). وی در یکی از نامه‌های خود، خطاب به معاویه دایر بر حق بودن خود برای خلافت و بیعت می‌گوید: «إنه بايعني القوم الذين بايعوا أبا بكر وعمر وعثمان علي ما بايعوهم عليه، فلم يكن للشاهد أن يختار، ولا للغائب أن يرد، وإنما الشورى للمهاجرين والأنصار، فإن اجتمعوا على رجل وسموه إماما كان ذلك لله رضي، فإن خرج عن أمرهم خارج بطعن أو بدعة رده إلى

۱- مانند قول او... دعونی والتمسوا غیری. (مرا بگذارید و به سراغ دیگری بروید) نهج البلاغه ج ۱ ص (۲۱۶).

ماخرج منه، فإن أبی قاتلوه علی اتباعه غیر سبیل المؤمنین، وولاه الله ما تولى» نهج البلاغه ص (۵۳۰).

ترجمه: کسانی که با ابوبکر، عمر و عثمان بیعت کردند، به همان طریق با من بیعت کرده و عهد و پیمان بستند، بنابراین آن را که حاضر بوده، نمی‌رسد که نپذیرد. و مشورت در امر خلافت حق مهاجرین و انصار می‌باشد و چون ایشان گرد آمده مردی را خلیفه و پیشوا نامیدند، رضا و خشنودی خدا در این کار است. اگر کسی به سبب عیبجویی یا بر اثر بدعتی از فرمان ایشان سرپیچید، او را به اطاعت وادار نمایند و اگر فرمان آن‌ها را نپذیرفت با او می‌جنگند به جهت آنکه غیر راه مومنین را پیروی نموده و خداوند او را واگذار به آنچه که به آن رو آورده است^(۱).

بسیار شگفت‌آور است، این گفته «جامه خلافت را ابوبکر بر تن کرد» یعنی بدون اینکه حقی داشته باشد آن را تصاحب کرد. چگونه تطبیق دارد با این گفته او «لقد بايعني القوم الذين بايعوا أبا بكر، وعمر و عثمان» یعنی همان افراد قوم که با ابوبکر، عمر و عثمان بیعت کردند، با من نیز بیعت کرده‌اند، ابوبکر چگونه غاصب خلافت به حساب می‌آید، حال آنکه خود علی برای صحت خلافت خودش، از صحت خلافت ابوبکر رضی الله عنه استدلال می‌کند؟ چه تطبیق و توافقی میان این گفته علی «إنه لا يعلم محلي منها محل القطب من الرحي». جایگاه من نسبت به خلافت مانند جایگاه محور است در سنگ آسیا - و میان این گفته او «فلم يكن للشاهد أن يختار ولا للغائب أن يرد». آن را که حاضر نبوده نمی‌رسد که نپذیرد و آن را که حاضر بوده نمی‌رسد که جز او را اختیار کند - وجود دارد؟! علاوه بر این علی بن ابی طالب چنین نیز گفته بوده. «... إنما الشورى للمهاجرين والأنصار فإن اجتمعوا على رجل، وسموه إماماً كان ذلك لله رضي فإن خرج من أمرهم خارج بطعن أو بدعة، ردوه إلى ما خرج منه، فإن أبى فقاتلوه على اتباعه غير سبيل المؤمنين»!!!.

مشورت در امر خلافت، حق مهاجرین و انصار می‌باشد و چون ایشان گرد آمده مدی را خلیفه و پیشوا نامیدند، رضا و خشنودی خدا در این کار است. اگر کسی در اثر

عیبجویی یا در اثر بدعتی از فرمان ایشان سرپیچید، او را به اطاعت وادار نمایند و اگر فرمان آن‌ها را نپذیرفت با او می‌جنگند به جهت آنکه غیر راه مومنان را پیروی نموده است.

از صاحبان عقل و خرد، سوال می‌شود، آیا تضاد و تناقضی مضحکه خیزتر از این دیده می‌شود؟! آیا این خودش بزرگ‌ترین دلیل نیست مبنی بر اینکه، تمام نهج البلاغه از سخنان حضرت علی علیه السلام نیست بلکه قسمت عمده و اکثر آن منسوب به حضرت علی است.

علی علیه السلام به عدم تناقض تاکید دارد، او چگونه مرتکب چنین تناقض و تضاد گویی شرم آور می‌شود؟! بخوبی روشن است که واضع و بنیانگذار این سخنان بی‌سر و ته که به حضرت علی علیه السلام به دروغ نسبت داده شده‌اند، جمع‌کننده نهج البلاغه، شریف رضی است. از نامه حضرت علی علیه السلام به معاویه که قبلاً درباره آن بحث مفصل به عمل آمد، روشن است که بیعت خلافت حضرت ابوبکر رضی الله عنه قهراً و با اجبار نبوده است بلکه مهاجرین و انصار با شور و مشورت با وی بیعت کردند. ای خواننده، بعد از آگاهی، تنها راه سلامت در این است که از حق پیروی شود.

تیجانی می‌گوید: سعد بن عبادہ بر ابوبکر و عمر هجوم برده و قصد داشت آنان را از خلافت منع کند و اگر او بیمار نبود در برابر آنان مقاومت می‌کرد و به جنگ با آنان بر می‌خاست»^(۱).

در جواب عرض می‌شود:

۱- این روایت در صورت صحیح بودنش به جای تعریف و کرامت، به نقص و عیب سعد بن عبادہ می‌انجامد. اما این رفتار و این قول و عمل در حق صحابی بزرگواری مانند سعد بن عبادہ، سید انصار به دور است.

۲- محض نقل روایت از تاریخ الخلفاء که منسوب به ابن قتیبہ است، نمی‌تواند دلیل صحت آن روایت باشد.

۳. من در صدد این نیستم که توسط دلایل روشن، این روایت دروغین را رد کنم بلکه می‌خواهم دفاع کنم از آنچه که شیعیان بدان استناد می‌کنند و آن استدلال امیرالمومنین، علی بن ابی طالب است در برابر معاویه که قبلاً نیز بدان اشاره شده است و نهج البلاغه آن را ذکر کرده است: علی بن ابی طالب می‌گوید:

۱- ثم اهدیت ص (۱۳۷)، آنگاه... . هدایت شدم ص (۲۲۶).

«همانا با ابوبکر، مهاجرین و انصار بیعت کرده، و شوری نیز نظر مثبت داده است. هر کس در اثر عیبجویی یا بدعتی از فرمان او، سرباز زند، او را به اطاعت و ادار نمایید. بر فرض صحت ادعای تیجانی دایر بر مخالفت و تهاجم سعد بن عبادہ بر ابوبکر و عمر، چه تعریف و چه دلیلی در این مخالفت برای سعد بن عبادہ وجود دارد؟ مهاجرین و انصار با ابوبکر بیعت کرده بودند و در چنین حالتی، آیا مخالفت سعد می‌تواند تصمیم شورای مهاجرین و انصار را لغو نماید؟! اگر سعد بن عبادہ در اثر عیبجویی از فرمان آنان خارج می‌شد و قصد جنگ با آنان را می‌داشت، آیا این عمل او کار درستی بود؟ یا اینکه واجب بود که با وی مخالفت شود و به جهت پیروی او از راه غیر مومنان لازم بود که با وی مبارزه شود؟!»

جناب تیجانی اگر این دلایل معارض و ضد یکدیگراند، آنگاه بر تو واجب است که مهم ترین کتابی را که شما شیعیان علیه دشمنان تان بدان استناد می‌کنید، رد کنی، (یعنی نهج البلاغه را) و این رد به سود ما است. زیرا شما ثابت می‌کنید که این کتاب دروغ است که به علی و اهل بیت نسبت داده شده است و اگر شما صحت قول علی رضی الله عنه را می‌پذیرید، باید بپذیرید که قول و عمل سعد بن عبادہ مخالف حق و مخالف تصمیم شورای مومنان است، در این صورت تو دیدگاه خود را درباره حضرت ابوبکر رضی الله عنه نفی می‌کنی و یا اینکه بپذیری که: حدیثی که از سعد مروی است، دروغ است و منسوب به او، و سعد آن را روایت نکرده است. این اعتراف، بهترین دلیل خواهد بود مبنی بر اینکه تمام روایات تاریخ الخلفاء باطل هستند و از لحاظ متن و سند در حدی نیستند که حجت باشند و این اعتراف، مستلزم این است که روایاتی که به دروغ به طرف حضرت فاطمه نسبت داده شده‌اند، و او در این روایت علیه حضرت ابوبکر رضی الله عنه سخن گفته است، را رد کنی. به عقیده من، این به خودی خود یک اعتراف غیر مستقیم است از طرف آقای تیجانی دایر بر اینکه، کتاب تاریخ الخلفاء یا «الإمامة والسياسة» به دروغ منسوب به ابن قتیبه است و در پایان از جناب تیجانی می‌پرسم که کدام دیدگاه و قول را نزدیک با انصاف ارزیابی می‌کنی، ای منصف!!؟ اکنون بعد از اینکه دلایل تیجانی را نقش بر آب ثابت کردم، حق با من است که درباره حضرت ابوبکر رضی الله عنه چنین اظهار نظر کنم:

۱- گفته حضرت عمر رضی الله عنه دایر بر اینکه بیعت حضرت ابوبکر رضی الله عنه ناگهانی و بدون

آمادگی قبلی انجام گرفته است، مدح است برای حضرت ابوبکر رضی الله عنه نه ذم.

۲- وقتی برای ما روشن شد که حضرت علی علیه السلام اعتراف کرده است درباره اینکه، انصار و مهاجرین با اتفاق و همدستی با ابوبکر رضی الله عنه بیعت کرده‌اند، پس این بیعت با اراده و رضایت خداوند انجام گرفته است.

۳- وقتی مشخص شد که بیعت حضرت ابوبکر رضی الله عنه به حق بوده و انصار و مهاجرین درباره آن اتفاق نظر داشته‌اند، معلوم می‌شود که سخنان منسوب به سعد بن عباده درباره حضرت ابوبکر رضی الله عنه باطل و کذب محض هستند.

۴. وقتی روشن شد که بیعت خلافت در حق حضرت ابوبکر رضی الله عنه به اجماع صحابه به اتفاق حضرت علی و سایر بنی هاشم بوده است، همانطور که در تاریخ طبری، ابن الاثیر و استیعاب آمده و کلیه کسانی که درباره بیعت حضرت ابوبکر رضی الله عنه سخن گفته‌اند به حقانیت آن اعتراف کرده‌اند حتی مولف نهج البلاغه، پس معلوم می‌شود که دلایل قوی و روشن، نوید صحت خلافت حضرت ابوبکر هستند و اکنون جواب دادن به سوال آقای تیجانی مبنی بر اینکه چه دلیلی بر صحت خلافت ابوبکر رضی الله عنه وجود دارد؟ برای من بسیار ساده و آسان است. پس باید بگویم که دلیل نزد اهل سنت و جماعت بر صحت خلافت حضرت ابوبکر رضی الله عنه بسیار قوی، روشن و واضح است.

«نقدی بر ادعای تیجانی دایر بر اولی بودن علی از ابوبکر رضی الله عنه»

آقای تیجانی تحت عنوان «علی سزاوارتر به پیروی است» می‌گوید: از جمله عواملی که موجب شد تا من بیشتر دقت کرده و سنت آباء و اجداد را ترک کنم، مقایسه و ارزیابی عقلی و نقلی بود میان علی بن ابی طالب و ابوبکر. همانطور که در مباحث گذشته بیان کرده بودم که تنها روایات متفق علیه میان شیعه و سنی در این خصوص ملاک و معیار قضاوت من هستند، کتب و منابع شیعه و سنی را مورد مطالعه و تحقیق قرار داده‌ام، تنها اجماعی که دیده می‌شود، اجماع در حق امامت علی بن ابی طالب است. شیعه و سنی به امامت او اتفاق نظر دارند، حال آنکه امامت ابوبکر دیدگاه یک فریق است و آنچه را که عمر درباره بیعت ابوبکر رضی الله عنه گفته بود، قبلاً بیان کردم^(۱).

۱- ثم اهدیت ص (۱۴۱-۱۴۰)، آنگاه... هدایت شدم ص (۲۳۲-۲۳۱).

عرض می‌شود:

۱- آری، چنین بر می‌آید که جهالت و غباوت بیش از حد بر عقل و احساسات آقای تیجانی حاکم است! وقتی به گمان آقای تیجانی، شیعه و سنی بر امامت علی بن ابی طالب اجماع کرده‌اند، پس چرا این همه صفحات را برای اثبات امامت حضرت علی علیه السلام سیاه کرده است؟ اجماع چگونه درباره بیعت علی تحقق پیدا می‌کند، حال آنکه تاریخ، شاهد و گواه زنده‌ای است دایر بر اینکه اجماع درباره بیعت ابوبکر رضی الله عنه بوده است. حتی درباره امامت علی اصلاً اجماعی وجود ندارد، نه در منابع اهل سنت و نه در منابع شیعه^(۱). من از آقای تیجانی می‌پرسم: اگر تو حتی یک منبع از منابع اهل سنت را سراغ داری که در آن اجماعی درباره بیعت حضرت علی علیه السلام نقل شده است؟ آن را ارائه بده و اگر نتوانستی چنین کنی، پس مطمئن باش که تو از دروغگویان بی‌ارزش هستی.

۲- تیجانی می‌گوید: «حال آنکه تنها یک فریق از مسلمانان به امامت ابوبکر اعتراف دارد.» می‌گوید: با این وجود، ابوبکر خلیفه اول شد و قاطبه مسلمانان از وی تبعیت کردند، امامت و خلافت او را پسندیدند و از وی تبعیت کردند؟ و درباره دیدگاه عمر درباره خلافت و بیعت ابوبکر مطالب مفصلی در مباحث قبلی در این خصوص بیان گردید.

جناب تیجانی می‌گوید: «بسیاری از فضایل و مناقب علی بن ابی طالب که شیعه بدان قایل است، در کتب معتبر اهل سنت با سند صحیح و درست آمده‌اند و چنان با طرق کثیر وارد شده‌اند، که شک و تردید، در آن‌ها راه پیدا نمی‌کند»^(۲).

عرض می‌شود:

۱- بزودی خواهیم دید و خواننده نیز خواهد دید، روایاتی که آقای تیجانی بدان استناد کرده است، دارای چه موقعیتی از لحاظ سند هستند و روایات صحیح و ثابت از میان روایات ضعیف و باطل مشخص خواهند شد.

۲- تیجانی می‌گوید: احادیث مرویه در فضایل علی بن ابی طالب در کتب معتبر اهل سنت چنان از طرق متعدد روایت شده‌اند که شک و تردید در آن‌ها راه

۱- مراجعه شود به نصوصی که درباره تعظیم حضرت ابوبکر رضی الله عنه در کتب روافض و از زبان ائمه دوازده گانه آن‌ها گفته شده است.

۲- ثم اهدیت ص (۱۴۱)، آنگاه... . هدایت شدم ص (۲۳۲).

پیدا می‌کند. این یک سخن بسیار شگفت‌آوری است. زیرا تیجانی منظورش این است که این احادیث، متواتر هستند^(۱). آیا تمام احادیثی که درباره حضرت علی روایت شده‌اند، همه‌اش متواتر هستند؟ پاسخ این سوال بزودی روشن خواهد شد. ولی من می‌گویم، اگر من میان رکن و حجر اسود، سوگند بخورم که آقای تیجانی خودش هم نمی‌داند چه می‌گوید و از ابجدیات (الفبای) علم حدیث آگاهی ندارد، حانث نمی‌شوم.

آقای تیجانی در ادامه سخنان خود می‌گوید: تعداد بسیار زیادی از صحابه روایات فضیلت علی را بیان کردند حتی امام احمد بن حنبل گفته است: «در فضیلت هیچ کدام از اصحاب رسول الله ﷺ این قدر روایت نیامده است که در فضیلت علی بن ابی طالب آمده است» قاضی اسماعیل، نسایی و ابو علی نیشابوری می‌گویند: «اسانید، حسان، یعنی روایات با سند صحیح آن چنان که در حق علی وارد شده است، در حق هیچ کسی دیگر وارد نشده است»^(۲).

می‌گویم:

۱- آری، منظور اقوال این بزرگان زیادت روایات و احادیث نیست. بلکه زیادت روایت کنندگان است و در نتیجه زیادت طرق و اسناد است. به این معنی که راویان در مناقب علی یک روایت را به طرق متعدد روایت کرده‌اند که بعضی از این طرق صحیح و بعضی دیگر دروغ محض بوده‌اند، در نتیجه، یک روایت از طرق و با سندهای متعدد روایت شده است. مانند: حدیث «من کنت مولاه فعلي مولاه» بی‌تردید، این روایت یکی است اما طرق متعدد دارد، و دلیل کثرت طرق نیز این است که حضرت علی ﷺ تا دیر زنده بودند: یعنی از میان خلفا، آخرین خلیفه بود و فاصله میان شهادت او و رحلت رسول اکرم ﷺ، از فاصله میان درگذشت و شهادت خلفا قبل از وی و رسول الله ﷺ بیشتر بود و علاوه بر این، در دوران خلافت او حوادث، فتنه‌ها بیشتر بود و ایرادهای بیشتری متوجه دستگاه خلافت شد. اینجا است که ابن حجر می‌گوید: احمد، اسماعیل، نسایی

۱- متواتر به حدیثی می‌گویند که راویان آن به حدی زیاد باشند که توافق آنان بر کذب عادتاً محال باشد.

۲- ثم اهدیت ص (۱۴۱) آنگاه... هدایت شدم ص (۲۳۲).

و ابو علی می‌گویند: «اسانید جیاد (سندهای صحیح) به قدری که درباره حضرت علی علیه السلام وارد شده است، درباره سایر اصحاب وارد نشده است و دلیلش نیز این است که حضرت علی علیه السلام تا دیر در قید حیات بود و در دوران وی، اختلافات زیاد بود و عده‌ای علیه او خروج کردند، این همه رویدادها موجب شد تا اخبار و احادیث فضایل و مناقب وی گسترش یابد زیرا صحابه موجود در دوران وی، در برابر مخالفین از وی دفاع می‌کردند^(۱).

۲- علاوه بر توجیهاات مذکور، چنین نیست که تمام روایات پیرامون فضایل علی بن ابی طالب صحیح هستند، ذهبی در تلخیص الموضوعات می‌گوید: در فضایل هیچ یک از صحابه به اندازه فضایل حضرت علی علیه السلام احادیث وارد نشده است و احادیث وارده در باب فضیلت علی بن ابی طالب به سه دسته تقسیم می‌شوند: ۱- احادیث صحیح و حسن ۲- احادیث ضعیف و تعداد آن‌ها زیاد است. و نوع سوم موضوعات هستند. این‌ها بی‌نهایت زیادند. شاید بعضی از این‌ها موجب ضلال و زندقه باشد^(۲). لذا تمام روایات وارده در فضیلت حضرت علی علیه السلام صحیح نیستند - بلکه دروغگویان در باب فضیلت او احادیث زیادی را وضع کردند - این مطلب مورد تایید خود امامیه نیز می‌باشد.

ابن ابی الحدید شیعی می‌گوید: «إن أصل الأكاذيب في أحاديث الفضائل كان من جهة الشيعة (!) فإنهم وضعوا في مبدأ الأمر أحاديث مختلقة في صاحبهم حملهم على وضعها عداوة خصومهم»^(۳). «ریشه دروغ در احادیث فضایل از طرف شیعیان شکل گرفته است. آنان احادیث زیادی در آغاز درباره صاحب (امام خود) وضع کردند و دشمنی اعداء آنان را بر وضع احادیث گمارده است» و جناب (الکشی) در کتاب خود «الرجال الکشی» این واقعیت را پذیرفته است. می‌گوید: «عن أبي عبد الله قال سمعته يقول: لعن الله المغيرة بن سعيد إنه كان يكذب على أبي فأذاقه الله حر الحديد». (خداوند مغیره بن سعید را لعنت کند. او بر پدرم دروغ می‌بست، خداوند او را به گرمی حدید (زنجیر) عذاب داد). کشی

۱- فتح الباری ج ۷ ص ۸۹.

۲- هامش کتاب الصواعق المحرقة ص (۱۶۸).

۳- شرح نهج البلاغة لابن ابی الحدید ج ۳ ص ۱۷ چاپ دار الفکر.

به نقل از یونس می‌گوید: «وافیت العراق فوجدت بها قطعة من أصحاب أبي جعفر عليه السلام ووجدت أصحاب أبي عبدالله متوافرين، فسمعت منهم وأخذت كتبهم فعرضتها من بعد على أبي الحسن الرضا فأنكر منها أحاديث كثيرة أن يكون من أحاديث أبي عبدالله عليه السلام (در عراق رفتیم - گروهی از یاران ابی جعفر را دیدم - یاران ابی عبدالله را زیاد یافتیم. از آنان شنیدم و کتب آنان را برداشته به ابی الحسن الرضا تقدیم کردم - احادیث بسیاری زیادی را رد کرده فرمود: این‌ها احادیث ابوعبدالله نیستند. و به من گفت: خداوند، ابو خطاب را لعنت کند. او بر ابو عبدالله سخنان دروغین زیادی گفته است و یاران ابو خطاب تا امروز این گونه احادیث را در کتب یاران و اصحاب ابو عبدالله درج و پخش می‌کنند^(۱). آیا بعد از این همه دلایل، در این باره کسی شک دارد که بسیاری از احادیث فضایل علی بن ابی طالب دروغ محض هستند؟! و کسانی آن‌ها را افترا کردند که خود را طرفدار و شیعه آن حضرت می‌دانند! آقای تیجانی اینک ما از منابع و کتب خود شما، علیه شما دلایل آورده‌ایم.

۳- آقای تیجانی می‌خواهد خواننده را دچار این وهم و گمان کند که امام احمد بن حنبل، علی بن ابی طالب را از ابوبکر و عمر بهتر و افضل می‌داند لکن واقعیت این است که امام احمد معتقد بود که بهترین این امت بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله، ابوبکر و عمر رضی الله عنهما هستند. امام عبدالله بن احمد بن حنبل می‌گوید: از پدرم شنیدم که می‌فرمود: فضیلت خلفای به این ترتیب است. نخست ابوبکر، بعد عمر، بعد عثمان و بعد علی^(۲). او می‌گوید: از پدرم درباره تفضیل ابوبکر، عمر، عثمان و علی رضی الله عنهم سوال کردم. فرمود: «ابوبکر، عمر، عثمان و علی خلیفه چهارم» از پدرم سوال کردم: عده‌ای می‌گویند: او (ابوبکر رضی الله عنه) خلیفه نیست. پدرم گفت: این قول، ارزش و اعتباری ندارد^(۳). در «مسایل ابن هانی» چنین آمده است: «از ابا عبدالله شنیدم، فرمود: «افضل ابوبکر بعد عمر، بعد عثمان و بعد علی است اگر کسی بگوید که افضل در درجه اول علی است من این قول را قبول ندارم». بعد پرسش درباره خلافت سوال می‌کند می‌گوید: درباره امامت از وی سوال کردم.

۱- رجال الکشی ص (۱۹۵).

۲- السنة للإمام عبدالله بن احمد بن حنبل رقم (۱۳۴۷) ج ۲ ص (۵۷۴).

۳- السنة للإمام عبدالله بن احمد بن حنبل رقم (۱۳۴۹) ج ۲ ص (۵۷۴).

فرمود: ابوبکر، ثم عمر، ثم عثمان ثم علی یعنی نخست ابوبکر، بعد عمر، بعد عثمان، بعد علی علیه السلام اجمعین^(۱). این است دیدگاه امام احمد درباره تفضیل و خلافت.

جناب تیجانی می‌گوید: «درباره ابوبکر کتب شیعه و اهل سنت را مورد تحقیق و مطالعه قرار داده‌ام، در کتب اهل سنت و جماعت که معتقد به تفضیل ابوبکر هستند، چیزی که موازی و برابر با فضایل امام علی باشد، دیده نشده است.»

می‌گویم: تحقیق تیجانی اعتباری ندارد. زیرا غیر منصف بودن او اظهر من الشمس است و او میان حدیث متواتر و حدیث ساختگی تفاوتی قائل نیست. !! من نمی‌دانم، آقای (دکتر) تیجانی، چرا به کرات سخنان ضد و نقیض می‌گوید: او اندکی جلوتر، گفته بود: «طبق نصوص که در منابع طرفین ذکر شده است امامت علی علیه السلام متفق علیه است» (خواننده محترم، خوب دقت کن (حال آنکه جز یک فریق از مسلمانان کسی دیگر معتقد به امامت ابوبکر نیست) خواننده عزیز متوجه هستی که در گذشته نزدیک چه گفته است؟! اکنون ببین که چه می‌گوید: (درباره ابوبکر، کتب فریقین را مورد بحث و بررسی قرار داده‌ام، در کتب اهل سنت و جماعت که معتقد به تفضیل (یعنی امامت) او هستند، چیزی را که برابر و موازی با فضیلت امام علی باشد، برای او (ابوبکر) ندیدم) آقای تیجانی، منظور تو کدام فریق است، اهل سنت که به خلافت علی اتفاق کردند؟! یا اهل سنت که معتقد به تفضیل ابوبکر هستند؟!، آقای تیجانی دوست دارم که قبل از همه یک پند و اندرز بسیار ارزشمندی برایت بگویم و آن اینکه در چاپ بعدی این کتاب، تخصص خود را تصحیح کرده، روی جلد آن بعد از دکتر محمد تیجانی سماوی... این کلمات را اضافه کنی «دکتر در علم تناقض و تضاد»!.

جناب تیجانی می‌گوید: ابوبکر با وجود اینکه خلیفه اول بود، از قدرت زیادی بهره‌مند بود، و با وجود اینکه دستگاه حکومت اموی برای کسانی که در حق ابوبکر، عمر و عثمان حدیثی را نقل کنند، جوایز چشمگیری اعلام کرده بود و با وجود اینکه برای ابوبکر فضایل و مناقب بسیار زیادی در کتب قطور وضع و تراشیده شده بود، اما او یک صدم درجه امام علی و فضایل او را کسب نکرده است^(۲).

۱- مسائل ابن هانی ج ۲ ص (۱۶۹).

۲- ثم اهدیت ص (۱۴۳-۱۴۲) و آنگاه هدایت شدم ص (۲۳۵).

می‌گوییم:

لعنت و نفرین خداوند بر دروغگویان، این کینه توز و دروغگو از کجا و بنابر چه دلیلی می‌داند که دولت اموی برای کسانی که در مدح ابوبکر، عمر، عثمان حدیث بگویند، جایزه تعیین کرده است؟! چرا این دروغ‌ها را این دفعه به طبری، تاریخ‌الکامل و سایر کتب تاریخ نسبت نداده است تا صحت گفته‌هایش معلوم شود؟ آیا می‌خواهد حقد، کینه و خبائثت را علیه این بزرگان بوسیله دروغ پرداززی، موجه جلوه دهد؟ دروغ‌هایی که برای کودکان باور کردنی نیستند چه رسد به افراد عاقل و بالغ. آیا او نمی‌داند، آنانی که در فضایل علی حدیث را روایت کرده‌اند، نیز از صحابه بوده‌اند؟ این دیدگاه او در باطن موجب نقص و عیب است برای بزرگان صحابه و روایت‌کنندگان احادیث دایر بر اینکه آنان روایت احادیث دروغین را بر رسول الله ﷺ جایز می‌دانند یا جایز دانسته‌اند، آیا قرآن که بوسیله صحابه رضی الله عنهم به ما رسیده است، نیز دروغ است؟! و قرآنی که بوسیله فرزندان ابن سبا یهودی آمده است، محفوظ و صحیح است؟ خداوند روافض و کلیه کسانی را که در طعن به خیر القرون همگام با آنان راه می‌روند، مورد لعن و نفرین خود قرار دهد، خیر القرونی که در صحبت و معیت رسول الله صلی الله علیه و آله بودند. آیا طعن و تنقیصی بزرگتر از این در حق پیامبر ما صلی الله علیه و آله وجود دارد؟ آیا شاگردان مکتب حضرت محمد صلی الله علیه و آله ستمکار، غاصب، منافق، بزدل، دروغگو و رشوت‌خوار بودند؟ بخاطر هدایا و رشوت علیه پیامبر صلی الله علیه و آله دروغ گفته‌اند!! آفرین و آفرین بر امام مالک رضی الله عنه چقدر زیبا فرموده است: «آنان که اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله را مورد طعن قرار داده‌اند، فقط بخاطر این اصحاب را مطعون کرده‌اند، تا گویندگان بگویند که: محمد صلی الله علیه و آله (نعوذ بالله) آدم بدی بود و شاگردان بدی داشت. اگر او فرمود صالح و شایسته‌ای بود، یاران و شاگردانش نیز صالح و شایسته می‌بودند»^(۱).

پویندگان حق باید مشاهده کنند که روافض آنان را بسوی چه چیز دعوت می‌کنند تا به واقعیت آنان پی ببرند و به یقین بدانند که روافض همان فرزندان عبدالله بن سبا یهودی هستند که بجز انهدام اسلام و مسلمانان هدفی دیگر را دنبال نمی‌کنند. آنان به دروغ مدعی محبت اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و آله هستند و حال آنکه آنان از محبت اهل بیت چنان بری و عاری هستند که گرگ از خون یوسف بری بود.

این کمینه در ادامه سخن‌های خود می‌گوید: علاوه بر این (اشاره به آنچه که علیه حضرت ابوبکر گفته است) اگر احادیث مرویه در باب فضیلت ابوبکر را تجزیه و تحلیل کنی، اصلاً با آنچه که تاریخ برای او ثبت کرده است، هماهنگی ندارند و برای عقل و شرع نیز قابل قبول نیستند!!^(۱).

برادر خواننده، خوب دقت کن و نگاه کن به کسی که نه عقل دارد و نه بینش، با اصول مشخص مخالفت می‌کند... می‌خواهد احادیث روایت شده در باب فضیلت ابوبکر را تحلیل کند، درباره متن یا سند آن‌ها بحث نمی‌کند، چرا آن‌ها را تحلیل می‌کند؟ او لفظ و کلمه «الأحادیث» را بکار می‌برد نه کلمه «حدیث» را. «ال» الف و لام مفید استغراق است، یعنی تمام احادیث وارده در باب فضیلت ابوبکر رضی الله عنه. اکنون از وی می‌پرسم، آیا می‌خواهد این احادیث را در خاک حاصل خیز بکارد تا معلوم کند آیا رشد می‌کنند یا خیر تا نهایت صحت آن‌ها روشن شود. یا می‌خواهد آن‌ها را در محلول کذب قرار بدهد و اکسید دجل و فریب را روی آن‌ها اضافه کند؟! تا ببیند چه چیزی را کشف می‌کند.

آقای تیجانی می‌گوید: اگر رسول الله صلی الله علیه و آله می‌دانست که ابوبکر افضل است، پشت سر او علی بن ابی طالب را برای تحویل گرفتن سوره‌ی براءت نمی‌فرستاد و او را از تبلیغ آن منع نمی‌کرد^(۲).

می‌گوییم:

این دروغ، بی‌اساس است. رسول اکرم صلی الله علیه و آله، حضرت ابوبکر رضی الله عنه را از تبلیغ آن منع نکرده بود، آنطور که تیجانی می‌گوید. و در هیچ روایتی نیامده است که رسول الله صلی الله علیه و آله او را منع کرده باشد. و بتواتر معلوم است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله در سال نهم هجری حضرت ابوبکر رضی الله عنه را امیر حجاج تعیین فرمود. طبری، اسحاق، در مسندش، نسایی و دارمی، ابن خزیمه از طریق ابن جریر با سند صحیح چنین روایت کرده‌اند: عبدالله بن عثمان بن خثیم از ابی الزبیر، از جابر رضی الله عنه روایت کرده است که: رسول الله صلی الله علیه و آله موقع مراجعت از عمره جعرانه، حضرت ابوبکر رضی الله عنه را امیر حجاج قرار داد. ما با ابوبکر رفتیم تا به نزدیک «عروج» رسیدیم، فجر طلوع کرد. صدای ناقه رسول الله صلی الله علیه و آله شنیده شد.

۱- ثم اهدیت ص (۱۴۳). آنگاه... هدایت شدم ص (۲۳۵).

۲- ثم اهدیت ص (۱۴۳). آنگاه... هدایت شدم ص (۲۳۶).

علی رضی الله عنه روی آن سوار بود. ابوبکر از وی پرسید: تو امیر هستی یا رسول؟ علی گفت: رسول الله صلی الله علیه و آله مرا فرستاده تا سوره برائت را برای مردم قرائت کنم. وارد مکه شدیم، یک روز قبل از روز ترویج یعنی هشتم ذی حجه، حضرت ابوبکر رضی الله عنه در جمع مردم آمد و مناسک حج را به آنان تعلیم داد وقتی او به سخنانش خاتمه داد، حضرت علی رضی الله عنه بلند شد و سوره برائت را برای مردم قرائت کرد. روز دهم و دوازدهم نیز سوره برائت توسط حضرت علی قرائت گردید^(۱).

بعد از آن، حضرت ابوبکر رضی الله عنه اعلام فرمود: هیچ مشرکی بعد از این، اجازه حج کردن را ندارد و هیچ کسی در حالت لخت و عریانی نمی‌تواند بیت را طواف کند و اصحاب خود را نیز دستور داد تا چنین اعلام کنند. روایت بخاری از حضرت ابو هریره رضی الله عنه مؤید این روایت است. ابو هریره رضی الله عنه می‌گوید: ابوبکر رضی الله عنه مرا با اعلام کنندگان در حج فرستاد. روز دهم ذی حجه آنان را به «منی» فرستاد تا اعلام کنند که در سال‌های بعد مشرک اجازه حج ندارد و هیچ کس در حالت لختی و عریانی بیت را طواف نکند. حمید می‌گوید: بعد از اعلام حضرت ابوبکر رضی الله عنه، رسول الله صلی الله علیه و آله حضرت علی بن ابی طالب را فرستاد تا سوره برائت را برای مردم قرائت کند - اعلام برائت کند ابو هریره رضی الله عنه می‌گوید: حضرت علی رضی الله عنه همراه با ما روز عید در منی اعلام برائت می‌کرد و می‌فرمود: در سال‌های آینده مشرکان اجازه حج ندارند و طواف بیت در حالت لختی و عریانی ممنوع است^(۲).

مامور کردن علی برای اعلام برائت بعد از اعلام حضرت ابوبکر رضی الله عنه بخاطر این بود که چنین اعلام بایستی از طرف پیامبر صلی الله علیه و آله و یا از طرف فردی از اهل بیت او می‌شد. زیرا طبرانی از ابو رافع در یک حدیث که در بخشی از آن چنین آمده است، نقل می‌کند: حضرت ابوبکر با ابو رافع نزد رسول الله صلی الله علیه و آله آمد و گفت: این اعلام بوسیله شخص شما یا توسط فردی از اهل بیت شما باید صورت گیرد^(۳). ماموریت دادن حضرت علی به همین خاطر بود نه بخاطر اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله حضرت ابوبکر را که خودش امیر حاج مقرر

۱- الفتح ج ۸ ص (۱۷۱).

۲- صحیح بخاری کتاب التفسیر رقم ج ۴ (۴۳۷۸).

۳- الفتح ج ۸ ص (۱۶۹).

فرموده بود و حضرت علی نیز از جمله حجاج و تحت فرماندهی او بود، از تبلیغ منع کرده بود.

جناب تیجانی می‌گوید: اگر ابوبکر از علی بهتر بود، رسول الله صلی الله علیه و آله در جریان جنگ خیبر چنین نمی‌گفت: فردا پرچم را بدست کسی می‌دهم که خدا و رسول الله را دوست دارد و خدا و رسول نیز او را دوست دارند. او مرد جنگ است نه مرد فرار، خداوند قلب او را درباره ایمان آزموده است. آنگاه پرچم را به علی داد و آن را به ابوبکر نداد^(۱). تیجانی این روایت را به صحیح مسلم نسبت می‌دهد.

می‌گوییم:

این حدیث با این الفاظ در مسلم وجود ندارد. حدیثی که در مسلم آمده است، راوی آن حضرت ابو هریره است و حدیث چنین نقل شده است: رسول الله صلی الله علیه و آله روز خیبر چنین فرمود: این پرچم را به کسی می‌سپارم که خدا و رسولش را دوست دارد. خداوند بوسیله او فتح و پیروزی نصیب مسلمانان خواهد کرد. عمر بن خطاب رضی الله عنه فرمود: من هرگز علاقه به حکومت و فرماندهی نداشتم مگر در آن لحظه، و به امید اینکه پرچم به من داده شود، خوشحال بودم. رسول الله صلی الله علیه و آله علی بن ابی طالب را نزد خود خواند و پرچم را به او سپرد و فرمود: برو و به عقب نگاه نکن تا خداوند بوسیله تو پیروزی بیاورد. عمر می‌گوید: علی رفت بعد توقف کرد و به عقب نگاه نکرد و با صدای بلند گفت: تا کی با مردم بجنگم؟ رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: با مردم بجنگ تا گواهی دهند «أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ»، هرگاه این کلمه را گفتند، تو حق تعرض بر جان و مال آنان نداری، مگر با مجوز شرعی و معامله باطن آنان با خداوند است^(۲).

این حدیث در باب فضیلت علی بن ابی طالب است و بطور قطع و یقین در آن صحبتی دایر بر تنقیص حضرت ابوبکر به میان نیامده است. پرچم در دست حضرت ابوبکر رضی الله عنه نبوده است و چنین نیست که رسول الله صلی الله علیه و آله آن را از ابوبکر گرفته به علی داده است. این فرموده رسول الله صلی الله علیه و آله که «پرچم را بدست کسی می‌دهم که خدا و رسولش را دوست دارد» بی‌تردید حکایت از فضیلت حضرت علی دارد. اما هیچ شخص عاقلی نمی‌گوید که این مختص علی است. یعنی تنها علی خدا و رسولش را دوست

۱- ثم اهدیت ص (۱۴۳). و آنگاه... هدیای شدم ص (۲۳۶).

۲- صحیح مسلم مع الشرح، کتاب فضائل الصحابة برقم (۲۴۰۵).

دارد و سایر صحابه در این محبت با وی شریک نیستند، بلکه به سند صحیح ثابت است که رسول الله ﷺ در حق عبدالله بن حمار چنین گواهی داده است. عبدالله بن حمار نزد رسول الله ﷺ آمد تا پیامبر ﷺ او را بخاطر نوشیدن شراب مجازات کند و حد بزند. و چندین بار برای این منظور آمده بود - شخصی از حاضران گفت: «ای رسول خدا او را لعن و نفرین کن چقدر مرتکب شراب خواری شده است، رسول الله ﷺ فرمود: او را لعنت نکنید. به خدا سوگند، من نمی دانم که او خدا و رسولش را دوست دارد»^(۱).

جناب تیجانی می گوید: اگر خداوند می دانست که ابوبکر ایمان بسیار قوی دارد و ایمان او از ایمان امت فایق است، خداوند او را تهدید به حبس اعمال نمی کرد، موقعی که او صدایش را از صدای رسول الله ﷺ بلندتر کرد^(۲).

می گویم: این آیه برای تادیب تمام مسلمانان بطور عام و برای تادیب صحابه بطور خاص نازل شده است. تا به آنان بیاموزد که با رسول الله ﷺ چگونه رفتار کنند و چگونه او را مورد تعظیم و تجلیل قرار دهند. الفاظ آیه عام هستند، یعنی مخاطب آن همه مسلمانان اند، مگر اینکه قرائن و شواهد بخصوص آن را مختص به افراد خاصی کند. با توجه به این نکته، جناب تیجانی بنابر چه دلیلی می گوید: خداوند ابوبکر را به حبس اعمال تهدید کرده است؟! و قبلاً بیان گردیده است که نزول این آیه دلایل متعددی دارد که از جمله آنها یکی این بود که ابوبکر و عمر رضی الله عنهما مراغه کردند در نتیجه آیه نازل شد و با این تعبیر «یا ایها الذین آمنوا» یعنی: «ای مومنان» نازل شد. از اینجا به وضوح می دانیم که نزول آیه مذکور بخاطر تربیت و تعلیم و توجیه آنان نسبت به این امر مهم بوده است تا آنان به برکت صحبت و رفاقت با رسول الله از بهترین مردم باشند، آیه به هیچ عنوان مختص به ابوبکر نیست. امام مسلم در صحیح خود نقل کرده است که این آیه درباره ثابت قیس نازل شده است. از حضرت انس بن مالک مروی است، می گوید: وقتی این آیه: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ وَلَا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ أَن تَحْبَطَ أَعْمَالُكُمْ وَأَنتُمْ لَا تَشْعُرُونَ﴾^(۳) نازل شد، ثابت قیس در خانه نشسته و گفت: «من از اهل دوزخ

۱- صحیح بخاری - کتاب الحدود باب ما یکره من لعن شارب الخمر... شماره (۶۳۹۸).

۲- ثم اهدیت ص (۱۴۳). آنگاه... هدایت شدم ص (۲۳۶).

هستم» و نزد رسول الله صلی الله علیه و آله نیامد - رسول اکرم صلی الله علیه و آله از حضرت سعد بن معاذ درباره او پرسید و فرمود: ای ابو عمر، (کنیه سعد بن معاذ) ثابت چه حال دارد؟ آیا او بیمار است؟ سعد بن معاذ نزد ثابت بن قیس آمد و قول رسول الله صلی الله علیه و آله را به او رساند. ثابت گفت: آیه مذکور نازل شد و همه شما می‌دانید که صدای من از صدای همه شما بلندتر است. لذا من خود را به موجب آیه مذکور از اهل دوزخ می‌دانم. سعد این قول قیس بن ثابت را به رسول الله صلی الله علیه و آله رساند. رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «بل هو من أهل الجنة»، خیر، او از اهل بهشت است.

آری، اگر قیس بن ثابت از اهل بهشت است و رسول الله بهشتی بودن او را تایید می‌کند، آنگاه گمان در حق ابوبکر رضی الله عنه چیست؟ ابوبکری که از نخستین تصدیق کنندگان بود و نهایت ادب را در حق رسول الله صلی الله علیه و آله رعایت می‌کرد و رسول الله صلی الله علیه و آله بارها او را بشارت بهشت داده است. حاکم در مستدرک به سند متصل و ابن مردویه از طریق ابن شهاب از حضرت ابی بکر رضی الله عنه نقل می‌کند. ابوبکر رضی الله عنه فرمود: زمانی که آیه:

﴿لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ... إلخ﴾ نازل شد. نزد رسول الله صلی الله علیه و آله رفته عرض کردم: ای پیامبر خدا، سوگند یاد کردم که در محضر شما حرف نزنم مگر بسیار آهسته و یواش^(۱).

خلاصه کلام اینکه ابوبکر صدیق معصوم نبود بلکه جایز الخطا بود، درست عمل می‌کرد و خطا از وی نیز سر می‌زد، ولی بعد از خطا متوجه می‌شد، قرآن او را ادب می‌آموخت و رسول الله صلی الله علیه و آله او را تربیت می‌کرد. و این به مدح و ستایش وی می‌انجامد نه به ذم و عیب - البته کسی که از خرد بهره دارد، او می‌داند که تادیب قرآن و تربیت قرآن و تربیت رسول الله صلی الله علیه و آله در حق ابوبکر رضی الله عنه موجب ستایش او است نه موجب نقص و عیب.

آقای تیجانی می‌گوید: «آیا ابوبکر فجاء سلمی را در آتش نسوزانده است»؟^(۲) می‌گویم: این بزدل‌ها بسیار شگفت‌آور هستند، استدلال می‌کنند به چیزهایی که بجای سود، به ضرر و زیان آنان است اینکه حضرت علی رضی الله عنه عده‌ای را در آتش سوزانده است، بیشتر صحت دارد و مشهورتر است تا ابوبکر رضی الله عنه، در روایات صحیح آمده است که

۱- الفتح ج ۸ ص (۴۵۶).

۲- ثم اهدیت ص (۱۴۳). و آنگاه... هدایت شدم ص (۲۳۷).

حضرت علی علیه السلام، عده‌ای از زندیقان را که از غلات شیعه بودند، و نزد وی آورده شدند آنان را در آتش سوزاند. این خبر به ابن عباس رسید، گفت: اگر من می‌بودم، آنان را در آتش نمی‌سوزاندم، زیرا رسول الله صلی الله علیه و آله منع کرده از اینکه انسانی، انسانی را در آتش بسوزاند، چون عذاب دادن بوسیله‌ی آتش مختص خداوند است و من گردن آنان را قطع می‌کردم چرا که پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: «هر کس از دین خود خارج شود یا دینش را تغییر دهد او را بکشید» این خبر به علی علیه السلام رسید، فرمود: افسوس بر فرزند ام الفضل چه سخن‌های بیهوده‌ای می‌گوید. آری، از این حدیث روشن است که علی علیه السلام گروهی را در آتش سوزانده است. اگر عمل ابوبکر، عمل منکری بوده است، عمل علی موجب انتقاد برای علی و ائمه نیست. پس ابوبکر رضی الله عنه شایسته‌تر است که عیب و تنقیدی متوجه وی نشود^(۱).

جناب تیجانی می‌گوید: ابوبکر در روز جریان سقیفه، امر خلافت را به گردن دو مرد، عمر و ابی‌عبیده انداخت^(۲).

می‌گوییم:

حافظ ابن حجر در کتابش فتح الباری، این اشکال را به نحوی پاسخ داده است که از هر پاسخی دیگر انسان را مستغنی و بی‌نیاز می‌کند. او می‌گوید: «با وجود اینکه ابوبکر می‌دانست که به دلیل اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله در حیات خود به وی امامت نماز را سپرده است، احق به خلافت است، که جوابش چنین است: ۱- حياء ایمانی مانع بود از اینکه او خودش را ستوده بگوید: خودم را برای خلیفه بودن و حکومت کردن بر شما انتخاب نموده‌ام. علاوه بر این، او مطمئناً می‌دانست که هیچ کدام از عمر و ابوعبیده این پیشنهاد را نمی‌پذیرد، حضرت عمر رضی الله عنه در جریان سقیفه صراحتاً از پذیرفتن مسئولیت خلافت خود داری کرده بود، ابوعبیده هر چند که صراحتاً چنین چیزی از وی ثابت نیست ولی او نیز برای این کار آمادگی نداشت زیرا شایستگی و توان او از عمر کمتر بود. اینکه حضرت ابوبکر رضی الله عنه اختیار و کنترل جریان بر عهده گرفته بود، دال بر کفایت و حسن تدبیر او بود و کسی از صحابه بر وی معترض نبود. این خودش حکایت از آن دارد که او از هر کسی دیگر شایسته‌تر بود - آری، او در سخنان خود هیچ گونه

۱- منهاج ج ۵ (۴۹۶-۴۹۵).

۲- ثم اهدیت ص (۱۴۳). و آنگاه... هدایت شدم ص (۲۳۷).

تصریحی دایر بر رد مسئولیت خلافت نکرده است و چنین چیزی در سخنان او دیده نمی‌شود^(۱). ابن حجر در جایی دیگر می‌گوید: بعضی از شیعیان با استدلال به پیشنهاد ابوبکر (قد رضیت لکم أحد هذین الرجلین) - یکی از این دو نفر را برای شما پسند کردم - می‌گویند: «ابوبکر معتقد به وجوب امامت و خلافت خود نبوده است، این اشکال را به چند وجه می‌توان پاسخ داد: ۱- حضرت ابوبکر علیه السلام این سخن را به جهت تواضع و فروتنی گفته است. ۲- تا معلوم شود که امامت مفصول با بودن فاضل جایز است، حق هر چند که از آن او بود ولی او در حق دیگران تبرع کرد. ۳- او می‌دانست که هیچ کدام از آن دو، با بودن او اقدام به قبول خلافت نمی‌کند. این پیشنهاد در واقع اشاره بود به اینکه اگر او می‌توانست خود را از این مسئولیت رها کند و داخل آن نشود، دیگران بدانند که بعد از وی، خلافت متعلق به یکی از این دو نفر است، به همین خاطر او در معرض موت، عمر را خلیفه خود قرار داد چنانچه ابوعبیده در شام مشغول جهاد بود و در مدینه حضور نداشت. این قول حضرت عمر رضی الله عنه لَأَنَّ أَقْدَمَ فَتَضَرَّبَ عُنُقِي... . (إِلْخ) احتمال مذکور را تایید می‌کند^(۲).

جناب تیجانی می‌گوید: «او که ایمانش در چنین درجه بالایی قرار گرفته است و ایمانش قوی‌تر از ایمان تمام امت است، در پایان لحظات زندگی‌اش، در برابر آنچه که با فاطمه انجام داده و در برابر سوزاندن فجائه سلمی و در برابر پذیرفتن خلافت، نادم و پشیمان نمی‌شود در آن حد که آرزوی بشر بودن را نکند یا آرزو کند که کاش یک تار مو یا سرگین شتر می‌بودم. آیا ایمان چنین کسی معادل و حتی برتر از ایمان تمام امت اسلامی می‌شود^(۳)».

بنابر عقیده بنده پاسخ همه این اشکالات گفته شده است اما شگفت‌آور اینکه جناب تیجانی چرا به کرات این گونه مطالب را تکرار می‌کند. بی‌تردید این کثرت تکرار، حکایت از آن دارد که نویسنده و مولف به سخنان خودش عقیده ندارد یا اینکه او گمان می‌کند که خوانندگان انسان‌های کند ذهن هستند تا مطلب تکرار نشود در فهم آنان نمی‌گنجد.

۱- فتح الباری ج ۷ ص ۳۹-۳۸ کتاب فضائل الصحابة.

۲- فتح الباری ج ۱۲ ص ۱۶۲ کتاب الحدود.

۳- ثم اهدیت ص (۱۴۳)، و آنگاه... هدايت شدم ص (۲۳۷).

آقای تیجانی به یاوه‌گویی خود ادامه داده، می‌گوید:

حدیث «لو كنت متخذاً خليلاً لا اتخذت أبابكر خليلاً» را در نظر بگیریم، باز هم او (ابوبکر) همانطور است که قبلاً او را معرفی کردیم. ابوبکر (روز پیمان اخوت (صغری) که قبل از هجرت در مکه صورت گرفت، حاضر نبود. در روز پیمان اخوت (کبری) که بعد از هجرت در مدینه انجام گرفت حاضر نبود - در هر دو پیمان رسول الله ﷺ علی را برای اخوت و برادری خود برگزید و به او گفت: «تو در دنیا و آخرت برادر من هستی» و به طرف ابوبکر توجه نکرد. او را از اخوت و برادری در آخرت محروم کرد همان گونه که او را از نعمت خلت و دوستی محروم کرده بود. تیجانی می‌گوید: من قصد إطاعه کلام را ندارم. فقط به این دو مثال که از کتب اهل سنت آن‌ها را نقل کرده‌ام کفایت می‌کنم و شیعه اصلاً این احادیث را قبول ندارد. زیرا آنان دلیل روشن دارند مبنی بر اینکه این احادیث بعد از دوران ابوبکر وضع شده‌اند^(۱).

می‌گوییم:

- ۱- از باب بحث و مناظره اگر صحت قول تیجانی را دایر بر عدم حضور ابوبکر در مواخات (صغری) و (کبری) را بپذیریم و اینکه رسول الله ﷺ حضرت علی ﷺ را برای اخوت و برادری برگزید، آیا این موجب قح و ضعف حدیث پیامبر ﷺ می‌شود، آیا لازم است که رسول الله ﷺ تمام فضایل را برای یک نفر از صحابه بیان کند مانند حضرت ابوبکر و بس و اگر پیامبر ﷺ فضایل غیر ابی بکر، یعنی فضایل علی را بیان کند، این منجر به ضعف احادیث فضایل ابوبکر ﷺ می‌شود؟!!
- ۲- راه شناخت حدیث صحیح از میان احادیث دروغین، مراجعت به سند و متن حدیث است. درباره صحت متن و سند حدیث «لو كنت متخذاً خليلاً لا اتخذت أبابكر خليلاً» باید عرض شود که این حدیث از لحاظ متن اندک نقص و عیبی ندارد. زیرا حضرت ابوبکر ﷺ از روز بعثت تا روز وفات همراه رسول الله ﷺ بوده است. رسول الله ﷺ به اندازه‌ای که با حضرت ابوبکر ﷺ هم مجلس و هم محفل بوده است با هیچ یک از سایر صحابه نبوده است^(۲). زیرا ابوبکر شایسته است

۱- ثم اهدتیت ص (۱۴۴). و آنگاه... هدایت شدم ص (۲۳۸-۲۳۷).

۲- در بخشی از حدیثی که ابن عباس از علی بن ابی طالب روایت کرده است چنین آمده است: من بسیار می‌شنیدم که رسول الله ﷺ می‌فرمود: من و ابوبکر و عمر وارد شدیم، من و ابوبکر و عمر

که چنین منزلت و جایگاهی نزد رسول الله صلی الله علیه و آله داشته باشد. از لحاظ سند نیز در صحت آن تردیدی وجود ندارد. عده‌ی کثیری از صحابه، در صحاح و مسانید با سند متصل و ثقہ و بدور از هر گونه علل و جرح آن را روایت کرده‌اند.

۳- ولی احادیث مواخاه صغری و کبری، دروغ محض هستند حدیثی که جناب تیجانی از آن استناد کرده است، یعنی حدیث «أنت أخي في الدنيا والآخرة»، حدیث ساختگی است. ترمذی، ابن عدی و حاکم، از طریق حکیم بن جبیر عن جمیع بن عمیر آن را نقل کرده‌اند. حکیم بن جبیر، راوی ضعیفی است و جمیع ابن عمیر راوی دروغویان است. ابن حبان درباره او می‌گوید: رافضی است و حدیث را وضع می‌کند ابن نمیر درباره او می‌گوید: «از همه بیشتر دروغ می‌گوید»^(۱) علامه ابن تیمیه می‌گوید: کلیه احادیث مواخات با علی، موضوع یعنی احادیثی ساختگی هستند^(۲).

آقای تیجانی حدیث صحیح ابوبکر را چگونه ضعیف قرار می‌دهد، و علیه آن از یک حدیث موضوع استدلال می‌کند؟!.

تیجانی می‌گوید: اما اهل تشیع این گونه احادیث را مطلقاً رد می‌کنند و آنان دلیل روشن دارند مبنی بر اینکه، این احادیث بعد از دوران زندگی ابوبکر وضع شده‌اند. (ثم اهتدیت ص ۱۴۴ و آنگاه... هدایت شدم ص ۲۳۸).

می‌گوییم: کاملاً صحیح است. در این سخن هیچ گونه ابهامی وجود ندارد. زیرا دروغگویان چگونه سخنان راستین را باور می‌کنند و می‌پذیرند، ضرب المثل معروفی است (البعرة تدل علی البعیر) سرگین شتر دال بر وجود شتر است؟! اما این ادعا که این گونه احادیث بعد از زمان ابوبکر وضع شده‌اند و نزد شیعه برای اثبات این دعوی دلیل روشن وجود دارد، ما امید واثق داریم که آقای تیجانی این دلایل روشن را به ما ارائه بدهد و ما را ساکت و قانع کند. بسیار درست گفته شده است (رمتنی بدائها وانسلت)

خارج شدیم، من و ابوبکر و عمر آمدیم و غیره - و در حدیث حضرت عایشه چنین آمده است: از روزی که من بخاطر دارم پدر و مادرم مسلمان‌اند و هیچ روزی نبود که رسول الله صلی الله علیه و آله صبح و شب نزد ما نیاید. ((بخاری: ۳۶۹۲).

۱- میزان الاعتدال للذهبی ج ۱ ص (۴۲۱) رقم (۱۵۵۲).

۲- منهاج ج ۷ ص (۳۶۱) سلسله احادیث موضوعه آلبنی ج ۱ ص (۳۵۵).

مرا متهم به عیبی کرد که خود او بدان مبتلا است.

جناب تیجانی می‌گوید: تاریخ در این راستا برای ما به ثبت رسانده است که امام علی مطلقاً از تمام صحابه عالم‌تر است و صحابه در مسایل بسیار مهم به او رجوع می‌کردند ولی ما سراغ نداریم که او حتی برای یک بار به صحابه رجوع کرده باشد. آری، این ابوبکر است که می‌گوید: خداوند برای مشکلی که ابوالحسن ندارد، مرا نگاه ندارد^(۱).

می‌گویم: این دروغ صریح است، هیچ حدیث صحیحی در این باره وجود ندارد. اهل سنت اتفاق دارند که عالم‌تر بعد از رسول الله ﷺ ابوبکر و بعد از وی عمر رضی الله عنهما است. بیش از یک نفر، در این باره اجماع را نقل کردند. هرگز و در هیچ حدیثی نیامده است که ابوبکر علم را از علی آموخته باشد بلکه آنچه که ثابت است، این است که علی از ابوبکر علم را فرا گرفته است. در کتب سنن از اسماء بن حکم فزاری آمده است، می‌گوید: «از حضرت علی رضی الله عنه شنیدم که می‌فرمود:

هرگاه حدیثی را از رسول اکرم صلی الله علیه و آله می‌شنیدم، از آن بهره می‌بردم به اندازه‌ای که خواست خداوند بود. هرگاه یکی از اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله برای من حدیث بیان می‌کرد (درباره صحت و سقم آن حدیث) او را قسم می‌دادم، اگر سوگند می‌خورد، سخنش را باور می‌کردم، می‌گوید: ابوبکر برای من حدیث بیان کرد - و ابوبکر راست می‌گفت - وی فرمود: از رسول اکرم صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرمود: «هر بنده که مرتکب گناه شود و بعد وضو بگیرد و دو رکعت نماز خواند و از خداوند امرزش طلب کند، خداوند او را مورد مغفرت قرار می‌دهد» بعد رسول الله صلی الله علیه و آله این آیه را تلاوت فرمود: ﴿وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ﴾^(۲) علاوه بر این، حضرت علی در جریان قتال حضرت ابوبکر با مانعین زکات دوشادوش حضرت ابوبکر می‌جنگید. امام مسلم در صحیح خود و امام احمد در مسند قول رسول الله صلی الله علیه و آله را چنین نقل کرده‌اند: «... فَإِنْ يَطِيعُوا أَبَا بَكْرٍ وَعَمَرَ يَرِشِدُوا»^(۳). یعنی: «مردم و صحابه اگر از ابوبکر و عمر اطاعت کنند، راه راست را در می‌یابند».

درباره ابن عباس به سند صحیح ثابت است که او طبق کتاب الله فتوا می‌داد. اگر

۱- ثم اهدیت ص (۱۴۶-۱۴۵) و آنگاه... هدایت شدم ص (۲۴۰).

۲- سنن ابی داود. باب تفریع أبواب الوتر برقم (۱۵۲۱) صحیح ابی داود رقم (۱۳۴۶).

۳- صحیح مسلم مع الشرح کتاب المساجد ومواضع الصلاة برقم (۶۸۱)

در کتاب الله حکمی را ندید، طبق سنت رسول الله صلی الله علیه و آله فتوا می‌داد و اگر در سنت رسول الله حکمی را نیافت مطابق با قول ابوبکر و عمر فتوا صادر می‌کرد ولی درباره عثمان و علی رضی الله عنهما چنین نمی‌کرد و ابن عباس رضی الله عنهما به حبر (عالم بسیار بلند پایه) امت شهرت داشت و در زمان خود از عالم‌ترین صحابه بود. او مطابق با قول ابوبکر و عمر فتوا می‌داد و معتقد بود که قول این دو بزرگوار از قول سایر صحابه از حجیت برخوردار است. و در حدیث صحیح آمده است که رسول الله صلی الله علیه و آله درباره ابن عباس چنین دعا کرد: «خداوندا او را بینش دین و معنی و مفهوم صحیح قرآن عنایت بفرما»^(۱).

همه این دلایل حکایت از بینش عمیق حضرت ابوبکر صدیق دارند. و او حتی برای یک بار هم مخالف نصوص عمل نکرده است اما حضرت عمر و حضرت علی در بیش از یک مورد بدلیل نرسیدن و عدم اطلاع از نص، خلاف آن عمل کرده‌اند. کسانی که درباره مسایل علمی و اقوال علمای اندک اطلاعاتی دارند، این حقیقت را می‌دانند. در صحیح بخاری و مسلم از ابوسعید خدری، در بخشی از یک حدیث طولانی آمده است: «... کان ابوبکر أعلمنا (یعنی حضرت ابوبکر رضی الله عنه نسبت به رسول الله صلی الله علیه و آله از ما بهتر می‌دانست.)»^(۲) ابن حزم در کتاب ارزشمند خود (الفصل فی الملل والأهواء والنحل) می‌گوید: سخن بسیار زیبایی در این قضیه وجود دارد، هر چند که طولانی است ولی بدلیل اهمیت و ارزشی که دارد، ناچارم آن را نقل کنم. «ابو محمد می‌گوید: (شیعه) استدلال کرده است که علی از همه صحابه عالم‌تر بوده است. ابو محمد می‌گوید: این گوینده، دروغ گفته است، علم صحابی در پرتو دو چیز، روشن و شناخته می‌شود هیچ راه و روش سومی وجود ندارد. اول این است که روایت و فتاوی او زیاد باشند، دوم، اینکه رسول الله صلی الله علیه و آله او را به کثرت و به کرات با خود همراه کرده و از وی کار بگیرد - زیرا باطل و محال است اینکه رسول اکرم صلی الله علیه و آله از کسی کار بگیرد که علم نداشته باشد. این دو روش، که بیان گردید، بزرگ‌ترین دلیل برای عالم بودن و وسعت و گستردگی علم یک صحابی است. با توجه به این دو روش اکنون می‌بینیم که رسول الله صلی الله علیه و آله در طول بیماری خود حضرت ابوبکر رضی الله عنه را مامور اقامه نماز کرده است. در حالی که تمام

۱- منهاج ج ۷ ص (۵۰۳).

۲- صحیح البخاری کتاب الصلاة - باب الخوذة والممر فی المسجد (۴۵۴).

صحابه مانند، علی، عمر، ابن مسعود، ابی بن کعب و غیرهم حاضر بودند. اما رسول الله ﷺ، ابوبکر ﷺ را در برابر همه این بزرگان ترجیح داده است ولی رسول الله ﷺ موقعی که به جهاد رفته است چنین نکرده است، یعنی ابوبکر ﷺ را در مدینه جانشین خود تعیین نکرده است. زیرا جانشین رسول الله ﷺ در مدینه موقعی که رسول الله ﷺ برای جهاد تشریف برده است، مسئولیتی به جز سرپرستی زنان و معذورین نداشته است. قطعاً چنین معلوم می‌شود که حضرت ابوبکر ﷺ درباره نماز و احکام نماز دانایان از سایرین بوده است. و می‌بینیم که رسول الله ﷺ ابوبکر ﷺ را امر جمع‌آوری و نگهداری صدقات و اموال بیت المال ماموریت داده است. این امر نیز حکایت از آن دارد که او در باب صدقات و اموال بیت المال حد اقل مانند سایر صحابه عالم بود و حتی بسا اوقات بیش از دیگران به این امور رسیدگی می‌کرد و اگر اکثر صحیح نیست ولی رسول الله مانند دیگران از وی کار می‌گرفت. و رسول الله ﷺ کار نمی‌گرفت مگر از کسی که نسبت به صحت علم و فقه او اعتماد کامل می‌داشت. دلیل آنچه که گفتیم دایر بر اینکه علم حضرت ابوبکر ﷺ در باب صدقات، علم کامل و بینش صحیحی است، این است که صحیح‌ترین حدیث در باب زکات که عمل کردن بر آن واجب و تخلف از آن غیر مجاز است، حدیث ابوبکر ﷺ است که از طریق عمر ﷺ نقل شده است اما حدیثی که در باب زکات از طریق علی نقل شده است، مضطرب است و در آن حدیث مسایلی ذکر شده که فقها یکسره آن‌ها را ترک کرده‌اند و از جمله آن‌ها یک این است (فی خمس وعشرین من ابل خمس شياه) یعنی زکات ۲۵ شتر، ۵ گوسفند است. همچنین می‌بینیم که رسول الله ﷺ حضرت ابوبکر ﷺ را در جریان حج ماموریت داده و به عنوان امیر حجاج تعیین فرموده است، این ماموریت نشانگر این مطلب است که حضرت ابوبکر ﷺ در امور حج عالم‌تر از سایر صحابه بوده است. بدون تردید، حج، زکات و نماز از ارکان مهم اسلام هستند. باز می‌بینیم که رسول الله ﷺ حضرت ابوبکر ﷺ را در امور نظامی و جهاد و فرماندهی سپاه اسلام ماموریت داده است، این ماموریت حکایت از آن دارد که ابوبکر مانند سایر فرماندهان از صحابه در باب جهاد و احکام آن نیز علم داشته است. زیرا رسول الله ﷺ هیچ کس را در کاری که علم آن را نداشته است، مامور نکرده است. لذا ابوبکر ﷺ در باب جهاد همان قدر علم داشته است که علی ﷺ و سایر فرماندهان لشکر داشته‌اند، نه کم و نه زیاد. آری، وقتی که تقدم حضرت ابوبکر ﷺ بر

حضرت علی، در باب نماز، زکات و حج پذیرفته و مسلم است و در باب جهاد نیز تساوی میان این دو بزرگوار برقرار است، پس عالم بودن حضرت ابوبکر رضی الله عنه بیش از حضرت علی، واقعیتی است انکار ناپذیر. اگر بیشتر بررسی شود، می بینیم که رسول الله صلی الله علیه و آله در مجالست، مسافرت، حضر و گذراندن ساعات ابتدایی شب بر خود لازم کرده بود که با ابوبکر رضی الله عنه باشد. بنابراین حضرت ابوبکر رضی الله عنه با احکام و فتاوی صادره از رسول الله صلی الله علیه و آله، بیشتر آشنایی داشته است تا حضرت علی رضی الله عنه. آری، هیچ گوشه‌ای از علم باقی نمانده است که حضرت ابوبکر رضی الله عنه در آن از دیگران مقدم نباشد». لذا بطلان دعوی تیجانی و شیعیان درباره اعلم بودن علی از ابوبکر در تاریخ به ثبت رسیده است.

علامه ابن حزم در ادامه سخنان خود می‌گوید: ما هیچ یک از صحابه را متهم به نقص از رتبه خودش نمی‌کنیم، همانطور که بخاطر تعصبات بی‌مورد هیچ کدام از آنان را از رتبه واقعی‌اش برتر نمی‌دانیم. زیرا ما اگر از حضرت علی رضی الله عنه (نعوذ بالله) کناره‌گیری کنیم، مذهب خوارج را اختیار کرده‌ایم، حال آنکه خداوند ما را از این گمراهی و تعصب بی‌مورد، پاک کرده است، اگر درباره او غلو کنیم، معنی‌اش این است که مذهب شیعه را اختیار کرده‌ایم، حال آنکه خداوند ما را از چنین تهمت و تعصبی پناه داده است. بنا براین غیر از ما (یعنی غیر از اهل السنه والجماعه) دیگران درباره حضرت علی رضی الله عنه یا دچار افراط و غلو شده‌اند یا دچار تفریط و انحراف، آنان درباره آن حضرت متهم هستند یا به نفع او علیه او - بالاخره کسی که خود را به اسلام نسبت می‌دهد، نمی‌تواند منکر شود مبنی بر اینکه کسانی را که رسول الله صلی الله علیه و آله، مامور به انجام کارهای بسیار مهم مانند امامت در نماز، عامل جمع آوری زکات و مسئول امور حجاج کرده است، از علم و بینش عمیق و صحیح برخوردار بوده‌اند.

اگر شیعیان بگویند: رسول الله صلی الله علیه و آله علی رضی الله عنه را به فرماندهی دسته‌های قریش یا برای حل و فصل اختلافات در یمن ماموریت داده است؟ در جواب، به آنان می‌گوییم: آری، اما اینکه حضرت ابوبکر رضی الله عنه فتاوی، احکام و قضایای رسول اکرم صلی الله علیه و آله را مشاهده کرده و شخصاً در این جریان حضور داشته است، این امر موجب آن می‌شود که علم او از علم حضرت علی که در یمن به حل این مسایل پرداخته است و از پیامبر صلی الله علیه و آله دور بوده است، قوی‌تر باشد، علاوه بر این، رسول الله صلی الله علیه و آله حضرت ابوبکر رضی الله عنه را نیز به فرماندهی سربازانی مامور کرده است که اخماس (قریشی‌ها) در میان آنان بوده‌اند. لذا قطعاً می‌توانیم

بگوییم که علم حضرت ابوبکر رضی الله عنه با علم حضرت علی رضی الله عنه در امور نظامی برابر است. زیرا رسول الله صلی الله علیه و آله کسی را برای کاری مامور نمی‌کند تا او علم آن را نداشته باشد. از روایات صحیح ثابت است که حضرت ابوبکر رضی الله عنه و حضرت عمر رضی الله عنه در زمان رسول الله فتوا صادر کرده‌اند و رسول الله صلی الله علیه و آله از فتوا دادن آنان مطلع بوده است و اگر آنان در فتوا و صدور حکم از دیگران عالم‌تر نمی‌بودند، ممکن نبود که رسول الله صلی الله علیه و آله به آنان اجازه چنین کاری را بدهد. رسول الله صلی الله علیه و آله در حل و فصل مشکلات مردم یمن در کنار با حضرت علی، معاذ بن جبل و ابو موسی اشعری را نیز ماموریت داده بود. لذا حضرت علی رضی الله عنه در این کار همکاران زیادی داشته است که از جمله آنان ابوبکر و عمر نیز هستند. ولی ابوبکر در اغلب مسایل علمی که در سطور بالا بدان اشاره شد، منفرد بوده است. ابن حزم در ادامه بحث می‌گوید: این گوینده رافضی می‌گوید: «همانا علی رضی الله عنه در علم قرائت از سایر صحابه عالم‌تر بود.» ابو محمد می‌گوید: بنابر دلایل متعدد این یک عیبجویی و بهتان محض است. اولاً بخاطر اینکه در این تردید و نفی قول رسول الله صلی الله علیه و آله است. زیرا رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرموده است: «یوم القوم أفرأهم فإن استووا فأفقههم، فان استووا فأقدمهم هجرة». (کسی باید در نماز امامت کند که از نظر قرائت از دیگران قاری‌تر باشد. اگر همه در قرائت برابرند، آنگاه حق امامت با کسی است که در مسایل و احکام نماز مهارت بیشتری دارد. و اگر در این باره همه یکسان هستند، آنگاه حق امامت با کسی است که از نظر هجرت از دیگران مقدم باشد) ولی ما می‌بینیم و همگان می‌دانند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله در طول مدت بیماری، حضرت ابوبکر رضی الله عنه را برای نماز و امامت امر کرد، حال آنکه حضرت علی حاضر بود و رسول الله صلی الله علیه و آله صبح و شام را می‌دید. لیکن رسول الله صلی الله علیه و آله کسی دیگر را برای امامت و اقامه نماز شایسته ندانست. بنابراین ثابت شد که حضرت ابوبکر رضی الله عنه در قرائت، فقه و احکام نماز و در هجرت از سایر صحابه مقدم بود، و به کثرت چنین می‌شود، کسانی که تمام قرآن را حفظ نکرده‌اند اما از نظر قرائت و تجوید در مرتبه بالاتری هستند از کسانی که حافظ جمیع قرآن هستند. غیر حافظان ممکن است قرآن را با ترتیل و تجوید بهتر از حافظان بخوانند. هر چند که هیچ کدام از علی، ابوبکر و عمر حافظ جمیع قرآن نبود ولی با توجه به امر رسول الله صلی الله علیه و آله به ابوبکر برای اقامه نماز، بطور قطع و یقین چنین بر می‌آید که ابوبکر از علی در علم قرائت

بیشتر مهارت داشت. زیرا رسول الله صلی الله علیه و آله با بودن کسی که در قرائت عالم‌تر از دیگران است، دیگری را برای امامت امر نمی‌کند. همچنین با بودن کسی که در احکام و مسایل نماز عالم‌تر از دیگران است، دیگری را برای اقامه نماز دستور نمی‌دهد. بنابراین سر و صدای آنان در این خصوص نیز پایه و اساسی ندارد. الحمدلله رب العالمین - از این بحث، هر صاحب عقل و خرد به وضوح می‌داند که ابوبکر در برابر علی در علم و فقه از مقام و مرتبه والاتری برخوردار بوده است^(۱).

تیجانی می‌گوید: «وقتی از ابوبکر درباره «أب» که در قرآن آمده است: ﴿وَفَلَكِهَةٌ وَأَبًا ۝ مَّتَعًا لَّكُمْ وَلَا نَعْمِيكُمْ ۝﴾ [عبس: ۳۱-۳۲] سوال شد، او گفت: زیر کدام آسمان و روی کدام زمین زندگی کنم، اگر بدون علم درباره کتاب خداوند سخن گویم. ثم اهدتیت ص (۱۴۶) و آنگاه... هدایت شدم ص (۲۴۱).
می‌گوییم:

۱- این روایت که ابن کثیر آن را ذکر کرده و ابراهیم التیمی از ابوبکر آن را روایت کرده است، روایت ضعیفی است، زیرا سند آن میان ابراهیم و ابوبکر منقطع است.

۲- به فرض اینکه حدیث صحیح باشد، این معنی از آن مستفاد نمی‌شود که حضرت ابوبکر رضی الله عنه معنی «أب» را نمی‌دانست. زیرا معنی ساده و روشن است و آن اینکه نوعی گیاه است. همانطور که خداوند فرموده است: ﴿فَأَنْبَتْنَا فِيهَا حَبًّا ۝ وَعِنَبًا وَقَضْبًا ۝ وَزَيْتُونًا وَنَخْلًا ۝ وَحَدَائِقَ غُلْبًا ۝ وَفَلَكِهَةٌ وَأَبًا ۝﴾ [عبس: ۲۷-۳۱]. لیکن ماهیت «أب» بدان گونه مشخص نشده است که شکل، جنس و یا مصداق آن شناخته شود، منظور حضرت ابوبکر رضی الله عنه از اظهار بی‌علمی نیز همین بوده است. حضرت انس رضی الله عنه شبیه این جریان را از حضرت عمر رضی الله عنه نقل کرده است. حضرت انس می‌گوید: حضرت عمر رضی الله عنه بالای منبر رضی الله عنه ﴿وَفَلَكِهَةٌ وَأَبًا ۝﴾ را قرائت کرد و فرمود: ﴿وَفَلَكِهَةٌ﴾ را می‌دانیم ولی ابا چیست؟ بخاطر عدم تعیین ماهیت آن، مفسرین نیز آن را گیاهی از گیاهان زمین تفسیر کرده‌اند. مجاهد، سعید و ابن جبیر می‌گویند: الاب، الکلاء (یعنی «أب» به

معنی گیاه است) مجاهد، حسن، قتاده و ابن زید می‌گویند: «أبا» برای حیوان‌ها مانند میوه است برای انسان‌ها، عطاء می‌گوید: «هر چیز که بر روی زمین سبز شود، «أب» گفته می‌شود»^(۱).

روشن است که معنی «اب» هر آنچه که بر روی زمین سبز شود، است ولی صحابه، کیفیت، جنس و مصداق آن را معین نکرده‌اند، و این دلالت بر عدم علم ندارد. اگر رسول الله ﷺ، نوع و مصداق آن را مشخص می‌کرد، صحابه فرد و مصداق آن را می‌شناختند ولی چون در تعیین مصداق آن ابهام وجود دارد، به هر آنچه که از زمین روید، گفته می‌شود.

آقای تیجانی به وجود اختلاف میان فاطمه و ابوبکر رضی الله عنهما اشاره کرده، دو باره می‌گوید: نخستین حادثه‌ای که بعد از وفات رسول الله ﷺ به وقوع پیوست و مورخین و منابع اهل سنت آن را نیز نقل کرده‌اند، اختلاف فاطمه زهرا با ابوبکر است. ابوبکر در این اختلاف به حدیث «نحن معشر الأنبياء لا نورث ما تركناه صدقة» «ما گروه پیامبران به کسی میراث نمی‌گذاریم، ترکه ما صدقه است» استناد کرده بود. فاطمه زهرا این حدیث را تکذیب نموده و بوسیله آیه قرآن آن را باطل اعلام کرد و علیه ابوبکر استدلال کرد مبنی بر اینکه پدرم، حضرت رسول الله ﷺ، ممکن نیست که قرآن را نقض کند. خداوند در قرآن می‌فرماید: ﴿يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَّاتِ﴾ [النساء: ۱۱]. فاطمه می‌گفت: آیه جنبه عمومیت دارد، شامل پیامبران و غیر پیامبران است و نیز علیه ابوبکر از این آیه: ﴿وَوَرَّثَ سُلَيْمَنُ دَاوُودَ﴾ [النمل: ۱۶]. یعنی سلیمان وارث داود شد. استناد کرد و گفت: داود و سلیمان هر دو پیامبر بودند و همچنین این آیه: ﴿فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا ۖ يَرِثُنِي وَيَرِثُ مِنْ عَالِي يَعْقُوبَ ۖ وَأَجْعَلْهُ رَبِّ رَضِيًّا ۖ﴾ [مریم: ۵-۶] (خداوند به من فرزندی عطا فرما که از من و از خاندان یعقوب ارث ببرد و پروردگارا، او را پسندیده ساز) نیز مورد استناد فاطمه زهرا بود^(۲).

۱- بیهقی در شعب ایمان - باب فی تعظیم القرآن - ص (۴۲۴) مستدرک حاکم ج ۲ ص (۵۱۴) حدیث مطابق شرط شیخین است.

۲- ثم اهدیت ص (۱۵۳). آنگاه... هدایت شدم ص (۲۵۵-۲۵۴).

می‌گوییم:

۱- نکته بسیار حیرت‌زا و شگفت‌آور درباره تیجانی این است که او جریان را به کرات تکرار می‌کند. طوری معلوم می‌شود که او نوشته‌های خود را باور ندارد. مثل اینکه بر مغزش فشار می‌آورد و آنچه که از آن بیرون می‌آید، صفحات قرطاس را بدان سیاه می‌کند. این اسلوب مبین این واقعیت است که جریان فاطمه حامل برداشتنی که او از آن دارد، هرگز نیست اما جناب تیجانی در هر حال می‌خواهد از یک سنگ کوچک کوهی بسازد و گاه را کوهی جلوه دهد. این تز و روال کار روافض است. درباره این گفته او که فاطمه زهرا حدیث رسول الله را تکذیب نموده، آن را باطل اعلام کرده است. و علیه حضرت ابوبکر استدلال کرده است دایر بر اینکه پدرش حکم قرآن را که بر وی نازل شده است، نقض نمی‌کند... الخ باید عرض شود: هر کس که از اندک عقل و خرد بهره‌ای دارد، می‌داند که این دروغ محض است. در چه منبعی تاریخی و روایی آمده است که فاطمه حدیث «لا نورث... الخ» را تکذیب کرده است؟! آری، هر کس که به طور مداوم دروغ گوید، دروغ او را به گفتن چیزهای بسیار عجیب و نادر و می‌دارد.

۲- آقای تیجانی چند صفحه قبل علیه حضرت ابوبکر رضی الله عنه چنین استدلال کرده بود که: فاطمه بدلیل معصوم بودنش ممکن نیست که دروغ گفته باشد، لذا عقل و منطق حکم می‌کند که ابوبکر بر وی ستم کرده است و به همین خاطر فاطمه بر وی خشم کرده و علیه او دعا کرده است... الخ، در فرازی دیگر از سخنانش می‌گوید: ابوبکر عمداً با تصمیم قبلی فاطمه را مورد اذیت قرار داده و وی را تکذیب کرده است تا او نتواند بوسیله نصوص غدیر، علیه ابوبکر درباره خلافت شوهرش استدلال کند. اما تیجانی اکنون می‌گوید: «ابوبکر از حدیث «نحن معشر الأنبياء لانورث... الخ» استدلال کرده است و فاطمه با استناد به آیه قرآن او را تکذیب کرده است؟! شما را به خدا سوگند، این همه تضاد و تناقض چگونه با هم درست در می‌آیند؟! آیا جریان یکی است یا روایات متعدد بلکه دروغ‌ها متعدداند؟! خداوند حضرت ابوبکر رضی الله عنه را مورد رحمت قرار داده و او را از شر این جنایتکاران رهایی بخشد، تیجانی گاهی می‌گوید: ابوبکر خطاکار

است بدلیل اینکه فاطمه معصوم است و گاهی برای ناراض شدن حضرت فاطمه اشک تمساح می‌ریزد و گهگاهی می‌گوید ابوبکر قصد آزار و اذیت فاطمه را کرده و وی را تکذیب نموده است و در اینجا می‌گوید: ابوبکر علیه فاطمه از حدیث رسول الله ﷺ استناد کرده است، همه این‌ها را در یک جریان به ابوبکر ﷺ نسبت می‌دهد. خواننده محترم چه قضاوت می‌کند، جز اذعان کردن به حق که احتمال باطل در آن اصلاً نباشد و آن همان است که ما اثبات کردیم. اگر فاطمه علیها السلام معصوم می‌بود. هرگز به تکذیب حدیث رسول الله استناد نمی‌کرد بدلیل اینکه او دروغ نمی‌گوید و ابوبکر خطا کار است ولی حقیقت این است که فاطمه معصوم نیست و سخنان گذشته بهترین ضامن و دلیل بر این ادعا هستند اما استدلال فاطمه به قرآن علیه موضع حضرت علی علیه السلام، کاملاً استدلالی بی‌پایه است و بطلان این استدلال از مباحث بعدی روشن‌تر خواهد شد.

۳- درباره ادعای تیجانی دایر بر استناد فاطمه از آیه میراث: ﴿يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي وَاُولَادِكُمْ﴾ [النساء: ۱۱]. باید عرض شود که الفاظ آیت اصلاً مقتضی این نیستند که پیامبر ﷺ به کسی ارث می‌دهد و چنین معنایی از عموم الفاظ ثابت نمی‌شود. زیرا خداوند فرموده است: ﴿يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي وَاُولَادِكُمْ لِلَّذِي كَرِهَ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ فَإِنْ كُنَّ نِسَاءً فَوْقَ اثْنَتَيْنِ فَلَهُنَّ ثُلُثَا مَا تَرَكَ وَإِنْ كَانَتْ وَاحِدَةً فَلَهَا النِّصْفُ وَلَا بُوَيْهَ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا السُّدُسُ مِمَّا تَرَكَ إِنْ كَانَ لَهُ وَوَلَدٌ فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَوَلَدٌ وَوَرِثَةٌ أَبَوَاهُ فَلِأُمَّهِ الثُّلُثُ فَإِنْ كَانَ لَهُ إِخْوَةٌ فَلِأُمَّهِ السُّدُسُ﴾ [النساء: ۱۱]. «خداوند درباره فرزندان شما را چنین توصیه می‌کند، هر فرزند پسر دو برابر فرزند دختر از میراث والدین سهم می‌برد. اگر فرزندان همه دختر و بیش از دو باشند دو سوم مال متروکه از آن‌ها است. اگر فرزند دختری است (بدون برادر) نصف متروکه از آن اوست. اگر میت فرزند دارد، سهم هر یک از پدر و مادر میت یک ششم کل ترکه است. اگر میت فرزند ندارد و تنها وارث او والدین هستند، سهم مادر یک سوم است. اگر میت برادر دارد (فرزند ندارد) آنگاه سهم مادر یک ششم است.»

حکم مذکور متوجه کسانی است که مقصود خطاب و مورد خطاب هستند و در آیه چنین چیزی نیست که مخاطب بودن رسول الله ﷺ را ثابت کند. و (کاف) خطاب

شامل کسی می‌شود که متکلم قصد خطاب او را کرده باشد. اگر معلوم نشود که فرد معینی مقصود خطاب است، آنگاه الفاظ او را شامل نمی‌شود حتی بعضی‌ها بر این باور هستند که ضمائر مطلقاً تخصیص را نمی‌پذیرند چه برسد به ضمیر مخاطب؟ زیرا ضمیر مخاطب شامل نمی‌شود مگر کسی را که قصد خطاب او شده باشد. اگر فرض شود که ضمیر مخاطب عام است و تخصیص را می‌پذیرد، باز هم عام است برای کسانی که مقصود به خطاب باشند و در آیه چنین دلیلی نیست تا ثابت کند که شخص رسول صلی الله علیه و آله نیز از مخاطبین است ^(۱). زیرا کاف جمع «کم» در قرآن آمده و در بعضی موارد پیامبر صلی الله علیه و آله را شامل خطاب قرار می‌دهد و در بعضی موارد فقط شامل مومنین از افراد امت است و پیامبر را شامل نمی‌شود. مانند این آیه: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَلَا تُبْطِلُوا أَعْمَالَكُمْ﴾ [محمد: ۳۳] «ای مومنان، از خدا اطاعت کنید، از رسول اطاعت کنید و اعمالتان را به هدر ندهید». در جای دیگر قرآن آمده است: ﴿قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ﴾ [آل عمران: ۳۱]. (بگو: اگر شما خدا را دوست دارید، از من پیروی کنید، خداوند شما را دوست می‌دارد و گناهان شما را می‌بخشد) کاف خطاب «کم» در این آیه رسول الله صلی الله علیه و آله شامل نمی‌شود بلکه سیاق آیه دال بر این است که مصداق آن فقط مخاطبین هستند - همچنین در این آیه نیز خطاب شامل پیامبر صلی الله علیه و آله نیست، می‌فرماید: ﴿وَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تُقْسِطُوا فِي الْيَتَامَىٰ فَانكِسُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ مَثْوًىٰ وَتِلْكَ وَرُبِعٌ فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةٌ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ ذَلِكَ أَدْنَىٰ أَلَّا تَعُولُوا﴾ [النساء: ۶] «وَأَثُوا النِّسَاءَ صَدَقْتِهِنَّ نِحْلَةً فَإِنْ طِبْنَ لَكُمْ عَنْ شَيْءٍ مِّنْهُ نَفْسًا فَكُلُوهُ هَنِيئًا مَّرِيئًا﴾ [النساء: ۳-۴]. «اگر می‌ترسید که در حق ایتام، عدالت را رعایت نمی‌کنید پس با زانی که می‌پسندید، با دوتا، سه‌تا و چهارتا ازدواج کنید. اگر می‌ترسید که - در حق زنان - عدالت را رعایت نمی‌کنید، در این صورت به یکی اکتفا یا با کنیزان خود ازدواج نمایید. این کار باعث می‌شود که کمتر دچار ستم و کج روی شوید. و مهریه‌ی زنان را به عنوان یک فرضیه با طیب خاطر پرداخت نمایید، پس اگر آن‌ها، چیزی از مهریه‌ی خویش را با طیب خاطر به شما بخشیدند، آن را حلال و گوارا مصرف کنید». این دو آیه نیز شامل مخاطبینی غیر پیامبر صلی الله علیه و آله هستند. زیرا برای

پیامبر ﷺ جایز است که بیش از چهار همسر داشته باشد و پیامبر ﷺ می‌تواند بدون مهریه ازدواج کند، همان گونه که از نصوص صحیح و صریح بر می‌آید^(۱).

۴- درباره ادعای تیجانی دایر بر استدلال فاطمه از آیه: ﴿وَوَرِثَ سُلَيْمَنُ دَاوُدَ﴾.

النمل: ﴿۶۶﴾ (و سلیمان میراث برد از پدرش) داود). و هر دوتای آنان پیامبر بودند، باید عرض کنم:

(الف) بکار بردن کلمه ارث مستلزم این نیست که آن ارث از قبیل اموال باشد. زیرا

کلمه ارث برای معانی متعددی بکار می‌رود. مثلاً در قرآن آمده است. ﴿ثُمَّ أَوْرَثْنَا

الْكِتَابَ الَّذِينَ أَصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا﴾ [فاطر: ۳۲]. «سپس بندگان برگزیده مان را صاحب و

وارث قرآن دادیم» در سوره احزاب آمده است. ﴿وَأَوْرَثْنَاكُمْ أَرْضَهُمْ وَدِيَارَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ

وَأَرْضًا لَمْ تَطَّوْهُا﴾ [الأحزاب: ۲۷]. «و شما را وارث زمین، خانه‌ها و دارایی آن‌ها گرداند و

همچنین وارث زمین گرداند که آن‌ها به آن گام نگذاشته بودند». در سوره انبیا آمده است.

﴿وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ﴾ ﴿۱۰۵﴾

[الانبیاء: ۱۰۵]. (ما علاوه بر قرآن، در زبور هم نوشته‌ایم که زمین را بندگان صالح ما به ارث

می‌برند). در تمام این آیه‌ها منظور از وراثت، تنها وراثت اموال نیست، بلکه معانی

متعددی را در بر دارد.

(ب) منظور از ﴿وَوَرِثَ سُلَيْمَنُ دَاوُدَ﴾ وراثت علم و نبوت است، نه وراثت مال، زیرا

حضرت داود عليه السلام فرزندان دیگری غیر از حضرت سلیمان داشت و همه آنان شریک

میراث مالی بودند، اختصاص سلیمان به ارث مالی چه توجیه شرعی دارد؟ و علاوه بر

این، این آیه در مقام مدح داود و سلیمان آمده است میراث بردن سلیمان از پدرش

داود در باب مال هیچ گونه مدحی را همراه ندارد، نه برای سلیمان و نه برای داود.

زیرا هر یهودی و مسیحی از پدرش مال را به ارث می‌برد. مال را به ارث بردن از امور

عادی و معمولی است که همه مردم در آن شریک هستند مانند خوردن، نوشیدن و

دفن اموات و غیره. و چنین چیزی به عنوان تعریف و ستایش برای پیامبران بیان

نمی‌شود. زیرا سودی ندارد چیزی از انبیا نقل می‌شود که مایه عبرت برای دیگران

باشد و بهره‌ای از آن مستفاد شود. ورنه این سخن که فلانی فوت شد و فرزندش مال

وی را به ارث برد، مانند این است که فلانی فوت کرد و فرزندش او را دفن کرد، و مثل این است که گفته شود: خوردند، نوشیدند و خوابیدند. امثال این حرف‌ها و سخن‌ها، شایسته نیست که از قصه‌های قرآن قرار داده شوند و به عنوان قصص انبیا نقل شوند^(۱).

(ت) درباره این آیه: ﴿فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَليًّا ۗ وَيَرِثُنِي وَيَرِثُ مِنْ عَالِ يَعْقُوبَ ۗ وَأَجْعَلْهُ رَبِّ رَضِيًّا ۗ﴾ [مریم: ۵-۶] «پس از طرف خودت به من ولیعهد و جانشینی عطا کن تا از من و فرزندان یعقوب ارث ببرد». عرض شود که بدون شک و تردید این سخن حضرت زکریا است و او از آل یعقوب مالی را به ارث نبرده است بلکه فرزندان آل یعقوب و دیگر وارثان وی از حضرت یعقوب ارث بردند. لذا به ادعا می‌توان گفت که منظور از ارث در آیه مذکور، ارث مالی نیست، علاوه بر این، حضرت زکریا شغل نجاری داشت و ثروتمندی نبود که ثروتش را به عنوان ارث به یحیی بدهد. و علاوه بر این، اگر در ابتدا آیه مذکور، که آقای تیجانی آن را کتمان کرده است، دقت کنیم. یعنی در این بخش از آیه: ﴿وَأَيُّ خِفْتُ الْمَوْلَىٰ مِنْ وَرَائِي ۗ﴾ [مریم: ۵] «من از بستگانم هراس دارم» بخوبی روشن می‌شود که زکریا خوف آن را نداشت که بعد از مردنش، مالش به ارث برده می‌شود، زیرا این نمی‌تواند موجب ترس و خوف باشد. این نکته این مطلب را کاملا برای ما روشن می‌سازد که منظور زکریا از وراثت، وراثت علم و نبوت بوده است.

(ج) مفسرین شیعه نیز این مطلب را پذیرفته‌اند که منظور از وراثت در آیه مذکور، وراثت علم است.

مولف «التفسیر المبین»، محمد جواد مغنیه، از علمای بزرگ و معاصر در تفسیر آیه: ﴿وَوَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُودَ ۗ﴾ [النمل: ۱۶] می‌گوید: «فی الملك والنبوة» یعنی سلیمان وارث داود شد در نبوت و حکومت^(۲) مولف تفسیر مبین در تفسیر آیه: ﴿وَأَيُّ خِفْتُ الْمَوْلَىٰ مِنْ وَرَائِي ۗ﴾ [مریم: ۵] می‌گوید: موالی به معنی عمو و فرزندان عمو است بعد از وی، زکریا از آن می‌ترسید که در صورت وارث شدن آنان، آنان در حق مردم بد رفتاری کنند، دین و دنیا مردم را به فساد سوق بدهند مولف مذکور درباره: ﴿فَهَبْ لِي مِنْ

۱- منهج السنة ج ۴ ص (۲۲۴).

۲- تفسیر المبین - محمد جواد مغنیه - ص (۴۹۶) سوره نمل.

لَدُنكَ وَلِيًّا ﴿۵﴾ [مریم: ۵] می‌گوید: «ولی» به معنی وارث است. ﴿يَرِثُنِي وَيَرِثُ مِنْ آلِي يَعْقُوبَ﴾ [مریم: ۶] می‌گوید: العلم والنبوة؟!^(۱) یعنی منظور از وراثت، وراثت علم و نبوت است. علاوه بر این آقای کافی حدیث «إن الأنبياء لم يورثوا ديناراً ولا درهماً وإنما ورثوا العلم» را نقل می‌کند و امام موخر شیعیان، خمینی حدیث را صحیح قرار می‌دهد^(۲).

«نقدی بر ادعای تیجانی دایر بر اینکه ابوبکر رضی الله عنه در قتال با مانعین زکات مرتکب خلافت سنت شده است»

آقای تیجانی می‌گوید: حادثه‌ای که در روزهای آغازین خلافت ابوبکر پیش آمد و مورخین اهل سنت آن را نقل کرده‌اند و دوستان نزدیک ابوبکر، مانند عمر بن خطاب در این جریان با وی مخالفت کرده‌اند، حادثه قتال و مبارزه با مانعین زکات است. عمر بن خطاب در جریان قتال با مانعین زکات با وی مخالفت کرده، می‌گوید: ای ابوبکر با آنان قتال نکن، زیرا من از رسول الله صلی الله علیه و آله شنیدم که فرموده است: به من امر شده که با مردم قتال کنم تا زمانی که آنان کلمه (لا إله إلا الله محمد رسول الله) را نگفته‌اند. هر کس این کلمه را بگوید، جان و مالش از جانب من در امان است و حساب باطن و معامله درونی او با خداوند است. این حدیث نص صریح است. در صحیح مسلم به این صورت وارد شده است: «رسول الله صلی الله علیه و آله در غزوه خیبر پرچم را به دست علی داد و علی گفت: ای رسول خدا چرا با اهل خیبر بجنگم؟ رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: با آنان قتال کن مادام که کلمه لا إله إلا الله را نگفته‌اند. هرگاه کلمه را بگویند: جان و مال خود را از هر گونه تعرض در امان قرار داده‌اند مگر مجوز شرعی پیدا شود و معامله باطن آنان با خداوند است. ولی ابوبکر به این حدیث قناعت نکرد و گفت: سوگند به ذات حضرت حق، هر کس بین زکات و نماز تفاوتی قایل باشد. با وی قتال خواهد شد. زیرا زکات حق مال است و گفت: به خدا سوگند. اگر ریسمان یا بزغاله‌ای را که در زمان رسول الله صلی الله علیه و آله پرداخت کرده‌اند، پرداخت نکنند، با آنان قتال خواهد شد. بعد از این عمر بن خطاب قانع شده و گفت: وقتی دیدم که ابوبکر در برابر موضع خودش مصمم بود، خداوند، مرا شرح صدر عنایت کرد ولی من نمی‌دانم خداوند چگونه در برابر مخالفت با

۱- التفسیر المبین - محمد جواد مغنیه - ص (۳۹۶).

۲- (الحکومة الإسلامية) تالیف خمینی ص (۹۳).

سنت رسول الله صلی الله علیه و آله ملتی را شرح صدر عنایت می کند (۱).

۱- عهد و پیمان حضرت ابوبکر رضی الله عنه دایر بر جهاد با مانعین زکات کاملاً بجا و موافق با موازین کتاب و سنت و مورد اتفاق امت بوده است. خداوند متعال در همین خصوص می فرماید: ﴿فَإِذَا أُنْسِلَخَ الْأَشْهُرُ الْحُرْمُ فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَخُذُوهُمْ وَأَحْضِرُوهُمْ وَأَقْعُدُوا لَهُمْ كُلَّ مَرْصِدٍ فَإِنْ تَابُوا وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَعَآتُوا الزَّكَاةَ فَخَلُّوا سَبِيلَهُمْ إِنَّ اللَّهَ عَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿۵﴾﴾ [التوبة: ۵]

«پس از گذشت ماه‌های حرام، هر جا مشرکین را دیدید، با آنان بجنگید، آنان را اسیر کنید، تمام گلوگاه‌های رفت و آمد آنان را کنترل کرده آنان را در محاصره‌ی کامل قرار دهید. پس اگر با اقامه نماز و پرداخت زکات توبه کردند، آنگاه جلوی آن‌ها را نگیرید (یعنی تعرض نکنید) همانا خداوند بخشنده و مهربان است.»

در آیه یازده ۱۱ سوره توبه می فرماید: ﴿فَإِنْ تَابُوا وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَعَآتُوا الزَّكَاةَ فَإِخْوَانُكُمْ فِي الدِّينِ وَنُقِصِلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ ﴿۱۱﴾﴾ [التوبة: ۱۱] (اگر آنان با اقامه نماز و پرداخت زکات توبه کردند، برادران دینی شما هستند - ما مسایل و احکام را به تفصیل و بدون ابهام برای کسانی که علم دارند، بیان می کنیم). این دو آیه، حکایت از آن دارند که اقامه نماز و پرداخت زکات و تفریق نکردن میان زکات و نماز، از شرایط توبه و دخول در اسلام هستند. اینجا است که عبدالله بن مسعود رضی الله عنه می گوید: شما مامور به اقامه نماز و پرداخت زکات هستید، هر کس زکات ندهد، نماز او پذیرفته نمی شود. ابن عباس می گوید: آیه‌ی: ﴿فَإِنْ تَابُوا وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَعَآتُوا الزَّكَاةَ﴾ جان اهل قبله را در امان قرار داده است (۲). تفسیر ابن عباس مقتضی است که هرگاه کسی یا کسانی در اداء نماز یا پرداخت زکات اعتقاداً چون و چرا کنند قتال و جنگیدن با آنان مباح است. این عیناً همان چیزی است که خلیفه اول، حضرت ابوبکر رضی الله عنه با مانعین زکات انجام داد. علامه ابن کثیر نیز در شرح این آیه، دیدگاه ابن عباس را تأیید کرده است. ابوبکر صدیق رضی الله عنه نیز بر اساس همین دلایل که قتال با مشرکین را به صورت مشروط و انجام مقتضیات دخول در اسلام که همانا اقامه نماز و پرداخت زکات و اداء سایر واجبات

۱- ثم اهدتیت (۱۵۴-۱۵۳). و آنگاه... هدایت شدم ص (۲۵۶-۲۵۵).

۲- تفسیر طبری ج ۶ ص (۳۲۸).

دینی است حرام قرار داده‌اند، قتل کرده است. مهمترین رکن اسلام بعد از شهادتین، نماز و بعد از آن زکات است. نماز حق خداوند است و زکات سود و بهره مادی است برای نیازمندان و فقرا. و لذا از بهترین اعمال متعلق به بندگان محسوب می‌گردد. و روی همین اهمیت، خداوند در بسیاری موارد، زکات را در کنار نماز ذکر کرده است^(۱). عبدالرحمن بن زید می‌گوید: «نماز و زکات هم زمان فرض شده‌اند و میان آن دو تفاوتی وجود ندارد. بعد این آیه: ﴿فَإِنْ تَابُوا وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَعَآتُوا الزَّكَاةَ فَإِخْوَانُكُمْ فِي الدِّينِ﴾ [التوبة: ۱۱] را خوانده و بدان استدلال می‌کند و می‌گوید: ممکن نیست که نماز بدون زکات مورد قبول حضرت حق قرار گیرد. و می‌گوید: «خداوند ابوبکر^{رضی الله عنه} را مورد مرحمت قرار دهد، او چقدر بینش عمیق داشت.»^(۲)

۲- حدیث رسول الله^{صلی الله علیه و آله} در این باره چنین می‌گوید: «رسول اکرم^{صلی الله علیه و آله} فرمود: به من امر شده که با مردم (کفار) بجنگم تا اینکه آنان بگویند: «أشهد أن لا إله إلا الله وأن محمداً عبده ورسوله»، نماز را اقامه کنند و زکات اموال شان را بپردازند. هرگاه این اعمال را انجام دادند، جان و مال خود را از ناحیه من در امان قرار داده‌اند، مگر به حق اسلام و معامله باطنی آنان با خداوند است^(۳). این حدیث صحیح، آشکارا اعلام می‌دارد. که عصمت جان و مال بدون ایمان تحقق پیدا نمی‌کند و ایمان واقعی بدون اقامه نماز و پرداخت زکات تحقق پیدا نمی‌کند و وقتی که مردم از دادن زکات خود داری کنند، قتل با آنان واجب می‌شود.

۳- .. چنین بر می‌آید که آقای تیجانی اندک اطلاعاتی درباره مذهب اثنا عشری که بدان هدایت شده است، ندارد و سوای اسم آن، چیزی دیگر درباره آن نمی‌داند. شیعه اثنا عشری بالاتفاق باور دارند که زکات مانند نماز است و تفاوتی با آن ندارد و بدیهی است که تارک نماز مجازاتش قتل و اعدام است و همه مذاهب بر این مساله اتفاق دارند. یکی بودن زکات با نماز مبین این مطلب است که حکم آن دو نیز یکی است و این همان چیزی است که شیعه نیز بدان

۱- تفسیر ابن کثیر ج ۲ (ص ۳۴۹).

۲- تفسیر طبری ج ۶ ص ۳۴۹.

۳- صحیح بخاری کتاب الإیمان، باب: ﴿فَإِنْ تَابُوا وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَعَآتُوا الزَّكَاةَ﴾ [التوبة: ۱۱] مسلم مع الشرح کتاب الإیمان برقم ۲۲.

اعتراف دارد. امام شیعه محمد حر العاملی در «وسائل الشیعه» از ابی جعفر و ابی عبدالله روایت می‌کند: «فرض الله الزکاة مع الصلاة»^(۱) از ابی جعفر علیه السلام روایت است می‌فرمود: خداوند زکات را همراه با نماز فرض کرده است و فرموده است: ﴿وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ﴾ [البقرة: ۴۳] «نماز را بر پا دارید و زکات اموال تان را بپردازید» هر کس اقامه نماز کند و زکات ندهد، نمازش اعتباری ندارد (فروع کافی کلینی باب منع زکات ج ۳ ص ۵۰۳) آقای تیجانی بیش از این می‌خواهد، مانعی ندارد گوش کن آقای تیجانی هدایت شده!!! مولف «من لا یحضره الفقیه» که از کتب مرجع شیعه در اصول و فروع است، می‌نویسد:

«از ابی عبدالله علیه السلام مروی است: هر کس اندازه قیراطی از زکات را منع کند، او نه مومن است و نه مسلمان. و به همین معنی است قول خداوند: ﴿حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ﴾ [المؤمنون: ۹۹] «هرگاه موت یکی از آنان فرا رسد، می‌گوید، پروردگارا مرا برگردان تا عمل نیک انجام دهم»- در روایتی دیگر آمده است، «لا تقبل له صلاة»^(۲) یعنی هر کس نماز بخواند و زکات ندهد، نماز وی پذیرفته نخواهد شد. و از ابی جعفر علیه السلام روایت است: روزی رسول الله صلی الله علیه و آله در مسجد فرمود: فلانی، فلانی و فلانی بیرون بروند. پنج نفر از آنان را نام برد و بعد فرمود: از مسجد ما بیرون بروید و در آن نماز نخوانید چون شما زکات نمی‌دهید^(۳). ابوبصیر از ابی عبدالله روایت می‌کند که فرمود: «هر کس به اندازه یک قیراط از دادن زکات خود داری کند او اختیار دارد که یهودی بمیرد یا نصرانی^(۴) - حتی مولف «من لا یحضره» به این تهدید قناعت نکرده کشتن او را نیز مباح می‌داند از ابان بن تغلب به نقل از ابی عبدالله روایت می‌کند و می‌گوید: دو خون در اسلام مباح هستند و خدا آن‌ها را حلال قرار داده است. هیچ کس درباره آن دو قضاوت نمی‌کند تا اینکه خداوند قائم اهل بیت را مبعوث نمی‌کند - هرگاه خداوند قائم اهل بیت را مبعوث می‌کند، او درباره این دو خون حکم مطابق

۱- وسائل الشیعه، تحصیل مسائل الشریعة ج ۶ ص ۱۱-۵ کتاب الزکاة.

۲- من لا یحضره الفقیه - ابن بابویه قمی ج ۲ ص ۱۳-۱۲.

۳- من لا یحضره الفقیه ج ۲ ص ۱۳.

۴- فروع کافی ج ۳ ص (۵۰۲).

دستور الله صادر می‌کند. یکی از آن دو، زانی محصن است که او را سنگباران می‌کند، دومی مانع زکات است که او را گردن می‌زند^(۱). - با این همه تفاسیل و دیدگاه تمام فرق اسلامی حتی شیعه دایر بر مباح الدم بودن کسانی که زکات نمی‌پردازند، جناب تیجانی هدایت شده!!! چگونه حضرت ابوبکر^{رضی الله عنه} را مورد اعتراض و اتهام قرار می‌دهد و در جریان قتال با مانعین زکات او را مرتکب خلاف کتاب الله و سنت می‌داند؟! و اگر مولف «من لا یحضره الفقیه» فتوا به زدن گردن مانعین زکات صادر کند و در این راستا به قول «قائم خیالی» استناد کند، آقای تیجانی خم به ابرو نمی‌آورد؟! آری، آقای تیجانی به مناسبت هدایت خودت باید چهار بار الله اکبر بگویی!!

۴- اما اینکه حضرت عمر بن خطاب^{رضی الله عنه} در بدایت امر نسبت به تصمیم حضرت ابوبکر دایر بر قتال با مانعین زکات معترض بود، باید عرض شود، که نخست مساله برای سیدنا عمر بن خطاب مشتبه بود و گفت: چگونه با مردم قتال می‌کنی حال آنکه رسول الله^{صلی الله علیه و آله} فرموده است: دستور کشتن تا زمانی است که آنان به لا إله إلا الله اعتراف نکرده باشند و هرگاه به لا إله إلا الله اعتراف کنند، جان و مال خود را از هر گونه تعرض از ناحیه من در امان قرار داده‌اند مگر در صورت مجوز شرعی، و معامله باطن آنان با خداوند است - حضرت عمر بن خطاب از عموم و ظاهر سخنان رسول الله^{صلی الله علیه و آله} استناد کرده بود و به الفاظ آخر حدیث و هو بحقه (مگر در صورت مجوز) توجه نکرده بود. لذا حضرت ابوبکر^{رضی الله عنه} با استناد به اینکه هر کس تفاوتی میان نماز و زکات قایل باشد، موضع حضرت عمر بن خطاب را رد کرد و فرمود: هر کس از دادن زکات خود داری کند با وی قتال خواهد شد - زیرا زکات حق مال است. زکات را مانند نماز قرار داد و روشن است که قتال تارک نماز به اتفاق تمام صحابه مباح است. وقتی این مساله برای حضرت عمر^{رضی الله عنه} روشن شد و حقانیت موضع حضرت ابوبکر^{رضی الله عنه} برایش ظاهر شد، موافقت خود را درباره قتال با مانعین زکات اعلام کرد و گفت: به خدا سوگند وقتی دیدم که خداوند حضرت ابوبکر^{رضی الله عنه} را درباره قتال مانعین زکات شرح صدر عطا کرده بود، حقانیت دیدگاه او برای من روشن

۱- من لا یحضره الفقیه ج ۲ ص ۱۲. و فروع کافی ج ۳ ص ۵۰۰.

گردید^(۱).

۵- اما حدیث حضرت علی رضی الله عنه و جریان روز خیبر، عناً پاسخی که به حدیث حضرت عمر رضی الله عنه داده شد، به آن داده می شود علاوه بر این، در پاسخ آن می توان گفت که قتال با تارک نماز از جمله مسایلی است که صحابه بر آن اتفاق داشتند. حدیث علی رضی الله عنه در جریان خیبر عام است و احادیثی دیگر برای تخصیص آن وارد شده است و اگر خوب دقت شود، رسول اکرم صلی الله علیه و آله در آن حدیث فرموده بود (إلا بحقها) و اقامه نماز و پرداخت زکات از جمله حقوقی هستند که در صورت انجام ندادن آن‌ها عصمت از بین می رود.

جناب تیجانی می گوید: این تاویل محض است برای مباح قرار دادن قتال مسلمانان، آنانی که خداوند قتل آنان را حرام قرار داده چنین می فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِذَا ضَرَبْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَتَبَيَّنُوا وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ ءَلْقَىٰ إِلَيْكُمُ السَّلَامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا تَبْتَغُونَ عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فَعِنْدَ اللَّهِ مَغَانِمٌ كَثِيرَةٌ كَذَٰلِكَ كُنْتُمْ مِّن قَبْلُ فَمَنْ ءَلَىٰ عَلَيْكُمْ فَتَبَيَّنُوا إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا ﴿٩٤﴾ [النساء: ٩٤] «ای کسانی که خود را مومن می دانید، هرگاه به جهاد رفتید، بسیار مواظب باشید، به کسانی که برای شما سلام می گویند، کافر نگویید، شما در صدد بدست آوردن متاع زندگی دنیا هستید. نزد خداوند غنیمت‌های زیادی وجود دارد. شما قبل از مسلمان شدن نیز در چنین شرایطی بودید، خداوند بر شما منت نهاد - خوب دقت کنید خداوند نسبت به اعمال شما آگاه است»^(۲).

می گویم: آقای تیجانی در صدد است که دلایل جهل و حماقت خود را یکی بعد از دیگری بیان کند و کمتر از این، به هیچ چیز دیگر قناعت نمی کند، او به سبب نزول آیه یا به موضع و دیدگاه‌های مفسرین توجه ندارد، بلکه در صدد است که جهل و نادانی اش را که مانند سایه وی را دنبال می کند، به اثبات برساند.

آری، درباره شان نزول آیه‌ی مذکور امام بخاری در صحیح خود، از ابن عباس چنین نقل می کند: ﴿وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ ءَلْقَىٰ إِلَيْكُمُ السَّلَامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا﴾ [النساء: ٩٤]

۱- صحیح بخاری کتاب الاعتصام بالکتاب والسنة شماره (۶۸۵۴).

۲- ثم اهدیت ص (۱۵۴). و آنگاه... هدایت شدم ص (۲۵۷-۲۵۶).

شخصی با تعدادی گوسفند در صحرا زندگی می‌کرد. مسلمانان او را دیدند و آن مرد به مسلمانان «السلام علیکم» گفت. مسلمانان او را به قتل رسانده گوسفندهای او را بردند. آنگاه خداوند در این خصوص آیه مذکور را تا اینجا: ﴿تَبْتَغُونَ عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا﴾ [النساء: ۹۴] نازل کرد^(۱) - جریان حضرت ابوبکر و عمر رضی الله عنهما کوچک‌ترین ربطی به این آیه ندارد. آنان درباره تکفیر مانع الزکات اختلاف نداشتند. اختلاف آنان درباره جواز قتال با مانعین زکات بود و ظاهر است که قتال جدا از قتل است و مانعین زکات باغی هستند و گرفتن زکات قهراً از آنان واجب است. ابوبکر رضی الله عنه معتقد به قتال با آنان بود نه معتقد به قتل و کشتن آنان. او آنان را مانند مسیلمه کذاب و اسود عنسی کافر نمی‌دانست. حضرت ابوبکر رضی الله عنه با کافرانی مانند مسیلمه و اسود عنسی قتال کرد و معتقد به کافر بودن آنان بود. فرزندان و زنان آنان را به اسارت گرفت و اغلب صحابه در این مهم او را یاری کردند حضرت علی بن ابی طالب یکی از اسیران زن طایفه بنی حنیفه را ام ولد خود کرد و از بطن او فرزندی بنام محمد بن الحنفیه دنیا آمد. حضرت ابوبکر معتقد به جواز قتال با مانعین زکات بود، نه بخاطر اینکه آنان کافر بودند بلکه بخاطر اینکه آنان حقی از حقوق اسلام را ضایع کرده بودند. ما سراغ نداریم که ابوبکر کسی را که مسلمان، تسلیم حکم خدا و معتقد به حق بوده باشد، بکشد و با او قتال کند. حضرت ابوبکر رضی الله عنه بخاطر بدست آوردن متاع و کالای دنیا با مانعین زکات قتال نکرده بود بلکه بخاطر حفظ ارکان و پایه‌های دین با آنان قتال کرده بود. آقای تیجانی چگونه از این آیه علیه اقدام حضرت ابوبکر در برابر مانعین زکات استدلال می‌کند!؟

سپس آقای تیجانی در یاهو گویی‌های خود قدم فراتر گذاشته، می‌گوید: «مانعین پرداخت زکات به ابوبکر، منکر وجوب آن نبودند بلکه در پرداخت تاخیر کردند تا جریان برای آنان روشن شود. شیعیان می‌گویند: مانعین زکات بطور ناگهانی از خلافت ابوبکر مطلع شدند و در میان آنان کسانی نیز بودند که در حجه الوداع پیامبر صلی الله علیه و آله را همراهی می‌کردند و نص صریح دایر بر خلافت علی بن ابی طالب را از رسول الله صلی الله علیه و آله شنیده بودند، لذا منتظر بودند تا واقعیت امر آشکار شود اما ابوبکر می‌خواست آنان را در برابر

۱- صحیح بخاری، کتاب التفسیر، شماره (۴۳۱۵).

این جریان ساکت کند و من از گفته‌های شیعیان استدلال نمی‌کنم!!) بلکه این جریان را به کسانی که به این مباحث علاقه دارند، و بدان اهمیت می‌دهند می‌سپارم^(۱).

از آقای تیجانی می‌پرسم: آیا این موضوع برای تو اهمیت ندارد و تو بدان علاقه نداری؟ پس چرا روی این موضوع حرف می‌زنی و بحث می‌کنی؟! و تو چرا این بحث را در کتاب خود به عنوان دلیل ذکر کردی؟ و تو بر اساس چه مدرک و دلیلی مدعی هستی که مانعین زکات، پرداخت زکات را به تاخیر انداختند تا جریان برای آنان روشن شود و آنان ناگهانی از خلیفه شدن ابوبکر مطلع شدند و... تا آخرین این دروغ - من مطمئن هستم که تو این روایت را از کتاب (اکذب ثم اکذب حتی یصدقک الناس) (بار بار و به کرات دروغ بگو تا مردم تو را باور کنند) نقل کرده‌ای.

تیجانی ادامه می‌دهد و می‌گوید: من هرگز فراموش نمی‌کنم جریانی را که در زندگی رسول اکرم صلی الله علیه و آله پیش آمد و آن جریان ثعلبه بود. ثعلبه از رسول اکرم صلی الله علیه و آله خواست تا برای وی دعا کند و ثروتمند شود و با خدا عهد کرد که ثروتش را در راه او صدقه وانفاق کند. پیامبر صلی الله علیه و آله برای او دعا کرد، مال و ثروت او چنان زیاد شد که شهر مدینه برای او تنگ شد. او از شهر کوچ کرد و در روستاهای دور از شهر رفت و در آنجا زندگی کرد و حتی در نماز جمعه نتوانست شرکت کند. وقتی رسول اکرم صلی الله علیه و آله ماموران جمع آوری زکات را نزد او فرستاد، او با گفتن این سخن که زکات جزیه (مالیاتی که از کفار وصول می‌شود) یا شبیه به جزیه است، از دادن زکات خود داری کرد. ولی رسول الله صلی الله علیه و آله نه با وی قتال کرد و نه کسی را امر کرد که با وی قتال کند و خداوند درباره ثعلبه این آیه را نازل کرد: ﴿وَمِنْهُمْ مَّنْ عَاهَدَ اللَّهُ لَئِنْ آتَيْنَا مِنْ فَضْلِهِ لَنَصَّدَّقَنَّ وَلَنَكُونَنَّ مِنَ الصَّالِحِينَ ﴿۷۵﴾ فَلَمَّا آتَاهُمْ مِنْ فَضْلِهِ بَخِلُوا بِهِ وَتَوَلَّوْا وَهُمْ مُعْرِضُونَ ﴿۷۶﴾﴾ [التوبة: ۷۵-۷۶] «و از میان آنان کسانی هستند که با خداوند عهد کردند که اگر خداوند به لطف خویش، مال و دنیا به ما عطا کند، بطور قطع ما صدقه و زکات خواهیم داد و از نیکوکاران خواهیم شد اما وقتی که خداوند از لطف و کرمش به آن‌ها عطا کرد، بخل ورزیدند و اعراض و روی گردانی نمودند».

ثعلبه بعد از نازل شدن این آیه، گریان نزد رسول الله ﷺ آمد و از وی خواست تا زکات اموالش را بپذیرد. طبق آنچه که در روایت آمده است، رسول اکرمی ﷺ از پذیرفتن زکات و اموال ثعلبه خود داری کرد. اگر ابوبکر و عمر از سنت رسول الله ﷺ تبعیت می‌کردند، در جریان مانعین زکات چرا با این سنت رسول الله ﷺ مخالفت کرده و خون مسلمانان معصوم را بخاطر ندادن زکات مباح دانستند. کسانی که اقدام ابوبکر را موجه می‌دانند و می‌گویند که زکات حق مال است، بعد از جریان ثعلبه کوچک‌ترین عذر و دلیلی برای آنان باقی نمی‌ماند. زیرا ثعلبه منکر زکات شد و آن را جزیه‌ای تلقی می‌کرد. تیجانی می‌گوید: ممکن است ابوبکر، دوستش عمر را درباره وجوب قتل مانعین زکات بخاطر این متقاعد کرده بود تا دعوت مانعین زکات دایر بر احیا و اجرا نصوص غدیر که علی در آن خلیفه تعیین شده بود، در بلاد اسلامی گسترش پیدا نکند. روی همین اساس عمر درباره قتل با مانعین زکات اطمینان پیدا کرد. عمر همان کسی بود که متخلفین بیعت ابوبکر را که در بیت فاطمه گرد هم آمده بودند تهدید به قتل و سوزاندن در آتش کرد. تا با دوستش ابوبکر بیعت کنند^(۱).

می‌گویم:

این روایت که آقای تیجانی از آن استدلال کرده است ناقص است. تیجانی با انصاف، بخشی از روایت مذکور را بخاطر تعصب کتمان کرده است. زیر در ادامه روایت مذکور آمده است، ثعلبه بعد از به خلافت رسیدن حضرت ابوبکر ﷺ نزد او آمد و گفت تو از منزلت و جایگاه من در نظر رسول الله ﷺ و از موضع من در قبال انصار خبر داری، آمده‌ام تا صدقه (زکات) مرا بپذیری، ابوبکر ﷺ فرمود: چون رسول الله ﷺ زکات تو را رد کرده است من آن را نمی‌پذیرم. ابوبکر ﷺ از دنیا رفت و زکات ثعلبه را نپذیرفت. وقتیکه عمر بن خطاب به خلافت رسید، ثعلبه نزد او آمد و گفت: ای امیرالمومنین صدقه مرا بپذیر - عمر ﷺ گفت: چون رسول الله ﷺ و ابوبکر صدقه تو را نپذیرفته‌اند، من نیز آن را نمی‌پذیرم. عمر از دنیا رفت و صدقه ثعلبه را قبول نکرد. وقتی عثمان به خلافت رسید ثعلبه نزد او آمد و گفت صدقه (زکات) مرا بپذیر، عثمان گفت: رسول الله ﷺ، ابوبکر و عمر آن را نپذیرفته‌اند، من چگونه آن را بپذیرم؟ ثعلبه در

۱- ثم اهدیت (ص ۱۵۵-۱۵۴). و آنگاه. . . هدایت شدم ص (۲۵۹-۲۵۷).

دوران خلافت عثمان به هلاکت رسید^(۱).

برای من روشن نیست که آقای تیجانی چرا این قسمت از حدیث را کتمان کرده است. شاید او چنین گمان کرده است که این بخش، مشتمل بر مدح و ستایش خلفای ثلاثه است بدین خاطر آن را کتمان کرده است اما من به او بشارت می‌دهم که این روایت از لحاظ متن و سند ساقط الاعتبار است. شایستگی استدلال را ندارد، از لحاظ سند، بخاطر اینکه ملاک این روایت بر علی بن یزید الهایی و عمر بن عبید، ابی عثمان بصری است، هر دو این راوی مجروح‌اند. علامه ابن حجر درباره علی بن یزید می‌گوید: «ضعیف»^(۲) بخاری می‌گوید: «منکر الحدیث» - احادیث او پسندیده نیستند. نسایی می‌گوید: «لیس بثقة». ثقه نیست. ابو زرعه می‌گوید: «لیس بقوی». دارقطنی می‌گوید: «متروک»^(۳)، عمرو بن عبید نیز ضعیف است. ابن معین درباره او می‌گوید: «لایکتب حدیثه» احادیث او نوشته نشوند. نسایی می‌گوید: «متروک الحدیث» احادیث او متروک هستند. ایوب و یونس می‌گویند: «یکذب»^(۴) یعنی دروغ می‌گوید. احمد بن حنبل می‌گوید: «لیس بأهل أن یحدث عنه» یعنی صلاحیت آن را ندارد که احادیث از وی نقل شود. یحیی بن معین می‌گوید: «لیس بشيء» یعنی قابل اعتماد نیست. عمرو بن علی می‌گوید: «متروک الحدیث صاحب بدعة» اهل بدعت و متروک الحدیث است. حاتم می‌گوید: متروک الحدیث^(۵). آری، این است جایگاه این حدیث از لحاظ روایت و سند. ضعف سند آن روشن‌تر است از اینکه تعلیق و توضیحی درباره آن نوشته شود. علاوه بر این، علمای این حدیث را تضعیف کرده‌اند. ابن حزم، بیهقی، ابن اثیر، قرطبی، ذهبی، هیثمی، ابن حجر و سیوطی و غیره ضعف آن را به صراحت بیان کرده‌اند.

ما از لحاظ متن، به دلایل متعدد ضعیف است:

۱- .. داستان ثعلبه مخالف قرآن است. زیرا در قرآن و حدیث اصول شریعت چنین

۱- المعجم الکبیر طبرانی ج ۸ شماره (۷۸۷۳) ص (۲۱۸).

۲- تقریب التهذیب ابن حجر ج ۱ رقم (۴۸۸۳).

۳- میزان الاعتدال للذهبی رقم (۵۹۶۶) ج ۳ ص (۲۷۳).

۴- میزان الاعتدال ص ۲۷۳ برقم (۶۴۰۴) ج ۳

۵- تهذیب الکمال (۴۴۰۶) ج ۲۲ ص (۱۲۳)

آمده است که توبه کننده هر چند که گناهانش زیاد باشند حتی به افق آسمان رسیده باشند، خداوند توبه‌اش را می‌پذیرد و او را مورد عفو و بخشش قرار می‌دهد - خداوند می‌فرماید: ﴿إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهْلَةٍ ثُمَّ يَتُوبُونَ مِنْ قَرِيبٍ فَأُولَئِكَ يَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا ﴿١٧﴾

وَلَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ حَتَّىٰ إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ إِنِّي تُبْتُ الْكُفْرَ وَلَا الَّذِينَ يَمُوتُونَ وَهُمْ كُفَّارًا أُولَئِكَ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا ﴿١٨﴾

[النساء: ۱۷-۱۸] «همانا خداوند توبه کسانی را که به نادانی مرتکب اعمال بد می‌شوند و به زودی توبه می‌کنند، می‌پذیرد - خداوند دانا و حکیم است. توبه کسانی که همواره اعمال بد انجام می‌دهند و موقع فرا رسیدن موت می‌گویند: توبه کرده‌ایم یا می‌میرند در حالی که کافر هستند، پذیرفته نمی‌شود. برای چنین کسانی عذاب درد آمیز تدارک دیده شده است.» علاوه بر این، حدیث رسول الله ﷺ نیز دال بر پذیرفتن توبه است. رسول الله ﷺ فرمود: خداوند توبه بنده را می‌پذیرد مادام که روح او به حلقوم نرسیده باشد^(۱). این حدیث در واقع تفسیر و بیان آیه قرآن است که می‌فرماید: «و لیسست التوبة... إذا حضر أحدهم الموت قال إني تبت الآن» آیه تنها حالت غرغره موت، (یعنی حالتی که نفس به گلو و حلقوم رسیده است) را استثنا کرده است. و در غیر این حالت، توبه هر گناه کار نزد خداوند پذیرفته می‌شود. داستان ثعلبه حکایت از آن دارد که او توبه نصوص و خالص کرده بود. زیرا او نزد رسول الله ﷺ آمده تا صدقه را به وی تقدیم کند و به کرات توبه‌اش را مورد تاکید قرار داد بعد نزد ابوبکر، عمر و عثمان آمد اما آنان قبول توبه او را رد کردند و به او خبر دادند که خداوند توبه‌اش را نپذیرفته است. چنین چیزی در واقع مخالف با نصوص قطعی است، نصوصی که باطل هرگز در آن راه پیدا نمی‌کند، نصوصی که پذیرفتن و قبول توبه در آن مورد تاکید قرار گرفته است. خداوند می‌فرماید: ﴿وَهُوَ الَّذِي يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ»

وَيَعْفُو عَنِ السَّيِّئَاتِ ﴿﴾ [الشوری: ۲۵] «او است ذاتی که توبه بندگان را می‌پذیرد و از بدی‌ها در گذر می‌کند»- اگر اعتراض شود که ثعلبه منافق بوده است.

۱- ترمذی کتاب الدعوات رقم (۳۵۳۷). و صحیح ترمذی شماره (۲۸۰۴).

می‌گوییم: ولو اینکه منافق باشد زیرا خداوند دروازه توبه را برای منافقین نیز باز کرده است، می‌فرماید: ﴿إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ وَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ نَصِيرًا﴾ ^(۱۴۵) إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا وَأَصْلَحُوا وَاعْتَصَمُوا بِاللَّهِ وَأَخْلَصُوا دِينَهُمْ لِلَّهِ فَأُولَٰئِكَ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ وَسَوْفَ يُؤْتِي اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ أَجْرًا عَظِيمًا ^(۱۴۶) مَا يَفْعَلُ اللَّهُ بِعَدَابِكُمْ إِنْ شَكَرْتُمْ وَعَٰمَنْتُمْ وَكَانَ اللَّهُ شَاكِرًا عَلِيمًا ^(۱۴۷) [النساء: ۱۴۵-۱۴۷]

«همانا منافقان در پایین ترین طبقه دوزخ قرار دارند و هیچ یاری دهنده‌ای را برای آنان نمی‌یابید - مگر آنانی که توبه کرده‌اند و عمل صالح انجام داده‌اند و خالصاً از خداوند اطاعت کردند. این گروه همراه مومنان خواهند بود و خداوند به مومنان پاداش بزرگ خواهد داد. عذاب دادن شما معنایی برای خداوند ندارد، اگر شما بنده‌ی شاکر مومن باشید. خداوند قدر شناس و دانا است». در جای دیگر خداوند در مقام تذکره از حال منافقین می‌فرماید: ﴿فَإِنْ يَتُوبُوا يَكُ خَيْرًا لَّهُمْ﴾ [التوبة: ۷۴] «اگر منافقان توبه کنند، برایشان بهتر خواهد بود». این داستان، (داستان ثعلبه) بذر یاس و ناامیدی از رحمت الهی را در دل‌های نافرمانان، معصیت کاران که در اثر جهالت مرتکب خطا و عصیان شده‌اند، می‌کارد. خداوند و رسولش چنین وصفی را دوست ندارند. زیرا خود پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: اگر بندگان به اندازه پری زمین گناهان همراه خود بیاورند و از بارگاه خداوند امرزش طلب کنند، خداوند آنان را مورد مغفرت قرار می‌دهد. اگر آنان طلب امرزش نکنند، خداوند در عوض کسانی را می‌آورد که خطا می‌کنند و بعد امرزش می‌طلبند و امرزیده می‌شوند. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند می‌فرماید: (ای فرزند آدم، مادام که تو از من بخواهی و از من توقع داشته باشی، تورا در برابر تمام گناهانت مورد عفو قرار می‌دهم و هیچ گونه ممانعتی برای من وجود ندارد. ای فرزند آدم، اگر گناهانت برابر با آسمان‌ها باشند و تو از من طلب مغفرت کنی، تورا مورد مغفرت قرار می‌دهم. ای فرزند آدم، اگر به اندازه زمین از گناهانت را نزد من بیاوری و مرا در حالی ملاقات کنی که شرک نکرده باشی من به اندازه گناهان تو مغفرت و امرزش به تو می‌دهم)^(۱).

(ب) نکته دیگری که قصه ثعلبه را بی‌اعتبار کرده آن را رد می‌کند و موجب استبعاد آن می‌شود و از عرض و دین ثعلبه رضی الله عنه دفاع می‌کند، این است که تاریخ وفات

حضرت ثعلبه رضی الله عنه در واقع مشخص نیست. در تاریخ و سال وفات او اقوال مختلفی وجود دارد. ناقلان و راویان این داستان تاریخ وفات او را دوران خلافت حضرت عثمان رضی الله عنه می‌دانند. اما این قول از لحاظ سند مردود است زیرا داستان ثعلبه با یک طریق و آن هم بسیار ضعیف وارد شده است. یک قول این است که ثعلبه در غزوه‌ی احد به شهادت رسیده است. و یک قول دیگر این است که او در غزوه خیبر شهید شده است. قول دوم مورد تایید ابن عبدالبر و ابن حجر می‌باشد. او چه در غزوه احد شهید شده باشد یا در غزوه خیبر، به هر حال او نزد بعضی از علمای در حیات مبارک رسول الله صلی الله علیه و آله درگذشته است. و این معارض با داستان ثعلبه است. داستان ثعلبه درگذشت او را در دوران خلافت عثمان می‌داند. لذا تا زمانی که احتمال در داستان وجود دارد و در عین حال که داستان ضعیف نیز است، هیچ گونه ارزش استدلالی ندارد. زیرا ضعیف بودن داستان، احتمال دوم یا سوم را تقویت می‌کند و احتمال دیگر ذکر نشده است و این دو احتمال بطور کلی تار و پود داستان ثعلبه را از هم می‌گسلد. یا اینکه در این باره توقف کنیم زیرا هیچ گونه خبر صحیحی درباره این اقوال نیامده است.

(ت) ابوبکر، عمر و عثمان رضی الله عنهم، نمی‌توانند کسی را از عبادتی که قصد انجام آن را کرده باشد، منع کنند و گرنه، آنان مصداق «تصدون عن سبیل الله» قرار می‌گیرند. و حاشاهم، یعنی آنان از چنین چیزی بدور هستند. بلکه این امر مایه شگفتی است. چگونه ابوبکر رضی الله عنه با مانعین زکات قتال کرده است و گفته است: اگر آنان طناب یا بزغاله‌ای را که در زمان رسول الله صلی الله علیه و آله به عنوان زکات پرداخت کرده‌اند، منع کنند با آنان قتال خواهد شد، قتال او با مانعین زکات چه توجیهی دارد، اگر او زکات دهندگان را از دادن زکات منع کند و زکات آنان را نپذیرد؟ علاوه بر این اگر این آقایان زکات ثعلبه را نمی‌پذیرفتند، آیا برای ثعلبه ممکن نبود که زکات اموالش را میان فقرا و مساکین محل سکونت خود توزیع کند؟! «شاید همین نکته راز کتمان کردن بخش باقی حدیث است که آقای تیجانی آن را حذف کرده است چون این قسمت حدیث، معارض با مدعای او است».

(ث) قانون معروف اسلام این است که طبق ظاهر حال با مردم رفتار می‌کند، همانطور که رسول الله صلی الله علیه و آله مطابق با احوال ظاهر منافقان با آنان رفتار کرد، در عین حال که از نفاق آنان آگاه بود. حتی رسول الله صلی الله علیه و آله بر جنازه عبدالله بن ابی نماز خواند

و لباس‌اش را داد تا آن را به عنوان کفن بر تن عبدالله بن ابی بیوشانند، همه این رفتار بخاطر این بود که عبدالله بن ابی ظاهر خود را مسلمان معرفی کرده بود. و رسول الله صلی الله علیه و آله می‌دانست که جای او در قیامت، درک اسفل آتش است. اکنون دقت کنید داستان ثعلبه چقدر از صحت بدور است!؟

(ج) داستان ثعلبه مخالف با اسلوب پیامبر صلی الله علیه و آله و اسلوب صحابه، در معامله با مانعین زکات است. زیرا همانطور که قبلاً بیان گردید، زکات حق مال است و متعلق به فقرا و مساکین و سایر کسانی که شرعاً مصرف زکات هستند، می‌باشد. هرگاه ثروتمندان از دادن آن خود داری کنند، حاکم و رهبر مسئول جمع‌آوری آن است و قبلاً بیان کردیم که صحابه با مانعین زکات چگونه قتال کردند. و رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: (هر کس به نیت اجر و ثواب زکات اموالش را بپردازد به او اجر می‌رسد و هر کس از دادن زکات خود داری کند ما (مسئولین حکومتی) مقدار زکات و بخشی دیگر از اموال او را قهراً از او می‌گیریم. این خواست پروردگار است و آل رسول از مال زکات سهمی ندارند) بنابراین درست نیست که با ثروتمندان بخیل و ضعیف‌الایمان طبق خواست و گرایش‌های بخیل مآبانه آنان رفتار کرد بلکه حق و صحیح این است که با آنان و تمایلات نامشروع آنان مبارزه شود و این مبارزه به نفع آنان و به صلاح نفوس آنان و به نفع مجتمع اسلامی است که با چنین ثروتمندان پول پرستی و دنیا طلب مواجه هستند^(۱). آری، این بود چند و چون و کیف و کم روایتی که آقای تیجانی از آن استدلال کرده است.

نقدی بر دیدگاه تیجانی درباره خالد بن ولید رضی الله عنه

تیجانی می‌گوید: رویداد سومی که در ابتدای خلافت ابوبکر رخ داد و با عمر بن خطاب اختلاف نظر پیدا کرد و نصوص قرآنی و نبوی را تاویل کرد، رویداد خالد بن ولید است. خالد بن ولید مالک بن نویره را از راه ظلم کشته و در همان شب با همسرش زنا به عنف کرد. عمر بن خطاب به خالد بن ولید گفت: «مرد مسلمانی را به قتل رساندی و با همسرش زنا کردی، به خدا سوگند تو را سنگسار می‌کنم. اما ابوبکر به دفاع از خالد بن ولید برخاست و گفت: «دست از خالد بردار، ای عمر، او تاویل کرده و تاویلش خطا رفته است. علیه او سخنی بر زبان میاور» تیجانی می‌گوید: این جریان رسوایی دیگری است که تاریخ علیه صحابی بزرگ ثبت کرده است!! هرگاه از

وی یاد می‌کنیم با احترام کامل از وی یاد می‌کنیم، بلکه او را شمشیر بران و برهنه خدا می‌دانیم!! من چه بگویم درباره صحابی که دست به چنین عملی می‌زند، مالک بن نویره صحابی بزرگ، سردار بنو تمیم و یربوع، مرد نمونه در جوان مردی، سخاوت و شجاعت را می‌کشد. مورخان درباره خالد بن ولید نوشته‌اند که او در حق مالک بن نویره و اصحابش مرتکب عذر شده است. مالک بن نویره و همراهانش بعد از اینکه تسلیم شده و سلاح بر زمین گذاشتند، خالد بن ولید آنان را دستگیر کرده، دست و پاهایشان را بسته و او را به قتل رساند. لیلی دختر منهل، همسر مالک بن نویره زیباترین زن در جهان عرب نیز دستگیر می‌شود. او به قدری زیبا بوده است که می‌گویند: زیباتر از او دیده نشده است. بهر حال خالد بن ولید عاشق او می‌شود. مالک بن نویره به خالد می‌گوید: ای خالد، ما را نزد ابوبکر بفرست تا او در حق ما قضاوت کند. عبدالله بن عمر و ابو قتاده انصاری دخالت کرده اصرار می‌کنند مبنی بر اینکه خالد آنان را نزد ابوبکر رضی الله عنه بفرستد ولی خالد قبول نمی‌کند: مالک بن نویره به همسرش لیلی نگاه می‌کند و به خالد می‌گوید: آری، تو بخاطر این زن زیبا مرا به قتل می‌رسانی. خالد دستور می‌دهد تا گردن مالک زده شود، همسرش لیلی را در تصرف خود درآورده و در همان شب با وی جماع می‌کند^(۱).

به توفیق حضرت حق می‌گوییم:

۱- قبل از شروع به بیان کردن و خواندن پاسخ اگر خوانندگان محترم اندکی دقت کنند که این بدخواه و دروغگو چگونه مدعی عدالت و انصاف شده است، حال آنکه عدل و انصاف فرسخ‌ها از وی بدور هستند، بزودی نهایت حقد و بد اندیشی او را در حق صحابه خواهند دید. همچنین نهایت بغض و کج فکری او در حق حضرت خالد بن ولید، در هم شکننده اثر مجوس که پوزه آنان را به خاک مالید، آشکار خواهد شد. آری، این دشمن قسم خورده اصحاب رسول صلی الله علیه و آله فقط همان روایت دروغین را می‌بیند و آن را ذکر می‌کند که کسی جز هم‌پالکی‌های رافضی او آن را ذکر نکرده و از آن استدلال نکرده است. روایات صحیحی که در سایر کتب نقل شده است، خود را از آن‌ها بی‌اطلاع جلوه می‌دهد. و آن همان روایاتی هستند که گاهی به گمان اینکه دیدگاه او با ذکر

۱- ثم اهدیت ص (۱۵۶-۱۵۵). و آنگاه... هدایت شدم ص (۲۶۰-۲۵۹).

آن‌ها تقویت و مستند می‌شود، آن‌ها را ذکر می‌کند و گاهی که نتواند از لابلای آن‌ها علیه اهل سنت چیزی در بیاورد، خود را از آن‌ها بی‌خبر و بی‌اطلاع جلوه می‌دهد. ولی این پندار او هرگز بجایی نمی‌رسد.

۲- دو روایتی که مورخین آن‌ها را ذکر کرده‌اند و آقای تیجانی آن‌ها را کتمان کرده است و جریان قتل مالک بن نویره در آن‌ها آمده است از این قراراند:

۱- وقتی خالد به بطاح رسید، لشکری آن را اعزام کرد و آنان را به رعایت قوانین اسلام توصیه کرد و امر کرد که مردم را بسوی اسلام دعوت کنند و هر کس که جواب ندهد حکم او را به محضر وی بیاورند و از هر گونه تعرض و قتل. کشتار خود داری کنند. و حضرت ابوبکر آنان را امر کرده بود، هرگاه در هر جا که منزل گرفتند، اذان بگویند. اگر مردم آنجا اذان گفتند، یا اذان را اجابت کردند، دستور بود که از کشتن آنان خود داری شود و اگر اذان نگفتند، با آنان قتال شده و اموال آنان به غارت برده شوند. اگر دعوت اسلام را پذیرفتند، درباره زکات از آنان سوال شود، اگر وجوب و فرضیت زکات را اعتراف کردند، زکات از آنان پذیرفته شود و اگر وجوب زکات را منکر شدند، حکم بود که با آنان قتال شود. راوی می‌گوید: سپاه اسب سوار نزد مالک بن نویره که تنی چند از بن ثعلبه همراه او بود، آمد. این دسته‌ی نظامی درباره آنان اختلاف کرد. ابو قتاده انصاری جزو کسانی بود که به اذان، اقامه و نماز آنان گواهی داد. وقتی اختلاف شدت گرفت، خالد امر کرد تا اسیران زندانی شوند. شب فوق العاده سرد بود. خالد کسی را امر کرد تا ندا دهد (دافئو أَسْرَاکُمْ) و دافئو (که به معنی گرم نگاه داشتن است) در لغت بنی کنانه به معنی کشتن است. مردم گمان کردند که خالد قصد کشتن آنان را کرده است، حال آنکه منظور او فقط گرم نگاه داشتن بود. سپاهان خالد آنان را به قتل رساندند و مالک بن نویره توسط ضرار بن ازور به قتل رسید، خالد وقتی خبر قتل آنان را شنید، بلافاصله از مقر خود بیرون آمد ولی متأسفانه همه آنان به قتل رسیده بودند. آنگاه حضرت خالد گفت: هرگاه خداوند اراده‌ی کاری را کند آن کار درست انجام خواهد گرفت^(۱).

۱- تاریخ طبری ج ۲ ص ۳۷۲ سنه ۱۱ تاریخ ابن الأثیر ج ۲ ص ۲۱۷ البدایة والنهایة ج ۶ ص ۳۲۶ تاریخ ابن خلدون ج ۲ سنه ۱۱.

روایت دوم چنین است: خالد مالک بن نویره را دعوت کرد و او را درباره تبعیت از سجاح (مدعی دروغین نبوت) و ندادن زکات، منع کرد و در این خصوص وی را پند و اندرز می‌داد و گفت: مگر نمی‌دانی که زکات هم مانند نماز است؟ مالک گفت: آری شنیده‌ام که پیامبر شما چنین گفته است. خالد گفت: آیا او پیامبر ما است و پیامبر شما نیست؟ ای ضراب، سر او را از تن جدا کن بلافاصله گردن او زده شد^(۱).

۳- البته روایتی که آقای تیجانی از آن استدلال کرده است و مدعی شده است که خالد بخاطر، لیلی بنت منهال، همسر مالک بن نویره، شوهرش مالک را به قتل رسانده است. بدلیل شاذ و منکر بودن آن، مورد نقد و بررسی قرار نگرفته و بدان توجه نشده است. مراجعی که در حاشیه آقای تیجانی به آن‌ها حواله داده است، عبارت‌اند از: (تاریخ ابی الفداء، تاریخ الیعقوبی، تاریخ ابن السحنه و وفیات الأعیان) با مراجعه به یکی از این منابع برای هر انسان حق جو، خیانت آقای تیجانی، در نقل این روایت آشکار و روشن خواهد شد. اگر به «وفیات الأعیان» نوشته ابن خلکان مراجعه کنیم، جریان کشته شدن مالک بن نویره را متضاد با آنچه که تیجانی گفته است، می‌بینیم. ابن خلکان جریان کشتن مالک بن نویره را چنین نقل می‌کند... وقتی خالد بن ولید، در دوران خلافت حضرت ابوبکر^{رضی الله عنه} به قصد قتال و جهاد با بنی ثعلبه از مدینه بیرون رفت، نزد مالک بن نویره که سردار طایفه یربوع بود، آمد - مالک بن نویره زکات طایفه خود را وصول کرده و در آن تصرف کرده بود. حضرت خالد^{رضی الله عنه} درباره زکات با او صحبت کرد. مالک گفت: من نماز را قبول دارم زکات را نمی‌پذیرم. خالد گفت: مگر نمی‌دانی که نماز و زکات با هم هستند. هر کدام از آن دو، بدون دیگری پذیرفته نمی‌شود؟ مالک گفت: آری، پیامبر شما چنین گفته است. خالد، گفت: مگر تو او را صاحب و پیامبر خود نمی‌دانی؟ به خدا سوگند (اگر چنین است) قصد کردم سرت را از تن جدا کنم. بعد نزاع لفظی میان آنان در گرفت. خالد گفت: من می‌خواهم تو را به قتل برسانم. مالک گفت: آیا به تو چنین حکم شده است؟ خالد گفت: و هذبه بعد تلک؟ یعنی اراده کشتن تو بعد از این گرفته شد که تو منکر زکات شدی. به خدا سوگند، تو را خواهم کشت. عبدالله بن

۱- طبری ج ۳ ص ۲۷۴-۲۷۳ تاریخ ابن الأثیر ج ۲ (۲۱۸-۲۱۷) البدایة والنهایة ج ۶ (۳۲۷-۳۲۶).

عمر و ابوقتاده انصاری در آنجا حاضر بودند. درباره مالک بن نویره با حضرت خالد صحبت کردند. خالد حرف‌های آن دو را رد کرد. مالک گفت: ای خالد ما را نزد ابوبکر بفرست تا او درباره ما قضاوت کند. تو کسانی را که گناهمان از گناه ما بزرگتر بوده، نزد ابوبکر فرستاده‌ای. خالد گفت: اگر از تو بگذرم، خدا از من نمی‌گذرد. ضرار بن ازور اسدی جلو رفت تا گردن او را بزند. مالک به طرف همسرش ام متمم نگاه کرد و خطاب به خالد گفت: «تو بخاطر این مرا کشتی» همسر مالک فوق العاده زیبا بود. حضرت خالد در جواب گفت: خیر، حکم قتل تو را خداوند صادر کرده است بخاطر اینکه تو از اسلام برگشته‌ای، مرتد شده‌ای. مالک گفت: من مسلمان هستم. خالد گفت: ای ضرار، سر او را از تن جدا کن، ضرار سرش را از تن جدا کرد^(۱).

خواننده محترم، این روایت را با آنچه که آقای تیجانی نقل کرده است، موازنه و مقایسه کن تا نهایت تدلیس و تلیس که تیجانی هدایت شده!! از آن استفاده می‌کند، برای تو روشن شود. آقای تیجانی درباره ازدواج خالد با لیلی همسر مالک می‌گوید: (خالد لیلی همسر مالک را به تصرف خود در آورد و در همان شب با وی زفاف کرد) تیجانی این مطلب را به وفیات الاعیان نسبت می‌دهد. اما وقتی به خود وفیات الاعیان مراجعه شود، در آن چنین آمده است: خالد همسر مالک را در اختیار خود در آورد. بعضی‌ها می‌گفتند خالد او را از مال غنیمت خریده است و بعضی‌ها می‌گفتند: خالد بعد از گذشت سه حیض و اتمام عدت برای او پیغام نکاح فرستاده بود و او اجابت کرده بود!^(۲)

آیا دروغ و دجلی بزرگتر از این دیده می‌شود؟ بازارها و مراکز علمی پر از کتاب هستند. حق جوینان ببینند که کذب، دجل، تدلیس به حدی آسان و ارزان شده است که کتب زیادی از اول تا آخر مملو از دروغ و دجل هستند و نویسندگان آن‌ها از اینکه این گونه کتاب‌ها را، با تقوی، هدایت و مع الصادقین عنوان می‌کنند، اندکی احساس شرم هم نمی‌کنند؟ ابن خلکان در پایان داستان قتل مالک بن نویره می‌گوید: «واقعی و وشیمه این داستانرا به گونه‌ای که نقل شد، در تصانیف خود ذکر کرده‌اند و آنان

۱- وفیات الاعیان وأبناء الزمان لابن خلکان ص ۱۴ ج ۶ چاپ بیروت.

۲- همان منبع و همان صفحات.

مسئول صحت و سقم آن هستند^(۱). من به مسئولیت خود آن را نقل نمی‌کنم بلکه همانطور که در کتب آنان آمده است، از من نقل شده است. هر گونه جرح و طعن باید متوجه آنان باشد.

اما در تاریخ یعقوبی، این داستان با اسلوب بسیار موهن و هتک آمیزی نقل شده است. در آن آمده است: «به خالد ابن ولید نوشته شده است تا نزد مالک بن نویره، یربوعی رود، خالد بن ولید نزد مالک رفت. در بعضی روایات آمده است که خالد او را برای مناظره طلبیده بود، مالک نزد خالد بن ولید آمد تا با وی مناظره کند، همسرش به دنبال او راه افتاد. وقتی خالد نگاهش به همسر مالک افتاد، عاشق او شد و گفت: به خدا سوگند تا تو را نکشم آنچه که تو داری بدان دست نخواهم یافت. به طرف مالک نگاه کرد. گردن او را زد و همسرش را به عقد خود در آورد^(۲)».

با توجه به کتمان حق و دروغ پردازی‌هایی که همواره مورد استفاده روافض بوده است. و با عنایت به تلفیق و آثار تحریفی که در این روایت مشاهده می‌شود و با التفات به معارض بودن این روایت با روایات دیگری که در این خصوص نقل شده‌اند و با دقت نظر به متعارض بودن این روایت با تاریخ و زندگی این قهرمان مسلمان، حق و حقیقت روشن می‌شود و به خاطر اینکه شگفتی و تعجب خوانندگان محترم نسبت به این روایت دروغین و مخالف با سایر روایات منتفی شود، لازم می‌دانم که هویت یعقوبی را برای آنان آشکار کنم تا آنان بدانند که یعقوبی کیست؟ یعقوبی از لحاظ تفکر و اندیشه برادر تیجانی است. او رافضی و شیعه دوازده امامی است. او در این کتاب خود (تاریخ یعقوبی) تاریخ دولت اسلامی را بر اساس دیدگاه و اندیشه شیعه مطرح می‌کند. او خلافت را در علی بن ابی طالب منحصر می‌کند و آن را فقط حق او فرزندان او می‌داند، به گونه‌ای که شیعه در باب امامت بدان اعتقاد دارد. او علی بن ابی طالب را «وصی» رسول الله ﷺ می‌داند و وقتی تاریخ خلافت ابوبکر، عمر و عثمان را مطرح می‌کند، واژه خلافت را برای آنان بکار نمی‌برد و بجای آن چنین می‌گوید: «تولی الأمر فلان». فلانی حکومت را بدست گرفت - و بعد هر کدام از خلفاء ثلاثه را مورد جرح و طعن خود قرار می‌دهد و همچنین سایر بزرگان صحابه را متهم می‌کند. درباره ام المومنین، حضرت

۱- همان منبع ص ۱۵.

۲- تاریخ یعقوبی ج ۲ ص (۱۳۱).

عایشه، خالد بن ولید، عمرو بن عاص و معاویه سخنان ناروایی را نسبت می‌دهد. رویداد سقیفه را بد عنوان کرده و مدعی شده است که در جریان سقیفه، علیه حضرت علی (که او، وی را «وصی» می‌داند) و غضب خلافت توطئه شده است. در حق حضرت علی علیه السلام غلو کرده می‌گوید: آیه: ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾ [المائدة: ۳] «امروز دین شما را کامل کردم و نعمت خود را بر شما تمام نمودم، و اسلام را (بعنوان) دین برای شما بر گزیدم». در روز کوچ از عرفه، درباره امیرالمومنین علی بن ابی طالب نازل شده است روش و اسلوب او در متهم ساختن اصحاب رسول الله و بزرگان دین، همان روش و اسلوب هم‌کیشان تشیع او است و آن عبارت است از اختراع و وضع حدیث مطلقاً یا حذف و اثبات روایات صحیحه و یا بیان اخبار و احادیث در غیر محل خود به گونه‌ای که موجب تحریف معنی می‌شود^(۱). کاملاً روشن است که خالد بن ولید رضی الله عنه، مالک بن نویره را به خاطر این به قتل رسانده است که او را مرتد و منکر و جوب زکات دانسته است، همانطور که در سایر روایات که در کتب تاریخ نقل شده‌اند، آمده است. حتی در بعضی منابع که آقای تیجانی بدان اعتقاد دارد، اگر به آثار وضع و تحریف توجه نشود، نیز برائت حضرت خالد ثابت شده، تار و پود اتهامات تیجانی از هم گسیخته می‌شود.

۴- ادعای تیجانی دایر بر اینکه حضرت عمر رضی الله عنه به خالد گفته بود: «ای دشمن خدا، مرد مسلمانی را کشته و همسرش را به تصرف خود درآوردی، به خدا سوگند تو را سنگسار می‌کنم» تیجانی این سخنان را به تاریخ طبری، ابی الفدا، یعقوبی و اصابه نسبت می‌دهد. در این خصوص باید عرض شود:

این یک دروغ بسیار روشن و واضح است. در تاریخ یعقوبی و اصابه، کوچک‌ترین اثری از این روایت دیده نمی‌شود. تاریخ طبری هم ضمن روایت ضعیف و غیر قابل استدلال، این سخنان را نقل کرده است. ولی آن روایت بدلیل اینکه در سندش علی بن حمید، معروف به محمد بن حمید بن حیان رازی وجود دارد و او راوی ضعیفی است، رد شده است. یعقوب سدوسی درباره او می‌گوید: «کثیر المناکیر» - روایات منکر او زیاد هستند. بخاری می‌گوید: احادیث او محل اشکال هستند - نسایی می‌گوید: «لیس

بثقة»، راوی معتبری نیست. جوزجانی می‌گوید: «ردئ الحدیث وردئ المذهب غیر ثقة». احادیث او نا کاره هستند»^(۱). ابن حجر در تقریب نیز او را ضعیف معرفی کرده است.^(۲) بنا براین، روایت طبری از لحاظ سند ضعیف و غیر قابل استدلال است روایت مذکور از لحاظ متن نیز باطل است. زیرا در این روایت آمده است. «ابوبکر خالد را طلب کرد. خالد وقتی وارد مدینه شد به عنوان یک فرمانده ظفرمند در مسجد رفت. عمر بلند شد، تیره‌ایش را بیرون آورد و این کلمات تهدید آمیز را به او گفت (قتلت مسلماً... الخ تو مرد مسلمانی را کشته و همسرش را در تصرف خود در اوری، به خدا سوگند تو را سنگسار خواهم کرد.) قهرمان اسلام، خالد بن ولید ساکت بود، حرف نمی‌زد. گمان می‌کرد ابوبکر نیز همین دیدگاه را دارد. سوال این است، اگر عمر بن خطاب از موضع ابوبکر^{رضی الله عنه} قبل از آمدن خالد نزد آنان مطلع بود. همان گونه که در روایت آمده است. «میان خالد و عمر^{رضی الله عنه} نزاع لفظی درگرفت. عمر^{رضی الله عنه} علیه حضرت خالد خشمگین شد، ابوبکر جانب خالد را گرفته به عمر گفت: «إرفع لسانك عن خالد» - علیه خالد حرف زن و از خالد دفاع کرد و پاکی او را به گونه‌ای که رسول اکرم^{صلی الله علیه و آله} بیان کرده بود، بیان کرد و گفت: خالد شمشیر خداوند است علیه کافران. با این همه عمر چگونه به خود اجازت می‌داد که با خالد جنین رفتار کند و خلاف رای خلیفه علیه او اقدامی انجام دهد؟

فرضاً اگر بپذیریم که عمر به کشتن خالد اشاره کرده است، نهایت امر، این است که این یک مساله اجتهادی بوده است و اجتهاد حضرت ابوبکر این بوده است که حضرت خالد در این جریان کشته نشود و رای عمر این بوده است که خالد کشته شود، شیعه و سنی می‌پذیرند که عمر عالم‌تر از حضرت ابوبکر^{رضی الله عنه} نبوده است. بر ابوبکر واجب نبوده که دیدگاه خود را به خاطر مخالفت با دیدگاه حضرت عمر ترک کند. و از هیچ دلیل شرعی ثابت نشده است که دیدگاه حضرت عمر در این خصوص در برابر دیدگاه حضرت ابوبکر راجح باشد. اکنون این داستان و امثال آن چگونه موجب نقض و عیب برای حضرت ابوبکر محسوب شود و چه کسی آن را عیب می‌داند بجز آنانی که از لحاظ علم

۱- تهذیب ج ۳۵ ص ۱۰۲ رقم (۱۶۷).

۲- تقریب التهذیب ج ۲ ص ۴۹ رقم (۵۸۵۲).

و دین از همه مردم در مرتبه‌ی پایین تری قرار گرفته باشند»^(۱).

۵- آقای تیجانی می‌گوید: «این یک رسوایی دیگری است که تاریخ آن را برای یکی از بزرگان صحابه ثبت کرده است، صحابی که هرگاه ما نام او را ذکر می‌کنیم، با احترام و قداست کامل از وی نام می‌بریم حتی او را (به شمشیر برهنه خدا) یاد می‌کنیم؟

می‌گوییم:

هر کس سخنان با انصاف دروغین را بشنود، اذعان می‌کند که او به عنوان یک منافق حرف می‌زند و این سخنان از زبان فرد منافق بیرون می‌آیند و سخنان او حکایت از این دارند که او بسیار خوشحال است، زیرا او به گمان خودش درباره یک صحابی از اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله اشتباه و عیبی را کشف کرده است حتی او دیگران را مورد عتاب قرار می‌دهد که چرا با قداست و احترام از وی (صحابه) یاد می‌کنند!! او با زبان حال خود می‌گوید: اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله هیچ گونه قداست و احترامی ندارند و از آنان با احترام یاد نشود. او باید بداند، کسی که خالد را سیف الله المسلول (شمشیر برهنه خدا) نام گذاشته است، او سرور و سالار بشریت، محمد رسول الله صلی الله علیه و آله است. در صحیح بخاری از حضرت انس رضی الله عنه آمده است. که رسول اکرم صلی الله علیه و آله خبر شهادت زید، جعفر و ابن رواحه را قبل از اینکه این خبر بوسیله‌ی مردم به پیامبر صلی الله علیه و آله برسد، برای مردم اعلام کرد و فرمود: پرچم در دست زید بود، مورد اصابت تیرهای دشمن قرار گرفت بعد جعفر آن را در دست گرفت، او نیز مورد اصابت قرار گرفت سپس پرچم بدست ابن رواحه افتاد او نیز به شهادت رسید (چشم‌های رسول الله صلی الله علیه و آله اشکبار بودند) تا اینکه پرچم بدست شمشیری از شمشیران خدا افتاد (خالد بن ولید) خداوند فتح را نصیب آنان کرد^(۲).

اما ترمذی از ابو هریره رضی الله عنه روایتی را چنین نقل کرده است: ابو هریره می‌گوید: با رسول اکرم صلی الله علیه و آله در جایی نشسته بودیم. مردم از آنجا می‌گذشتند. رسول اکرم صلی الله علیه و آله از من پرسید: او کیست؟ در جواب عرض کردم: فلانی است. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: فلانی بنده خوبی است، کسی دیگر از آنجا می‌گذشت. باز رسول اکرم صلی الله علیه و آله پرسید: ای اباهریره، او

۱- منہاج ج ۵ ص ۵۱۹.

۲- صحیح بخاری کتاب فضائل الصحابة رقم (۳۵۴۷) ج ۳.

کیست؟ عرض کردم: فلانی است. فرمود: این بنده‌ی خوبی نیست، تا اینکه حضرت خالد بن ولید از کنار ما گذر نمود. عرض کردم: ای رسول خدا، این خالد بن ولید است. رسول الله ﷺ فرمود: آری، او بنده‌ی الله، خالد، «سیف من سیوف الله» است^(۱). آقای تیجانی برای این احادیث چه پاسخی دارد؟ بدون تردید او این احادیث را حسب عادت خود بی‌ارزش و فاقد اعتبار می‌داند. چون با عقل و منطق جور در نمی‌آیند و با مسرت کامل آن‌ها را حدیث صد در صد باطل تلقی نموده از کنار آن‌ها رد می‌شود!!

۶- تیجانی می‌گوید: مالک بن نویره از اصحاب بلند پایه است. واقعیت و تاریخ این را نمی‌پذیرد. مورخین ثابت کردند که مالک بن نویره بعد از وفات رسول الله ﷺ مرتد شده است. او زکات نمی‌پرداخت و صدقات را میان افراد قوم خود تقسیم می‌کرد - وقتی او نزد خالد بن ولید آورده شد و خالد درباره زکات با وی به بحث پرداخت، او خطاب به حضرت خالد گفت: آری صاحب شما چنین می‌گفت؟! (قد كان صاحبكم يزعم ذلك) این دیدگاه و سخن حکایت از آن دارد که او زکات را قبول نداشت و ثانیاً درباره رسول اکرم ﷺ فرمود: «صاحبکم» و این واژه را مشرکین که منکر نبوت رسول الله ﷺ بودند، بکار می‌بردند. تنها منکر زکات بودن او، مجوز قتل او را شرعاً فراهم می‌کرد، حال آنکه او در کنار انکار زکات منکر نبوت حضرت محمد ﷺ نیز بود - این روایت را تمام مورخین از جمله اصفهانی در آغانی و ابن خلکان ذکر کرده‌اند، به جز یعقوبی رافضی که در دروغگویی شهرت دارد - بعد از این احادیث، چگونه می‌توان گفت که مالک از اصحاب بلند پایه بوده است؟... حتی مورخین دلیل دیگری مبنی بر اینکه مالک در حال ردت فوت کرده است، ذکر کرده‌اند و آن عبارت است از اینکه: حضرت عمر بن خطاب، متمم، برادر مالک را دید و به او گفت: مرثیه‌ای را که برای برادرت مالک گفته‌ای، چند بیت از آن را برای ما بخوان. متمم قصیده‌اش را که مشتمل بر این ابیات بود، خواند.

و کنا کندمانی جذیمه حقبه من الدهر حتی قیل لن یتصدعا
فلما تفرقنا کأنی ومالکاً لطول اجتماع لم نبت لیلۃ معاً

۱- سنن ترمذی رقم (۴۱۱۷) باب مناقب خالد بن ولید.

ترجمه: ما دو برادر مانند دو همنشین جدیمه بودیم در مدت بسیار طولانی حتی گفته می‌شد که این دوتا از هم جدا نشدنی نیستند. وقتی من و مالک از هم جدا شدیم، چنین محسوس می‌شد که یک شب با هم نبوده‌ایم وقتی عمر رضی الله عنه این را شنید، قال: هذا والله التائبین، آری، این است اصل تعزیت و تسلیت و...

و فرمود: بسیار دوست دارم که شعر خواندن و سرودن را می‌دانستم آنگاه برای برادرم، زید، مرثیه می‌گفتم، بگونه‌ای که تو برای برادرت مرثیه گفته‌ای، متمم گفت: اگر برادر من در حالتی از دنیا می‌رفت که برادر تو رفته بود، من هرگز برای او رثا نمی‌گفتم. حضرت عمر رضی الله عنه از پاسخ متمم بسیار خوشحال شده فرمود: هیچ کس درباره برادرم مانند متمم مرا تعریف نگفته است^(۱). در فرازی دیگر قول متمم با صراحت بیشتر چنین آمده است: متمم گفت: ای امیرالمومنین، همانا برادر تو در حال ایمان از دنیا رفته است و برادر من در حال ردت و ارتداد، مرده است. عمر رضی الله عنه فرمود: تعزیتی بهتر از تعزیت تو در موت برادرم به من گفته نشده است^(۲).

آیا دلیلی روشن‌تر از دال بر مرتد بودن مالک بن نویره وجود دارد؟!.

۷- تیجانی می‌گوید: خالد بن ولید لیلی بنت منهال، همسر مالک را در همان شب ازدواج کرده و در همان شب عمل مقاربت جنسی را با وی انجام داده است. این سخن قطعاً خلاف حق و واقعیت است ابن کثیر می‌گوید: «خالد همسر مالک را انتخاب کرد (از میان اسیران جنگی) وقتی عدتش به پایان رسید با وی زفاف کرد». مورخ طبری درباره ازدواج حضرت خالد چنین می‌گوید: ... خالد با ام تمیم بنت منهال ازدواج کرد نزد او رفت تا عدتش به پایان رسید^(۳). - در تاریخ کامل چنین آمده است: خالد با ام تمیم همسر مالک ازدواج کرد. آنچه که تیجانی می‌گوید دایر بر اینکه خالد در همان شب با وی مجامعت کرد، اصلاً یادی از این در «الکامل» نیامده است. بلکه حضرت خالد بعد از گذشت عدت و حلال شدن با وی زفاف کرد. اگر دخول در همان شب انجام گرفته

۱- جولة تاريخية في عصر الخلفاء الراشدين ص ۴۲ محمد سيد الوكيل فتوح البدان بلاذري ص(۱۰۸) الکامل ج ۲ ص(۲۱۸).

۲- کتاب الامالی لأبي عبدالله اليزیدی (ص ۲۶-۲۵) چاپ عالم الکتب.

۳- تاریخ طبری ج ۲ ص (۲۷۳) وقایع سنه ۱۱.

بود، ابن اثیر حتماً آن را یاد آوری می‌کرد. ابن خلکان که تیجانی از سخنانش استدلال کرده است، چنین می‌گوید: (خالد همسر مالک را تصرف کرد، بعضی‌ها گفته‌اند که خالد او را از مال غنیمت خریده است و با وی ازدواج کرده است و بعضی می‌گویند: بعد از گذشتن سه حیض که مدت عدت است، خالد برای او پیغام نکاح فرستاده است و او با این پیغام موافقت خود را اعلام کرده است و بعد ازدواج انجام گرفته است^(۱)..؟! با توجه به این روایات صحیح و صریح، آقای تیجانی! تو از کجا می‌دانی که خالد در همان شب با وی زفاف کرده است؟! این سوالی است که از طرف من و سایر خوانندگان متوجه شما است. باید پاسخ بدهی - ای تیجانی هدایت شده!!! آیا جوابی داری؟! وقتی مسلم است که حضرت خالد بعد از استبراء کامل و بعد از گذشت عده با همسر مالک ازدواج کرده است، آیا این ازدواج عیب و نقصی را متوجه خالد می‌کند؟! آقای تیجانی به مکابره خود ادامه داده می‌گوید: «درباره این گونه صحابه که حرام خدا را مباح می‌دانند و انسان‌های معصوم و مسلمان را بخاطر هوس‌های نفسانی به قتل می‌رسانند و شرمگاهی را که خداوند حرام کرده حلال می‌دانند چه بگویم؟ نکاح با همسر کسی که مرده است در اسلام قبل از گذشت عدت جایز نیست. اما خالد هواهای نفسانی‌اش را معبود خود قرار داده و بدین ترتیب به هلاکت رسیده است»^(۲).

می‌گویم:

- ۱- لعنت و نفرین خداوند بر منافقان و بدطینتان، آنانی که پاکان را مورد طعن قرار می‌دهند و دلیلی جز حقد و کینه توزی ندارند. یاران پیامبر ﷺ را که حاملان دین و حافظان سنت و مدافعان شریعت هستند، متهم به تهمت‌های ناروا می‌کنند. یارانی که رهبری مجاهدین فی سبیل الله را بر عهده داشتند. جرح و قرح پاکان و مدافعان واقعی دین برای این منظور است تا بتوانند به آسانی دین را بدنام کرده و آثار آن را از میان مسلمانان از بین ببرند و نابود کنند ولی آقای تیجانی مطمئن باشد که این جادوی او کار آمد نخواهد بود.
- ۲- بدون تردید، اصحاب رسول الله ﷺ هرگز محرمات خداوند را مباح نمی‌دانند و

۱- ص ۲۷۷ تاریخ ابن خلکان.

۲- ثم اهدیت ص (۱۶۵). و آنگاه... هدایت شدم ص (۲۶۰).

جان‌های معصوم را به خاطر هوس‌های نفسانی از بین نمی‌برند و به قتل نمی‌رسانند. این یک ادعای محض است که نیاز به دلیل و برهان دارد. در بحث قبل اقدام حضرت خالد بن ولید را توجیه کردم و نیازی به اعاده آن نمی‌بینم. اما این سخن که یاران رسول الله صلی الله علیه و آله شرمگاه‌های حرام را بر خود مباح کرده‌اند، هیچ کس چنین ادعایی نمی‌کند، مگر او که قلبش متعفن و آلوده و وجدانش مرده باشد. از منابع شیعه و از کتبی که آقای تیجانی صحت آن‌ها را قبول دارد، روشن کردم که خالد از راه حلال و شرعی با همسر مالک ازدواج و زفاف کرده بود و لیلی بنت منهال برای ازدواج با حضرت خالد موافقت کرده بود ولی تیجانی تشیع خود را معبود خود قرار داده و بدین ترتیب خود را در گرداب هلاکت غرق کرده است.

آقای تیجانی در ادامه گمراهی خود می‌گوید: عدت نزد او (خالد بن ولید) چه اهمیت و ارزشی دارد؟ بعد از اینکه شوهرش را به ظلم و ستم به قتل رسانده و افراد قومش را که مسلمان بودند از پا در آورده است. عبدالله بن عمر و قتاده که از اقدام او سخت ناراضی بودند و ابو قتاده سوگند خورد که هرگز در لشکری که خالد فرمانده آن باشد شرکت نخواهد کرد، این دو درباره مسلمان بودن قوم مالک گواهی می‌دهند. آقای تیجانی این سخنان را به تاریخ طبری، تاریخ یعقوبی، تاریخ ابی الفداء و الأصابه نسبت می‌دهد^(۱).

می‌گوییم:

- ۱- این روایت که آقای تیجانی آن را به طبری نسبت می‌دهد، عیناً همان روایت است که او در آن مدعی شده بود که عمر رضی الله عنه خالد را تهدید به رجم کرده است و درباره آن ثابت کردم که ضعیف است و استدلال بدان صحیح نمی‌باشد.
- ۲- این روایت که در آن آمده است که ابو قتاده در حق خالد خشم کرده و سوگند یاد کرده است که در لشکر او هرگز شرکت نمی‌کند، در «الإصابة» اصلاً وجود ندارد اما چنین بر می‌آید که ذکر منابع زیاد ممکن است از این جهت حائز اهمیت باشد که سخن دروغ را راست جلوه دهد.

۳- بر فرض صحت حدیث دایر بر خشم کردن حضرت قتاده، می‌توان گفت که این رای ابو قتاده است و اجتهاد خالد درباره مالک بن نویره خلاف رای قتاده بوده است و خالد رضی الله عنه از اینکه ابو قتاده در غزوات او را همراهی نمی‌کند، متضرر نمی‌شود زیرا معتقد است که کار درستی را انجام داده است. اگر اقدام و خشم ابو قتاده کار درستی می‌بود، چرا ابن عمر چنین نکرد و فقط به اظهار رای خود قناعت کرد و بعد با لشکر حضرت خالد همراه شد؟! مساعدت و همکاری حضرت عبدالله بن عمر رضی الله عنه حکایت از آن دارد که فقه و بینش او بر این بود که اقدام خالد و همراهانش دایر بر قتل مالک بن نویره از هوس نفسانی نشات نمی‌گرفت حتی اگر اشتباه بوده است ولی اشتباه، اشتباه اجتهادی است. من از آقای تیجانی (هدایت شده و با انصاف!!) می‌پرسم: چرا او موضع ابی قتاده را علیه حضرت خالد تایید کرد و حکم بطلان اقدام حضرت خالد را صادر کرده است؟! حال آنکه هر کدام از آنان طبق گمان و اجتهاد خود به تاویل مساله پرداخته بود، تیجانی چرا از ضرار بن ازور که مالک را به گمان اینکه مرتد شده است، به قتل رسانده بود، حمایت نمی‌کند؟

آقای تیجانی از کتاب «الصدیق ابوبکر» نوشته حسین هیکل که بدون توجه به صحت و سقم روایات، نوشته شده است، استناد کرده می‌گوید:

آیا می‌توانیم سوال کنیم که ابوبکر چرا خالد را قصاص نکرد و حد شرعی را در حق او اجرا نکرد؟ و اگر عمر، آنطور که حسین هیکل می‌گوید، الگوی عدل و عدالت بود، چرا به عزل خالد از فرماندهی لشکر اکتفا کرد و حد شرعی را در حق او به اجرا در نیاورد؟ تا ضرب المثل بدی برای مسلمانان در رابطه با احترام کتاب الله بیان نمی‌شد. می‌گویند: آیا آن‌ها برای کتاب خداوند احترام قایل شدند، حد شرعی را اقامه کردند؟ هرگز، این‌ها همه زد و بند سیاست است، می‌دانید که سیاست چیست؟! شگفتی می‌آفریند، حقایق را وارونه می‌کند و نصوص قرآنی را به دیوار می‌زند^(۱).

می‌گوییم:

در مباحث گذشته بطور روشن و شفاف بیان کردم که خالد مالک بن نویره را بخاطر این به قتل رساند که وی مرتد می‌دانست و علل و اسباب آن را که چرا خالد به

۱- ثم اهدیت ص (۱۵۷). و آنگاه... هدایت شدم ص (۲۶۱).

مرتد بودن مالک معتقد بود، نیز بیان کردم. از دیدگاه من مرتد بودن مالک محل شک نبود. حد اکثر آنچه که در این خصوص گفته شد: این است که خالد در قتل مالک دچار اشتباه شده است. اما این خطا، خطای تاویلی بوده است. و خطای تاویلی نمی‌تواند جوازی برای قتل حضرت خالد باشد. داستان حضرت خالد، عیناً مانند داستان اسامه بن زید است. وقتی اسامه، شخصی را که کلمه «لا إله إلا الله» را به زبان آورد، به قتل رساند، رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: ای اسامه، او را کشتی، بعد از اینکه کلمه «لا إله إلا الله» گفته بود؟ رسول الله صلی الله علیه و آله سه بار این جمله را تکرار فرمود. مشاهده می‌کنیم که رسول الله صلی الله علیه و آله اقدام اسامه مبنی بر قتل آن مرد را، رد کرد اما قصاص، دیه و کفاره، هیچ کدام را بر اسامه واجب نکرد - محمد بن جریر طبری و غیره از ابن عباس و قتاده روایت کرده‌اند که آیه: ﴿وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْفَقَىٰ إِلَيْكُمُ السَّلَامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا﴾ [النساء: ۹۴] درباره شخصی بنام مرداس از قبیله غطفان نازل شده است. رسول الله صلی الله علیه و آله لشکری را به فرماندهی، غالب لیثی به طرف طایفه مرداس اعزام کرد. همراهان او فرار کردند و خود او فرار نکرد. لشکر وقت صبح بر او غارت برد و او بر لشکر سلام گفت. او بوسیله لشکر کشته شد و گوسفندانش به غنیمت برده شدند. خداوند آیه مذکور را نازل کرد و به پیامبر صلی الله علیه و آله امر کرد تا اموالش بر گردانده شوند و دیه او نیز به وارثان او داده شود و مومنان را از تکرار چنین اقدامی منع کرد. خالد بن ولید نیز در جریان مشابهی افراد بنی جذیمه را به قتل رساند. رسول اکرم صلی الله علیه و آله، دست‌ها را به سوی آسمان بلند کرده فرمود: «پروردگارا، از آنچه که خالد انجام داده است من از آن اظهارات براءت می‌کنم» ولی با این وجود رسول اکرم صلی الله علیه و آله خالد را قصاص نکرد. زیرا اقدام حضرت خالد بر اساس تاویل و اجتهاد انجام گرفته بود. وقتی رسول اکرم صلی الله علیه و آله بخاطر کشته شدن چند تن بر اساس تاویل و اجتهاد بوسیله خالد بن ولید، او را قصاص نکرد، قصاص نکردن حضرت ابوبکر رضی الله عنه وی را بخاطر کشتن مالک بن نویره، اقدامی بسیار مناسب، شایسته و مطابق با شیوه عمل رسول الله صلی الله علیه و آله بوده است^(۱).

شگفت‌آور این است که آقای تیجانی اقدام حضرت خالد درباره کشتن چند تن از بنی جذیمه را ذکر کرده و آن را دلیل و مستندی علیه حضرت ابوبکر رضی الله عنه تلقی می‌کند،

در حالی که او می‌داند که رسول الله ﷺ خالد را قصاص نکرده بود. او چرا شیوه عمل رسول الله ﷺ را دلیلی در جهت تایید حضرت ابوبکر تلقی نمی‌کند؟! بدون تردید، هر کس از هوس‌ها پیروی کند، از پیروی کردن از حق بی‌بهره خواهد شد^(۱). جناب دکتر تیجانی اجازه می‌دهد از وی سوال شود که: چرا رسول اکرم ﷺ از حضرت خالد قصاص نگرفت و از سمت فرماندهی او را معزول نکرد بلکه تا حیات خود او را بر پستش ابقا نمود؟ آیا این اقدام و شیوه عمل رسول الله ﷺ به عنوان یک بدترین ضرب المثل برای مسلمانان درباره احترام قرآن تلقی می‌گردد؟! آیا رسول اکرم ﷺ نصوص قرآنی را بر دیوار زده است؟! البته این یک دروغ واضح و رسوایی آشکار است که تیجانی بر آن تاکید دارد.

آقای تیجانی در حالی که غرق در گمراهی‌های خود است، می‌گوید: «آیا ممکن است از علما سوال شود علمای که در کتب خود روایت می‌کنند که وقتی اسامه نزد رسول الله آمد تا درباره زن شریفی که مرتکب سرقت شده بود، سفارش کند، رسول الله ﷺ بر وی خشم کرده فرمود: هلاک شوی، تو درباره ساقط شدن حدی از حدود الله سفارش می‌کنی، اگر فاطمه دختر محمد ﷺ دزدی می‌کرد، من دست او را قطع می‌کردم. پیشینیان بخاطر این هلاک شدند که هرگاه شخص امیر و ثروتمندی از آنان سرقت می‌کرد، مجازات نمی‌شد و اگر مستضعفی سرقت می‌کرد، قانون را بر او اجرا می‌کردند، چگونه آنان (علمای) در برابر کشتن مسلمانان معصوم الدم، سکوت کرده و در همان شب که همسران آنان غرق در رنج و ماتم هستند با آنان مقاربت می‌کنند، ای کاش که به سکوت کفایت می‌کردند! ولی آنان با دروغ پردازی و خلق فضایل و محاسن، اقدام خالد را توجیه کرده وی را به شمشیر برهنه خداوند لقب می‌دهند. یکی از دوستان که به شوخی و وارونه کردن معانی شهرت داشت، مرا به تعجب واداشت من در روزگار جهالت و نادانی خودم، درباره مزایا و محاسن خالد سخن می‌گفتم و درباره او گفتم: «سيف الله المسلول» دوست من در جواب من گفت: «سيف الشيطان المشلول» آن روزگار از دوستم رنجیده و از وی کناره گیری کردم. لکن بعد از بحث و گفتگو، خداوند چشم بصیرت مرا باز کرد و مرا از منزلت و جایگاه کسانی که خلافت را

متصرف شده، احکام خدا را تبدیل کردند، آن‌ها را تعطیل کردند و از حدود خدا تجاوز کرده و آن‌ها را از بین بردند، آگاه کرد^(۱).

می‌گوییم:

۱- بخاری حدیث مذکور را با این تعبیر و الفاظ آورده است: عایشه رضی الله عنها می‌گوید: جریان سرقت زن مخزومیه برای قریش بسیار مهم بود. با خود می‌گفتند: چه کسی در این باره با رسول الله صلی الله علیه و آله صحبت می‌کند؟ کسی غیر از اسامه جرات سخن گفتن با رسول الله صلی الله علیه و آله را ندارد. اسامه مورد محبت رسول الله صلی الله علیه و آله است. اسامه با رسول الله صلی الله علیه و آله صحبت کرد. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «آیا درباره حدود خداوند سفارش می‌کنی؟ بعد رسول الله صلی الله علیه و آله بلند شد و به ایراد سخن پرداخت و فرمود: (ای مردم، گذشتگان بخاطر این گمراه شدند که اگر شخص شریفی از میان آنان دزدی می‌کرد، مواخذه‌اش نمی‌کردند ولی اگر مستضعفی دزدی می‌کرد، قانون خدا را بر وی اجرا می‌کردند. سوگند به ذات الله، اگر فاطمه دختر محمد سرقت می‌کرد، محمد صلی الله علیه و آله دست او را قطع می‌کرد^(۲)».

این حدیث از روشن‌ترین دلایل است علیه آقای تیجانی زیرا حدیث به وضوح گویای این مطلب است که اسامه می‌خواست درباره زنی که سرقت کرده بود، بدون تاویل و هیچ گونه شبهه‌ای سفارش کند و معلوم است که حدود با وجود شبهه ساقط می‌شوند. اگر در این سرقت شبهه وجود داشت، نیازی نبود که برای زن مخزومیه سفارش شود. این مطلب یعنی عدم وجود شبهه از قول رسول اکرم صلی الله علیه و آله که فرمود: «أشفع في حد من حدود الله؟!» نیز واضح است به خلاف اقدام حضرت خالد. زیر حضرت خالد معتقد بود که مالک بن نویره مرتد است و با این اعتقاد حضرت خالد، مالک را کشت. فوقش این است که حضرت خالد تاویل کرده و تاویلش خطا رفته است. وقتی مرتد شدن مالک با دلایل و شواهد روشن ثابت شده است، چرا آقای تیجانی این دو جریان را یکسان تلقی می‌کند؟!

۲-... خوانندگان محترم، ملاحظه کنید که آقای تیجانی هدایت شده!!! اهل سنت را به دروغ پردازای و اختراع فضایل برای فرماندهی، مجاهدین، حضرت خالد

۱- ثم اهدیت ص (۱۵۷) و آنگاه... هدایت شدم ص (۲۶۳).

۲- صحیح بخاری ج ۴ کتاب الحدود رقم (۶۴۰۶).

بن ولید متهم می‌کند و همچنین متهم می‌کند که اهل سنت برای خالد لقب تراشیده و او را به «سیف الله المسلول» ملقب کرده‌اند. از روایات صحیح ثابت شده است که رسول الله ﷺ او را به «سیف الله المسلول» ملقب کرده بود. چرا خالد «سیف الله المسلول» نباشد. مگر خالد نبود که مسلمانان را قیادت می‌کرد و حماسه می‌آفرید و پیروزی‌های پی در پی به ارمغان آورد و در جهاد بزرگ‌ترین و سخت‌ترین مصیبت‌ها را متحمل می‌شد حتی در غزوه‌ی موته ۹ شمشیر در دستش شکست و در نهایت یک شمشیر یمنی در دستش باقی ماند^(۱). از روایات صحیح ثابت است که گفته بود: «بارها کثرت جهاد در راه خدا مرا از خواندن قرآن منع می‌کرد» (سیر اعلام النبلاء ج ۱ ص ۳۷۶-۷۵) حضرت خالد در موقع موت سخنی به زبان آورد که تاریخ آن را برای قهرمان امت به ثبت رسانده است «شبی که در صبح آن قرار است بر خصم زبون بتازم، به مراتب بهتر است برای من از آن شبی که عروس زیبایی برایم هدیه شود، پس جهاد را بر خود لازم کنید» (الإصابة لابن حجر ج ۲ ص ۲۵۴) ابن عبدالبر در استیعاد آورده است: وقتی لحظات موت حضرت خالد بن ولید فرا رسید، گفت: نزدیک به صد معرکه حضور پیدا کردم و در بدنم به اندازه‌ی یک وجب یافت نمی‌شود مگر اینکه ضربه‌ی شمشیر، نیزه و یا تیری در آن مشاهده می‌شود، با این وجود اینک من بر روی رخت خواب دارم مثل شتر جان می‌دهم. چشم بزدلان خواب راحت نبیند.

حتی علمای شیعه نیز به رشادت و شجاعت این فرمانده بزرگوار اعتراف دارند و نمی‌توانند توان رزمی او را انکار کنند - علامه‌ی آن‌ها، عباس قمی، در کتابش «الکنی والألقاب» می‌گوید: او قهرمان کشنده دشمن است تاریخ رویدادهای بسیار مهمی را درباره او به ثبت رسانده است، عباس قمی به نقل از او در شرح حال او می‌گوید: در بسیاری از معرکه‌ها حاضر شدم. در بدن من اندازه یک وجب نیست که مورد اصابت شمشیر و تیرهای دشمن قرار نگرفته باشد، و امروز من دارم در رخت خواب جان می‌دهم. لا نامت عین الجبناء.

۱- صحیح بخاری کتاب المغازی - غزوة مؤته - ج ۴ رقم (۴۰۱۸-۴۰۱۷).

آقای تیجانی در دوران جهالت خود، درباره حضرت خالد بن ولید، با یکی از دوستانش می‌گوید: او (خالد) «سیف الله مسلول» است. این همان لقبی است که رسول الله صلی الله علیه و آله به وی داده است. بعد دوست کمیده و پست او می‌گوید: او (خالد) «سیف الشیطان المشلول»!! (شمشیر بی‌جان شیطان) است.

آقای تیجانی دیدگاه خودش را رد کرده می‌گوید: بعد از گفتگو و مباحثه خداوند راه بصیرت را بر من گشود. !!! برادر خواننده، دقت کن و ببین که آقای تیجانی به کدام سمت هدایت شده است؟ از خداوند سلامت را طلب کن.

آقای تیجانی در ادامه سکر و مستی خود می‌گوید: مورخان نوشته‌اند که ابوبکر خالد بن ولید را بعد از آن جریان شرم آور به یمامه فرستاد. خالد بعد از پیروزی در این جنگ، با دختری ازدواج کرد به گونه‌ای که با لیلی همسر مالک بن نویره ازدواج کرده بود و هنوز خون مسلمانان و خون و پیروان مسیلمه خشک نشده بود که با این دختر ازدواج کرد!!! ابوبکر او را بخاطر این ازدواج نکوهش کرد، بیش از آنچه که به خاطر ازدواج با لیلی او را نکوهش کرده بود. بی‌تردید این زن نیز دارای شوهر بوده و خالد شوهر وی را کشته و همان عملی را که با لیلی، همسر مالک مرتکب شده بود با این زن انجام داده است. اگر چنین نمی‌بود، ابوبکر وی را مورد نکوهش قرار نمی‌داد، حتی مورخان عین نامه‌ای را که ابوبکر برای خالد نوشته بود، نقل کرده‌اند و ابوبکر در آن نامه چنین گفته است: (سوگند به جانم، ای پسر مادر خالد، تو آرام و راحت با دختران ازدواج می‌کنی و خون هزار و دویست شهید در کنار خانه تو هنوز خشک نشده است) وقتی خالد این نامه را قرائت کرد، گفت: این همان شیوه انسان سختگیر، یعنی عمر بن خطاب است^(۱).

می‌گوییم:

۱- این اثر به دلیل اینکه در سندش حمید بن حیان رازی وجود دارد، ضعیف است. عقلی او را جزو ضعفا قرار داده است و همچنین ابن حجر در تقریب این اثر را ضعیف قرار داده است. حاصل سخن اینکه این اثر ضعیف است و استناد بدان اعتباری ندارد.

۲- .. اگر بپذیریم که این روایت صحیح است، باز هم چیزی که حضرت خالد معیوب شود، در آن وجود ندارد. زیرا خالد ازدواجش را با دختر مجاعه بن

مراره، به پدرش مجاعه پیشنهاد کرد و او موافقت خود را اعلام داشت و ازدواج انجام گرفت. این ازدواج به هیچ وجه خالد را معیوب نمی‌کند و نه ازدواج با بیش از یک همسر موجب عیب و نقص است. اما اینکه حضرت ابوبکر^{رضی} وی را مورد نکوهش قرار داده است. باید عرض شود که حضرت خالد دلایل و دفاعیه خود را طی نامه‌ای به حضرت ابوبکر^{رضی} چنین بیان داشته است: «اما بعد، سوگند به جان خودم، من ازدواج نکرده‌ام تا مسرت من کامل شود و خانه من خوشحال شود. پیغام نکاح به کسی فرستادم که اگر در مدینه این خواستگاری انجام می‌گرفت، به چنین مصیبتی مواجه نمی‌شدم، بگذار، من خواستگاری خودم را در میدان جنگ آشکار کردم. اگر تو به خاطر دین یا دنیا این را ناگوار می‌دانی، من تو را نکوهش می‌کنم. اما درباره تعزیت نیکوی من نسبت به کشته شدگان مسلمان، باید بگویم: به خدا سوگند، اگر حزن و اندوه و زنده‌ای را ابقاء می‌کرد و یا مرده‌ای را حیات دو باره می‌بخشید، هیچ زنده‌ای نمی‌مرد و تمام مردگان زنده می‌شدند، من به قدری وارد معرکه‌ها و مهالک شده‌ام که از زندگی مایوس نگشته و به مردم اذعان پیدا کردم. اما اینکه مجامعه مرا فریب داده است. خیر، من فکر می‌کنم، دیدگاه و رای من در آن روز اشتباه نبوده است. خیر، من فکر می‌کنم، دیدگاه و رای من در آن روز اشتباه نبوده است. و من عالم غیب نیستم، و شما می‌دانید که خداوند خیر و خوبی را نصیب مسلمانان کرده است آنان را وارث زمین گرداند و سرانجام را به پرهیزگاران اختصاص داده^(۱). نامه‌ی حضرت خالد چنان گویا و واضح است که نیازی به تفسیر و توضیح ندارد.

۳- چنین بر می‌آید که آقای تیجانی نمی‌تواند خود را از خصوصیات ذاتی و از صفاتی محبوب خود که همان کذب و دروغ پردازی است رها سازد! او با این گفته خودش «لا شك أن هذه البنت هي الأخرى ذات بعل فقتله خالد ونزا عليها كما فعل بليلي زوجة مالك» حق را وارونه می‌کند!! باور نمی‌کنم، آقای تیجانی که این جریان را ذکر کرده و آن را به منابع که در حاشیه کتابش ذکر کرده است،

۱- خالد بن ولید تالیف صادق عرجون ص (۲۰۱).

ارجاع داده، نمی‌داند که خالد ازدواج با این دختر را به پدرش پیشنهاد کرده است، و بعد از اعلام موافقت از جانب پدر دختر، ازدواج صورت گرفته است^(۱). آری، چقدر جای شگفت است که آقای تیجانی مدعی است که به راه راست هدایت شده است. ولی هنگامی که بداند که گمراه شده است، حال او چگونه خواهد شد؟! خداوند، از تو عافیت می‌جوییم.

بعد از توضیحاتی که داده شد فکر می‌کنم حق برای حق جویان روشن شده است. در پایان هم خدا را سپاس می‌گوییم.

باب هفتم:

ایرادهای تیجانی بر خلیفه دوم عمر بن خطاب رضی الله عنه و پاسخ آن

بر آگاهان مذهب روافض پنهان نیست که سب و شتم صحابه رسول الله صلی الله علیه و آله و مطعون کردن آنان یک اصل اساسی در مذهب شیعه می‌باشد و خلیفه دوم حضرت عمر بن خطاب رضی الله عنه در این نسبت‌های ناروا و تهمت‌های بی‌مورد، بیش از دیگران مورد نظر است. عامل بسیار مهم این کینه توزی و بدبینی، این است که او کشور فارس را فتح کرد و قدرت را از دست آنان گرفت. مستشرق معروف انگلیسی، دکتر براون به صراحت لهجه می‌گوید: مهم‌ترین عامل عداوت و دشمنی اهل ایران با خلیفه راشد، حضرت عمر بن خطاب رضی الله عنه، این است که او عجم، یعنی سرزمین فارس را فتح کرد و قدرت آنان را از بین برد ولی آن‌ها این دشمنی شان را رنگ دینی و مذهبی دادند در حالی که این دشمنی در واقع، یک دشمنی دینی نیست^(۱). «دکتر براون» در ادامه سخنان خود می‌گوید: دشمنی مردم ایران با خلیفه راشد، عمر بن خطاب به خاطر این نیست که او حق علی و فاطمه را غصب کرده است بلکه به خاطر این است که او سرزمین ایران را فتح کرده و به حکومت خاندان ساسانی خاتمه داده است. بعد اشعاری از یک شاعر فارسی زبان نقل می‌کند که شعر از این قرار است:

بشکست عمر پشت دلیران عجم را بر باد فنا داد رگ و ریشه‌ی جم را
این عربده بر غصب خلافت زعلی نیست با آل عمر کین قدیم است عجم را
و در پایان به نتیجه‌ای که خود رسیده است، مارا بدان جا می‌رساند و می‌گوید:
بحث در این نیست که او خلافت را از علی غصب کرده است، بلکه اصل مساله، جریان فتح ایران بدست توانمند خلیفه راشد است^(۲).

آقای تیجانی در کتاب خود، شدیدترین حملات خود را متوجه خلیفه راشد، صحابی جلیل‌القدر، حضرت عمر بن خطاب کرده است. من به خاطر تجلیل و تقدیر از

۱- تاریخ ادبیات ایران. تالیف براون ج ۱ ص ۲۱۷.

۲- تاریخ ادبیات ایران ج ۱ ص ۲۱۵ الشیعة والسنة احسان الهی ظهیر ص (۵۶-۵۷).

این صحابی بزرگوار که رسول اکرم ﷺ درباره او فرموده بود: « در گذشته، در میان بنی اسرائیل، مردانی بودند که بدون اینکه نبی و رسول باشند مورد خطاب قرار گرفته‌اند، اگر در امت من چنین شخصیتی وجود داشته باشد، او عمر است»^(۱) می‌خواهم ایرادهای جناب تیجانی را ذکر نموده و یک بیک آن‌ها را پاسخ بدهم.

به توفیق حضرت حق می‌گوییم:

آقای تیجانی، حمله خود را نخست بر عمر بن خطاب، تحت عنوان «نقش صحابه در صلح حدیبیه» شروع کرده بود. تیجانی عمر بن خطاب ﷺ را متهم کرده بود که او از دستور رسول الله ﷺ تبعیت نکرده و از فیصله رسول الله ﷺ در صلح حدیبیه احساس نگرانی کرده است حتی سایر صحابه را برای تخلف از دستور رسول الله ﷺ وا داشته است. در مباحث گذشته، به این ایراد بی‌اساس به نحوی مدلل و شفاف پاسخ گفته شد که نیازی به اعاده آن نیست، برای تجدید آگاهی به مباحث گذشته در همین کتاب مراجعه شود.

آقای تیجانی در مبحث «اصحاب و مصیبت روز پنجشنبه» حضرت عمر بن خطاب ﷺ را مورد طعن قرار داده و او را متهم کرده است که پیامبر را به هذیان و یاهه گویی نسبت داده است و او خود را از رسول الله ﷺ عالم‌تر دانسته و به وی احترام قایل نبوده است بلکه او وعده‌ی دیگری از صحابه برنامه ریزی کردند تا رسول اکرم ﷺ را از نوشتن نامه منع کنند؟!... به همه این یاهه گویی‌ها در مباحث گذشته به نحوی پاسخ داده شده است که هیچ جای شبهه‌ای در پاکی و طارت باطن و ظاهر این صحابی بزرگوار برای کسی باقی نمانده است و حسن نیت و اخلاص او در حق رسول الله ﷺ مانند روشنایی آفتاب برای همگان هویدا است و از دروغ پردازی‌های آقای تیجانی و جهالت او درباره سیرت نبوت پرده برداشته شد برای اطلاعات به مباحث همین کتاب مراجعه شود. حمد و ستایش از اول و آخر از آن خداوند است.

در مبحث (صحابه در سپاه اسامه) نیز، تیجانی حضرت عمر ﷺ را متهم کرده است که او به فرماندهی اسامه اعتراض کرده و تهمت‌های دیگری نیز به وی نسبت داده بود که به آن‌ها در جای خودش پاسخ دادم.

نقدی بر دیدگاه تیجانی دایر بر اینکه عمر رضی الله عنه با پیامبر صلی الله علیه و آله مخالفت کرده است
 تیجانی می‌گوید: «هر کس در این گونه روایات دقت کند، خواهد دید که صحابه خود را برتر از رسول الله صلی الله علیه و آله می‌دانستند و معتقد بودند که پیامبر صلی الله علیه و آله خطا می‌کند ولی خود آنان خطا نمی‌کنند، در نتیجه بعضی از مورخان اقدامات صحابه را صحیح قرار داده‌اند هر چند که اقدامات آنان مخالف با اقدامات رسول الله صلی الله علیه و آله بوده‌اند. یا اینکه مورخین بعضی از صحابه را در علم و تقوی بالاتر از رسول الله صلی الله علیه و آله دانسته‌اند. بطور مثال در جریان زندانیان و اسیر شدگان جنگ بدر گفته شده است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله خطا کرده و عمر بن خطاب درست گفته است و در این باره روایات دروغینی را نقل کرده می‌گویند: رسول الله صلی الله علیه و آله چنین فرموده است: «اگر خداوند ما را به مصیبتی گرفتار می‌کرد، غیر از عمر بن خطاب کسی دیگر نجات حاصل نمی‌کرد»^(۱).
می‌گوییم:

۱- در روایات صحیح به سند صحیح آمده است که پروردگار عالم در بیش از یک جریان با عمر بن خطاب موافقت کرده است. بخاری در صحیح خود از حضرت انس چنین روایت می‌کند: عمر رضی الله عنه گفت: در سه مساله زاویه نگرش و دید من مورد تایید حضرت حق قرار گرفته است. یک: از رسول الله صلی الله علیه و آله خواستم اگر مقام ابراهیم را محل نماز قرار می‌دادیم، چقدر خوب بود؟ به دنبال این خواست و مشوره من، این آیه: ﴿وَأَتَّخِذُوا مِنْ مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّى﴾ [البقرة: ۱۲۵] «مقام ابراهیم را محل نماز خود قرار دهید» - نازل شد.

دو: عرض کردم، ای رسول خدا چقدر خوب بود اگر شما به همسرانت امر می‌کردی تا حجاب کنند زیرا هر انسان خوب و خراب با آنان حرف می‌زند؟ بدنبال این مشوره، آیه حجاب نازل شد.

سه: همسران اکرم رضی الله عنهم علیه رسول الله صلی الله علیه و آله اتفاق کرده بودند، خطاب به آنان گفتم: اگر رسول الله صلی الله علیه و آله شما را طلاق دهد، پروردگار همسران بهتری از شما به پیامبر خواهد داد. بدنبال آن، این آیه: ﴿عَسَىٰ رَبُّهُوَ إِنْ طَلَّقَكُنَّ أَنْ يُبَدِّلَهُ أَرْوَاجًا خَيْرًا مِّنْكَنَّ﴾ [التحریم: ۵] نازل شد^(۲). امام بخاری حدیث مذکور را با این الفاظ در جای دیگر آورده

۱- ثم اهدتیت ص ۹۲ و آنگاه... هدایت شدم ص (۱۴۹).

۲- صحیح البخاری کتاب أبواب القبلة رقم (۳۹۳).

است: عمر رضی الله عنه گفت: در سه مساله دیدگاه من موافق با خواست پروردگار بود یا پروردگار در سه مساله با من موافقت فرمود: یک: عرض کردم: ای رسول خدا، انسان‌های خوب و خراب در محضر شما می‌آیند، بهتر است شما مادران مومنان را امر کنید تا حجاب کنند. خداوند آیه حجاب را نازل کرد.

دو: حضرت عمر رضی الله عنه می‌گوید: به من خبر رسیده بود که رسول اکرم صلی الله علیه و آله در حق بعضی از ازواج مطهرات خشم کرده است، نزد آنان رفتم، گفتم: اگر باز نیامدید، خداوند پیامبرش را همسرانی بهتر از شما خواهد داد. عمر رضی الله عنه می‌گوید: نزد یکی از همسران رسول الله صلی الله علیه و آله آمدم، او گفت: ای عمر، رسول الله خودش به همسران چیزی نمی‌گوید تو آنان را نصیحت می‌کنی؟ به دنبال آن، خداوند آیه: ﴿عَسَىٰ رَبُّهُوَ إِن طَلَّقَكُنَّ أَنْ يُبَدِّلَهُ أَزْوَاجًا خَيْرًا مِّنْكَنَّ﴾ را نازل کرد و همین روایت در صحیح مسلم نیز با اندک تفاوتی در الفاظ آمده است. برای اطلاعات بیشتر به این منابع مراجعه شود.

۱- صحیح بخاری، کتاب التفسیر، سوره بقره برقم (۳۲۱۳).

۲- صحیح مسلم مع الشرح کتاب فضائل الصحابة، باب فی فضائل عمر، برقم (۲۳۹۹).

همچنین در حدیث طولانی دیگری به نقل از عمر رضی الله عنه چنین آمده است: .. ابن عباس می‌گوید: بعد از اینکه - در جنگ بدر - اسیر گرفتند، رسول الله صلی الله علیه و آله به ابوبکر و عمر گفت: رای شما در مورد این اسیران چیست؟ ابوبکر گفت: ای پیامبر خدا، آن‌ها پسر عموها و خویشاوندان ما هستند، به نظر من از آن‌ها فدیة بگیرید تا باعث تقویت ما در برابر کفار شود. چه بسا خداوند آن‌ها را به اسلام هدایت نماید. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: ای پسر خطاب، رای تو چیست؟ گفتم: نه، ای رسول الله، سوگند به خدا، رای من مثل رای ابوبکر نیست، به نظر من اجازه دهید تا گردن‌هایشان را بزنیم، به علی اجازه دهید تا گردن عقیل را بزند و به من اجازه دهید تا گردن فلانی (یکی از خویشاوندان عمر) را بزنم زیرا این‌ها بزرگان و ائمه کفر هستند. رسول الله صلی الله علیه و آله به رای ابوبکر تمایل پیدا کرد و به رای من علاقه‌ای نشان نداد، فردای آن روز آمدم، دیدم رسول الله صلی الله علیه و آله و ابوبکر نشسته‌اند و گریه می‌کنند. گفتم: ای رسول خدا، به من بگو شما و رفیقیت چرا گریه می‌کنید؟ اگر گریه‌ام آمد، گریه می‌کنم و اگر گریه‌ام نیامد بخاطر گریه شما، تظاهر به گریه می‌کنم. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: پیشنهاد فدیة گرفتن از طرف دوستان باعث گریه من شده است زیرا عذاب آن‌ها نزدیک‌تر از این درخت (اشاره به درختی نزدیک رسول

الله ﷻ) به من عرضه شد و خداوند این آیه را نازل کرد: ﴿مَا كَانَ لِتَيْبٍ أَنْ يَكُونَ لَهُ أَسْرَى حَتَّى يُنْخَنَ فِي الْأَرْضِ تُرِيدُونَ عَرَصَ الدُّنْيَا وَاللَّهُ يُرِيدُ الْأَخِرَةَ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴿٦٧﴾ لَوْلَا كِتَابٌ مِنَ اللَّهِ سَبَقَ لَمَسَّكُمْ فِيمَا أَخَذْتُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿٦٨﴾ فَاكُلُوا مِمَّا غَنِمْتُمْ حَلَالًا طَيِّبًا﴾ [الأنفال: ۶۷-۶۹] «هیچ پیامبری را سزاوار نیست که اسیرانی داشته باشد؛ تا آنکه در زمین کشتار بسیار کند، شما (با گرفتن فدیة از اسیران) متاع دنیا را می‌خواهید، و الله (سرای) آخرت را (برای شما) می‌خواهد، و الله پیروزمند حکیم است. * اگر حکم پیشین الهی نبود (که غنیمت و فدیة‌ی اسیر حلال است)، قطعاً در آنچه گرفتید، عذاب بزرگی به شما می‌رسید. * پس از آنچه غنیمت گرفته‌اید، حلال پاکیزه بخورید». پس خداوند غنیمت را برای آن‌ها حلال کرد.

۳- صحیح مسلم مع الشرح کتاب الجهاد و السیر باب الامداد بالملائكة غزوة بدر وإباحة الغنائم - رقم (۱۷۶۳).

خواننده محترم، همه این روایات همانطور که مشاهده می‌کنی ثابت و از لحاظ روایت و درایت صحیح هستند، اگر آقای تیجانی آن‌ها را روایات دروغین می‌گوید، باید با دلیل روشن نه با جهالت شرم‌آور و رسواکننده، و عقل فاسدش مدعایش را ثابت کند. این روایات هرگز به این معنی نیستند که بعضی صحابه از لحاظ علم و تقوی از رسول اکرم ﷺ فایق و برتر بودند - رسول اکرم ﷺ در بعضی موارد اجتهاد می‌کرد، در مسایلی که وحی درباره آن‌ها نازل نشده بود. هر آنچه که از پیامبر انجام می‌گیرد، لازم نیست که هم‌اشار وحی باشد بلکه پیامبر بر اساس مصلحت در غیر مورد وحی اجتهاد نیز می‌کند - مثلاً رسول الله ﷺ نماز میت رئیس منافقین، عبدالله بن ابی را خواند، حضرت عمر رضی الله عنه به وی گفت: یا رسول خدا، تو بر او نماز می‌خوانی و خداوند تو را از این نماز منع کرده است؟ رسول اکرم ﷺ فرمود: خداوند به من اختیار داده فرموده است: ﴿أَسْتَغْفِرُ لَهُمْ أَوْ لَا تَسْتَغْفِرُ لَهُمْ إِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً﴾ [التوبة: ۸۰] «ای پیامبر شما خواه برای منافقین طلب امرزش کنی یا نکنی خداوند آنان را نمی‌بخشد حتی اگر شما هفتاد بار برای آنان طلب امرزش کنی»، خداوند آنان را مورد مغفرت قرار نخواهد داد. حضرت عمر رضی الله عنه عرض کرد: او منافق است، رسول اکرم ﷺ بر وی نماز خواند، خداوند این آیه: ﴿وَلَا تُصَلِّ عَلَىٰ أَحَدٍ مِّنْهُمْ مَّتَّ أَبَدًا وَلَا تُقَمِّمَ عَلَىٰ قَبْرِهِ﴾ [التوبة: ۸۴] را نازل

فرمود. ترجمه آیه چنین است: «اگر از منافقان کسی بمیرد هرگز بر او نماز مخوان و بر قبر وی (برای دعا) توقف نکن»^(۱).

و این امر که رسول الله ﷺ اجتهاد کرده است، از کتاب الله ثابت است و ثابت است که رسول اکرم ﷺ درباره سوق هدی، در حجه الوداع فرمود: «لو استقبلت من أمری ما استدبرت ما اهدیت، ولولا أن معی الهدی لأحللت» اگر از قبل می دانستم آنچه را که بعداً برایش پیش آمد، هدی را با خود نمی بردم، اگر هدی با من همراه نبود، از احرام بیرون می آمد. (صحيح بخاری کتاب الحج برقم (۱۵۶۸) همچنین در جریان تحریم عسل، وقتی از خانه همسرش، زینب بنت جحش نزد دو همسر دیگرش، عایشه و حفصه تشریف آورد، سوگند یاد کرد که دیگر در خانه زینب بنت جحش عسل نمی خورد، خداوند این آیه: ﴿يَأْتِيهَا النَّيُّ لِمَ حُرِّمَ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ تَبَتَّغِي مَرَضَاتٍ أَرْوَجِكِنَّ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ [التحریم: ۱] را نازل کرد - ای پیامبر ﷺ چرا حلال خدا را بر خود حرام می کنی، شما در صدد ارضا همسران خود هستی، خداوند بخشنده و مهربان است، اگر همه آنچه که پیامبر ﷺ می گفت و انجام می داد، وحی می بود یا از طریق وحی می بود، خداوند در قرآن، این امور را برای او بیان نمی کرد. موافقت خداوند با صحابه در یک جریان یا بیش از یک جریان، نقصی برای پیامبر ﷺ محسوب نمی شود، و به این معنی نیست که صحابه از رسول اکرم ﷺ علم بیشتری دارند. هیچ کسی چنین نمی اندیشد به جز کسی که درباره اعمال و اقوال رسول الله ﷺ اصلاً آگاهی نداشته باشد. از روایات مستند و معتبر ثابت است که رسول اکرم ﷺ در مواردی که وحی نازل نشده بود به اصحابی مشوره می کرد. مانند جریان اسیران جنگی در غزوه بدر.

اگر این روایات باطل و دروغ هستند، چرا برادران شیعی تو (تیجانی) از آنها استدلال می کنند. دکتر علاءالدین قزوینی در کتاب خود «الشیعة والتصحيح» علیه دکتر موسی موسوی با استناد به روایت حضرت انس استناد کرده می گوید: از انس بن مالک روایت شده است. و این همان روایت است که حضرت عمر رضی الله عنه در آن می گوید: در سه مساله با پروردگارم موافقت شده است - که عمر فرمود: «به من خبر رسیده بود که

۱- صحيح بخاری کتاب التفسیر سوره التوبة برقم (۴۳۹۳).

بعضی از همسران رسول الله صلی الله علیه و آله، رسول الله صلی الله علیه و آله را اذیت کردند، نزد آنان رفته، آنان را پند و نصیحت کردم و در ضمن به آنان گفتم: از این حرکت‌ها باز بپایید و گر نه خداوند در عوض بهتر از شما به پیامبر صلی الله علیه و آله خواهد داد. حتی نزد زینب آمدم، زینب گفت: ای عمر، درباره رسول الله صلی الله علیه و آله چنین مساله‌ای پیش نیامده است که او همسرانش را نصیحت کند. تو آمده‌ای ما را نصیحت می‌کنی، خداوند این آیه: ﴿عَسَىٰ رَبُّهُوَ إِنِّ طَلَّقَنَّ﴾ را نازل کرد^(۱). بعد چند روایت دیگر را از حضرت عمر رضی الله عنه نقل کرده می‌گوید: «این‌ها مجموعه‌ای از روایات صحیحه هستند»^(۲).

آنچه که از این روافض مایه حیرت و شگفتی است این است که این آقایان هرگاه از روایاتی، علیه اهل سنت استدلال می‌کنند بر سیاست یک بام و دو هوا عمل می‌کنند. یک حدیث در عین حال که به صحت آن اعتراف دارند، در همان لحظه آن را ضعیف نیز تلقی می‌کنند، اگر بدانند که فلان حدیث مشتمل بر مدح و تعریف یک صحابی است، بلا فاصله به ضعیف بودن آن حکم می‌کنند. شاید همین روش، سیاست یک بام دو هوای آقای تیجانی را توجیه می‌کند، آقای تیجانی از حدیثی که در منابع اهل سنت وارد شده، اگر بداند که در آن نقص و عیبی متوجه یکی از اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله است، بلا فاصله به صحت آن فتوا می‌دهد و در غیر این صورت همین حدیث را ضعیف تلقی نموده، موضع اهل سنت را بخاطر همین حدیث مورد نقص و عیب قرار می‌دهد - هر حدیثی را که در آن مدح و ستایشی در حق صحابه مشاهده کند، آن را کذب و از لحاظ عقل و شرع غیر مقبول تلقی می‌کند! طبق تجربه خودم این گونه تلون و تغییر پذیری را مرهون کارگاه تحلیل گری حدیث که تابع تحلیل گر آقای تیجانی می‌باشد می‌پندارم.

چنین بر می‌آید که آقای تیجانی بسیار مضطرب و پریشان است از گمراهی که اهل سنت آن را میان مردم رواج می‌دهند! به عقیده تیجانی، اهل سنت بعضی از اعمال و اقدامات صحابه را بهتر از اعمال و اقدامات رسول الله صلی الله علیه و آله می‌دانند و اینکه بعضی از اصحاب در علم و تقوی از رسول الله صلی الله علیه و آله مقدم هستند. تیجانی در این ادعا از حدیثی استدلال می‌کند، هیچ معلوم نیست که او این حدیث را از کجا آورده است؟ و آن

۱- مع الدكتور موسی موسوی در کتاب الشیعة والتصحیح لعلاءالدین قزوینی ص (۱۵۱).

۲- همان مصدر ص (۱۵۲).

حدیث، این است که رسول اکرم ﷺ فرمود: «لو أصابنا الله بمصيبة لو يكن ينج منها إلا ابن الخطاب» اگر خداوند آفتی را برای ما می‌آورد به جز عمر بن خطاب دیگر هیچ کسی از آن نجات پیدا نمی‌کرد؟! چون این حدیث پیامبر ﷺ نیست، طبیعتاً او آن را به هیچ منبعی ارجاع نداده و حواله‌ای برایش ذکر نکرده است. این حدیث چون از لحاظ درایت و متن باطل است، نیازی نیست که سند آن مورد ارزیابی قرار گیرد چگونه ممکن است که خداوند پیامبر ﷺ و اصحابش را در مصیبتی گرفتار کند که تنها عمر از آن نجات پیدا کند؟! لا حول ولا قوة إلا بالله. بعد آقای تیجانی می‌گوید: (العیاذ بالله) اهل سنت با زبان حال خود می‌گویند: اگر عمر نمی‌بود، پیامبر هلاک می‌شد (أعاذنا الله) - خداوند از این اعتقاد فاسد و معیوب که عیبی بالاتر از آن نیست ما را نجات دهد - سوگند به جان خودم او که چنین اعتقادی دارد، به اندازه‌ی فاصله‌ی مشرق و مغرب از اسلام بدور است و بر وی واجب است که به عقل خود برگردد و شیطانی که در دل او کمین کرده است آن را از خود براند. خداوند می‌فرماید: (کسی که هوایش را معبود خود قرار داده و خداوند با وجود عالم بودنش او را گمراه کرده بر گوش و قلب او مهر غفلت زده است و در جلو چشم‌های او پرده‌انداخته است، به جز خدا چه کسی می‌تواند او را به راه راست هدایت کند^(۱)).

می‌گوییم:

فتوای آقای تیجانی درباره کسی که چنین اعتقادی دارد، (یعنی بعضی صحابه را در علم و تقوی و صحت اعمال و کردار بهتر از رسول الله ﷺ بداند) برایتان روشن شد - بخاطر اینکه جناب تیجانی بهره بیشتری از هدایت برده باشد، ناچارم پرده از چهره کسانی که بعضی صحابه را بهتر از رسول الله ﷺ می‌دانند و در علم و تقوی مرتبه‌ی والاتری از مرتبه رسول الله ﷺ برای آنان قایل هستند، بردارم. گوش کن آقای تیجانی، کلینی که از مراجع بزرگ روافض است، در کتابش «الأصول من الکافی» که در دیدگاه شیعه همان منزلت را دارد که صحیح بخاری در دیدگاه اهل سنت دارد. می‌نویسد: علی بن ابی طالب بارها گفته است: من میان بهشت و دوزخ قسیم خداوند هستم، من فاروق اکبر هستم، من صاحب عصا و میسم هستم - تمام فرشتگان، جبرئیل و رسولان

۱- ثم اهدیت ص (۹۳-۹۲) و آنگاه... هدایت شدم ص (۱۵۰-۱۴۹).

برای من اقرار کردند، تمام آنچه را که برای محمد صلی الله علیه و آله اقرار کرده‌اند. و حمل کردم آنچه را که محمد صلی الله علیه و آله حمل کرده است و آن محموله پروردگار است. خصلت‌هایی به من عطا شده که قبل از من به هیچ کس عطا نشده است. علم منایا - (موت و مرگ) بلایا (آفتها)، انساب (نسب نامه و شجره) و خطاب فامیل میان حق و باطل به من داده شده است. از دست نمی‌دهم آنچه را که گذشته است. آنچه که پنهان است، از من پنهان نیست. همه این‌ها از جانب الله است. خداوند مرا بر علم خود تمکین کرده است ^(۱).

شیعه در این حد اکتفا نکرده بلکه فرزندان و اولاد حضرت علی رضی الله عنه را بزرگتر از پیامبران می‌دانند؟! اما شیعه محمد فروخ الصفار در کتاب خود بنام «فضائل أهل البيت» از عبدالله بن ولید چنین روایت می‌کند: «ابی عبدالله از من پرسید: شیعه درباره عیسی، موسی و امیرالمومنین، چه می‌گویند؟ گفتم: می‌گویند که عیسی و موسی از امیرالمومنین بهتر هستند. ابی عبدالله گفت: آیا شیعه می‌گویند، آنچه را که رسول الله صلی الله علیه و آله دانسته، امیرالمومنین می‌داند، گفتم: آری، ولی آنان هیچ کس را از پیامبران اولوالعزم، بهتر نمی‌دانند. ابو عبدالله فرمود: بوسیله قرآن با آنان (شیعه) خصومت کن. عرض کردم: بوسیله کدام آیه‌های قرآن با آنان خصومت و بحث کنم؟ ابو عبدالله رضی الله عنه فرمود: خداوند، درباره حضرت موسی می‌فرماید: ﴿وَكَتَبْنَا لَهُ فِي الْأَلْوَابِ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ﴾ [الأعراف: ۱۴۵] «و علم هر چیز در الواح برای موسی نوشته نبود». درباره حضرت عیسی خداوند می‌فرماید: ﴿وَلَا بَيْنَ لَكُمْ بَعْضَ الَّذِي تَخْتَلِفُونَ فِيهِ﴾ [الزخرف: ۶۳] و خداوند درباره حضرت محمد صلی الله علیه و آله فرموده است: ﴿وَجِئْنَا بِكَ عَلَىٰ هَؤُلَاءِ شَهِيدًا﴾ ^(۲) [النساء: ۴۱]

روایت دیگری از ابی عبدالله، جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب، را چنین نقل می‌کند: (خداوند پیامبران اولوالعزم را آفرید و آنان را بوسیله علم، فضیلت داد. و ما را وارث علم و فضل آنان قرار داد. و در علم آنان، ما را بر آنان فضیلت داد. و در علم رسول الله صلی الله علیه و آله نیز ما را فضیلت داد - علم رسول الله و علم سایر پیامبران

۱- الأصول من الکافی ج ۱ ص ۱۵۲ کتاب الحجة باب أن الأئمة هم أركان الأرض.

۲- فضائل أهل البيت مسمی به بصائر الدرجات محمد صفار ص (۲۲۲-۲۲۱).

اولو العزم را به ما داد، آنچه که به آنان نداده بود»^(۱).

بعد از این دلایل، ناچارم که گرم ترین تعزیت و تسلیت را به دکتر تیجانی به خاطر راه یافتن او بسوی باطل، تقدیم دارم..

آقای تیجانی عدالت حضرت عمر رضی الله عنه را زیر سوال برده می گوید: «هر چند که عمر به عدالت شهرت دارد، لیکن تاریخ حکایت از آن دارد که او در تقسیم عطاء و مستمری قصد تبعیت از سنت رسول الله صلی الله علیه و آله را نداشته و پای بند آن نبوده است. زیرا رسول اکرم صلی الله علیه و آله مساوات و برابری را در تقسیم عطا و مستمری میان تمام مسلمانان رعایت فرموده است. تبعیضی میان آنان قایل نبوده است. ابوبکر در تمام مدت خلافتش نیز از این سنت رسول الله صلی الله علیه و آله تبعیت کرده است. اما عمر بن خطاب شیوه نوینی را اختراع نموده. سابقین را در برابر غیر سابقین ترجیح داده است. مهاجرین قریش را در برابر مهاجرین غیر قریش و کلاً مهاجرین را در برابر انصار و اعراب را در برابر غیر اعراب ترجیح داده است. هم ربیعه دویست درهم در نظر گرفته است. اوس را در برابر خزرج ترجیح داده است. این تبعیض و ترجیح چه نسبتی با عدل و عدالت دارد، ای عاقلان اندکی بیندیشید؟»^(۲).

۱- آری، عمر رضی الله عنه در تقسیم عطایا و مستمری بیت المال بعضی را در برابر بعضی ترجیح می داد و این ترجیح به هیچ وجه قابل نکوهش نیست زیرا هیچ دلیلی بر وجوب برابری وجود ندارد. و هیچ یک از علمای معتقد به وجوب برابری نبوده و نیست و از روایات مستند ثابت است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله در برخی موارد، بعضی را در برابر بعضی ترجیح داده است. بخاری در صحیح خود از نافع از ابن عمر چنین روایت می کند: رسول اکرم صلی الله علیه و آله روز خیبر اموال غنیمت را تقسیم کرده به مجاهدینی که سوار بودند، یعنی اسب جنگی همراه داشتند دو سهم و به مجاهدینی که پیاده نظام بودند یک سهم می داد. نافع در تفسیر این حدیث می گوید: کسی که اسب همراه داشت و به او سه سهم و به کسی که اسب همراه نداشت، یک سهم می داد^(۳).

۱- همان منبع صفحه ۲۲۴.

۲- ثم اهدیت (۹۵-۹۴) و آنگاه... هدایت شدم ص (۱۵۳).

۳- صحیح بخاری کتاب المغازی - باب غزوه خیبر برقم (۳۹۸۸).

۲- ... معتقدین به جواز تفضیل و ترجیح می‌گویند: اصل همان تسویه و برابری است ولی رسول اکرم صلی الله علیه و آله گهگاهی به تفضیل و ترجیح عمل می‌کرد، این روش رسول الله صلی الله علیه و آله دال بر جواز تفضیل است. این قول و دیدگاه که اصل همان تسویه است ولی تفضیل و ترجیح نیز بخاطر مصلحت جایز است، صحیح‌ترین دیدگاه تلقی شده است. واضح است که عمر رضی الله عنه بر اساس هوس‌های نفسانی و منافع شخصی به تبعیض و ترجیح عمل نکرده است بلکه عامل اساسی در این ترجیح همان فضایل دینی بوده‌اند. مثلاً سابقین اولین از مهاجرین را در برابر غیر سابقین مقدم کرده است. و بعد به همین ترتیب عمل کرده است و سهم خود و خویشاوندان را از سهم دیگران کمتر کرده است. البته کسی که اساس ترجیح‌اش هوس‌های نفسانی باشد مستحق نکوهش است. لیکن کسی که هدفش خشنودی خداوند، تبعیت از رسول الله صلی الله علیه و آله و تعظیم کسی که خداوند او را معظم کرده است، باشد، هیچ اشکالی متوجه او نمی‌شود. بلکه چنین اقدامی شایان مدح و ستایش است، نه نکوهش و مذمت. روی همین اصل حضرت عمر رضی الله عنه به علی، حسن و حسین، بیش از دیگران می‌داد. همچنین به سایر خویشاوندان رسول اکرم صلی الله علیه و آله بیش از دیگران می‌داد. اگر او به تسویه عمل می‌کرد، به خاندان رسول الله صلی الله علیه و آله کمتر از آنچه که می‌داد، می‌رسید^(۱).

۳- حضرت عمر رضی الله عنه مستمری بگیران از بیت المال را به دسته‌های متعددی تقسیم کرده بود. دسته اول عبارت بود از مهاجرینی که در غزوه بدر شریک بودند - دسته دوم انصار که در غزوه بدر شرکت داشتند. دسته سوم مهاجرینی که توفیق شرکت در غزوه بدر را نداشتند، دسته چهارم انصار که این توفیق را نیافته بودند ولی در بقیه غزوات شرکت جسته بودند - بعد یعنی دسته پنجم، کسانی بودند که توفیق شرکت در غزوه واحد و فتح مکه را داشتند. دسته ششم آن عده از صحابه که در قادسیه و یرموک حضور داشتند. بعد برای افراد بخصوص مستمری خاصی در نظر گرفته بود، مانند حضرت حسن و حضرت حسین. حضرت عمر رضی الله عنه میان عرب و غیر عرب تبعیضی قایل نبود، گفته آقای تیجانی دایر بر اعمال تبعیض میان اعراب و غیر اعراب صحت ندارد. به تمام

اهل بدر چه عرب و غیر عرب یکسان می‌داد. حتی به فرماندهان لشکر دستور کتبی می‌داد و می‌فرمود: هر کدام از موالی را که آزاد کردید، آنان را در حکم اعراب و ازاد شدگان قرار دهید و مانند آزادگان با آنان رفتار شود. و اگر مایل هستید که آنان را یک قبیله مستقل قرار بدهید، آنگاه در بخش مزایا و مستمری و احسان با آنان مانند افراد خودتان رفتار نموده، هیچ گونه تبعیضی علیه آنان اعمال نکنید^(۱). تقسیماتی که آقای تیجانی از کتب شیعه نقل کرده است، هیچ سند معتبری برای آن‌ها ذکر نشده لذا فاقد اعتبارند.

نقدی بر دیدگاه تیجانی دایر بر جاهل بودن عمر بن خطاب رضی الله عنه

تیجانی می‌گوید: در مورد علم عمر بن خطاب زیاد شنیده‌ام حتی گفته شده او عالم‌تر از تمام صحابه است. و او در آراء و دیدگاه‌های خودش در بسیاری موارد، مورد تایید پروردگار قرار گرفته و آیه‌هایی مطابق با دیدگاه او نازل شده است. اما تاریخ صحیح به ما نشان می‌دهد که عمر حتی بعد از نزول قرآن نیز با قرآن موافقت نداشته است. زیرا یکی از صحابه در دوران خلافت او از وی سوال کرد و گفت: ای امیرالمومنین، غسل بر من واجب شده و من فاقد آب هستم. عمر گفت: نماز را ترک کن، عمار بن یاسر ناچار شد، جریان تیمم را به وی یادآور شود ولی عمر قانع نشد و به عمار گفت: مسئولیت فتوای تو را به گردن تو می‌اندازیم: علم عمر چه مناسبتی دارد با آیه تیمم که در قرآن نازل شده است؟ علم عمر چه مناسبتی دارد با سنت رسول صلی الله علیه و آله که چگونه تیمم را به صحابه مانند وضو یاد می‌داد^(۲).

می‌گوییم:

۱- حدیث مذکور در بخاری با این الفاظ نیامده است. بلکه بخاری این حدیث را از سعید بن عبدالرحمن بن ابزی چنین نقل کرده است: شخصی نزد عمر بن خطاب آمد و گفت: غسل بر من واجب شده و من آب پیدا نکردم. عمار بن یاسر به عمر بن خطاب گفت: به یاد نداری که من و شما در مسافرتی با هم بودیم. شما نماز را به تاخیر انداختی و من بدنم را در خاک غلطانیده و نماز خواندم. این جریان را به رسول اکرم صلی الله علیه و آله رساندم. حضرت دست‌ها را بر زمین

۱- موسوعة فقه عمر بن الخطاب - دکتر محمد رواس قلعه جی ص (۵۴۱).

۲- ثم اهدیت ص (۹۵) و آنگاه... هدایت شدم ص (۱۵۴).

زده و بعد در آن‌ها فوت کرده و با آن‌ها چهره و دست‌ها را مسح کرد و فرمود:
این قدر برایت کافی بود^(۱).

۲- واضح است که حضرت عمر بن خطاب رضی الله عنه، با استناد به این آیه: ﴿وَإِنْ كُنْتُمْ جُنُبًا فَأَطَّهَرُوا﴾ [المائدة: ۶] (و اگر جنب بودید؛ پس خود را پاک سازید (و غسل کنید) تیمم را برای جنب جایز نمی‌دانست و او بر همین باور خود بود تا اینکه حضرت عمار حادثه‌ای را که میان او و عمر بن خطاب پیش آمده بود، یادآور شد ولی آن جریان در خاطره‌اش نمانده بود و هرچه فکر کرد، یاد آن در خاطره تجدید نشد و به همین خاطر، آنطور که در مسلم آمده است، به حضرت عمار گفت: اتق الله یا عمار. ای عمار از خدا بترس. امام نووی در شرح قول عمر: «اتق الله» می‌گوید: بترس، درباره روایت این حدیث و در آن دقت کن تا خلاف واقعه گفته نشود. شاید تو فراموش کرده‌ای یا دچار اشتباه شده‌ای، زیرا من نیز با تو بودم اما چنین چیزی به خاطر من نمی‌آید^(۲). وقتی حضرت عمار گفت: اگر تو مایل نیستی من این حدیث را دیگر بیان نمی‌کنم. حضرت عمر رضی الله عنه فرمود: (نولیک ما تولیت) یعنی مسولیت آن به عهده‌ی شما است و اگر من آن جریان را یاد ندارم، لازم نیست که آن حق نباشد، لذا من به خود اجازه نمی‌دهم که تو را از بیان منع کنم. کل آنچه که در این حدیث هست، این است که حضرت عمر رضی الله عنه به یاد آن حادثه نیفتاد و او معصوم نبود که این نسیان موجب عیب و نکوهش او باشد.

۳- .. این گفته‌ی تیجانی که (علم عمر چه نسبتی دارد با آیه نازل شده در کتاب الله و با سنت رسول الله که کیفیت تیمم را مانند وضو به آنان یاد می‌داد) بحق الانصاف، این گفته او دال بر زیادت جهل و خفت عقل او است. حضرت عمر بن خطاب رضی الله عنه به خوبی این آیه را می‌دانست و از چگونگی تیمم نیز کاملاً مطلع بود، ولی شکل عمده در این بود که آیا حکم تیمم شامل کسی که غسل بر وی واجب است نیز هست یا خیر؟ خداوند در قرآن، می‌فرماید: ﴿وَإِنْ كُنْتُمْ جُنُبًا

۱- صحیح بخاری کتاب التیمم برقم (۳۳۱).

۲- الفتح ج ۱ ص (۵۴۵-۵۴۴).

فَاطَّهَرُوا وَإِنْ كُنْتُمْ مَرَضَىٰ أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِّنْكُم مِّنَ الْغَائِطِ أَوْ لَمَسْتُمُ النِّسَاءَ فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا ﴿۶﴾ [المائدة: ۶] «و اگر مریض یا مسافر بودید، یا دستشویی رفتید، یا زنان را دست زدید و آبی نیافتند با خاک پاک تیمم کنید». حضرت معتقد بود که آیه شامل جنب نیست و ملامسه مذکور در آیه را به معنی دست زدن (لمس) بوسیله دست حمل می‌کرد، نه به معنی جماع و بر اساس همین تفسیر، مس مرأه، یعنی دست زدن به زن را موجب وضو می‌دانست.

آقای تیجانی می‌گوید: عمر در برابر کتاب الله و سنت رسول الله ﷺ جرات نموده، در دوران خلافت خود بر خلاف نصوص قرآن و سنت رسول الله فتوا می‌داده است^(۱). تیجانی در جایی دیگر می‌گوید: عمر بن خطاب اجتهاد می‌کرد و در برابر نص صریح حدیث حتی در برابر نص صریح قرآن، تاویل می‌کرد و به رای خود عمل می‌کرد، مانند اینکه گفت: «متعتان کانتا علی عهد رسول الله ﷺ وأنا أنهی عنهما وأعاقب علیهما»^(۲).

به توفیق حضرت حق می‌گوییم:

۱- .. واقعتاً امر این است که حضرت عمر رضی الله عنه متعه حج را حرام قرار نداده و نهی او از متعهی حج، نهی تحریم نبوده است بلکه او قصد داشت تا مردم را به آنچه که افضل است هدایت کند. این نهی، نهی اولویت بود، منظورش این بود، که تمتع در ضمن حج انجام نگیرد بهتر است، زیرا در صورت انجام عمره، در ایام حج، خانه خدا در بقیه‌ی ایام سال از معتمرین و عمره کنندگان ممکن است خالی باشد. لذا مردم را به صورت اختیاری از ضم کردن عمره با حج منع می‌کرد، نه به صورت تحریم - در روایات صحیحه اباحت عمره از حضرت عمر رضی الله عنه ثابت است. حضرت ابن عباس از حضرت عمر رضی الله عنه روایت می‌کند، فرمود: سوگند به الله، من شما را چگونه از تمتع منع می‌کنم؟ حال آنکه تمتع در قرآن آمده و رسول الله ﷺ آن را انجام داده است. یعنی (عمره فی الحج)^(۳) ضبی بن معبد می‌گوید: از حضرت عمر پرسیدم: من برای حج و عمره احرام بسته‌ام؟

۱- ثم اهدیت ص (۹۶) و آنگاه هدایت شدم ص (۱۵۶).

۲- ثم اهدیت ص (۱۱۰-۱۰۹) و آنگاه هدایت شدم ص (۱۷۸).

۳- سنن النسائی مع شرح الحافظ السیوطی وحاشیة السندی کتاب الحج باب القرآن (رقم ۲۷۱۹).

فرمود: به سنت رسول الله صلی الله علیه و آله راه یافته و بدان عمل کرده‌ای^(۱)، و بدون تردید، عمره در غیر ایام حج از تمتع، به اتفاق جمعی از فقهاء افضل است.

۲- .. از روایات صحیح ثابت است که حضرت ابو ذر حج تمتع را مطلقاً حرام می‌دانست. در صحیح مسلم «عن إبراهيم التيمي عن أبيه عن أبي ذر رضی الله عنه، قال: كانت المتعة في الحج لأصحاب محمد خاصة» یعنی حج تمتع مخصوص اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله بود و برای بعدها جایز نیست. حضرت ابوذر نزد شیعه از صحابه مقبولین و منتخبین است اگر خطا در یک مساله مقتضی قرح و عیب است باید شامل ابوذر نیز بشود، مگر در صورتی که هدف مهم فقط و فقط عیب جویی از عمر باشد؟!

۳- خوانندگان محترم باید دقت کنند، آقای تیجانی حدیثی را که اهل سنت در منابع خود آن را ذکر کرده‌اند، را بدلیل اینکه او فکر می‌کند این حدیث عیبی را متوجه عمر می‌کند، صحیح می‌داند و از آن استدلال می‌کند و بوسیله آثار متعدد دیگری از خود عمر ثابت کردم آنچه را که مخالف این روایت است و بدون تردید آقای تیجانی آن آثار را بدلیل اینکه در مدح عمر هستند عقلاً و شرعاً باطل می‌داند!

۴- .. درباره متعه نساء باید عرض شود که حضرت عمر رضی الله عنه از جانب خود آن را حرام قرار نداده است بلکه شخص رسول الله صلی الله علیه و آله حکم حرمت آن را صادر کرده است. امام مسلم در صحیح خود از ربیع ابن سبره جهنی و او از پدرش روایت می‌کند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: ای مردم من در گذشته متعه نساء را برای شما جایز می‌دانستم و خداوند اکنون آن را برای همیشه حرام قرار داده است هر کس زنی را به عنوان متعه همراه خود دارد، باید او را رها کند، و آنچه که در عوض متعه داده اید، پس نگیرید^(۲). بخاری و مسلم در صحیح خود، از زهری، از حسن بن محمد بن علی و از برادر زاده‌اش عبدالله و آن دو از پدر خود، چنین روایت می‌کنند که: حضرت علی رضی الله عنه به ابن عباس فرمود: «إن

۱- سنن النسائي مع الشرح كتاب الحج باب تمتع برقم (۲۷۳۹).

۲- صحیح مسلم مع الشرح كتاب النكاح باب نكاح المتعة رقم (۱۴۰۶)

النبي ﷺ نهى عن المتعة وعن لحوم الحمر الأهلية، زمن خيبر^(۱). حضرت می‌فرماید: رسول اکرم ﷺ در زمان غزوه خیبر از متعه نساء و از گوشت خر اهلی منع کرده است^(۲).

نکاح متعه در واقع در سال فتح مکه حرام قرار داده شده است و روایت دوم که در آن گفته شده که متعه در فتح خیبر حرام شده است، با روایت فتح مکه منافاتی ندارد. صحیح این است که متعه در فتح خیبر حرام نشده بود بلکه در آن سال گوشت خر اهلی حرام شده بود. ابن عباس متعه و هم گوشت الاغ اهلی را حلال می‌دانست، حضرت علیؑ در این عقیده با وی مخالف بود و در استدلال علیه او گفت: «إن رسول الله حرم المتعة وحرم لحوم الحمر يوم خيبر» «همانا رسول الله ﷺ متعه و گوشت الاغ را روز خیبر حرام کرد» حضرت علی حرمت متعه و حرمت حمر اهلی را یکجا ذکر کرده است. زیرا ابن عباس به حلت هر دو معتقد بود و حضرت علی می‌خواست او را قانع کند. و رجوع حضرت ابن عباس از فتوای خود نیز ثابت است. وقتی حدیث نهی از متعه و گوشت الاغ اهلی به وی رسید او از موضع قبلی خود رجوع کرد^(۳). روی همین اصل حضرت سفیان بن عیینه، لفظ (یوم خیبر) را تنها متعلق به گوشت حمر الاهلیه می‌دانست و با متعه آن را مرتبط نمی‌کرد^(۴). ابو عوانه در صحیح خود گفته است که معنی حدیث: «إنه نهى يوم خيبر عن لحوم الحمر»، یعنی مفهوم حدیث این است که رسول الله ﷺ روز خیبر از گوشت الاغ اهلی منع کرده است. و درباره متعه در آن روز چیزی نفرموده است بلکه در روز فتح، حکم منع آن را صادر کرده است^(۵). بعضی‌ها بر این باورند که متعه روز خیبر حرام شده و سپس مباح شده است و روز فتح برای بار دوم حرام گردیده است. در هر حال حرمت متعه و گوشت الاغ اهلی به اتفاق تمام صحابه و تابعین در روز فتح از زبان مبارک رسول اکرم ﷺ شنیده شده است.

۵-... یکی از علمای شیعه که خداوند به وی نور بصیرت عنایت فرموده است، به

۱- بخاری کتاب نکاح رقم (۴۸۲۵).

۲- مسلم مع الشرح کتاب النکاح رقم (۱۴۰۷).

۳- المنهاج ج ۴ ص (۱۹۰).

۴- الفتح ج ۵ ص ۷۳.

۵- الفتح ص ۷۴.

این واقعیت اعتراف دارد. این عالم شیعی به سوی حق رجوع کرده و به صراحت بیان کرده است که متعه نساء در عهد رسول اکرم صلی الله علیه و آله حرام شده بود و عمر از جانب خود فتوای حرمت آن را صادر نکرده است و حضرت علی بن ابی طالب نیز موضع حضرت عمر را تایید کرده است. این عالم شیعی می‌گوید: «این دیدگاه فقهی دایر بر اینکه متعه توسط خلیفه دوم، عمر بن خطاب حرام شده است، عمل امام علی متضاد و مخالف آن است. زیرا امام علی در دوران خلافت خویش حرمت متعه را ابقا نمود و به جواز آن فتوا نداد. و عمل امام در عرف شیعه و نزد فقهای ما حجت است. بویژه در زمانی که امام مختار و آزاد باشد و توان اظهار رای و بیان امر و نهی خدا را داشته باشد. همه‌ی ما می‌دانیم که امام علی از پذیرفتن خلافت خود داری کرد و قبول آن را منوط به آزادی رای و اجتهاد خود، در اداره دولت و حکومت دانست. در چنین حالتی اعتراف امام به حرمت متعه حکایت از آن دارد که امام معتقد به حرمت آن از دوران رسول اکرم صلی الله علیه و آله بوده است. اگر چنین نمی‌بود. امام با حرمت آن مخالفت می‌کرد. و حکم خدا را در این خصوص آشکار اعلام می‌کرد. و عمل امام برای ما شیعیان حجت است و من نمی‌دانم که فقهای ما روی چه دلیلی به این عمل امام توجه ندارند^(۱). از اینجا برای ما روشن است که اهل سنت از حضرت علی و بقیه خلفای راشدین تبعیت کرده‌اند. و شیعه اثناعشری، با حضرت علی از آنچه که از رسول الله صلی الله علیه و آله نقل کرده است مخالفت کرده و از کسانی که مخالف امام علی بودند، پیروی کرده‌اند^(۲).

۶- بدلیل اینکه بسیاری از مردم از تحریم متعه مطلع نبودند، حضرت عمر رضی الله عنه می‌خواست مردم را در جریان امر قرار بدهد. لذا حرمت متعه را اعلام کرد. ابن عمر روایت است: «وقتی عمر به خلافت رسید، برای مردم سخنرانی کرد و فرمود: «رسول اکرم صلی الله علیه و آله، سه بار متعه را برای ما جایز قرار داد و در آخر آن را برای همیشه حرام گردانید - به خدا سوگند هر کس که محصن باشد و متعه کند، من او را سنگسار می‌کنم، مگر اینکه او چهار گواه بیاورد مبنی بر اینکه

۱- الشیعة والتصحیح للموسوی ص (۱۰۹).

۲- منهج السنة ج ۴ ص (۱۹۱-۱۹۰).

رسول الله ﷺ بعد از حرمت، آن را حلال کرده باشد^(۱). و به همین خاطر سعید ن مسیب می گفت: خداوند عمر را مورد مرحمت قرار بدهد، اگر او از متعه منع نمی کرد، زنا علنی انجام می گرفت^(۲) آقای تیجانی، اکنون برایت روشن شد که چه کسی با نصوص قرآنی و سنت نبوی مخالفت می کند. همانا مخالفین نصوص قرآنی و سنت نبوی شیعیان تو هستند که به سوی آنان هدایت شده‌ای، این هدایت تو را مبارک باد!

آقای تیجانی می گوید: آری، این است، خود عمر می گوید: اگر علی نمی بود، عمر هلاک می شد^(۳).

می گویم:

۱- این جمله یک عامل خاص دارد و آن این است که حضرت عمر رضی الله عنه می خواست زنی را رجم کند. حضرت علی رضی الله عنه که از دیوانه بودن آن زن مطلع بود، به حضرت عمر گفت: این دیوانه است، حضرت عمر رضی الله عنه از اقامه حد منصرف شد. و این جمله را فرمود. در حدیثی دیگر آمده است که آن زن حامله بود. حضرت علی رضی الله عنه حضرت عمر را از حامله بودن او مطلع کرد و او جمله مذکور را بیان کرد. ابن عبدالبر در استیعاب و حجت طبری در ریاض النضره، به این روایت اشاره کرده‌اند. ابن مطهر هر دو روایت را با همین سیاق ذکر کرده است. روایت اول را احمد در باب فضایل چنین آورده است: ابن ظبیان می گوید: زنی که مرتکب زنا شده بود نزد عمر بن خطاب آورده شد. حضرت عمر رضی الله عنه دستور داد تا رجم شود. می خواستند او را رجم کنند، حضرت علی رضی الله عنه ماموران رجم و آن زن مزنیه را دید، فرمود: این زن چه کاره است و او را به کجا می برید؟ عرض شد: این زن زنا کرده است و عمر دستور رجم او را داده است. علی او را از دست ماموران رجم آزاد کرد و آنان را بر گرداند. ماموران نزد حضرت عمر بر گشتند، عمر پرسید: چرا بر گشته‌اید؟ آنان گفتند: علی ما را بر گردانده است. عمر گفت: این اقدام علی حتماً دلیلی دارد. عمر نزد علی قاصد فرستاد. علی

۱- سنن ابن ماجه كتاب النكاح باب نهی عن نكاح المتعة رقم (۱۹۶۳).

۲- مصنف ابن شبيهة كتاب النكاح ج ۳ ص (۳۹۰).

۳- ثم اهدیت ص (۱۴۶) و آنگاه... هدایت شدم ص (۱۵۴).

تشریف آورد و مقداری خشمناک بود. عمر گفت: آنان را چرا بر گردانده‌ای؟ علی گفت: مگر از رسول خدا صلی الله علیه و آله نشنیده‌ای که فرمود: سه گروه هستند که مواخذه نمی‌شوند. ۱- کسانی که در حالت خواب مرتکب گناهی شوند. ۲- نابالغان تا اینکه به سن بلوغ برسند. ۳- دیوانگان تا اینکه به هوش بیایند؟ عمر گفت: آری. علی رضی الله عنه فرمود: این دیوانه‌ی فلان طایفه است. ممکن است در حالت دیوانگی مرتکب این جرم شده باشد. عمر گفت: برای من روشن نیست. آنگاه از رجم او منصرف شد^(۱). این روایت را در بسیاری از منابع جستجو کردم. در هیچ کدام از آن‌ها این قول عمر (لولا علی لهلك عمر) را ندیدم.

۲- خود این مقوله مؤید این مطلب است که جمله (لولا علی لهلك عمر) را حضرت عمر نگفته است. بدلیل اینکه او از دیوانه بودن زن خبر نداشت، چون گفته بود: «لا أدري» بدون تردید عمر در شرایط عدم علم به دیوانه بودن زن، عذر موجه داشت زیرا وضعیت زن برای او مشخص نبود و او اگر حد را اجرا می‌کرد، باز هم گناهی متوجه او نمی‌شد. در چنین حالتی چه نیازی بود که بگوید: (لولا علی لهلك عمر)؟ و عمر برای چه هلاک شود؟! اگر عمر تواضعاً و از راه فروتنی این را گفته است، آیا این گناهی محسوب می‌شود؟

روایت دوم که در آن آمده است که عمر می‌خواست زن حامله‌ای را رجم کند، این را بسیار تتبع کردم. ابن ابی شیبہ از ابی سفیان و او از اسانید خود، چنین روایت می‌کند: زنی که شوهرش مفقود شده بود، بعد از مدتی شوهرش آمد و همسرش را حامله یافت. نزد حضرت شکایت برد: عمر دستور رجم او را صادر کرد. حضرت معاذ گفت: اگر تو برای کشتن زن مجوز شرعی داری ولی برای از بین بردن جنینی که در شکم او است، هیچ دلیلی وجود ندارد. عمر گفت: پس این زن را زندان کنی تا وضع حمل شود. زن مذکور پسری به دنیا آورد که دو دندان قسمت جلوی دهان وی سبز شده بود، وقتی شوهر، این نوزاد را دید. گفت این پسر من است، این خبر به عمر رضی الله عنه رسید، فرمود: زنان از زاییدن فرزندی مانند معاذ عاجزند، اگر معاذ نمی‌بود، عمر به

هلاکت می‌رسید^(۱). بعد ابن ابی شیبیه می‌گوید: «حدثنا خالد الأحمر، عن حجاج، عن القاسم عن أبيه مثله»^(۲). در سند این روایت حجاج بن ارطاه وجود دارد و او ضعیف است، به کثرت تدلیس می‌کند، ذهبی می‌گوید: «حجاج بن ارطاه قابل استدلال نیست»^(۳). این روایت ضعیف است و صلاحیت حجت بودن را ندارد. روایتی که محب طبری آن را ذکر کرده و در آن آمده است: عمر می‌خواست زانیه را رجم کند که کمتر از مدت شش ماه فرزندی زاییده بود، حضرت علی به وی گفت: خداوند می‌فرماید: ﴿وَمَحْمَلُهُ وَفِصْلُهُ تَلَثُّونَ شَهْرًا...﴾ [الأحقاف: ۱۵] ﴿وَفِصْلُهُ فِي عَامَيْنِ﴾ [لقمان: ۱۴] پس حمل مدت شش ماه و فصال دو سال است. آنگاه عمر از رجم کردن آن زن منصرف شد و فرمود: «لولا علي لهلك عمر» عقیلی و ابن السمان عن ابی حزم بن ابی الأسود^(۴). ابو حزم اشتباه است. اصل ابو حرب بن الاسود است. در سند این روایت عثمان بن مطر الشیبانی وجود دارد. یحیی بن معین درباره او می‌گوید: «ضعیف لا یکتب حدیثه» ضعیف است حدیث او نوشته نشود. علی بن مدینی می‌گوید: عثمان بن مطر خیلی ضعیف است. ابو زرعه می‌گوید: ضعیف الحدیث - ابوحاتم می‌گوید: ضعیف الحدیث، منکر الحدیث. صالح بغدادی می‌گوید: حدیث او نوشته نشود. ابو داود می‌گوید: ضعیف است. نسایی می‌گوید: ثقه نیست^(۵). بخاری می‌گوید: منکر الحدیث - ابن حبان می‌گوید: عثمان بن مطر حدیث موضوع یعنی ساختگی را نقل می‌کرد^(۶).

۲- اگر بپذیریم که این روایات صحت دارند، هیچ‌گونه نقص و عیبی متوجه فضل و علم حضرت عمر^{رضی الله عنه} نمی‌شود. و او از انجام خطا و لغزش معصوم نیست که این جریان نقصی در علم و شخصیت او وارد کرده باشد و نه چنین است که خداوند حق را در زبان او گذاشته باشد، بلکه حکم خداوند در بیش از یک موضوع موافق با خواست او بوده است. اگر از صد هزار موضوع یکی را فراموش

۱- المنصف لابن ابی شیبیه ج ۴ کتاب الحدود ص (۵۵۸).

۲- همان منبع.

۳- تهذیب الکمال ج ۵ ص (۴۳۲) میزان الاعتدال ج ۱ ص ۴۵۸.

۴- ریاض النضرة ج ۲ ص (۱۶۱).

۵- تهذیب الکمال ج ۱۹ ص ۴۹۴.

۶- میزان الاعتدال ج ۳ ص ۵۳۰.

کند یا یکی از وی پنهان بماند و بعد به یادش بیفتد، در این چه عیبی متوجه او می‌شود؟^(۱) آنچه که دال بر علم و بینش او است، این است که او حق را پذیرفته و متمسک به رای خود نبوده است، آیا این امر باعث نکوهش و عیب است؟

آقای تیجانی می‌گوید: آری، این است عمر بن خطاب می‌گوید: «تمام مردم از عمر داناتر و فقیه ترند حتی زنان پرده نشین» از عمر درباره یک آیه سوال می‌شود، سایل را مورد خشم قرار می‌دهد و او را تا آنجا شلاق می‌زند تا خون آلود شود و می‌گوید: از بعضی چیزها سوال نکنید، اگر واقعیت امر برای شما روشن شود، ناراحت خواهید شد.^(۲)

۱- این روایت با این الفاظ نیامده است. بلکه چنین نقل شده است. (کل أحد أفقه من عمر) بی‌گمان این گفته او دلیلی و سببی دارد که آقای تیجانی آن را پنهان کرده است تا نشان دهد که عمر بدون سبب آن را گفته است. روایت کامل را سعید بن منصور در سنن خود از شعبی چنین نقل کرده است: «عمر بن خطاب برای مردم سخنرانی کرد - بعد از مدح و ستایش پروردگار فرمود: ای مردم مواظب باشید، مهریه دخترانتان را سنگین نکنید. هر کس بیش از آنچه که رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده است، مهریه تعیین کند، ما زاد را به بیت المال بر می‌گردانم. بعد از منبر پایین آمده، زنی از قریش نزد او رفت و گفت: ای امیرالمومنین، آیا کتاب الله شایسته‌تر است که از آن تبعیت شود یا سخنان تو؟ عمر گفت: کتاب الله عزوجل، جریان چیست؟ آن زن گفت: تو الان مردم را از اینکه مهریه دختران را سنگین کنند منع کردی، و خداوند در کلام خود می‌فرماید: ﴿وَأَتَيْتُمُ إِحْدَهُنَّ قِنطَارًا فَلَا تَأْخُذُوا مِنْهُ شَيْئًا﴾ [النساء: ۲۰] «اگر به زنانتان مهریه بسیار زیاد پرداخت کرده‌اید، اندکی از آن را پس نگیرید». حضرت عمر رضی الله عنه فرمود: (کل أحد أفقه من عمر) دو یا سه مرتبه این جمله را فرمود. بعد به سوی منبر برگشت و فرمود: ای مردم من شما را از اخذ مهریه زیاد منع کرده بودم، اکنون اعلام می‌دارم. هر کس در مال خودش اختیار

۱- منهج السنة ج ۶ ص ۴۲.

۲- ثم اهدتیت ص (۹۵) و آنگاه... هدایت شدم ص (۴۵۱)، (۲۴۱).

دارد، می‌تواند مهریه کم بدهد یا زیاد^(۱).

روایت مذکور از لحاظ روایت و درایت باطل است:

از لحاظ سند و روایت دو دلیل برای بطلان آن وجود دارد. دلیل اول منقطع بودن آن است. اما بیهقی بعد از نقل آن می‌گوید: (هذا منقطع) این سند منقطع است. زیرا شعبی حضرت عمر^{رضی الله عنه} را ندیده است. ابن ابی الرازی، در کتاب «مراسیل» می‌گوید: از پدرم و از ابا زرعه شنیده‌ام که می‌فرمودند: (شعبی عن عمر، مرسل)^(۲) است. دلیل دوم برای بطلان سند آن، وجود مجالد بن سعید است. امام بخاری درباره او می‌گوید: ابن قطان و ابن مهدی روایت، «مجالد عن الشعبي» را قبول نداشتند^(۳). امام نسایی می‌گوید: مجالد کوفی ضعیف^(۴). جوزجانی می‌گوید: احادیث مجالد بن سعید، ضعیف معرفی شده‌اند - (الشجرة في أحوال الرجال وآيات النبوة للجوزجاني ص ۱۴۴). ابن عدی می‌گوید: از امام احمد بن حنبل درباره مجالد بن سعید سوال کردم، فرمود: «لیس بشيء» یعنی آدم مقبولی نیست - حدیث منکر را به عنوان حدیث مرفوع بیان می‌کند که سایرین آن را مرفوع نمی‌دانند. ابن عدی می‌گوید: اکثر روایات او محفوظ نیستند - ابن معین می‌گوید: احادیث او قابل حجت نیستند - او ضعیف و واهی الحدیث است^(۵). ابن حجر می‌گوید: راوی قوی نیست، در آخر عمر متغیر شده بود - (تقریب التهذیب ج ۲ ص ۱۵۹) از لحاظ متن و درایت، به دلایل زیر منکر شناخته شده است:

۱- .. به سند صحیح از حضرت عمر^{رضی الله عنه} درباره سنگین کردن مهوور زنان نهی وارد شده است. ابو داود از ابی عجماء السلمی چنین روایت می‌کند، می‌گوید: عمر بن خطاب برای ما سخنرانی کرد و فرمود: ای مردم. آگاه باشید، مهریه زنان را سنگین نکنید. اگر زیادی مهریه کرامتی در دنیا یا موجب تقوی در آخرت می‌بود، شایسته‌تر از من و شما برای این کار رسول الله^{صلی الله علیه و آله} بود. او برای هیچ

۱- سنن سعید بن منصور ج ۱ باب ما جاء فی الصداق برقم (۵۷۹-۵۴۹-۵۹۵).

۲- القول المعتمر فی تحقیق روایه کل أحد أفقه من عمر ص ۲۰

۳- الضعفاء الصغیر للبخاری (ص ۱۱۴).

۴- الضعفاء والمتروکین للنسائی ص (۳۳۶).

۵- تهذیب الکمال للمزی ج ۲۷ ص (۲۲۲) رقم (۵۷۸۰).

کدام از دخترانش بیش از دوازده «أوقیه» مهریه مقرر نکرده بود^(۱). این حدیث صحیح، حکایت از منع کردن حضرت عمر از مهریه سنگین دارد و این حدیث دلیل بر بطلان روایت مذکور است.

(ب) روایت مخالف با نصوص صریحه و صحیح‌ه‌ای است که در آن‌ها به عدم مغالات مهریه و آسانی در باب مهریه سفارش شده است. از جمله آن نصوص حدیثی است که امام ابو داود در سنن خود از حضرت عمر رضی الله عنه چنین نقل کرده است: «خیر النکاح ایسر» بهترین نکاح آن است که مهریه در آن کمتر باشد^(۲). حاکم و ابن حبان در موارد الظمان از حضرت عایشه رضی الله عنها چنین روایت کرده‌اند. رسول اکرم صلی الله علیه و آله خطاب به من (عایشه) فرمود: «از سعادت زن است اینکه معامله ازدواجش به آسانی صورت گیرد و مهریه‌اش کم باشد». (موارد الظمان کتاب النکاح رقم (۱۲۲۲۵)) امام مسلم در صحیح خود از حضرت ابو هریره رضی الله عنه روایت می‌کند: «مردی نزد رسول اکرم صلی الله علیه و آله آمد و گفت: با زنی از انصار ازدواج کردم. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: آیا قبل از ازدواج بسوی او نگاه کردی؟ زیرا چشم‌های انصار اندکی اشکال دارند. آن مرد گفت: آری، او را دیده‌ام - رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: در برابر چقدر مهریه با وی ازدواج کردی؟ گفت: در برابر چهار اوقیه، رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: چهار اوقیه؟ چنین معلوم می‌شود که شما نقره را از دامن این کوه بیرون می‌آورید، ما چیزی نداریم که برایت بدهیم، البته ممکن است تو را برای جهاد بفرستم و مال غنیمتی نصیب تو شود^(۳). علاوه بر این، روایات دیگری نیز هست که در آن‌ها به تقلیل مهریه سفارش شده است.

(ت) این آیه: ﴿وَأَتَيْتُمُ إِحْدَهُنَّ قِنطَارًا فَلَا تَأْخُذُوا مِنْهُ شَيْئًا﴾ [النساء: ۲۰] که آن زن بدان استناد کرده و قول حضرت عمر را نقد کرده است، با توجیه و تاویل حضرت عمر رضی الله عنه منافات ندارد. فوقش این است که شخصی که قادر به پرداخت مهریه سنگین که در آیه به قنطار از آن یاد شده است. باشد، برایش جایز است که مهریه سنگین بپردازد ولی او که عاجز و فاقد توان مالی باشد مکلف به چنین اقدامی نیست. زیرا

۱- سنن ابی داود باب الصداق برقم (۲۱۰۶).

۲- سنن ابی داود کتاب النکاح رقم (۲۱۱۷) و صحیح ابی داود (۱۸۵۹).

۳- مسلم مع الشرح کتاب النکاح باب ندب النظر إلى وجه المرأة وكفيها برقم (۱۴۲۴).

رسول اکرم ﷺ نکوهش کرد شخصی را که در برابر چهار اوقیه ازدواج کرده بود. بدلیل اینکه این مقدار از مهریه مناسب حال آنان نبود یا اینکه زیاد بود. این توجیهاات همگی درست است بر فرض اینکه آیه مذکور دال بر جواز مغالات مهوور باشد.

فرض دیگر این است که آیه بر مباح بودن کثرت مهریه دلالت ندارد - بلکه این تمثیل و تشبیه کثرت است به صورت مبالغه، امام قرطبی بعد از نقل دیدگاه کسانی که معتقد به جواز کثرت مهریه هستند، می‌گوید: «عده‌ای بر این عقیده هستند که آیه دال بر مباح بودن کثرت مهریه نمی‌باشد. زیرا تشبیه به قنطار بر سبیل مبالغه است، آیه به منزله این است که گفته شود: «این تعداد زیاد از مهریه را داده‌اید که کسی برای مهریه چنین مبلغ زیادی را نمی‌دهد» این آیه مانند قول رسول اکرم ﷺ است که فرمود: (هر کس به خاطر خشنودی الله مسجدی و لو به اندازه‌ی قفس یک پرندۀ بسازد، خداوند خانه‌ای در بهشت برای او خواهد ساخت) و مسلم است که هیچ مسجدی به اندازه‌ی قفس پرندۀ ساخته نمی‌شود. این از این جهت است اما از جهتی دیگر، ابن حبان به نقل از فخر رازی می‌گوید: این آیه اصلاً دلالتی دایر بر مغالات (سنگینی) مهریه ندارد. زیرا واژه (آیتیم) دال بر جواز اعطاء قنطار ندارد. اینکه یک چیز برای چیزی دیگر شرط قرار گیرد، مستلزم این نیست که آن شرط در واقع جایز الوقوع باشد. مثلاً رسول اکرم ﷺ فرمود: «من قتل له قتیله فاهله بین خیرتین»^(۱). اگر یکی از بستگان کسی کشته شد، وارثان وی حق انتخاب میان دو چیز دارند - یا قصاص کنند و یا دیه بگیرند.

از مباحث گذشته به این نتیجه می‌رسیم که آیه کریمه هیچ ارتباطی با مباح بودن سنگینی مهریه ندارد. بلکه آیه مذکور با نص و مفهوم خود، دال بر این مطلب است که شخص دارا و ثروتمند، اگر دوست دارد که به همسرش مازاد بر مقدار مهریه فرض و شرعی، چیزی بدهد می‌تواند به اندازه یک قنطار یا قناطر به او بدهد و این تفضیل و احسان برایش جایز است. عیناً همین مطلب را شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمته فرموده است: او می‌گوید: «ومن كان له يسار ووجد فأحب أن يعطي امرأته صداقاً كثيراً فلا بأس بذلك». هر کس توانمند است و ثروت دارد و می‌خواند به همسرش مهریه زیاد بدهد، اشکالی ندارد، همانطور که در آیه آمده است: ﴿وَأَتَيْتُمْ إِحْدَهُنَّ قِنْطَارًا فَلَا تَأْخُذُوا مِنْهُ

شَيِّئًا ﴿النساء: ۲۰﴾ در پایان به این نتیجه می‌رسیم که حدیث مذکور از لحاظ متن و سند باطل است و میزان علم و بینش حضرت عمر رضی الله عنه بیش از آن است که تیجانی و شیعه می‌پندارند.

۲- این گفته تیجانی که عمر شخصی را که درباره یک آیه از وی سوال کرد، مورد ضرب شلاق قرار داد به حدی که خون از جسدش جاری شد، و گفت: ﴿لَا تَسْأَلُوا عَنْ أَشْيَاءَ إِنْ تُبَدَّ لَكُمْ تَسْأَلُكُمْ﴾ [المائدة: ۱۰۱] و تیجانی این روایت را به سنن دارمی، تفسیر ابن کثیر و در منثور ارجاع داده است، در تمام این منابع درباره این حدیث تحقیق و تتبع نمودم، اصلاً نشانی از این روایت پیدا نکردم. خدا را سپاس که این منابع در هر جا وجود دارند و در دسترس اهل تحقیق هستند و مانند کتب روافض پنهان نیستند. هر کس می‌خواهد بداند، کتبی که $\frac{3}{4}$ سه چهارم آن‌ها دروغ است چگونه تالیف شده‌اند، باید تحقیق کند. تا این امر برایش روشن شود!؟؟

آقای تیجانی می‌گوید: از عمر درباره مفهوم کلاله سوال شد ولی او معنی آن را ندانست. طبری در تفسیر خود از عمر نقل کرده است که گفت: اگر معنی کلاله را می‌دانستم بهتر بود برای من از اینکه قصرهای شام از آن من می‌بودند. و ابن ماجه در سنن خود از عمر بن خطاب چنین روایت می‌کند: اگر رسول اکرم صلی الله علیه و آله، سه چیز را واضح و روشن بیان می‌کرد، از دنیا و ما فیها برای من بهتر می‌بود: کلاله، ربا و خلافت»^(۱)

می‌گوییم:

۱- .. این تدلیس و مشتبه کردن موضوع برای خوانندگان است، برای توضیح بیشتر این مطلب، آنچه را که امام مسلم در صحیح خود از معدان بن ابی طلحه روایت کرده است، نقل می‌کنم و آن چنین است: (روز جمعه عمر بن خطاب به ایراد خطبه پرداخت و در آن از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و از حضرت ابوبکر رضی الله عنه سخن به میان آورد. بعد فرمود: من بعد از خودم چیزی مهمتر از «کلاله» را باقی نمی‌گذارم، درباره هیچ چیزی به اندازه «کلاله» از رسول اکرم صلی الله علیه و آله سوال

نکرده‌ام. رسول الله ﷺ درباره هیچ چیزی بر من خشم نکرده است که درباره «کلاله» خشم کرده است حتی انگشت‌های مبارکش را بر سینه من زد و فرمود: «ألا تكفيك آية الصيف التي في آخر سورة النساء؟» آیا آیه صیف که در آخر سوره نساء است تو را قانع نمی‌کند؟ حضرت فرمود: اگر من زنده بمانم در این باره چنان قضاوت خواهیم کرد که مسلمانان و غیر مسلمانان از آن خشنود باشند^(۱).

از این حدیث به روشنی معلوم است که دلیل عدم آگاهی حضرت عمر رضی الله عنه از معنی «کلاله» فقدان یا قصور علم نبوده است. بلکه رسول اکرم صلی الله علیه و آله می‌خواست او و سایر صحابه به استنباط از نصوص توجه کنند. به همین خاطر در مورد «کلاله» تصریح نفرمود و مساله را مبهم گذاشت و به راهنمایی بسوی آیه که برای رسیدن به مفهوم «کلاله» کفایت می‌کرد اکتفا نمود - مثلاً فرمود: «ألا يكفيك آية الصيف... الخ» و آیه صیف این است: ﴿يَسْتَفْتُونَكَ قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ فِي الْكَلَالَةِ﴾ [النساء: ۱۷۶] امام نووی می‌فرماید: ممکن است دلیل خشم کردن رسول الله صلی الله علیه و آله، این بوده باشد که چرا او (عمر بن خطاب) و دیگران، به معنی نصوص انکال کرده و استخراج و استنباط را ترک کرده‌اند. زیرا خداوند می‌فرماید: ﴿وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولَى الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنبِطُونَهُ مِنْهُمْ﴾ [النساء: ۸۳] توجه نمودن به استنباط از اهم واجبات مطلوبه است. زیرا نصوص صریحه فقط جوابگوی بخشی کوچک از مسایل و احکام هستند. اگر استنباط ترک شود، قضاوت در بخش بسیار عظیمی از مسایل مستحدثه باید رها شود^(۲).

حضرت عمر رضی الله عنه مانند حضرت ابوبکر رضی الله عنه بر این باور بود که «کلاله» به آن «میت» می‌گویند که نه پدرش زنده باشد و نه فرزندانش. این مفهوم از کلاله مورد اتفاق جمهور علما است. حضرت علی نیز بر همین باور بود. این اتفاق به ذات خود دال بر علم و بینش عمیق حضرت عمر است، چرا چنین نباشد، مگر رسول اکرم صلی الله علیه و آله نفرموده

۱- صحیح مسلم کتاب الفرائض باب فی میراث الکلاله برقم (۱۶۱۷).

۲- همان منبع ص ۸۲ ج ۱۱

بود «إن الله وضع الحق لسان عمر يقوله به»^(۱) - خداوند حق را بر زبان عمر نهاده و او حق را می گوید.

۲- .. طبری در تفسیر خود پانزده اثر پیرامون «کلاله» از حضرت عمر بن خطاب نقل کرده است. یکی از آن‌ها حدیث مسلم بود که بیان گردید اما آقای تیجانی چنان گرفتار تعصب شده است که از میان همه این آثار فقط این قول عمر رضی الله عنه که فرمود: «لئن أعلم الكلاله أحب إلى من أن يكون لي مثل جزية قصور الروم» را می بیند. عبارت حدیث نیز به گونه‌ای که تیجانی نقل کرده است، نیست در حدیث «قصور الروم» آمده نه «قصور الشام». بسیار شگفت آور است، آقای تیجانی در نقل محض نیز تصرف می کند، این چه انصاف است؟! البته این اثر بر فرض صحت آن، فوقش این است که حضرت عمر رضی الله عنه می خواست معنی کلاله را از قول رسول اکرم صلی الله علیه و آله بداند تا قضاوت او در این باره موافق با حق و حقانیت باشد. این نشانگر ولع و علاقه عمیق او درباره فراگرفتن حق و رسیدن به آنچه که صحیح است، می باشد، آیا این انگیزه، چیز بدی است که مورد نکوهش قرار گیرد؟!!

۳- حدیثی را که ابن ماجه در سنن خود از عمر روایت کرده است که می گوید: «ثلاث لئن يكون رسول الله بينهن. . . الخ» این حدیث منقطع است. به دلیل اینکه مره بن شراحیل همدانی با حضرت عمر رضی الله عنه ملاقات نکرده است و البانی در ضعیف سنن ابن ماجه آن را ضعیف قرار داده است. لذا آن حدیث به دلیل ضعیف بودن قابل استدلال نمی باشد^(۲).

آقای تیجانی به هدایش ادامه داده، می گوید: نخستین صحابی که این در را به تمام معنی باز کرد، خلیفه دوم است. او بود که در برابر نص قرآن، بعد از وفات رسول الله صلی الله علیه و آله به رای خود عمل کرد و سهم مولفة القلوب را از مال زکات که قرآن برای آنان فرض کرده بود، حذف کرد. و گفت: «لا حاجة لنا فيكم»^(۳) «ما به شما نیازی نداریم».

۱- سنن ابی داود - کتاب الخراج والإمارات والفتیء باب فی تدوین العطاء رقم (۲۹۴۲) وصحیح سنن ابی داود (۲۵۶۶).

۲- ضعیف سنن ابن ماجه کتاب الفرائض باب الكلاله برقم (۵۹۷) ص ۲۱۹.

۳- ثم اهدیت ص (۱۶۵) و آنگاه... هدايت شدم ص (۲۸۰).

می‌گوییم:

۱- .. اجتهاد و عمل کردن به رای از سایر صحابه ثابت است. از جمله از ابوبکر، عمر، عثمان، علی و ابن مسعود و غیره. و رسول اکرم ﷺ در همین خصوص فرموده بود: «وقتی حاکم بر اساس اجتهاد صحیح قضاوت کند. او دو اجر دارد و اگر اجتهادش صحیح نباشد، یک اجر به وی می‌رسد»^(۱). (صحیح مسلم مع الشرح باب الأفضیة برقم ۱۷۱۶) اجتهاد صحابه و حتی سایر مجتهدین هرگز در برابر نصوص نبوده و نیست و چنین تفکری نشانه و دلیل روشنی بر جهالت تیجانی است، بلکه اجتهاد آنان درباره درک و فهم نصوص قرآنی و نبوی است. یا درباره امور و مسایل مستحدثه است. زیرا که صحابی شاهد نزول قرآن است و درباره حکمت تشریح و اسباب نزول آگاهی کامل دارد و صحبت طولانی او با رسول الله ﷺ موجب شده است که او شریعت را خوب بفهمد^(۲). علاوه بر این، بعضی از صحابه بر خلاف نصوص نیز اجتهاد کرده‌اند ولی دلیلش این بوده که نصوص به آنان نرسیده‌اند و وقتی که حق برای آنان روشن شده بلا فاصله از آن پیروی کرده‌اند.

۲- .. البته در ارتباط با شخص حضرت عمرؓ باید عرض شود که او به خوبی واقف و آگاه بود که رسول اکرم ﷺ مولفه القلوب را به دلیل اینکه مسلمانان ضعیف بودند و به خاطر بدست آوردن دل‌های‌شان و جلوگیری از خطر احتمالی که از طرف آنان متوقع بود، سهم می‌داد. ولی در شرایطی که مسلمانان مقتدر و قوی بودند و هیچ نیرویی توان تعرض به آنان را نداشت دلیلی وجود نداشت که مال زکات به آنان داده شود. بدون تردید این اجتهاد او بود در این مساله، و تمام صحابه با این رای او موافقت کردند و بر حذف مولفه القلوب از مصرف زکات در آن وقت اجماع منعقد گردید. بی‌تردید، این اجماع، اجتهاد در برابر نص قرآنی نبود بلکه عین مقصود و هدف نص بود. اما این بچه رافضی که نه معنی نص را می‌داند، نه مدلول آن را می‌فهمد و نه از اجتهاد و شرایط آن خبر دارد، در قرن بیستم عرض اندام نموده، خود را از صحابی که

۱- صحیح بخاری باب الاعتصام بالکتاب والسنة برقم ۶۹۱۹.

۲- الوجیز فی أصول الفقه - دکتور عبدالکریم زیدان ص (۲۶۱).

در کنار رسول الله بزرگ شده و با وی عمری را سپری کرده است، نصوص قرآنی و حدیثی را تر و تازه از زبان رسول الله صلی الله علیه و آله شنیده است، عالم‌تر و آگاه‌تر پنداشته، صحابی جلیل‌القدر رسول الله صلی الله علیه و آله را متهم به اجتهاد در برابر نص می‌کند و به خود اجازه می‌دهد که از اول تا آخر کتابش آیه‌های قرآن و احادیث نبوی را طبق دجل، فریب، و تدلیس و دروغی که همواره از آن‌ها استفاده می‌کند، بی‌گمان این یک آفت بزرگی است.

۳- حضرت علی بن ابی طالب نیز در جریان جنگ جمل و صفین اجتهاد کرده بود، اجتهادی که به کشتن هزارها مسلمان انجامید و او به مقصد و هدفش هم نرسید و هیچ نصی را که موجب تقویت و تایید موضعش در قتال باشد، ارائه نداد و بدان متمسک نشد، همه این قتال بر اساس رای و اجتهاد او بود و اکثریت صحابه نیز با وی موافق نبودند. اگر این اجتهاد برای صاحبش قابل عفو و اغماض است، پس اجتهاد عمر چرا چنین نباشد؟!.

آقای تیجانی می‌گوید: حادثه‌ی دیگری که حکایت از خود رایی عمر دارد، و او در آن حادثه با حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله مخالفت کرده و خلاف امر او عمل کرده است، برای عمر پیش آمده است و آن همان حادثه بشارت دادن مردم به بهشت است. رسول اکرم صلی الله علیه و آله ابو هریره رضی الله عنه را فرستاد و به او فرمود: هر کسی را دیدی که با صدق دل و اخلاص کلمه «لا إله إلا الله» را می‌گوید، خوش خبری بهشتی بودنش را برایش اعلام کن. ابو هریره بیرون رفت تا این بشارت را برای مردم اعلام کند، در راه عمر او را می‌بیند و او را از این اعلام منع می‌کند و چنان سیلی به او می‌زند که ابو هریره پشت سر بزمین می‌افتد: ابو هریره گریان نزد رسول اکرم صلی الله علیه و آله بر می‌گردد و او را از ماجرا آگاه می‌کند. رسول اکرم صلی الله علیه و آله بر می‌گردد و او را از ماجرا آگاه می‌کند. رسول اکرم صلی الله علیه و آله از عمر می‌پرسد: چه چیز باعث شد که چنین حرکتی از تو انجام گیرد؟ عمر پرسید: یا رسول الله! شما او را برای اعلام چنین بشارتی امر کرده بودی؟ رسول اکرم فرمود: آری، عمر گفت: چنین نکن زیرا من احتمال می‌دهم که در آن صورت مردم به «لا إله إلا الله» اتکال کرده، عمل را ترک می‌کنند^(۱).

می‌گوییم:

۱- خواننده‌ی محترم، دقت کن جناب تیجانی این حدیث را ذکر نموده و به صحت آن اعتراف دارد ولی نه به خاطر اینکه رجال سند وی مردان عادل‌ی هستند بلکه فقط به خاطر اینکه به زعم باطل او، این حدیث نقص و عیبی را متوجه عمر می‌کند اما...!

۲- .. این حدیث در واقع بزرگ‌ترین سند دال بر بینش و فقه حضرت عمر رضی الله عنه به حساب می‌آید و حکایت از آن دارد که سخن حق همواره از زبان او بیرون می‌آید. این حدیث در واقع مظهر و مصداق گفته رسول اکرم صلی الله علیه و آله است که فرمود: «إن الله وضع الحق على لسان عمر يقول به»^(۱) از عبدالله بن عمر رضی الله عنهما روایت است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «رأيت كأني أتيت بقدر لبن فشربت منه فأعطيت فضلي عمر بن الخطاب، قالوا فما أولته يا رسول الله؟ قال: العلم».

ترجمه: عبدالله بن عمر رضی الله عنهما می‌گوید: رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: در خواب، ظرفی پر از شیر به من داده شد، من از آن سیر نوشیده و باقیمانده را به عمر دادم. صحابه عرض کردند: یا رسول الله، تعبیر آن چیست؟ فرمود: علم است.^(۲)

امام مسلم همین حدیث حضرت ابو هریره رضی الله عنه را که حدیثی است طولانی نقل کرده است و در بخشی از آن چنین آمده است: رسول اکرم صلی الله علیه و آله نعلین خود را به من (ابو هریره) داد و فرمود: این دو لنگ کفش مرا بردار و هر کس را که پشت این دیوار دیدی و او به «لا إله إلا الله» با اخلاص و صدق دل اعتراف می‌کند، او را به بهشت بشارت بده. نخستین کسی که با وی ملاقات کردم، عمر بود، از من پرسید: این کفش‌ها چطور؟ عرض کردم: این کفش‌ها از آن رسول اکرم صلی الله علیه و آله هستند، آن‌ها را به من داده تا از طرف او به مردم اعلام کنم: هر کس که با صدق و اخلاص کلمه‌ی «لا إله إلا الله» را بگوید، او را بشارت به بهشت بدهم. عمر چنان به سینه من زد که من پشت سر افتادم و به من گفت: برگرد، ای ابا هریره، من نزد رسول اکرم صلی الله علیه و آله برگشتم و حالت گریه به من دست داد. عمر پشت سر من راه افتاد. رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «تو را چه شده ابو هریره؟»

۱- این حدیث با ترجمه‌اش در مباحث گذشته آمده است.

۲- منبع این حدیث در مباحث گذشته بیان گردیده است.

عرض کردم: من عمر را ملاقات کردم و ماموریتی که شما به من داده بودی، او را از آن آگاه ساختم. او چنان به سینه‌ی من زد که پشت سر افتادم و به من گفت: بر گرد. رسول اکرم صلی الله علیه و آله خطاب به عمر فرمود: بر اساس چه انگیزه‌ای، تو چنین اقدامی کردی؟ عمر گفت: ای پیامبر خدا پدر و مادرم، فدای تو بشود، تو ابا هریره را با کفش‌هایت فرستادی که اعلام کند: هر کس کلمه‌ی «لا إله إلا الله» را از صدق دل و اخلاص بگوید، او اهل بهشت است؟ رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: آری، عمر گفت: این گونه اعلام نشود، زیرا من احتمال می‌دهم که در آن صورت مردم به گفتن کلمه اتکال کرده، عمل را ترک می‌کنند. آنان را بگذار تا عمل کنند، رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «بگذار تا عمل کنند»^(۱).

این حدیث با صراحت لهجه اعلام می‌دارد که حضرت عمر رضی الله عنه از بابت این نگران بود که مبادا مردم با شنیدن این مطلب بدان اتکال نموده و عمل را ترک کنند، این نگرانی خود را به رسول اکرم صلی الله علیه و آله ابلاغ کرد. این رای عمر رضی الله عنه مورد موافقت رسول اکرم صلی الله علیه و آله قرار گرفت. قاضی عیاض وعده کثیری از علما می‌گویند: این اقدام حضرت عمر رضی الله عنه رد امر پیامبر صلی الله علیه و آله و اعتراض بر وی نبود. زیرا منظور از فرستادن ابو هریره جز تطیب خاطر مسلمانان چیزی دیگر نبود. لذا حضرت عمر رضی الله عنه فکر می‌کرد که کتمان این مطلب بیشتر به صلاح مردم است و خیر بیشتری را برای مردم در بر دارد تا این بشارت شتاب زده، و وقتی حضرت عمر رضی الله عنه رسول اکرم صلی الله علیه و آله را در جریان دیدگاه خود قرار داد، رسول الله صلی الله علیه و آله دیدگاه وی را تصویب کرد^(۲). اما اینکه حضرت عمر رضی الله عنه، ابو هریره را زده یا او را هول داد، بی‌گمان هدف حضرت عمر رضی الله عنه، اذیت و آزار و انداختن وی روی زمین نبوده است بلکه منظور فقط، رد موضع و موقف او بوده است. زدن بر سینه چون در بازداشتن و جلوگیری کردن تاثیر بیشتری دارد و شخص را زودتر متوجه خطا می‌کند، لذا این اقدام از طرف حضرت عمر رضی الله عنه انجام گرفته است^(۳).

آقای تیجانی به دروغ پردازی خود، ادامه داده می‌گوید: «موضع گیری‌های عمر حکایت از آن دارد که او به عصمت رسول الله صلی الله علیه و آله معتقد نبوده و وی را مانند سایر

۱- صحیح مسلم مع الشرح کتاب الایمان شماره (۳۱).

۲- صحیح مسلم مع الشرح ص ۳۲۶-۳۲۵.

۳- صحیح مسلم مع الشرح ص (۳۲۵).

انسان‌ها که هم مرتکب خطای می‌شوند و هم درست عمل می‌کنند، گمان کرده است. و این زاویه دید اهل سنت که رسول الله ﷺ فقط در تبلیغ قرآن معصوم است و در بقیه موارد مانند سایر انسان‌ها دچار خطا می‌شود، زاییده همین تفکر عمر است و استدلال اهل سنت این است که عمر در جریانات متعددی رای پیامبر را تصحیح کرده است^(۱).
در پاسخ این اشکال عرض می‌شود:

۱- لعن و نفرین خداوند بر جنایت‌کارانی که اندک اثری از دین و دیانت ندارند. آنانی که عقل‌های سطحی نگر و دل‌های بیمار خود را مبدا طعن بر رسول اکرم ﷺ قرار داده و اعمال صحابه^{رضی الله عنهم} و یاران نزدیک وی را در این خصوص به عنوان سند و مدرک ارائه می‌دهند. در آغاز کتاب متذکر شده بودم که ایرادها و طعن این دروغ پرداز و هم‌کیشان رافضی‌اش در واقع حجابی است که در پس آن می‌تواند، بهترین انسان، یعنی حضرت رسول الله ﷺ را مورد طعن و عیبجویی قرار بدهند و چه طعنی بزرگ‌تر از این می‌تواند باشد که نزدیک‌ترین یاران وی را متهم کنند دایر بر اینکه آنان معتقد به عصمت رسول الله ﷺ نبوده‌اند. آیا این طعن آشکاری در حق رسول الله ﷺ (پدر و مادرم فدایش باد) نیست؟

۲- امام بخاری در صحیح خود از زهری چنین روایت می‌کند: علی بن حسین می‌گوید که حسین بن علی بن ابی طالب نقل کرده است که رسول اکرم ﷺ در یکی از شب‌ها بدون اطلاع قبلی نزد او و فاطمه آمد و گفت: آیا شما دو نفر نماز نمی‌خوانید؟ حضرت علی^{رضی الله عنه} می‌گوید: در جواب عرض کردم: ای پیامبر گرامی خداوند، ما در اختیار خداوند هستیم، هرگاه او بخواهد، بیدار شویم، بیدار می‌شویم. علی می‌گوید: رسول اکرم ﷺ با شنیدن این جواب از پیش ما تشریف برد بدون اینکه سخنی بگوید - او می‌رفت و به سبب تاسف دست‌ها را بر پاهای خود می‌زد و فرمود: انسان از هر موجودی دیگر جنجالی‌تر است^(۲).
آیا این موضع حضرت علی^{رضی الله عنه} در برابر خواست رسول اکرم ﷺ و به خشم آوردن او حکایت از آن دارد که حضرت علی معتمد بر این بوده است که رسول اکرم ﷺ فقط در

۱- ثم اهدیت ص (۱۶۶) و آنگاه... هدایت شدم ص (۲۸۱).

۲- صحیح بخاری أبواب التهجید برقم (۱۰۷۵).

تبلیغ قرآن معصوم است، و در بقیه موارد مانند سایر انسان‌ها دچار اشتباه می‌شود و به همین خاطر حضرت علی به خواست رسول الله صلی الله علیه و آله توجه نفرمود؟ آقای تیجانی هدایت شده!!! چه پاسخی دارد؟!.

۳- آقای تیجانی مدعی است که علمای اهل سنت رسول اکرم صلی الله علیه و آله را تنها در تبلیغ قرآن معصوم می‌دانند و در بقیه امور او را معصوم نمی‌دانند. من از آقای تیجانی تنها این را می‌خواهم که حد اقل یک ماخذ و منبع را معرفی کند که اهل سنت در آن چنین گفته باشند. او این موضع اهل سنت را از کجا و از چه منبعی آورده است؟ خنده آور این است که آقای تیجانی متوجه نیست که اهل سنت خود را فقط به این خاطر مسمی به اهل سنت کرده‌اند که از سنت رسول الله تبعیت می‌کنند و خط مشی آن حضرت را ادامه می‌دهند.

آقای تیجانی می‌گوید: نزد بعضی از جهال مشهور است که زنان در خانه دف می‌زدند، رسول اکرم صلی الله علیه و آله در خانه تشریف داشت، شیطان در کنار رسول الله صلی الله علیه و آله بازی می‌کرد و به این سو و آن سو می‌دوید وقتی عمر بن خطاب وارد خانه شد شیطان فرار کرد و زنان دفها را زیر خود پنهان کردند و رسول الله صلی الله علیه و آله خطاب به عمر گفت: هرگاه تو از راهی بگذری و شیطان تو را در آن ببیند، سیر خود را تغییر می‌دهد. در چنین حالتی دریغ نیست اینکه عمر خود را در دین ذی رای پنداشته و به خود اجازه دهد که در امور سیاسی حتی دینی در برابر رسول الله صلی الله علیه و آله موضع گیری کند، همانطور که در جریان بشارت دادن مومنان به بهشت موضع گیری کرده است^(۱).

۱- آقای تیجانی در تمام کتب اهل سنت حتی حدیث با این الفاظ دیده نشده است. و الحمد لله کتب حدیث اهل سنت در بازارها به کثرت یافت می‌شوند، مانند کتب شیعه مدفون و محدود نیستند. هر پژوهشگر می‌تواند درباره این حدیث دروغین تحقیق کند. اگر در این کتب دیده نشد، مطمئن باشد که این حدیث را در صحیح المهدی تالیف آقای تیجانی خواهد دید!!.

۲- بی‌تردید، آقای تیجانی بعضی احادیث صحیحه را نیز مطرح می‌کند ولی گره انصاف خواهی او نمی‌پذیرد جز اینکه سنت رسول الله صلی الله علیه و آله را ملعبه قرار داده، خواسته خود را با آن در آمیزد تا دروغی را به ما ارائه داده و آن را به اهل

سنت نسبت دهد؟! اکنون دو روایت را که آقای تیجانی میان آن دو خلط میحث کرده و آن را روایت اهل سنت نامیده است، نقل می‌کنم - روایت اول که امام بخاری آن را در صحیح خود نقل کرده است، چنین است:

حضرت ام المومنین عایشه رضی الله عنها می‌فرماید: ابوبکر در خانه من آمد و دو دختر از قبیله انصار که ترانه معروف انصار را که در جنگ بعاث سروده بودند، می‌سرودند، حضرت عایشه می‌گوید: این دو دختر ترانه خوان رسمی نبودند. ابوبکر رضی الله عنه فرمود: آیا صدای شیطان در خانه‌ی رسول اکرم صلی الله علیه و آله؟ آن روز، روز عید بود. رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: ای ابوبکر، هر قوم و ملت عیدی دارد و امروز عید ما مسلمانان است»^(۱) حدیث دوم را امام ترمذی در سنن خود از بریده رضی الله عنه چنین نقل کرده است: «رسول اکرم صلی الله علیه و آله در یکی از غزوه‌ها رفته بود، موقع برگشتن دختر سیاه فامی به استقبال رسول الله صلی الله علیه و آله آمد و گفت: ای پیامبر خدا من نذر کردم، اگر خداوند تورا صحیح و سالم برگرداند، در جلوی تو دف زده و ترانه بخوانم. رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: اگر نذر کردی، پس بزن. (یعنی دف بزن) و اگر نذر نکردی، ضرورتی ندارد. آن دختر شروع به زدن دف کرد، در همین اثنا ابوبکر رضی الله عنه وارد خانه شد، بعد علی وارد خانه شد و بعد عثمان وارد و در آخر عمر وارد شد. آن دختر با ورود هیچ کدام از این بزرگان دف زدن را ترک نکرد ولی به محض اینکه عمر وارد شد. دف را زیر مقعد خود انداخت و روی آن نشست. آن گاه رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: ای عمر، همانا شیطان از تو می‌هراسد من نشسته بودم و این دختر مشغول دف زدن بود. ابوبکر وارد خانه شد، علی وارد خانه شد بعد عثمان وارد خانه شد ولی او دف زدن را ترک نکرد اما وقتی تو وارد شدی ای عمر، او دف را انداخت»^(۲).

در این دو حدیث جرم و گناهی ذکر نشده است. و هر دوی آن، جزو احادیث صحیح هستند. دو دختر که در این دو حدیث عنوان شده‌اند از لحاظ سنی نابالغ بودند و در روز عید ترانه می‌خواندند و طبعاً این گونه ترانه‌ها، ساز و موسیقی نبودند که خاموش را به حرکت در آورد، پنهان را آشکار کنند و غریزه‌ای جنسی را تحریک کنند. این مطلب از قول حضرت عایشه رضی الله عنها که می‌فرماید «ولیستا بمغنیتین». آن دو دختر ترانه خوان حرف‌های نبودند - کاملاً واضح است. حضرت ابوبکر رضی الله عنه آن دو را به خاطر

۱- صحیح بخاری کتاب العید - باب سنة العیدین لأهل الإسلام رقم (۹۰۹).

۲- سنن ترمذی - باب مناقب عمر بن خطاب رقم (۳۶۹۰).

این مورد نکوهش و سرزنش قرار داد و دف را به آهنگ شیطان تشبیه داد که این عمل نوعی بازی است که قلب را از ذکر خدا باز می‌دارد. اما رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: ای ابوبکر، جلوی آنان را بگیر و علت را نیز چنین بیان فرمود: (هر قوم و ملت عیدی دارد و این، عید ما مسلمانان است).

در حدیث دوم آمده بود که دختر سیاه فامی نذر کرده بود که اگر رسول اکرم صلی الله علیه و آله سالم و پیروزمندانه از جهاد بر گردد، او دف می‌زند، رسول اکرم صلی الله علیه و آله به او گفت: اگر نذر کردی دف بزنی و در غیر این صورت خیر. رسول اکرم صلی الله علیه و آله برای ایفای وعده به وی اجازه داده بود تا دف زند. بعد ابوبکر، علی و عثمان داخل شدند و وقتی که عمر رضی الله عنه داخل شد، دختر دف را انداخته و روی آن نشست. رسول اکرم صلی الله علیه و آله سخنی را که برای تیجانی گران تمام شد، فرمود و آن این بود: (همانا شیطان از تو می‌هراسد ای عمر) آیا بعد از این ستایش رسول الله صلی الله علیه و آله، ستایشی بهتر برای حضرت عمر رضی الله عنه وجود دارد؟

آقای تیجانی می‌گوید: عمر وقتی زمام امور را در دست گرفت، به تک روی اش اضافه نمود، حلال خدا و رسول را حرام، و حرام خدا و رسول را حلال کرد. تیجانی در حاشیه این مطلب می‌گوید: مانند تنفیذ طلاق ثلاث، و تحریم متعه حج و متعه النساء^(۱).

می‌گوییم:

۱- پیرامون پاسخ این اشکال که عمر رضی الله عنه متعه حج و متعه النساء را حرام کرده است. سخنان مفصل و مبسوطی در مباحث گذشته بیان گردید، نیازی به اعاده آن‌ها نیست.

۲- درباره تنفیذ طلاق و ثلاث، روایت از حضرت ابن عباس رضی الله عنهما چنین است: در دوران رسول الله صلی الله علیه و آله، ابوبکر و دو سال از دوران خلافت حضرت عمر رضی الله عنه طلاق ثلاث، یک طلاق محسوب می‌شد. عمر رضی الله عنه گفت: مردم، در معامله‌ای که بایستی در آن با صبر و حوصله رفتار می‌کردند، از خود شتاب نشان دادند، کاش ما خواست مردم را امضاء می‌کردیم، در نتیجه عمر آن را تنفیذ کرد^(۲).

۱- ثم اهدیت ص (۱۶۷) و آنگاه. . . هدایت شدم ص (۲۸۲).

۲- صحیح مسلم به شرح نووی کتاب الطلاق رقم (۱۴۷۲).

حدیث مذکور حکایت از آن دارد که اگر شخص همسرش را (در یک مجلس یا با یک لفظ) سه طلاق بدهد، یک طلاق واقع می‌شود. مساله همین بود تا دوران خلافت عمر رضی الله عنه و او نیز در دو سال اول خلافت خود به همین فتوا عمل می‌کرد ولی وقتی مشاهده کرد که آنان در امر طلاق تهاون و سستی به خرج داده آن را ملعبه‌ای قرار دادند، به منظور تادیب و جلوگیری از این ملعبه تشدد بیشتری را اعمال کرد و سه طلاق در یک مجلس با یک لفظ را مغلظه قرار داد. این تغییر فتوا نشانگر دانش، فقه و بینش او در مسایل اجتهادی است. اکثر صحابه که حضرت علی رضی الله عنه نیز از جمله آنان بود، در آن زمان با وی موافقت کردند. این تحلیل حرام شریعت نبود و نیست، زیرا او حکم را منسوخ نکرد بلکه حکم را مرتبط به علتش کرد و او منظور رسول الله صلی الله علیه و آله را بهتر می‌دانست و درک می‌کرد علاوه بر این، او رهبر و در برابر رعیت و مردم مسئول بود و با توجه به مسئولیت عظیمی که داشت بر وی واجب و لازم بود که مصالح مردم را رعایت نموده و در جهت حفظ مصالح آنان گام بر دارد و به دلایل متعدد ثابت شده است که او یکی از بزرگان صحابه و عالم و آگاه‌ترین آنان در امور دین بوده است و این اجتهاد او، اجتهاد صحیح و درستی می‌باشد و به فرض اینکه او در این فتوا خطا کرده است، خطای او خطای اجتهادی محسوب می‌شود و خطای اجتهادی نه اینکه گناه ندارد، بلکه واجب اجر است و نخبگان و خبرگان صحابه به فضل و کرامت او اعتراف کردند. شعبی از حضرت علی روایت کرده است: اینکه سکون و آرامش از زبان عمر سخن گوید، برای ما مستبعد نیست^(۱). ابن مسعود رضی الله عنه می‌فرمود: «عمر از همه‌ی ما کتاب خدا را بیشتر می‌دانست و بینش دینی‌اش افزون بود و خدا را از همه‌ی ما بهتر می‌شناخت^(۲). و می‌فرمود: اگر علم عمر در یک کفه‌ی ترازو و عمل سایر اهل ارض در کفه دیگر آن گذاشته می‌شد، علم عمر بر تمام علوم می‌چربید - و می‌فرمود: به گمان من با رفتن عمر ۱۰/۹ (نه دهم) علم رفته است (مجمع الزوائد ج ۹ ص ۷۲ هیثمی) و می‌گوید: «رواه الطبرانی بأسانید و رجال، وهذا رجال الصحيح غیر أسد بن موسی وهو ثقة» مجاهد می‌گوید: هرگاه مردم درباره موضوعی اختلاف نظر پیدا کنند، ببینید،

۱- الفضائل لأحمد ج ۱ ص ۳۴۹.

۲- مجمع الزوائد للهیثمی ج ۹ ص (۸۲ و ۷۲).

موضع عمر چیست؟ آن را اختیار کنید^(۱). ابو عثمان النهدی می‌گوید: «عمر میزان بود، چنین و چنان نمی‌گفت.»^(۲)

ممکن است آقای تیجانی به این دلایل قانع نباشد ناچارم دیدگاه اهل بیت را درباره حضرت عمر از کتب خود شیعه نقل کنم. حضرت علی بن ابی طالب، وصی شیعیان در مقام تعریف از زمان حکومت حضرت عمر رضی الله عنه می‌گوید: «الله بلاد فلان فقد قوم الأود وداوی العمد خلف الفتنة وأقام السنة، ذهب نقي الثوب قليل العيب أصاب خيرها وسبق شرها، أدى إلى الله طاعته وأتقاه بحقه، رحل وتركهم في طرق متشعبة لا يهتدي فيها الضال ولا يستيقن المهتدي^(۳). وقال عنه أيضاً ووليهام وال فأقام واستقام حتى ضرب الدين بجزائه»^(۴).

ترجمه: خدا شهرهای فلان (عمر بن خطاب) را برکت دهد و نگاه دارد او کجی را راست کرد و بیماری را معالجه کرد. (مردم شهرهایی را به دین اسلام گرواند) و سنت را برپا داشت. تباہکاری‌ها را پشت سر انداخت (در زمان او فتنه‌ای رخ نداد) پاک جامه و کم عیب از دنیا رفت به نیکویی خلافت را دریافت و از شر آن پیش گرفت (تا بود امر خلافت منظم بود و اختلال در آن راه نیافت) طاعت خدا را به جا آورد و از نافرمانی او پرهیز کرد و حشش را ادا نمود. از دنیا رفت در حالی که مردم را در راههای گوناگون انداخت به طوریکه گمراه در آن‌ها راه نمی‌یابد و راه یافته بر یقین و باور نمی‌ماند.

امام قوم (شیعه) ابراهیم الثقفی در کتاب «الغارات» می‌نویسد که حضرت علی ولایت عمر را چنین می‌ستود: «وتولى عمر الأمر وكان مرضي السيرة ميمون النقية»^(۵) (عمر زمام حکومت را در دست گرفت. او مردی نیک سیرت و مبارک خصلت بود. و وقتی که عمر درباره رفتن و جهاد کردن با رومی‌ها از علی نظر خواهی کرد، علی فرمود: «إنك متى تسير إلى هذا العدو بنفسك فتلقهم بشخصك فتتكب، لا تكن للمسلمين

۱- الفضائل لأحمد ج ۱ ص ۳۶۴.

۲- الفضائل لأحمد ج ۱ ص ۳۵۹.

۳- نهج البلاغة ج ۲ ص ۵۰۹. مكتبة الأفيين.

۴- نهج البلاغة ج ۴ ص ۷۹۴.

۵- الغارات للثقفی ج ۱ ص (۳۰۷) (رسالة علی إلى أصحابه).

كانفة دون أقصى بلادهم، ليس بعدك مرجع يرجعون إليه، فابعث إليهم رجلاً مجرباً واحفز كعه أهل البلاء والنصيحة، فإن أظهرك الله فذاك ما تحب، وإن تكن الأخرى كنت رداء للناس ومثابة للمسلمين»^(۱).

ترجمه: تو خود اگر بسوی این دشمن (قیصر روم و لشکریانش) روانه شوی و در ملاقات با ایشان (زد و خورد) مغلوب گردی برای مسلمانان شهرهای دور دست و مرزنشین پناهی نمی ماند بعد از تو مرجعی نیست که (برای جلوگیری از فتنه و فساد) به آنجا مراجعه نمایند، پس (مصلحت در این است که تو در اینجا بمانی) و به جای خود مرد جنگ دیده و دلیری بسوی رومی‌ها بفرستی و به همراهی او روانه کن کسانی را که تاب و توان تحمل سختی جنگ داشته و پند و اندرز را بپذیرند. اگر خداوند او را غالب گردانید، این همان چیزی است که میل داری و اگر واقعه دیگری پیش آمد تو یاور و پناه مسلمانان خواهی بود. (می توانی تجدید قوا کرده به جنگ رومی‌ها بفرستی).

و امام دیگر شیعیان، محمد آل کاشف الغطا در کتاب (أصل الشيعة وأصولها) می گوید: وقتی علی بن ابی طالب اذعان کرد که دو خلیفه، ابوبکر و عمر رضی الله عنهما در نشر کلمه‌ی توحید، تجهیز سپاه اسلام و گسترانیدن فتوحات، نهایت سعی و تلاش را به خرج دادند، تبعیض نکردند و ستم روا نداشتند، بیعت کرد و برای صلح و آشتی آماده شد، و به همین خاطر علی دخترش، ام کلثوم را به عقد عمر درآورد^(۲).

قضیه فقط به اینجا و این حد خاتمه نمی یابد بلکه بر اساس اعتراف اربلی، علی رضی الله عنه یکی از فرزندان خود را به اسم «عمر» مسمی کرد (کشف الغمة للأربلي ج ۶ ص ۷۸) این نام گذاری به خاطر محبت. احترامی بود که حضرت علی رضی الله عنه نسبت به خلیفه دوم، عمر بن خطاب رضی الله عنه قایل بود، آیا بعد از این برای احدی جای شک می ماند درباره اینکه خداوند، حق را در زبان و قلب عمر قرار داده است!؟

۱- الغارات للثقفی ج ۱ ص (۳۰۷) (رسالة علی إلى أصحابه).

۲- فروع کافی کتاب النکاح باب تزویج أم کلثوم ج ۵ ص (۳۴۶).

«نقدی بر ادعای تیجانی دایر بر اینکه عمر علیه خود گواهی داده است»

آقای تیجانی می‌گوید: بخاری در صحیح خود در باب مناقب عمر بن خطاب چنین نقل می‌کند: وقتی عمر مورد ضربت قرار گرفت، شدیداً احساس درد و الم می‌کرد، ابن عباس که وی را توصیه به صبر می‌کرد و خطاب به وی گفت: ای امیرالمومنین، تو در صحبت رسول الله صلی الله علیه و آله بودی، نیک با وی رفتار کردی و بعد از وی جدا شدی در حالی که او از شما خرسند و راضی بود. بعد در صحبت و معیت ابوبکر رضی الله عنه بودی و به خوبی با وی رفتار کردی و بعد از او جدا شدی در حالیکه او از شما راضی بود. بعد تو با مردم بودی و با مردم نیکو رفتار کردی و در حالی از آنان جدا می‌شوی که آنان از تو رضایت دارند. عمر گفت: معیت با رسول اکرم صلی الله علیه و آله و جلب رضایت و خشنودی او، منتی بود که خداوند بر من نهاده است. صحبت با ابوبکر و جلب رضایت ایشان نیز منت و احسان الهی است که بر من شده است. البته آنچه از بی‌صبری که تو در من مشاهده می‌کنی از ناحیه تو و یاران تو است. اگر من به اندازه‌ی زمین طلا می‌داشتم همه آن‌ها را در برابر نجات از عذاب الهی فدیة می‌دادم. تیجانی می‌گوید، علاوه بر این، تاریخ این گفته‌ی او را به ثبت رسانده است: «ای کاش من یک قوچ اهلی می‌بودن، تا مدتی که می‌خواستند مرا فربه می‌کردند و بعد برای دوستان و مهمانان شان مرا ذبح می‌کردند، کباب می‌کردند، خشک می‌کردند و می‌خوردند و به صورت مدفوع خارج می‌کردند و ای کاش بشر نمی‌بودم»^(۱).

می‌گوییم:

بی‌گمان گفته حضرت عمر در هنگام وفات دال بر شدت و ازدیاد خوف او از خداوند متعال است و این حکایت از قوت ایمان او به پروردگار دارد. به دلیل اینکه از شداد بن اوس روایت است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند می‌فرماید: سوگند به عظمت و جلال خودم دو امن و دو خوف در بنده‌ی من یک جا جمع نمی‌شوند. اگر او در دنیا از عذاب من خود را مامون بداند، او را روز قیامت که تمام بندگانم را حشر می‌کنم، دچار خوف و وحشت خواهم کرد. اگر او در دنیا از من بترسد، روزی که بندگانم را حشر می‌کنم وی را در امان خواهم داشت^(۲). علاوه بر این حدیث مذکور (مستدل تیجانی)

۱- ثم اهدیت ص (۱۱۱) و آنگاه... هدایت شدم (۱۸۱-۱۸۰).

۲- حلیة الأولیاء لأبی نعیم ج ۶ ص (۹۸) و الزهد لابن المبارک ص (۱۵۷) نگاه سلسله صحیحہ ج ۲ شماره (۷۴۲).

صحابی بودن عمر رضی الله عنه را ثابت می‌کند و موید این مطلب است که رسول الله صلی الله علیه و آله در حالی از دنیا رفته است که از عمر بن خطاب رضی الله عنه خشنود و راضی بوده است. لذا خوف عمر رضی الله عنه از خداوند نشانی کثرت و شدت تقوای او است. علاوه بر این، قاتل او از مسلمانان نبود بلکه فردی مجوس و آتش پرست بود و این خودش نوعی اعزاز و افتخار است برای او. مسلم در صحیح خود از عوف بن مالک از رسول الله صلی الله علیه و آله چنین روایت می‌کند: (بهترین امامان و رهبران شما کسانی هستند که شما آنان را دوست دارید و آنان نیز با شما محبت می‌ورزند، آنان برای شما دعا می‌کنند و شما برای آنان دعا می‌کنید و بدترین امامان و رهبران شما کسانی هستند که در حق شما لعن و نفرین می‌کنند و شما آنان را نفرین می‌کنید^(۱)).

عمر رضی الله عنه فرمان روا و خلیفه عادل و با انصافی بود که مردم او را دوست می‌داشتند و از او خشنود بودند. امام بخاری از عمرو بن میمون حدیث مفصلی را نقل کرده و در بخشی از آن چنین آمده است: او به سوی خانه‌اش حمل گردید، ما همراه او رفتیم - قبل از آن روز مردم به چنین مصیبتی گرفتار نشده بودند. بعضی‌ها می‌گفتند. اشکالی ندارد، بعضی‌ها می‌گفتند احتمال دارد اتفاقی بیفتد، مقداری شربت آورده شد. او از آن نوشید. شربت‌ها از شکمش بیرون آمدند. مقداری شیر تقدیم او گردید. از آن نوشید، از شکمش^(۲) بیرون آمدند. آنگاه مردم اذعان کردند که او در گذشته است یعنی ماندنی نیست. ما وارد خانه شدیم. مردم آمدند و وی را ستودند. مرد جوانی آمد و گفت: خوشا به حال تو ای امیرالمومنین. بشارت خداوند به خاطر همراهی تو با رسول الله صلی الله علیه و آله بر تو باد، روزگاری از اسلام سپری شده بود و بعد تو زمام امور را در دست گرفتی و با عدالت رفتار کردی. (صحیح البخاری، کتاب فضائل الصحابة، باب قصة البيعة ۳۴۹۷).

علاوه بر این، خود حضرت علی رضی الله عنه، بعد از وفات وی، او را ستوده است. ابی ملیکه می‌گوید، از ابن عباس شنیدم که می‌فرمود: «عمر رضی الله عنه روی تخت گذاشته شد؟، مردم او را احاطه کردند، بر او دعا و درود گفتند، قبل از اینکه جسد او حمل گردد، و من (ابن عباس) نیز در میان مردم بودم. ناگهانی شخصی دست را روی شانه من گذاشت وقتی متوجه شدم، دیدم که او علی بن ابی طالب است. در حق عمر، ترحم کرده گفت: بعد

۱- صحیح مسلم کتاب الإمارات - باب خيار الأمة و شرارهم شماره (۱۸۵۵).

۲- از همان جایی که ضرب خورده بود و پاره شده بود.

از خودت هیچ کس را بهتر از خودت، پشت سر نگذاشتی که من دوست داشته باشم با عملی مانند عمل او به ملاقات خدا بروم.

سوگند به الله من یقین داشتم که خداوند تو را با دو رفیقت همراه خواهد کرد. من به کثرت از رسول اکرم صلی الله علیه و آله شنیده‌ام که می‌فرمود: «من و ابوبکر و عمر رفتیم، من و ابوبکر و عمر بیرون رفتیم، من و ابوبکر و عمر وارد شدیم»^(۱).
بقیه ایرادهایی که در این مبحث عنوان شده‌اند، جواب قانع کننده، در مبحث (گواهی ابوبکر علیه خودش) بیان گردیده است، مراجعه شود.

نقدی بر دیدگاه آقای تیجانی درباره عمر بن خطاب، تحت عنوان «گفتگو با یک عالم»

آقای تیجانی می‌گوید: صحیح بخاری را باز کردم و در آن چنین نوشته بود: عمر بن خطاب به خانه‌ی حفصه داخل شد. اسماء دختر عمیس در آنجا بود. وقتی عمر نگاهش به اسماء بنت عمیس افتاد، گفت: این کیست؟ حفصه گفت: «اسماء بنت عمیس». عمر گفت: همان حبشی، همان دریایی - (یعنی همان اسماء که از راه دریا به حبشه هجرت کرده است) اسماء گفت: «آری»، عمر گفت: ما قبل از شما هجرت کرده‌ایم، لذا نسبت به رسول الله صلی الله علیه و آله، ما از شما حق بیشتری داریم. اسماء خشم کرد و گفت: به خدا سوگند، هرگز چنین نیست. شما با پیامبر صلی الله علیه و آله همراه بودید. گرسنگان شما اطعام می‌شد، و جاهلان شما راهنمایی می‌شدند، و ما در سرزمین بسیار دوری زندگی می‌کردیم، سرزمینی نا مطلوب در دیار حبشه و همه این گرفتاری‌ها به خاطر الله و رسول الله بوده است و سوگند به الله، که من با یاد رسول الله می‌خوردم و می‌نوشیدم. و ما (در دیار هجرت) مورد اذیت و آزار دشمنان قرار گرفته‌ایم - این جریان را به رسول الله صلی الله علیه و آله بدون اندک کم و کاستی گزارش خواهیم کرد. وقتی رسول اکرم صلی الله علیه و آله در خانه تشریف آورد، اسماء گفت: ای پیامبر خدا، عمر بن خطاب چنین و چنان می‌گوید. رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: تو در جواب چه گفتی؟ اسماء گفت: چنین و چنان گفتم. رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: حق او نسبت به من از حق شما بیشتر نیست (یعنی عمر استحقاق بیشتری نسبت به من از شما ندارد) او و همراهانش یک بار هجرت کردند و شما

صاحبان سفینه (کسانی که با کشتی به حبشه هجرت کرده‌اید) دو بار هجرت کرده‌اید. اسماء می‌گوید: ابوموسی اشعری و سایر کسانی که بوسیله کشتی به حبشه هجرت کرده بودند، همواره نزد من آمده درباره حدیث از من سوال می‌کردند. هیچ چیزی در دنیا برای آنان بیش از این حدیث مایه مسرت و خوشحالی نبود. آقای تیجانی می‌گوید: «من گفتم: وقتی رسول اکرم ﷺ از نخستین کسانی بود که درباره ابوبکر شک داشت و برای او گواهی نداد، زیرا رسول الله ﷺ نمی‌دانست که او در آینده چه می‌کند؟ و وقتی رسول اکرم ﷺ به برتر بودن عمر بن خطاب در برابر اسماء بنت عمیس اعتراف نکرد بلکه اسماء را در برابر عمر برتر و افضل می‌دانست، پس من حق به جانب هستم که شکاک باشم و کسی را برتر ندانم تا اینکه تحقیق نموده و به واقعیت برسم و واضح و روشن است که این دو حدیث با تمام احادیثی که درباره فضیلت ابوبکر و عمر وارد شده‌اند، متعارض و متضاداند - و همه آن فضایل وارده را نفی می‌کنند. زیرا این دو حدیث با واقعیت عقلانی نزدیک‌تر هستند تا فضایل دروغین^(۱).

می‌گوییم:

۱- به خدا سوگند، برای من روشن نیست که آقای تیجانی چگونه فکر می‌کند و چه می‌نویسد و از چه لحاظ این حدیث را سبب طعن برای عمر ﷺ می‌داند؟! نهایت امر در این حدیث، این است که رسول اکرم ﷺ، درباره فضیلت اهل سفینه سخن گفته است. اهل سفینه کسانی بودند که نخست به حبشه و سپس به مدینه منوره هجرت کردند. رسول اکرم ﷺ به خاطر دو هجرت که آنان انجام داده بودند، در برابر آن عده از اصحاب و یاران که یک دفعه (از مکه به مدینه) هجرت کرده بودند، تفضلی در حقشان قایل شد. تفضیل اصحاب سفینه علی الاطلاق نبود بلکه فقط از جهت هجرت بود.

۲- درباره این گفته آقای تیجانی که رسول الله ﷺ به افضل بودن عمر در برابر اسماء بنت عمیس اعتراف نفرمود بلکه اسماء را در برابر عمر برتر و افضل معرفی کرد، باید عرض شود که این گونه برداشت از حدیث حکایت از جهل مرکب تیجانی دارد. زیرا رسول الله ﷺ در جواب اسماء فرمود: او (عمر بن خطاب) و اصحابش که یک دفعه هجرت کرده‌اند، نسبت به من استحقاق

۱- ثم اهدیت ص (۱۲۹) و آنگاه... هدایت شدم ص (۲۱۳-۲۱۱).

بیشتری از شما ندارند و شما صاحبان سفینه دو بار هجرت کرده‌اید. مسلماً رسول اکرم صلی الله علیه و آله عمر بن خطاب را همراه با سایر اصحاب خود که یک بار هجرت کرده بودند، عنوان کرد و تنها عمر را ذکر نکرد. بنابراین کلیه کسانی از اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله که یک بار به مدینه هجرت کرده‌اند، طبق برداشت آقای تیجانی از اسماء بنت عمیس یا اصحاب سفینه بهترند و بدون تردید این تعمیم و شمول، شامل علی بن ابی طالب که یک بار به مدینه هجرت کرده بود نیز می‌شود، اما برداشت و قرائت صحیح از این حدیث همان است که جمهور علمای مذاهب از آن دارند، یعنی اینکه این تفضیل علی الاطلاق نیست، بلکه فقط از لحاظ هجرت است.

۳-... آقای تیجانی می‌گوید: (روشن است که این حدیث متضاد و متعارض با تمام احادیثی است که در باب فضیلت عمر بن خطاب وارد شده‌اند) آری، طبیعتاً باید چنین باشد، چرا چنین نباشد و چرا احادیث وارده در فضیلت عمر باطل نباشند، زیرا آقای تیجانی در کارخانه‌ی تحلیل حدیث خود آن‌ها را تخریب کرده است!!؟

آقای تیجانی می‌گوید: آنچه که بعضی از علمای ما ادعا می‌کنند دایر بر اینکه شیعه همان اهل فارس مجوس هستند که عمر در جنگ قادسیه غرور، مجد و عظمت آن‌ها را شکسته و پوزه‌ی آن‌ها را به خاک مالیده است و به همین خاطر شیعیان او را مبعوض و ناپسند می‌دانند، نیست و صحت ندارد، من به این جاهلان چنین پاسخ داده‌ام که شیعه بودن اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و آله اختصاصی به فارس‌ها ندارد بلکه شیعه در عراق، حجاز، سوریه، لبنان که همه اهالی این بلاد، عرب هستند، وجود دارد، همان گونه که در هندوستان، پاکستان و سایر کشورهای آفریقایی که اهالی آن‌ها نیز فارس نیستند وجود دارد. اگر شیعیان اهل بیت تنها ایرانی و فارس زبان می‌بودند، دلیل آقایان دلیلی معقول و محکم بود ولی فارس‌ها معتقد به امامت دوازده امام هستند که همگی آنان از عرب، از قریش و از بنی هاشم‌اند که خاندان رسول الله صلی الله علیه و آله می‌باشند. اگر فارس‌ها متعصب می‌بودند و از اعراب نفرت می‌کردند، آنطور که بعضی‌ها می‌گویند سلمان فارسی را امام خود قرار می‌دادند. زیرا او از نژاد فارسی بود، و جایگاه و منزلت او از دیدگاه شیعه و سنی بطور یک نواخت پذیرفته شده است. از طرفی دیگر تمام اهل سنت و جماعت به امامت فارسی نژادها مانند، ابوحنیفه، نسایی، ترمذی، بخاری،

مسلم، ابن ماجه، رازی، غزالی، ابن سینا، فارابی و غیرهم، اعتقاد دارند و امامت آنان را پذیرفته‌اند. اگر شیعیان فارسی نژاد بخاطر اینکه، عمر بن خطاب غرور، مجد و عظمت آنان را در هم کوبیده و پوزه آنان را به خاک مالیده است، با وی مخالف هستند و او را نفرین می‌کنند، آنگاه مخالفت و نفرین شیعیان عرب و غیر فارس را در حق عمر بن خطاب چگونه توجیه می‌کنیم؟ لذا این دعوی محض و بلاد دلیل است و مخالف و نفرین شیعیان عرب و عجم با عمر بن خطاب به خاطر نقشی بود که او در دور نگاه داشتن امیرالمومنین، سید اوصیاء، علی بن ابی طالب از رسیدن به خلافت بازی کرده بود و به خاطر عواملی که زمینه‌ی فتنه، اضطراب و انحلال و از هم پاشیدگی این امت را فراهم نمود. و کافی است که پرده‌ها برداشته شوند و واقعیت‌ها ظاهر کرده شوند، تا هرجویای حق بدون سابقه عداوت و دشمنی با وی، او را رها کند و از وی به پرهیزد^(۱).

می‌گوییم:

۱- برای نخستین بار رفض توسط عبدالله بن سبا یهودی ظاهر شد. او نخستین کسی بود که بدعت امامت علی بن ابی طالب را بعد از رسول اکرم ﷺ، بنا نهاد. تمام روافض اثناعشری به این حقیقت اعتراف دارند. و نمی‌توانند منکر آن شوند. امام و متکلم شیعیان جناب حسن بن موسی نوبختی در کتاب خود^(۲) می‌نویسد: «گروهی از یاران علی بن ابی طالب بر این باورند که عبدالله بن سبا، یهودی بود و بعد از مسلمان شدن با علی ﷺ موالات و پیمان دوستی برقرار نمود و در زمانی که بر دین یهود بود، بعد از وفات حضرت موسی عیناً همین مطلب را که بعد از رسول الله ﷺ درباره حضرت علی می‌گفت، درباره یوشع بن نون گفته بود. او نخستین کسی بود که عقیده واجب بودن امامت علی بن ابی طالب بعد از رسول الله ﷺ را تشهیر کرد و آن را رواج داد و از دشمنان علی بن ابی طالب اظهار برائت نمود و مخالفین او را بر ملا کرد و به همین خاطر مخالفین شیعه می‌گویند: که اصل رفض بر گرفته از یهودیت است»^(۳).

و به دلیل اینکه عمر بن خطاب به وسیله‌ی سپاه خود غرور فارس‌ها را شکست و کشور آنان را تصرف کرد، آنان در صدد انتقام از وی برآمدند و برای حيله و دسیسه

۱- ثم اهدیت ص (۱۳۳-۱۳۲) و آنگاه... هدایت شدم ص (۲۱۷-۲۱۶).

۲- فرق الشیعة.

۳- فرق الشیعة ص (۲۲).

علیه اسلام اتفاق کردند و مناسب‌ترین شیوه برای آنان در این مقطع، که قدرت و شوکت خود را از دست داده بودند، این بود که به حربه‌ای متوسل شوند که نزد مسلمانان قداست داشته باشد. هیچ تز و شیوه‌ای جز شیوه عبدالله بن سبا را که اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و آله را مستمسکی برای مطعون کردن خداوند عزوجل قرار داده بود، نیافتند. در نتیجه دشمنان عمر بن خطاب به همان تز ابن سبا یهودی (تز محبت با اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و آله) متوسل شدند و آن را برای پخش و گسترانیدن انحرافات خود در میان مسلمانان بهانه قرار دادند. آری، این بود مبدا نشات و ظهور رفض آنطور که خود آنان اعتراف دارند.

۲- آری، این بود ادعای آقای تیجانی که تشیع تنها منحصر در فارس‌ها نیست بلکه در عرب و غیر عرب نیز وجود دارد، نمی‌تواند واقعیت امر را تغییر دهد، زیرا آنچه که پیرامون آن باید بحث و بررسی شود، ماهیت و کیان رفض و تشیع است و ثابت کردم که منشا اصلی آن، فارس‌ها هستند و این مطلب که این بیماری در عرب و غیر عرب سرایت کرده است، یک جریان سنتی است، زیرا هیچ دعوتی و حرکتی در این دنیا شروع به کار نکرده مگر اینکه گروهی از مومنان با اندیشه خاص آن، گرد آن جمع نشده باشند و این به هیچ وجه نمی‌تواند حقانیت باشد، مگر شما نمی‌دانید که ایده و جریان مارکسیسم در دوران قدرت خود بسیار از اعراب، فارس و غیره را تحت تاثیر قرار داده است، آیا این اثر پذیری از مارکسیسم می‌تواند دلیل حقانیت آن باشد؟! وقتی ایده انکار وجود خداوند میان عده‌ای از مردم اعراب رواج پیدا کرده است و گروهی بدان ایمان آورده‌اند و حتی دولت‌ها و حکومت‌هایی بر اساس همین عقیده در بلاد عربی شکل گرفته است، پس پذیرفته عقیده‌ی رفض و تحت تاثیر قرار گرفتن از آن برای بعضی اعراب و غیر اعراب به مراتب آسان‌تر است، به ویژه وقتی آنان شعار محبت اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و آله و حمایت از آنان را سر می‌دهند! حاصل سخن اینکه، این به هیچ وجه نمی‌تواند دلیلی برای تیجانی دایر بر صحت مذهب رافضی باشد.

۳-... اینکه اعراب و غیر اعراب، علاوه بر فارس‌ها عمر بن خطاب را دوست ندارند و او را نکوهش می‌کنند، جریان عادی و طبیعی است. زیرا ساختار و زیر بنای مذهب روافض بر طعن بر ابوبکر و عمر پی ریزی شده است. هر کس که این

عقیده را بپذیرد، تمام تبعات و احکام جنبی آن را باید پذیرفته باشد. روی همین اساس می‌بینیم که بسیاری از فارس‌ها با حضرت عمر بن خطاب محبت دارند. چون آنان معتقد به عقیده حقه، (عقیده اهل سنت و جماعت) هستند. این نیز یک جریان طبیعی است. آری، این است توجیه عداوت بعضی اعراب و غیر فارس‌ها با حضرت عمر بن خطاب رضی الله عنه.

۴- .. آقای تیجانی می‌گوید: اهل سنت و جماعت را می‌بینیم که فارس‌ها را به عنوان امام پذیرفته‌اند. این دیدگاه او حکایت از جهل او دارد. زیرا واقعیت این است که تمام علمای عرب و غیر عرب به لحاظ عقیده از منهج و روش اهل سنت تبعیت می‌کنند. زیرا هیچ عرب یا فارسی از منهج و مسلک اهل سنت نمایندگی نمی‌کند. مسلک اهل سنت، مسلک جدید و مزخرفی نیست که اشخاص آن را نمایندگی بکنند به گونه‌ای که در مسلک رفض و تشیع مروج است، بلکه مسلک اهل سنت با تکیه بر کتاب الله و سنت رسول الله صلی الله علیه و آله از حقیقت و کیان اسلام نمایندگی می‌کند، و هر کس که این مسلک را بپذیرد، او اهل سنت است، خواه عرب باشد یا عجم.

۵- .. آقای تیجانی می‌گوید: «اگر فارس‌ها متعصب می‌بودند و از اعراب نفرت می‌کردند، آنطور که بعضی‌ها می‌گویند، سلمان فارسی را به عنوان امام برای خود بر می‌گزیدند. زیرا سلمان، فارسی نژاد و از اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله بود و همه عرب و عجم، شیعه و سنی از منزلت و جایگاه او مطلع بودند و بر آن اتفاق نظر داشتند».

می‌گوییم:

آقای تیجانی، اگر تو تا این حد ساده لوح هستی و ساده اندیشی، باور ندارم که روافض در این مساله مثل تو ساده باشند. زیرا سلمان هر چند که از اصحاب جلیل القدر بود ولی صحابیت افتخاری است که سایر صحابه از آن بهره‌مند بودند حتی بعضی از آنان به لحاظ منزلت و صحبت از سلمان نیز بهره بیشتری داشتند و علاوه بر این، سلمان، فارسی نژاد بود، اگر شیعه دوازده امامی او را به عنوان امام می‌پذیرفتند و او را امام خود قرار می‌دادند، بازی به رسوایی می‌انجامید و شکوک و شبهات زیادی به وجود می‌آمد، زیرا زیرکی و هوشیاری مقتضی بود که شیعه دوازده امامی، اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و آله را به عنوان پناه گواهی برای خود بر گزینند. اما سلمان را به خاطر

فارسی نژاد بودنش جزو صحابه مرضیین قرار دادند تا بازی کامل شده و موضع مستحکم شود.

۶- ... من مدعی نیستم که تمام روافض و دوازده امامی از این مطلب مطلع هستند بلکه اکثریت قریب به اتفاق عامه شیعه اصل واقعیت را نمی دانند و معتقد هستند که از حق تبعیت می کنند و صراط مستقیم را می پیمایند و بسیاری از آنان با آشکار شدن حق و حقیقت، از آن پیروی می کنند و بدان پناه می برند و عملاً بسیاری را دیده ایم که به مذهب حقه‌ی اهل سنت گراییده و حتی از فعال ترین دعوت گران آن شده اند. حتی بعضی از علمای شیعه نیز بعد از روشن شدن موضع انحرافی خود، بسوی حق رجوع کرده اند، مانند دکتور موسی موسوی، احمد کسروی^(۱). از خداوند کریم، آفریدگار عرش عظیم خواستارم تا عموم شیعیان را بسوی حق راهنمایی نموده و از انحرافهای گمراه کنندگان آنان را رها سازد. آمین.

«نقدی بر دیدگاه تیجانی درباره‌ی حضرت عمر در امر خلافت»

تیجانی می گوید: خلافت عثمان نوعی بازی و مسخره‌ی تاریخی بود. زیرا عمر شش نفر را نامزد کرد و آنان را ملزم ساخت تا از میان خود یکی را به عنوان خلیفه برگزینند و گفت: اگر از میان شش نفر، چهار تن اتفاق کردند و دو نفر مخالفت کرد، آن دو باید کشته شوند و اگر شش نفر در دو گروه سه نفری تقسیم شدند، به رای گروهی عمل شود که عبدالرحمن بن عوف جزو آنان است. اگر مدتی سپری شد و شش نفر نتوانستند اتفاق کنند، همه‌ی آنان کشته شوند. داستان بسیار طولانی و شگفت آور است. اما قابل توجه این است که عبدالرحمن بن عوف، علی بن ابی طالب را برگزید و از وی تعهد گرفت تا مطابق کتاب الله، سنت رسول الله و سنت شیخین، ابوبکر و عمر، میان مردم قضاوت کند، علی بن ابی طالب این شرط را رد کرد و عثمان آن را پذیرفت و خلیفه شد. علی بن ابی طالب که از قبل نسبت به نتیجه اطلاع داشت، بیعت نکرد و در این خصوص در خطبه‌ی معروف خود، به نام خطبه‌ی شفشقیه سخن گفت^(۲).

۱- به کتاب تشیع و شیعه مراجعه شود.

۲- ثم اهدیت ص (۱۴۵-۱۴۴) و آنگاه... هدایت شدم ص (۲۳۹-۲۳۸).

می‌گوییم:

۱- آقای تیجانی چقدر دروغگو است و چرا او به ماخذ و منبع این حدیث اشاره نمی‌کند؟! قطعاً این حدیث کمتر از این است که بسوی آن توجه شود، زیرا راویان آن کاذب و محتوای آن بسیار سطحی است اما درباره این نوع بشر (روافض) چگونه قضاوت کنیم؟ آنان «بدلیل کثرت جهالت و هوس پرستی، در معقول و منقول حقایق را وارونه می‌کنند، مسایلی را مطرح می‌کنند که انجام گرفته‌اند و می‌دانند که انجام گرفته‌اند اما می‌گویند که انجام نگرفته‌اند و اموری را مطرح می‌کنند که انجام نگرفته‌اند، و معلوم است که انجام نگرفته، اما می‌گویند: انجام گرفته‌اند، اموری که خیر و صلاح هستند، می‌گویند: این‌ها فتنه و فساداند و بر عکس. آنان نه از عقل بهره دارند و نه از نقل. تنها بهره شان این سخن قرآن است: ﴿وَقَالُوا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ﴾ [المک: ۱۰] (اگر گوش شنوا می‌داشتیم یا از عقل برخوردار بودیم، هرگز جزو جهنمیان نبودیم).

۲- ... واقعیت امر در این خصوص همان است که امام بخاری آن را در صحیح خود نقل کرده است. در بخشی از یک حدیث بزرگ که عمرو بن میمون آن را روایت می‌کند، چنین آمده است: .. ای امیرالمومنین وصیت کن و جانشینی را انتخاب کن. حضرت عمر فرمود: کسی را شایسته‌تر از این افراد یا از این گروه کوچک که رسول اکرم ﷺ از آنان خرسند بود، نمی‌دانم، آنگاه علی، عثمان، زبیر، طلحه، و سعد و عبدالرحمن بن عوف را نام برد و فرمود: عبدالله بن عمر شاهد و گواه شما است، یا میان شما حضور دارد ولی او هیچ گونه ارتباطی با خلافت ندارد. اگر امارت اسلامی به سعد رسید، او برای این کار شایسته است و در غیر این صورت هر کدام از شما مادام که خلیفه باشد، باید از وی یاری و کمک جوید. زیرا من به خاطر بی‌کفایتی یا خیانت او را معزل نکرده‌ام. و بعد فرمود: کسی که بعد از من زمام امور را در دست می‌گیرد، توصیه می‌کنم که هوای مهاجرین اولین را داشته باشد، حقوق آنان را رعایت کند و از حرمت آنان پاسداری کند و درباره انصار که موجب تقویت اسلام و کشور اسلامی بودند، نیز توصیه می‌کنم، از نیکان و نیکوکاران آنان پذیرفته شود و از خطا کاران آنان عفو و در گذر شود. درباره اهالی سایر بلاد اسلامی

نیز توصیه می‌شود. زیرا آنان، اسلام را تقویت کردند و اموال را جمع آوری کردند و عامل خشم و ناراحتی دشمنان هستند، آنچه که مازاد بر نیاز آنان است. با طیب خاطر از آنان گرفته شود. درباره تمام اعراب نیز توصیه می‌شود. زیرا آنان اصل عرب و شالوده‌ی اسلام هستند. اموال فاضل آنان گرفته شود و میان فقراء آنان توزیع شود و درباره خدا و رسول الله صلی الله علیه و آله نیز او را (خلیفه را) توصیه می‌کنم دایر بر اینکه عهد و پیمان خدا و رسول را ایفا کند و به خاطر خدا و رسول (با دشمنان دین). بجنگد و مردم را بیش از توان آنان مکلف نکند^(۱).

آری، حدیث مذکور به صراحت لهجه می‌گوید: عمر بن خطاب رضی الله عنه معامله را به شش نفری که رسول اکرم صلی الله علیه و آله در طول حیات مبارک خودش از آنان راضی و خرسند بود، موکول کرده بود. اما این سخن که او دستور قتل آنان یا بعضی از آنان را داده است، در حدیث یافته نمی‌شود. بهتر است که این سخن به افسانه‌های هزار و یک شب نسبت داده شود تا به حدیث.

۳- ... فرضاً اگر بپذیریم که عمر رضی الله عنه دستور قتل آنان را داده است، بی‌تردید این دستور او به خاطر جلوگیری از فتنه و فساد بوده است، اکنون سوال این است: آیا چنین دستوری جلوی فتنه را می‌گیرد یا آن را شعله‌ور می‌کند؟! آیا قتل شش نفر از نخبگان و فرهیختگان امت به سادگی و سلامتی می‌گذرد؟! آیا مسلمانان چنین چیزی را خواهند پذیرفت؟! باز هم اگر عمر رضی الله عنه دستور قتل آنان را صادر می‌کرد، آنطور که تیجانی مدعی است، حتماً کسی را برای احراز خلافت مامور می‌کرد، آیا چنین حکمی از ناحیه او صورت گرفته است؟! آری، بسیار روشن است که به این گونه روایت استدلال نمی‌کند و آن را نمی‌نویسد و آن را باور نمی‌کند، مگر کسی که از همه‌ی مردم کودن تر باشد!!

۴- .. این گفته‌ی آقای تیجانی، که عمر گفته بود: «اگر آنان به دو گروه سه نفری تقسیم شدند به راس گروهی عمل شود که عبدالرحمن بن عوف میان آن باشد» دروغ محض و افترا در حق حضرت عمر رضی الله عنه - زیرا او معامله را به این شش نفر موکول کرده بود تا آنان یکی را از میان خود انتخاب کنند و درباره

عمل کردن به رای گروهی که عبدالرحمن بن عوف جزو آن باشد، اصلاً دستوری نداده بود. ولی واقعیت این است که آن شش نفر عبدالرحمن بن عوف را انتخاب کردند. در خود حدیثی که امام بخاری آن را نقل کرده است، چنین آمده است. «وقتی از امر تدفین فارغ شدند، آن گروه شش نفری تجمع کرد و عبدالرحمن گفت: اختیار را به سه نفر موکول کنید. زبیر رضی الله عنه گفت: من اختیارم را به علی سپردم. طلحه گفت: اختیارم را به عثمان سپردم. سعد گفت: اختیارم را به عبدالرحمن بن عوف سپردم. آنگاه عبدالرحمن بن عوف خطاب به علی و عثمان گفت: هر کدام از شما که از پذیرفتن خلافت دوری کند، خلافت را به او می‌سپارم. علی و عثمان سکوت اختیار کردند. عبدالرحمن گفت: شما اختیار تان را به من بسپارید، خدا را گواه می‌گیرم که در انتخاب اصلح از میان شما کوتاهی نکنم؟ علی و عثمان گفتند: آری، دست یکی (علی) را گرفت و گفت، تو با رسول الله صلی الله علیه و آله خویشاوندی داری و قدمت و سابقه دینی تو نیز بیشتر است، همانطور که خودت می‌دانی، اگر من تو را به امارت برگزیدم تو خدا را گواه می‌گیری که با عدالت رفتار کنی و اگر عثمان را برگزیدم و از وی گوش می‌کنی و اطاعت می‌کنی. بعد همین سخنان را در تنهایی با آن دیگری (عثمان) تکرار کرد. وقتی از هر دو نفر تعهد گرفت، گفت: ای عثمان دستت را بده، عبدالرحمن و علی با وی بیعت کردند. اهل مدینه نیز آمده با وی بیعت کردند^(۱).

آری، این مباحث حکایت از آن دارد که امیرالمومنین، عمر رضی الله عنه از یاوه‌گویی‌هایی که تیجانی به او نسبت داده است کاملاً پاک و مبرا است.

باب هشتم:

نقدی بر اتهامات آقای تیجانی بر خلیفه‌ی سوم عثمان بن عفان رضی الله عنه

عثمان بن عفان ذو النورین است. دو همسرش، رقیه و ام کلثوم دختران رسول اکرم صلی الله علیه و آله بودند. او باجناق علی بن ابی طالب صلی الله علیه و آله بود. در جود و سخا و شهرت فراوانی داشت. سپاه عسره (سپاهی که در زمان قحط سالی اعزام گردید) مجهز کرد. چاه رومه (چاه آبی بود در مدینه) خرید و آن را برای استفاده عموم مسلمانان وقف نمود. با این همه کرامت و بزرگواری که داشت اما از زبان آقای تیجانی که می‌خواهد حقایق تاریخی را به وسیله طعن بر این صحابی تحریف کند، نجات پیدا نکرد. آری، اکنون قصد دارم اتهامات وارده پیرامون خلیفه رسول الله صلی الله علیه و آله و شخصیت تاریخی و اسلامی را بیان نموده با بی‌اساس ثابت کردن آن‌ها از این صحابی جلیل القدر و محبوب رسول الله صلی الله علیه و آله که در زندگی بشارت بهشت به او داده شده، دفاع کنم.

با توسل به توفیق حضرت حق می‌گوییم:

۱- آقای تیجانی تحت عنوان (حدیث رقابت بر سر دنیا) می‌گوید: «عثمان بعد از وفات خود یکصد و پنجاه هزار درهم، تعداد زیادی دام، زمین و دیگر کالاهای منقول در ترکه باقی گذاشت.» به این اشکال پاسخ قانع کننده داده‌ام و تحت همین عنوان بی‌اساس بودن گفته‌ی او را ثابت کرده‌ام.

برای اطلاعات بیشتر به آن مباحث مراجعه شود.

۲- .. آقای تیجانی مدعی شده است که، نخستین کسی که نماز سنت رسول اکرم صلی الله علیه و آله را تغییر داده است، عثمان است. به این شبهه نیز پاسخ قانع کننده داده شده است به نحوی که سایل، قانع و متقاعد شود. برای اطلاع بیشتر به صحیح بخاری. جلد اول، کتاب (مواقیت الصلاة باب تضييع الصلاة عن وقتها) مراجعه شود.

۳- رد دیدگاه و ادعای تیجانی دایر بر اینکه صحابه برای قتل عثمان اتفاق نظر داشتند.

آقای تیجانی می‌گوید: «اگر از کسی سوال شود که خلیفه مسلمین، سیدنا عثمان چرا و چگونه کشته شد؟ جواب می‌دهد، که کفار مصر به مدینه آمده و او را به قتل رساندند، با این ترتیب کل قضیه با دو جمله به اتمام می‌رسد، اما هرگاه فرصت تحقیق و کنکاش سیر شود و به مطالعه تاریخ موفق شوی، برایت روشن می‌شود که قاتلان عثمان در درجه‌ی اول خود صحابه بودند و ام المومنین عایشه در راس آنان قرار داشت. عایشه بود که برای کشتن عثمان و مباح بودن ریختن خون او آشکارا اعلام می‌کرد و ندا می‌داد. عایشه می‌گفت (اقتلوا نعثلاً فقد کفر) پیر نادان را بکشید که کافر شده است» و همچنین طلحه، زبیر و محمد بن ابی بکر کرده از صحابه معروف نیز در قتل عثمان نقش داشتند. این آقایان او را محاصره کرده بودند و از رسیدن آذوقه و آب در خانه او جلوگیری کردند. مورخان می‌گویند: خود صحابه از دفن کردن جنازه‌ی او در مقبره‌ی مسلمانان مانع شدند، لذا او در (حش کوکب) بدون غسل و کفن دفن گردید. آری، بسیار شگفت‌آور است، اینکه می‌گویند: عثمان مظلوم کشته شده است و قاتلان او مسلمانان نبوده‌اند. این جریان دیگری است مانند جریان فاطمه و ابوبکر، اگر عثمان مظلوم باشد. پس سزاوار است آن عده‌ای از صحابه که او را کشته‌اند یا در قتل او مشارکت داشته‌اند، مجرم تلقی شوند چرا که آنان خلیفه مسلمانان را از راه ستم و عدوان به قتل رسانده و جنازه او را سنگ باران کرده و او را در زندگی و بعد از مرگ توهین کرده‌اند. یا اینکه این صحابه قتل عثمان را بدلیل اینکه او اعمال منافی با اسلام انجام داده است، مباح دانسته‌اند همانطور که در کتب تاریخ آمده است، به جز این دو احتمال، احتمال سومی وجود ندارد مگر اینکه تاریخ تکذیب شود یا اینکه راه باطل را گرفته و بگوییم که اهالی مصر کافر بودند و آنان عثمان را به کشتن دادند!! و هر کدام از این دو نظر متضاد و منافی با عادل بودن صحابه می‌باشد و عدالت آنان را قطعاً و بدون استثنا نفی می‌کند. یا عثمان عادل نبوده یا قاتلان عادل نبوده‌اند، و تمام قاتلان از اصحاب بودند. و بدین ترتیب دعوای ما دایر بر عادل بودن صحابه باطل می‌شود و دعوای شیعیان اهل بیت دایر بر اینکه بعضی از آنان عادل و بقیه غیر عادل بودند، ثابت می‌شود^(۱).

۱- ثم اهدیت ص (۱۱۷-۱۱۶) و آنگاه... هدایت شدم ص (۱۹۲-۱۹۰).

در جواب دروغ‌های تیجانی می‌گوییم:

۱- .. در دروغ بودن این گفته‌ی آقای تیجانی که قاتلان عثمان صحابه بودند، هیچ انسان عاقلی تردید ندارد. صحابه نه در قتل عثمان شریک بودند و نه راضی بودند. بلکه قضیه عکس این بود. صحابه از کشتن عثمان ممانعت کردند و از وی دفاع کردند اما حضرت عثمان رضی الله عنه از برپا شدن فتنه هراس داشت و صحابه را از دفاع و حمایت از خود منع کرد. عثمان می‌دانست که او در حالت مظلومی کشته می‌شود. همانطور که رسول اکرم صلی الله علیه و آله در گذشته برای او اعلام کرده بود. از عبدالله بن عمر رضی الله عنهما روایت است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله در جریان ذکر و بحث از فتنه‌ها فرموده بود «یقتل هذا مظلوماً» یعنی به سوی عثمان اشاره کرده، فرمود: «عثمان مظلوم کشته می‌شود»^(۱).

امام بخاری در صحیح خود از حضرت ابوموسی اشعری حدیث طولانی را ذکر کرده است که در بخشی از آن چنین آمده است... بعد یکی دیگر آمد و اجازه‌ی ورود خواست. رسول الله صلی الله علیه و آله اندکی سکوت کرد و بعد فرمود: او را اجازه دهید و بشارت بهشتی بودنش را نیز به وی اعلام کنید، بلا فاصله حضرت عثمان رضی الله عنه وارد شد^(۲).

من با دعا می‌توانم بگویم که بهترین صحابه از حضرت عثمان رضی الله عنه دفاع می‌کردند و نفرت و آن زجار خود را در حق قاتلان اعلام می‌کردند آری، حضرت علی رضی الله عنه دست‌ها را برای دعا بلند کرده و علیه قاتلان عثمان دعا کرد. عبدالرحمن بن ابی لیلی می‌گوید: حضرت علی رضی الله عنه را دیدم در حالی که دست‌هایش را بسیار بلند کرده، می‌فرمود: پروردگارا، من از آلوده شدن به خون عثمان به درگاه تو براءت می‌جویم^(۳).

عمیره بن سعد می‌گوید: در ساحل فرات همراه علی بودم کشتی که چادرش را بر افراشته بود، از کنار ما عبور کرد، علی فرمود: خداوند چنین می‌فرماید: ﴿وَلَهُ الْجَوَارِ الْمُنشَآتُ فِي الْبَحْرِ كَالْأَعْلَمِ﴾ [الرحمن: ۲۴] «و برای اوست کشتی‌های روان در دریا که چون کوه‌هایند»، من نه عثمان را کشته‌ام و نه برای کشتن او دیگران را یاری

۱- سنن ترمذی کتاب المناقب برقم (۳۷۰۸) و نگا صحیح ترمذی (۲۹۲۴).

۲- صحیح بخاری کتاب فضائل الصحابة - باب مناقب عثمان بن عفان (۳۴۹۲).

۳- فضائل الصحابة ج ۱ ص (۴۵۲) و سند آن حسن است.

کرده‌ام^(۱).

جابر بن عبدالله می‌گوید: علی شخصی نزد عثمان فرستاد و فرمود: همانا من پانصد بازو دارم. اگر اجازه دهی تورا در برابر دشمنان حمایت کنم، تو سخنانی می‌گویی که مردم خون تو را حلال می‌پندارند. عثمان در جواب گفت: خداوند به تو جزای خیر عنایت کند، من دوست ندارم که به خاطر من یک قطره خون از بینی کسی بیرون بیاید.

(تاریخ دمشق - ۲۰۳ و تحقیق مواقف الصحابة في الفتنة: محمد أمحزون ج ۱ ص ۴۵۸).

حتی فرزندان حضرت و سایر صحابه در دفاع از حضرت عثمان رضی الله عنه شرکت داشتند. محمد بن سیرین می‌گوید: حسن، حسین، ابن عمر، ابن الزبیر و مروان در حالی که مسلح بودند وارد خانه عثمان شدند و می‌خواستند از وی دفاع کنند. حضرت عثمان رضی الله عنه خطاب به آنان فرمود: دوست دارم به خانه‌هایتان برگشته سلاح‌ها را بر زمین بگذارید و در خانه‌هایتان بنشینید^(۲).

کنانه مولی صفیه می‌گوید: «در صحنه‌ی قتل عثمان حاضر بودم. چهار تن از جوانان قریش که در خون آغشته بودند، در جلوی چشم‌های من از خانه بیرون کرده شدند. این چهار تن کسانی بودند که از حضرت عثمان دفاع می‌کردند، و آنان عبارت بودند از: حسن بن علی، عبدالله بن الزبیر، محمد بن حاطب و مروان بن حکم^(۳).

از سلمه بن عبدالرحمن روایت است که ابا قتاده انصاری و مردی دیگر از انصار وارد خانه شدند، عثمان محصور بود. این دو نفر درباره حج از امیرالمومنین اجازه خواستند. خلیفه موافقت کرد. بعد آن دو نفر از خلیفه پرسیدند: اگر این قوم پیروز شود، شما با کدام گروه خواهی بود؟ حضرت عثمان فرمود: شما همراه اکثریت باشید. آنان دو باره سوال کردند: اگر این قوم به تو گزندی برساند و اکثریت نیز با آنان باشد، آنگاه چه؟ حضرت عثمان فرمود: اکثریت با هر گروهی که باشد، شما با آنان باشید.

ابو قتاده می‌گوید: ما از نزد او بیرون آمدیم وقتی به درب منزل رسیدیم با حسن بن علی که داشت داخل منزل می‌آمد، ملاقات کردیم. برگشته به دنبال حسن بن علی راه

۱- فضائل الصحابة ج ۱ ص ۴۵۸ محقق سند این را حسن گفته است.

۲- تاریخ خلیفه الخیاط ص (۱۷۳) تحقیق مواقف الصحابة ج ۱ ص (۴۶۸).

۳- عصر الخلافة الراشدة لأکرم ضیاء العمری ص (۳۹۰).

اقتادیم تا ببینیم او برای چه منظوری آمده است. وقتی حسن وارد خانه عثمان شد، گفت: من مطیع فرمان هستم. دستور بده تا اجرا شود. حضرت عثمان در جواب فرمود: ای برادر زاده‌ی من، برگرد و در خانه‌ی خود بنشین تا ببینیم خداوند چه می‌خواهد. من نیازی به ریختن خون مردم ندارم ^(۱).

ابن ابی شیبه در مصنف از عبدالله بن زبیر چنین روایت می‌کند: یوم الدار، روزی که عثمان در خانه محاصره بود، به او گفتیم: بیا بیرون و با دشمنان بجنگ، تو کسانی را همراه داری که کمتر از آنان را خداوند به پیروزی رسانیده است، به خدا سوگند، کشتن آنان حلال است. عثمان رضی الله عنه گفت: به خدا سوگند هرگز با آنان قتال نمی‌کنم. (طبقات ابن سعد ج ۳ ص ۷۰) ابن عمر روز محاصره‌ی عثمان دو بار لباس زرهی خود را بر تن کرد و شمشیرش را بر دوش گرفت اما حضرت عثمان رضی الله عنه به خاطر اینکه کشته نشود او را از خانه بیرون کرد ^(۲). ابن ابی شیبه از ابن سیرین روایت می‌کند: زید بن ثابت نزد عثمان آمد و گفت: گروه کمک در درب منزل در انتظار فرمان هستند. و می‌گویند: آیا تو می‌خواهی که ما انصار خدا باشیم؟ عثمان گفت: جنگ و قتال، خیر (المصنف ج ۸ ص ۶۸۲ کتاب الفتن).

خالد بن ربیع عبسی می‌گوید: از بیماری حذیفه با خبر شدیم، به اتفاق ابی مسعود انصاری و چند تن برای عیادت او به مدائن رفتیم. بعد ابی مسعود انصاری پیرامون قتل عثمان صحبت کرد و فرمود: پروردگارا، من نه حاضر بودم و نه کشتم و نه راضی بودم ^(۳). جندب بن عبدالله که شرف صحابی بودن را نیز دارد، حذیفه را ملاقات کرده و درباره امیرالمومنین حضرت عثمان با وی صحبت کرد. حذیفه گفت: البته او را (عثمان) خواهند کشت. جندب گفت: او کجا خواهد بود؟ حذیفه گفت: در بهشت، حذیفه می‌گوید: پرسیدم: قاتلان او کجا خواهند بود؟ گفت: در دوزخ ^(۴). ابن عثمان نه‌دی که راوی معتبری است از ابو موسی اشعری چنین نقل می‌کند: اگر کشتن عثمان هدایت است، امت با کشتن او شیر می‌نوشید اما قتل عثمان گمراهی بود، لذا امت با کشتن او

۱- الفضائل لأحمد ج ۱ رقم ۷۵۳ ص (۴۶۴-۴۶۵) محقق کتاب می‌گوید: سندش صحیح است.

۲- طبقات ابن سعد، مولف عصر خلافت ص (۳۹۱) اسنادش را صحیح قرار داده است.

۳- منبع گذشته ج ۸ ص ۶۸۳.

۴- تاریخ دمشق ص (۳۸۸) تحقیق مواقف الصحابة ج ۲ ص ۲۸۰.

خون دوشید (تاریخ دمشق ۴۹۰ و تحقیق مواقف الصحابة ج ۲ ص ۳۲).

کلتوم بن عامر (تابعی و ثقه است) از ابن مسعود چنین روایت می‌کند: اگر در عوض انداختن یک تیر بسوی عثمان به اندازه کوه احد طلا به زمین می‌رسید، نمی‌پسندیدم. آن تیر چه به هدف رسیده باشد یا اشتباه رفته باشد^(۱). ابن شیبه از ریطه، کنیز اسامه بن زید روایت می‌کند: ریطه می‌گوید: اسامه مرا نزد عثمان فرستاد که به وی بگویم: اگر تو راضی باشی دیوار خانه را سوراخ کرده و تو را از آن به محل امنی منتقل می‌کنیم و پیروان تو با مخالفان می‌جنگند^(۲). بخاری از حارثه بن نعمان چنین روایت می‌کند: حارثه بن نعمان به عثمان گفت: اگر اجازه بدهی به دفاع از تو خواهیم جنگید^(۳). امام احمد در فضایل الصحابه از عبدالله بن سلام چنین نقل کرده است: «عثمان را نکشید. اگر مرتکب قتل عثمان شدید تا ابد نماز هایتان اعتباری نخواهد داشت.»^(۴) ابن عساکر در تاریخ خود نقل کرده است که سمره بن جندب گفت: «همانا اسلام در یک قلعه محکمی بود و آنان با کشتن عثمان شکافی در آن ایجاد کردند و نمی‌توانستند تا آن شکاف را اصلاح کنند و خلافت در مردم مدینه بود و آن را از مردم مدینه گرفتند و باز پس گردانده نشد. (تاریخ دمشق ص ۲۱۲ مواقف الصحابة ج ۲ ص ۳۷).

نافع مولای بن عمر، از ابن عمر چنین روایت می‌کند: ابن عباس را که در موسم حج، جانشین عثمان بود، ملاقات کردم و درباره قتل عثمان با وی سخن گفتم، جریان را بسیار سنگین توصیف کرده، فرمود: به خدا سوگند، عثمان از جمله کسانی بود که به عدل و انصاف امر می‌کرد، من آرزو کردم، ای کاش من در آن روز کشته می‌شدم^(۵).

بعد از بیان دیدگاه صحابه پیرامون قتل عثمان رضی الله عنه به طور کامل روشن است که آنان نه شریک قتل بودند و نه به کشتن وی راضی بودند و همچنین حسن امانتی که

۱- مجمع الزوائد للهيثمی ج ۹ ص ۹۳.

۲- تاریخ مدینه ج ۱ ص ۷۶ مواقف الصحابة ج ۲ ص ۳۲.

۳- تاریخ الصغير بخاری ج ۱ ص ۷۶.

۴- الفضائل احمد ج ۱ ص ۴۷۴.

۵- عصر الخلافة الراشدة ص ۳۹۷.

جناب تیجانی از آن بهره‌مند است و می‌گوید: تاریخ را خوانده و کشف کرده است که قاتلین حضرت عثمان در درجه‌ی اول صحابه بودند، نیز برای ما روشن می‌شود. آری، لعنت و نفرین خداوند بر دروغگویان. به خاطر اینکه این مدعی دلیلی نداشته باشد، بعضی از روایات شیعه را که در آن‌ها ثابت شده است که صحابه از عثمان دفاع می‌کرده‌اند و در راس آنان علی بن ابی طالب و حسن و حسین بوده‌اند به خوانندگان گرامی تقدیم می‌دارم. مسعودی شیعه در کتابش «مروج الذهب» می‌گوید: وقتی علی مطلع شد که آنان قصد کشتن عثمان را کرده‌اند، فرزندانش، حسن و حسین را همراه با غلامان خود در حالی که همه مسلح بودند، برای یاری رساندن به عثمان، به خانه‌ی او فرستاد و دستور داد که از عثمان دفاع کنند. زبیر پسرش، عبدالله و طلحه پسرش محمد و اکثر صحابه فرزندانشان را فرستادند تا از عثمان دفاع کنند^(۱). شیخ الطایفه، جعفر طوسی نیز در کتاب خود «امالی» این مطلب را پذیرفته است. عبدالله بن عباس از علی بن ابی طالب چنین روایت می‌کند: (اگر مردم بخواهند، من آماده‌ام که در مقام ابراهیم سوگند یاد کنم، که من نه عثمان را کشته و نه برای کشتن او امر کرده‌ام. همانا من مردم را از کشتن منع کرده‌ام ولی آنان از من اطاعت نکردند^(۲)).

ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه می‌گوید: .. در کوفه افرادی بلند شدند و مردم را برای حمایت از عثمان تشویق می‌کردند. و اهالی مدینه نیز عثمان را یاری کردند. از جمله آنان عقبه بن عمرو، عبد بن ابی اوفی و حنظله‌ی کاتب از میان صحابه بودند. از تابعین، مسروق الاسود و شریح و دیگران بودند. و در بصره، عمران بن حصین و انس بن مالک و صحابه نیز او را یاری کردند. و از تابعین در بصره، کعب بن شور و هرم بن حیان و تعدادی دیگر بودند. در مصر و شام گروهی از صحابه و تابعین به دفاع و یاری از عثمان برخاستند. عثمان روز جمعه بیرون آمد و نماز را برای مردم اقامه کرد، بالای منبر رفت و گفت: ای مردم، از خدا بترسید، از خدا بترسید! به خدا سوگند مردم مدینه می‌دانند که شما ملعون هستید و خطا و گناه را با درستی و درستکاری از بین ببرید. محمد بن مسلمه انصاری بلند شد و گفت: آری، من نیز این را می‌دانم. حکیم بن جبلة او را ساکت کرد و سر جایش نشاند. زید بن ثابت برای حمایت از عثمان بلند شد، قتیبه بن وهب او را ساکت کرد و سر جایش نشاند. مردم

۱- مروج الذهب للمسعودی ج ۲ ص (۳۴۴-۳۴۵).

۲- أمالی شیخ الطوسی ص ۲۷۵ موسسه الوفاء.

بلند شدند و مخالفین را با پرتاب سنگ از مسجد بیرون کردند. به طرف عثمان سنگ زدند. او در اثر اصابت سنگ‌ها بیهوش شده بر زمین افتاد و بعد به خانه‌اش منتقل گردید. عده‌ای از مردم مدینه از جمله سعد بن ابی وقاص، حسن بن علی، زید بن ثابت و ابو هریره با عثمان همراه بودند. عثمان به این آقایان قاصد فرستاد و گفت: من می‌خواهم که شما برگردید، آنان بر گشتند^(۱).

۲- .. آری، کسانی که علیه عثمان قیام کردند و او را به شهادت رساندند، به دو دسته تقسیم می‌شوند. دسته‌ی اول و پیروان عبدالله بن سبا یهودی بودند. همان عبدالله بن سبا که در صدد بود تا مسلمانان را به انحراف بکشد برای همین منظور به حجاز، بصره، کوفه و شام رفت و از آنجا رانده شد، سپس به مصر رفت و در آنجا ساکن شد و عقیده «رجعه» را تراشید و مدعی شد که وصی بعد از رسول الله ﷺ علی بن ابی طالب است. عده زیادی از اهالی مصر در دام فتنه او گرفتار شدند. بعد دعوتگران خود را بسیج کرد و به کلیه کسانی که در بلاد اسلامی منحرف شده بودند، نامه فرستاد و با آنان مکاتبه داشت و توافق کردند که هدف خود را پنهان کنند و این گروه، گروه دومی بودند که علیه حضرت عثمان توافق کردند. این‌ها اعراب و اوباش عرب بودند و ریشه آنان از مرتدان دوران خلیفه اول بود. آری، این است علی بن ابی طالب که به طلحه و زبیر، زمانی که آن دو خواستار اقامه حدود برای قاتلان عثمان شدند، می‌گوید: «ای برادران از آنچه که شما می‌دانید، من بی‌خبر نیستم ولی چگونه رفتار کنم با قومی که بر ما مسلط هستند و ما بر آنان سلطه نداریم! آنان، این‌ها هستند، غلامان شما و اعراب شما به حمایت از آنان برخاسته‌اند»^(۲).

مطلبی که ذکر شد مورد تایید امام شیعیان دوازده امامی، جناب آقای نوبختی است. آقای نوبختی می‌گوید: گروهی مرتد شده از اسلام برگشتند و بنوحنیفه را برای پذیرفتن نبوت مسیلمه دعوت کردند. مسیلمه در حیات رسول الله ﷺ مدعی نبوت شده بود. ابوبکر سپاهی را به فرماندهی خالد بن ولید بن المغیره مخزومی برای جنگیدن علیه او فرستاد. خالد با مسیلمه قتال کرد و مسیلمه را به قتل رساند. عده‌ای

۱- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج ۱ ص ۱۲۶ تحت عنوان فی خروج أهل مصر والكوفة والبصرة علی عثمان.

۲- تاریخ الطبری ج ۲ ص ۷۰۲ سنه ۳۵.

از و پیروان مسیلمه کشته شدند وعده‌ای دیگر نزد ابوبکر آمدند و به «أهل الردة» نامگذاری شدند. اهل الرده همواره با هم متحد و منسجم بودند تا اینکه از عثمان در برابر بعضی اعمالش انتقام گرفتند و عثمان توسط آنان کشته شد^(۱).

آنچه که معروف است، این است که مصری‌ها در راس کسانی بودند که بر عثمان رضی الله عنه شورش کردند و ریاست آن‌ها را غافقی بن حرب کعبی به عهده داشت. اما جناب تیجانی، این را نمی‌پذیرد. زیرا او بر حسب ادعای خودش تاریخ را خوانده است اما بهتر این است، بگوییم: او تاریخ را نوشته و آن را تغییر داده است. همه مورخان و علمای اجماع دارند بر اینکه قاتلان عثمان مصری بودند. به تاریخ طبری^(۲)، ابن الاثیر^(۳)، التمهید و البیان^(۴)، مروج الذهب^(۵)، البداية والنهاية^(۶)، طبقات ابن سعد^(۷)، شرح نهج البلاغه^(۸)، الاستیعاب ابن عبدالبر^(۹)، التاريخ الإسلامی^(۱۰)، و الفتوح تالیف ابن اعثم^(۱۱)، مراجعه شود.

آری، اکنون برای من و خوانندگان این سوال مطرح است که آقای تیجانی کدام تاریخ را خوانده است؟ مطمئناً، او به حق تاریخ را خوانده است اما نه هر تاریخی، بلکه تاریخ جهال و نابخردان را خوانده است!!

آقای تیجانی می‌گوید: عایشه، ام المومنین در راس قاتلان عثمان بوده است و او درباره کشتن عثمان و مباح بودن خونش مردم را ندا می‌داد و می‌گفت: «اقتلوا نعتلاً»

۱- فرق الشيعة للنوبختی ص (۴).

۲- تاریخ طبری ج ۳ ص (۳۶).

۳- حوادث سال (۳۵) ج ۳ ص (۴۶).

۴- ص (۱۱۸-۱۰۹).

۵- مروج الذهب تالیف مسعودی شیعه مذهب ج (۲) خلافت عثمان بن عفان ص (۳۴۳).

۶- حوادث سال (۳۶) هـ ج ۷ ص (۱۷۷).

۷- ج ۳ ص (۶۴).

۸- شرح نهج البلاغه ابن ابي الحديد تحت عنوان ((في خروج أهل مصر والكوفة والبصرة علي عثمان)) تا ((منع عثمان الماء وكيفية قتله)) ج ۱ ص (۱۶۷-۱۶۲). دار الفكر بيروت.

۹- الاستیعاب - ذکر عثمان بن عفان ج ۳ ص (۱۰۵۳-۱۰۳۷).

۱۰- التاريخ الإسلامی تالیف محمود شاکر ج ۳ باب سوم عثمان بن عفان

۱۱- الفتوح ج ۱ ص (۴۴) تحت عنوان (ذکر وصول المصرين إلى المدينة).

فقد کفر» یعنی پیر نادان را بکشید که کافر شده است. و در حاشیه، این قول را به طبری، ابن الاثیر، عقد الفرید، لسان العرب و تاج العروس نسبت می‌دهد.
می‌گوییم:

(الف) روایتی که در آن، این قول از عایشه رضی الله عنها نقل شده است، روایت نصر بن مزاحم است. عقیلی درباره او می‌گوید: «او گرایش شیعی داشت و در حدیث او اضطراب و خطا زیاد وجود دارد»^(۱). ذهبی درباره او می‌گوید: رافضی و زیرک است، متروک است، ابو خیثمه می‌گوید: دروغگو بوده است. ابو حاتم می‌گوید: احادیثش ضعیف‌اند. متروک است. دارقطنی می‌گوید: ضعیف است^(۲). جوزجانی می‌گوید: نصر از حق منحرف بود. صالح بن محمد می‌گوید: نصر بن مزاحم روایات منکر را از ضعفا نقل می‌کند. حافظ ابی الفتح محمد بن الحسین می‌گوید: نصر بن مزاحم در مذهب خود غلو می‌کند (تاریخ بغداد للبخاری، ج ۱۳ ص ۲۸۳).

بنابراین، روایت مذکور غیر معتبر است و قابل توجه نیست علاوه بر این، با روایات صحیح مخالف است.

(ب) از روایات صحیح و ثابت چنین بر می‌آید که عایشه رضی الله عنها از جریان قتل عثمان رضی الله عنه فوق العاده ناراحت شده و علیه قاتلان او دعای بد کردند. مسروق تابعی می‌گوید: عایشه رضی الله عنها فرمود: شما وی را مانند پارچه‌ی صاف و پاک از هر گونه آلودگی پاک کردید بعد او را نزدیک آورده بسان کبش (قوچ) ذبح کردید. مسروق می‌گوید: خطاب به عایشه گفتم: این کار شما بود، شما برای مردم نامه نوشتی و آنان را به قیام علیه او امر کردی. عایشه فرمود: سوگند به همان موجودی که مومنان بدان ایمان آورده و کافران بدان کفر می‌ورزیدند، تا این زمان که تو در مجلس من هستی یک سطر هم در این باره برای مردم ننوشته‌ام. احمد در فضایل از عایشه رضی الله عنها نقل کرده است: عایشه می‌گفت: (یعنی در جریان قتل عثمان) «ای کاش از مادر به دنیا نمی‌آمدم. به خدا سوگند من هرگز مایل نبودم که چیزی از عثمان کم شود حتی اگر من دوست داشتم که او کشته شود، خدا مرا بکشد»^(۳) ابن شیبه از طلق بن حشان روایت می‌کند

۱- الضعفاء للعقیلی ج ۴ ص ۳۰۰ رقم (۱۸۹۹).

۲- المیزان للذهبی ج ۴ ص ۲۵۳ رقم (۹۰۴۶).

۳- فضائل الصحابة لاحمد ج ۱ ص (۴۶۲) محقق کتاب می‌گوید: سند آن صحیح است.

که وی می‌گوید: از ام المومنین عایشه رضی الله عنها پرسیدم: عثمان به خاطر چه کشته شد؟ فرمود: مظلوم کشته شد، لعنت و نفرین خداوند بر قاتلان او - (تاریخ کبیر بخاری ج ۴ ص ۳۵۸) و نگا عصر الخلاقه (۳۹۷).

امام احمد در فضایل از سالم بن ابی الجعد روایت می‌کند: «در شعب با ابن حنیفه بودم. ابن حنیفه شنید که یک شخص از عثمان بدگویی می‌کند. ابن عباس در آنجا بود. ابن حنیفه خطاب به ابن عباس گفت: ای ابن عباس خبر داری که امیرالمومنین امروز در ناحیه مرید (محل نگاه داری گوسفندان با جمع کردن و خشک کردن خرماها) صدایی شنیده بود و فلان بن فلان را فرستاد تا معلوم کند که جریان چیست؟ قاصد آمد و گفت: «او عایشه بود علیه قاتلان عثمان دعا می‌کرد و مردم آمین می‌گفتند. علی گفت: من نیز قاتلان عثمان را لعنت می‌کنم هر جا که باشند، در زمین هموار یا در کوه. بعد فرمود: خداوند قاتلان عثمان را چه در میدان باشند یا در کوه مورد لعن و نفرین قرار دهد. بعد ابن الحنیفه متوجه ما شد و گفت: آیا من و ابن عباس از دیدگاه شما گواهان عادل هستیم؟ عرض شد: آری، گفت: چنین شده است^(۱) (یعنی قاتلان عثمان مورد لعن و نفرین خداوند قرار گرفته‌اند.)

(ت)... تمام مورخان می‌دانند که عایشه رضی الله عنها از جمله کسانی بود که به شدت خواستار قصاص و انتقام خون حضرت عثمان بود و در چنین حالتی چه توجیهی میان این موقف او و میان این گفته‌اش «اقتلوا نعتلاً فقد کفر» وجود دارد؟! با توجه به همه ابعاد و جوانب قضیه، تنها توجیه این است که (اقتلوا نعتلاً فقد کفر) کذب محض و منسوب به او است.

۴- ... تیجانی می‌گوید: «همچنین می‌بینیم دیدگاه طلحه، زبیر، محمد بن ابی بکر و عده دیگری از مشاهیر صحابه را (!!!) همه آنان او را محاصره کرده از نوشیدن آب مانع شدند تا بدین صورت او را وادار به استعفا کنند.»
می‌گوییم:

(الف)... در دروغ بودن، اینکه محمد بن ابی بکر از مشاهیر صحابه است، جای شک و تردیدی وجود ندارد. زیرا محمد بن ابی بکر فقط چهار ماهه بود که رسول اکرم صلی الله علیه و آله از این دنیا رحلت کرد. با این ترتیب او بنابر چه دلیلی از مشاهیر صحابه

می باشد؟!!!!

(ب) .. اینکه طلحه و زبیر عثمان را محاصره کرده و او را از نوشیدن آب مانع شدند؟! چنان دروغ واضح و آشکاری است که هیچ نیازی به پاسخ ندارد، آقای تیجانی از کجا آن را آورده است، چرا او ماخذ و منبع این سخنش را ذکر نمی کند؟ من او را به مبارزه می طلبم دایر بر اینکه دو حتی یک ماخذ را برای اثبات این سخنان بی سر و پایش ارائه دهد، ولی او هرگز قادر به چنین امری نیست!

(ت) .. روایات و احادیث صحیح و ثابت حکایت از آن دارند که طلحه و زبیر از قتل عثمان به شدت ناراحت شده اند و به دفاع از وی برخاستند. ابی حبیبه می گوید: «در زمانی که عثمان محاصره بود، زبیر مرا نزد او فرستاد. من در روزی که هوا بسیار گرم بود نزد او رفتم. او روی کرسی (صندلی) نشسته بود. حسن بن علی، ابو هریره، عبدالله بن عمر و عبدالله بن زبیر نزد او بودند. عرض کردم، من از جانب زبیر بن عوام آمدم. زبیر برایت سلام می گوید و بعد می گوید: «من بر طاعت خود هستم، هیچ گونه تبدیلی و نقض عهد در من پیدا نشده است. اگر تو اجازه بدهی وارد خانه شده در کنار تو خواهم بود. و اگر می خواهی در همین جا می مانم. زیرا بنی عمرو بن عوف با من وعده کردند که صبح زود در خانه ی من بیایند و بعد طبق دستور من عمل کنند. وقتی عثمان این پیغام را شنید، تکبیر گفت و فرمود: سپاس شایسته ی خداوند است که برادرم را از فتنه حفاظت کرده است بعد خطاب به ابی حبیبه فرمود: زبیر را سلام برسان و به او بگو: اگر وارد منزل شود، یکی از اهل آنجا می شود و من دوست دارم که او (زبیر) در محل اقامت خود بماند. ممکن است خداوند به وسیله ی تو از من دفاع کند. وقتی ابو هریره این پیغام را شنید بلا فاصله گفت: آیا آنچه را که از رسول الله ﷺ شنیده ام برایتان بازگو نکنم؟ همه گفتند: بلی، گفت: خدا را گواه گرفته و می گویم: از رسول اکرم ﷺ شنیدم که فرمود: بعد از من حوادث و فتنه ها خواهند بود. عرض کردیم: یا رسول الله، راه نجات از آن ها چیست؟ فرمود: «امین و جماعت او است». (اشاره اش به عثمان بن عفان بود.) مردم گفتند: ما به خوبی می دانیم، به ما اجازه ی جهاد بده؟ عثمان گفت: «هر کس از من اطاعت می کند، دست به کشتار و جنگ نزد»^(۱).

۱- الفضائل لأحمد ج ۱ ص (۵۱۲-۵۱۱) محقق کتاب می گوید: سندش صحیح است.

دارقطنی در فضایل صحابه چنین روایت می‌کند: عثمان نزدیک مسجد آمد. طلحه در گوشه‌ی شرقی مسجد نشسته بود. عثمان گفت: ای طلحه، طلحه گفت: حاضرم، ای امیرالمومنین. عثمان گفت: تو را به خدا سوگند، آیا می‌دانی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: چه کسی حاضر است قطعه زمینی را خرید کرده، آن را برای توسعه مسجد، ملحق به مسجد کند؟ این قطعه را از مال خودم خرید کردم، طلحه گفت: آری. بعد عثمان گفت: ای طلحه، می‌دانی که من «جیش عسره را مجهز کردم و صد شتر را دادم؟ طلحه گفت: آری. بعد طلحه گفت: پرورد گارا، فقط همین را می‌دانم که عثمان مظلوم است^(۱)».

(ج) هیچ اختلافی در این وجود ندارد که طلحه و زبیر از نخستین کسانی هستند که خواستار قصاص از قاتلان عثمان بودند و قیام آنان صرفاً به خاطر انتقام از خون عثمان بود. چگونه می‌توان آنان را از تشویق کنندگان قتل عثمان و از شرکت کنندگان در محاصره کردن او به حساب آورد؟ اگر آنان شریک قتل می‌بودند، چگونه و چرا خواستار قصاص از قاتلان او شدند؟!

۵- .. تیجانی می‌گوید: «صحابه کسانی بودند که نگذاشتند تا جنازه‌ی عثمان در

گورستان مسلمانان دفن شود، لذا بدون غسل و کفن در (حش کوب) دفن گردید. در جای دیگر می‌گوید: آنچه که مورخان گفته‌اند دایر بر اینکه عثمان در حش کوب زمینی که متعلق به یهودها است، دفن شده، نزد من به اثبات رسیده است».

می‌گوییم:

(الف) .. آقای تیجانی می‌خواهد، صحابه را گروهی از چوپانان و ولگردان معرفی کند که دارند یکدیگر را می‌کشند و حتی بهترین صحابه را نمی‌گذارند که مانند سایر مسلمانان دفن شود و او ناگزیر بدون غسل و کفن دفن می‌شود!! و من چنین تهمتی را در حق صحابه از این هدایت یافته بعید نمی‌دانم زیرا دل او حتی برای یک روز هم محبت صحابه را حس نکرده است. دوست دارم به اطلاع آنان برسانم، که این تهمت‌ها که آقای تیجانی آن‌ها را به صحابه رسول الله صلی الله علیه و آله می‌چسباند، با روش و منش خود آنان مناسبت کامل دارد. چرا چنین نباشد، مگر آنان (روافض) فرزندان عبدالله بن سبا

یهودی نیستند؟ همان ابن سبا که نخستین بذر فتنه را کاشته بود.

(ب) این ادعای آقای تیجانی که صحابه از دفن او در گورستان مسلمانان مانع شدند لذا او در حش کوکب دفن گردید و حش کوکب جزو اراضی یهود بود، دال بر جهل و حماقت نامه او است. زیرا حش کوکب از اراضی یهود نبود. همانا حش، به معنی باغ است و کوکب نام مالک آن باغ بود و او مردی از انصار بود^(۱). و عثمان این باغ را از وی خرید و بعد از وفات در همان باغی که خریده بود دفن گردید. این با زمین یهود چه مناسبتی دارد؟

آقای تیجانی در ادامه سخنانش می‌گوید: «آنچه که مورخین گفته‌اند دایر بر اینکه عثمان در حش کوکب دفن شده است و حش کوکب از آن یهود بود و مسلمانان اجازه ندادند که عثمان در بقیع رسول الله ﷺ دفن شود. بعدها وقتی معاویه بن ابی سفیان خلافت را در دست گرفت، آن زمین را از یهود خرید و جزو بقیع گردانید تا قبر پسر عمویش عثمان را داخل بقیع کند. زائران بقیع امروز نیز این واقعیت را می‌دانند.»^(۲)

می‌گوییم:

اگر از کودکی سوال شود، آیا در زمان خلفای راشدین هم یهودی در مدینه الرسول ﷺ وجود داشت؟ به راحتی تمام و اطمینان کامل جواب می‌دهد، «خیر» زیرا رسول اکرم ﷺ یهود را از مدینه تبعید کرد و بعد عمرؓ آنان را از تمام جزیره العرب بیرون راند، لذا در دوران خلفا نه یهودی در مدینه وجود داشت و نه آنان در آنجا زمینی داشتند؟!

آقای تیجانی می‌گوید: «به مناسبت موضوع، داستان شیرینی که مورخان آن را ذکر کرده‌اند و با مبحث ارث مناسبت دارد، برایتان ارائه می‌دهم. ابن ابی الحدید معتزلی در شرح نهج البلاغه می‌گوید: «عایشه و حفصه در دوران خلافت عثمان نزد وی آمده و خواستار میراث رسول الله ﷺ شدند، عثمان بر مسندی تکیه داده بود، نشست و خطاب به عایشه گفت: تو و این زن که در کنار تو نشسته است اعرابی را که وضو گرفتن و طهارت را نمی‌دانند آورده‌اید و گواهی می‌دهید که رسول اکرم ﷺ فرموده است: «ما

۱- تهذیب الأسماء واللغات تالیف نووی ج ۱ ص (۳۲۳) و ((المعالم الأثریة فی السنة والسیرة)) تالیف

حسن محمد شراب ص (۱۰۱)

۲- ثم اهدیت ص (۱۳۹) و آنگاه... هدایت شدم ص (۲۲۹).

گروه پیامبران به کسی میراث نمی‌دهیم، اگر رسول الله ﷺ به کسی ارث نمی‌دهد، پس شما برای چه آمده‌اید و اگر پیامبر به کسی ارث می‌دهد، چرا جلوی حق فاطمه را گرفتند؟ بعد از این سخن، عایشه خشم کرد و از نزد عثمان بیرون رفت و گفت: «اقتلوا نعثلاً فقد كفر». گفتار پیر را بکشید که کافر شده است^(۱).

می‌گوییم:

۱-.. طبق حواله ذکر شده در حاشیه، صفحه (۲۲۳-۲۲۰) جزء دهم نهج البلاغه را باز کردم. کم‌ترین نشانی از این روایت دروغین در آن ندیدم! اما این روایت را به روایات مالک عن الزهري عن عروه عن عایشه، چنین یافتیم: همسران رسول الله ﷺ عثمان را نزد ابوبکر فرستادند و سهم میراث خود را خواستار شدند. در بعضی روایات به جاری میراث لفظ ثمن یعنی یک هشتم آمده است، عایشه می‌گوید: به ازواج رسول الله ﷺ گفتیم: مگر نمی‌دانید که رسول اکرم ﷺ فرموده است: «لا نورث ما ترکناه صدقة» ما پیامبران به کسی میراث نمی‌دهیم، ترکه‌ی ما صدقه است^(۲). شبیه این روایت در صحیح بخاری و صحیح مسلم آمده است، و همه می‌دانند که این روایات با داستانی که تیجانی ذکر کرده است متعارض‌اند.

۲-.. فقط منسوب کردن آقای تیجانی مطلب را به شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، دلیل بر صحت آن نیست. زیرا ابن ابی الحدید از کارشناسان احادیث نیست، او در کتاب خود حدیث صحیح و سقیم را می‌آورد و علاوه بر این، من در باب و صفحاتی که تیجانی داستانرا بدان نسبت داده است، هیچ اثر و نشانی از این داستان نیافتیم. احتمال می‌دهیم که این داستان تراشیده‌ی ذهن و فکر کج اندیش او است. و به طور کلی احادیث صحیح و سیره‌ی حضرت عایشه رضی الله عنها، این داستانرا تکذیب می‌کند.

۱- ثم اهدیت ص (۱۴۰) و آنگاه... هدایت شدم ص (۲۳۱).

۲- شرح نهج البلاغه ج ۴ ص ۸۲ تحت (في الأخبار الواردة في فدك و ما صنع فيها...) قابل یادآوری است که چاپی که تیجانی به آن اشاره کرده است غیر از آن چاپی از نهج البلاغه است که بنده حواله داده‌ام اما من به همان نهج البلاغه چاپ مورد نظر تیجانی هم مراجعه کردم و همان جزو و صفحه را نگاه کردم اما هیچ اثری از این روایت ندیدم.

آقای تیجانی می‌گوید: «وقتی عثمان بعد از عمر زمام امور را در دست گرفت، اجتهاد گامی فراتر نهاد و از گذشتگان پیشی گرفت حتی اجتهاد او در حیات سیاسی و دین‌اش در سطح گسترده‌ای اثر گذاشت، انقلاب و شورش فزونی گرفت و به قیمت جان او تمام شد»^(۱).

می‌گوییم:

این مطلب دروغی آشکار علیه عثمان است. شورشیان صرفاً به خاطر بیماری قلبی و فساد نیت علیه او قیام کردند و در ادعای خود حق به جانب نبودند. علاوه بر این، نقش اساسی را در این شورش‌ها عبدالله بن سبا یهودی بازی می‌کرد. او و پیروانش عامل اصلی فتنه‌ها بودند، نه عثمان. دلیلش نیز این است که تمام صحابه در این شورش جانب عثمان را گرفتند و از وی حمایت کردند و من بیان دلایلی را که حکایت از حق به جانب بودن عثمان را دارند و نشانگر این مطلب هستند که قیام‌کنندگان علیه او اهل فتنه و فساد بودند، فراموش نمی‌کنم.

حاکم در مستدرک و احمد در فضایل از موسی بن عقبه چنین روایت کرده‌اند: عقبه می‌گوید: پدر مادرم، ابوحبیبه می‌گوید: زمانی که عثمان در محاصره‌ی شورشیان بود، داخل منزل او شدم، از ابو هریره شنیدم که از عثمان اجازه‌ی سخن می‌خواست. عثمان به وی اجازه داد. سپس او بلند شد و بعد از حمد و ثنا گفت: «از رسول الله ﷺ شنیده‌ام که فرمود: شما بعد از من شاهد اختلاف و فتنه‌های زیادی خواهید بود. یکی از حاضرین در جلسه گفت: ای رسول خدا، ما آنگاه چه کار کنیم؟ و تکلیف ما چه خواهد بود؟ فرمود: شما صد در صد با امین و یارانش باشید، یعنی با عثمان^(۲)، در صحیح مسلم در بخشی از یک حدیث که ابو موسی اشعری آن را روایت می‌کند چنین آمده است: وقتی عثمان می‌خواست وارد خانه‌ی رسول الله شود. رسول الله ﷺ، خطاب به ابوموسی فرمود: در را برای عثمان باز کن و او را بشارت به بهشت بده البته این بشارت همراه با اختلاف و فتنه‌هایی است که در دوران او ظهور خواهند کرد. ابوموسی می‌گوید: رفتم تا در را باز کنم، دیدم آن شخص عثمان است. در را برایش باز کرده و بشارت بهشت را برایش اعلام کردم و جریان اختلاف و فتنه‌ها را که رسول

۱- ثم اهدیت ص (۱۶۸) و آنگاه. . . هدایت شدم ص (۲۸۳).

۲- فضائل الصحابة لاحمد ج ۱ ص (۴۵۱) محقق کتاب می‌گوید: سندش صحیح است

اللهم پیش بینی کرده بود، نیز به او خبر دادم، عثمان گفت: «اللهم صبراً والله المستعان»^(۱). ابن عمر می‌گوید: رسول اکرم صلی الله علیه و آله فتنه‌ها را یاد آور شده و فرمود: «عثمان در این فتنه‌ها مظلوم کشته خواهد شد»^(۲). امام احمد در فضایل از کعب بن عجره چنین روایت می‌کند: رسول اکرم صلی الله علیه و آله فتنه‌ها را یاد آور شد و آن‌ها را نزدیک و عظیم معرفی کرد و بعد شخصی که در چادر خود پوشیده بود، از آنجا عبور کرد. رسول الله صلی الله علیه و آله با اشاره به سوی وی فرمود: «او در آن روز جانب حق را خواهد گرفت» با شتاب به سوی او دویدم و دو بازوی او را گرفته عرض کردم: ای رسول خدا، «این؟» رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: آری، همین. دیدم او عثمان بن عفان بود^(۳).

آیا بعد از این، آقای تیجانی همواره گمان می‌کند که اجتهادات باطله عثمان موجب فتنه علیه او بودند؟ این همکاری و همدلی آقای تیجانی با اهل فتنه و ضد اهل سنت را به او و هم کیشانش تبریک می‌گوییم!

آری، این است عثمان بن عفان که از لحاظ قدر و منزلت در اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله، در ردیف سوم قرار دارد. رسول الله صلی الله علیه و آله به بهشتی بودن او بشارت داده است. او در حیا و ایمان و سخاوت زبان زد خاص و عام است و به عنوان الگو در این خصوص پذیرفته شده است. او با اموال شخصی خود مسجد النبی را توسعه داده و چاه رومه را برای منفعت عمومی خریداری کرد. و جیش عسره را مجهز کرد. در روایت آمده است که عثمان مبلغ یکهزار دینار را برای تجهیز جیش العسره به رسول الله صلی الله علیه و آله تقدیم کرد و رسول الله صلی الله علیه و آله آن‌ها را زیر و رو می‌کرد و فرمود: عثمان بعد از عمل امروز متضرر نمی‌شود^(۴).

این واقعیتی است که هیچ کس نمی‌تواند آن را انکار کند حتی هدایت گران آقای تیجانی. آری، این است، ابو الفتح اربیلی از علمای امامیه در کتاب «کشف الغمّة» در جریان ازدواج علی با فاطمه می‌گوید: عثمان به علی کمک کرده است... علی گفت:

۱- صحیح مسلم (۲۴۰۳) و ترمذی (۳۷۱۰) و نگا: صحیح بخاری (۳۴۹۲).

۲- سنن الترمذی (۳۷۰۸) و نگا: صحیح ترمذی (۲۹۲۴).

۳- فضائل الصحابة تالیف امام احمد ج ۱ ص (۴۵۰) و محقق کتاب می‌گوید: سندش صحیح است.

۴- سنن ترمذی کتاب المناقب برقم (۳۷۰۱) و نگا: صحیح ترمذی (۲۹۲۰).

رسول اکرم ﷺ جلو آمد و خطاب به علی فرمود: «ابوالحسن، اکنون بلند شو و زره خود را بفروش تا برای تو و دخترم، چیزی آماده کنم، رفتم، زرهم را به چهارصد درهم سیاه به عثمان فروختم. وقتی دراهم را از او تحویل گرفتم و او زره را از من گرفت، گفت: ای ابوالحسن، من شایسته‌ی زره و تو شایسته دراهم نیستی؟ در جواب گفتم: «چرا» گفت: زره از طرف من به تو هدیه است، زره و دراهم را برداشتم و نزد رسول اکرم ﷺ آمدم. زره و دراهم را جلوی رسول الله ﷺ گذاشتم و وی را در جریان امر قرار دادم. رسول الله ﷺ برای عثمان دعای خیر کرد^(۱).

علاوه بر این، ابوالفتح اربیلی ثابت کرده است که ائمه اهل بیت با عثمان محبت داشته و او را تجلیل کرده‌اند. مولف «کشف الغمة» از زین العابدین علی بن حسن چنین روایت می‌کند: «تنی چند از مردم عراق نزد امام زین العابدین آمده درباره ابوبکر، عمر و عثمان، سخنانی گفتند. وقتی آنان سخنان خود را به اتمام رساندند. امام فرمود: آیا شما از مصداق آیه: ﴿لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا وَيَنْصُرُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ﴾ [الحشر: ۸] هستید؟ گفتند: «خیر». امام فرمود. پس شما، از مصداق آیه: ﴿وَالَّذِينَ تَبَوَّءُوا الدَّارَ وَالْإِيمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِمَّا أُوتُوا وَيُؤْثِرُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ﴾ [الحشر: ۹] هستید؟ در جواب گفتند: «خیر». امام فرمود: شما از این هر دو گروه تبری کردید و من گواهی می‌دهم که شما از آنان نیستید که درباره آنان چنین گفته شده است: ﴿وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ ءَامَنُوا﴾ [الحشر: ۱۰] اخراجوا عني فعل الله بكم.

ترجمه: «آنان که بعد از آنان آمدند. می‌گویند پروردگارا ما را و برادران مومن ما را که قبل از ما ایمان آورده‌اند، مورد مغفرت قرار بده و در دل‌های ما کدورتی نسبت به مومنان قرار نده». بعد امام فرمود: از نزد من بیرون بروید. خداوند با شما معامله

۱- کشف الغمة للاربلی ج ۱ ص (۳۶۹-۳۶۸) تحت عنوان (فی ترویجه فاطمة علیها السلام).

مناسب انجام خواهد داد؟!^(۱).

آیا بعد از اعتراف شیعه و سنی نسبت به فضایل عثمان رضی الله عنه، آقای تیجانی ادعا می‌کند که خداوند او را با مطعون کردن عثمان و سایر صحابه کرام، به راه راست هدایت نموده است؟!!!!.

بعد از ذکر عیوب و نقایصی که آقای تیجانی در رابطه با ابوبکر، عمر و عثمان بیان کرده است، برای من بسیار عجیب و شگفت‌آور است آنچه که او اخیراً در یکی از کتب خود، بنام «کل الحلول عند آل الرسول» آورده است. او در این کتاب تمام گفته‌های خود را که در کتب گذشته‌ی خود در صحابه آورده است، نقص کرده است و میان این دو دیدگاه خود تضاد بسیار شگفت‌انگیزی را مرتکب شده است. او در این کتاب می‌گوید: «یکی از دانشگاهیان مصری به عنوان اعتراض خطاب به من گفت: .. باور و اعتقادات شیعه چگونه می‌تواند نمایانگر اسلام واقعی باشد. زیرا آنچه که میان مردم معروف و متداول است، عکس این است و این اهل سنت و جماعت هستند که همزمان به کتاب الهی و سنت رسول الله صلی الله علیه و آله عمل می‌کنند و آنان فرقه ناجیه هستند و سایر فرقه‌ها در گمراهی و ضلال به سر می‌برند. من با نهایت خون سردی و آرامش به اشکال او پاسخ گفته، عرض نمودم: ای برادران، من با صدق نیت سوگند یاد می‌کنم، اگر من گروهی از اهل سنت و جماعت را ببینم که خود را پای بند مذهب و دین و آیینی می‌داند که منسوب به ابوبکر است، می‌گویم مبارک است این. و شما شایسته تبریک هستید. زیرا ابوبکر صدیق، صحابی بزرگوار و از سابقین اولین است. اگر او از نخستینان نباشد (!) ولی ثانی اثنین در غار و رفیق هجرت رسول الله صلی الله علیه و آله و نخستین خلیفه از خلفای راشدین است. من خود را به همین مقدار متقاعد کرده و خود را جزو این گروه قرار می‌دادم (!). اگر گروهی از اهل سنت و جماعت را می‌دیدم که خود را پای بند و مقلد، دین و آیینی می‌دانست که به عمر بن خطاب منسوب است. به آنان تبریک می‌گفتم. زیرا سیدنا عمر صحابی است، فاروق است که میان حق و باطل تمیز می‌دهد و او کسی است که خداوند به وسیله‌ی او اسلام را سر بلندی عنایت کرده است او از سابقین اول و دومین خلیفه راشد است. من خود را به همین فضایل متقاعد کرده و خود را جزو آن گروه قرار می‌دادم. اگر می‌دیدم، گروهی از اهل سنت و جماعت و یا از غیر آنان خود

را پای بند دین و آیینی می‌داند که منسوب به عثمان بن عفان است و در اصول و فروع از وی تقلید می‌شود، به آنان تبریک می‌گفتم. زیرا عثمان ذو نورین است، او کسی است که فرشتگان از وی حیا می‌کنند. او سومین خلیفه راشد است. او جامع قرآن است. به همین فضایل خود را متقاعد نموده و از پیروان او می‌شدم. اما من حتی یک گروه را از اهل سنت و جماعت ندیدم که از دین و آیین خلفای ثلاثه و یا از سایر اصحاب پیروی کند^(۱).

من هیچ گونه تفسیر و توضیحی درباره این سخنان ارائه نمی‌دهم بلکه قضاوت را به خوانندگان آگاه و شعور بیدار آنان می‌سپارم تا خود آنان میزان اضطراب آقای تیجانی را در وارونه جلوه دادن حوادث و محو نمودن حقایق تخمین بزنند اما خداوند به کمتر از آشکار کردن نقایص و عریان کردن باطل راضی نیست.

باب نهم:

نقدی بر دیدگاه تیجانی درباره‌ی ام المؤمنین حضرت عایشه رضی الله عنها

خداوند ام المومنین حضرت عایشه رضی الله عنها را به شرف همسری بهترین خلق خدا، حضرت ختمی مرتبت، محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله مشرف نموده است. او با این همه کرامت و فضیلت از زخم‌های نیش قلم آقای تیجانی گستاخ و دروغگو نجات پیدا نکرده است. اینک به منظور پاسخ دادن به تیجانی و دفاع از بزرگ بانوی روی زمین (بانویی که رسول الله صلی الله علیه و آله درباره او چنین فرموده است: برتری عایشه در برابر تمام زنان، مانند برتری ثرید در برابر سایر طعام و خوردنی‌ها است^(۱)). و رسول خطاب به وی گفته بود: چون تو در بهشت همسر من هستی، موت برایم بسیار آسان است^(۲)). این مطاعن و تهمت‌ها را یکی بعد از دیگری تقدیم خوانندگان گرامی خواهم کرد.

«نقدی بر ادعای تیجانی دایر بر اینکه عایشه آتش فتنه را بر افروخته است»

تیجانی می‌گوید: مساله جنگ جمل را عنوان می‌کنم. جنگی که ام المومنین آتش آن را بر افروخت. زیرا او بود که شخصاً قیادت و رهبری جنگ را بر عهده داشت. سوال این است زنی که خداوند بوسیله‌ی این فرمان: ﴿وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَىٰ﴾ [الأحزاب: ۳۳] (و در خانه بمانید و مانند جاهلیت نخستین خود نمایی نکنید) او را امر کرده است که در خانه بنشیند، چگونه و بنابر چه مجوز شرعی او از خانه بیرون می‌آید؟ او بنابر چه دلیلی جنگ با خلیفه مسلمانان، علی بن ابی طالب را مباح قرار داده است، حال آنکه علی ولی مرد و زن مسلمان بود. علمای ما به طور عادی و به راحتی جواب می‌دهند که عایشه امام علی را دوست نداشت. زیرا علی در جریان اِفک، رسول الله صلی الله علیه و آله را به جدا کردند و طلاق دادن عایشه مشورت داده است

۱- ثرید به نانی گفته می‌شود که در آبگوشت حل شده باشد.

۲- زواید الزهد ج ۲ ص (۲۰۷) تالیف حسین مروزی و امام احمد در مسند ج ۹ شماره (۲۵۱۳۰) ص (۴۶۷) و به سلسله صحیحه ج ۶ شماره (۲۸۶۷) مراجعه کنید.

و این عالمان قصد دارند ما را متقاعد کنند دایر بر اینکه، حادثه إفک و مشورت دادن علی رسول الله ﷺ را برای طلاق دادن عایشه (بر فرض صحت آن) کافی است که او از امر پروردگار تخطی کند، ستر و حجابی را که رسول الله ﷺ برایش لازم قرار داده بود، رعایت نکند، شتری را سوار شود که رسول الله ﷺ او را منع کرده بود و دست به اعمالی بزند که رسول الله ﷺ او را از انجام آن بر حذر داشته بود. (یعنی سگان حواب را به صدا در نیورد.) و مسافتات دور و دراز، مدینه به مکه و از آنجا به بصره را طی کند. کشتن انسان‌های معصوم را مباح بداند، با امیرالمومنین و یاران او بجنگد و بر حسب بیان مورخان عامل قتل هزارها مسلمان شود. همه‌ی این‌ها به خاطر اینکه او امام علی را دوست نداشت چون امام علی رسول الله ﷺ را به طلاق دادن او مشورت داده بود»^(۱).

می‌گوییم:

۱- .. اهل سنت در این زمینه و در سایر موارد به خاطر خشنودی الله پای بند عدل و انصاف هستند. موقف آنان حق و بر پایه‌های عدل استوار است و هیچ گونه تضاد و تناقض در آن وجود ندارد به گونه‌ای که در اقوال و مواضع شیعیان وجود دارد. موارد بسیار زیادی از این گونه تضاد و تناقضها را از کتاب خود آقای تیجانی در مباحث گذشته به اثبات رساندم. واقعیت این است که اهل بدر همه اهل بهشت‌اند. همچنین ام المومنین و سایر ازواج مطهرات، ابوبکر، علی، عثمان، عمر، طلحه و زبیر، همه این آقایان بعد از انبیا سادات و سرداران اهل بهشت‌اند. اهل سنت می‌گویند: برای رفتن به بهشت معصوم بودن شرط نیست حتی صاحبان گناهان صغیره و کبیره بعد از توبه نیز به بهشت می‌روند. این مساله مورد اتفاق همه‌ی مسلمانان است. با توجه به این اصل و قانون می‌گویند: گناهان و سیئاتی که به صحابه نسبت داده می‌شود، بسیاری از آن‌ها دروغ‌اند و بسیاری دیگر اجتهادی هستند ولی بسیاری از مردم دلیل اجتهاد آنان را شناختند و آنچه که در حق آنان به عنوان گناه شناخته می‌شود، بدلیل توبه یا به خاطر اعمال نیکی که موجب محو بدیها هستند و یا به خاطر مصائب و مشکلاتی که مکفر گناهان هستند، مورد عفو

۱- ثم اهدیت ص(۱۱۷) و آنگاه... هدایت شدم ص (۱۹۳-۱۹۲).

قرار خواهد گرفت. زیرا دلایل زیادی که به موجب آن بهشتی بودن آنان محرز است وجود دارد و لذا اعمالی که دوزخی بودن آنان را واجب کند، به دیده شک و تردید بنگریم. زیرا اگر چنین قضاوتی در حق عامه اهل ایمان که بهشتی بودن آنان معلوم نیست، صحیح نمی‌باشد، و بنابر دلایل متعددی ما نمی‌توانیم در حق عامه مومنان بگوییم که آنان اهل دوزخاند، آنگاه در حق بهترین مومنان چگونه می‌توان چنین حکم کرد؟ آگاهی به جزئیات و تفصیل احوال تک تک صحابه، در ظاهر و باطن و تمام خطاها و اجتهادات آنان، در واقع برای ما کار بسیار مشکل و دشواری است؟! لذا سخن گفتن در این خصوص به مثابه سخن گفتن در اموری است که ما علم آن‌ها را نداریم و سخن گفتن بدون علم حرام است. لذا سکوت درباره مشاجرات صحابه بهتر است از سخن گفتن پیرامون آن بدون اطلاع و آگاهی از واقعیات امور. زیرا تمام یا اکثر سخنان در این زمینه، سخنان بدون علم هستند و سخن گفتن پیرامون یک موضوع بدون علم به آن، حرام است، اگر در آن گرایش‌های شخصی و معارضه با حق نباشد و اگر سخن گفتن به خاطر گرایش‌های شخصی و معارضه با حق باشد، مسلم است که حرمت و ممنوعیت آن مضاعف می‌گردد. بنابراین هر کس در خصوص مشاجرات صحابه، بر اساس جهل و یا خلاف حق سخن گوید، او مستحق وعید است. اگر سخن گفتن به خاطر پیروی از گرایش‌های شخصی نه به خاطر خشنودی الله یا به خاطر معارضه و نابود کردن حق باشد. باز هم موجب ذم و عقاب است. هر کس از تعریف و ستایشی که در قرآن و حدیث در حق آنان آمده، از اعلام رضایتی که از جانب خداوند در حق آنان شده، از استحقاق بهشتی بودن و از بهترین افراد امت بودن آنان، آشنایی دارد، به خاطر دلایل ظنی و حدس و گمان هرگز با این گونه تقوی و مخالفت و معارضه نمی‌کند. دلایلی که بخشی از آن‌ها صحت ندارد یا صحت آن‌ها مشکوک است و بخش دیگر، آن‌هایی که کذب بودن آن‌ها روشن است و بخشی از آنها ایند که تحقق و کیفیت وقوع آن‌ها مشخص نیست و بخشی دیگر دلایلی هستند که از موجه بودن صحابه و معذور بودن آنان حکایت دارند و قسمتی از آن‌ها از جمله دلایل و گناهایی هستند که توسط حسنات قابل عفو و اغماض هستند لذا، هر کس شیوه و خط مشی اهل سنت را انتخاب کند و راه

آنان را سیر کند، از اهل حق، استقامت و اعتدال خواهد بود و در غیر این صورت گرفتار دروغ، نادانی و تناقض گویی خواهد شد، به گونه‌ای که این گمراهان گرفتاراند^(۱).

۲- .. آقای تیجانی می‌گوید: «عایشه آتش جنگ جمل را بر افروخته است»، این یک سخن و ادعای پوچ و کاملاً کذب و بی‌اساس است. زیرا عایشه رضی الله عنها هرگز برای جنگیدن و قتال از خانه و مدینه بیرون نرفت بلکه به قصد اصلاح میان مسلمانان خارج شده و بر این باور بود که این اقدام او شایسته و مصلحت است وقتی برایش روشن شد که نرفتن بهتر بوده، اظهار ندامت کرد و حسرت خورد و در روایت آمده است که چنین فرمود: «بهتر است و دوست دارم که شاخ درختی می‌بودم و این راه را اختیار نمی‌کردم»^(۲). بر فرض اینکه عایشه رضی الله عنها با معیت طلحه و زبیر رضی الله عنهما علیه علی رضی الله عنه قتال کرده است، می‌توان گفت که این قتال مشمول این آیه است: ﴿وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا فَإِنْ بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَى فَقْتِلُوا الَّتِي تَبَغَىٰ حَتَّىٰ تَفِيءَ إِلَىٰ أَمْرِ اللَّهِ فَإِنْ فَاءَتْ فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ وَأَقْسِطُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ ﴿۹۱﴾^(۳) إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ ﴿۹۲﴾^(۴)

[الحجرات: ۹-۱۰] یعنی: «اگر دو گروه از مومنان با یکدیگر جنگیدند، میان آن‌ها صلح و آشتی برقرار کنید اگر یکی بر دیگری به غاوت کرد...».

آیه مذکور ایمان را برای دو گروه اثبات می‌کند ولو اینکه آنان علیه یکدیگر قتال کرده باشند. وقتی عامه مومنان مصداق این آیه هستند، مومنان از صحابه به نحو احسن و به طریق قطع و یقین مصداق آن می‌باشند.

۳- .. آقای تیجانی می‌گوید: عایشه بنابر چه دلیلی از خانه بیرون می‌رود، حال آنکه خداوند به موجب آیه: ﴿وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَىٰ﴾ [الأحزاب: ۳۳] او را حکم کرده است که از خانه بیرون نرود».

۱- منهاج السنة ج ۴ ص (۳۱۳-۳۰۹) با اندکی تصرف.

۲- مصنف ابن ابی شیبه ج ۸ کتاب الجمل فی سیر عایشه ص (۷۱۸).

می‌گوییم:

(الف) عایشه رضی الله عنها برای به نمایش گذاشتن تجمل جاهلیت از خانه بیرون نرفته بود.

(ب) دستور استقرار در خانه با خروج از خانه به خاطر انجام ماموریت و حفظ مصلحت منافاتی ندارد. مانند خارج شدن به منظور اداء حج و عمره یا خارج شدن همراه با شوهر برای مسافرت، زیرا که آیه مذکور در دوران حیات رسول الله صلی الله علیه و آله نازل شده بود و رسول الله صلی الله علیه و آله بعد از نزول آن، ازواج مطهرات را با خود به مسافرت‌ها می‌برد. مثلاً در حجه الوداع حضرت عایشه رضی الله عنها را با خود به سفر حج برد و در همان سفر او را برای انجام عمره با برادرش عبدالرحمن به تنعیم فرستاد و حجه الوداع بعد از نزول این آیه و اندکی کمتر از سه ماه قبل از وفات رسول الله صلی الله علیه و آله صورت گرفته است و به همین خاطر همسران رسول الله صلی الله علیه و آله در دوران خلافت حضرت عمر رضی الله عنه به سفر حج می‌رفتند همان گونه که با خود رسول الله صلی الله علیه و آله به حج رفتند. اگر مسافرت همسران رسول الله صلی الله علیه و آله و سایر زنان به منظور تحقق مصالح جایز است، عایشه رضی الله عنها نیز معتقد بود که این بیرون رفتن و مسافرت به منظور حفظ و رعایت مصلحت مسلمانان است ^(۱).

۴- ... آقای تیجانی مدعی است که عایشه بدلیل عدم محبت با علی بن ابی طالب، قتال با وی را مباح و حلال دانسته است و دلیل عدم محبت او با علی بن ابی طالب این بوده است که علی در جریان افک، پیامبر صلی الله علیه و آله را به طلاق دادن عایشه مشورت داده بود. و این تنها پاسخ علمای اهل سنت است. »

می‌گوییم:

(الف) اگر جواب علمای اهل سنت همین است، پس چرا قول حد اقل یکی از علمای اهل سنت را ذکر نکرده‌ای؟ یا اینکه تو از مرز نهایی دروغ نیز قدم را فراتر گذاشته و هیچ جریان را بدون آمیزش با باطل و بهتان بیان نمی‌کند.

(ب) آری، جریان افک که خداوند ام‌المؤمنین را از آن سوی هفت آسمان از آن تبرئه کرده است، در بخشی از آن رسول اکرم صلی الله علیه و آله درباره فراق عایشه از بعضی از اصحاب، نظر خواهی کرده بود و موضع علی بن ابی طالب چنین بود: «خداوند تو را در

مضیقه قرار نداده است، زن تنها عایشه نیست و از کنیز سوال کن واقعیت را برای تو می‌گوید»^(۱).

حضرت علی علیه السلام با بیان این موضع به طلاق و تفریق عایشه اصلاً اشاره نکرده بود لکن او وقتی اضطراب و ناراحتی رسول الله صلی الله علیه و آله را دید، بسیار مایل شد که هرچه زودتر این ناراحتی را بزدايد و لذا به این مطلب اشاره کرد و به خوبی می‌دانست که در صورت فراق، جبران آن در صورت براءت یا سوال کردن از کنیز با رجوع کردن ممکن است، علی بن ابی طالب مصمم نبود که رسول الله صلی الله علیه و آله او را طلاق دهد و این مطلب از سخنان علی علیه السلام روشن است، به همین خاطر ابن حجر می‌گوید: «انگیزه این سخن علی، رعایت و ترجیح جانب رسول الله صلی الله علیه و آله بود. زیرا پریشانی رسول الله صلی الله علیه و آله برای حضرت علی ناراحت کننده بوده است و بدلیل غیرت شدید رسول الله صلی الله علیه و آله، علی بر این باور بود که اگر رسول الله صلی الله علیه و آله همسرش را طلاق دهد ناراحتی و غم و اندوه ناشی از جانب او، زایل می‌شود و در صورت تحقق براءت، نگرانی ناشی از فراق، با رجوع جبران می‌شود»^(۲). امام نووی می‌فرماید: مناسب و شایسته در حق علی همین بود. زیرا او موضعش را به صلاح رسول الله صلی الله علیه و آله می‌دانست و آن را نصیحت و خیر خواهی در حق او می‌پنداشت و رفع نگرانی خاطر رسول الله صلی الله علیه و آله برای او از هر چیز بیشتر حایز اهمیت بود»^(۳). شیخ ابو محمد بن ابی حمزه می‌گوید: «علی در مشوره طلاق مصمم نبود. زیرا او بعد از اشاره به فراق گفت: «سل الجارية تصدقك» از کنیز سوال کن تا واقعیت امر را برای تو بیان کند. او در واقع معامله را به رای خود رسول الله صلی الله علیه و آله موکول کرد. می‌توان گفت که با توجه به سیاق و سباق قضیه، حاصل و نتیجه مشورت حضرت علی چنین بوده است: «إن أدت تعجیل الراحة ففارقها» (اگر مایل هستی که اضطراب و ناراحتی به سرعت برطرف شود، او را از خود جدا کن. «وإن أردت خلاف ذلك فابحث عن حقيقة الأمر» - اگر چنین تمایلی نداری، آنگاه درباره واقعیت تحقیق کن تا قضیه روشن شود - زیرا علی یقین داشت که بریره خلاف آنچه که می‌داند به پیامبر صلی الله علیه و آله نمی‌گوید و

۱- بخشی از حدیثی که امام بخاری آن را در تفسیر سوره‌ی نور روایت کرده است.

۲- فتح الباری ج ۸ ص (۳۲۴) کتاب التفسیر.

۳- مسلم کتاب التوبة ص (۱۶۳-۱۶۲).

او (بریره) درباره عایشه جز عفت و پاکدامنی چیزی دیگر نمی‌دانست^(۱).
 ۵-... تیجانی می‌گوید: علمای اهل سنت می‌خواهند ما را متقاعد کنند که مشورت دادن علی به پیامبر درباره طلاق دادن عایشه، «بر فرض صحت آن» دلیلی است شرعی برای اینکه عایشه از امر پروردگارش تخطی کند، حجابی را که خداوند بر وی لازم کرده بود رعایت نکند، سوار شتری شود که رسول الله صلی الله علیه و آله او را از سوار شدن بر آن منع کرده بود... الخ آقای تیجانی در پاورقی کتابش طبری، ابن اثیر مدائنی و غیره را که حوادث سال ۳۶ هجری را ذکر کرده‌اند، به عنوان ماخذ و منبع قول مذکور ذکر کرده است^(۲).

در پاسخ به این سخن او می‌گوییم:

ا-... اگر به تاریخ طبری و به ویژه به آن بخش از آن، که حوادث سال ۳۶ هجری را بیان می‌کند، نگاه شود، کم‌ترین اشاره‌ای به این رویدادها به گونه‌ای که تیجانی می‌گوید، نشده است. اگر چه طبری روایات زیادی را پیرامون جنگ جمل در آن نقل کرده است. اتفاقاً روایتی که در خصوص جنگ جمل در آن نقل شده است، علیه دیدگاه تیجانی در آن‌ها سخن به میان آمده است. این روایات مبین این مطلب هستند که عایشه رضی الله عنها همراه با طلحه و زبیر به قصد اصلاح وارد صحنه شده بودند. طبری نقل کرده است که علی رضی الله عنه قعقاع بن عمرو را نزد مردم بصره فرستاد تا دلیل خروج و قیام آنان را معلوم کند... قعقاع وارد بصره شد و نخست نزد ام‌المؤمنین حضرت عایشه رضی الله عنها رفت و سلام کرد و بعد پرسید: ای مادر، تو چرا به بصره آمده‌ای، چه عاملی موجب شده که توبه اینجا مسافرت کنی؟ عایشه رضی الله عنها در جواب فرمود: «فرزندم، تنها عامل، «إصلاح بین الناس» است. قعقاع گفت: طلحه و زبیر را اینجا بیاور و آنان را در مجلس خود طلب کن تا تو از سخنان من و از سخنان آن دو با خبر شوی - عایشه بدنبال آنان قاصد فرستاد و آنان آمدند. قعقاع گفت: من از ام‌المؤمنین پرسیدم: چه عاملی باعث شده است که او به بصره بیاید؟ ام‌المؤمنین فرمود: «إصلاح بین الناس» نظر شما در این مورد چیست؟ آیا شما از ام‌المؤمنین پیروی می‌کنید یا با

۱- الفتح ج ۸ ص (۳۲۴).

۲- ثم اهدیت ص (۱۱۷) و آنگاه... هدایت شدم ص (۱۹۳-۱۹۲).

وی مخالفت می‌کنید؟ آن دو گفتند: نحن متبعان^(۱). یعنی از ام المومنین پیروی می‌کنیم.

مورخ طبری ثابت کرده است که مسببان و عاملان قتل هزاران مسلمان، همانا قاتلان عثمان رضی الله عنه هستند، او می‌گوید: وقتی مردم با اطمینان در جاهای مورد نظر خود منزل گرفتند، علی، طلحه و زبیر، وارد مذاکره شدند و در مسایل اختلافی به توافق رسیدند، صلح و پایان دادن به جنگ را مناسب‌ترین راه تشخیص دادند. و آن هم هنگامی که دیدند امور پراکنده می‌شود و بعدها قابل تدارک نیست و با همین موقف علی به طرف سپاه خود رفت. طلحه و زبیر نیز به طرف سپاه خود رفتند. وقت شام، علی عبدالله بن عباس را نزد طلحه و زبیر فرستاد و آن دو، محمد بن طلحه را نزد علی فرستادند. هدف این بود که هر کدام از فریقین با افراد خود مشورت بکنند. در نزدیکی غروب، در ماه جمادی الآخر طلحه و زبیر نزد سران سپاهیان خود و علی نیز نزد سران سپاهیان قاصد فرستاده و آنان را در محل استقرار خود طلبیدند. از همراهان علی تنها کسانی از فرمان علی اطاعت نکردند نیامدند که طرفداران قاتلان عثمان بودند. فریقین شب را در نهایت آرامش در حال صلح سپری کردند. آنانی که طرفدار و حامیان قتل عثمان بودند و تن به مصالحت ندادند، بدترین شب را گذراندند. و تمام شب را در مشورت و نظر خواهی سپری کردند و به روشن کردن آتش جنگ به صورت پنهانی اتفاق کردند و به خاطر اینکه دیگران از این تصمیم آنان اطلاع پیدا نکنند، سعی در پنهان کردن این توافق نمودند. صبح زود در حالت تاریکی هوا به صورت پنهانی هر کدام از آنان نزد طایفه خود رفته، آنان را مسلح کردند و فریقین جنگ و درگیر را علیه یکدیگر شوراندند و با شعله ور کردن آتش جنگ زمینه‌ی قتل هزاران مسلمان را فراهم ساختند^(۲).

در روایتی دیگر در طبری آمده است: عایشه رضی الله عنها خطاب به کعب فرمود: ای کعب، از شتر پایین بیا و آنان را به طرف کتاب خداوند دعوت کن و یک نسخه قرآن نیز به وی داد. لشکریان علی آمدند و در مقدم آنان و پیروان عبدالله بن سبا یهودی قرار داشتند. آنان از بر قراری صلح در هراس بودند. کعب با قرآن به استقبال آنان رفت و

۱- تاریخ طبری ج ۳ ص ۲۹ سنه ۳۶. ابن الأثیر ج ۳ ص ۱۲۳-۱۲۲ سنه ۳۶هـ.

۲- الطبری ج ۳ ص ۳۶ سنه ۳۹.

علی رضی الله عنه پشت سر آنان بود، آنان را به صلح و آشتی دعوت داد ولی آنان به جز اقدام به جنگ به هیچ چیزی دیگر راضی نبودند. وقتی کعب آنان را به صلح و به سوی قرآن دعوت کرد، او را مورد اصابت تیرها قرار داده، از پا در آوردند. عایشه رضی الله عنها در حالی که در هودج بود، تیرها را به سوی وی پرتاب کردند. عایشه از داخل هودج آنان را به آرامش دعوت کرد و با صدای بلند الله الله را ورد زبان خود قرار داده بود. ولی شورشیان به کمتر از روشن کردن آتش جنگ راضی نبودند. عایشه رضی الله عنها وقتی اطمینان پیدا کرد که شورشیان آماده‌ی مصالحت نیستند، نخستین اقدامی که انجام داد، فرمود: بر قاتلان عثمان و حامیان آنان لعنت بفرستید و شروع به دعای بد علیه آنان کرد. مردم بصره نیز زمزمه‌ی دعا را همزمان با حضرت عایشه، سر دادند. علی بن ابی طالب دعای دعا کنندگان را شنید و بلا فاصله فرمود: این شور و زمزمه چیست؟ عایشه علیه قاتلان عثمان دعای می‌کند و مردم نیز همراه او در حال دعا هستند. علی جلو آمد و مشغول دعا شد و فرمود: پروردگارا، قاتلان عثمان و حامیان آنان را مورد لعن و نفرین خود قرار بده ^(۱).

ابن اثیر نیز در تاریخ خود همین سخنان را نقل کرده است، البته کتاب «مدائن» به نظر من نرسیده است و روایات صحیحه نیز مؤید همین مطلب هستند که عایشه، طلحه، و زبیر و علی رضی الله عنهم اجمعین قصد جنگ با یکدیگر را نداشتند و به همین خاطر ام‌المؤمنین حضرت عایشه از بیرون رفتن خود اظهار ندامت کرده، فرمود: دوست دارم که شاخ تر یک درختی می‌بودم ولی این راه را انتخاب نمی‌کردم. و می‌فرمود: ای کاش من ده تن امثال حارث بن هشام را گم و از دست می‌دادم ولی با سیاست ابن زبیر موافق نمی‌بودم ^(۲). اگر قصد عایشه اصلاح نمی‌بود و به دنبال قتال می‌بود، آنگاه این ندامت و پشیمانی از کجا؟ و چرا؟

آقای تیجانی می‌گوید: این همه کدورت چرا؟ مورخین ثابت کرده‌اند که عایشه با علی موضع خصمانه‌ای داشته است. وقتی عایشه از مکه داشت بر می‌گشت، در مسیر راه از خبر کشته شدن عثمان آگاه شد و فوق العاده اظهار خوشحالی کرد. اما وقتی خبر شد که مردم با علی بیعت کرده‌اند، بسیار ناراحت شد و فرمود: «دوست داشتم

۱- طبری ج ۳ سنه ۳۶ هـ ص (۴۳).

۲- مصنف ابن ابی شیبة ج ۸ کتاب الجمل ص (۷۱۶).

که آسمان بر زمین می‌آمد ولی علی زمام امور را در دست نمی‌گرفت. و گفت: مرا بر گردانید و شروع به روشن کردن آتش فتنه و شورانیدن مردم علیه علی کرد، همان علی که عایشه نمی‌خواست نام او را بر زبان بیاورد. آیا ام المومنین نشنیده بود که رسول اکرم ﷺ فرمود: (دوستی با علی نشانی ایمان و بغض با وی نشانی نفاق است)؟ حتی بعضی از صحابه گفته بودند: (ما منافقان را نمی‌شناختیم مگر بوسیله‌ی بغض آنان با علی) آیا ام المومنین، قول رسول الله ﷺ (هر کس که من مولای او هستم، علی نیز مولای اوست) را نشنیده بود؟ بدون تردید او از همه‌ی این‌ها خبر داشت لیکن او علی را دوست نداشت و نمی‌خواست نام او را بر زبان بیاورد حتی وقتی خبر موت علی را شنید، سجده‌ی شکر بجا آورد^(۱).

می‌گوییم:

۱- .. این گفته تیجانی که عایشه از کشته شدن عثمان فوق العاده خوشحال شد، نشان بسیار واضحی بر دروغگو بودن او است. هیچ یکی از مورخان این را نگفته‌اند بلکه مورخان، ثابت کرده‌اند که عایشه فقط به خاطر انتقام از خون عثمان و به قصد قصاص قاتلان او از خانه بیرون آمده بود. من می‌پرسم: اگر عایشه از کشتن عثمان راضی بود، برای چه هدفی از خانه بیرون آمد؟ آیا او به خاطر منع کردن علی از احراز خلافت بیرون آمده بود؟! آقای تیجانی لابد می‌گوید: «آری!» و اگر از آقای تیجانی سوال شود: بنابر چه دلیلی؟ می‌گوید: بخاطر اینکه علی رسول الله ﷺ را به طلاق دادن عایشه مشورت داده بود؟! از آقای تیجانی می‌پرسم: اگر عایشه به این دلیل علی را دوست نداشت و مخالف او بود. بیرون آمدن هزاران تن از مسلمانان و حمایت آنان از عایشه را چگونه توجیه می‌کنی؟! آیا جناب تیجانی دلیل عقلانی، دایر بر حمایت این مسلمانان از عایشه رضی الله عنها دارد؟ یا اینکه این جمع کثیر از مسلمانان نیز علی را دوست نداشتند؟ اگر بگوید: آری، از وی می‌پرسم: آیا این کراهیت و عدم محبت دلیلی دارد؟ اگر جوابی دارد، آن را ارائه دهد. و اگر جوابی ندارد، به او بشارت می‌دهم که او از گمراه ترین مردمان است!!

۲- .. آقای تیجانی می‌گوید: «مورخین ثابت کرده‌اند که عایشه نمی‌خواست نام

۱- ثم اهدیت ص (۱۱۸-۱۱۷) و آنگاه... هدایت شدم ص (۱۹۴-۱۹۳).

علی را بر زبان بیاورد». می‌پرسم: این مورخان چه کسانی هستند؟ آیا تو می‌توانی آنان را برای ما معرفی کنی تا ما نیز راستگویان را از میان دروغگویان بشناسیم؟ و تو از چه ماخذ و منابعی سخن می‌گویی؟ واقعیت این است که عایشه رضی الله عنها با طیب خاطر و انشراح صدر نام علی را بر زبان آورده است. شریح ابن هانی می‌گوید: «درباره مسح از عایشه رضی الله عنها سوال کردم. فرمود: نزد علی برو و این سوال را از او بپرس، او از من عالم‌تر است. شریح می‌گوید: نزد علی رفتم، درباره مدت مسح خفین از او پرسیدم، گفت: رسول اکرم صلی الله علیه و آله به ما امر کرد و فرمود: مقیم به مدت یک شبانه روز و مسافر به مدت سه شبانه روز مسح کند^(۱).

امام مسلم نیز این روایت را با سند صحیح از شریح بن هانی نقل کرده است، می‌گوید: نزد عایشه آمدم و درباره مسح از وی پرسیدم، فرمود: نزد علی بن ابی طالب برو. (مسلم - کتاب الطهارة - باب التوقیت فی المسح علی الخفین شماره ۲۷۶).

۳- آقای تیجانی در این راستا، دو حدیث درباره فضیلت علی ذکر می‌کند. (من کنت مولاة فعلي مولاة) و می‌گوید: آیا ام‌المؤمنین، عایشه این سخن رسول الله صلی الله علیه و آله را نشنیده بود؟ بدون تردید، او این سخنان را شنیده بود ولی او علی را دوست نداشت و نام او را بر زبان نیاورد حتی وقتی خیر موت او را شنید، سجده‌ی شکر بجا آورد!!

می‌گوییم:

(الف) در مباحث گذشته ثابت کردم که علی نزد عایشه مبعوض نبود بلکه صرفاً به منظور اجرا حکم قصاص و انتقام خون عثمان با علی اختلاف نظر داشت و به قصد قتال با علی از خانه بیرون نرفت بلکه به منظور برقرار کردن صلح و آشتی میان مردم، بیرون رفت. به همین خاطر او برای تامین خواست مردم دایر بر ایجاد صلح و آشتی دست به این اقدام زد. ابن‌العماد در «شذرات الذهب» می‌نویسد: وقتی علی وارد بصره شد، نزد عایشه رفت و گفت: خدا تو را بیامرزد. عایشه فرمود: تو را نیز، من جز اصلاح قصد دیگری نداشتم^(۲). ابن‌العربی پیرامون توضیح این سخن می‌گوید: «بیرون رفتن

۱- فضائل الصحابة لأحمد ج ۲ رقم (۱۱۹۹) ص (۷۰۲).

۲- شذرات الذهب ج ۱ ص ۴۲ و تحقیق مواقف الصحابة ج ۲ ص (۱۱۵).

عایشه بسوی جنگ جمل به قصد جنگ نبود بلکه مردم نزد او رفتند و درباره ناملایمات و فتنه‌ها به او شکایت بردند و فکر می‌کردند اگر او وارد صحنه شود، فتنه‌ها اصلاح و مشکلات حل خواهند شد. و خود او نیز چنین نی اندیشید. لذا به خاطر تحقق بخشیدن به فرموده خداوند: ﴿لَا خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِّنْ نَّجْوَاهُمْ﴾ [النساء: ۱۱۴] ﴿وَإِنْ طَافَتَا مِنْ الْمُؤْمِنِينَ أَقْتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا﴾^(۱) [الحجرات: ۹] وارد صحنه شد. ابن حبان می‌گوید: عایشه به ابو موسی که از جانب علی فرماندار کوفه بود، نوشت: تو از جریان عثمان آگاه هستی و من به قصد اصلاح و ایجاد صلح و آشتی میان مردم، وارد صحنه شده‌ام، لذا مردم کوفه را امر کن تا در خانه‌ها بمانند و به امن و عافیت خشنود شوند و انتظار کنند تا صلح و آشتی که مورد پسند آنان است میان مردم برقرار شود^(۲).

آری، عایشه رضی الله عنها به خاطر دلایلی که ارائه گردید، وارد صحنه شده بود نه بخاطر عدم محبت و بغض با علی رضی الله عنه به گونه‌ای که آقای تیجانی وانمود می‌کند. آنچه که آقای تیجانی می‌گوید، دروغ آشکار است و هیچ گونه دلیل صحیحی بر اثبات مدعایش وجود ندارد. اینکه عایشه رضی الله عنها در نظر علی رضی الله عنه دارای چه منزلت و جایگاهی بود، بویژه بعد از بروز اختلاف و حوادث ناگواری که میان آن دو بزرگوار رخ داد، ابن بابویه قمی در کتاب «علل الشرائع» از جعفر بن محمد، او از پدرش رضی الله عنه، چنین می‌گوید: «مروان بن حکم گفت: وقتی ما در بصره از دست علی رضی الله عنه با شکست مواجه شدیم علی اموال مردم را به صاحبانش مسترد می‌کرد. هر کس گواه ارائه داد، مالش را به وی پس داد و هر کس نتوانست اقامه‌ی بینه کند، او را سوگند می‌داد. یکی از حاضران گفت: ای امیرالمومنین، اموال غنیمت و اسیران جنگی همه را میان ما تقسیم کن، وقتی روی این موضوع پافشاری شد، علی فرمود: چه کسی از شما آماده است که ام المومنین عایشه را به عنوان اسیر جنگی بپذیرد؟ مردم سکوت اختیار کردند^(۳). آیا دلیلی روشن‌تر و بزرگ‌تر از این دایر بر منزلت و جایگاه ام المومنین از دیدگاه علی بن ابی طالب، وجود دارد؟

۱- أحكام القرآن لابن العربي ج ۳ ص (۱۵۳۶) و تحقیق مواقف الصحابة ج ۲ ص (۱۱۶).

۲- کتاب الثقات لابن حبان ج ۲ ص (۳۸۲) و تحقیق مواقف الصحابة ج ۲ ص (۱۱۵).

۳- علل الشرائع لابن بابویه قمی ج ۲ ص (۳۲۹-۳۲۸).

(ب) تیجانی می‌گوید: ... «عایشه وقتی خبر موت علی را شنید، سجده‌ی شکر بجا آورد. در پاورقی، این سخن را به منابع زیر نسبت می‌دهد: طبری، ابن الاثیر، فتنه الکبری و به تمام مورخان که حوادث و رویدادهای سال چهلیم هجری را نقل کرده‌اند.» (ثم اهتدیت ص ۱۱۸) و آنگاه... هدایت شدم ص (۱۹۴).

طبری، ابن اثیر و سایر کتب تاریخ را که حوادث سال چهلیم هجری را آورده‌اند، مورد تحقیق و مطالعه قرار داده‌ام، کوچک‌ترین اثری از این دعوای تیجانی را نیافتم، خدا پدرش را بیامرزد، حقاً که در دروغ‌گویی دومی ندارد!

تیجانی به یوه گویی‌اش ادامه داده، می‌گوید: «این سوال همواره در ذهن تکرار می‌شود، کدام فریق حق و کدام فریق باطل است؟ یا علی و همراهانش ستمکار بودند و یا عایشه، طلحه، زبیر و همراهانش؟ احتمال سومی وجود ندارد، فکر نمی‌کنم پژوهشگران انصاف جو جز این بیندیشد که حق با علی و همراهانش بوده است (زیرا حق با علی دور می‌زند، «الحق یدور مع علی حیث دار» یعنی علی هر جاکه برود حق با وی است) و عایشه که آتش فتنه را روشن کرده است بر باطل است. فتنه‌ای که مانند آتش در جنگل خشک و تر همه را سوزانده و آثار نامطلوبش هنوز از بین نرفته است. برای اطلاعات بیشتر و به خاطر اطمینان قلب خودم، آنچه را بخاری در کتاب الفتن، تحت عنوان (فتنه‌هایی که مانند امواج متلاطم دریا هستند) آورده است، بیان می‌کنم. امام بخاری می‌گوید: وقتی طلحه، زبیر و عایشه به بصره رفتند، علی و عمار بن یاسر و حسن بن علی را به بصره فرستاد. حسن و عمار وارد بصره شدند و بالای منبر رفتند، حسن در طبقه‌ی بالای منبر رفت و عمار در طبقه پایین بود. مردم تجمع کردند. عمار گفت: به خدا سوگند، او در دنیا و آخرت همسر پیامبر شما است اما خداوند دارد از شما امتحان می‌گیرد، تا معلوم کند که شما از خداوند اطاعت می‌کنید یا از عایشه^(۱).

می‌گوییم:

(الف) خیر، آقای تیجانی، چنین نیست که تو می‌گویی بلکه احتمال سومی نیز وجود دارد. و آن اینکه، فریقین برای رسیدن به حق اجتهاد کردند و هیچ یک از فریقین ستمکار نبود. زیرا فتنه‌ی قتل عثمان، تمام امت را به دو فریق تقسیم کرده بود. یک فریق معتقد بود که قاتلان عثمان فوراً و بدون تاخیر باید قصاص شوند که در

۱- ثم اهتدیت ص (۱۲۰-۱۱۹) و آنگاه... هدایت شدم ص (۱۹۵-۱۹۴).

راس آنان، عایشه، طلحه و زبیر رضی الله عنهم اجمعین قرار داشتند. فریق دیگر نیز قصاص قاتلان عثمان را واجب و لازم می‌دانست ولی در عین حال معتقد بود که در این باره مقداری زمان و فرصت لازم است تا رسیدن به این هدف ممکن باشد. زیرا قاتلان وابسته به طوایف و قبایل متعددی بودند و از آنان دفاع می‌کردند و برای تشخیص صحیح عاملان و آمران ترور عثمان زمان بیشتری در کار است. حضرت علی و اصحابش از این موقف حمایت می‌کردند. و اتفاقاً عاملان و امران ترور عثمان، عاملان اصلی حادثه جمل بودند، هیچ کدام از این دو فریق دخالتی در شعله ور کردن آتش جنگ نداشت. همان گونه که در مباحث گذشته به این مطلب اشاره شده است.

(ب) اما روایت بخاری که قلب تیجانی را سکون و آرامش بخشیده است، در واقع از بزرگ‌ترین دلایل بر فضیلت عایشه است ولی چه بگوییم درباره انسان جاهل و نادانی که از روایات و دلایلی علیه اهل سنت استدلال می‌کند که در واقع علیه خود او وهم کیشانش هستند. من باب مثال در حدیث مذکور، عمار گواهی می‌دهد که ام المومنین، عایشه در دنیا و آخرت همسر رسول الله ﷺ است! همسر بودن رسول الله ﷺ در آخرت، معنی‌اش این است که عایشه در بهشت همسر رسول الله است و از بانوان بهشتی است؟! آیا مزیت و کرامتی برتر از این برای عایشه هست؟ آیا بدون اینکه خدا و رسول خدا از وی خشنود باشند، او استحقاق چنین منزلت و جایگاهی را دارد؟ اما درباره قول عمار باید عرض کنم که، عمار از حامیان حضرت علی بود و می‌خواست مردم را در جهت حمایت از علی بن ابی طالب ﷺ تشویق کند اما مردم بخاطر اینکه، طرف مقابل حضرت علی، ام المومنین عایشه بود، در حمایت همه جانبه از حضرت علی تردید داشتند. عمار سعی می‌کرد نشان دهد که حق با علی است. زیرا او خلیفه‌ی مسلمانان است و اطاعت از وی واجب است همان گونه که خداوند امر کرده است. البته این جریان قبل از این بود که عایشه، طلحه و زبیر خواستار قصاص از قاتلان عثمان شوند. بی‌تردید، عایشه، طلحه و زبیر بر این باور بودند که مطالبه‌ی قصاص خون عثمان از قاتلان او قبل از تسلیم شدن در برابر خلافت علی، حکم خداوند است. همانطور که خود حضرت عایشه این مطلب را با عثمان بن حنیف، زمانی که عثمان ابن حنیف درباره دلیل خروجش از وی سوال می‌کرد، در میان گذاشت و فرمود: «به خدا سوگند، شخصی مانند من هرگز پنهان کاری نمی‌کند و فرزندانش را در ابهام قرار نمی‌دهد همانا شورش از اهالی شهرها و جنگجویان قبایل است. آنان در حرم رسول

خدا دست به جنگ و شرارت زدند. و در آنجا حوادث آفریدند و حادثه آفرینان و اهل بدعت را در آنجا پناه دادند و خود را در حرم رسول الله صلی الله علیه و آله مستحق لعن و نفرین الهی قرار داده و بدلیل کشتن امام مسلمانان بدون هیچ مجوزی خود را گرفتار قهر و عذاب خداوند کردند. خون‌های حرام را مباح دانسته بر زمین ریختند، اموال مردم را به غارت بردند. حرمت بلد حرام و ماه حرام را رعایت نکردند. در جایی اقامت کردند که اقامت در آنجا را دوست نداشتند، به خود و دیگران ضرر رساندند، نه تقوی داشتند و نه برای مردم آنجا مفید بودند. در میان مسلمانان آمده‌ام تا آنان را از اعمال این گروه آگاه سازم و نشان بدهم که مردم بعد از ما در چه حالتی هستند و برای اصلاح این اوضاع باید چه بکنند و این آیه را قرائت کرد: ﴿لَا خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِّن نَّجْوَاهُمْ إِلَّا مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلَاحٍ بَيْنَ النَّاسِ﴾ [النساء: ۱۱۴] «در بسیاری از (در گوسی و) نجوهای‌شان خیری نیست، مگر که (با این کار) امر به صدقه دادن یا کار نیک، یا اصلاح در میان مردم کند». بزرگ و کوچک، زن و مرد، همه ما باید به امر الله و رسولش برای اصلاح بلند بشویم، این است رسالت ما که شما را به کار نیک امر کنیم، از کارهای بد منع کنیم و برای تغییر دادن بدی‌ها تشویق کنیم^(۱).

تیجانی در ادامه سخنان بی‌سر و ته خود می‌گوید: «بخاری در کتاب شروط، تحت عنوان (ما جاء في بیوت أزواج النبي) آورده است. رسول اکرم صلی الله علیه و آله در حال ایراد سخن به طرف منزل عایشه اشاره کرده فرمود: ههنا الفتن، اینجا مرکز فتنه است، اینجا مرکز فتنه است، اینجا مرکز فتنه است. فتنه‌ها از آنجا هستند. از آن سمت که دو شاخ شیطان قرار دارند (یعنی از طرفی که آفتاب طلوع می‌کند)»^(۲).

می‌گوییم:

۱- ... کتاب شروط بخاری را باز کردم، عنوان مذکور را در آن کتاب نیافتم، بلکه این در بابی دیگر تحت عنوان «باب الخمس» آمده است. آری، این اشتباه در بیان ماخذ و منبع حدیث، از آقای تیجانی حکایت از آن دارد که این اشکال را کسانی دیگر برای او دیکته کرده‌اند و خود او ماخذ را مطالعه نکرده است.

۱- تاریخ طبری ج ۳ ص (۱۴) سنه ۳۶ هـ

۲- ثم اهدیت ص (۱۱۹) و آنگاه... هدایت شدم ص (۱۹۶-۱۹۵).

۲- .. آقای تیجانی، درباره اینکه عایشه مصدر فتنه‌ها بوده است، از این حدیث استدلال می‌کند؟! بطلان این استدلال او مانند آفتاب روشن است. زیرا منظور رسول اکرم ﷺ جهت مشرق بوده است، اگر منظورش بیت یا منزل عایشه می‌بود، راوی بجای کلمه‌ی «نحو مسکن» (إلی مسکن) می‌گفت: در صحیح مسلم از ابن عمرؓ چنین آمده است: رسول الله ﷺ از خانه‌ی عایشه بیرون آمد و فرمود: اساس کفر از اینجا است، از طرفی که دو شاخ شیطان طلوع می‌کنند (یعنی از طرفی که آفتاب طلوع می‌کند)^(۱) در روایتی دیگر از ابن عمر چنین نیز آمده است: «از رسول الله ﷺ در حالی که رو به مشرق بود، شنیدم فرمود: ای مردم هوشیار باشید فتنه‌ها از این طرف (مشرق) هستند، از آن طرف که دو شاخ قرار دارند. یعنی از طرفی که آفتاب طلوع می‌کند. (مسلم مع الشرح رقم (۳۹۰۵) بخاری کتاب الفتن رقم (۶۶۸۰).

و به خاطر اینکه شک صد در صد زایل شود، می‌خواهم روایتی دیگر از صحیح مسلم را نقل کنم: «ابن عمر می‌گوید: رسول اکرم ﷺ در کنار درب خانه‌ی حفصه و در روایت عبیدالله بن سعید، در کنار درب خانه‌ی عایشه ایستاده، با دست خود به طرف مشرق اشاره می‌کند، ظاهر می‌شوند. این مطلب را دوتا سه بار تکرار کرد^(۲). (فکر می‌کنم حق آشکار گشته و دوستان شیطان به رسوایی کشیده شده‌اند). توضیح از مترجم: آفتاب پرستان، موقع طلوع آفتاب آن را عبادت می‌کردند و معتقد بودند که آفتاب از میان دو شاخ شیطان طلوع می‌کند. به همین خاطر مطلع خورشید به محل طلوع شاخ شیطان (حيث يطلع قرنا الشيطان) تعبیر شده است.

تیجانی می‌گوید: بخاری در صحیح خود مسایل بسیار شگفت‌آوری را پیرامون بی‌ادبی عایشه نسبت به رسول الله ﷺ آورده است. این مسایل به حدی توام با سو ادب بوده‌اند، حتی پدر عایشه، ابوبکر او را چنان زد که خون از بدنش جاری شد و خداوند درباره گو بگوی او با رسول الله ﷺ، او را تهدید به طلاق و بحث جایگزین کردن همسری بهتر از او برای رسول الله ﷺ را به میان آورده است. این داستان دیگری است

۱- مسلم مع الشرح (۲۹۰۵) کتاب الفتن، باب الفتنة من المشرق.

۲- همان ماخذ گذشته.

که شرح آن به طول می‌انجامد.

می‌گوییم:

۱- .. این گفته‌ی آقای تیجانی که «عایشه در حق رسول الله صلی الله علیه و آله چنان مرتکب سو ادب شده است حتی پدرش ابوبکر او را به حدی مورد ضرب قرار داده است که خون از بدنش جاری شده است». آقای تیجانی صحیح بخاری را ماخذ و منبع این خبر قرار داده است. این دروغ محض است. اگر نمی‌پذیرد، باید این روایت را در صحیح بخاری ارائه بدهد و ثابت کند و بعد حقد و کینه‌ای را که در دل دارد، بیرون بیاورد.

۲- .. اینکه عایشه با رسول الله صلی الله علیه و آله گو بگو کرده حتی که خداوند او را تهدید به طلاق کرده است و صحبت از دادن همسری بهتر از او به رسول الله صلی الله علیه و آله را به میان آورده است،

باید عرض کنم:

(الف) بارها عرض کردم که در واقع تمام انسان‌ها از گناهان معصوم نیستند بلکه جایز الخطا هستند و مرتکب گناهان صغیره و کبیره می‌شوند به جز پیامبران. اگر فردی مرتکب گناه شود، خواه عایشه باشد یا دیگری این یک جریان خارق العاده و شگفت‌آوری نباید محسوب شود، زیرا (بجز پیامبران) کسی معصوم نیست. لذا پسندیده و عقلانی نیست اینکه خطا و گناهی را که عایشه مرتکب شده و از آن توبه کرده است، آقای تیجانی آن را از بدی‌های عایشه بشمارد، آن را موجب طعن و عیب قرار بدهد، و چنان بیندیشد که عایشه مرتکب مکروهی شده است. در عین حال آقای تیجانی و هم کیشانش فراموش نکنند، وقتی علی ابن ابی طالب رضی الله عنه می‌خواست در کنار فاطمه با دختر ابوجهل ازدواج کند، رسول الله صلی الله علیه و آله ناراحت شد، خشم کرد حتی فرمود: «همانا بنی هاشم بن مغیره می‌خواستند دخترشان را در عقد علی ابن ابی طالب در بیاورند، من اجازه نمی‌دهم، اجازه نمی‌دهم، اجازه نمی‌دهم، مگر اینکه علی بن ابی طالب دختر مرا طلاق دهد، آنگاه با دختر بنی هاشم بن مغیره ازدواج کند»^(۱).

آری، خواننده‌ی محترم، مشاهده می‌کنی که رسول الله صلی الله علیه و آله علی را به طلاق دادن فاطمه تهدید می‌کند، اگر علی درباره نکاح دختر ابی جهل تصمیمش را عملی می‌کرد.

آیا پسندیده و معقول است، این تصمیم حضرت علی را موجب طعن و عیب برای او تصور نموده و آن را در عداد گناهان او به حساب بیاوریم؟! آیا کسی چنین می‌اندیشد، به جز کسی که نادان تر از همه‌ی انسان‌ها باشد؟!.

(ب) تیجانی می‌گوید: «خداوند عایشه را تهدید به طلاق کرده است و خواسته است به حضرت محمد ﷺ، همسری بهتر از عایشه بدهد». این سخنان تیجانی صحت ندارند. امام بخاری از خلیفه المسلمین، عمر بن خطاب روایت کرده است: همسران پیامبر ﷺ درباره غیرت در حق او، تجمع کرده بودند. عمر بن خطاب ﷺ می‌گوید: به آنان گفتم: اگر پیامبر ﷺ شما را طلاق بدهد، ممکن است خداوند همسران بهتری از شما به پیامبر ﷺ بدهد، آنگاه آیه نازل شد. همانطور که روشن است، آیه در واقع تهدید طلاق نیست بلکه نوعی اختیار است که خداوند به پیامبرش داده است و به همین خاطر، این آیه، آیه‌ی تطهیر نام دارد. علاوه بر این، این آیه مخصوص عایشه نیست بلکه تمام همسران رسول الله ﷺ در عموم آن داخل هستند. بر فرض اینکه آیه مخصوص عایشه است و خداوند او را تهدید به طلاق کرده است، می‌پرسم: آیا تهدید کردن رسول الله ﷺ علی بن ابی طالب را متوجه علی بن ابی طالب می‌کند؟! اگر چنین است، هر عیب و نقصی که متوجه عایشه هست متوجه علی نیز می‌شود، اگر چنین تصور شود که علی مرتکب خطای محض شده و از خطا رجوع کرده است و در این خطا هیچ نقص و عیبی متوجه او نمی‌شود، پس عایشه نیز در جمیع جوانب قضیه مانند علی است، ای تیجانی، تو کدام موضع را اختیار می‌کنی؟!.

آقای تیجانی در ادامه‌ی یاوه‌گویی‌هایش می‌گوید: «بعد از همه‌ی این سخنان اکنون این سوال برای من مطرح است که عایشه بنا بر چه دلیلی، از ناحیه‌ی اهل سنت مستحق این همه عزت، کرامت و احترام است، آیا بخاطر اینکه او همسر رسول الله ﷺ است، همسران رسول الله ﷺ زیادند، از میان آنان بهتر از عایشه نیز وجود دارد (برتری بعضی از آنان در برابر عایشه از خود رسول الله ﷺ نیز ثابت است. « تیجانی در حاشیه ترمذی، الاستیعاب و اصابه را به عنوان ماخذ برای این مدعا ذکر کرده است).

... یا بخاطر اینکه او دختر ابی بکر است و یا بخاطر اینکه او بزرگ‌ترین نقش را در ممانعت از اجرا وصیت رسول الله ﷺ دایر بر خلافت بلافاصله علی بن ابی طالب بازی کرده است. حتی وقتی به او گفته شد که رسول الله ﷺ علی را به عنوان وصی برگزیده

است، گفت: «چه کسی چنین می‌گوید، من رسول الله ﷺ را دیده‌ام، سر مبارک او در سینه‌ی من بود، طشت را طلب کرد و خم شد و فوت کرد من حتی متوجه مرگش هم نشدم. چگونه او برای علی وصیت کرده است»^(۱).

به این بدخواه می‌گوییم:

۱-... عایشه در واقع شایسته‌ی همه‌ی این احترام، تقدیر و تجلیل حتی شایسته‌ی

بیش از این است. زیرا او همسر رسول الله ﷺ است. همان رسول که خودش پاکیزه بود و عایشه را به عنوان همسر انتخاب نمود که او نیز پاکیزه بود.

خداوند می‌فرماید: «زنان ناپاک برای مردان ناپاک و زنان عقیف و پاکدامن برای مردان عقیف و پاکدامن هستند. این پاکان، از تهمت‌هایی که به آنان می‌چسبانند پاک هستند. برای آنان مغفرت و روزی نیک موجود است» (نور ۶۲).

مجاهد، عطا، سعید بن جبیر، شعبی، حسن بصری، حبیب ابن ابی ثابت و ضحاک بر این باورند که این آیه درباره‌ی ام‌المؤمنین، عایشه و اهل افک نازل شده است. ابن جریر طبری نیز این را تایید کرده است^(۲). ﴿أَوْلِيَّكَ مَبْرَأُونَ

مِمَّا يَقُولُونَ﴾ [النور: ۲۶] (یعنی آنان از تهمت‌های اهل افک و دشمنان خیلی دور هستند)^(۳). آقای تیجانی هرگاه قصد کند که عایشه را ناپاک ثابت کند، آیا

این بزرگ‌ترین عیبی برای رسول الله ﷺ به حساب نمی‌آید؟ چگونه بگوییم

«خیر» حال آنکه خداوند می‌گوید: ﴿الْحَيِّثُ لِلْحَيِّثِينَ﴾ [النور: ۲۶] (زنان

ناپاک برای مردان ناپاک هستند)!! ما اهل سنت از عایشه تجلیل می‌کنیم زیرا او

مادر معنوی و ایمانی اهل ایمان است. خداوند می‌فرماید: ﴿الَّتِي أَوْلَىٰ

بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ﴾ [الأحزاب: ۶] «پیامبر ﷺ در حق اهل

ایمان از خود آنان نزدیک‌تر است و همسران پیامبر مادران (معنوی) مومنان

هستند».

۲-... تیجانی می‌گوید: «محبت اهل سنت با عایشه اگر به خاطر این است که

۱- ثم اهدتیت ص (۱۲۰-۱۱۹) و آنگاه... هدایت شدم ص (۱۹۶).

۲- تفسیر ابن کثیر ج ۳ سوره نور ص (۲۸۸).

۳- تفسیر ابن کثیر ج ۳ ص (۲۸۹).

عایشه همسر رسول الله است، پس رسول الله ﷺ همسران دیگری به تصریح خود پیامبر بهتر از عایشه را نیز داشت. چرا با آنان این گونه محبت نمی‌شود؟ آقای تیجانی (سنن) ترمذی، الاستیعاب و اصابه را مآخذ این مدعای خود معرفی می‌کند.

می‌گوییم:

سنن ترمذی، ابواب فضایل، باب فضیلت ام المومنین، عایشه رضی الله عنها را باز کردم. این حدیث را که راوی آن خود عایشه است دیدم. «مردم برای دادن هدیه به رسول اکرم ﷺ، در انتظار نوبت حضرت عایشه بودند. عایشه می‌گوید: سایر همسران رسول الله ﷺ در خانه‌ی ام سلمه گرد هم آمدند و خطاب به ام سلمه گفتند: ای ام سلمه، مردم برای دادن هدایای خود به رسول اکرم ﷺ، روزی را که رسول الله ﷺ در خانه عایشه باشد، انتظار می‌کنند. و ما مانند عایشه قصد خیر را داریم، شما به رسول الله ﷺ بگویید، تا مردم را امر کند هر جا که او باشد، هدایا را به آنجا بفرستند. ام سلمه این مطلب را به رسول الله ﷺ یادآور شد، رسول الله توجه نکرد. بار سوم وقتی او سلمه با تاکید بیشتر یادآور شد، رسول اکرم ﷺ فرمود: «ای ام سلمه، درباره عایشه مرا اذیت نکن. زیرا من در رخت‌خواب هیچ کسی از شما نبودم که بر من وی نازل شود، به جز رخت‌خواب عایشه^(۱). عمرو بن عاص می‌گوید: رسول الله ﷺ در غزوه‌ی ذات سلاسل مرا ماموریت داد. وقتی از ماموریت برگشتم، پرسیدم: ای رسول خدا، چه کسی نزد تو محبوب‌تر است؟ فرمود: عایشه. عرض کردم: از مردان چه کسی نزد تو محبوب‌تر است؟ فرمود: «أبوها» پدر عایشه^(۲). از انس روایت است، از رسول اکرم ﷺ سوال شد: «محبوب‌ترین مردم نزد شما چه کسی است؟» فرمود عایشه. سوال شد: از مردان چه کسی؟ فرمود: پدرش. عبدالله بن زیاد الاسدی می‌گوید: از عمار بن یاسر شنیدم که فرمود: او (عایشه) در دنیا و آخرت همسر رسول اکرم ﷺ است^(۳). از انس بن مالک روایت است که رسول اکرم ﷺ فرمود: فضیلت عایشه در برابر سایر زنان مانند فضیلت ثرید (نان که در خورش آغشته شود) است در برابر سایر خوراکی‌ها. ترمذی برقم

۱- سنن ترمذی جلد ۵ کتاب المناقب باب فضل شماره (۳۸۷۹).

۲- سنن ترمذی (۳۸۸۶) بخاری (۳۴۶۲).

۳- سنن ترمذی برقم (۳۸۸۹).

(۳۸۸۷). خود حضرت عایشه رضی الله عنها می‌گوید: «رسول اکرم صلی الله علیه و آله خطاب به من فرمود: «ای عایشه، جبرائیل به تو سلام می‌گوید». من در جواب گفتم: وعلیه السلام ورحمة الله^(۱). ابی موسی اشعری می‌گوید: «ما یاران رسول الله صلی الله علیه و آله هرگاه در یک حدیث دچار مشکل می‌شدیم، نزد عایشه می‌رفتیم او مشکل ما را حل می‌کرد^(۲). موسی بن طلحه می‌گوید: «کسی را سخن‌ورتر از عایشه ندیده‌ام». ترمذی رقم (۳۸۸۳). سپس باب «فضیلت ازواج النبی صلی الله علیه و آله» را باز کردم، حدیث ذیل را به روایت صفیه بنت حیی یافتیم. صفیه می‌گوید: وقتی من در خانه‌ی رسول الله صلی الله علیه و آله رفتم و به ازدواج او در آمدم، سخنانی از عایشه و حفصه به من رسیده بود. من این سخنان را به عرض رسول الله رساندم. رسول الله صلی الله علیه و آله به من فرمود: (تو از آنان نپرسیدی که چگونه از تو بهتر هستند؟ می‌گفتی: شوهر من محمد و پدر من هارون و عموی من موسی است) آنچه که به صفیه از ناحیه عایشه و حفصه رسیده بود، این بود که آنان گفته بودند: ما نزد رسول الله صلی الله علیه و آله از صفیه محبوب‌تر هستیم، زیرا ما همسران رسول الله و دختر عموی او هستیم^(۳). این‌ها روایاتی هستند که درباره فضیلت عایشه و صفیه آمده‌اند.

آری، می‌گویم:

(الف) بدون تردید عایشه بنابر انبوه دلایل صحیح و صریح که در منابع صحیح مانند بخاری و مسلم وارد شده‌اند، از افضل‌ترین زنان و همسران رسول الله صلی الله علیه و آله بوده است.

(ب) در حدیث صفیه چنین چیزی ذکر نشده که دال بر افضل بودن او در برابر عایشه باشد. زیرا آنچه را که رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده بود، منظورش خاطر جویی صفیه بود در برابر آنچه که عایشه و حفصه به او گفته بودند و او را رنجانیده بودند. علاوه بر این، در احادیث صریحه با بیان روشن، افضل بودن عایشه در برابر سایر ازواج از زبان خود رسول الله صلی الله علیه و آله آمده است.

(ت) آنچه که در بند (ب) گفته شد در صورت صحت حدیث صفیه است. اما حدیث از لحاظ سند ضعیف است. آلبانی تحت عنوان «ضعیف سنن ترمذی رقم ۸۱۶»

۱- ترمذی برقم (۳۸۸۲).

۲- ترمذی رقم (۳۸۸۳) و صحیح ترمذی (۳۰۴۴).

۳- ترمذی رقم (۳۸۹۲).

می‌گوید: «حدیث غریب لا نعرفه إلا من حدیث هاشم الكوفي، وليس إسناده بذلك». «حدیث غریبی است، تنها از طریق هاشم شناخته شده است و سندش چندان قوی نیست».

درباره فضایل عایشه روایات زیادی وارد شده است. اما از تمام همسران رسول الله ﷺ داناتر بوده است. از زهری چنین نقل شده است: «اگر علم عایشه در کنار علم تمام همسران رسول الله ﷺ و در کنار علم تمام زنان گذاشته شود، علم عایشه بیشتر و بهتر خواهد بود»^(۱) امام زهری در ادامه ی این بحث، حدیث عمرو بن عاص و حدیث انس رضی الله عنه را دایر بر اینکه عایشه از تمام همسران رسول الله ﷺ بهتر و نزد رسول الله ﷺ از همه محبوب‌تر بوده است، آورده است. درباره «الإصابة» باید عرض شود، تمام احادیثی که در آن ذکر شده‌اند قطع نظر از صحت و سقم، حتی یک حدیث که در آن، بحثی از تفضیل صفیه بر عایشه به میان آمده باشد، دیده نشده است مگر حدیثی که گذشت^(۲).

۳- .. آقای تیجانی می‌گوید: محبت اهل سنت با عایشه به خاطر این است که عایشه در رد وصیت رسول الله ﷺ دایر بر خلافت علی، نقش بسیار موثری را باز کرده است... الخ.

می‌گویم:

(الف) عایشه در رد وصیت رسول الله ﷺ دایر بر خلافت علی هیچ گونه نقشی را بازی نکرده است. اگر رسول الله ﷺ چنین وصیتی کرده بود، عایشه در برابر تمام امت قادر به انکار و رد آن نبود. کل کارنامه عایشه رضی الله عنها در این باره این بود که او چنین فرمود: «من چنین وصیتی را نشنیده‌ام، هر چند که رسول اکرم ﷺ در مرض وفات نزد من و در خانه‌ی من بوده است و آخرین سخنان را با من در میان گذاشته است».

(ب) اگر رسول اکرم ﷺ می‌خواست چنین وصیتی بکند، لابد در جمع مردم آن را مطرح می‌کرد، تنها با ذکر آن در خانه و یا نزد همسرش اکتفا نمی‌کرد. آقای تیجانی مدعی است که دلایل درباره وصیت رسول الله ﷺ دایر بر خلافت بلافصل علی بسیار

۱- الاستیعاب ج ۴ حرف العین ص (۱۸۸۳).

۲- به الإصابة ج ۷ ص (۷۴۲-۷۳۹) مراجعه کنید.

زیاد است و بعضی از آن‌ها را در کتاب خودش ذکر کرده، مدعی شده است که این دلایل به صراحت لهجه دال بر استخلاف علی هستند، با این همه، او چگونه می‌گوید که عایشه در رد وصیت رسول الله ﷺ دایر بر خلافت علی نقش بزرگی را ایفا کرده است؟! اگر همه‌ی این دلایل که طبق گمان او به صورت ظاهر و آشکار دال بر امامت علی هستند، ولی نزد اهل سنت حجت نیستند، لابد قول عایشه شایسته‌تر است که حق باشد.

(ت) عایشه رضی الله عنها که بدلیل صداقتش معروف به صدیقه و دختر ابوبکر صدیق است، امکان ندارد که منکر وصیت رسول الله ﷺ باشد، اگر واقعاً چنین وصیتی انجام گرفته است. بی‌تردید او پاکیزه در دنیا و آخرت همسر شخصیتی پاک و پاکیزه است. او بهترین، افضل‌ترین و محبوب‌ترین همسر رسول الله ﷺ است. او مستحق و شایسته‌ی چنین منزلت و جایگاهی نشده است مگر بخاطر اینکه او بهترین زنان روی زمین است. با این منزلت و جایگاهی که ام‌المؤمنین عایشه رضی الله عنها دارد، چگونه سخنان آقای تیجانی را که در دروغ‌گویی، مهارت کامل دارد و احادیث صحیح و درست را کاذب جلوه می‌دهد، باور کنیم؟ او بهترین مردم را، بدترین معرفی می‌کند، گمراه‌ترین آدم را، راه یافته معرفی می‌کند، کسی که چنین حالتی را دارد، می‌شود که ما سخنان او را باور کرده و بهترین زنان روی زمین و مادر مومنان را دروغگو قرار بدهیم؟!.

آقای تیجانی می‌گوید: یکی از دلایل محبت اهل سنت با عایشه این است که او با علی و اولادش به جنگ برخاست حتی درباره دفن جنازه‌ی حسن بن علی در کنار جدش معترض شد و گفت: «در خانه‌ی من داخل نکنید کسی را که من او را دوست ندارم» و قول رسول الله ﷺ را درباره حسن و برادرش حسی فراموش کرده بود و یا بدان توجه نکرده بود، رسول الله ﷺ درباره حسن و حسین چنین فرموده بود: (حسن و حسین سرداران جوانان بهشت هستند) یا (دوست دارد خدا را کسی که با حسن و حسین دوست باشد و هر کس که با آن دو بغض ورزد، نزد خدا مبعوض خواهد بود) یا اینکه (هر کس که با حسن و حسین بجنگد من نیز با او می‌جنگم، هر کس با آن دو صلح کند من نیز با وی صلح خواهم کرد) علاوه بر این چند روایت، روایات دیگر در این زمینه نیز زیاد است و من نمی‌خواهم در مورد همه‌ی آن‌ها سخن به میان بیاورم. چرا چنین نباشد. حسن و حسین مگر دوتا ریحانه و گل سر سبد اهل بهشت نیستند^(۱).

آقای تیجانی در جایی دیگر می‌گوید: فاطمه زهراء که وصیت کرده بود تا در شب دفن شود، در کنار قبر پدرش دفن نشد، پس چه به سر جسد پسرش حسن آمد که در کنار قبر جدش دفن نگردید؟! همین (کلمه تحقیر) ام المومنین بود زمانی که امام حسین جسد برادرش حسن را آورد تا در کنار جدش دفن کند، نگذاشت و مانع از دفن شد. حتی سوار قاطر شده از خانه بیرون آمد و با صدای بلند می‌گفت: «در خانه‌ی من دفن نکنید کسی را که من او را دوست ندارم». بنو امیه و بنو هاشم برای جنگ و قتال علیه یکدیگر صف آرایی کردند، امام حسین گفت: من جسد برادرم را دور قبر جدش رسول الله ﷺ طواف داده در بقیع آن را دفن می‌کنم، زیرا امام حسن وصیت کرده بود که به خاطر من حتی یک قطره خون هم ریخته نشود، ابن عباس رضی الله عنه درباره عایشه اشعار بسیار خوبی را سروده است:

تجملت تبغلت ولو عشت تفيلت لك التسع من الثمن وبالكل تصرف

ترجمه: روزی سوار بر شتر شدی و اینک سوار بر استر می‌شوی، و اگر زنده بمانی بر پیل هم سوار می‌شوی. تو تنها یک نهم از یک هشتم را داری ولی در تمام میراث تصرف کردی^(۱).

می‌گوییم:

۱- ... منبع و ماخذ این دروغ‌ها چیست؟ و نهایت صحت آن‌ها در چه حد و میزانی است؟ اگر آقای تیجانی عرضه‌ای دارد به ما ارائه دهد این سخنان بی‌سر و ته را از کجا آورده است؟ و گر نه هر کودن می‌تواند علیه بهترین فرزند آدم، هرچه که دلش می‌خواهد بگوید!

۲- کوچک‌ترین شک و تردید در کاذب بودن این روایت و اینکه این سخنان افترا محض علیه ام المومنین هستند، وجود ندارد حتی به ادعا می‌توان گفت: آنچه که در این باب در خصوص ام المومنین روایت می‌شود، همه‌اش دروغ هستند کم‌ترین نشانی در کتب و منابع اهل سنت از این روایت دیده نشده است بلکه عکس و ضد این روایات در آن‌ها دیده شده است. ابن اثیر درباره خبر وفات حسن بن علی رضی الله عنه آورده است: «حضرت حسین درباره دفن برادرش، حسن

۱- ثم اهدتیت ص (۱۴۰-۱۳۹) و آنگاه... هدایت شدم ص (۲۳۰-۲۲۹).

از عایشه اجازه خواست، عایشه رضی الله عنها موافقت فرمود^(۱). و در «استیعاب» آمده است: «وقتی حسن فوت کرد، حسین نزد عایشه رفت و از وی اجازه‌ی دفن برادرش را در کنار رسول الله صلی الله علیه و آله خواستار شد. عایشه فرمود: «نعم و کرامة»^(۲) در بدایه آمده است: «حسین نزد عایشه قاصد فرستاد و خواستار دفن برادرش در کنار رسول الله صلی الله علیه و آله شد، عایشه موافقت کرد^(۳). (البدایة لابن کثیر ج ۸ ص ۴۶ سنه ۴۹) خواننده محترم، یک نگاه کوتاه به حق و واقعیت بینداز و قضاوت کن. آقای تیجانی چقدر از حق منحرف شده و باز ادعای عقلانیت و انصاف را دارد؟ لا حول ولا قوة إلا بالله.

۳- دشمنان واقعی حسن بن علی در واقع خود را دوستان و هواداران و شیعیان او جا زدند. آنان بر اساس اعتراف خود شیعیان دوازده امامی از پست‌ترین و فاسدترین مردمان هستند. ابومنصور طبرسی که از امامان شیعه است. از حسن بن علی روایت می‌کند، امام حسن می‌گوید: «به خدا سوگند معاویه را برای خود بهتر می‌دانم از آنانی که مدعی شیعه بودن و هواداری از من را دارند و در پشت پرده در صدد سر به نیست کردن من هستند.!! اموال من را به غارت بردند و تمام متاع مرا چاپیدند، به خدا سوگند، اگر از معاویه تعهد می‌گرفتم و بوسیله او جانم را حفاظت می‌کردم و درباره اهل و عیالم در امان می‌بودم(!؟) بهتر بود از اینکه مرا بکشند و خانه و کاشانه‌ام را به یغما ببرند^(۴). آری، آقای تیجانی این‌ها دشمنان حسن بودند نه عایشه، این سخن از کتاب راهنمایان و رهبران خود تو نقل می‌شود.

۴-.. درباره ادعای آقای تیجانی دایر بر دو بیتی که ابن عباس در حق ام‌المؤمنین سروده است. باید عرض شود: علاوه بر اینکه این دو بیت نهایت

۱- الکامل لابن الأثیر ج ۳ ص ۳۱۵ سنه ۴۹.

۲- الاستیعاب ج ۱ حرف ح الحسن بن علی (ص ۳۹۲).

۳- آن کسی که نگذاشت حضرت حسن در کنار رسول اکرم صلی الله علیه و آله دفن گردد، مروان بن حکم بود چنان‌چه در ((الکامل)) ابن اثیر و ((البدایة والنهاية)) ابن کثیر در حوادث سال ۴۹ هـ آمده است. ((مترجم)).

۴- الاحتجاج للطبرسی ج ۲ (ص ۲۹۰).

خفت و رکاکت معنی را در بر دارند، متضاد و متعارض اند با آنچه که ابن عباس در حق ام المومنین در موقع وفات او گفته است. امام احمد در «فضایل» از ذکوان، غلام عایشه نقل کرده است: «ذکوان برای ابن عباس از عایشه اجازه‌ی ورود خواست. عایشه رضی الله عنها در بیماری موت به سر می‌برد و برادر زاده‌اش، عبدالله بن عبدالرحمن نزد او بود. ذکوان گفت: عبدالله بن عباس که از بهترین فرزندان تو هست، خواستار ملاقات و دیدار با شما است. عایشه فرمود: از پاکی و خوبی عبدالله بن عباس برای من سخن مگو. عبدالله بن عبدالرحمن به ام المومنین گفت: «او قاری کتاب خدا و فقیه و دانشمندان دین الله است، بگذار تا وارد شود و بر تو سلام گوید» و تو را خداحافظی و تودیع کند. عایشه فرمود: «اگر تو مایل هستی که او بیاید، مانعی ندارد. ابن عباس وارد خانه شد، سلام گفت و نشست و گفت: «خوشا به حال تو ای ام المومنین، به خدا سوگند چند لحظه پیش که روح تو از جسد تو جدا شود و اذیت و آزار دنیا را پشت سر بگذاری، باقی نمانده است و تو با دوستان، محمد صلی الله علیه و آله و یارانش بزودی دیدار خواهی کرد. عایشه گفت: تو همچنین. ابن عباس گفت: «تو محبوب‌ترین همسران رسول الله صلی الله علیه و آله بودی و رسول الله صلی الله علیه و آله دوست نمی‌داشت مگر پاکان را. خداوند برائت و پاکی تو را از فراز هفت آسمان نازل کرده است. در روی زمین هیچ مسجدی وجود ندارد که آیه‌های برائت و پاکی تو صبح و شام در آن تلاوت نگردد. در شب ابواء گردن‌بند تو افتاد. رسول اکرم صلی الله علیه و آله در منزل توقف فرمود و مردم همراه با رسول الله صلی الله علیه و آله برای پیدا کردن آن به راه افتادند تا اینکه موقع صبح مردم برای وضو گرفتن آب نداشتند، (یعنی آب‌ها تمام شده بود) خداوند آیه‌ی تیمم: ﴿فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا﴾ [النساء: ۴۳]، و [المائدة: ۶] را نازل کرد. مردم به خاطر تو و به برکت تو از رخصت تیمم بهره‌مند شدند. به خدا سوگند، تو بسیار مبارک هستی، عایشه فرمود: «ای ابن عباس، این سخنان را بگذار، به خدا سوگند دوست دارم، ای کاش مادر مرا نمی‌زایید»^(۱).

ابن عباس در بحث و مجادله با خوارج (آنانی که حضرت علی رضی الله عنه با آنان قتل کرد) و استدلال علیه آنان گفت: «شما می‌گویید: علی قتل کرد ولی غنیمت نگرفت و کسی

را اسیر نکرد، آیا شما مادران عایشه را به اسارت می‌گیرید، در حق وی حلال می‌دانید آنچه را که در حق دیگران حلال می‌دانید، حال آنکه او مادر شما است؟ اگر می‌گویید: آری، مرتکب کفر شده‌اید، !! اگر می‌گویید: «عایشه مادر ما نیست، باز هم مرتکب کفر شده‌اید، زیرا خداوند می‌فرماید: ﴿الَّتِي أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ﴾ [الأحزاب: ۶] شما (خوارج) میان دو گمراهی قرار گرفته‌اید. راه نجاتی برای خودتان پیدا کنید. این روایت صریح و صحیح کلیه روایت مجهوله‌ای را که بدون ذکر مآخذ و منبع ذکر شده‌اند، نفی می‌کند، ممکن است این گونه روایات از خزعبلات آقای تیجانی باشند.

آقای تیجانی در ادامه‌ی توهمات و خیالات خود می‌گوید: «موقف عایشه دختر ابی بکر را در برابر امام علی شناختیم، او سعی دارد با تمام وجود پدرش را حمایت کند حتی با نقل احادیث موضوعه یعنی ساختگی؟!»^(۱).

۱- .. از آقای تیجانی محدث!!! می‌پرسم، آیا تو معنی و مفهوم حدیث موضوع را می‌دانی؟ حدیث موضوع، به حدیثی گفته می‌شود که راوی آن متهم به کذب و دروغ پردازی باشد. در صورتی که راوی از رسول اکرم صلی الله علیه و آله، عایشه باشد، آیا عایشه کسی است که متهم به کذب شده است؟! اگر تو معتقد به این هستی، باید موضعت را با دلیل ارائه بدهی. زیرا تمام دلایل قرآنی و روایی پیرامون سیره‌ی عایشه رضی الله عنها حکایت از صدق و راستگویی او دارند، و امکان ندارد که عایشه در حق شوهرش دروغ گوید و احادیث دروغین را در باب فضایل پدرش به رسول الله صلی الله علیه و آله نسبت دهد. با این وصف چاره‌ای نمانده به جز اینکه به دروغگو بودن آقای تیجانی قضاوت شود، و بدون تردید این قضاوت هرگز به ضرر او نمی‌انجامد. زیرا او می‌داند که بزرگ‌ترین وجه امتیاز و ویژگی که او و شیعیانش را از سایر فرق، جدا می‌سازد، خصلت دروغگویی و خیال پردازی آن‌ها است!

۲- .. اگر عایشه احادیث موضوع را روایت می‌کند، چگونه تو از روایات عایشه استدلال می‌کنی، آیا استدلال تو از روایات عایشه با این دیدگاه تو متعارض نیست؟ آیا تو از حدیث عایشه درباره اینکه آیه تطهیر در حق علی، فاطمه و

فرزندان فاطمه نازل شده است، استدلال نکردی؟^(۱) آیا تو از حدیث مطالبه فاطمه حق خود را از میراث رسول الله ﷺ که عایشه آن را روایت کرده است، استدلال نکردی؟^(۲) آیا تو از حدیث عایشه، دایر بر رد عایشه وصیت رسول الله ﷺ را درباره خلافت علی، استدلال نکردی؟^(۳) تمام این احادیثی که تو از آن‌ها استدلال می‌کنی توسط عایشه روایت شده‌اند، باز هم تو مدعی هستی که عایشه احادیث موضوعه را روایت می‌کند؟! و شیخ و امام امامیه، ابن بابویه قمی در کتاب «الخصال» چگونه از این روایات استدلال می‌کند و صحت آن‌ها را تایید می‌کند^(۴). سبحان الله، ای خواننده‌ی محترم، ببین خداوند چگونه حق را از زبان آن‌ها بیرون می‌آورد؟!.

آقای تیجانی در خاتمه‌ی سخنان دروغین خود می‌گوید:

«هر پژوهشگر در این مساله مشاهده می‌کند که به وی وصیت برای علی از لابلای این جریانات، بر خلاف خواست و کتمان کردن عایشه به مشام می‌رسد. بخاری در صحیح خود در کتاب وصایا و مسلم نیز تحت همان عنوان روایت کرده‌اند که نزد عایشه این مساله مطرح شده است که رسول اکرم ﷺ در حق علی وصیت کرده است.. . ببین خداوند چگونه نور و روشنی خودش را ظاهر می‌کند هر چند که ستمگران در صدد کتمان آن بر آیند... . باز آقای تیجانی می‌گوید: وقتی عایشه ام المومنین بر زبان آوردن نام علی را تحمل نمی‌کند و شخص او را نمی‌پسندد، همانطور که ابن سعد در طبقات و بخاری در صحیح تحت عنوان (مرض النبی و وفاته) نقل کرده‌اند و وقتی عایشه با شنیدن خبر موت علی سجده شکر به جا می‌آورد، چگونه می‌توان از وی توقع داشت که او وصیت در حق علی را کتمان نکند، او کسی بود که عداوت و کینه‌اش با علی، فرزندان‌ش و اهل بیت نزد همه مردم به درجه‌ی شهرت رسیده بود^(۵).

۱- ثم اهدیت ص (۱۱۵) و آنگاه... . هدایت شدم ص (۱۹۰-۱۸۹).

۲- ثم اهدیت ص (۱۱۴) و آنگاه هدایت شدم ص (۱۸۷).

۳- ثم اهدیت ص (۱۶۴) و آنگاه... . هدایت شدم ص (۲۷۴).

۴- ((الخصال)) للقمی ص (۷۱-۷۰-۶۹).

۵- ثم اهدیت ص (۱۶۴) و آنگاه... . هدایت شدم ص (۲۷۵-۲۷۴).

می‌گوییم:

۱- .. به حق و انصاف به وی دروغ که آقای تیجانی زحمت آن را متحمل شده است، به مشام رسیده و کتابش را مملو ساخته و ادعای هدایتش را فرا گرفته است.

۲- .. حدیثی که بخاری و مسلم آن را روایت کرده‌اند و آقای تیجانی از آن، دایر بر وصیت نمودن رسول الله ﷺ استدلال می‌کند، این است که عایشه رضی الله عنها می‌گوید: «وقتی نزد من مطرح شد که رسول الله ﷺ برای حضرت علی وصیت کرده است، با استدلال به اینکه رسول الله ﷺ در بیماری موت و در آخرین روزهای زندگی‌اش نزد من بوده است، منکر این وصیت شدم. « بدون تردید عایشه در این انکار راست می‌گوید و انکارش مبنی بر صحت است. شگفت‌آور این است که آقای تیجانی این حدیث را به جای اینکه علیه خود بداند. آن را به نفع خود تلقی می‌کند. به خدا سوگند، نوعیت حجت و دلیل در این حدیث برای من روشن نیست، آیا ادعای کسی که بدون دلیل بگوید: رسول الله ﷺ برای علی وصیت کرده است، این به منزله‌ی قول صریح و مرفوع پیامبر است و به عنوان حجت پذیرفته می‌شود؟! چگونه؟ دلیل و حجت روشن‌تر از آفتاب در قول عایشه رضی الله عنها متبلور است که می‌گوید: من از چنین وصیتی خبر ندارم.. دقت کن خداوند چگونه نور و روشنی‌اش را بر ملا می‌سازد. هر چند که ستمکاران در صدد پنهان کردن آن بر آیند؟!.

۳- .. ادعای آقای تیجانی دایر بر اینکه عایشه تحمل شنیدن نام علی را نداشت، در مباحث گذشته بدان پاسخ داده شد. در طبقات سعد چنین چیزی که عایشه تحمل شنیدن اسم علی را نداشت، آنطور که تیجانی مدعی است، اصلاً وجود ندارد. اما اینکه تیجانی حدیثی را نقل کرده و در آن اشاره شده است که رسول اکرم ﷺ صراحتاً و با ذکر نام برای حضرت علی وصیت کرده است، باید به کتاب خود آقای تیجانی که حدیث مذکور در آن بیان گردیده است، مراجعه شود.

باب دهم:

نقدی بر دیدگاه تیجانی در باره طلحه و زبیر

طلحه و زبیر از جمله اصحاب و یارانی هستند که رسول اکرم ﷺ بهشتی بودن آنان را تایید کرده است^(۱)، و برای تیجانی لازم است که گاهی بوسیله‌ی طعن زدن و گاهی بوسیله تحریف در سیره، آنان را معیوب معرفی کند. زیرا آن دو از جمله کسانی بودند که خواستار قصاص از قاتلان عثمان بودند و در صفحات آینده ایرادهای آقای تیجانی را نقل نموده و با نوک قلم و سر انگشتان از آنان دفاع خواهیم کرد.

۱- .. آقای تیجانی تحت عنوان «حدیث رقابت بر سر دنیا» آورده است که آن دو از جمله کسانی بودند که برای بدست آوردن مال و متاع دنیا رقابت کردند و شروع به ذخیره کردن طلا و نقره نمودند. به این ایراد آقای تیجانی با ذکر دلایل قانع کننده در مباحث گذشته در همین کتاب پاسخ داده شده است. مراجعه شود.

۲- .. آقای تیجانی طلحه و زبیر را به خروج و بغاوت علیه عثمان متهم کرده و آنان را شریک شورشیان که عثمان را محاصره کرده و آب را بر روی او بسته بودند، معرفی کرده است. به همه‌ی این دروغ‌ها در باب گذشته در جریان دفاع از حضرت ام المومنین عایشه رضی الله عنها پاسخ دندان شکن داده شده است برای یادآوری بدان جا مراجعه شود.

آقای تیجانی می‌گوید: «از همه‌ی این‌ها بگذریم، من درباره تاریخ ام المومنین صحبت نمی‌کنم بلکه می‌خواهم بگویم بسیاری از صحابه با مبادی اسلام مخالفت کرده و فرمان رسول الله ﷺ را پشت سر گذاشته‌اند و درباره فتنه ام المومنین، یک دلیل که مورخان بر آن اجماع دارند کافی است. مورخان می‌گویند وقتی عایشه از آب «حوأب»^(۲) عبور می‌کرد، و سگ‌های آنجا به صدا درآمدند، عایشه به یاد تذکر شوهرش افتاد و منع کردن

۱- ترمذی کتاب المناقب برقم (۳۷۴۷).

۲- نام جایی است.

رسول الله ﷺ وی را از اینکه او صاحب جمل شود، در خاطره‌اش تکرار شد، بلا فاصله شروع به گریه کرد و گفت: «مرا بر گردانید، مرا بر گردانید، اما طلحه و زبیر پنجاه نفر آوردند و به آنان چیزی دادند آن‌ها هم سوگند خوردند که این «ماء الحوآب» نیست. بدین گونه عایشه به سفرش ادامه داد تا به بصره رسید. مورخین می‌گویند: این نخستین شهادت دروغین بود.» او این خبر را به طبری، ابن الاثیر و مدائنی و به سایر مورخین که حوادث سال سی و شش را نوشته‌اند نسبت می‌دهد و بعد می‌گوید: «ای مسلمانان! ای خردمندان! ای روشن فکران! ما را در حل این مشکل راهنمایی کنید. آیا این‌ها هستند صحابه بزرگ، و بزرگان صحابه که ما به عدالت آنان گواهی می‌دهیم و آنان را بهترین افراد بشر بعد از رسول اکرم ﷺ می‌دانیم؟! بزرگان صحابه همین‌ها هستند که مرتکب گناهی مانند گواهی دروغین، می‌شوند، گواهی که پیامبر ﷺ آن را گناه کبیره معرفی نموده است که انسان را بسوی جهنم سوق می‌دهد؟^(۱)»

می‌گوییم:

۱- .. . حل این مشکل بسیار ساده است. اگر کتاب طبری و ابن الاثیر را مطالعه کنیم، کم‌ترین نشانی از این خبر دیده نمی‌شود، به جز این روایت: «زهري می‌گوید: وقتی طلحه و زبیر رضی الله عنهما مطلع شدند که حضرت علی بن ابی طالب در «ذی قار» منزل گرفته است، به طرف بصره برگشتند، عایشه رضی الله عنها صدای سگ‌ها را شنیده، پرسید: این کدام چشمه‌ی آب است؟ گفتند: ماء الحوآب، عایشه‌ی استرجاع: ﴿إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾ [البقرة: ۱۵۶] گفت و فرمود: «روزی که همسران رسول اکرم ﷺ نزد او بودند، از او شنیدم فرمود: ای کاش شما می‌دانستید که سگ‌های حوآب برای چه کسی از شما به صدا در می‌آیند. آنگاه عایشه می‌خواست بر گردد، عبدالله بن زبیر آمد و به عایشه گفت: «به تو اشتباه رسانده‌اند، این محل، «ماء الحوآب» نیست. عبدالله بن زبیر همچنان اصرار کرد تا اینکه ام المومنین، عایشه رضی الله عنها به راهش ادامه داد^(۲). به لطف و فضل الهی این دو کتاب هر جا وجود دارند و در دسترس مسلمانان هستند.

۱- ثم اهدیت ص (۱۱۸) و آنگاه. . . هدایت شدم ص (۱۹۴).
 ۲- الطبری ج ۳ ص ۱۸ سنه ۳۶ و ابن الاثیر ج ۲ ص ۱۰۴ سال ۳۶.

خواننده‌ای که دنبال حق و جویای حقیقت است و به این دو کتاب مراجعه کند تا برایش روشن شود که آقای تیجانی هدایت یافته!! به چه درجه‌ای از جرات دروغگویی نایل شده است. در روایت طبری و ابن الاثیر بطور کلی ذکری از طلحه و زبیر به میان نیامده است بلکه بجای آنان، عبدالله بن زبیر است. این جریان که آقای تیجانی آن را به طلحه و زبیر نسبت می‌دهد، به دو دلیل باطل است:

(الف) بدون تردید، طلحه و زبیر به شهادت رسول الله ﷺ از اهل بهشت هستند و از لحاظ اخلاقی از منزلت و جایگاه والایی برخوردارند، و بزرگتر از این هستند که در چنین جریانی شهادت دروغین بدهند!!

(ب) روایت صحیح درباره «حواب» متعارض با این خبر هستند. قیس بن ابی حازم بجلی می‌گوید: «وقتی عایشه وارد سرزمین بنی عامر شد، سگ‌های آنجا به صدا در آمدند، عایشه گفت: این کدام چشمه آب است؟ گفتند: «حواب» عایشه فرمود: باید برگردم. زبیر گفت: خیر، به سفر ادامه بده ممکن است با بودن شما مردم وادار به صلح و آشتی شوند. عایشه رضی الله عنها گفت: باید برگردم. زیرا از رسول اکرم صلی الله علیه و آله شنیدم، که فرمود: حال، آن یکی از شما چه خواهد شد وقتی سگ‌های «حواب» برای او به صدا در می‌آیند^(۱).

آری، با وجود این روایات صحیح، این هدایت یافته!! خجالت نمی‌کشد از اینکه بگوید: «برای فتنه انگیز بودن ام المومنین همین یک دلیل که مورد اتفاق مورخان است برای من کافی است؟! آقای تیجانی خواستار اثبات این اجماع تخیلاتی از تو نیستم؟! بلکه خواستار آن هستم که حد اقل یک منبع و ماخذ را برای ما ارائه دهی که این خبر دروغین در آن آمده باشد؟ فکر می‌کنم آقای تیجانی را برای حل این مشکل راهنمایی کرده‌ام. سپاس از آن خدای متعال است.

۱- روایت حاکم در مستدرک ج ۳ ص ۱۲۰ و ابو یعلی در مسندش رقم (۴۸۶۸) ص (۲۸۲) و محقق این کتاب می‌گوید: سندش صحیح است و در موارد الظمان رقم (۱۸۳۱) آمده است و ابن کثیر در ((البدایة والنهایة)) ج ۶ ص (۲۱۷) می‌گوید: این حدیث دارای شرایط بخاری و مسلم است اما آن‌ها روایت نکرده‌اند و البانی در سلسله احادیث صحیحه شماره (۴۷۴) ص (۷۶۸) می‌گوید: ((سند این حدیث بسیار صحیح است راویان آن، افرادی ثقه و مورد اعتماد و از راویان کتب شش گانه (بخاری و مسلم و سنن اربعه) هستند.

باب یازدهم:

نقدی بر دیدگاه تیجانی درباره معاویه بن ابی سفیان

بی تردید معاویه بن ابی سفیان در جنگ صفین، در قصاص خواهی از قاتلان عثمان از بارزترین کسانی بود که علیه علی بن ابی طالب می‌جنگید. آقای تیجانی چاره نداشت جز اینکه جام خشم و غضب خود را بر او خالی کند، وی را متهم به ستم و گمراهی کند. اینک ضمن بیان ادعاهای آقای تیجانی علیه این صحابی جلیل القدر و کاتب وحی الهی که رسول الله ﷺ در حق او چنین فرموده بود: «پروردگارا او را هدایت‌گر، هدایت یافته و وسیله هدایت قرار بده»^(۱). به دفاع از او و به پاسخ گویی به ایرادهای آقای تیجانی می‌پردازم.

جناب تیجانی می‌گوید: «عمر بن خطاب که به مجرد دیدن یک اشتباه کوچک در برابر والیان و مسئولان حکومتی و فرمانداران به سخت‌گیری و محاسبه شهرت داشت، می‌بینیم که در حق معاویه نهایت نرمش را از خود نشان می‌دهد و وی را حتی برای یک بار نیز محاسبه نمی‌کند. ابوبکر او (معاویه) را به حکومت گمارد. عمر او را تایید کرد و در طول زندگی خود حتی یک بار به او معترض نشد و او را عتاب یا نکوهش نکرد، هر چند که شاکیان علیه او زیاد بودند و به اطلاع عمر بن خطاب رسانیده بودند که معاویه از طلا و پارچه‌ی ابریشمی که خداوند آن‌ها را برای مردان حرام گردانیده است، استفاده می‌کند. عمر همواره به شاکیان می‌گفت: «او را رها کنید زیرا او کسری و شاه عرب است» معاویه بیش از بیست سال بر مسند قدرت بود. کسی به او معترض نشد و مورد انتقاد قرار نگرفت و نه صحبت از غزل او به میان آمد. وقتی عثمان زمام امور را در دست گرفت، بر اختیارات او افزود، تسلط او را بر بیت المال و بسیج کردن سپاه و اوباش عرب به قصد شورش و بپا کردن انقلاب علیه علی، امام امت تقویت کرد. در نتیجه معاویه قدرت استیلاء، غضب و تحکم خود را بر گردن مسلمانان افزایش داد و با توسل به قوه‌ی قهریه مردم را برای بیعت با فرزندش یزید که فاسق و شراب‌خوار

۱- سنن ترمذی، کتاب المناقب باب مناقب معاویه (۳۸۴۲) و نکا: صحیح ترمذی (۳۰۱۸).

بود وادار کرد. این خودش یک داستان بسیار طولانی است که در این کتاب در صد جزئیات آن نیستم^(۱).

می‌گوییم:

۱-... چنین بر می‌آید که آقای تیجانی در تمام گفته‌ها و نوشته‌های خود نمی‌تواند از برخی خصلت‌ها که همواره مورد استفاده‌ی او هستند کناره‌گیری کند. از جمله، یکی از آن‌ها «جهل» است! تیجانی می‌گوید: ابوبکر معاویه را روی کار آورد و عمر در طول زندگی خود او را مورد تایید و حمایت خود قرار داد. اما هر کس که اندکی آشنایی با سیرت خلفای دارد، می‌داند که ابوبکر رضی الله عنه یزید بن ابی سفیان را در شام روی کار آورد و او همواره والی منطقه شام بود و تا دوران خلافت عمر بن خطاب فرمانداری و ولایت یزید بن ابی سفیان را ابقاء نمود. وقتی یزید فوت کرد، عمر رضی الله عنه برادرش، معاویه بن ابی سفیان را در منطقه‌ی شام روی کار آورد.

۲-... این ادعای آقای تیجانی که عمر رضی الله عنه در برابر معاویه نرمش نشان می‌داد و هرگز او را محاسبه نمی‌کرد. نیاز به دلیل دارد، دلیل او کدام است؟ و او این ادعا را از چه منبع و ماخذی اخذ کرده است؟ آیا ماخذ و منبعی وجود دارد و می‌تواند ما را بدان راهنمایی کند و در غیر صورت این گفته‌ی شاعر را برایش بسیار مناسب می‌دانم.

والدعواي مالم تقيموا عليها بينات أصحاحها أديعاء
مدعیان اگر ادعاهای خود را با دلیل ذکر نکنند، ادعاهای آنان فاقد هر گونه ارزش هستند.

اما آنچه که ثابت است عکس این است. ابن کثیر در «البدایة والنهایة» آورده است که: «معاویه نزد عمر آمد و لباس سبز پوشیده بود. صحابه بسوی او نگاه کردند. وقتی عمر این صحنه را دید بلا فاصله، شروع به شلاق زدن او کرد. معاویه می‌گفت: ای امیرالمومنین، درباره من از خدا بترس. عمر به جایی که نشسته بود برگشت. حاضرین از عمر رضی الله عنه پرسیدند: چرا او را می‌زنی ای امیرالمومنین، در میان رعیت تو چنین فرد صالحی وجود ندارد؟ عمر گفت: «به خدا سوگند من به جز خوبی ندیده‌ام، و به جز

۱- ثم اهدتیت (ص ۹۴-۹۳) و آنگاه... هدایت شدم ص (۱۵۲-۱۵۱).

خوبی، چیزی دیگر به من نرسیده است. اگر غیر از این به من رسیده بود، شما نیز از من غیر آنچه را که مشاهده کردید، می‌دیدید. لیکن من او را (با اشاره دست بسوی او) دیدم. دوست داشتم که غرور او را اندکی پایین بیاورم»^(۱).

۳- .. تیجانی می‌گوید: «علی رغم کثرت شکایت کنندگان علیه معاویه دایر بر اینکه او از طلا و پارچه‌ی ابریشمی که خداوند آن‌ها را حرام گردانیده است، استفاده می‌کند، عمر به آنان گفت: «او را رها کنید همانا او کسری و شاه عرب است.»

می‌گویم:

(الف) این گفته‌ی او، «علی رغم کثرت شکایت کنندگان»... الخ مخالف با واقعیت و علیه جریانات تاریخی است. زیرا معاویه درست به مدت چهل سال بر اهل شام حکومت می‌کرد. مردم در طول این مدت با وی محبت می‌کردند، و حکومت او را در حدی قبول داشتند که در مطالبه‌ی قصاص عثمان او را حمایت می‌کردند و همراه با او راه می‌رفتند. (ب) تیجانی می‌گوید: وقتی عمر اطلاع پیدا کرد که معاویه از طلا و پارچه‌ی ابریشمی استفاده می‌کند، گفت: «او را رها کنید او کسری و شاه عرب است» از آقای تیجانی می‌خواهیم محبت فرموده ما را به ماخذ و منبعی که این دروغ را از آنجا گرفته است، راهنمایی کند. شگفت‌آور این است که عمر معاویه را در برابر استفاده از یک جفت لباس سبز رنگ و مباح مورد ضرب شلاق قرار می‌دهد ولی وقتی او طلا و پارچه‌ی ابریشمی را می‌پوشد، سکوت اختیار می‌کند.!

(ت) روایت از عمر این است. ابن ابی الدنيا از ابی عبدالرحمن مدنی روایت می‌کند: «هرگاه عمر بن خطاب رضی الله عنه معاویه را می‌دید، می‌فرمود: «او کسری و شاه عرب است.»

۴- .. تیجانی می‌گوید: معاویه بیش از بیست سال زمام امور را در دست داشت. اما احدی به او معترض نشد. نه کسی او را مورد انتقاد قرار داد و نه صحبت از عزل او به میان آمد. وقتی عثمان خلیفه شد بر قدرت و سلطه‌ی او افزود... الخ.

می‌گویم:

(الف) ولایت و حکومت معاویه در شام را به هیچ عنوانی نمی‌توان جز اسباب و عوامل طعن علیه عمر و عثمان تلقی نمود، زیرا خود رسول اکرم صلی الله علیه و آله، ابوسفیان پدر

معاویه را به عنوان والی و حاکم نجران منسوب کرد. ابوسفیان تا لحظه مرگ والی نجران بود و بسیاری از فرمانداران و والیان رسول الله ﷺ از بنی امیه بودند. رسول الله ﷺ عتاب بن اسید بن ابی العاص بن امیه را حاکم مکه قرار داد و خالد بن سعید بن العاص بن امیه را برای جمع کردن صدقات به مدحج و صنعاء ماموریت داد. خالد بن سعید تا زمان وفات رسول اکرم ﷺ مامور جمع آوری صدقات بود. عمرو را در تیماء، خیبر و روستاهای عربیه، به عنوان حاکم منسوب کرد، تمام منطقه‌ی بحرین را به فرماندهی سعید به عاص در آورد. سعید بن عاص بعد از معزول شدن علاء بن حضرمی تا وفات رسول الله ﷺ حاکم آن دیار بود و قبل از آن رسول اکرم ﷺ او را به عنوان فرمانده دسته‌ای نظامی تعیین فرمود. از جمله این دسته‌ها، یک دسته بسوی نجد فرستاده شد^(۱).

(ب) وقتی معاویه حاکم شام شد، رفتار و منش او با مردم بسیار مطلوب و پسندیده بود. مردم او را دوست داشتند، و در کنار او بودند و او نیز با مردم محبت می‌کرد، قبیصه بن جابر می‌گوید: «هیچ کسی را مانند معاویه بردبار، شکیباء، فروتن و با سخا ندیده‌ام.» در بعضی روایات آمده است، «شخصی به معاویه بسیار بد بیراه گفت. به معاویه گفته شد: «چقدر خوب بود اگر تو او را مجازات می‌کردی» معاویه در جواب گفت: من از پروردگارم خجالت می‌کشم از اینکه دامن صبر و تحمل مرا چنان تنگ کند که نتوانم از خطاهای رعیت درگذر کنم. در بعضی روایات آمده است: شخصی از وی پرسید: ای امیر المومنین، چه چیز باعث شده که تو تا این حد بردبار و شکیباء هستی؟ گفت: من خجالت می‌کشم از اینکه گناه و خطای کسی بزرگ‌تر از حلم من باشد^(۲). بخاطر همین خصوصیات اخلاقی بود که وقتی او خواستار قصاص خون عثمان شد، مردم در کنار او بودند، به دست او بیعت کردند و چنان بر وی اعتماد داشتند که جان و اموال را به گفته‌ی او فدا می‌کردند و می‌گفتند: یا قصاص خون عثمان گرفته شود یا خداوند قبل از آن، جان‌های ما را بگیرد^(۳).

۱- منهج السنة ج ۴ ص (۴۶۰).

۲- البداية والنهاية ج ۸ ص ۱۳۸.

۳- ماخذ سابق ج ۸ ص ۱۳۱.

(ت) ادعای آقای تیجانی دایر بر اینکه «معاویه انقلاب اسلامی را تصاحب نمود، سپاهیان و اوباش اعراب را برای مقابله با انقلاب امام علی شورانید و بوسیله‌ی قوه قهریه و غصب بر مسند قدرت نشست و با چوب و چماق بر گرده‌ی مسلمانان حکومت کرد». این یکی از بزرگ‌ترین دروغ‌های آقای تیجانی علیه معاویه است، زیرا قصد معاویه هرگز حکومت نبود و بر ولایت و حکومت علی بن ابی طالب ایرادی نداشت بلکه معاویه خواستار این بود که علی علیه السلام قاتلان عثمان را تحویل دهد و بعد او از علی اطاعت کند. ذهبی در «سیر» از یعلی بن عبید و او از پدرش چنین روایت کرده است: «ابو مسلم خولانی به اتفاق تنی چند نزد معاویه آمدند و به او گفتند: تو با علی در جنگ و نزاع هستی و با وی مبارزه می‌کنی، آیا تو مانند او هستی؟ معاویه گفت: خیر، هرگز به خدا سوگند، من می‌دانم که او از من بهتر است و او برای خلافت از من شایسته‌تر است، ولی شما نمی‌دانید که عثمان مظلوم کشته شده است و من پسر عموی او هستم و می‌خواهم انتقام خون عثمان را بگیرم، نزد علی بروید و به او بگویید که قاتلان عثمان را به من بسپارد، آنگاه من تسلیم او خواهم شد. نزد علی رفتند و پیام معاویه را رساندند اما علی علیه السلام قاتلان را در اختیار او نگذاشت^(۱).

معاویه علیه السلام بارها در تایید مطلب فوق چنین گفته است: «ما قاتلت علیاً إلا فی أمر عثمان» یعنی دعوی من با علی علیه السلام فقط بخاطر مطالبه‌ی خون عثمان بوده است. حضرت علی علیه السلام نیز بنابر منابع روایی شیعیان، این مطلب را تایید نموده و مورد تاکید قرار داده است. شریف رضی در کتاب نهج البلاغه آورده است: «جریان ما از آنجا آغاز گردید که اهالی شام خواستار انتقام خون عثمان شدند و ما در کشتن او نقشی نداشتیم، ظاهر قضیه این است که پروردگار ما یکی و پیامبر ما یکی و دعوت همه‌ی ما دعوت به اسلام بود. در ایمان به الله و تصدیق به رسول الله، ما و آنان برابر هستیم تنها اختلاف ما درباره خون عثمان بود و دامن ما از آن پاک است^(۲). آری، این است امام علی علیه السلام، تاکید دارد که اختلاف میان او و معاویه صرفاً به خاطر کشته شدن عثمان بوده است، نه بخاطر خلافت و مسلط شدن بر گرده‌ی مسلمانان. آنطور که آقای تیجانی می‌گوید.

۱- سیر أعلام النبلاء ج ۳ ص (۱۴۰) محقق می‌گوید: راویان، افرادی ثقه هستند.

۲- نهج البلاغه ج ۳ ص (۶۴۸).

(ج) ادعای آقای تیجانی دایر بر اینکه معاویه با توسل به قوه قهریه مسلمانان را مجبور کرد تا برای فرزند فاسق و شراب خوارش آماده‌ی بیعت شوند، این نیز از دروغ‌های واضح و روشن است. زیرا معاویه مردم را برای بیعت کردن با یزید اصلاً اجبار نکرده است. البته او تصمیم داشت درباره ولایت عهدی پسرش، یزید از مردم تعهد بگیرد و این هدف تامین گردید. زیرا مردم یزید را به عنوان ولیعهد پذیرفتند و به جز حسین بن علی و عبدالله بن زبیر کسی دیگر مخالفت نکرد. معاویه درگذشت و حتی یک نفر را نیز برای بیعت مجبور نکرد. اما اینکه یزید فاسق و شراب خوار بوده است، این نیز به ظاهر دروغ است. بگذریم محمد بن علی بن ابی طالب در این خصوص پاسخ گوید چون محمد نزد یزید بوده و او را بهتر می‌داند. ابن کثیر در «بدایه» می‌گوید: «وقتی مردم مدینه از نزد یزید به مدینه برگشتند، عبدالله بن مطیع و اصحابش نزد محمد بن حنفیه رفتند و خواستار عزل یزید شدند، محمد بن حنفیه نپذیرفت، ابن مطیع گفت: یزید شراب می‌خورد، نمازش را ترک می‌کند و از حکم کتاب الله تجاوز می‌کند. محمد بن حنفیه گفت: «من نزد او و همراه او بوده‌ام، آنچه که شما می‌گویید من در او ندیده‌ام، بلکه او را پایبند نماز و قاصد کارهای نیک و معروف دیده‌ام، همواره در صدد مسایل فقهی بوده و پایبند سنت بوده است. مردم گفتند: او نزد تو تظاهر به این اعمال کرده است و بدان معتقد نبوده است. محمد بن حنفیه گفت: «نزد من چه هست که او بخاطر خوف یا رجا از آن، تظاهر به چنین اعمالی کند؟ آیا جریان شراب خوردن او را برای شما بگویم؟ اگر جریان را به اطلاع شما برسانم، شما شریک او خواهید بود و اگر شما را خبر نکنم، برای شما جایز نیست که بدون علم، گواهی بدهید. مردم گفتند: هر چند که ما او را ندیده‌ایم که چنین کند ولی این مطلب نزد ما به اثبات رسیده است. محمد بن حنفیه گفت: خداوند چنین چیزی را از گواهان نمی‌پذیرد. و این آیه را تلاوت کرد: ﴿إِلَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ﴾ [الزخرف: ۸۶] و گفت من دیدگاه شما را تایید نمی‌کنم. مردم گفتند: تو شاید نمی‌پذیری که کسی دیگر به جز تو مسئولیت امر را بر عهده بگیرد، پس ما معامله‌ی خود را به تو می‌سپاریم. او گفت: من قتال را برای هدفی که مورد نظر شما است، نمی‌پذیرم، نه به عنوان تابع و نه به عنوان متبوع. مردم گفتند: تو در معیت پدرت قتال کردی. گفت شخصیتی مانند پدر مرا بیاورید، آنگاه می‌جنگم برای هدفی که او می‌جنگد. مردم گفتند: دو پسر را امر کن تا همراه با ما قتال کنند. گفت: اگر آنان را امر می‌کردم،

خودم وارد صحنه می‌شدم. مردم گفتند: بلند شو بجایی برویم که از آنجا مردم را برای قتال تشویق کنیم. گفت: سبحان الله!! مردم را به کاری امر کنم که خودم آن را انجام نمی‌دهم و بدان رضایت ندارم. اگر چنین کنم، در حق بندگان الله، الله را خیر خواهی نکردم. مردم گفتند: پس تو را دوست نداریم. گفت: آنگاه مردم را به خدا ترسی امر می‌کنم. آنان خشنودی الله را در برابر خشنودی مردم ترجیح می‌دهند، این سخنان را گفت و از مکه بیرون رفت^(۱).

نقدی بر دیدگاه تیجانی دایر بر اینکه معاویه از کاتبان وحی نبوده و به مردم دستور داده تا علی را بد و بیراه بگویند:

آقای تیجانی می‌گوید: «پیرامون علل و عواملی که صحابه سنت رسول الله ﷺ را تغییر دادند. کنکاش و کند و کاو زیادی نمودم و برایم روشن گردیده است که اموی‌ها که اغلب آنان اصحاب رسول الله بودند و معاویه در راس آنان قرار داشت و به عقیده‌ی اهل سنت کاتب وحی بود، مردم را بر انگیخت و آنان را اجبار می‌کرد تا بالای منبرها به علی بن ابی طالب ناسزا گویند، همان گونه که مورخان ذکر کرده‌اند و امام مسلم در صحیح خود در باب فضایل علی نیز این مطلب را آورده است. معاویه در تمام بلاد ماموران دولتی خود را امر کرده بود تا ناسزا گفتن به علی را شیوه‌ی خود قرار داده و به خطباء و ائمه مساجد دستور دهند تا در منابر علیه علی بن ابی طالب بدگویی کنند^(۲). آقای تیجانی در جایی دیگر درباره معاویه می‌گوید: اهل سنت چگونه او را مجتهد می‌دانند و او را ماجور می‌دانند، حال آنکه او مردم را برای لعن به علی و اهل بیت رسول الله ﷺ تشویق می‌کرد^(۳). در جایی دیگر می‌گوید: معاویه را به لعن علی و اهل بیت مصطفی ﷺ امر می‌کرد و تا شصت سال تمام روی منابر علی لعن می‌شد^(۴). تیجانی می‌گوید: «چگونه (اهل سنت) او را کاتب وحی معرفی می‌کنند، وحی در طول مدت ۲۳ سال بر رسول الله ﷺ نازل می‌شد، و معاویه یازده سال اول مشرک بود و زمانی که بعد از فتح مکه مسلمان شد، در هیچ روایتی نیامده است که او در مدینه

۱- البدایة والنهائة ج ۸ ص ۲۳۶.

۲- ثم اهدتیت ص (۱۰۷-۱۰۶) و آنگاه هدایت شدم ص (۱۷۴-۱۷۳).

۳- ثم اهدتیت ص (۱۲۱) و آنگاه هدایت شدم ص (۱۹۹).

۴- ثم اهدتیت ص (۱۶۹) و آنگاه هدایت شدم ص (۲۸۷).

زندگی کرده باشد و رسول الله ﷺ نیز بعد از فتح مکه سکونت نداشته است. در این شرایط چگونه او کاتب وحی شد؟!^(۱).

می‌گوییم:

۱- .. اینکه معاویه امر کرده است تا از فراز منبرها علی رضی الله عنه لعن شود، دروغ محض است، هیچ گونه دلیل صحیح و ثابت بر صحت این مدعا وجود ندارد. سیره و خصلت معاویه ایجاب نمی‌کند که او چنین دستوری بدهد و آنچه که مورخان در این خصوص نقل کرده‌اند، اعتبار ندارد. زیرا بدون توجه و بدون تمییز به صحت و سقم، روایات را نقل می‌کنند. علاوه بر این، اغلب این گونه مورخان از و پیروان تشیع هستند. البته بعضی مورخان در کتب خود روایات صحیح و سقیم را نقل کرده‌اند ولی آنان وقتی این گونه روایات را به راویان شان نسبت داده‌اند. عذر و دلیل آن را نیز متذکر شده‌اند تا دیگران به راحتی بتوانند نسبت به رد یا قبول آن‌ها قضاوت کنند. طبری از جمله‌ی این مورخان است که در تحت سطوت و قدرت روافض زندگی کرده است و در مقدمه‌ی تاریخ خود می‌گوید: «خواننده‌ی محترم این کتاب (اشاره است به تاریخ طبری) آگاه باشد که آنچه که در این کتاب ذکر می‌شود، به راویان آن، بدون اینکه حجت عقلی برای صحت و سقم آن برایم روشن گردد، نسبت داده می‌شود. مقدار بسیار اندکی ممکن است از این قانون مستثنی باشد. زیرا کسانی که گذشتگان را در نیافتند و افراد موجود را ندیده‌اند، علم صحیح درباره آنان را ندارند. تنها راه علم درباره کسانی که در دسترس نیستند چه متعلق به زمان حال باشند یا گذشته، نقل از ناقلان و اعتماد کردن به اخبار مخبران است نه بر استنباط عقلی و استخراج فکری، لذا آنچه که از گذشتگان در این کتاب ذکر می‌شود و موجب ناخرسندی خوانندگان یا عدم رضایت شنوندگان می‌گردد. بخاطر این است که دلیل صحت آن شناخته نشده است نه اینکه ما قصد نقل چنین خبری را داشته‌ایم بلکه ما آن را از ناقلان و راویان نقل کرده‌ایم و به نحوی که به ما رسیده است، به دیگران ابلاغ کرده‌ایم»^(۲).

۱- ثم اهدیت ص (۱۷۰) و آنگاه هدایت شدم ص (۲۸۷).

۲- مقدمه تاریخ طبری ص (۱۳).

با توجه به آنچه که عرض شد، لازم است که آقای تیجانی هنگام استدلال از قول مورخین مبنی بر اینکه معاویه مردم را امر کرده تا از فراز منبرها به علی بد و ناسزا گفته شود، نخست روایت را بطور مشخص ذکر کند و بعد آنچه که می‌خواهد در شرح و تفسیر آن بیفزاید.

۲- .. تیجانی می‌گوید: «امام مسلم در صحیح خود، تحت عنوان فضایل علی، همین مطلب را ذکر کرده است.» این نیز دروغ محض است. منظور آقای تیجانی روایتی است که عامر بن سعد بن ابی وقاص از پدرش نقل کرده است. و ام چنین است: «معاویه بن ابی سفیان سعد را دستور داد و به او گفت: چه چیز مانع شد از اینکه تو ابو تراب (علی) را ناسزا گویی؟ سعد گفت: به یاد سه چیز افتادم که رسول الله ﷺ آن‌ها را در حق علی گفته بود. به این خاطر من هرگز او را ناسزا نمی‌گویم. اگر یکی از آن سه تا به من داده شود، بهتر است از اینکه من شتران سرخ رنگ و آبستن را داشته باشم (این گونه شتر در آن زمان از بهترین سرمایه‌های ارزنده محسوب می‌شد) روزی که رسول اکرم ﷺ او را به عنوان جانشین در مدینه ماموریت داد و خود به جهاد تشریف برد، علی به رسول الله ﷺ گفت: مرا همراه با کودکان و زنان گذاشته‌اید؟ رسول الله ﷺ فرمود: آیا راضی نیستی که تو برای من مثل هارون برای موسی باشی، ولی بعد از من نبوت باقی نمی‌ماند. از پیامبر ﷺ شنیدم که در جریان فتح خیبر فرمود: پرچم را به کسی خواهم سپرد که خدا و رسولش را دوست دارد و خدا و رسول نیز او را دوست دارند. سعد می‌گوید: هر کدام از ما در انتظار این بود که پرچم به او سپرده شود. پیامبر ﷺ فرمود: علی را بگویند تا بیاید، علی آمد و ناراحتی چشم داشت رسول الله در چشم‌های علی آب دهن انداخت و پرچم را به او داد. خداوند بوسیله‌ی او پیروزی نصیب مسلمانان کرد. وقتی این آیه: ﴿فَقُلْ نَعَالُوا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ﴾ [آل عمران: ۶۱] نازل شد، رسول اکرم ﷺ علی، فاطمه، حسن و حسین را طلبید و فرمود: «هؤلاء أهلي» اینان اهل بیت من هستند^(۱).

از حدیث مذکور چنین بر نمی‌آید که معاویه سعد را امر کرد تا به علی ناسزا گوید. بلکه همانطور که روشن و واضح است، معاویه درباره مانع از ناسزا گفتن به علی جويا شد و سعد دلیل عدم تعرض را بیان کرد و در هیچ جا نیامده است که معاویه دیدگاه سعد را نفی کند، بر وی خشم کند یا وی را مجازات کند، بلکه سکوت معاویه در واقع مهر تایید است بر دیدگاه سعد. اگر معاویه ستمگر می‌بود و مردم را به ناسزا گویی علی امر می‌کرد، آنطور که تیجانی مدعی است، هرگز در برابر دیدگاه سعد سکوت اختیار نمی‌کرد بلکه او را به ناسزا گفتن علی مجبور می‌کرد ولی چنین چیزی بروز نکرد. این خودش حکایت از آن دارد که معاویه چنین دستوری نداده و از چنین چیزی رضایت نداشت. امام نووی می‌گوید: «در این سخن معاویه تصریح نشده است که او به ناسزا گفتن به علی امر کرده باشد، بلکه معاویه درباره عوامل بازدارنده از ناسزا گفتن به علی جويا شد، یعنی معنی سخن معاویه این بود که تو ای سعد آیا به خاطر تقوی و خدا ترسی یا به خاطر خوف و یا دلیلی دیگر، و یا به چه دلیل از ناسزا گویی خودداری کردی؟! اگر به خاطر تورع و تجلیل از شخصیت او خودداری کردی، آنگاه تو محسن و ماجور هستی. اگر به دلیلی دیگر بوده است، پاسخی دیگر دارد. و ممکن است سعد در گروهی بوده است که آنان به علی بد گفته باشند و او نگفته است و نتوانسته است بدگویان را نکوهش کند و معاویه در این باره از وی سوال کرده است. تاویلات دیگری نیز محتمل است، از قبیل اینکه تو چرا دیدگاه او را تخطئه و دیدگاه ما را تصویب نکرده‌ای و حسن رای و حسن اجتهاد ما را برای مردم اعلام نکرده‌ای و ممکن است معاویه در این دیدگاه خودش خطا کرده باشد^(۱).

۳- .. از نوادرات روزگار و از شگفتی‌ها است اینکه آقای تیجانی وهم‌پالکی‌هایش ناسزا گفتن به علی را بد می‌دانند اما بهترین صحابه مانند، ابوبکر، عمر و عثمان رضی الله عنهم را ناسزا می‌گویند. کتاب‌های آنان مملو از چنین ناسزا گویی‌ها هستند و از جمله آن‌ها کتاب خود آقای تیجانی است، لذا من ناچارم که این کلمات را در حق آنان بکار برم «این روافض مدعی ایمان هستند اما در واقع مهر ذلت و پستی بر آنان زده شده است. هر جا که باشند و از ذلت و پستی بیرون نخواهند آمد جز به یاری الله یا یاری مردم^(۲).

۱- صحیح مسلم با شرح ص (۲۵۲-۲۵۰).

۲- منهاج السنة ج ۴ ص ۴۹۸۰.

۴- کاتب وحی بودن معاویه با دلایل مستند ثابت است. امام مسلم در صحیح خود از ابن عباس نقل می‌کند که ابوسفیان از رسول اکرم ﷺ سه خواسته داشت و گفت: ای رسول خدا، سه چیز به من اعطا کن. رسول الله ﷺ فرمود: «بسیار خوب» ابوسفیان گفت: یکی از آن‌ها معاویه است، می‌خواهم او در خدمت تو باشد و تو کار کتابت وحی را از وی بگیری. رسول اکرم ﷺ فرمود: «بسیار خوب...»^(۱) امام احمد در مسند و مسلم از ابن عباس روایت کرده‌اند: «ابن عباس می‌گوید: پسر بچه‌ای بودم و همراه با کودکان بازی می‌کردم. ناگهان متوجه شدم که رسول اکرم ﷺ از پشت مرا دنبال می‌کند. فکر می‌کردم او صد در صد به طرف من می‌آید، دویدم تا خود را در پشت دروازه پنهان کردم. ابن عباس می‌گوید: من رسیدن رسول الله ﷺ را متوجه نشدم تا اینکه مرا گرفت و فرمود: برو معاویه را برای من پیدا کن. ابن عباس می‌گوید: معاویه کاتب رسول الله ﷺ بود. ابن عباس می‌گوید: به سرعت دویدم تا معاویه را پیدا کنم. زیرا فکر می‌کردم رسول اکرم ﷺ اکنون به وجود او نیاز دارد^(۲). از این دو حدیث ثابت می‌شود که معاویه کاتب وحی بوده است.

۵- تیجانی می‌گوید: «وحی در طول مدت ۲۳ سال بر رسول اکرم ﷺ نازل می‌شد و معاویه در یازده سال اول این مدت مشرک بود».؟! در مباحث گذشته نزدیک عرض کردم که ابوسفیان از رسول اکرم ﷺ خواست تا معاویه را به عنوان کاتب بپذیرد، رسول اکرم ﷺ موافقت فرمود و معاویه به مدت چهار سال تمام کار کتابت وحی را انجام می‌داد، آیا پذیرفتن این مطلب کار بسیار مشکلی است؟! آقای تیجانی می‌گوید: (بعد از فتح مکه ما حدیثی را سراغ نداریم که در آن اشاره شده باشد مبنی بر اینکه معاویه در مدینه زندگی کرده است و این در حالتی است که زندگی نکردن رسول الله ﷺ در مکه بعد از فتح برای همگان روشن است).

می‌گوییم:

آیا روایت ابن عباس که در سطور بالا بیان گردید، گویای این مطلب نیست که معاویه بعد از فتح مکه، در مدینه زندگی کرده است. آیا حدیثی که امام ترمذی از ابن

۱- مسلم مع الشرح کتاب فضائل الصحابة باب فضائل أبي سفیان ج ۱۴ رقم (۲۵۰۱).

۲- مسند احمد ج ۱ مسند ابن عباس رقم (۲۶۵۱) و مسلم با شرح کتاب البر والصلوة رقم (۲۴۰۴).

مجلز روایت می‌کند و در آن آمده است: (معاویه آمد، عبدالله بن زبیر و ابن صفوان وقتی او را دیدند، به احترام از جای خود بلند شدند، معاویه گفت: بنشینید، زیرا از رسول اکرم ﷺ شنیده‌ام که فرمود: هر کس دوست داشته باشد که مردم در جلوی او بایستند و با این شیوه او را احترام کنند، باید جایش را در آتش آماده کند) به صراحت گویای این نیست که معاویه در مدینه زندگی مرده است؟ آقای تیجانی وانمود می‌کند که پیامبر ﷺ ابن عباس را امر کرده است که معاویه را از مکه ندا دهد و صدا کند؟! من بدلیل اینکه آقای تیجانی چنین روایتی را سراغ ندارد، او را نکوهش نمی‌کنم، زیرا او اگر تحقیق می‌کرد، چنین روایتی را می‌دید اما از خداوند آرزو دارم که وی را از عقده‌ی انصاف شفاء دهد!

«نقدی بر دیدگاه تیجانی دایر بر اینکه، معاویه بخاطر انکار از ناسزا گفتن به علی دستور قتل حجر بن عدی را صادر کرده است»

آقای تیجانی می‌گوید: بعضی از صحابه این عمل (ناسزا گفتن به علی) را بد پنداشته و از انجام آن خودداری نمودند. معاویه دستور کشتن آنان را صادر کرد، از بزرگان صحابه حجر بن عدی کندی و یارانش را به قتل رساند و بعضی را زنده دفن کرد. زیرا آنان از ناسزا گفتن و لعن و نفرین علی خودداری کرده بودند^(۱). در جایی دیگر می‌گوید: (اهل سنت) چگونه او را مجتهد می‌دانند حال آنکه او، حجر بن عدی و یارانش را به قتل رسانده و در «مرج عذراء» در صحرای شام آنان را دفن کرده است، و هیچ دلیلی برای کشتن آنان جز اینکه آنان از ناسزا گفتن به علی خودداری نمودند، نبوده است^(۲).

می‌گوییم:

۱- .. . علما درباره صحابی بودن حجر بن عدی اختلاف نظر دارند. امام بخاری وعده‌ای دیگر از محدثین او را تابعی و برخی دیگر از علمای او را صحابی می‌دانند.

۲- معاویه بخاطر اینکه حجر بن عدی از ناسزا گفتن به علی خودداری کرده است، او را نکشته است. این یک پندار محض است. آنچه که مورخین درباره قتل

۱- ثم اهدیت ص (۱۰۷) و آنگاه هدایت شدم ص (۱۷۴-۱۷۳).

۲- ثم اهدیت ص (۱۲۱) و آنگاه هدایت شدم ص (۱۹۹).

حجر بن عدی ذکر کرده‌اند، از این قرار است: «زیاد که از طرف معاویه، حاکم کوفه بود، خطبه خواند و خطبه‌اش را بسیار طولانی کرد. حجر بن عدی صدا کرد که وقت نماز فرا رسیده است اما زیاد توجه نکرد و خطبه‌اش را ادامه داد. حجر بن عدی و یارانش بسوی زیاد سنگ پرتاب کردند. زیاد طی‌نامه این جریان را به معاویه بازگو کرد و عمل حجر بن عدی و یارانش را فساد فی الأرض خواند. حجر بن عدی با حاکمانی که قبل از زیاد در کوفه بودند، نیز چنین برخوردی داشته بود. معاویه دستور داد که حجر بن عدی نزد وی برده شود. وقتی حجر بن عدی به شام برده شد، معاویه دستور قتل او را صادر کرد. دلیل کشتن حجر بن عدی و تشدد معاویه در حق او، تصمیم بغاوت حجر علیه امنیت و ایجاد اختلاف میان مسلمانان بود. معاویه این اعمال را فساد فی الأرض تلقی نمود. بویژه در کوفه. شهری که بخشی از فتنه‌ها علیه عثمان از آنجا شکل گرفته بود. دلیل فتنه قتل عثمان که تمام امت را فرا گرفت و بر اثر آن جوی خون به راه افتاد، اغماض و تسامح عثمان در برابر این حرکت‌ها بود، لذا معاویه با از بین بردن حجر بن عدی، می‌خواست این گونه فتنه‌ها را مستاصل کند و آن‌ها را از ریشه بخشکاند. شگفت انگیز این است که آقای تیجانی از کشته شدن حجر بن عدی نق می‌زند ولی درباره مقتولین که توسط علی بن ابی طالب در جنگ جمل و صفین به قتل رسیده‌اند، مهر به لب زده و سکوت مرگبار را بر گزیده است. جریان جمل و صفین اسباب قتل و کشتار عده‌ای از بزرگان و اخیار صحابه و هزاران مسلمان را فراهم کرده بود. دلیل در هر دو جریان (قتل حجر بن عدی و قتل مسلمانان در جمل صفین) یکی بود. بغاوت در برابر خلیفه‌ی وقت!!»

«نقدی بر دیدگاه تیجانی دایر بر اینکه حسن بصری معاویه را مورد طعن قرار داده است».

آقای تیجانی می‌گوید: ابو الاعلی مودودی در کتابش «خلافت و ملوکیت» به نقل از حسن بصری می‌گوید: «چهار خصلت در معاویه وجود داشت که یکی از آن‌ها برای نابودی او کافی بود:

- ۱- مشورت نکردن در امر خلافت از بزرگان صحابه.
- ۲- معرفی کردن یزید شراب خوار و قمار باز به عنوان جانشین بعد از خود، در حالی که دیبا می‌پوشید و با آلات لهو و لعب سر و کار داشت.

- ۳- ادعای نسب زیاد، حال آنکه رسول اکرم ﷺ فرموده بود: نسب از شوهر زن مزنیه ثابت می‌شود، وزانی باید رجم شود (و برای زانی سنگ است و بس).
- ۴- کشتن حجر بن عدی و اصحابش، وای بر او از حجر، وای بر او از حجر و اصحاب حجر^(۱).

می‌گوییم:

- ۱- این روایت (روایت حسن بصری) از ابی مخنف منقول است. و ابو مخنف، همان لوط بن یحیی از دی کوفی است.
- امام ذهبی و ابن حجر درباره او می‌گویند: «اخباری لایوثق به» اخباری و غیر قابل اعتماد است^(۲). ابو حاتم و غیره، او را ترک کرده‌اند. دارقطنی گفته: «ابو مخنف ضعیف است» ابن معین گفته: «ابو مخنف ثقه نیست». و بار دیگر گفته: «لیس بشی» یعنی انسان قابل توجهی نیست. ابن عدی گفته: «شیعه است». (میزان الاعتدال ج ۳ ص ۴۲۰-۴۱۹) عقیلی او را ضعفا شمرده است. (ضعفا عقیلی ج ۴ ص ۱۸-۱۹ برقم ۱۵۷۲) دیدگاه شیعه درباره ابو مخنف نیز همین است. هاشم الحسنی که از علمای معاصر شیعه است در کتاب «الموضوعات فی الآثار والأخبار» درباره ابو مخنف می‌گوید: «ویکفی هذه الرواية عيباً أنها من مرويات أبي مخنف، لوط بن يحيى وقد ضعفه السنة والشيعة ولم يثقوا بمروياته»^(۳).

(برای معیوب بودن این روایت همین قدر کافی است که ابو مخنف آن را روایت کرده است. ابو مخنف همان لوط بن یحیی است. سنی و شیعه او را ضعیف تلقی نموده و به روایاتش اعتماد نکرده‌اند. با توجه به این مطلب، حدیث حسن بصری در خور استدلال نیست و از درجه‌ی اعتبار ساقط است.

- ۲- اگر بپذیریم که حدیث مذکور از حسن بصری است و صحت آن نیز معتبر است، باز هم هیچ گونه ایرادی را متوجه معاویه نمی‌کند. زیرا این ادعا که معاویه

۱- ثم اهتدیت ص (۱۰۷) و آنگاه هدایت شدم ص (۱۷۴). قابل یادآوری است که علامه!!! سید محمد جواد مهری مترجم کتاب تیجانی، جمله ((للعاهر الحجر)) را چنین ترجمه کرده است: ((و زنا زاده را سنگ می‌باید (یعنی زنازاده هیچ حقی در فرزندی و نسب ندارد)).

۲- میزان الاعتدال ذهبی ج ۳ ص (۴۱۹). و لسان المیزان ابن حجر ج ۴ ص (۴۹۳).

۳- کتاب الموضوعات ص (۲۱۵) ط (دار التعارف بیروت).

درباره خلافت مشورت نکرده است، باطل است، صحت ندارد. زیرا اما حسن از خلافت دست بردار شد و تمام مردم با معاویه بیعت کردند، هیچ یک از صحابه را سراغ نداریم که با معاویه بیعت نکرده باشد. اما موضوع جانیشینی یزید، با بیعت کردن مردم که از میان آنان حضرت عبدالله بن عمر رضی الله عنهما نیز بود، به اتمام رسیده بود. زیرا به جز حسین بن علی و عبدالله بن زبیر کسی دیگر از بیعت با یزید سرباز نزده بود. و تخلف، تخلف کنندگان ناقض بیعت با یزید نبود و هیچ گونه ایرادی را نیز متوجه معاویه نکرد. اما اینکه یزید شارب خمر بود و پارچه‌ی ابریشمی بر تن می‌کرد، علی بن محمد الحنفیه که مدتی با یزید زندگی کرده بود، همه‌ی این ایرادات را رد می‌کرد^(۱).

اینکه معاویه زیاد را برادر خود قرار داده و نسب او را از ابوسفیان ثابت کرده است و این عمل مخالف با حدیث رسول الله ﷺ است که در آن به عبد بن زمعه گفته بود: «الولد للفراش وللعاهر الحجر» یعنی نسب ولد زنا، از شوهر مزنیه ثابت می‌شود و زانی به جز رجم و سنگ سهمی دیگر ندارد. یعنی رسول الله ﷺ ولد را برای فراش داده و نسبش را ثابت کرده است، این برداشت از حدیث باطل است. زیرا رسول اکرم ﷺ نسب را ثابت نکرده بود، چرا که عبد بن زمعه مدعی دو سبب بود. یکی اخوت، یعنی برادری و دوم ولادت فراش. اگر رسول الله ﷺ چنین می‌فرمود: «هو أخوك الولد للفراش» او برادر تو است، و ولد از آن فراش است، این اثبات حکم و بیان علت می‌بود. حال آنکه رسول اکرم ﷺ از ذکر نسب نیز عدول کرده است و درباره آن به صراحت لهجه چیزی نگفته است. عبارت صحیح در این باره در یک روایت «هو أخوك» و در روایتی دیگر «هولك» است، یعنی توبه‌تر می‌دانی. بر خلاف جریان زیاد. زیرا حارث بن کله که زیاد در خانه و از همسر او به دنیا آمده بود، هرگز زیاد را برای فرزندگی خود خواستار نشده و ادعای نسب او را نکرده بود. لذا هر کس که مدعی نسب زیاد می‌شد، نسب از وی ثابت می‌شد، مگر اینکه در برابر، مدعی دیگری ادعای نسب می‌کرد. لذا معاویه در ادعای نسب زیاد، مقصر نبود بلکه طبق مذهب امام مالک به اصل حق عمل کرده بود^(۲).

۱- مقدمة تاریخ طبری ص ۱۳.

۲- العواصم من القواصم ص (۲۵۳-۲۵۲) با تصرف.

«نقدی پیرامون برداشت نادرست تیجانی درباره مشاجره میان علی و معاویه»

تیجانی می‌گوید: «هرگاه از علمای اهل سنت سوال شود: چرا معاویه با علی که مهاجرین و انصار با وی بیعت کرده بودند، به جنگ برخاست؟ جنگ ویرانگری که موجب تقسیم مسلمانان به شیعه و سنی گردید و چنان شکافی در اسلام ایجاد کرد که تا امروز پرنشده است، آنان طبق معمول و به راحتی تمام می‌گویند: علی و معاویه هر دو از بزرگان صحابه هستند و هر دو در آن اختلاف و نزاع، اجتهاد کرده‌اند. علی در اجتهاد صائب بوده، برای او در اجر وجود دارد و معاویه در اجتهاد خطا رفته است و برای او یک اجر وجود دارد. و برای ما شایسته نیست که به نفع یا به ضرر کدام فریق قضاوت کنیم. زیرا خداوند فرموده است: ﴿تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ لَهَا مَا كَسَبَتْ وَلكُمْ مَّا كَسَبْتُمْ وَلَا تُسْأَلُونَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾ [البقرة: ۱۴۱] «آنان گروهی بودند که از دنیا رفته‌اند و آنچه کسب کرده‌اند، برای آنان است و برای شما است آنچه که انجام می‌دهید. و شما مسئول اعمال آنان نیستید». آری، متأسفانه پاسخ‌های ما همانطور که مشاهده می‌کنید، سفسطه هستند و هیچ عقل، دین و شریعتی آن‌ها را نمی‌پذیرد. پروردگارا، از خطای آرا و لغزش خواسته‌ها به دربار تو اظهار براءت می‌کنم. پروردگارا، از وسوسه‌های شیاطین و از حضور آنان، پناه تو را می‌جویم، عقل سلیم چگونه معاویه را مجتهد می‌پنداشته و در برابر جنگ با امام مسلمانان، علی بن ابی طالب و کشته شدن مومنان معصوم، و ارتکاب جرایم و گناهان بی‌حد و حساب او را ماجور می‌داند؟ معاویه همان کسی است که طبق اظهارات مورخین، مختلفین خود را با خوردن غذا و عسل مسموم، از پا در می‌آورد. و می‌گفت: «همانا خداوند لشکریایی از عسل دارد» این آقایان چگونه حکم مجتهد بودن او را صادر می‌کنند. حال آنکه او امام فتنه و آشوب‌ها بوده است. در حدیث معروف که اغلب محدثین آن را نقل کرده‌اند آمده است: «وای بر عمار که توسط گروهی یاغی کشته می‌شود!» بدون تردید، معاویه و اصحاب او، وی را به قتل رسانده بودند. این سوال همواره در اذهان تکرار می‌شود که کدام یک از فریقین حق و کدام بر باطل بوده است؟ آیا علی و شیعیانش ظالم و بر باطل بوده‌اند و یا معاویه و یارانش؟ رسول اکرم ﷺ هر مساله را بطور روشن و شفاف بیان فرموده است. در هر حال و بنابر هر دو فرض، عادل بودن تمام صحابه و بدون استثناء محال و مستبعد است و با عقل و منطق سلیم درست در نمی‌آید^(۱).

۱- ثم اهدیت ص (۱۲۱-۱۲۰) و آنگاه هدایت شدم ص (۲۰۰-۱۹۹).

می‌گوییم:

۱- قبلاً گفته بودم که معاویه فقط بخاطر خون و انتقام از قاتلان عثمان با علی بن ابی طالب وارد جنگ شده بود. و خود را ولی خون عثمان می‌دانست. زیرا از خویشاوندان نزدیک او بود و درباره موضع خود به روایاتی استناد می‌کرد که نشانگر این بود که عثمان مظلوم کشته می‌شود. و کسانی که علیه او بغاوت می‌کنند، منافق‌اند. در ترمذی و ابن ماجه از حضرت ام المومنین، عایشه صدیق رضی الله عنها آمده است: «رسول اکرم صلی الله علیه و آله خطاب به حضرت عثمان فرمود: «ای عثمان، اگر خداوند زمام امور را در دست تو داد و منافقین خواستند این جامه را که خداوند تو را به آن ملبوس کرده است، از تو بگیرند، آن را بیرون نیاور». این مطلب را رسول الله صلی الله علیه و آله سه بار تکرار فرمود^(۱) و کعب بن مره در جلوی سپاه معاویه در همین خصوص گواهی داد و گفت: «اگر حدیثی را از رسول اکرم صلی الله علیه و آله شنیده بودم، هرگز قیام نمی‌کردم. یعنی در کنار معاویه برای قصاص از قاتلان عثمان قیام نمی‌کردم. در روایتی دیگر از کعب بن مره چنین آمده است: رسول اکرم صلی الله علیه و آله از فتنه‌ها و نزدیک شدن آن‌ها سخن به میان آوردند. شخصی که پارچه‌ای بر سر انداخته بود، از آنجا گذر نمود. رسول اکرم صلی الله علیه و آله با اشاره بسوی او، فرمود: «او در آن زمان بر حق خواهد بود» کعب بن مره می‌گوید: «نزدیک او رفتم، دیدم او عثمان بن عفان است، باز چهره‌ی عثمان را به طرف رسول الله بر گرداندم و پرسیدم: «این شخص» فرمود: «آری»^(۲) در روایتی دیگر از عبدالله بن شقیق بن مره چنین آمده است: «فتنه‌هایی روی زمین مانند شاخ‌های گاو بروز خواهند کرد. شخصی که چادر روی خود انداخته بود، از آنجا گذر نمود. رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «او (اشاره به طرف عثمان) و یارانش در آن روزگار حق به جانب خواهند بود. « نزد او رفته و چادر را از چهره‌ی او برداشتم، چهره او را بسوی رسول الله بر گرداندم و عرض کردم: ای رسول خدا، «او» این است؟ فرمود: «او» همین است. راوی می‌گوید: او عثمان بن عفان بود^(۳).

۱- سنن ابن ماجه، المقدمة، باب فضائل أصحاب الرسول، رقم (۱۱۲) و نگا. صحیح ابن ماجه (۹۰).

۲- ترمذی از ابی اشعث صنعانی. کتاب الفضائل رقم (۳۷۰۲) و نگا: صحیح ترمذی (۲۹۲۲).

۳- فضائل الصحابة إمام أحمد ج ۱ ص (۴۵۰-۴۴۹) شماره (۷۲۰) و محقق کتاب می‌گوید: سندش صحیح است.

بنابر همین روایت، معاویه و حامیانش خود را حق به جانب می‌دانستند و فکر می‌کردند که موضع شان، موضع صحیحی است، بویژه وقتی روشن بود که منافقان و حمله آوران بر عثمان در سپاه علی هستند، آنان را طرفدار باطل پنداشته و با این تاویل، قتال را علیه آنان حلال می‌دانستند.

۲- علاوه بر این، حامیان معاویه گفتند: برای ما ممکن نیست که بدست کسی بیعت کنیم که در حق ما عدالت را رعایت نکند از اقامه‌ی عدل ناتوان باشد و ما اگر با علی بیعت کنیم، سپاه او بر ما ستم می‌کند همانطور که عثمان مورد ستم بود و علی از اقامه‌ی عدل در حق ما ناتوان است و برای ما درست نیست که بدست کسی بیعت کنیم که در حق ما عدالت را رعایت نکند^(۱). حامیان معاویه چنین نیز می‌اندیشیدند که قاتلان عثمان در سپاه علی هستند و آنان ستمگرانند، همانطور که در حق عثمان ستم کردند، بر ما نیز ستم خواهند کرد. لذا ما بخاطر از بین بردن حمله‌ی احتمالی آنان در آینده، از خود دفاع می‌کنیم، روی این تاویل دفاع از خود نه تنها جایز بلکه واجب است و ما آغازگر درگیری و قتال نیستیم و آنان هستند که علیه ما جنگ را آغاز کرده‌اند.

۳- با توجه به آنچه که عرض شد، نصوص و روایات ثابت از رسول اکرم ﷺ حکایت از آن دارند که ترک قتال به سود دین و دنیای هر دو فریق بود. زیرا قتال نه واجب بود و نه مستحب. علی ﷺ هر چند که با حق نزدیک‌تر بود تا معاویه، ولی باز هم اگر قتال را ترک می‌کرد، به نفع او و سایر مسلمانان می‌شد و از ریختن بسیاری خون‌های معصوم جلوگیری به عمل می‌آمد. روی همین اصل، عمران بن حصین از هر گونه معامله و فروش مهمات نظامی منع می‌کرد و می‌گفت: «لا یباع السلاح فی الفتنه» در زمان جنگ به هیچ فریقی اسلحه فروخته نشود. سعد بن ابی وقاص، محمد بن مسلمه، ابن عمر، اسامه بن زید و اغلب سابقین اولین از مهاجرین و انصار که در آن زمان در قید حیات بودند، به منع فروش اسلحه در دوران جنگ فتوا می‌دادند^(۲). و دلیل کناره‌گیری بسیاری از بزرگان صحابه در مشاجرات فریقین همین بود. بنابر همین اصل، بسیاری از علمای

۱- منهاج السنه ج ۴ ص (۳۸۴).

۲- منهاج السنه ج ۴ ص (۳۹۳-۳۹۱).

اهل سنت قتال با گروه باغی را لازم نمی‌دانند. آنان می‌گویند: خداوند، در بدو امر دستور قتال با شورشیان را نداده است بلکه دستور داده است، هرگاه دو گروه از مسلمانان درگیر شدند، میان آنان صلح و آشتی برقرار کنید، اگر یکی از فریقین صلح را نپذیرفت و به بغاوت ادامه داد، آنگاه، علیه گروه باغی و سرکش جنگ شود^(۱). آری، ادعای آقای تیجانی دایر بر اینکه معاویه دستور قتال با علی را صادر کرده است، کذب و دروغ محض است.

۴- به فرض محال اگر بپذیریم که مخالفین حضرت علی علیه السلام عاصی بودند نه مجتهد و تاویل کننده، باز هم نقصی متوجه ایمان آنان نشده و این امر منافی بهشتی بودن آنان نیست. خداوند در آیه (۹-۱۰) سوره حجرات می‌فرماید: ﴿وَإِن طَافَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ افْتَلَوْا فَاصْلِحُوا بَيْنَهُمَا فَإِن بَعَثَ إِحْدَهُمَا عَلَى الْأُخْرَى فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبَغَى حَتَّى تَفِئَءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ فَإِن فَاءَتْ فَاصْلِحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ وَأَقْسِطُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ ﴿۹﴾ إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَاصْلِحُوا بَيْنَ أَخْوَيْكُمْ وَأَتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ ﴿۱۰﴾﴾ [الحجرات: ۹-۱۰] «هرگاه دو گروه از مسلمانان وارد قتال و درگیری شدند، میان آنان صلح و آشتی برقرار کنید. اگر یکی از آن دو گروه بر دیگری تجاوز کرد، با گروه تجاوز گر قتال شود تا اینکه از تجاوز دست برداشته و تابع فرمان حق گردد اگر آماده‌ی اطاعت از فرمان شد آنگاه میان آن دو گروه با رعایت قسط و عدل، صلح برقرار کنید. و عدالت کنید که خداوند اهل عدل را دوست دارد. همانا مومنان با هم برادرند. میان برادرانتان صلح و آشتی برقرار کنید و از خدا بترسید تا به تقوا برسید».

در دو آیه مذکور، از دو گروه در گیر، به عنوان مومن یاد شده است هر چند که آنان مخالف یکدیگر بوده و علیه یکدیگر دست به قتال زده باشند، مسلماً اگر بغاوت یک گروه علیه گروهی دیگر بر اساس تاویل و به خاطر اینکه هر فریق خود را محق دانسته باشد، صورت گیرد، این امر هرگز مانع از اجتهاد نمی‌باشد، خواه اجتهاد درست باشد یا خطا - اینجا است که اهل سنت نسبت به هر فریق ترحم نموده قضاوت منصفانه را در نظر گرفته‌اند - همانطور که خداوند فرموده است: ﴿وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ

رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ ﴿١٠﴾ [الحشر: ۱۰] «آنانی که بعد از گذشتگان می آیند، می گویند: پروردگارا، ما و برادران مومن ما را که در ایمان از ما سبقت گرفته اند، مورد مغفرت قرار بده، و در دل های ما هیچ گونه کدورتی در حق اهل ایمان جای نده، پروردگارا، تو بخشنده و مهربان هستی».

۵- احادیث صحیحه و ثابتة نیز مؤید و مبین این مطلب هستند که هر دو فریق به یک هدف دعوت می کردند و برای احیا و احقاق آنچه که آن را می پنداشتند، تلاش می کردند و هر دو فریق از هوس خواهی و تبعیت از باطل به دور بودند. امام بخاری در صحیح خود از ابو هریره رضی الله عنه نقل کرده است: «قال رسول الله ﷺ: لا تقوم الساعة حتى يقتتل فئتان دعواهما واحدة»^(۱). رسول اکرم ﷺ فرمود: تا وقتی که دو گروه که موضع شان یکی است وارد درگیری نشده اند، قیامت بر پا نخواهد شد. همان گونه که مشاهده می شود حدیث مذکور نشانگر این مطلب است که هر دو فریق دعوت گر یک هدف و تابع یک دین و آیین بوده اند. امام مسلم در صحیح خود از حضرت ابی سعید خدری آورده است: «قال رسول الله ﷺ: تمرق مارقة عند فرق من المسلمین يقتلها أولى الطائفتين بالحق»^(۲). (گروهی از خوارج بروز خواهد کرد و توسط یک فریق از مسلمانانی که با هم در گیر می شوند و نزدیک تر به حق هست کشته خواهند شد)

این حدیث حکایت از آن دارد که هر دو فریق خواهان حق بودند و برای حق می جنگیدند و البته حق با علی بود. زیرا او بود که با این طایفه، یعنی خوارج در نهروان قتال کرد. امام نووی در شرح این حدیث می گوید: «حدیث مذکور به صراحت مبین این مطلب است که هر دو فریق مومن هستند و هیچ کدام به خاطر قتال علیه دیگری از ایمان خارج نمی شوند»^(۳).

۶- درباره باغی بودن معاویه، باید عرض شود که معاویه در بغاوت یا متاول بوده است یا بدون تاویل قصداً و عمداً اقدام به چنین عملی کرده است؟ در هر حال

۱- بخاری کتاب مناقب، علامات النبوة فی الإسلام (۳۴۱۳).

۲- مسلم کتاب الزکات باب ذکر الخوارج وصفاتهم (۵۰).

۳- مسلم با شرح ج ۷ رقم (۲۳۵).

معاویه از این گناه (بغاوت) یا هر گناهی دیگر معصوم نبوده است. اهل سنت او را پاک نمی‌دانند بلکه می‌گویند که گناه علل و اسبابی دارد و بوسیله توبه عفو خواهد شد. ابن کثیر در بدایه از مسور بن مخرمه روایت می‌کند و می‌گوید: مسور بن مخرمه نزد معاویه رفت وقتی وارد خانه‌ی او شد، سلام کرد. معاویه گفت: ای مسور تو چرا بر ائمه طعن کردی؟ مسور می‌گوید: در جواب گفتم: «از این ما را در گذر بفرما و برای هدفی که آمده‌ام مرا یاری بفرما.» معاویه گفت: در مورد هدف خودت باید با من حرف بزنی. مسور می‌گوید: تمام عیوب او را به او بازگو کردم، معاویه گفت: تو از گناهان نیز پاک نیستی، آیا تو نداری گناهانی که اگر مورد مغفرت قرار نگیری، تورا هلاک می‌کنند؟ مسور می‌گوید: گفتم: آری، من مرتکب گناهانی شده‌ام که اگر بخشوده نشوند، موجب نابودی من خواهند بود. معاویه گفت: تو بنابر چه دلیلی خود را بیش از من مستحق مغفرت می‌دانی؟ به خدا سوگند مسئولیت‌هایی که من در ارتباط با اصلاح مردم، اقامه حدود، جهاد و ایجاد صلح و آشتی میان مردم دارم به حدی زیاد هستند که به جز الله کسی دیگر آمار و ارقام آن‌ها را نمی‌داند، به مراتب از عیوب و گناهان من بیشترند، و من پیرو دین و آیینی هستم که خداوند بر اساس آن دین نیکی‌ها را می‌پذیرد و از بدی‌ها می‌گذرد و به همین خاطر اگر به من اختیار داده شود که خدا را قبول کنم یا تمام آنچه که غیر خدا هستند، من خدا را ترجیح می‌دهم. مسور می‌گوید: وقتی به گفته‌های او اندیشیدم، مجاب شدم. راوی می‌گوید: بعد از آن هرگاه مسور سخنی از معاویه به میان می‌آورد، در حق او دعای خیر می‌کرد^(۱). لذا گناهانی که بنابر تاویل از او صورت گرفته‌اند، به طریق اولی باید بخشوده شوند.

۷- آنچه که درباره حضرت عمار گفته است (ویح عمار تقتله فئة باغیة) وای بر عمار، که توسط گروه باغی به قتل می‌رسد. بطور روشن حکایت از آن دارد که حق با حضرت علی بوده است اما معاویه این حدیث را تاویل کرده است. امام احمد در مسند حدیثی را چنین نقل می‌کند: وقتی عمار کشته شد، عمرو بن حزم، نزد عمر بن عاص رفت و گفت: عمار بن یاسر کشته شد و رسول الله ﷺ درباره او

فرموده بود: «وای عمار، که توسط یک گروه باغی کشته می‌شود» عمر بن عاص در حالی که ناراحت بود بلند شد، استرجاع گفت و نزد معاویه رفت. معاویه پرسید: ناراحتی چرا؟ عمرو گفت: عمار کشته شده است. معاویه گفت: باشد کشته شده است، مگر چه می‌شود؟ عمرو گفت: از رسول الله شنیده‌ام که فرموده بود: گروه باغی او را خواهد کشت» معاویه گفت: تو اشتباه فهمیده‌ای، مگر ما او را کشته‌ایم؟ همانا علی و یارانش او را کشته‌اند، آنان او را در معرض نوک نیزه‌های ما قرار داده‌اند، یا در معرض لبه‌ی شمشیرها^(۱).

بعد از آن بلا فاصله مردم از خانه‌ها بیرون آمدند صدا زدند: هر کس عمار را در میدان جنگ آورده است، قاتل او می‌باشد، بدین ترتیب معاویه اعتماد سپاهیان خود را جلب کرد. آنچه که معاویه را بر این تاویل و می‌داشت این بود که او با توجه به احادیثی که مظلومیت عثمان را ثابت می‌کند، قاتلان عثمان را بر باطل می‌پنداشت و می‌گفت قاتلان او ظالم هستند. بنابراین باغی آن گروهی است که قاتلان عثمان در آن هستند. اما حق این است که این تاویلات، تاویلات باطلی هستند و بدون تردید حق با علی است و گروه معاویه در اجتهاد خود ماجوراند زیرا آنان قصد حق را کرده بودند و بدان دست نیافتند. این علل و اسباب عمرو بن عاص را بر آن وا داشتند تا برای متوقف کردن جنگ، پیشنهاد رفع قرآن و روی دست گذاشتن آن را ارائه دهد. زیرا او بخاطر همین حدیث درباره گروه معاویه دچار شک بود.

۸- در صورتی که آقای تیجانی مصر بر ظالم بودن معاویه باشد، آنگاه فرقه‌ی ناصبیه او را چنین پاسخ می‌دهد: علی نیز ظالم است زیرا وی بخاطر حکومت عده زیادی از مسلمانان را به خاک و خون کشیده است، و او بدون هیچ گونه نفعی جنگ را آغاز نموده و خون‌های زیادی را بر زمین ریخته است و بعد از موضع خود رجوع کرده با معاویه صلح کرده است. آقای تیجانی و طرفدارانش نمی‌توانند به این ایراد پاسخ بدهند. اگر آقای تیجانی خواسته باشد با حدیث عمار این ایراد را پاسخ بدهد، در جواب او گفته می‌شود: گروه باغی در واقع آن است که آغاز گر جنگ باشد، مسلماً علی بود که قتال را آغاز کرد. تیجانی در این صورت چه پاسخی دارد؟ من صرفاً به خاطر این دلایل خوارج و معتزله را

۱- مسند الشامیین ج ۲ مسند عمرو بن عاص رقم (۹۵۷) و محقق کتاب می‌گوید: راویان ثقه هستند.

مطرح کردم تا آقای تیجانی بدانند هر دلیلی که او علیه معاویه بیاورد، از جانب فرقه‌های دیگر با همان دلایل با وی مقابله کرده و به او پاسخ خواهند داد، اما اهل سنت از هر دو فریق رضایت دارند و هیچ کدام را به فسق نسبت نمی‌دهند و علی را حق به جانب می‌دانند و به تمام ایرادهایی که متوجه علی یا معاویه شوند، پاسخ می‌دهند، زیرا موقف آنان، موقفی روشن و شفاف است، بر خلاف موقف روافض. «خدا را سپاس می‌گوییم».

۹- بی‌تردید، کلیه کسانی که از مذهب شیعه آگاه هستند، می‌دانند که شیعه معاویه رضی الله عنه را به خاطر قتالش با علی رضی الله عنه کافر می‌داند، اما در این تردید نیست که امام حسن بن علی، که نزد شیعه از ائمه‌ی معصومین است و هرچه او انجام بدهد نزد آنان حق است، با معاویه صلح کرده و خلافت او را به رسمیت شناخته است و با وی بیعت کرده است. آیا امام معصوم با کافر صلح کرده و تسلیم حکومت او شده است؟! یا امام معصوم میان دو گروه مسلمان صلح و آشتی برقرار کرده است. آنطور که رسول اکرم صلی الله علیه و آله پیش بینی کرده، فرموده بود: «ابن‌ی هذا سید ولعل الله یصلح به بین فئتين من المسلمین»^(۱) این پسر من، سید است و خداوند به وسیله او میان دو گروه مسلمان صلح و آشتی برقرار می‌کند - آقای تیجانی باید پاسخ بدهد!؟

۱۰- آقای تیجانی می‌گوید: «معاویه مرتکب جرائم زیادی شده است و نزد مورخان معروف است که او مخالفان خود را با خوراندن غذای زهر آلود به قتل می‌رساند و می‌گفت: «إن لله جنوداً من عسل» (همانا خداوند لشکری و سپاه‌یانی از زنبور عسل دارد)، این گفته‌ی آقای تیجانی ناشی از جهالت و دروغ است و این نکته بر هیچ عاقلی پنهان نیست من از آقای تیجانی تقاضا دارم که این مورخان را برای ما معرفی کند تا هویت آنان برای ما روشن گردد، ورنه سخن بی‌اساس گفتن بسیار آسان است.

۱۱- شگفت‌آور این است که آقای تیجانی ابوبکر را به خاطر قتالش با مانعین زکات محکوم می‌کند اما درباره قتال علی و معاویه، علی را حمایت می‌کند، حال آنکه قتال ابوبکر با مانعین زکات متفق علیه بود، تمام صحابه اقدام ابوبکر را تایید

کرده‌اند ولی قتال علی با معاویه مورد اتفاق و تایید تمام صحابه نبود و به هیچ نتیجه مثبتی نیانجامید و موجب ریختن خون هزاران مسلمان گردید. شاید این قضاوت غیر عادلانه تیجانی، دستاورد ادعاهای پوچ و تو خالی او دایر بر منصف بودن و منطقی فکر کردن او باشد!

۱۲- می‌توانم ایراد آقای تیجانی دایر بر ظالم بودن معاویه را که همواره آن را تکرار می‌کند و بر آن اصرار دارد، چنین پاسخ بدهم که بی‌گمان علی و حامیان او حق به جانب بودند ولی در عین حال معاویه نه ظالم بوده و نه دعوت گر بسوی باطل، بلکه او دعوت گر حق بوده اما موفق نشده است. لذا او در برابر اجتهادش ماجور است و در نتیجه هیچ کدام از آن دو نه ظالم است و نه فاسق، و مرتکب خطا شدن مانع از عادل بودن مذنب و منافی با عدالت او نیست در هر حالت عدالت صحابه بدون استثنا یک حقیقت پذیرفته شده است و کتاب، سنت و اجماع بر صحت آن دلالت دارد و با عقل و منطق سلیم نیز سازگاری دارد اما طبعاً با منطق و عقل بیماری که مورد استفاده‌ی آقای تیجانی هستند، سازگاری ندارد!

و در پایان اگر آقای تیجانی مجاب و متقاعد نمی‌شود، ناچارم از منابع و مآخذ روایی هدایت گران دوازده امامی خود آقای تیجانی ثابت کنم که علی و معاویه هر دو حق به جانب و در اجتهاد خود مأجور بوده‌اند. کلینی در کتاب (الروضة من الکافی) که در اصول و فروع کتاب معتبر شیعیان است، از محمد بن یحیی آورده است: ابو عبدالله می‌گوید: «اختلاف بنی عباس حتمی است. ندا حتمی است و خروج قایم حتمی است، گفتم ندا یعنی چه؟ گفت: منادی در اول صبح ندا می‌دهد. ای مردم، آگاه باشید، علی و شیعیانش پیروزند، و منادی در آخر روز ندا می‌دهد: ای مردم آگاه باشید، عثمان و شیعیانش پیروز هستند»^(۱).

آری، همانطور که از روایت کلینی بر می‌آید، خود علی بن ابی طالب اعتراف دارد که عثمان و حامیان اهل اسلام و ایمان هستند و جریان جنگ با معاویه از جمله مسایل اجتهادی است هر فریق در این جریان خود را حق به جانب می‌پنداشت. شریف رضی در کتاب «نهج البلاغة» از علی علیه السلام نقل می‌کند: «آغاز جریان چنین بود که،

نخست با مردم شام مواجه شدیم، خدای و پیامبر همه ما یکی است و همه ما بسوی یک هدف حرکت می‌کردیم و دعوت گر اسلام بودیم، در ایمان به الله و ایمان به رسول الله ﷺ همه‌ی ما برابر بودیم و هدف یکی بود. تنها اختلاف ما درباره خون عثمان بود و خدا می‌داند که دامن ما از آن پاک است^(۱).

آقای تیجانی می‌گوید: «چگونه اهل سنت معاویه را صحابی می‌دانند حال آنکه او با خوراندن غذای زهر آلود، حسن بن علی، سردار جوانان بهشت را به قتل رسانده است. او اضافه می‌کند: چگونه معاویه را مجتهد می‌دانند، حال آنکه او حسب بن علی، سردار جوانان بهشت را مسموم کرده است. آیا این نیز از اجتهادات او است^(۲).
می‌گوییم:

این ادعا به دلایل متعدد باطل است:

(الف) مدعای مذکور ثابت نیست و هیچ گونه دلیلی بر اثبات آن وجود ندارد، اگر آقای تیجانی روایت معتبر و مستندی در این زمینه دارد، باید ما را بدان راهنمایی کند، بدون دلیل صحابی بزرگ رسول الله ﷺ را متهم نکند.

(ب) مردم در آن مقطع از تاریخ درگیر فتنه و آشوب‌ها بودند، احساسات و گرایش‌های حزبی و گروهی بر آنان غلبه کرده بود. هر گروه، گروه آخر را متهم می‌کرد و به او نسبت‌های ناروا منسوب می‌کرد، لذا لازم است که این گونه اتهامات در چنین مقطع زمانی پذیرفته نشوند مگر اینکه از راوی ثقه، عادل و با حافظه نقل شده باشند.

(ج) نقل شده است که امام حسن را کسی دیگر مسموم کرد، بعضی می‌گویند: آن شخص همسر او بوده است. برخی دیگر بر این باورند که پدر خانم او، اشعث بن قیس دخترش (همسر امام حسن) را به چنین اقدامی وادار کرده بود. بعضی معاویه و بعضی فرزندش، یزید را در این قضیه متهم کرده‌اند، این تعارض و اضطراب روایات، این احتمال را که معاویه او را مسموم کرده است، از درجه‌ی اعتبار ساقط می‌کند. آقای تیجانی در این میان فقط دیوار معاویه را از دیوار دیگران کوتاه‌تر می‌بیند و معقولیت خود را به نمایش می‌گذارد. حال آنکه معاویه از این تهمت‌ها بسیار به دور است.

۱- نهج البلاغه ج ۳ ص (۶۴۸).

۲- ثم اهدیت ص (۱۶۹-۱۲۱) و آنگاه هدایت شدم ص (۲۸۶-۱۹۹).

(ت) اگر امام حسن پیشنهاد صلح با معاویه را رد کرده بود، آنگاه ادعای تیجانی دایر بر مسموم کردن امام حسن عقلانی به نظر می‌رسید ولی واقعیت این است که امام حسن با معاویه مصالحت کرده و خلافت او را به رسمیت شناخته بود و با وی بیعت کرده بود. با این حساب، چرا معاویه او را مسموم کند؟ اینجا است که با ادعا می‌توان گفت که دلایل آقای تیجانی کاملاً بی‌اساس و بیهوده هستند.

«نقدی بر ادعای تیجانی دایر بر اینکه او خلافت را به ملوکیت تبدیل نموده است»
 آقای تیجانی می‌گوید: چگونه اهل سنت معاویه را پاک و مبرا می‌دانند. حال آنکه با توسل به قوه‌ی قهریه نخست برای خود و بعد برای فرزند ناخلفش یزید از مردم بیعت گرفت و نظام خلافت شورایی را به ملوکیت تبدیل نمود^(۱). «بعد از اینکه معاویه زمام امور را در دست گرفت، خلافت را به ملوکیت قیصری مبدل ساخت و بعد از آن قدرت همواره میان بنی امیه و سپس میان بنی عباس، رد و بدل می‌شد. و خلافت تنها توسط حاکم سابق یا توسط شمشیر و سر نیزه از گذشته به پیوسته منتقل می‌شد. بیعت به معنی واقعی‌اش در تاریخ اسلام از زمان خلفای نبوده است و این وضعیت حتی، تا زمان به قدرت رسیدن کمال اتاترک که خلافت را خاتمه داد و روی آن خط قرمز کشید، ادامه داشته است. فقط دوران کوتاه امام علی بن ابی طالب را می‌توان از این روند مذکور مستثنی کرد^(۲). «چگونه حکم اجتهاد او را صادر می‌کنند حال آنکه او با توسل به قوه قهریه نخست برای خود و سپس برای فرزندش، یزید بیعت گرفته و نظام خلافت شورایی را به ملوکیت مبدل ساخته است»^(۳).

می‌گوییم:

۱- معاویه با توسل به قوه‌ی قهریه زمان خلافت را در دست نگرفته بود بلکه خلافت توسط امام حسن بن علی به او سپرده شده بود. و تحویل خلافت از جانب امام حسن به معاویه بعد از قرار داد صلحی که مورد توافق طرفین بود، صورت گرفته بود. و این صلح مظهر تحقق و مصداق پیش بینی رسول الله ﷺ بود که فرموده بود: «إِنِّي هَذَا سَيِّدٌ، وَلَعَلَّ اللَّهُ أَنْ يُصَلِّحَ بِهِ بَيْنَ فِتْنَتَيْنِ مِنْ

۱- ثم اهدتیت ص (۱۲۱) و آنگاه هدایت شدم ص (۱۹۹).

۲- ثم اهدتیت ص (۱۴۵) و آنگاه هدایت شدم ص (۲۳۹).

۳- ثم اهدتیت ص (۱۶۹) و آنگاه هدایت شدم ص (۲۸۷-۲۸۶).

المُسْلِمِينَ» (این فرزندم (امام حسن) سید است و خداوند توسط او میان دو فریق که هر دو مسلمان هستند صلح و آشتی برقرار می‌کند) امام بخاری در صحیح خود به نقل از حسن بصری می‌گوید: به خدا سوگند حسن بن علی در جنگ با معاویه با سربازانی رو برو شد که کوه بودند. عمرو بن عاص گفت: من سربازانی را می‌بینم تا فرماندهان آنان کشته نشوند، بر نمی‌گردند، معاویه گفت: ای عمرو، اگر این گروه، آن گروه و آن گروه، این گروه را بکشند، چه کسی در قلمرو من امور مردم را اداره می‌کند؟ چه کسی زنان و کودکان و یتیمان را اداره می‌کند؟ معاویه دو نفر قریشی از طایفه بنی عبد شمس را به نام‌های عبدالرحمن بن سمره و عبدالله بن عامر بن کریم نزد او فرستاد و گفت: پیش او رفته، سخن بگویند، پیشنهاد کنید و از وی بخواهید. آن دو نزد وی آمدند با وی صحبت کردند. حسن بن علی گفت: ما خاندان عبدالمطلب مال بسیار بدست آوردیم و این امت در خون‌های خود شنا می‌کند. آن دو گفتند: معاویه چنین پیشنهاد می‌کند و از تو چنین می‌خواهد. امام حسن گفت: چه کسی برای من ضامن اجرای این قول و قرار می‌شود. آن دو گفتند: ما ضامن اجرای این قول و قرار هستیم. هرچه امام حسن سوال کرد آنان ضمانت آن را بر عهده خود گرفتند. آنگاه امام حسن با معاویه صلح کرد. حسن بصری می‌گوید: «از ابوبکره شنیدم فرمود: رسول اکرم ﷺ را بالای منبر دیدم و حسن بن علی در کنارش نشسته بود. رسول الله ﷺ گاهی رو به مردم می‌کرد و گاهی رو به حسن و فرمود (این فرزند من سید است) و در آینده‌ی نزدیک خداوند میان دو طایفه در حال درگیر، که هر دوتا مسلمان هستند، توسط او صلح و آشتی برقرار می‌کند^(۱)».

۲- اما درباره بیعت گرفتن او از مردم در حق یزید، باید عرض شود که معاویه مایل بود موافقت توده‌ی مردم را بدست بیاورد. تصمیم گرفت از مردم برای فرزندش یزید، بیعت بگیرد. از بزرگان صحابه، سران طوایف و استانداران مناطق مختلف نظر خواهی کرد و موافقت آنان را بدست آورد. و هیئت‌های متعددی از اطراف در جهت تایید ولیعهدی یزید نزد او آمدند و تعداد زیادی از

صحابه موافقت خود را اعلام داشتند حتی عبد الغنی مقدسی بیعت و خلافت یزید را به دلیل اینکه شصت تن از اصحاب رسول الله ﷺ من جمله ابن عمر با وی بیعت کرده است، صحیح قرار داده است^(۱). در صحیح بخاری به روایت مستند آمده است که ابن عمر با یزید بیعت کرده بود و وقتی در مدینه علیه یزید شورش بر پا شد، او مردم را از بغاوت علیه یزید بر حذر داشت. نافع می‌گوید: (وقتی اهالی مدینه یزید بن معاویه را معزول کردند، ابن عمر خانواده و عیال خود را جمع کرد و گفت: (از رسول اکرم ﷺ شنیدم که فرمود: «روز قیامت برای هر غداری پرچمی نصب می‌شود، و ما در دست یزید بیعت کرده‌ایم و بیعت ما به خاطر خدا و رسول بوده است و من این را بزرگ‌ترین غدر و فریب می‌دانم که به خاطر خدا و رسول با وی بیعت کرده شود و سپس با وی قتال شود و اگر بدانم هر کس از شما او را خلع کرده است و از وی تبعیت نکرده است، میان من و او دیگر هیچ رابطه‌ای نیست»^(۲)).

ابن زبیر و امام حسین مخالف این توافق بودند و مخالفت آنان موجب نقض بیعت نمی‌شود. زیرا هر بیعتی لابد مخالفینی دارد، از اینجا به روشنی می‌دانیم که معاویه خواهان موافقت مردم با بیعت یزید بود. اگر معاویه قصد استبداد می‌داشت و با قوه‌ی قهریه برای یزید بیعت می‌گرفت - آنطور که تیجانی می‌گوید بر یک بیعت اکتفا می‌کرد و آن را برای مردم واجب می‌گردانید، اما معاویه هرگز چنین نکرده است و هرگز راه و روش جبر و اکراه را برای بیعت گرفتن اختیار نکرد.

۳- ممکن است دلیل بیعت گرفتن برای یزید این بوده است تا اختلاف و دو دستگی بر طرف شود و وحدت کلمه، در آن شرایط بحرانی که امت دچار تشویش شده بود، و متقاضیان خلافت زیاد بودند، بدست بیاید. لذا او چنین می‌اندیشد که معرفی کردن یزید برای جانشینی موجب اصلاح امت و ریشه کن کردن فتنه و آشوب می‌شود.

۴- معاویه با معرفی یزید به عنوان خلیفه نظام و سیستم نوینی را بنا ننهاده بود. قبل از وی حضرت ابوبکر رضی الله عنه با نامزد کردن حضرت عمر بن خطاب به عنوان

۱- قید الشرید من أخبار یزید لابن خلدون (ص ۷۰).

۲- صحیح بخاری کتاب الفتن ج ۶ رقم (۶۶۹۴).

خلیفه و عمر بن خطاب با منحصر کردن ولایت عهدی برای شش نفر از بزرگان صحابه، همین روند را بنا نهاده بودند. اینکه آقای تیجانی می‌گوید که استخلاف در زمان شیخین (ابوبکر و عمر) موروثی نبوده است، در پاسخ به این اشکال باید عرض شود که نخستین کسی که خلافت را موروثی کرد، علی بن ابی طالب بود که برای خلافت، فرزندش، حسن را معرفی نمود. کلینی در «اصول کافی» از سلیم بن قیس چنین آورده است: «زمانی که امیرالمومنین برای فرزندش حسن وصیت می‌کرد، من حاضر بودم و بر این وصیت خود حسین، محمد (ابن الحنفیه)، تمام فرزندان و سران و حامیان و اهل بیت را گواه گرفت. بعد کتاب و سلاح را به او سپرد»^(۱).

۵- شیعه‌ی اثناعشری در واقع مخالف با نظام شوری هستند و ولایت را بطور وجوب یک امر انتصابی از جانب پیامبر ﷺ می‌دانند و می‌گویند: امام باید به نص صریح پیامبر نصب گردد و خود آقای تیجانی، با خلافت ابوبکر، عمر و عثمان مخالفت کرده و ایراد گرفته است، اکنون او چرا در جریان خلافت یزید بخاطر شورایی نبودن آن اشک تمساح می‌ریزد و به معاویه ایراد می‌گیرد؟ آیا اگر خلافت یزید شورایی می‌بود، تیجانی آن را می‌پذیرفت؟! یا اینکه در هر حال معامله برای شیعه و تیجانی یکسان بود؟! پاسخ این سوال این است که آنان هرگز نمی‌پذیرفتند حتی اگر به اتفاق و مشورت تمام مسلمانان می‌بود، پس این بر آشفتگی بیهوده و تقوای دروغین از آقای تیجانی در خصوص اصل شورا چرا؟ و شگفت انگیزتر و تعجب آورتر در این خصوص، این است که آقای تیجانی درباره وارث شدن یزید از پدرش معاویه، معترض است مبنی بر اینکه این وراثت، وراثت قیصری و پادشاهی است! آیا او نمی‌داند که عمده عقاید دوازده امامی درباره فرزندان علی بن ابی طالب، همان عقیده‌ی قیصری و ملوکیت است؟ آیا آقای تیجانی نمی‌داند که عقیده‌ی امامت در اصول شیعه، همان عقیده‌ی استخلاف الاب للابن است؟ آیا این استخلاف برای آنان و برای دیگران حرام است!؟

در پایان می‌خواهم اشاره داشته باشم در مورد ادعای آقای تیجانی دایر بر اینکه در تاریخ اسلام، از دوران خلفای تا زمان اتاتورک که خلافت را پایان داد، خلافت و بیعت صحیحی جز بیعت امیرالمومنین علی بن ابی طالب برگزار نشده است.

این گونه ادعا تنها از کسی ممکن است که از لحاظ درک و شعور از تمام مردم کمتر و از لحاظ جهل و نادانی از تمام مردم جلوتر و از لحاظ بینش یا از لحاظ بصیرت و بصارت از همه‌ی دیگران در درجه‌ی پایین‌تری قرار گرفته باشد، از آقای تیجانی می‌پرسم: تو برای اثبات این ادعای بی‌اساس خود چه ثبوت و سندی داری؟ آقای تیجانی تو اگر برای صحت و انعقاد بیعت اجماع مردم را لازم می‌دانی، پس باید بدانی که علی بن ابی طالب در مقایسه با خلفای ثلاثه کم‌ترین اجماع را داشته است. مخالفین بیعت او چند برابر مخالفین بیعت با خلفای ثلاثه بوده‌اند. میان علی و مخالفین او جنگ و درگیری‌های بسیاری صورت گرفته است و او قبل از اینکه تمام مردم نسبت به بیعت او متحد بشوند، از دنیا رحلت کرد. آقای تیجانی تو اگر مدعی شوی که خلافت خلفای ثلاثه بوده‌اند. قهراً بوده است، این بزرگ‌ترین دروغی است و تاریخ به دروغ بودن آن گواهی می‌دهد و تو خودت اعتراف کردی که خلافت شورایی بوده و معاویه آن را به ملوکیت و قیصریت تبدیل کرده است. اگر مخالفین علی مدعی شوند که او خلافت را قهراً تصرف کرده است، استدلال آنان از استدلال تو قوی‌تر به نظر می‌رسد. زیرا علی رای بدست گرفتن خلافت متوسل به قتال شده است حتی خون هزاران مسلمان برای همین منظور ریخته شد. اگر تو مدعی شوی که خلافت علی صحیح و بوسیله‌ی نص صریح رسول الله ﷺ ثابت است، می‌گوییم: این نیز دروغ است. هر دلیلی را که تو ارائه بدهی هیچ کدام از آن‌ها به صراحت خلافت علی را ثابت نمی‌کند. اگر خلافت بلا فصل علی از نص صریح ثابت شده بود، او هرگز تسلیم خلفای ثلاثه نمی‌شد و در دست آنان بیعت نمی‌کرد. علاوه بر این، نصوصی که دال بر خلافت ابوبکر هستند به لحاظ صحت قوی‌تر از نصوصی هستند که دلالت بر خلافت علی دارند. تمام استدلال‌های آقای تیجانی باطل و بی‌اساس‌اند. فکر می‌کنم به تمام ایرادهای آقای تیجانی پاسخ قانع کننده داده شده است، الحمد لله والمنة.

باب دوازدهم:

نقدی بر مطاعن تیجانی پیرامون ابو هریره رضی الله عنه

ابو هریره سردار حافظان حدیث، ثقه، در سفر و حضر همراه رسول الله صلی الله علیه و آله بوده است، نام او عبدالرحمن بن صخر و گنجینه‌ی علمی بسیار زیادی را از رسول الله صلی الله علیه و آله نقل کرده است. بالاخره او نیز از زخم زبان این بدخواه (تیجانی) جان سالم به در برده است. تیجانی ابو هریره را متهم به کذب و وضع حدیث دروغین کرده است. با بیان ایرادها و شبهات آقای تیجانی به یک یک آن‌ها این شاء الله پاسخ داده می‌شود.

اولاً: ادعای تیجانی علیه ابو هریره دایر بر اینکه او روایات ساختگی از رسول الله صلی الله علیه و آله نقل می‌کند:

تیجانی می‌گوید: «شاید نیم دیگر از دین را به ابو هریره اختصاص دادند، همان ابو هریره که مطابق با میل آنان احادیث را نقل می‌کرد. لذا آنان او را نقرب دربار قرار داده حکومت مدینه را به او سپردند و قصر عقیق را برایش ساختند در حالی که از خود چیزی نداشت. او را ناقل و راوی اسلام لقب دادند. بدین ترتیب بنی امیه به راحتی توانست از دین کامل و صد در صد نوینی که از کتاب و سنت به جز آنچه که آنان خواسته باشند، در آن نباشد، بهره‌مند گردد»^(۱)... او می‌گوید: «فضایل ابوبکر را ابو هریره و عمرو بن عاص روایت می‌کنند»^(۲) تیجانی در جایی دیگر می‌گوید: کتاب «ابو هریره» نوشته شرف الدین و شیخ المضیره» نوشته‌ی شیخ محمود ابو ریه را خواندم و برایم روشن شده که آن عده از اصحابی که بعد از رسول الله صلی الله علیه و آله متغیر شدند یا دین را تغییر دادند، به دو دسته تقسیم می‌شوند: دسته اول کسانی بودند که با زور و سلطه احکام را تغییر دادند و دسته دوم کسانی بودند که با وضع و جعل حدیث دروغین و نسبت دادن آن‌ها به رسول الله صلی الله علیه و آله دست به تحریف و تغییر احکام دین زده‌اند»^(۳).

۱- ثم اهدیت ص (۱۲۰) و آنگاه هدایت شدم ص (۱۹۷).

۲- ثم اهدیت ص (۱۴۲) و آنگاه هدایت شدم ص (۲۳۴).

۳- ثم اهدیت ص (۱۳۱) و آنگاه هدایت شدم ص (۲۱۵).

در پاسخ به دروغ‌های تیجانی می‌گوییم:

۱- اینکه ابو هریره مطابق با میل بنی امیه برای آنان حدیث وضع نموده است و لذا بنی امیه او را مقرب دربار خود قرار داده و حکومت مدینه را به او سپرده‌اند و ساختمان بسیار مجللی رای او ساخته‌اند که معروف به قصر عقیق است و او را راوی اسلام لقب داده‌اند، به دلایل زیر دروغ محض است:

(الف) ابو هریره در مشاجرات و درگیری‌های صحابه از هیچ گروهی حمایت نکرده است بلکه او در تمام این فتنه‌ها راه اعتزال و گوشه نشینی را بر گزیده و به سود یا زیان هیچ فریقی وارد قتال و درگیری نشده است. و درباره اعتزال و کناره گیری احادیثی را از رسول اکرم ﷺ نقل می‌کرد. مانند این حدیث: «رسول الله ﷺ فرمود: بعد از این و در آینده نزدیک فتنه‌هایی بروز خواهد کرد. در آن فتنه‌ها کسی که نشسته باشد بهتر خواهد بود از کسی که ایستاده است و کسی که ایستاده باشد بهتر خواهد بود از کسی که راه می‌رود. هر کس بسوی آن نگاه کند، خداوند او را با آن نزدیک خواهد کرد و هر کس راه فرار یا جای پناهی برای خود می‌بیند، باید به آن پناه ببرد^(۱). موضع بسیاری از بزرگان صحابه نیز چنین بود.

(ب) ابو هریره فاقد مال و ثروت نبود و نیز نخستین بار نبود که او به حکومت رسیده باشد، اما چه بگوییم درباره شخص جاهل و نادانی مانند تیجانی که تاریخ را ملعبه خود قرار داده است؟! حضرت عمر رضی الله عنه در زمان خلافت مبارکه خود او را حاکم بحرین قرار داده بود و ثروت زیادی داشت. محمد بن سیرین می‌گوید: «عمر بن خطاب ابو هریره را به عنوان والی و حاکم بحرین منسوب کرد. زمانی که ابو هریره از بحرین به مدینه آمد، حدود ده هزار درهم ثروت داشت. عمر بن خطاب به او گفت: تو برای خودت مال جمع کردی، ای دشمن خدا و کتاب خدا؟ ابو هریره گفت: من دشمن خدا و کتاب خدا نیستم بلکه دشمن کسی هستم که با این دو دشمنی داشته باشد. عمر فرمود: این ثروت را از کجا آورده‌ای؟ ابو هریره گفت: اسبی داشتم که زاد و ولد کرده است، هدایایی که همواره به من هدیه شده‌اند و دیگر محصولات کشاورزی که عاید من شده است. این منابع مالی او مورد تحقیق قرار گرفتند، تمام گفته‌های او درست از آب درآمدند، بعد از آن عمر بن خطاب او را برای بار دوم دعوت کرد تا او را

۱- صحیح بخاری کتاب الفتن. برقم (۶۶۷۱-۶۶۷۰).

حاکم بلدی از بلاد اسلام بگرداند اما او نپذیرفت. عمر گفت: تو پست و مسئولیت را نمی‌پسندی و کسانی که بهتر از تو بودند متقاضی آن شدند و آن یوسف رضی الله عنه است. گفت: یوسف پیامبر، پدرش پیامبر و جدش نیز پیامبر بود و من ابو هریره فرزند امیمه هستم. و از سه و دو می‌ترسم، حضرت عمر فرمود: چرا ۲ و ۳ گفتی به جای آن چرا پنج نگفتی؟ ابو هریره گفت: می‌ترسم از اینکه، بدون علم سخن بگویم، بدون صبر و شکیبایی قضاوت کنم، مورد ضرب قرار بگیرم، دارایی او به غارت برده شود و آبرویم در خطر بیفتد^(۱).

(ت) دلیل حاکم کردن ابو هریره بر مدینه از جانب دستگاه خلافت اموی‌ها، این بود که ابو هریره از جمله بزرگان صحابه بود که در آن زمان در مدینه یا در جاهای دیگر در قید حیات بودند. و علی‌الخصوص برای همگان روشن بود که ابو هریره در روزگار خلافت علی و معاویه برای اقامه‌ی نماز امامت می‌کرد، حتی اگر غیر اموی‌ها روی کار می‌آمدند، آنان نیز صد در صد ابو هریره را به عنوان حاکم بر مدینه منسوب می‌کردند، ابو هریره در واقع کاندیدای اصلح حکومت بر مدینه بود، چرا چنین نباشد. او که از بنی امیه بهتر بود (یعنی عمر بن خطاب) او را برای این پست درست و مناسب تشخیص داده بود.

(ث) این دزد فراری در تلاش است تا ابو هریره را مظهر حرص و لذات دنیا معرفی کند و او را از جمله حاکمان سازش کار که برای رسیدن به منافع غریزی خود دروغ می‌گویند، قلمداد کند، خداوند او را نابود کند! آیا او این تهمت‌ها را به ابو هریره نسبت می‌دهد؟! همان ابو هریره که از رسول اکرم صلی الله علیه و آله این حدیث را روایت می‌کند: «سه گروه یا سه شخص هستند که خداوند روز قیامت بسوی آنان نگاه شفقت ننموده و آنان را تزکیه نمی‌کند و برای آنان عذاب دردناک در نظر گرفته است، یکی از آن سه تن: کسی است که صرفاً به منظور بدست آوردن مال و ثروت با امام بیعت می‌کند. اگر مال و ثروت به او داده شود، خشنود می‌شود، و اگر نه، می‌رنجد^(۲)... چگونه ابو هریره دست تکدی پیش دیگران دراز می‌کند، حال آنکه او از رسول الله صلی الله علیه و آله چنین روایت می‌کند: «لأن یحتطب أحدکم حزمة علی ظهره خیر له من أن یسأل أحداً فیعطه أو یمنعه». اگر هیزم

۱- سیر أعلام النبلاء ذهبی ج ۲ ص (۶۱۲) محقق، رجال آن را ثقه معرفی کرده است.

۲- صحیح بخاری - کتاب المساقات باب منع ابن سبیل من الماء برقم (۲۲۳۰) ج ۲.

بر پشت خود حمل کرده و در بازارها بفروشید، بهتر است از اینکه دست تکدی پیش دیگران دراز کنید، چه بدهند یا منع کنند. (بخاری کتاب البیوع باب کسب الرجل بعمله و یده رقم ۱۹۶۴) بی‌گمان اگر کسی چنین باشد، آیا در برابر اعمال زشت و ننگین حکام سکوت اختیار می‌کند؟ آیا ابو هریره چنین بود؟ امام مسلم در صحیح خود از ابوزرعه چنین نقل می‌کند: «همراه با ابو هریره وارد منزل مروان شدم، ابو هریره چند تا تصویر و عکس در آنجا دید، بلا فاصله گفت: از رسول الله ﷺ شنیدم که فرمود: خداوند چنین می‌گوید: چه کسی ستمکارتر است از او که در صدق باشد، که مثل آفریده من بیافریند، اگر می‌توانید مورچه، دانه گندم یا یک دانه جو را خلق کنید^(۱). حاکم در مستدرک از ابو مریم، غلام ابو هریره آورده است: «ابو هریره از کنار مروان که مشغول ساختن یک دستگاه منزل در وسط مدینه بود، عبور کرد. ابو هریره می‌گوید: آنجا نشستم و کارگران مشغول کار بودند، به آنان گفتم: «ساختمانتان را محکم کنید، آرزوهای‌تان را دور نگاه دارید و لحظات مرگ شما نزدیک است، مروان گفت: مثل اینکه ابو هریره برای کارگران حدیث بیان می‌کند، ای ابو هریره، تو برای کارگران چه می‌گویی؟ گفت: من چنین گفتم: ای مردم قریش، ساختمانتان را محکم کنید، آرزوهای‌تان را دور کنید، لحظات مرگ شما نزدیک است، ای قریش، به یاد بیاورید، دیروز چطور بودید، و امروز چطور شدید، برای غلامان فارس و رومی خود خدمت می‌کنید، نان گندم و گوشت فربه را بخورید، با هم نجنکید، و مانند اسب و بر زین بر یکدیگر حمله نکنید، امروز خود را کوچک بدانید، فردا جزو بزرگان خواهید بود. به خدا سوگند، هر کس از شما اگر خود را یک درجه بالا ببرد، خداوند روز قیامت او را پایین می‌آورد^(۲). خواننده محترم حق را که روش است ببین و به دروغ‌های رسوا کننده و شرم آور و به خواهشات لکه دار کننده توجه نکن.

۲- تیجانی مدعی است که ابو هریره مطابق با میل مردم روایت می‌کند و در فضایل ابوبکر احادیث موضوعه و دروغین را روایت کرده است و برای مستند جلوه دادن این ادعای چرت و پرت خود به کتاب «أبو هریره» نوشته شرف

۱- مسلم مع الشرح کتاب اللباس والزینة رقم (۲۱۱۱).

۲- مستدرک حاکم ج ۴ ص (۴۶۳) و به ((أقباس من مناقب أبي هريرة)) تالیف عبدالمنعم صالح العلی ص (۱۱۹) مراجعه کنید.

الدین و «شیخ المضیره» نوشته محمود ابوریه متوسل شده است. در راستای نابود کردن استدلال‌ها و سخنان پوچ و چرند او، می‌گوییم:

(الف) تمام صحابه بر فضل، ثقه و حفظ ابو هریره اتفاق نظر دارند. او بیش از دیگران در علم حدیث حافظ بود. ابن عمر رضی الله عنهما می‌گوید: به ابو هریره گفتم: تو بیش از ما همراه رسول الله صلی الله علیه و آله بودی و احادیث بیشتری را حفظ داری^(۱). از ابن عمر سوال شد: آیا ایرادی نسبت به روایات منقوله از ابو هریره داری؟ ابن عمر گفت: خیر، ایرادی ندارم لکن ابوهریره جرات دارد و ما می‌ترسیم^(۲). اشعث بن سلیم از پدرش روایت می‌کند: «وارد مدینه شدم دیدم ابو ایوب از ابو هریره حدیث روایت می‌کرد و می‌گفت: از ابو هریره از رسول اکرم صلی الله علیه و آله. به او گفتم: مگر تو از اصحاب رسول الله نیستی؟ ابو ایوب گفت: ابو هریره شنیده است و من از او نقل می‌کنم و این برای من پسندیده‌تر است از اینکه مستقیماً از رسول الله صلی الله علیه و آله نقل کرده باشم^(۳). معاویه بن ابی عیاش انصاری می‌گوید: «در مجلس ابن زبیر بودم، محمد بن ایاس بن بکیر آمد و درباره طلاق ثلاثه قبل از دخول سوال کرد. ابن زبیر او را نزد ابو هریره و ابن عباس فرستاد این هر دو بزرگوار در خانه ام المومنین بودند. سایل رفت و حکم «طلاق ثلاثه قبل از دخول» را از آن دو جوینا شد. ابن عباس رو به ابو هریره کرد و گفت: ای ابو هریره، با مشکلی مواجه شدی آن را پاسخ بده، ابو هریره گفت: یک طلاق غیر مدخول بها را باین می‌کند و سه طلاق او را حرام می‌کند، ابن عباس نیز چنین فتوا داد^(۴). آیا کسی را که ابن عباس (حامی حضرت علی) او را ثقه می‌داند و با احترام با وی رفتار می‌کند و به وی می‌گوید: تو فتوا را جواب بنده، می‌توان به دروغگو بودن متهم کرد؟!»

(ب) دلیل کثرت روایت او از رسول اکرم صلی الله علیه و آله این است که او در حضر و سفر همراه رسول الله بوده است، او مشغول کار خاصی و یا زن و فرزند نبوده است که از حفظ کردن احادیث باز بماند. زیرا او نه شغلی داشت و نه ازدواج کرده بود. لذا بسیار مایل بود که همواره در صحبت رسول الله صلی الله علیه و آله باشد، چه در سفر، چه در حضر، جهاد، حج و

۱- سنن ترمذی ج ۳ مناقب ابی هریره برقم (۳۸۳۶).

۲- سیر أعلام النبلاء ج ۲ ص (۶۰۸).

۳- سیر أعلام النبلاء ج ۲ ص (۶۰۶).

۴- سیر أعلام النبلاء ج ۲ ص (۶۰۷) و محقق کتاب، سند آن را صحیح قرار داده است.

غیره. ابو انس مالک بن ابی عامر می‌گوید: «شخصی نزد طلحه بن عبیدالله آمد و گفت: ای ابا محمد، نو می‌دانی که این مرد یمنی (ابو هریره) بیش از شما احادیث رسول الله ﷺ را از بر دارد؟ ما از وی سخنان و مطالبی را می‌شنویم که از شما نشنیده‌ایم، آیا او از رسول الله ﷺ می‌گوید آنچه را که رسول الله ﷺ نگفته است؟ طلحه گفت: در این تردیدی ندارم که او شنیده است آنچه را که ما از رسول الله نشنیده‌ایم و در این باره برای تو سخن خواهم گفت: «ما مسئولیت چندین خانواده را بر عهده داشتیم، دامدار بودیم و کار می‌کردیم، تنها در لحظه‌های صبح یا شام از محضر رسول الله ﷺ استفاده می‌کردیم. ابو هریره فقیر و تهیدست بود و همواره به عنوان مهمان رسول الله ﷺ، همراه یا نزدیک با وی بود، و با وی زندگی می‌کرد، لذا ما هیچ گونه تردید نداریم در اینکه او شنیده باشد از رسول الله ﷺ آنچه را که ما نشنیده‌ایم. هیچ صاحب ایمانی را نمی‌بینی که آنچه را که رسول الله ﷺ نگفته باشد، به وی نسبت بدهد»^(۱).

(ت) علاوه بر کثرت مرافقت و صحبت با رسول الله ﷺ، او از تیز هوشی و حافظه فوق العاده نیرومند برخوردار بود. این تیز هوشی و حافظه قوی نیز ثمره تعلیم رسول اکرم ﷺ بود. امام بخاری از زهری نقل می‌کند: «زهری می‌گوید: سعید بن مسیب و ابو سلمه بن عبدالرحمن به من خبر دادند که ابو هریره می‌گوید: شما با خود می‌گویید: ابو هریره به کثرت از رسول الله ﷺ روایت می‌کند، مهاجرین و انصار چرا مانند او از رسول الله روایت نمی‌کنند؟ همانا برادران مهاجرین در بازار مشغول داد و ستد بودند و من در عوض دو وعده نان خشک همواره در صحبت رسول الله بودم، زمانی که آنان غایب بودند، من حاضر بودم، آنچه را که آنان فراموش کردند، من از بر کردم و برادران انصار من مشغول دام و کشاورزی خود بودند و من مستمندی از مستمندان صفة بودم، از بر می‌کردم و جمع می‌کردم زمانی که آنان فراموش می‌کردند و رسول الله ﷺ در حدیثی فرموده بود: هر کس چادرش را پهن کند تا آن وقت که من سخنانم خاتمه بدهم، همه آنچه را که گفته‌ام. از بر می‌کند - پس من چادری را که همراه داشتم پهن کردم تا آن وقت که رسول الله ﷺ به سخنانش خاتمه داد، بعد آن را جمع کرده روی

۱- سیر أعلام النبلاء ج ۲ ص (۶۰۶-۶۰۵) و محقق می‌گوید: راویان آن ثقه هستند.

سینه خود قرار دادم. حتی یک حرف هم از سخنان رسول الله صلی الله علیه و آله را که ایراد کرده بود فراموش نکردم^(۱).

(ث) لازم می‌دانم دیدگاه یکی از ائمه اثنا عشری و نهایت اعتماد او را درباره ابو هریره نقل کنم. و آن امام، امام زین العابدین علی بن حسین رضی الله عنه است. شیخ ابوالحسن اربلی از ائمه بزرگ شیعه در کتاب «کشف الغمّة» از سعید بن مرجانه نقل می‌کند: «روزی نزد علی بن حسین بودم، از او پرسیدم: آیا تو از ابو هریره رضی الله عنه شنیده‌ای که می‌گوید: «رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرموده است: هر کس غلام یا کنیز مومنی را آزاد کند، خداوند در برابر هر عضو بنده آزاد شده، عضوی از اعضای آزاد کننده را از آتش دوزخ نجات می‌دهد حتی در برابر دست، دست در برابر پا، پا و در برابر فرج، فرج آزاد کننده را از آتش دوزخ آزاد می‌سازد. امام زین العابدین فرمود: تو این حدیث را از ابو هریره شنیده‌ای؟ سعید بن مرجانه گفت: «شنیده‌ام» امام زین العابدین بلا فاصله خطاب به یکی از بهترین غلامانش را که حتی در برابر هزار دینار آماده نبود او را بفروشد، گفت: «أنت حر لوجه الله» تو صرفاً بخاطر خشنودی الله آزاد هستی^(۲). خواننده محترم شما نهایت راستگویی و امانت داری ابو هریره را از دیدگاه امام علی بن حسین، زین العابدین مشهوده کردی و مطلع شدی که امام بزرگوار به محض شنیدن روایت ابو هریره رضی الله عنه بدون هیچ گونه تردید و اجرای و تنفیذ آن مبادرت ورزید! لذا شگفت‌آور و بعید نیست اگر یکی از علمای بزرگ امامیه در فن رجال او را توثیق نموده و جزو ممدوحین و ستوده شدگان قرار بدهد. لذا می‌بینیم که ابن داود الحلی می‌گوید: «عبدالله، ابو هریره از یاران معروف رسول الله صلی الله علیه و آله است^(۳). علامه ابن بابویه قمی نیز در کتاب خود «الخصال» در چندین مورد به ثقه بودن ابو هریره گواهی می‌دهد. و محقق کتاب مذکور، علی اکبر غفاری که اکثر رجال این کتاب را مورد ارزیابی قرار داده و درباره آنان تعلیقاتی را افزون است ولی در مورد ابو هریره معترض نشده است. علاوه بر این، کسی که بیشترین احادیث را از ابو هریره روایت می‌کند، سعید بن مسیب، شوهر دختر و از معروف‌ترین شاگردان خود ابو هریره رضی الله عنه است. سعید بن مسیب راوی

۱- صحیح بخاری کتاب البیوع رقم (۱۹۴۲).

۲- کشف الغمّة فضائل امام زین العابدین ج ۲ ص ۲۹۰.

۳- رجال ابن داود الحلی ص ۱۱۶ منشورات الرضی ط ۱۹۷۳.

حدیثی است که در آن آمده است، رسول اکرم ﷺ به ابو هریره تعلیم داد که احادیث را از بر کند. کشی درباره سعید بن مسیب می‌گوید: امیرالمومنین علی علیه السلام، سعید بن مسیب را تربیت و پرورش داده است^(۱). روایت شده که ابو جعفر، امام محمد باقر گفته است: «از زین العابدین، علی بن حسین شنیده‌ام که فرمود: «سعید بن مسیب در علم آثار از همه عالم‌تر و از تمام مردم عصر خویش فهمیده‌تر است»^(۲).

از تیجانی هدایت یافته!! می‌پرسم: آیا علی علیه السلام که مربی سعید بن مسیب است. «از موضع او، درباره ابو هریره چیزی شنیده است در حالی که علی ولی امر، قیم و پرورش دهنده او (سعید) است؟» علی بن ابی طالب که قیم، سرپرست و مربی، سعید بن مسیب است، چگونه به او اجازه می‌دهد تا با دختر اکذاب الناس - دروغگوترین مردم ازدواج کند؟» و امام زین العابدین چرا و چگونه علم سعید بن مسیب را که از شاگردان مخصوص و از وارثان اکذاب الناس (ابو هریره است، تایید می‌کند؟! ای مدعی هدایت دروغین، اگر پاسخی داری بفرما!.

۳- آقای تیجانی می‌گوید: «تمام فضایل ابوبکر، از عمرو بن العاص، ابو هریره، عروه و عکرمه روایت شده‌اند، تاریخ ماهیت همه این آن را چنین معرفی می‌کند که آنان مخالفان امام علی بوده‌اند و یا بوسیله اسلحه و یا بوسیله خوراندن غذای مسموم و یا بوسیله نقل روایت دروغین درباره فضایل دشمنان او، با وی جنگیده‌اند»^(۳).

می‌گوییم:

(الف) در ارتباط با عمرو بن عاص و قتال او با علی تردید وجود ندارد، اما او زمانی تصمیم به قتال گرفت که علی و سپاه او جنگ را آغاز کرده بودند و شرکت جستن عمرو بن عاص در جنگ به خاطر دشمنی با علی هرگز نبوده بلکه او به خاطر این وارد صحنه قتال شده بود که از حق دفاع کند و باطل را نابود سازد. در مباحث متعلق به معاویه، علل و اسبابی را که معاویه و عمرو بن العاص و حامیان آنان را به جنگ واداشت، بیان داشتیم، نیازی به اعاده آن‌ها نیست اینکه عمرو بن عاص برای دشمنان

۱- رجال کشی ص (۱۰۷) رقم (۵۴).

۲- رجال کشی ص (۱۱۰).

۳- ثم اهدیت ص (۱۴۲) و آنگاه هدایت شدم ص (۲۳۴).

علی فضایل دروغین بیان می‌کرد، صحت دارد زیرا او یکی از راویان حدیث (عمار) تقتله الفئة الباغية!) می‌باشد! حتی این را نیز از رسول الله صلی الله علیه و آله بیان کرده است که فرمود: «إن قاتله وسالبه في النار» «همانا قاتل و کسی که اموال شخصی او را به غارت می‌برد، اهل دوزخ است» وقتی عمرو بن عاص به عنوان قاتل عمار مورد تهمت قرار گرفت، «به او (عمرو بن عاص) گفته شد: او که با عمار می‌جنگد تو هستی؟ عمر گفت، پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده که قاتل و کسی که سلاح و مال ابوهریره را به غارت می‌برد، جهنمی است»^(۱).

(حدیث «تقتله الفئة الباغية» در ذم اعداء علی است نه در مدح آنان، پس معلوم است که ادعای تیجانی کذب محض است). مترجم.

آری، خواننده محترم، بین، این است فریبکاری و این است فضیلت دروغین برای دشمنان علی؟! ولی واقعیت چنین است که تنها اتهام نابخشودنی عمرو بن عاص این است که او از رسول اکرم صلی الله علیه و آله سوال کرد: چه کسی نزد تو از دیگران محبوب‌تر است؟ رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «عایشه». بعد سوال کرد: از میان مردان چه کسی؟ رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: پدرش. بعد سوال کرد: در درجه‌ی سوم چه کسی؟ فرمود: عمر بن خطاب و چند تن دیگر از مردان را نام برد^(۲). از دیدگاه تیجانی تنها همین یک حدیث برای مذمت عمرو بن عاص کافی است.

(ب) اما ابو هریره، همه می‌دانند که او جریان فتنه میان علی و معاویه، کاملاً بی‌طرف بود و از هیچ فریقی حمایت نمی‌کرد، لذا از این جهت، هیچ‌گونه ایرادی متوجه او نمی‌شود. اما از لحاظ اینکه ابو هریره برای فضایل دشمنان علی احادیثی را از طرف خود وضع کرده است، آری، این از جمله دروغ‌های آقای تیجانی است، زیرا اگر دقت کنیم می‌بینیم که ابو هریره برای فضایل علی و فرزندانش احادیث زیادی نقل کرده است و ما اهل سنت این احادیث را خود ساخته نمی‌دانیم. بدلیل اینکه نه ابو هریره را اهل این کار می‌دانیم و نه علی و فرزندانش را فاقد چنین کرامتی می‌دانیم. احادیث وارده پیرامون فضیلت علی و اولادش بشرح زیر می‌باشد:

۱- مسند احمد ج ۳ برقم (۱۷۷۹۱).

۲- بخاری کتاب فضائل الصحابة (۳۴۶۲).

۱- ابو هریره رضی الله عنه روایت می‌کند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله در جریان جنگ خیبر فرمود: «پرچم را به کسی می‌سپارم که خدا و رسولش را دوست دارد و خداوند بوسیله او مسلمانان را پیروز می‌کند... رسول الله صلی الله علیه و آله علی بن ابی طالب را خواست و پرچم را به او داد»^(۱).

۲- از ابو هریره مروی است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «هر کس آن دو (حسن و حسین) را دوست دارد، با من دوست است و هر کس آنان را مبعوض دارد، او به من بغض ورزیده است»^(۲).

۳- از ابو هریره مروی است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: پروردگارا، من حسن و حسین را دوست دارم، تو نیز آنان را دوست بدار»^(۳).

آقای تیجانی، هدایت را تبریک می‌گوییم!!!

(ت) اما درباره عروه، نخست باید عرض شود، برایم روشن نیست که منظور آقای تیجانی کدام عروه است، ولی به احتمال قوی ممکن است منظورش عروه بن زبیر باشد. زیرا شخصی به نام عروه معروف‌تر از وی شناخته نشده است و دلیل قوی‌تر اینکه عروه بن زبیر از عایشه و عمر احادیثی را درباره فضایل ابوبکر روایت کرده است. عروه در زمان بروز فتنه میان علی و معاویه، ده سال بیش نداشت و بدلیل کم سنی در این جنگ و اختلاف شرکت نکرده بود. اینجا است که احمد بن عبدالله العجلی می‌گوید: «عروه بن زبیر مردی قابل اعتماد و از تابعین است، مرد نیکی است، در فتنه‌ها اصلاً دخالتی نداشته است»^(۴).

(ث) اما عکرمه، قطعاً منظور آقای تیجانی عکرمه پسر ابوجهل است. زیرا کسی دیگر با این اسم در آن دیار و در آن زمان وجود نداشت. عکرمه بن ابی جهل در سال ۱۳ هجری، شهید شده است. البته در چه غزوه‌ای شهید شده است؟ در این باره اختلاف وجود دارد. بعضی می‌گویند در غزوه یرموک و برخی دیگر می‌گویند در اجنادین، کشته شده است. این هر دو غزوه در یک سال به وقوع پیوسته‌اند. با این حساب عکرمه چند سال قبل از بروز فتنه در گذشته بود. اصلاً برای من روشن نیست.

۱- مسلم کتاب فضائل الصحابة (۲۴۰۵).

۲- فضایل صحابه امام احمد (۱۳۵۹) و محقق می‌گوید: سندش صحیح است.

۳- فضایل صحابه امام احمد (۱۳۷۱) و محقق می‌گوید: سندش صحیح است.

۴- سیر أعلام النبلاء ج ۴ ص (۴۳۳).

که آقای تیجانی چرا او را وارد صحنه کرده است. چنین بر می آید که آقای تیجانی از اطلاعات بسیار خوبی درباره تاریخ و رجال تاریخ بهره مند است!

(ج) این گفته تیجانی: «لکن خداوند می فرماید (آنان مکر و حيله می کنند، من نیز حيله آنان را خنثی می کنم، پس ای پیامبر، کافران را مهلت بده... الخ)» می گویم:

خداوند بزرگتر از جنایت کاران است، جنایت کارانی که هیچ گونه رنگ دینی ندارند و آیه های وارده درباره کافران را بر بهترین خلق خدا تطبیق می دهند و (العیاذ بالله) آنان را متهم به کفر می کنند و غافل اند از اینکه این آیه ها با وضع و احوال خود آنان بیشتر سنخیت دارند تا دیگران. اما منشا الهی این است که آنان را در انظار مردم برهنه کند و حقد و کینه توزی که در حق اصحاب رسول الله ﷺ در دل ها پنهان کرده اند، آن را بیرون بیاورد و بر ملا سازد، به آقای تیجانی و برادران رافضی او می گویم: ﴿وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ﴾ [الشعراء: ۲۲۷] خداوند در آینده نزدیک ظاهر خواهد کرد که ستمکاران به چه سرنوشتی گرفتار خواهند شد.

شگفت آور اینکه آقای تیجانی در چندین مورد در کتابش ابو هریره را مورد تهاجم قرار داده و او را به نقل روایات دروغین و خود ساخته متهم کرده است و در عین حال از احادیث او نیز استدلال کرده است! حدیث حوض که تیجانی بوسیله آن اصحاب رسول الله ﷺ را مطعون کرده است، راوی آن ابو هریره است. آقای تیجانی از حدیث «یوم خیبر» (پرچم روز خیبر) به افضلیت علی استدلال می کند، راوی آن ابو هریره است. از حدیث «الرجل الذي بال في المسجد» «آن شخص که در مسجد ادرار نمود» استدلال می کند ولی راوی آن ابو هریره است! بعد از همه این استدلال ها از احادیث ابو هریره، آقای تیجانی مدعی است که ابو هریره درباره فضیلت دشمنان علی احادیث موضوعه و خود ساخته نقل می کند؟!.

باب سیزدهم:

مباحث متفرقه

«نقدی بر ادعای تیجانی دایر بر وجود نص برای وجوب پیروی از علی علیه السلام»

آقای تیجانی در مورد وجوب تبعیت از علی علیه السلام از بعضی روایات استناد کرده و مدعی است که این روایات مورد اتفاق شیعه و سنی هستند. او می‌گوید: از جمله احادیثی که مرا وادار به تبعیت از علی می‌کنند، حدیث «أنا مدينة العلم وعلي بابها» است. این حدیث را اهل سنت در صحاح خود نقل کرده‌اند و صحت آن نیز مورد تأیید قرار گرفته است. و نزد شیعه این‌گونه روایات به مراتب بیشتراند. ولی من حسب معمول فقط به روایاتی استناد می‌کنم که مورد توافق طرفین هستند^(۱).

می‌گوییم:

حدیث «أنا مدينة العلم وعلي بابها» از لحاظ متن و سند باطل است.

اما از ناحیه سند: ابن جوزی آن را در کتاب خود «الموضوعات» ذکر کرده و بعد از ارزیابی کلیه طرق، آن را باطل قرار داده است^(۲). ابن طاهر مقدسی در کتاب خود (تذكرة الموضوعات) آن را در ردیف احادیث موضوعه آورده و گفته است: «در سند آن ابوالصلت هروی است که نام او عبدالسلام است، و همچنین عثمان بن خالد و اسماعیل بن محمد بن یوسف در سند آن وجود دارند و همه آنان غیر ثقه و کاذبانند^(۳). سیوطی آن را در «اللآلئ المصنوعة» و شوکانی در کتاب (الفوائد ص ۳۴۸-۳۴۹) عقیلی می‌گوید: «هیچ حدیثی با این گونه متن صحت ندارد. (الضعفاء عقیلی ج ۳ ص ۱۵۰) شیخ الاسلام ابن تیمیه می‌گوید: «این حدیث ضعیف بلکه نزد کارشناسان و آگاهان امور روایت کرده‌اند ولی دروغ است. ترمذی آن را با اینکه الفاظ

۱- ثم اهدیت ص (۱۴۵) و آنگاه هدایت شدم ص (۲۳۹).

۲- موضوعات ابن جوزی ج ۱ ص (۳۴۹-۳۵۴).

۳- التذكرة (ص ۴۷).

(أنا دار الحكمة وعلي بابها) آورده است و بعد از نقل آن گفته است: «هذا حديث غريب منكر»^(۱) ابن کثیر در بدایه آن را ذکر کرده و گفته است: این حدیث بوسیله ابو الصلت هروی عن ابی معاویه روایت شده است و احمد بن سلمه از معاویه آن را سرقت کرده است. احمد بن سلمه و کسانی که با او هستند، همه ضعیفاند. احمد بن محمد بن قاسم بن محرز از ابن معین روایت می‌کند که ابن معین به او خبر داده که ابو معاویه نخست این حدیث را روایت کرده و بعد از روایت کردن آن خودداری کرده است. ابن عساکر با اسناد مبهم آن را از جعفر صادق عن ابيه عن جده عن جابر بن عبدالله به عنوان حدیث مرفوع ذکر کرده است. جابر از طریقی دیگر از بن عدی آورده و گفته است، ابن عدی آن را موضوع قرار داده است. ابوالفتح آودی می‌گوید: در این خصوص هیچ حدیثی صحت ندارد. محقق «الفضائل» امام احمد آن را باطل قرار داده است.^(۲) البانی می‌گوید: «این حدیث موضوع است»^(۳) دارقطنی می‌گوید: «این حدیث مضطرب و غیر ثابت است»^(۴) (العلل الواردة في أحاديث النبوية ج ۳ سوال رقم ۲ من رقم (۳۸۶) ص (۲۴۷)).

از ناحیه متن نیز حدیث مورد بحث، باطل است. زیرا دروغ ماهیت خود را خودش معرفی می‌کند، به این دلیل که اگر پیامبر ﷺ شهر علم باشد و آن شهر جز یک در، دری دیگر نداشته باشد، و راه رسیدن علم به دیگران همان یک دروازه معرفی شود، معامله اسلام محدود و مسدود می‌شود. همه مسلمانان اتفاق دارند که معلم و راوی علم از پیامبر ﷺ نباید یک نفر باشد، بلکه لازم است که مبلغان به حد تواتر رسیده باشند، یعنی به تعدادی که روایت مرویه از آنان برای شنوندگان و غائبان مفید باشد. زیرا خبر واحد مفید علم نیست مگر در صورتی که همراه با قرائن خارجی باشد. قرائن خارجی گاهی منتفی و گاهی صعب الوصول هستند. روی این حساب رسیدن به علم نه از راه قرائن مقدور است و نه از سنن متواتره. اگر گفته شود: «خبر وارد از معصوم مفید علم است» می‌گوییم: لازم است که قبل از خبر دادن و روایت کردن خبر واحد، نخست باید

۱- سنن ترمذی کتاب المناقب رقم (۳۷۲۳).

۲- الفضائل لأحمد ج ۲ ص (۶۳۵-۶۳۴) رقم ۱۰۸۱.

۳- ضعیف الجامع الصغیر للألبانی رقم (۱۳۲۲).

۴- العلل الواردة في الأحاديث النبوية ج ۳ سوال رقم (۳۸۶) ص (۲۴۷).

عصمتش ثابت شود. و عصمتش به مجرد خبر دادنش، قبل از اینکه معصومیتش ثابت شود، ثابت نمی‌شود و با این ترتیب که صحت خبرش موقوف به عصمت و عصمتش موقوف به خبر دادنش باشد، دور لازم می‌آید و آنچه که مستلزم دور است باطل است. عصمت امام علی که دروازه علم است از اجماع نیز ثابت نمی‌شود، زیرا در این باب اجماع منتفی است و نزد امامیه اجماع بدلیل این حجت است که در میان آنان امام معصوم وجود دارد. حاصل کلام چنین بر می‌آید که عصمت او به محض ادعایش باید ثابت شود، معلوم است اگر عصمت او حق است باید از راه‌های آخر، نه از ادعا و خبر دادنش، ثابت شود. اگر شهر علم جز یک در، دری دیگر نداشته باشد، نه عصمت آن ثابت می‌شود و نه سایر امور دین. چنین استنباط می‌شود که این حدیث را کسی که زندق و جاهل بوده به گمان اینکه مدح است تراشیده است. اگر خوب دقت شود، ارائه چنین حدیثی، شیوه زندیقان است تا به بهانه اینکه علم و دین اسلام را تنها یک نفر تبلیغ کرده است، آن را بی‌اعتبار و کم ارزش جلوه دهند. علاوه بر این، بودن تنها یک باب برای شهر علم، خلاف مشاهده و تعامل است. زیرا اکثر بلاد اسلامی، علم و اسلام را از رسول الله ﷺ توسط سایر مبلغان و توسط غیر «علی» دریافته‌اند، اهالی مدینه و مکه روشن است که آنان علم و احکام و معارف را از غیر علی یاد گرفته‌اند. همچنین اهالی شام و بصره، زیرا علمای این بلاد روایات بسیار کمی را از علی روایت کرده‌اند. اغلب علم او در کوفه بوده است ولی با این وجود، اهالی کوفه قرآن و سنت را قبل از خلافت عثمان یاد گرفته‌اند (فضلاً عن علی).

فقه‌های مدینه دین را در دوران خلافت عمر بن الخطاب یاد گرفته‌اند. دوران تعلیم معاذ در سرزمین یمن و مدت اقامت او در آنجا از دوران اقامت علی به مراتب بیشتر است. شریح و سایر بزرگان تابعی علم فقه را از معاذ بن جبل آموخته‌اند. اهل یمن بیشتر از معاذ بن جبل روایت می‌کنند تا از علی، علی زمانی وارد کوفه شد که شریح مسئولیت قضا را بر عهده داشت و از قبل مشغول انجام وظیفه شود. او و عبیده السلمانی قبل از اینکه علی وارد کوفه شود در مدائن پخش شده بود^(۱).

سپس آقای تیجانی با استناد از حدیث (یا علی أنت منی بمنزلة هارون من موسی إلا أنه لا نبي بعدی) می‌گوید: حدیث مذکور حکایت از آن دارد که وزارت، وصایت و

خلافت مختص امیرالمومنین است. همانطور که هارون وزیر، وصی و خلیفه موسی در زمان غیبت او بود زمانی که موسی بنا بر وعده‌ای که با پروردگار کرده بود به کوه طور رفته بود همچنین حدیث حکایت از آن دارد که جایگاه امام علی مانند جایگاه هارون است. لذا نسخه‌ای از همان اصل است، جز در بعد نبوت که در حدیث استثنا شده است نیز حدیث مذکور بدان اشاره دارد که امام علی از تمام صحابه افضل است سوای رسول الله ﷺ کسی دیگر از وی برتر نیست^(۱).

می‌گوییم:

حدیث مذکور صحیح است. بخاری و مسلم آن را از سعد بن ابی وقاص روایت کرده‌اند. سعد می‌گوید: در جریان غزوه تبوک رسول اکرم ﷺ علی را در مدینه به عنوان جانشین تعیین فرمود. علی گفت: ای رسول خدا، مرا در میان زنان و کودکان می‌گذاری؟ رسول الله ﷺ فرمود: تو دوست نداری برای من به منزله‌ی هارون برای موسی باشی؟ البته بعد از من نبوت نیست و کسی بعد از من پیامبر نخواهد شد^(۲). اما این حدیث نمی‌تواند مدعای تیجانی دایر بر اینکه وزارت، وصایت و خلافت مختص امیرالمومنین است را ثابت کند. زیرا که:

(الف) فرموده رسول الله ﷺ دلیل و علت خاصی داشت و آن، این بود که رسول الله ﷺ علی را در جریان غزوه تبوک به عنوان جانشین در مدینه تعیین فرموده بود. غزوه تبوک، غزوه‌ای بود که به احدی اجازه ماندن در مدینه داده نشد. بعد از اینکه مقرر شد که علی در مدینه بماند، منافقین شروع به شایعه پراکنی کرده، گفتند: علی به دلیل اینکه رسول الله ﷺ از وی ناراضی بوده است، او را امر کرده تا در مدینه بماند. نسایی در خصایص علی از سعد بن ابی وقاص چنین آورده است: «زمانی که رسول الله ﷺ عازم غزوه تبوک بود، علی را حکم کرد تا در مدینه به عنوان جانشین بماند، (منافقین) در این خصوص گفتند: رسول الله ﷺ از علی ناراحت شده دیگر راضی نیست او را با خود ببرد، علی پشت سر رسول اکرم ﷺ به راه افتاد تا در مسیر راه خود را به او رساند و گفت: ای، رسول خدا! مرا همراه با کودکان و زنان رها کرده‌ای و منافقان شروع به زمزمه کرده، می‌گویند: پیامبر از همراهی علی خسته شده است؟

۱- ثم اهدیت ص (۱۴۷-۱۴۲) و آنگاه هدایت شدم ص (۲۴۲).

۲- مسلم کتاب الفضائل رقم (۲۴۰۴) بخاری کتاب الفضائل رقم (۳۵۰۴).

آنگاه رسول اکرم ﷺ فرمود: ای علی، من تو را در میان زن و فرزندان و اهل بیتم جانشین کرده‌ام، تو مگر راضی نیستی کاری که برای من به منزله‌ی هارون برای موسی انجام داده است باشی، البته بعد از من کسی پیامبر نمی‌شود^(۱).

بدلیل شایعه‌ای که به راه افتاده بود، علی به دنبال رسول الله ﷺ راه افتاد و جریان را برای رسول الله ﷺ بازگو کرد. رسول الله ﷺ می‌خواست از علی دلجویی کند و برایش توضیح داد که استخلاف و ماندن او در مدینه موجب نقص و عیب برای او نمی‌شود، زیرا موسی هارون را برای حفظ و نگهداری بنی اسرائیل خلیفه خود قرار داده است. لذا این استخلاف به هیچ وجه نقص و عیبی محسوب نمی‌شود. علی نیز پس از این توضیح، اظهار رضایت کرده، گفت: (رضایت رضیت) خرسند شدم. ابن مسیب از امام احمد نیز چنین روایت کرده است. خلاصه سخن اینکه فرموده رسول الله ﷺ صرفاً بخاطر دلجویی علی بوده است و بس.

(ب) آنچه که در سیره رسول الله ﷺ ثابت است، این است که رسول الله ﷺ هرگاه که به مسافرت یا غزوه تشریف می‌برد، یکی را به عنوان جانشین در مدینه می‌گمارد اما برای هیچ یک نگفته بود که تو برای من مانند هارون برای موسی هستی، دلیلش نیز این بود که هیچ یک از آنان چنین فکر نمی‌کرد که استخلاف نوعی نقص و عیب است، لذا نیازی برای گفتن چنین کلماتی نبود. این فرموده رسول الله برای علی مبین اختصاص وزارت، وصایت و خلافت برای او هرگز نبود، و هر کس غیر این را مدعی شود، دلیلش را باید ارائه دهد. در حدیث کلماتی که دال بر تخصیص و اینکه غیر از علی، دیگران برای رسول الله ﷺ مانند هارون برای موسی نیستند، وجود ندارد. حدیث مذکور به مثابه آن قول پیامبر است که خطاب به شخصی که شارب خمر را لعنت می‌کرد، فرمود: «لا تلعنوه فوالله ما علمت إلا أنه یحب الله ورسوله» او را لعن و نفرین نکنید، زیرا آنچه که من از وی می‌دانم، این است که او الله و رسولش را دوست دارد. هیچ فرد عاقل و خردمندی نمی‌گوید که این حدیث محبت دیگران را از خدا و رسول نفی می‌کند. لکن رسول الله ﷺ بدلیل خاصی در حق او چنین گفته بود و آن این بود که شخص ناسزاگو را از لعن و نفرین کردن منع کند. همانطور که دلیل قول رسول

۱- خصائص أمير المؤمنين للنسائي رقم ۴۳ محقق، سند آن را صحیح قرار داده است.

الله ﷺ برای حضرت علی این بود که علی خشنود شود و از اینکه امر شده که در مدینه بماند، این را نقصی برای خود گمان نکند.

(ت) دلیل اختصاص دادن علی به این سخن که تو برای من مانند هارون برای موسی هستی، این بود که علی گمان می‌کرد که ماندن او در مدینه موجب نقص و اهانت است، یعنی اگر علی معترض نمی‌شد، رسول الله ﷺ او را مختص نمی‌کرد. این بزرگ‌ترین دلیل است بر اینکه حدیث دال بر امامت و استحقاق خلافت علی بعد از رسول الله ﷺ نیست. البته به جز کسی که نادانی‌اش از همه بیشتر و عقلش از همه کمتر باشد، چنین نمی‌پندارد.

(ث) آقای تیجانی می‌گوید: «حدیث مورد بحث حکایت از آن دارد که وزارت، وصایت و خلافت مختص امیرالمومنین است به گونه‌ای که در غیاب موسی مختص هارون علیه السلام بود.

می‌گوییم:

از حدیث هیچ گونه اختصاصی استنباط نمی‌شود. زیرا رسول الله ﷺ غیر علی را نیز در مدینه جانشین خود تعیین کرده است. لذا به محض استخلاف لازم نیست که مستخلف خلیفه شود، علاوه بر این، استخلاف علی بر مدینه، آخرین استخلاف نبود بلکه در زمان حجه الوداع پیامبر ﷺ غیر علی را در مدینه خلیفه خود قرار داده بود. اگر استخلاف در حالت گذار دلیل بر خلیفه بودن برای همیشه باشد، پس دیگران از علی باید حق تقدم داشته باشند. اختصاص در واقع آن است که مختص به یک فرد باشد، مانند اختصاص ابوبکر برای سرپرستی حجاج و برای امامت در نماز، قطعاً روشن است که این اختصاص بخاطر خویشاوندی یا به منظور دلجویی نبود، آنطور که با علی صورت گرفت بلکه اختصاص ابوبکر صرفاً به منظور شایستگی و استحقاق بود.

(ج) فرضاً اگر بپذیریم که وصایت و خلافت بصورت اختصاص از آن علی بود، این اختصاص منحصر به دوران حیات رسول الله ﷺ بوده است و مستمر بعد از وفات نبوده است. زیرا «هارون علیه السلام فقط در دوران حیات موسی، خلیفه موسی بوده است نه بعد از وفات» زیرا او (هارون) به اتفاق همه قبل از موسی در گذشته است^(۱) آیا خود تیجانی نه گفته بود (که جایگاه امام علی مانند جایگاه هارون است و آن نقل مطابق اصل

است) وضعیت واقعی خلافت هارون همین بوده است، یعنی خلافت او محدود به زمان حیات موسی بوده است. و وضعیت علی مطابق با اصل است، یعنی خلافت او نیز محدود به زمان حیات رسول الله ﷺ بوده است و بس. آقای تیجانی اینک از سخنان خودت، به تو پاسخ دادم.

در پرتو مباحث گذشته برای کلیه کسانی که جو یای حق و حقیقت هستند، کاملاً روشن است که حدیث مذکور اصلاً اشاره به خلافت علی ندارد، چه در دوران حیات رسول الله ﷺ و چه بعد از وفات وی.

اما حدیث سوم که آقای تیجانی بدان استدلال می‌کند. و آن همان حدیث غدیر است که در آن چنین آمده است: «من كنت مولاه فهذا علي مولاه، اللهم وال من والاه وعاد من عاداه، وانصر من نصره واخذل من خذله، وأدر الحق معه حيث دار».

تیجانی بعد از نقل حدیث، می‌گوید: این حدیث به تنهایی کافی است برای ابطال و رد ادعاهایی که ابوبکر و عمر و عثمان را ترجیح می‌دهند بر آن کس که پیامبر ﷺ او را ولی مومنین پس از خود، نصب و تعیین نموده است. و هیچ اعتباری ندارد سخن آنان که «ولایت» را به معنی دوستی و «ولی» را به معنی دوست گرفته‌اند زیرا این معنی از معنای اصلی که هدف پیامبر ﷺ بوده، به دور است. رسول خدا ﷺ هنگامی که در آن گرمای شدید، به عنوان سخنرانی و خطبه ایستاد و در جمع مردم با صدای بلند فرمود: «آیا شهادت نمی‌دهید که من از مومنین به خودشان اولی تر و شایسته‌ترم؟» پاسخ دادند: آری، ای رسول خدا! آنگاه فرمود: «پس هرکه من مولای اویم علی مولای اوست...» و این نص واضح و آشکاری است در جانشین قرار دادن علی بر امتش. و بر انسان پاک سیرت و خردمند و دادگر روا نیست جز پذیرش این معنی و رد توجیه‌ها و تاویل‌های زور گویان که برای حفظ آبروی اصحاب، معنای «ولی» را در این روایت به معنای محب آورده‌اند، چرا که حفظ کرامت پیامبر ﷺ بالاتر است از حفظ آبروی اصحاب، و اگر آن معنی را بیاورند در حقیقت پیامبر را به مسخره گرفته‌اند که در آن گرمای سوزان توآن فرسا، مردم را جمع کند و به آن‌ها بگوید که علی دوستدار و تایید کننده مومنین است... این مفسران که نصوص خدشه ناپذیر را برای حفظ آبروی بزرگان‌شان تاویل می‌کنند، چه تفسیری دارند برای مجلس جشن و تهنیتی که حضرت رسول الله ﷺ بعد از پایان سخنرانی برقرار کردند و نخست از همسرانشان خواستند که

به علی برای این منصب، تبریک و تهنیت بگویند، سپس ابوبکر و عمر آمدند و به او گفتند: «آفرین، آفرین بر تو ای فرزند ابوطالب، تو امروز مولای هر مومن و مومنه‌ای شدی» و تاریخ گواه است که تاویل کنندگان، دروغگویند، پس وای بر آن‌ها از آنچه با دست‌هایشان می‌نگارند. خداوند می‌فرماید: ﴿وَإِنَّ فَرِيقًا مِّنْهُمْ لَيَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ ﴿۱۶۱﴾ [البقرة: ۱۴۶] «و گروهی از آن‌ها حق را کتمان می‌کنند در حالی که حق را می‌دانند»^(۱).

باید عرض شود که:

(الف) حدیث بجای خود صحیح است ولی هیچ گونه دلالتی برای خلیفه بودن علی بعد از وفات رسول الله ﷺ ندارد. و در مباحث متعلق به ابوبکر^(ع) در این خصوص سخنان زیادی گفته شده است، بدلیل اهمیت مطلب به مباحث مذکور مراجعه شود.

(ب) درباره الفاظ زائد که در حدیث، مدرج شده‌اند یعنی این کلمات (وانصر من نصره واخذل من خذله) این کلمات داخل پرانتز، جدا از اصل حدیث هستند و این زیادت ضعیف تلقی شده است. زیرا مدار این زیادت، شریک بن عبدالله است و او به بدی حافظه و سو ضبط معروف است^(۲). و این کلمات که (أدر معه الحق حیث دار) در هیچ روایتی این الفاظ وجود ندارد.

(ت) تیجانی می‌گوید: «کسانی که حدیث را یعنی «مولی» به معنی محب و نصیر (دوست و معاون) تاویل کرده‌اند، تاویل شان بدلیل منحرف بودن از معنی اصلی که هدف رسول الله ﷺ بوده است، اعتباری ندارد. از آقای تیجانی با انصاف! می‌پرسم، تو از کجا و چگونه فهمیدی که رسول الله ﷺ منظورش این معنی اصلی بوده است؟! آیا تو برای معلوم کردن معنی اصلی با شیخ طایفه (احمد تیجانی) رابطه برقرار کردی و او بلا فاصله برای درک مقصد اصلی رسول الله به دیدار با وی مبادرت کرد و هدف اصلی پیامبر ﷺ را معلوم کرد و به تو خبر داد؟؟»

(ث) استدلال آقای تیجانی دایر بر اینکه رسول الله ﷺ در گرمای طاقت فرسا بلند شده به ایراد خطبه پرداخت تا نص وارده درباره خلافت علی را متذکر شود.

۱- ثم اهدیت ص (۱۴۷) و آنگاه هدایت شدم ص (۲۴۴-۲۴۲).

۲- به سلسله صحیح ج ۴ ص (۳۳۸) مراجعه کنید. و جوزجانی در ((الشجرة وأحوال الرجال)) ص (۱۵۰) می‌گوید: شریک بن عبدالله، فردی بد حافظه، مضطرب الحدیث و مائل است.

می‌گوییم:

ایستادن رسول اکرم ﷺ در گرمای طاقت فرسا دلیل بر خلیفه بودن علی ﷺ نیست. این گونه احتمالات بعید، نمی‌توانند مستمسکی باشند. البته اگر روند جریان چنین می‌بود که پیامبر ﷺ مردم را جمع می‌کرد و آنان را برای رفتن به غدیر امر می‌کرد و بعد حدیث را برای آنان متذکر می‌شد، ممکن است، طرح دلیل به این شیوه برای عقل قابل قبول می‌بود. لکن رسول الله ﷺ بعد از اینکه از مکه، منی و عرفات، یعنی از حج برگشته بود و در راه مدینه در محلی یا چشمه آبی بنام غدیر حدیث «موالات» را متذکر شد - اگر منظور رسول الله ﷺ از «موالات»، امامت علی می‌بود در میدان عرفات، در تجمع حجه الوداع که مهم‌ترین مطالب را در آنجا بیان کرده بود، حدیث «موالات» علی را متذکر می‌شد. زیرا تمام مطالب مهم و ضروری بایستی در آنجا مطرح می‌شدند، و رسول الله ﷺ بعد از مطرح نمودن مطالب مهم: «ألا هل بلغت اللهم فاشهد»، پروردگارا، تو گواه باش که من رسالت خودم را انجام داده‌ام. و موضوع امامت از آن جهت که، «بلاغاً للناس» نبود، آن را متذکر نشد. دلایل و شواهد بسیار شفاف و روشنی وجود دارد، دایره بر اینکه منظور از تاکید و سفارش رسول اکرم ﷺ درباره علی، ایجاد محبت با علی و جلب حمایت مردم برای او بوده است. چنانچه احمد در فضایل از ابن بریده و او از پدرش چنین نقل کرده است: «رسول الله ﷺ ما را به سرپرستی علی ﷺ به یمن اعزام کرد وقتی از انجام ماموریت برگشتیم، از ما پرسید:

«صحت و رقابت علی را چگونه یافتید؟» بریده می‌گوید: من از دست علی شاکمی شده بودم یا دیگران شکایت کرده بودند. من سر را بلند کردم (و از اهل مکه بودم) دیدم چهره رسول الله ﷺ سرخ و متغیر است و بعد فرمود: «هر کس که من دوست او هستم، علی نیز دوست اوست»^(۱) ابن عباس از بریده نیز چنین روایت کرده است: «همراه با علی ﷺ به یمن رفتم، نابرابری‌هایی از وی مشاهده کردم. در برگشت نزد رسول الله ﷺ رفته از علی انتقاد کردم. رسول اکرم ﷺ در حالی که چهره‌اش متغیر شده بود، فرمود: «ای بریده من برای مومنان، از خود آنان نزدیک‌تر نیستم؟ عرض کردم: آری. فرمود: هرکه من مولای (دوست) او هستم، علی نیز مولای او است

۱- خصائص امیرالمؤمنین برقم (۷۷) و احمد در فضایل رقم (۹۴۷) محقق هر دو کتاب صحت حدیث را تایید کرده‌اند.

(الفضائل لاحمد برقم (۹۸۹) نسائی، خصائص رقم (۷۹). محققان هر دو کتاب می‌گویند: حدیث صحیح است.

از این روایات بطور شفاف و روشن بر می‌آید که هدف رسول الله ﷺ ایجاد محبت و جلب حمایت برای علی بوده است و بس.

(ج) آقای تیجانی می‌گوید: (آنانی که نصوص را بخاطر حراست و پاسداری از کرامت بزرگان و سادات خود تاویل می‌کنند، مراسم تهنیت و تبریکی را که رسول اکرم ﷺ برگزار کرده بود و همسران رسول الله ﷺ و ابوبکر و عمر در آن شرکت جسته و خطاب به علی گفتند: آفرین، آفرین بر تو ای فرزند ابی طالب، تو مولای هر مرد و زن مسلمان شدی، چگونه توجیه می‌کنند!؟)

می‌گویم: هلاک و نابود شود این تیجانی احمق، نصوص حدیثی را چگونه بازچیه دست خود قرار داده است. در مبحث (أسباب الاستبصار) که حدیث مذکور را در آنجا آورده است این مطلب را که همسران رسول الله ﷺ جزو تبریک گویان بوده‌اند، اصلاً متذکر نشده است^(۱). و در اینجا به منظور تحریف بیشتر و دقت در دروغگویی آنان را جزو تبریک گویان قرار داده است علاوه بر این، تبریک و تهنیت ابوبکر ﷺ در حدیث صحیح نیامده است. تنها علی بن زید بن جدعان این زیادت - تهنیت - را آورده است و او راوی ضعیفی است. بعد آقای تیجانی بی‌شرمانه می‌گوید: (واقعیت و تاریخ گواهی می‌دهند که متوالین دروغگو هستند. وای برای آنان در برابر آنچه که نوشته و در برابر آنچه که می‌نویسند!؟) پروردگارا! اجابت کن.

آقای تیجانی، در این راستا حدیث چهارم را ذکر کرده می‌گوید: حدیث (علي مني وأنا من علي ولا يؤدي عني إلا أنا أو علي) این حدیث دیگری است و به صراحت می‌گوید که تنها علی کسی است که رسول اکرم ﷺ او را شایسته دانسته تا از طرف وی به نمایندگی از وی، مطالب دینی را بگوید و ابلاغ دارد و در جریان برائت از مشرکین در موسم حج وقتی که بجای ابوبکر، او ماموریت یافت تا برائت را اعلام کند و ابوبکر به گریه افتاد و گفت: ای پیامبر خدا، درباره من حکمی نازل شده است؟ پیامبر فرمود: خداوند مرا امر کرده که غیر از خود یا علی کسی دیگر حق ابلاغ مطالب را ندارد.

۱- به ص (۲۲۴-۲۲۳) آنگاه هدایت شدم مراجعه کنید. و به همین کتاب موضوع ((نص بر خلافت)) مراجعه کنید.

تیجانی می‌گوید: این حدیث، مؤید حدیثی دیگر است که در آن رسول اکرم ﷺ به مناسبتی به علی گفته بود: (ای علی تو برای امت من بیان کنی آنچه را که آنان درباره بعد از من آن اختلاف دارند)^(۱).

می‌گوییم:

حدیث مذکور ثابت است و صحت دارد اما آقای تیجانی آن را به غیر محملش حمل می‌کند و قرائتی نادرست از آن دارد. زیرا:

(الف) این سخن رسول الله ﷺ که «علی از من است و من از علی» مختص علی نیست. بلکه رسول اکرم ﷺ برای غیر علی نیز چنین گفته است. بخاری و مسلم از ابوموسیٰ رضی الله عنه نقل کرده‌اند که: «رسول اکرم ﷺ فرمود: وقتی اشعریون در جریان یک غزوه توشه شان تمام شود یا در مدینه دچار کمبود طعام شوند، آنچه که دارند آن را در پارچه‌ای جمع می‌کنند و بعد در یک ظرف بزرگ آن را علی السویه بین خود تقسیم می‌کنند، پس آنان از من هستند و من از آنان هستم^(۲)». در مناسبتی دیگر برای جلیبیب رضی الله عنه نیز چنین فرموده است: ابی‌برزه می‌گوید: رسول الله ﷺ که به جهاد رفته بود. وقتی از جهاد برگشت، از اصحاب پرسید: آیا شما کسی از یاران‌تان را گم کرده‌اید؟ آنان گفتند: آری، چند نفر را نام بردند این مطلب سه بار تکرار شد - بعد رسول الله ﷺ فرمود: آیا کسی دیگر گم نشده است؟ گفتند: خیر. رسول الله ﷺ فرمود: من جلیبیب را گم کرده‌ام، او را پیدا کنید - در میان کشته شدگان پیدا شد. و معلوم شد که او هفت تن را کشته و بعد خودش نیز کشته شده است. رسول اکرم ﷺ نزد او آمد و در کنار جسدش ایستاد و گفت: «جلیبیب بعد از اینکه هفت تن از کفار را کشته، کشته شده است، او از من است و من از او هستم، او از من است و من از او هستم^(۳)».

بنابر این (علي مني وأنا من علي) خاص و ویژه علی نیست بلکه دیگران نیز در این گونه گفته‌ها با علی شریک‌اند.

(ب) این سخن رسول الله ﷺ (غیر از من و علی کسی دیگر حق ندارد که از جانب من مطلبی را به دیگران برساند.) بخاطر این بود که در میان اعراب در آن روزگار،

۱- ثم اهدیت ص (۱۴۸-۱۴۷) و آنگاه هدایت شدم ص (۲۴۴).

۲- صحیح بخاری کتاب الشراکه برقم (۲۴۵۴) مسلم مع الشرح فضائل الصحابة (برقم ۲۴۹۹).

۳- مسلم مع الشرح کتاب فضائل الصحابة - فضائل جلیبیب رضی الله عنه (۲۴۷۲).

عرف و رسم بر این بود، هرگاه قرار دادی پیرامون جنگ، صلح یا نقض صلح و غیره، بنا بود، اعلام شود، بایستی توسط رئیس و سردار طایفه یا توسط یکی از خویشاوندان نزدیکش اعلام می‌شد و در غیر این صورت مورد قبول واقع نمی‌شد^(۱).

(ت) فرستادن علی^{علیه السلام} بعد از حضرت ابوبکر^{رضی الله عنه} در واقع به این معنی است که رسول الله^{صلی الله علیه و آله} علی را به عنوان یک مامور تحت قیادت ابوبکر فرستاد تا اعلام برائت کند. زیرا ابوبکر قیادت حجاج را بر عهده داشت. لذا اعزام علی به عنوان مامور برای اعلام برائت دلیل بر استحقاق خلافت او نیست بلکه قضیه بر عکس است یعنی ابوبکر مستوجب تقدم در خلافت است، چون او امیر بود.

(ث) این روایت (أنت یا علی تبین لأمتی ما اختلفوا فیہ بعدی) ای علی، تو بعد از من آنچه را که در مسایل اختلافی حق است برای امت من بیان می‌کنی - بدلیل وجود ضرار بن الصرد، موضع و ساختگی است. «بخاری درباره او می‌گوید: متروک است. یحیی ابن معین می‌گوید: در کوفه دوتا دروغگو وجود دارد، ضرار بن الصرد و ابو نعیم الجعفی. نسایی می‌گوید: صد قابل اعتبار نیست. ابو حاتم می‌گوید: راستگو است ولی روایتش قابل استدلال نیست. دارقطنی می‌گوید: ضعیف است^(۲). این حدیث به طریقی دیگر از علی بن عباس روایت شده است. ابن جوزی در الموضوعات آن را نقل کرده و درباره آن گفته است «این حدیث صحت ندارد. یحیی بن معین گفته: علی بن عباس قابل اعتبار نیست^(۳). ابن حجر می‌گوید: علی بن عباس ضعیف است (تقریب التهذیب ج ۱ ص ۶۹۷) جوزانی، نسایی والازدی می‌گویند: «ضعیف است». ابن حبان می‌گوید: «علی بن عباس، خطا فاحش در حد شرک را دارد» (المیزان ج ۳ ص ۱۳۵-۱۳۴) حاصل سخن اینکه مذکور باطل و غیر قابل استدلال است و از بیان مذکور برای هر خردمند و صاحب عقل سلیم روشن است که حدیث مورد بحث کمترین دلیلی بر خلافت علی بشمار نمی‌رود.

در پایان آقای تیجانی، به حدیث «الدار یوم الإنذار» استدلال نموده می‌گوید: رسول اکرم^{صلی الله علیه و آله} با اشاره بسوی علی فرمود: همانا او (علی) برادر، وصی و بعد از من جانشین

۱- تحفه الأhoodی شرح ترمذی مبارکپوری ج ۱۰ ص (۱۵۲).

۲- میزان الاعتدال ذهبی ج ۲ ص (۳۲۸-۳۲۷) رقم (۳۴۵۱).

۳- الموضوعات - ابن جوزی ص (۳۷۷-۳۷۶) ج ۱.

من است، حرف او را گوش کنید و از فرامین او پیروی کنید». تیجانی می‌گوید: این حدیث صحت دارد، مورخان در آغاز بعثت آن را نقل کرده و از معجزات رسول الله ﷺ تلقی نموده‌اند. اما سیاست است که حقایق و واقعیت‌ها را منحرف و وارونه جلوه می‌دهد^(۱).

می‌گوییم:

حدیث به لحاظ متن و سند باطل است.

بطلان به لحاظ سند به دلیل آن است که در سلسله رجال آن، عبدالغفار بن القاسم و عبدالله بن عبدالقدوس وجود دارند.

عبدالغفار بن قاسم متروک است و احادیثش قابل اعتبار نیستند. ذهبی درباره او می‌گوید: «ابو مریم انصاری رافضی و قابل اعتبار نیست، علی بن مدینی می‌گوید: «واضح حدیث و از سران شیعه است» یحیی بن عباس می‌گوید: «قابل اعتبار نیست» بخاری می‌گوید: «از دیدگاه محدثین ضعیف است». احمد بن حنبل می‌گوید: (هرگاه ابو عبیده از ابی مریم برای ما حدیث بیان می‌کرد، مردم تکان خورده زمزمه با پا می‌کردند و می‌گفتند: «حدیث او را قبول نداریم»^(۲) ابن حبان درباره او می‌گوید: «شراب می‌نوشید و بی‌حال می‌شد و از عثمان بن عفان رضی الله عنه بدگویی می‌کرد» و علاوه بر این، جریانات و اخبار را وارونه نقل می‌کرد و استدلال به روایات او جایز نیست. احمد بن حنبل و یحیی بن معین روایت از وی را ترک کرده‌اند^(۳). نسایی می‌گوید: «متروک الحدیث است»^(۴) ابن کثیر درباره او می‌گوید: متروک الحدیث، دروغگو و شیعه است. علی بن مدینی او را وضع حدیث می‌داند. سایر ائمه حدیث او را ضعیف معرفی کرده‌اند^(۵). در باره عبدالله بن عبدالقدوس ذهبی می‌گوید: «اهل کوفه و رافضی است و در ری زندگی کرده است. از اعمش و غیره روایت کرده است، ابن عدی می‌گوید: اغلب روایاتش درباره فضایل اهل بیت هستند. یحیی می‌گوید: رافضی، خبیث و غیر قابل اعتبار است، نسایی و غیره می‌گوید: «ثقه نیست»، دارقطنی می‌گوید: «ضعیف

۱- ثم اهدیت ص (۱۴۹-۱۴۸) و آنگاه هدایت شدم ص (۲۴۶-۲۴۵).

۲- میزان الاعتدال ذهبی ج ۲ ص (۶۴۰).

۳- المجروحین، ابن حبان ص (۱۴۳) ج ۲ ص (۶۴۰).

۴- کتاب الضعفاء و المتروکین نسایی ص (۲۱۰).

۵- تفسیر ابن کثیر ج ۳ ص (۳۶۴).

است». ابو معمر می‌گوید: عبدالله بن عبدالقدوس آدم ناپاکی است^(۱). احمد بن علی می‌گوید: درباره او از زنیج، شیخ رازی سوال کردم، گفت: «من او را رها کردم و چیزی از وی نقل نمی‌کنم و او مورد رضایت نیست»^(۲).

حدیث مورد بحث از لحاظ متن به دلایل زیر باطل است:

(الف) روایتی را که آقای تیجانی نقل کرده است، ناقص و ناتمام است. روایت کامل چنین است: علی می‌گوید: وقتی آیه: ﴿وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ﴾ [الشعراء: ۲۱۴] نازل شد، رسول اکرم ﷺ مرا طلب کرد و فرمود: «ای علی، خداوند مرا امر کرده که خویشاوندان نزدیک خود را انذار کنم، من ناراحت شدم و فکر می‌کردم، هرگاه چنین کنم، ممکن است عمل ناپسندیده‌ای از آنان مشاهده شود، لذا سکوت اختیار کردم، بالاخره جبرائیل نزد من آمد و گفت: ای محمد، اگر به دستور پروردگارت عمل نکنی، معذب خواهی شد، پس شما مقداری غذا، شاملیم ران گوسفند و یک کاسه شیر برای ما درست کن و اولاد عبدالمطلب را دعوت کن تا من برای آنان سخن گفته و ماموریت خود را انجام بدهم. علی می‌گوید: «چنین کردم و اولاد عبدالمطلب را که تعدادشان در آن ایام چهل تن بود، برای رسول الله ﷺ گرد هم آوردم، در میان آنان، عموهای رسول الله ﷺ یعنی، ابوطالب، حمزه، عباس و ابولهب نیز بودند. وقتی فرزندان عبدالمطلب نزد رسول الله ﷺ گرد هم آمدند، مرا امر کرد تا طعام را برای آنان بیاورم - طعام را حاضر کردم وقتی طعام روی سفره گذاشته شد، رسول اکرم ﷺ، تکه‌ای از گوشت برداشت و با دندانها آن را نصف کرد و سپس آن را در گوشه کاسه گذاشت، و فرمود: با ذکر نام الله بخورید. همه آنان تا سیر خوردند. و هر چند که به ظاهر آن غذا برای بیش از یک نفر کفایت نمی‌کرد. بعد رسول اکرم ﷺ فرمود: «ای علی حاضران را بنوشان» کاسه شیر را تقدیم کردم، همه آنان تا سیر نوشیدند، هر چند که مقدار شیر به ظاهر برای بیش از یک نفر کفایت نمی‌کرد. وقتی رسول اکرم ﷺ قصد کرد تا سخن گوید: ابولهب در سخن گفتن از وی پیشی گرفت و گفت: این شخص شما را جادو کرده است. مردم همه متفرق شدند و رسول الله ﷺ موفق به ایراد سخن نشد. روز بعد رسول اکرم ﷺ به من (علی) گفت: همانا این مرد (ابولهب) در سخن گفتن از من

۱- میزان الاعتدال ج ۲ ص (۴۵۷).

۲- الضعفاء للعقیلی ج ۲ ص (۲۷۹).

سبقت گرفت و تو شنیدی آنچه که گفت و مردم قبل از اینکه به سخنان من گوش کنند، متفرق شدند، مانند دیروز دو باره برای ما غذا درست کن و زمینه تجمع آنان را فراهم کن - علی می‌گوید: «همین کار کردم، همه تا سیر خوردند و نوشیدند. بعد رسول اکرم ﷺ به ایراد سخن پرداخت و فرمود: «ای فرزندان عبدالمطلب، به خدا سوگند، من هیچ جوانی را در سرزمین عرب سراغ ندارم که بهتر از آنچه که من برای شما آورده‌ام، برای قوم خودش آورده باشد، من خیر و سعادت دنیا و آخرت را برای شما آورده‌ام، خداوند مرا امر کرده تا شما را بسوی او دعوت کنم، چه کسی از شما آمادگی دارد تا مرا در این راستا یاری کرده، برادر، وصی و جانشین من در میان شما باشد. علی می‌گوید: من حاضرم تا وزیر و معاون تو باشم. رسول الله ﷺ گردن مرا گرفته و بعد فرمود: «هما این، برادر، وصی و جانشین من در میان شما است، از وی حرف شنوی داشته و به گفته‌های او عمل کنید - مردم بلند شدند، شروع به خنده کرده و خطاب به ابوطالب گفتند: «آری، محمد تو را حکم کرده که حرف فرزندت را شنیده و از وی اطاعت کنی». در طریقی دیگر آمده است: هیچ کس از حاضرین به رسول الله ﷺ جواب نداد، علی بلند شد و گفت: من حاضرم ای پیامبر خدا - رسول الله ﷺ فرمود «بنشین» - رسول الله ﷺ برای بار دوم و سوم همان مطالبه را تکرار کرد. کسی جواب مثبت نداد - علی بلند شد و گفت: «من حاضرم، ای رسول خدا - رسول الله ﷺ فرمود: «بنشین تو برادر من هستی»^(۱) ... الخ.

من تیجانی را به خاطر پنهان کردن این بخش از حدیث که آثار دروغ و وضاع بودن او را آشکار سازد به دلایل زیر معذور می‌دانم:

(الف) در حدیث مذکور آمده است که (تعداد بنی عبدالمطلب در آن ایام به چهل تن می‌رسید). تاریخ گواهی می‌دهد که تعداد آنان به بیست تن نرسیده بود، چه رسد تا به چهل! «زیرا جز چهار تن: عباس، ابوطالب، حارث و ابولهب کسی دیگر از بنی عبدالمطلب باقی نمانده بود. و تمام فرزندان عبدالمطلب از این چهار نفر هستند که همانا بنو هاشم می‌باشند، و از عموهای رسول الله ﷺ فقط چهار تن زمان نبوت را دریافت‌اند. و آنان عبارت بودند از: عباس، حمزه، ابوطالب، و ابولهب - اما عموهای و

۱- لماذا اخترت مذهب الشيعة - محمد مرعي الطائي ص (۱۴۳-۱۳۷) و المراجعات، المراجعة (۲۰)

پسر عموها از این قرار بودند: ابوطالب چهار تا پسر به نام‌های علی، عقیل، طالب و جعفر داشت. عباس تمام فرزندانش صغیر و نابالغ بودند و در مکه حتی پسر بالغ نداشت. اگر بپذیریم که بالغ بودند، باز هم سه تا بیش نبودند عبدالله، عبیدالله و فضل نام داشتند و قثم، بعد از این سه به دنیا آمده بود و بزرگ‌ترین آنان فضل بود و عباس کنیه‌اش را از فضل گرفته بود. حارث و ابولهب فرزندانشان بسیار اندک بودند. حارث فقط دو پسر، به نام ابوسفیان و ربیعہ داشت و هر دوتا در آخر مسلمان شدند. همچنین فرزندان ابو لهب بعد از فتح مکه مسلمان شده‌اند - او سه فرزند پسر داشت و دوتا از آنان یعنی عتبه و مغیث مسلمان شده‌اند^(۱).

(ب) این روایت با روایتی دیگر که تمام علمای حدیث بر صحت و ثبوت آن اتفاق دارند، متعارض است. بخاری و مسلم در صحاح خود از ابن عباس روایت کرده‌اند که «وقتی آیه: ﴿وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ﴾ [الشعراء: ۲۱۴] نازل شد. رسول اکرم ﷺ بالای کوه صفا رفته، ندا می‌داد، ای بنی فهر، ای بنی عدی و ای قبایل قریش. مردم تجمع کردند - حتی کسانی که از بیرون آمدن معذور بودند، کسی را برای کسب اطلاعات فرستادند، تا معلوم کنند که جریان چیست؟ ابولهب و سایر قریش جمع شدند. رسول الله ﷺ فرمود: «آیا اگر من خبر بدهم که لشکری از دره بر شما حمله آور است، این سخن مرا می‌پذیرید؟ همه جواب دادند: بلی، ای رسول خدا، ما همواره از شما صداقت و راستگویی را تجربه کرده‌ایم - آنگاه رسول الله ﷺ فرمود: «پس بدانید، من شما را به عذاب بسیار دردناکی اخطار می‌دهم. ابولهب گفت: «هلاک شوی، به همین خاطر ما را اینجا جمع کرده‌ای - آنگاه این آیه: ﴿تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَتَبَّ ۝ مَّا أَغْنَىٰ عَنْهُ مَالُهُ وَمَا كَسَبَ ۝ سَيَصْلَىٰ نَارًا ذَاتَ لَهَبٍ ۝ وَامْرَأَتُهُ حَمَّالَةَ الْحَطَبِ ۝ فِي جِيدِهَا حَبْلٌ مِّن مَّسَدٍ ۝﴾ [المسد: ۱-۵] نازل شد^(۲).

(ت) روافض دوازده امامی اغلب اوقات برای خلافت بلا فصل علی مدعی نص صریح هستند حتی می‌گویند که نصوص در این باره بسیار زیاده‌اند و همه این نصوص حکایت از آن دارند که علی وصی و تنها مستحق خلافت است. ولی این حدیث پایه‌های مدعای

۱- المنهاج ج ۷ ص (۳۰۴-۳۰۵) با اندکی تصرف.

۲- صحیح بخاری، کتاب التفسیر باب ﴿وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ﴾ [الشعراء: ۲۱۴] رقم (۴۴۹۲).

باطل آنان را می‌لرزاند. در حدیث آمده است: «رسول اکرم ﷺ قومش را برای یاری کردن دعوت کرد و فرمود: «هر کس مرا یاری کند، او برادر، وصی و جانشین من است. این اخوت، وصیت و جانشینی، در حدیث اختصاص به علی اصلاً ندارد. زیرا رسول الله ﷺ فرمود: «هر کس» مرا یاری کند... الخ. حتی سه بار از علی اعراض کرد. وقتی معاون و مساعدی غیر از علی پیدا نشد، آنگاه برای علی، آن سخنان را گفت. این حدیث با این ترتیب به صراحت تمام حکایت از آن دارد که علی در بدو استحقاق خلافت را نداشت و رسول الله ﷺ بعد از عقب نشینی افراد قومش ناچار شد که امر خلافت را به علی بسپارد، آیا این، با مدعای شیعیان دایر بر اینکه خلافت علی از آسمان‌ها منصوص است، مطابقت دارد و با آن جور درمی‌آید؟!.

(ث) رسول اکرم ﷺ این منصب (وزارت، وصایت و خلافت) را از آن او قرار داد که وی را در پیشبرد اسلام و نطق به شهادتین یاری کند. اکنون این سوال مطرح است که آیا فقط اسلام آوردن یک فرد و نطقش به شهادتین او را مستحق وزارت، وصایت و خلافت می‌گرداند؟! اگر چنین است، پس کلیه کسانی که اسلام آورده‌اند و رسول الله ﷺ را در معامله اسلام یاری و نصرت کرده‌اند. مستحق خلافت او هستند، آنگاه علی از میان سایر کسانی که اسلام آوردند و رسول الله ﷺ را یاری کردند، چه امتیازی دارد تا وصی و خلیفه رسول الله ﷺ شود؟ اگر بپذیریم که دو یا بیش از دو تن از اقوام رسول الله ﷺ جواب مثبت داده باشند، آیا رسول الله ﷺ در وقت واحد بیش از سه خلیفه داشته است؟؟ یا اینکه برای برگزیدن یکی از آن سه تن انتخاباتی صورت گرفته است!!؟ آیا کسی که این گونه پرت و پلا گویی‌ها را به رسول الله ﷺ نسبت می‌دهد، کودن‌ترین فرزندان آدم نیست.

(ج) این روایت نشانگر این است که رسول اکرم ﷺ بعد از عقب نشینی و پاسخ منفی قومش درباره علی فرمود: «علی برادر، وصی و خلیفه من در میان شما است» نفرمود که علی برادر، وصی و خلیفه من، «بعد از من است»، آنطور که تیجانی می‌گوید. همچنین فرمود: از او حرف شنوایی داشته باشید و از او تبعیت کنید، حاضرین در حالی که می‌خندیدند، خطاب به ابوطالب می‌گفتند: «آری، به تو امر شده که از فرزندت بشنو و از وی طاعت کن»؟! اکنون جای بسی شگفتی است و سوال بر انگیز است، رسول اکرم ﷺ برای کسانی که او را یاری نکردند و حتی برای مقابله و

محاربه با وی برخاستند، چگونه درباره علی می‌گوید: این خلیفه من در میان شما است و از وی اطاعت کنید و شنوایی داشته باشید؟! پروردگارا، خود آنان از خود رسول الله ﷺ و نبی مرسل اطاعت نکردند، آیا از کودک نابالغ اطاعت خواهند کرد؟! اگر بپذیریم که گفته آقای تیجانی - (او برادر و خلیفه من (بعد از من) نه (در میان شما)) صحت دارد، سوال این است که آیا خود آنان در آن لحظات از رسول الله ﷺ اطاعت کردند، تا بعد از وی از خلیفه‌اش اطاعت کنند؟! گویی خطاب رسول الله ﷺ در جمع مسلمانان بوده است نه در جمع سران کفار! پروردگارا، تو پاک و منزّه هستی، مشرکان از درک و فهم بیشتری برخوردارند تا روافض، به همین خاطر بود که آنان در حالی که تمسخر می‌کردند، و خنده تمسخر آمیز می‌زدند، بیرون می‌رفتند. و به ابوطالب می‌گفتند: محمد تو را حکم کرده که حرف فرزندت را بشنوی و از وی اطاعت کنی!!! آیا بعد از همه این دلایل، کسی که به عقل و خردش احترام قایل است، به صحت این حدیث می‌تواند اعتماد کند؟

آقای تیجانی به یاوه‌گویی‌هایش ادامه داده، می‌گوید: «این مایه شگفتی نیست. زیرا آنچه که در آن زمان تاریک به وقوع پیوست، در این عصر روشن و امروز تکرار می‌شود. آری، این است جناب محمد حسین هیکل، حدیث مذکور را در چاپ اول کتاب خود (زندگی محمد) در صفحه یکصد و چهار ۱۰۴، که در سال ۱۳۵۴ هجری به طبع رسیده است کاملاً آورده است لکن در چاپ دوم و سوم و چاپ‌های بعدی، این قسمت از حدیث را که رسول الله ﷺ می‌فرماید: (هذا وصي و خلیفتي من بعدی) حذف نموده است. همچنین در صفحه ۱۲۱ جلد نوزدهم تفسیر طبری نیز کلمات (وصي و خلیفتي) را حذف کرده آن را به (إن هذا أخي) تغییر داده‌اند!! غافل از اینکه طبری حدیث را بصورت کامل در صفحه ۳۱۹ در جلد دوم تاریخ طبری نقل کرده است. بین چگونگی دست به تحریف می‌زنند و امور را وارونه می‌کنند. (می‌خواهند با زبان‌ها و سخن‌های خود روشنی خدا را خاموش کنند و خداوند نورش را به اتمام می‌رساند (!!)) در اثنای بحثی که در صدد آن بر آمده بودم، قصد داشتم از واقعیت امر مطلع شوم، دنبال چاپ اول، کتاب (زندگی محمد ﷺ) می‌گشتم و به لطف الهی بعد از تحمل زحمت و مشقت فراوان بدان دست یافتم. و عمده و حایز اهمیت برای من این جنبه قضیه بود که از تحریف آگاهی پیدا کردم و این آگاهی به یقین و اذعان من دایر بر اینکه، بدخواهان

همواره در سعی و تلاش‌اند تا واقعیات و حقایق ثابت‌ه را دگرگون جلوه دهند، افزود: وارونه جلوه دادن واقعیات بخاطر این است که منحرفین و متحرفین به یقین می‌دانند که این حقایق مستندترین مستمسک برای دشمنانشان هستند^(۱).

می‌گوییم:

به خدا سوگند، من از درک این مطلب عاجزم که آقای تیجانی چگونه جهالت گسترده خود را به نمایش می‌گذارد. مگر کتاب (زندگی محمد ﷺ) به مثابه صحیح بخاری و صحیح مسلم است که اهل سنت در صدد تحریف روایات آن بر آمده باشند؟ کتاب (حیات محمد ﷺ) در واقع بیش از کتاب اسطوره‌ای و داستانی نیست و نزد اهل سنت ارزش آنچنانی ندارد. کتاب مذکور مانند سایر کتاب‌هایی است، که در بازار کتب دیده می‌شود و پر از عیب و اشکال است. حدیث مورد بحث صدها سال قبل از پیدا شدن مولف (حیات محمد ﷺ) از جانب علمای حدیث مورد جرح و تعدیل قرار گرفته است. اصلاً نیازی نیست که در این کتاب مخصوص آن را تحریف کنند. آقای تیجانی اهل سنت را مانند روافض، اهل تحریف می‌داند. روافض نه تنها حدیث بلکه نصوص قرآن را نیز تحریف کرده‌اند. آقای تیجانی اگر صدها کتاب دیگر مانند کتاب (حیات محمد ﷺ) را بیاورد و ثابت کند که این حدیث در کتب مذکور آمده است، این هرگز به این معنی نیست که این حدیث صحت دارد و ضعف آن بر طرف شده است. لذا روشن است که در کتاب (حیات محمد ﷺ) هیچ‌گونه تحریفی وجود ندارد هر چند که برخی تغییرات در آن دیده می‌شود و آن‌ها نیز از ناحیه خود مولف هستند. علاوه بر این، ادعای تحریف خالی از هر گونه دلیل است.

اما درباره طبرانی باید عرض شود که: آری، او این روایت را همان گونه که تیجانی می‌گوید، آورده است و کسی آن را تحریف نکرده است. هر چند که آقای تیجانی در صدد است تا تیز هوشی خود را ثابت کند، متأسفانه، همواره نتیجه به اثبات جهل او می‌انجامد؟ یک سوال را برای تیجانی مطرح می‌کنم که از پاسخ آن، نهایت تیز هوشی که تیجانی از آن بهره‌مند است، روشن می‌شود، سوال این است: وقتی توبه کشفیات بس بزرگی رسیدی مبنی بر اینکه طبرانی حدیث را آورده و تحریف‌کنندگان آن را تحریف کرده‌اند و تو آن را در جایی دیگر بصورت تمام و کامل دیده‌ای، آیا گمان

می‌کنی کسی که در صدد تحریف یک کتاب است، فقط یک بخش از آن را می‌خواند و بخش دیگر را نمی‌خواند و تحریف را بصورت کامل و روشن انجام می‌دهد تا کسانی مثل تو ببینند و نقص و عیب را بر ملا سازند؟ لابد تو در جواب می‌گویی: «آری»، خداوند می‌خواهد ماهیت آنان را برای همگان روشن سازد، لذا آنان را از رسیدن و مطالعه کردن بخش دیگر در غفلت می‌گذارد، زیرا خداوند به کمتر از اتمام و اکمال نور و روشنی خود، راضی نیست، هر چند که این امر برای کفار پسندیده نباشد! اکنون این سوال را از تو می‌پرسم: تو چه می‌دانی ممکن است خود طبری حدیث را با همین الفاظ آورده است؟ و تو دلیلی برای تحریف نداری، تو چگونه می‌دانی که تحریف کنندگان از مطالعه بخش دیگر که حدیث کامل در آنجا آمده است، در غفلت بوده‌اند؟ آیا روایتی که مورد بحث ما است و تو بدان استدلال کردی و بخش کوچکی از آن را ذکر کردی و بخش عمده آن را رها کردی، نوعی تحریف محسوب می‌شود؟! پاسخ آقای تیجانی در برابر این سوال‌ها، زیرکی و تیز هوشی او را از کودن بودنش مشخص می‌سازد!!

«نقدی بر ادعای آقای تیجانی دایر بر وجود نصوص دال بر وجوب پیروی از اهل بیت»

آقای تیجانی به وجوب اتباع اهل بیت در تمام امور، علیه اهل سنت، استدلال نموده و برخی احادیث را در این راستا ذکر می‌کند و بر این باور است که به موجب این روایات، تبعیت از اهل بیت واجب است.

او نخست در این خصوص حدیث ثقلین را می‌آورد: «رسول اکرم ﷺ فرمود: (ای مردم! من میان شما گذاشته‌ام آنچه را که اگر بدان تمسک جوید هرگز به بیراه نخواهید رفت یکی کتاب الله و دومی عترت و اهل بیت من) در جایی دیگر رسول الله ﷺ فرموده است: (ممکن است در آینده‌ی نزدیک، قاصد پروردگار (عزرایل) نزد من بیاید و من جواب مثبت به او بدهم، من دو چیز بسیار مهم و با ارزش را میان شما می‌گذارم، اولین آن‌ها کتاب خداوند است. حاوی هدایت و روشنی است. دومی، اهل بیت من هستند، درباره اهل بیتم شما را توصیه می‌کنم، درباره اهل بیتم، شما را توصیه می‌کنم) وقتی این حدیث را که در صحاح اهل سنت و جماعت وارد شده است، به دقت مورد بررسی قرار بدهم، می‌بینیم که تنها شیعیان هستند که از ثقلین^(۱)

پیروی می‌کنند و اهل سنت و جماعت تنها از قول عمر که گفته بود: (حسبنا کتاب الله) پیروی می‌کنند. کاش آنان بدون تاویل، از کتاب خدا پیروی می‌کردند. وقتی خود عمر معنی کلاله را نمی‌فهمید، آیه تیمم و بسیاری دیگر از احکام را نمی‌دانست، چه رسد به کسانی که بعد از وی آمدند و بدون اجتهاد از وی تقلید کردند؟ یا در نصوص قرآنی اجتهاد به رای خود کردند، طبیعی است آنان بوسیله حدیث «ترکت فیکم کتاب الله وستی» بر من ایراد خواهند گرفت. این حدیث اگر صحت آن تایید شود، در معنی و مفهوم خود، صحیح است. زیرا عترت در حدیث ثقلین که قبلاً بیان گردید، به معنی رجوع به اهل بیت است تا نخست سنت رسول الله ﷺ را به مردم تعلیم دهند یا احادیث صحیحه را برای مردم نقل کنند. زیرا آنان از دروغ گفتن پاکاند و خداوند بوسیله آیه تطهیر آنان را معصوم قرار داده است. و ثانیاً به معنی اینکه معانی و اهداف سنت را به مردم بیاموزاند. زیرا تنها کتاب خداوند برای هدایت کفار نمی‌کند. چه بسیارند گروههایی که از کتاب الله استدلال می‌کنند ولی در عین حال در نهایت گمراهی به سر می‌برند. همانطور که از خود رسول اکرم ﷺ آمده است که فرمود: «کم من قارئ للقرآن والقرآن یلعنه» بسیارند کسانی که قرآن را می‌خوانند و قرآن آنان را لعنت می‌کند. کتاب الله ساکت است و در اغلب آیه‌ها چندین احتمال وجود دارد. کتاب الله حاوی محکم و متشابه است. برای درک معانی صحیح آن، مراجعت به «راسخین فی العلم» طبق تعبیر قرآن و به «اهل بیت» طبق تفسیر نبوی ضروری است. لذا شیعه در هر معامله به اهل بیت رسول الله ﷺ مراجعت می‌کنند، فقط در موردی که نص نباشد، اجتهاد می‌کنند. و ما (آقای تیجانی خود را اهل سنت می‌دانند!) در هر چیز به صحابه مراجعت می‌کنیم. چه در تفسیر قرآن یا در اثبات و تفسیر سنت. و ما از احوال صحابه و آنچه که آنان انجام داده‌اند، و آنچه که آنان استنباط کرده‌اند و از اجتهادات آنان در برابر نصوص، آگاه شده‌ایم و این اجتهادها در برابر نصوص از صدها مورد نیز بیشتراند، لذا تمایل بسوی آنان بعد از آنچه که از آنان صورت گرفته است، ممکن نیست. وقتی ما از علمای خود می‌پرسیم: شما به کدام سنت عمل می‌کنید؟ لابد آنان می‌گویند: به سنت رسول الله ﷺ. ولی واقعیت تاریخی با این هماهنگی ندارد. زیرا آنان روایت می‌کنند که خود رسول الله ﷺ فرموده است: «علیکم بسنتی وسنة

الحلفاء الراشدين من بعدي عضوا عليها بالنواجذ» - به سنت من و سنت خلفای راشدین بعد از من عمل کنید و با چنگ و دندان آن را محکم بگیرید - لذا سنتی که آنان در اغلب اوقات از آن تبعیت می‌کنند، همان سنت خلفای راشدین است، حتی سنت رسول الله ﷺ که آنان بر آن اعتقاد دارند، همان است که از خلفا و صحابه روایت شده است. و در عین حال ما در کتب صحاح خود داریم که رسول الله ﷺ از نوشتن حدیث از آن جهت منع کرد تا با قرآن مخلوط نشود. همچنین ابوبکر و عمر نیز در دوران خلافت خویش از نوشتن حدیث جلوگیری کردند، با این ترتیب، در این مستمسک ما: (ترکت فیکم سنتی) حجتی و قوتی دیگر باقی نمانده است^(۱).

می‌گوییم:

۱- اهل بیت در حدیث ثقلین دو معنی و دو مصداق دارد و معنی سومی اصلاً متصور نیست - معنی اول اهل بیت، این است که مصداق آن، اهل علم و اهل صلاح و آنانی از اهل بیت که متمسک به کتاب و سنت هستند، می‌باشند. حدیث «یا ایها الناس إني قد ترکت فیکم ما إن أخذتم به لن تضلوا کتاب الله وعترتي أهل بیتي» به همین معنی اشاره دارد.

معنی دوم، محبت اهل بیت، احترام و اکرام و محافظت آنان است. حدیث «یوشک أن يأتي رسول ربي فأجيب وأني تارك فیکم الثقلین أولهما کتاب الله فيه الهدی والنور وأهل بیت أذکرکم الله فی أهل بیتي، أذکرکم الله فی أهل بیتي» به معنی دوم اشاره دارد. تنها رجوع به اهل بیت که علی و اولاد او باشند به دلایل زیر از این حدیث مستفاد نمی‌شود.

(الف) همانا منظور از اهل بیت: همسران و سایر خویشاوندان هستند و این مطلب را در مباحث مربوط به اختلاف میان فاطمه و ابوبکر به اثبات رسانده‌ام و اعتراف شیعیان دوازده امامی را در این راستا از مصادر و منابع خود آنان به نحوی که جای هیچ گونه ابهامی باقی نمانده باشد. نقل کرده‌ام. علاوه بر این، حدیثی که امام مسلم آن را نقل کرده است و آقای تیجانی در پاورقی کتاب خود بدان اشاره نموده است،

۱- ثم اهدیت ص (۱۵۲-۱۵۱) و آنگاه هدایت شدم ص (۲۵۴-۲۵۱).

مبین این حقیقت است که اهل بیت مورد نظر در آن، سوای حضرت علی و اولادش هستند.

زید بن ارقم می‌گوید: «... روزی رسول اکرم ﷺ در محلی به نام «خم» واقع میان مکه و مدینه به ایراد خطبه پرداخت بعد از حمد و ثناء فرمود (ای مردم! همانا من انسانی هستم، ممکن است عزرائیل که قاصد پروردگار است نزد من بیاید و من او را اجابت کنم، من دو چیز بسیار با ارزش را میان شما می‌گذارم: نخستین، کتاب است حاوی نور و برنامه هدایت است، کتاب خدا را محکم بگیرید و بدان چنگ زنید. درباره کتاب الله مردم را تشویق می‌کرد و ترغیب می‌داد. بعد فرمود: دومی اهل بیت من است. درباره اهل بیت خودم شما را توصیه می‌کنم، توصیه می‌کنم و توصیه می‌کنم. حصین گفت: ای زید! اهل بیت رسول الله ﷺ کیا هستند؟ آیا همسران و ازواج مطهرات او، اهل بیت او نیستند؟ زید گفت: همسران رسول الله ﷺ، اهل بیت او هستند و لکن اهل بیت رسول الله ﷺ کسانی هستند که صدقه برای آنان روا نیست. حصین گفت: آنان چه کسانی هستند؟ زید گفت: اولاد علی، اولاد عقیل، اولاد جعفر و اولاد عباس، حصین گفت: صدقه برای همه آنان حرام است. زید گفت: آری^(۱). این روایت معنی دوم «اهل بیت» یعنی همانا محافظت، اکرام و احترام از آنان را تأیید می‌کند.

(ب) معلوم شد که «اهل بیت» شامل تمام اقارب و خویشاوندان است حتی آنانی که کافر بودند و مسلمان نشده‌اند. و از طرفی به ما امر شده که به اهل بیت تمسک جوئیم. آیا حکم تمسک شامل تمام اهل بیت است حتی شامل کسانی که مخالف با کتاب الله و سنت رسول الله ﷺ باشند؟ قطعاً چنین نیست و این باطل است. لذا صد در صد ما مامور تمسک و تبعیت از کسانی از اهل بیت هستیم که متمسک به کتاب الله و سنت باشند و آنان علما و صالحان امت هستند. و این توجیه معنی اول «اهل بیت» یعنی اهل العلم من اهل بیت النبی ﷺ را تأیید می‌کند.

(ت) آیا تمسک تنها به آن عده از اهل بیت واجب است که صالح هستند؟ طبیعتاً چنین نباید باشد. زیرا اختصاص دادن سنت به یکی از اهل بیت، مانند علی، غیر عقلانی است. زیرا ممکن نیست که علم قرآن و سنت تنها نزد یکی از آنان باشد بلکه

سایر صحابه که در صحبت رسول الله ﷺ بودند و نزول وحی را مشاهده کردند و با تاویل و تفسیر آشنا هستند با او شریکند. زیرا همه آنان از آن حضرت ﷺ یاد گرفته‌اند.

(ث) حدیث عتره از لحاظ معنی متعارض با این احادیث است. فرمود: «سنت من و سنت خلفای راشدین مهدیین را محکم بگیرید و با چنگ و دندان آن را نگاه دارید»^(۱). «من نمی‌دانم تا چه مدت میان شما هستم، پس به آنانی که بعد از من هستند، یعنی به ابوبکر و عمر اقتدا کنید». در این دو حدیث تمسک به سنت خلفای راشدین بویژه به سنت ابوبکر و عمر مورد تاکید و تشویق قرار گرفته است لذا چنین بر می‌آید که حدیث عترت مطلق نیست.

(ج) معنی تمسک به عترت و خلفای در حدیث چیست؟ ملا علی قاری پیرامون شرح حدیث عترت می‌گوید: منظور از عترت: کسانی از اهل بیت هستند که عالم باشند، نسبت به سیرت رسول الله ﷺ آگاه باشند، با روش‌های رسول الله آشنا باشند و حکم و حکمت او را از نزدیک دیده باشند. ابن ملک می‌گوید: معنی تمسک به عترت، محبت با آنان و تبعیت از سیره و روش آنان است. جمال الدین در توضیح تبعیت از سیره عترت می‌گوید: در صورتی که سیره عترت مخالف با دین نباشد^(۲). بعضی علما می‌گویند: منظور از عترت، اهل بیت و خویشاوندان نزدیک هستند. بخاطر اینکه عترت معانی زیادی دارد، رسول اکرم ﷺ بوسیله «اهل بیت» آن را تبیین فرمود تا دیگران بدانند که منظور رسول الله ﷺ از کلمه «عترت» فرزندان، همسران و خویشاوندان نزدیک او هستند^(۳). مانند قول خداوند درباره همسران رسول الله ﷺ در آیه تطهیر:

﴿وَأَذْكُرَنَّ مَا يُتْلَىٰ فِي بُيُوتِكُنَّ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ وَالْحِكْمَةِ﴾ [الأحزاب: ۳۴] حکمه به معنی

سنت است و منظور از سنت در حدیث «علیکم بسنتی وسنة الخلفاء الراشدين» بنابر قول ملا علی قاری، همان سنت رسول الله ﷺ است. زیرا خلفا ملتزم به سنت رسول الله ﷺ بودند. لذا نسبت دادن سنت بسوی خلفا به خاطر این است مه آنان بر سنت رسول الله ﷺ عمل می‌کردند یا سنت رسول الله ﷺ را از جریان و حوادث استنباط

۱- سنن ترمذی کتاب العلم برقم (۲۶۷۶) و ترمذی کتاب مناقب رقم (۳۶۶۳) و نگا: صحیح ترمذی شماره (۲۱۵۷-۲۸۹۶).

۲- مرقات شرح مشکوة ج ۱ صفحه (۵۳۱).

۳- مرقات المفاتیح ج ۱۰ ص (۵۳۰) و تحفة الأحمذی ج ۱ (ص ۱۹۶).

نموده و بعد بدان عمل می‌کردند^(۱) ابن رجب می‌گوید: حدیث «علیکم بسنتی و سنة الخلفاء الراشدين» در واقع نوعی پیشبینی و پیشگویی است راجع به آنچه که بعد از وی میان امت پدید می‌آید، از کثرت اختلاف در اصول و فروع دین، و در اقوال و اعمال و اعتقادات. اظهارات ابن رجب در واقع مطابق است با آنچه که در خصوص اختلاف و افتراق امت از رسول الله نقل شده است. در روایت آمده است که رسول اکرم ﷺ فرمود: امت من به هفتاد و اندی، فرقه و گروه تقسیم می‌شود، همه این‌ها در آتش‌اند بجز یک فرقه و آن همان فرقه است که متمسک به سنت رسول الله و سنت اصحاب رسول الله ﷺ باشد. و در این حدیث مورد بحث، امر شده که هنگام اختلاف و دو دستی بعد از وی به سنت رسول الله و سنت خلفای راشدین تمسک شود. و سنت به معنی راه و طریقه‌ای است که پیشینیان آن را پیموده باشند. لذا این تمسک که در حدیث مورد بحث بدان اشاره شده است، شامل تمام اعتقادات، اعمال و اقوالی است که خود رسول الله ﷺ و خلفای راشدین بر آن عمل می‌کرده‌اند. و این اعمال، معتقدات و اقوال عنصر مهم و عمده سنت کامل به حساب می‌آیند^(۲). و سلف صالح مجموع این اعمال، اقوال و اعتقادات را سنت می‌دانست و از سنت را به چیزی دیگر اطلاق نمی‌کرد. از اینجا بخوبی روشن است که حکم تمسک به سنت خلفا و اصحاب در واقع دستور تمسک به آن علمی است که آنان درباره سنت رسول الله ﷺ طریقه‌ای.

(ب) وقتی به قرآن مراجعه می‌کنیم، می‌بینیم که قرآن بر مراجعه به سنت تاکید دارد. مثلاً در آیه ۱۶۴ آل عمران می‌گوید: ﴿لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِّنْ أَنفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِن كَانُوا مِن قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ ﴿١٦٤﴾ [آل عمران: ۱۶۴] «همانا خداوند بر مومنان منت نهاد آن هنگامی که پیامبری از میان خودشان بر انگیخت تا آیاتش را برای آن‌ها تلاوت کند، آن‌ها را تزکیه کند و به آن‌ها کتاب و حکمت بیاموزد، اگر چه آن‌ها قبل از این، در گمراهی واضح و آشکاری بودند». امام شافعی رحمته می‌فرماید: خداوند کتاب را ذکر کرده و منظور از آن قرآن است. و از عالمان قرآن و افراد ثقه شنیده‌ام که منظور از حکمت،

۱- تحفة الأحوذی ج ۷ ص (۳۶۷).

۲- جامع العلوم و الحكم ابن رجب (ص ۱۲۰).

سنت رسول الله ﷺ است^(۱). و در آیه ۷ سوره حشر چنین آمده است: ﴿وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمُ عَنْهُ فَأَنْتَهُوا﴾ [الحشر: ۷] «آنچه پیامبر به شما دستور داد، آن را بگیرید و از آنچه شما را نهی کرد باز آیید». آقای محمد جواد مغنیه از علمای بزرگ معاصر شیعه در تفسیر این آیه می‌گوید: خداوند می‌فرماید: به قرآن عمل کنید. اگر حکم صریحی از قرآن را درباره مساله مورد نظرتان پیدا نکردید، آنگاه به سنت نبوی مراجعت کنید^(۲). با توجه به آنچه که در کتاب الله درباره عمل کردن به سنت تاکید شده است و با عنایت به آنچه که تاکید احادیث گذشته بر تمسک به عترت و خلفای راشدین، بخاطر این بوده که آنان علم سنت را داشته‌اند و بیش از هر گروهی دیگر آگاه به سنت رسول الله ﷺ بوده‌اند، قطعاً می‌دانیم که منظور از رسول اکرم ﷺ از این حدیث «ترکت فیکم شیئین، لن تضلوا بعدها»، کتاب الله و سنت رسول الله ﷺ بوده است. همانطور که در ادامه حدیث آمده است: «کتاب الله وسنتی، ولن يتفرقا حتى يردا على الحوض» یعنی کتاب الله و سنت رسول الله ﷺ از هم جداشدنی نیستند و تا قیامت از هم جدا نمی‌شوند^(۳).

عترت و سنت متعارض و متناقض یکدیگر نیستند بلکه به تمام معنی موافق و هماهنگ با یکدیگر هستند. خود آقایان شیعه به این حقیقت اعتراف دارند و می‌گویند: تبعیت از عترت در مواردی که موافق با سنت باشد واجب است و چنین نیست، هرچه را که آنان (عترت) گفته‌اند حق است و سایر صحابه خلاف حق را می‌گویند. آقای کلینی در کتاب «أصول کافی» (اصول کافی نزد شیعه همان منزلت و جایگاه را دارد که بخاری نزد اهل سنت دارد) به روایت ایوب بن حر می‌گویند: از ابا عبدالله (علیه السلام) شنیدم، فرمود: «هر چیز باید به کتاب و سنت بر گردانده شود و هر حدیثی که موافق کتاب خداوند نباشد، مزخرف است^(۴) از ابی عبدالله روایت است، می‌فرماید: رسول اکرم ﷺ در منی در حال ایراد خطبه فرمود: ای مردم، آنچه از من به شما رسید اگر موافق قرآن باشد، آن را گفته من بدانید و اگر موافق قرآن نباشد، بدانید که من آن را

۱- مفتاح الجنة فی الاعتصام بالسنة، جلال الدین السیوطی ص ۱۸.

۲- التفسیر المبین (ص ۷۳۱).

۳- مستدرک حاکم جلد ۱ کتاب العلم (ص ۹۳) آلبانی سند آن را صحیح قرار داده است نگا صحیح الجامع (۲۹۳۷).

۴- اصول کافی - ج ۱ کتاب فضل العلم باب الأخذ بالسنة (ص ۵۵)

نگفته‌ام^(۱). ابوعمیر از بعضی از اصحاب خود چنین نقل می‌کند: ابو عبدالله علیه السلام می‌فرمود: «هر کس با کتاب الله و سنت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم مخالفت کند او کافر است»^(۲) ابان بن تغلب از ابی جعفر علیه السلام روایت می‌کند: از ابی جعفر درباره یک مساله سوال شد و او آن را جواب داد. سایل گفت: «فقه‌ها چنین نمی‌گویند». ابو جعفر گفت: خاک بر سر تو، تو هرگز فقیهی را دیده‌ای؟ همانا فقیه کسی است که از دنیا دوری کند و بسوی آخرت مایل باشد و به سنت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم تمسک جوید^(۳).

یکی از علمای بزرگ شیعه در فن اسمای رجال در کتابش «رجال الکشی» به نقل از ابی عبدالله می‌گوید: «از خدا بترسید و آنچه که مخالف قول پروردگار و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ما باشد آن را نپذیرد. و ما هرگاه صحبت کنیم و حرف بزنیم، می‌گوییم: خدای عزوجل یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم چنین گفته است (رجال الکشی ص ۱۹۵) یونس می‌گوید: وقتی نوشته‌های شاگردان ابو الحسن، رضا به او تقدیم شدند، بسیاری از احادیث را رد کرده و گفت: این‌ها سخنان ابی عبدالله نیستند - و گفت: «ابو الخطاب بر ابو عبدالله دروغ گفته است. خداوند ابو الخطاب و اصحاب ابو الخطاب را لعنت کند، این احادیث را با سخنان خود می‌آمیزند و تا امروز چنین می‌کنند (!!)) در کتب اصحاب و شاگردان چنین آمده است: آنچه که خلاف قرآن باشد و به ما نسبت داده شود، آن را نپذیرید. زیرا ما هر وقت سخن بگوییم. موافق قرآن و موافق سنت سخن می‌گوییم. یا از خدا و یا از رسول او سخن می‌گوییم. و نمی‌گوییم: فلانی گفته، فلانی گفته. زیرا در این صورت سخن ما متعارض می‌شود»^(۴).

(با توجه به فرموده‌های ابی عبدالله و سخنان اصحابش، تمام آنچه که روافض آن را به ابو عبدالله و پدرش نسبت می‌دهند، مانند وجود قرآن و مصحفی دیگر برای فاطمه بجز قرآنی که در دست مسلمانان است، مرتد شدن تمام صحابه بجز سه یا ۷ تن، ادعای منصوص بودن امامت ائمه از جانب الله و رسول الله، و هر آنچه که از زبان او نقل شده و مستلزم کفر یا غلو است، همه‌اش دروغ و باطل‌اند و بهترین دلیل بر این

۱- اصول کافی ج ۱ کتاب فضل العلم (ص ۵۶).

۲- همان ماخذ.

۳- اصول کافی ج ۱ کتاب فضائل العلم - باب أخذ بالسنة (ص ۵۶).

۴- رجال الکشی (۱۹۶-۱۹۵) مغیره بن سعد.

ادعا این است که خود ابوعبدالله فرموده است: «مغیره کفر و زندقه را در هم می‌آمیزد و آن را به پدرش نسبت می‌دهد و به شاگردان امر می‌کند تا آن کفر و زندقه را در میان شیعیان پخش کنند و رواج دهند. لذا هر آنچه از غلو و زندقه در کتب اصحاب ابو عبدالله وجود دارد. همه آن‌ها را مغیره بن سعید در کتب آنان آمیخته است»^(۱).

آیا بعد از این شکی و تردیدی وجود دارد، دایر بر اینکه و پیروان واقعی رسول اکرم ﷺ همان اهل سنت‌اند؟ زیرا آنان‌اند که با تبعیت از کتاب الله و سنت رسول اللہ ﷺ، در واقع از رسول مکرم اسلام ﷺ تبعیت می‌کنند.

۲- (آقای تیجانی می‌گوید: «معنی عترت در حدیث ثقلین، بنابر قول خود رسول اکرم ﷺ، مراجعت به اهل بیت من است. تا اهل بیت نخست شما را درباره سنت من آگاه کنند یا اینکه احادیث صحیحه را به شما منتقل کنند. زیرا آنان از دروغ پاک و به حکم آیه تطهیر معصوم‌اند).
می‌گوییم:

(الف) همانطور که در مباحث گذشته ثابت کردیم که (اهل بیت) همه خویشاوندان و نزدیکان را در بر می‌گیرد. آیا همه نزدیکان و خویشاوندان رسول الله ﷺ از دروغ گفتن پاک و منزّه هستند؟! همسران رسول الله ﷺ نیز مشمول آیه تطهیر هستند، آیا همسران رسول الله از جمله معصومین هستند؟!.

(ب) آقای تیجانی و هم کیشان دوازده امامی او بر این باورند که اهل بیت، دوازده امام‌اند. یعنی از اولاد علی بن ابی طالب تا امام جعفر صادق. شیعیان دوازده امامی، بعد از امام جعفر صادق، امام موسی کاظم را امام هفتم می‌دانند. و فرقه اسماعیلی در مورد امامت موسی کاظم با فرقه دوازده امامی اختلاف نظر دارند. آنان بجای موسی کاظم، اسماعیل بن جعفر را امام خود می‌دانند. فرقه دیگری موسوی به «کیسانیه» که فرزندان امام علی از بطن فاطمه را رها کرده و به امامت محمد بن الحنفیه بن علی عقیده دارند. گروه دیگری بعد از «کیسانیه» به نام «راوندیه» بر این باور است که «اهل بیت» حضرت عباس و فرزندان او هستند^(۲). و علاوه از این فرقه‌ها، فرقه‌های

۱- رجال الکشی ص (۱۹۶).

۲- فرق الشیعه نوختی ص (۶۸-۳۳-۲۳) و الفرق بین الفرق بغدادی (ص ۶۰) کتاب عقاید الثلاث و سبعین لابن محمد یمنی ج ۲.

دیگری نیز وجود دارد، همه این‌ها مدعی انتساب به اهل بیت هستند. و هر فرقه‌ها خود را محق و پیرو خط مشی اهل بیت دانسته و فرقه دیگر را کافر یا گمراه تلقی می‌کند و هر فرقه که مدعی امامت است، خود را عامل و پیرو سنت صحیح می‌داند. پس در این میان، جایگاه کتاب الله و سنت رسول الله چیست؟ لذا ادعای آقای تیجانی و هم کیشانش دایر بر اینکه آنان اهل حق هستند زیرا که از اهل بیت تبعیت می‌کند، یک ادعای پوچ و تو خالی است و یک ادعای سر در گم است. هر فرقه و گروهی که قصد از بین بردن دین را دارد، چاره ندارد جز اینکه متمسک به اهل بیت شود و این تمسک برایش کافی است و او را از جمله حامیان دین واقعی بیمه می‌کند و چنین شخص یا گروهی در برابر اعمال خود، خود را پاسخگو نمی‌داند. همانطور که شیوه و منش این فرقه ضاله است. اهل بیت را سپری برای خود قرار داده است تا به مقاصد شومش برسد و اهل بیت در واقع از آنان بیزارند.

و تنها راه نجات، همانا پیروی از کتاب الله و سنت رسول الله ﷺ است مشروط بر اینکه در جستجوی سنت از عارفان و آگاهان امور سنت که همان عالمان از اصحاب و اهل بیت رسول الله ﷺ هستند، استفاده شود - این است در واقع معنی و مفهوم صحیح اعتصام به کتاب الله و سنت رسول الله ﷺ.

۳- آقای تیجانی مدعی است که شیعه در تمام امور به ائمه دوازده‌گانه اهل بیت مراجعت می‌کنند و اهل سنت کسانی هستند که در تمام امور به اصحاب رجوع می‌کنند. چه در تفسیر قرآن یا در اثبات سنت.

از جوینده حق می‌پرسم آیا از میان دو روش، کدام یک بهتر و اقرب الی الحق است؟ در تفسیر قرآن و سنت مراجعه به اصحاب و یارانی که با رسول اکرم ﷺ زندگی کرده‌اند، از نزدیک شاهد نزول قرآن بوده‌اند، علم تاویل و تفسیر را مشافهه از رسول الله ﷺ آموخته‌اند و در تشخیص سنت از دیگران واردتر بوده و مهارت بیشتری داشته‌اند، بهتر است یا اینکه به کسانی مانند: علی بن حسین بن علی و امام جعفر صادق که شیعیان امامیه در فروع مذهب از آنان پیروی می‌کنند، مراجعه شود. آیا کسی که زندگی‌اش را با رسول الله ﷺ گذرانده است و از نزدیک شاهد اعمال و رفتار رسول الله ﷺ بوده است، برابر است با کسی که حتی یک صحابی را نیز ندیده است؟! آیا امام دهم، علی بن محمد الهادی در تفسیر قرآن و فهم سنت از ابوبکر و عمر رضی الله عنهما

دانانتر است؟؟؟ آیا اجتهاد امام هفتم، امام موسی کاظم، اولی‌تر و بهتر است از اجتهاد عبدالله بن عباس، همان ابن عباس که رسول اکرم ﷺ برای تفقه و بینش دینی او ادعای کرده است؟! اکنون این سوال برای من مطرح است: اگر دوازده امام در فهم کتاب و سنت از صحابه عالمتر هستند و در باب اجتهاد از صحابه مقدم هستند. پس صحابه در طول مدت زندگی با رسول الله ﷺ و صحبت با وی چه می‌کرده‌اند؟ چنین بر می‌آید که آنان بجز خرابکاری و تخریب، از رسول الله ﷺ چیز دیگری را نیاموخته‌اند، لذا قرآن را طبق آرای خود تفسیر کردند و احادیث موضوعه را وضع کرده علیه رسول الله ﷺ دروغ پردازی کردند و همه این دروغ‌ها را به پیامبر ﷺ نسبت داده‌اند و در برابر نصوص صریح قرآن و سنت اجتهاد کردند!! شما را به خدا سوگند، چه نقص، عیب و طعنی بدتر از این را می‌توان به رسول الله ﷺ نسبت داد؟! حال آنکه رسول اکرم ﷺ آنان را به عنوان اصحاب و یارانش پسندیده بود و از صحبت و مجالست آنان اظهار خشنودی کرده بود حتی فرموده بود: «الرجل علی دین خلیله فلینظر أحدکم من یخالل» هر کس از دین و دیانت دوست و همراهش پیروی می‌کند. مواظب باشید در اختیار دوست و خلیل دقت لازم را رعایت کنید^(۱).

آقای تیجانی خواهد گفت: «رسول اکرم ﷺ ناچار از شر صحابه مجبور بود که آنان را با خود همراه کند و در محفل و مجلس خود آنان را راه دهد. می‌گویم: آری، آیا بنابر همین دلیل رسول الله ﷺ آنان را به عنوان سپاه و لشکر خود برگزیده بود و بوسیله آنان با کفار می‌جنگید، آنان را رهبر و فرمانده فتوحات قرار داد، و آنان را به عنوان معلم دین و عقیده در کشورهایی که بوسیله صحابه فتح می‌شدند، اعزام کرد، و بنابر فرمان خداوند: ﴿وَسَاوِرُهُمْ فِي الْأَمْرِ﴾ [آل عمران: ۱۵۹] مجبور شد تا آنان را شریک مشورت کند؟! و از بیعت آنان تا سر حد جان، رضایت خود را اعلام دارد، که در نتیجه خداوند نیز رضایت خود را از آنان اعلام فرمود. و رسول اکرم ﷺ عثمان را به عنوان نماینده خود برای گفتگو به مکه فرستاد... الخ آیا همه این اقدامات و همه ارزش‌هایی که رسول الله ﷺ برای صحابه قایل بود، بخاطر ترس و دفع شر آنان بود؟؟؟ خواننده محترم، مشاهده کردی که آقای تیجانی و شیعیانش چگونه دین عظیم و رسول امین را از لحاظ دین و عقیده مطعون می‌کنند!

۱- سنن ابی داود (۴۸۳۳) و ترمذی (۲۳۷۸) و به صحیح ابو داود (۴۰۴۶) مراجعه کنید.

می‌گوییم:

از بقیه سفسطه‌های تیجانی اعراض نموده و بدان توجه نمی‌کنم. زیرا آنچه که گفته شده به لطف حضرت حق کافی است.

بعد آقای تیجانی از حدیث سفینه استدلال کرده می‌گوید: «رسول اکرم ﷺ فرمود: مثال اهل بیت من در میان شما، مانند کشتی نوح است در قوم او. هر کس از قوم نوح که سوار کشتی نوح شد نجات حاصل کرد و هر کس که از سوار شدن باز ماند غرق شد. و فرمود: مثال اهل بیت من در میان شما، مانند دروازه «حطه» است در بنی اسرائیل، هر کس از آن داخل شد، مورد مغفرت قرار گرفت»^(۱).

می‌گوییم:

در سند این حدیث مجموعه‌ای از ضعفا و متروکین وجود دارد. حسن بن ابی جعفر متروک و علی بن زید ضعیف است. در سلسله سندی که طبرانی آن را نقل کرده است، عبدالله بن داهر وجود دارد. و او متروک الحدیث است^(۲). علامه البانی درباره این حدیث می‌گوید: «إسناده واه» یعنی سندش سست و بی‌بنیاد است (مشکاة المصابیح للتبریزی شماره حدیث ۶۱۸۳) و محقق «فضائل الصحابة» قول البانی را تایید کرده است. زیرا در سند آن مفضل بن صالح النحاس الاسدی وجود دارد و محققین او را ضعیف قرار داده‌اند. ذهبی درباره او می‌گوید: «مفضل واه» یعنی مفضل سست و بی‌پایه است^(۳). آقای تیجانی حدیث دوم (مثل أهل بيتي كمثل سفينة نوح... الخ) را به مجمع الزوائد آقای هیثمی نسبت می‌دهد. ولی وقتی به کتاب «مجمع الزوائد» مراجعه شود و می‌بینیم در آن چنین آمده است: «از ابوذر رضی الله عنه روایت است که رسول اکرم ﷺ فرمود: مثال اهل بیت من، مانند سفینه نوح است. هر کس سوار آن شد، نجات پیدا کرد و هر کس باز ماند، غرق شد (ومن قاتلنا آخر الزمان كمن قاتل الدجال). در ادامه حدیث آمده است که در اسناد بزار، حسن بن ابی جعفر الجعفری و در اسناد طبرانی بن داهر وجود دارد و هر دو متروک الحدیث هستند. از عبدالله بن زبیر رضی الله عنهما روایت

۱- ثم اهتديت ص (۱۶۰) و آنگاه هدایت شدم ص (۲۶۸-۲۶۷).

۲- معجم طبرانی الكبير، احادیث شماره (۲۶۳۷-۲۶۳۶-۱۲۳۸۸-۲۶۳۸).

۳- فضائل الصحابة ج ۲ شماره (۱۴۰۲).

است که رسول اکرم ﷺ فرمود: «مثال اهل بیت من مانند کشتی نوح است. هر کس سوار آن شد سالم ماند و جان سالم به در برد و هر کس آن را ترک کرد غرق شد. بزار آن را روایت کرده و در سند آن ابن لهیعه وجود دارد و او «لین است» یعنی ضعیف است و در صحت و سقم حدیث دقت لازم را رعایت نمی‌کند. و ابوسعید خدری می‌گوید: از رسول اکرم ﷺ شنیدم که فرمود: مثال اهل بیت من مانند کشتی نوح است هر کس سوار آن شد نجات پیدا کرد و هر کس ترک کرد، غرق شد. و مثال اهل بیت من مانند باب «حطه» در بنی اسرائیل است هر کس در آن داخل شود مغفرت می‌شود». حدیث را طبرانی در «المعجم الصغیر والمعجم الأوسط» روایت کرده است. «وفیه جماعة لم أعرفهم»؟!^(۱) یعنی در سلسله سند این حدیث گروهی هستند که برای من شناخته شده نیستند. از همه این مباحث چنین پیدا است که حدیث «سفینه» یا حدیث «باب حطه» باطل و غیر قابل استدلال است.

همچنین آقای تیجانی از حدیث سومی، یعنی حدیث «من سره أن یحیی حیاتی» استدلال کرده می‌گوید: «رسول اکرم ﷺ فرمود: «هر کس دوست دارد که زندگی او مانند زندگی من و موت او مانند موت من باشد، و در باغ‌های همیشگی که پروردگار من نهال آن را غرس کرده است، زندگی کند، بعد از من با علی دوستی کند و به اهل بیت من اقتدا کند. زیرا آنان اولاد من هستند و از سرشت من آفریده شده‌اند و همان علم و درکی که من دارم به آنان داده شده است، وای بر حال کسانی از میان امت من که منکر فضیلت آنان شوند، آنان صله رحمی و پیوند مرا در حق اولاد من قطع می‌کنند. خداوند شفاعت مرا نصیب آنان نکند. (ثم اهتدیت ص ۱۶۱) و آنگاه هدایت شدم ص (۲۷۱-۲۷۰).

می‌گوییم:

این حدیث، موضوع است. سندش مبهم و راویان آن بجز ابن ابی رواد مجهول‌اند. تمام راویان پایین تر از ابن ابی رواد مجهول‌اند و دیده نشده که حتی یکی از علمای رجال از آنان یادی کرده باشد. البته نظر من این است که احمد بن محمد بن یزید بن سلیم، همان ابن مسلم انصاری طرابلسی، معروف به ابن ابی الحناجر است. ابن ابی

حاتم در مورد او می‌گوید: «ما از وی حدیث نوشته‌ایم و او راستگو است» و در تاریخ ابن عساکر، شرح حال او ذکر شده است و بقیه راویان آن شناخته شده نیستند. که یکی از آن‌ها این حدیث ظاهر البطلان را وضع نموده است، فضیلت علی رضی الله عنه روشن‌تر و مشهورتر از این است که به چنین حدیث موضوعی بر آن استدلال شود که شیعیان بدان تشبث می‌کنند و اوراق کتب خود را با صدها حدیث مثل آن، سیاه می‌کنند و بوسیله آن درباره اثبات حقیقت و واقعیتی به بحث و مجادله می‌پردازند که احدی امروزه منکر آن نیست و آن حقیقت و واقعیت عبارت است از فضیلت و کرامت علی رضی الله عنه^(۱).

جای بسی شگفتی و تعجب است که آقای تیجانی در حاشیه و پاورقی کتاب خود به ماخذ، این حدیث اشاره کرده و در این راستا، «حلیه» ابی نعیم و «تاریخ ابن عساکر» را ذکر کرده است ولی به این نکته که این دو مورخ حدیث مذکور را ضعیف قرار داده‌اند، اصلاً اشاره نکرده است شاید به این خاطر که امانت دروغین و انصاف کذایی خود را موجه و مدلل جلوه دهد. ابو نعیم درباره این حدیث گفته است «غریب»^(۲) این واژه اشاره به ضعیف بودن آن دارد. ابن عساکر آن را در تاریخ خود آورده و درباره آن گفته: «هذا حدیث منکر وفیه غیر واحد من المجهولین» این حدیث منکر (غیر شناخته شده) است و در سند آن چند تن از روایاتی که شناخته شده نیستند، وجود دارد»^(۳)!

آقای تیجانی در ادامه اثبات جهالت خود که همواره از آن استفاده می‌کند، می‌گوید: «مناسب است اشاره داشته باشم مبنی بر اینکه در اثنا بحث و تحقیق که بر عهده گرفته بودم، نخست درباره صحت این حدیث با شک و تردید مواجه شدم و حدیث برایم بسیار سنگینی می‌کرد. زیرا حاکی از تهدید نسبت به کسانی بود که با علی و اهل بیت سر مخالفت دارند، بویژه وقتی فکر می‌کردم که این حدیث قابل تاویل هم نیست، ناراحتی‌ام فزونی گرفت و نزدیک بود با دیدگاه ابن حجر عسقلانی که در اصابه بعد از ذکر حدیث مذکور، آن را ارائه داده است موافقت کنم. ابن حجر در اصابه

۱- سلسله الأحادیث الموضوعة ج ۲ ص ۲۹۸.

۲- حلیة الأولیاء، ابی نعیم ج ۱ ص (۱۲۰).

۳- تاریخ دمشق ج ۱۲ ص ۱۲۰.

درباره این حدیث می‌گوید: (قلت: في إسناده يحيى بن يعلى المحاربي وهو واه)!! - یعنی در سند آن یحیی بن یعلی محاربی وجود دارد و او ضعیف است - (آقای تیجانی می‌گوید): ابن حجر با این قضاوت خود بعضی از اشکالات و شبهات را که ذهن مرا مشوش کرده بودند، زائل نمود. زیرا من نیز فکر می‌کردم و تصورم این بود که یحیی بن یعلی محاربی واضح این حدیث و فرد غیر معتبری است. اما خداوند متعال می‌خواست مرا به تمام معنی از حقیقت حال آگاه کند. روزی کتاب «مناقشات عقائدية في مقالات إبراهيم الجبهان» را مطالعه می‌کردم. کتاب مذکور مرا از حقیقت امر آگاه کرد. زیرا در کتاب مذکور آمده بود که یحیی بن یعلی محاربی فردی ثقه و معتبر است و شیخین، بخاری و مسلم از وی نقل کرده‌اند. حتی به این کفایت نکردم و شخصاً در صدد تحقیق بر آمدم - دیدم بخاری در صفحه ۳۱ جلد سوم، تحت عنوان غزوه حدیبیه چند حدیث را از وی نقل کرده است، همانطور که امام مسلم در صفحه ۱۱۹ جلد پنجم تحت عنوان «حدود» از وی نقل کرده است. اما ذهبی با وجود سختگیری که در باب صحت و سقم روایات و جرح و تعدیل راویان دارد، یحیی بن یعلی محاربی را ثقه قرار داده است، بقیه ائمه جرح و تعدیل نیز ثقه بودن او را تایید کرده‌اند و شیخین (بخاری و مسلم) نیز از وی حدیث نقل کرده‌اند با این همه، این دسیسه‌ی تزویر و وارونه جلوه دادن حقایق و مطعون کردن فردی که ثقه است و اهل صحاح از وی نقل کرده‌اند، چرا؟! پاسخ این سوال برای من مبهم است^(۱).

می‌گوییم:

آقای تیجانی بسیار تمایل دارد که نهایت سادگی و سطحیت فکری او برای خوانندگان محترم آشکار شود. حدیثی که او آن را آورده است و آن عبارت است از: «من سره أن يحيى حياتي... الخ» در سند آن راوی بنام یحیی بن یعلی محاربی اصلاً وجود ندارد. آقای تیجانی میان حدیثی که ما در صدد آن هستیم و حدیثی دیگر خلط مبحث نموده و آن را عوض گرفته است. و حدیث دیگر از این قرار است. «من أحب أن يحيى حياتي يموت موتي ويسكن جنّة الخلد التي وعدني ربي ﷺ غرس قضاها ببيديه فليتول علي بن أبي طالب فإن لن يخرجكم من هدي ولا يدخلكم في ضلالة» در سند این حدیث

۱- ثم اهدتيت ص (۱۶۲) و آنگاه هدایت شدم ص (۲۷۲-۲۷۱).

یحیی بن یعلی الاسلمی وجود دارد. ولی قوت تشخیص و تحقیق گسترده‌ای که آقای تیجانی در صدد آن بر آمده است، او را در حالتی قرار داده است که میان دو حدیث فرق و امتیازی قابل نیست. یک حدیث را روایت می‌کند و حدیث دیگری را تحقیق می‌کند!! چنین بر می‌آید که آقای تیجانی از هدایت گر خود، آقای عبد الحسین موسوی پیروی کرده است. او در کتاب خود به نام «المراجعات» پیرامون بحث از حدیث مذکور، سخنان ابن حجر را درباره یعلی محاربی آورده و بعد گفته است: «چنین چیزی از عسقلانی بسیار شگفت آور است زیرا که یحیی بن یعلی محاربی به اتفاق همه محدثین قابل اعتماد است»^(۱) آقای تیجانی در نقل سخنان موسوی عجولانه عمل کرده است ولی متأسفانه درک نکرده است و نفهمیده است که او در صدد تحقیق حدیثی دیگر است. اما درباره سخنان ابن حجر که فرموده است: «فی إسناده یحیی بن یعلی المحاربی وهو واه» یعنی در سند آن یحیی بن یعلی محاربی وجود دارد و او راوی ضعیفی است. باید عرض شود که ابن حجر بدون قصد و عمد به خطا رفته است. عوض اینکه بگوید: «یحیی بن یعلی الأسلمی» گفته است: «یحیی بن یعلی المحاربی» و دلیل اینکه ابن حجر اشتباه رفته است، این است که خود او در شرح حال محاربی، او را تایید کرده است. چنانچه درباره او می‌گوید: «یحیی بن یعلی بن المحاربی الکوفي ثقة» یعنی: یحیی بن یعلی بن حارث محاربی ثقة و قابل اعتماد است و درباره الاسلمی می‌گوید: «یحیی بن یعلی الأسلمی الکوفي شيعي ضعيف» یعنی یحیی بن یعلی اسلمی کوفی، اهل تشیع و ضعیف است^(۲) لذا ابن حجر بجای اینکه بگوید: «اسلمی ضعیف است» گفته است: «محاربی ضعیف است». به هر حال در مجموع این است عیب کار، اما آنچه که در واقع شگفت‌آور است، این است که آقای تیجانی از یک حدیث استدلال می‌کند و به تحقیق حدیث دیگری می‌پردازد!!! ای تاریخ، این گونه حماقت را بدست فراموشی نسپار.

۱- المراجعات موسوی (ص ۲۷).

۲- تقریب التهذیب لابن حجر ج ۲ ص (۳۱۹).

«نقدی بر دیدگاه تیجانی دایر بر اینکه بخاری سلام و درود را مختص علی می داند»
 آقای تیجانی می گوید: «روزی با دوستم صحبت می کردم و او را سوگند دادم که
 صراحتاً به سوال من پاسخ دهد. گفتگوی زیر میان من و دوستم صورت گرفت.
 تیجانی: شما علی علیه السلام و کرم الله وجهه را مانند پیامبران می دانید. زیرا هر کس از شما
 نام او را بر زبان بیاورد، به او درود و سلام می فرستد.

دوست: آری، هر گاه ما نام امیرالمومنین یا نام یکی از ائمه که از فرزندان او باشد،
 را بر زبان می آوریم، بر او درود و سلام می فرستیم - اما معنی این هرگز این نیست که
 ما آنان را پیامبر می دانیم. خیر، البته آنان ذریت و عترت رسول الله صلی الله علیه و آله هستند و
 خداوند در کتاب خود به ما امر کرده تا بر آنان درود بفرستیم - لذا برای ما جایز است
 که در حق آنان «عليهم الصلاة والسلام» بگوییم.

تیجانی: خیر، دوست محترم ما درود و سلام را جز برای رسول الله و پیامبرانی که
 قبل از وی گذشته اند، جایز نمی دانیم. مسلماً علی و فرزندان او جزو پیامبران نیستند.
 دوست: نظر تو درباره بخاری چیست، آیا او را شیعه می دانی؟

تیجانی: بخاری امام بزرگواری است از ائمه اهل سنت و کتاب او از دیدگاه اهل
 سنت صحیح ترین کتب بعد کتاب الله است. تیجانی می گوید: بعد از این جواب دوست
 من به کتابخانه خود رفت و در حالی که کتاب بخاری در دستش بود، دنبال آن صفحه
 می گشت که مورد نظر او بود و بعد کتاب را به من داد تا من آن را بخوانم. حدیث مورد
 نظر او را پیدا کردم ولی فکر می کردم نگاه من اشتباه می کند و این کتاب ممکن است
 صحیح بخاری نباشد - پریشان بودم. نگاهی مجدد به صفحه و به جلد کتاب انداختم -
 وقتی دوست من متوجه شد که من با شک و تردید می نگرم، کتاب را از من گرفت و
 صفحه دیگری را برایم بیرون آورد. و در آن چنین بود: «حدثنا علي بن الحسين عليهما
 السلام» جوابی نداشتم جز اینکه بگویم: «سبحان الله» دوست من جواب مرا قانع کننده
 تلقی کرد و از نزد من بیرون رفت. من در حالی که می اندیشیدم و بسیار فکر می کردم
 - نگاه مکرر به کتاب و چاپخانه آن می انداختم و درباره چاپ و چاپخانه با دقت نگاه
 می کردم. دیدم در پشت آن نوشته بود: «من طبع ونشر شركة الحلبي وأولاده بمصر».
 بعد آقای تیجانی می گوید: پروردگارا، چرا بی جهت با دوستم مجادله و لجاجت می کنم.
 مگر دلیل و حجت محکم و قانع کننده از صحیح ترین کتاب نزد ما اهل سنت، ارائه

نداده است، بخاری مطمئناً شیعه نیست بلکه او از ائمه و محدثین اهل سنت است^(۱).
می‌گوییم:

۱- اهل سنت درباره درود و سلام برای غیر رسول الله ﷺ اختلاف نظر دارند. امام مالک، امام شافعی و مجد بن تیمیه درود را برای غیر رسول الله ﷺ ممنوع می‌دانند و به روایت ابن عباس از رسول اکرم ﷺ استدلال می‌کنند، ابن عباس می‌گوید: رسول اکرم ﷺ فرمود: درود برای غیر رسول الله ﷺ صحیح نیست بلکه برای غیر رسول الله ﷺ، یعنی برای سایر مسلمانان استغفار کرده شود. امام احمد بن حنبل و اغلب و پیروان او^(۲) به جواز درود برای غیر رسول الله ﷺ فتوا داده‌اند و از روایتی از حضرت علی رضی الله عنه استدلال می‌کنند. در آن روایت آمده است که حضرت علی رضی الله عنه خطاب به حضرت عمر رضی الله عنه فرمود: «صلی الله علیک». (مجموعه فتاوی، ج ۲۲ ص ۴۷۴-۴۷۲) امام نووی که از علمای شافعی است، بر این باور است که دیدگاه جمهور و اکثریت صحت دارد، یعنی اینکه درود برای غیر رسول الله ﷺ مکروه تنزیهی و شعار اهل بدعت است و اصل بر جواز است^(۳). و به تبعیت از انبیا درود برای غیر انبیا به اتفاق تمام مذاهب جایز است، مانند اینکه کسی بگوید: «اللهم صل علی محمد وعلی آل محمد وأصحابه وازواجه وذریته وأتباعه». و احادیث صحیح در این زمینه نیز وجود دارد و در تشهد به ما امر شده است تا چنین بگوییم و همواره علمای در خارج از نماز نیز چنین گفته‌اند^(۴). بدین ترتیب می‌توان گفت. که به دور از در نظر گرفتن شعار بخصوص، «فلان علیه السلام» گفتن مانعی ندارد البته اگر به عنوان شعار ویژه گفته شود به نحوی که روافض می‌گویند، «علی علیه السلام» اشکال شرعی دارد، زیرا شعار روافض قرار گرفته است و به این معنی که اگر نویسنده‌ای، «علی رضی الله عنه» بنویسد، خواننده او را شیعه تلقی می‌کند.

۱- ثم اهدیت ص (۴۴-۴۲) و آنگاه هدایت شدم ص (۶۷-۶۶).

۲- مانند قاضی، ابن عقیل، شیخ عبدالقادر... غیره.

۳- الأذکار، الإمام النووی (ص ۱۷۶).

۴- مجموع الفتاوی (ص ۱۷۷) و مسائل فقه الكتاب والسنة، عمر الأشقر ص (۶۳-۶۲).

۲- اینکه امام بخاری، علی و فرزندانش را به درود اختصاص داده است، ثبوت ندارد. استدلال آقای تیجانی از روایت بخاری چاپ حلبی از درجه اعتبار ساقط است. زیرا کتاب بخاری قبل از آقای حلبی و انتشاراتش بوده است. و چه دلیلی وجود دارد دایر بر اینکه دست‌های مرموزی این کلمات را در بعضی از نسخه‌های بخاری نیفزوده‌اند؟ و این مطلب از نسخه‌های متعددی کتاب بخوبی روشن است. چون در بعضی نسخه‌ها «علی التلیق» و در برخی «علی ؑ» آمده است. و آنچه این مسئله را تاکید می‌کند، این نکته است که شارح بخاری، علامه ابن حجر ؑ اختلاف اهل سنت را در این مورد متذکر شده است و می‌گوید: «عده‌ای با استناد به این حدیث که در آن «وعلى آل محمد» آمده است، درود بر غیر رسول الله را جایز دانسته‌اند. ولی اکثریت و جمهور اهل سنت که بر عدم جواز فتوا داده‌اند، می‌گویند: بر «آل محمد ؑ» تبعاً درود گفته شده است، نه اصله، و مورد اختلاف دومی است نه اولی. زیرا درود شعار مخصوص برای رسول اکرم ؑ قرار گرفته است، لذا دیگری را نمی‌توان با وی شریک کرد. لذا ابوبکر ؓ گفتن درست نیست هر چند که از لحاظ مفهوم و معنی اشکالی ندارد، البته ؑ و علی صدیقه و خلیفه گفتن مانعی ندارد و همچنین (محمد ؑ) گفتن ممنوع است ولو اینکه از لحاظ معنی صحیح است. زیرا که این ستایش به عنوان شعار ویژه خداوند است و دیگران در آن شریک نیستند. آنانی که به استناد کلمات قرآن: ﴿وَصَلِّ عَلَيْهِمْ﴾ [التوبة: ۱۰۳] یا به استناد الفاظ حدیث، مانند: «اللهم صل على آل أبي أوفى» یا قول همسر حضرت جابر، «صل علي وعلی زوجي، فقال اللهم صل عليهما» مستقلاً و اصله درود را برای غیر رسول الله ؑ جایز می‌دانند، استدلالشان صحت ندارد. زیرا همه این‌ها از جانب خود رسول الله ؑ گفته شده‌اند و صاحب حق می‌تواند، حق خود را به هر کس که مایل باشد بدهد و دیگران بدون اجازه او، اختیار دخل و تصرف را ندارند و چنین اجازه‌ای از رسول الله ؑ به ثبوت نرسیده است. یکی از دلایل منع این است که درود برای غیر رسول الله ؑ به عنوان شعار در میان اهل بدعت و پیروان هواهای نفسانی رواج پیدا کرده است. آنان به کسانی که مورد تجلیل آنان

هستند مانند اهل بیت و غیره درود می‌فرستند. اما درباره اینکه این منع، حرام است، مکروه است یا خلاف اولی است، امام نووی در اذکار، بعد از ذکر هر سه صورت، صورت دوم را صحیح قرار داده است.

اسماعیل بن اسحاق در کتاب احکام القرآن به سند صحیح از عمر بن عبد العزیز چنین روایت کرده است: عمر بن عبد العزیز نوشت اما بعد: عده‌ای از مردم در برابر عمل آخرت، عمل دنیا را طالب شدند، عده‌ای از مردم مرتکب بدعت شده بر خلفا و امراء درود می‌فرستند همانطور که برای رسول الله ﷺ می‌فرستند، هرگاه این نامه من بدست تو رسید، به آنان امر کن که درود را فقط برای پیامبران گویند و در حق سایر مسلمانان دعای خیر کنند و روش‌های دیگر را کنار بگذارند. سپس با سند صحیح از ابن عباس رضی الله عنهما نقل کرده است: «درود برای غیر پیامبران صحیح نیست البته در حق سایر مسلمانان مرد و زن دعای مغفرت شود.» حضرت ابوذر رضی الله عنه می‌گوید: در سال دوم هجری به مردم امر شد تا به رسول الله ﷺ درود بگویند. بعضی‌ها گفته‌اند: در شب معراج مردم ماموریت یافتند تا به رسول الله ﷺ درود بفرستند^(۱). همانطور که مشاهده می‌شود ابن حجر به امام بخاری مطلقاً استناد نکرده است، این بجای خود دلیل محکمی است مبنی بر اینکه بخاری درود را برای علی و فرزندانش ذکر نکرده است بلکه متاخرین آن را اضافه کرده‌اند.

«نقدی بر دیدگاه شیعه دایر بر اینکه ائمه اربعه علم را از جعفر صادق آموخته‌اند»

آقای تیجانی در حالی که با تعدادی نوجوان مباحثه می‌کند، می‌گوید: «یکی از آنان از من سوال کرد: مردم تونس پیرو چه مذهبی هستند؟ گفتم: پیرو مذهب مالکی هستند. و متوجه شدم که بعضی از آنان می‌خندند، ولی من به این توجه نکردم و بدان اهمیت ندادم. یکی از آنان گفت: تو مذهب جعفری را نمی‌دانی؟ گفتم: خیر، این اسم جدید چیست؟ ما غیر از مذاهب چهارگانه، مذهب دیگری را سراغ نداریم، و آنچه که به جز مذاهب چهارگانه است، با اسلام ارتباطی ندارد. او در حالی که تبسم می‌کرد گفت: «عذر می‌خواهم، مذهب جعفری عین اسلام است، تو مگر نمی‌دانی که امام ابوحنیفه چنین می‌گوید: «لولا السستان لهلك النعمان» - اگر آن دو سال در خدمت امام جعفر

نمی‌بودم، نعمان هلاک می‌شد - من ساکت شدم و نتوانستم جوابی بدهم زیرا او مذهب جدیدی را برایم نام برد که هنوز من در مورد آن نشنیده بودم. البته من خوشحال بودم و خدا را سپاس می‌گفتم که امام آنان، یعنی امام جعفر صادق استاد امام مالک نبوده است و گفتم: من مالکی هستم نه حنفی. او گفت: «مذاهب اربعه از یکدیگر استفاده کرده‌اند. مثلاً احمد بن حنبل از امام شافعی و او از امام مالک و امام مالک از امام ابوحنیفه و ابوحنیفه از امام جعفر صادق علم آموخته است. بدین ترتیب همه آنان (أئمة أربعة) شاگردان امام جعفر صادق هستند. امام جعفر نخستین کسی است که در مسجد جد بزرگوارش، حضرت رسول الله ﷺ دانشگاه اسلامی را افتتاح کرده است و بیش از چهار هزار محدث و فقیه از وی سند فراغت گرفته‌اند»^(۱).

می‌گوییم:

این سخن که امام ابوحنیفه شاگرد جعفر صادق بوده و از وی علم آموخته است، دروغ است. هر کس که با زندگی امام ابوحنیفه آشنایی دارد، در دروغ بودن تردیدی ندارد. او تنها از سه عالم بلند پایه دوران خود علم را فرا گرفته است. بر جسته‌ترین آنان، اسماعیل بن حماد، ابوسلیمان کوفی است. اسماعیل بن حماد از اساتید مخصوص امام ابوحنیفه بوده است، علاوه بر او، از ابراهیم بن محمد المنتشر، ابراهیم بن زید نخعی، ایوب سختیانی، حارث همدانی، ربیع مدنی و سالم بن عبدالله بن عمر بن الخطاب نیز استفاده کرده است و همچنین سعید بن مسروق بن سفیان ثوری، سلیمان الهلالی و عاصم بن کلب نیز از شیوخ امام ابوحنیفه به حساب می‌آیند^(۲).

۲- و به فرض اینکه امام ابوحنیفه نزد امام جعفر صادق درس خوانده است، معنی این فقط این است که او یکی از جمله کسانی است که از امام جعفر استفاده کرده است و این هرگز به این معنی نیست که امام ابوحنیفه جعفری شده است. من فرضاً این احتمال را متذکر شدم ورنه آنچه که به ثبوت رسیده است، این است که امام ابوحنیفه در دوران پدر جعفر صادق، یعنی (محمد باقر) بر مسند افتاء مستقر بود و فتوا می‌داد. این سخن آقای تیجانی که مذاهب اربعه از مذاهب جعفری تبعیت می‌کنند، فاقد اعتبار و کان لم یکن است. امام احمد

۱- ثم اهدیت ص (۴۸) و آنگاه هدایت شدم ص (۷۴-۷۳).

۲- ابوحنیفه النعمان، إمام الأئمة الفقهاء نوشته وهبی غاوجی ص (۶۰-۵۷).

از امام شافعی درس نخوانده است بلکه با وی مجالست و هم نشینی داشته است. امام شافعی موطا را از امام مالک خوانده است و در آن فقط ۹ نه حدیث از امام جعفر نقل شده است! هیچ کس امام مالک را از شاگردان امام ابوحنیفه نشمرده است بلکه او را از اقران امام ابوحنیفه معرفی کرده‌اند.

۳- خود شیعیان در معتبرترین کتاب خود روایاتی را نقل کرده‌اند که حکایت از آن دارند که امام ابوحنیفه حتی به مدت یک روز شاگرد امام محمد باقر نبوده است، چه رسد به امام جعفر صادق، بلکه امام ابوحنیفه در کتب معتبر شیعه بجای شاگرد جعفر صادق، از دشمنان ائمه معرفی شده است. آقای کلینی، امام بزرگ شیعه در کتابش «أصول کافی» که نزد شیعیان به مثابه بخاری نزد اهل سنت است، از سدیر چنین نقل می‌کند: سدیر می‌گوید: «امام جعفر در حالی که دست مرا گرفته بود، و رویش بسوی کعبه بود، گفت: ای سدیر، مردم مامور شدند تا به این سنگ‌ها طواف کنند بعد نزد ما می‌آیند و ولایت خود را به ما متذکر می‌شوند و آن عبارت است، از گفته الله: ﴿وَإِنِّي لَعَفَّارٌ لِّمَن تَابَ وَءَامَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَىٰ﴾ [طه: ۸۲] و بعد به سوی سینه خود اشاره کرد: بسوی ولایت ما، بعد گفت: ای سدیر، می‌خواهم دوتا مانع بزرگ که مانع از دین خدا هستند، برای تو معرفی کنم بعد بسوی امام ابوحنیفه و سفیان ثوری که در مسجد حلقه زده بودند نگاه کرد و گفت: آنان بدون کتابی روشن و بدون هدایت از جانب خدا، مردم را از دین خدا باز می‌دارند. همانا آنان آدم‌های ناروایی هستند. اگر آنان در خانه‌هایشان بنشینند و مردم بگردند کسی را نمی‌یابند که آنان را از دین خدا و از رسول الله ﷺ آگاه کند تا اینکه نزد ما بیایند، و ما آنان را از خدای تبارک و تعالی و از رسول او آگاه کنیم^(۱).

(ما امام ابی جعفر را برتر از این می‌دانیم که چنین بگوید. قطعاً این سخن از دسیسه‌های مغیره بن سعید است)

۴- آری، این سخن که بیش از چهار هزار محدث و فقیه نزد امام جعفر صادق درس خوانده‌اند، بسیار معقول به نظر می‌رسد، چرا معقول نباشد، حال آنکه دوازده امامی‌ها روایت می‌کنند: گروهی از شیعیان اطراف، از امام ابو جعفر

اجازه ورود خواستند، به آنان اجازه داده شد. در همان یک جلسه سی هزار سوال از وی پرسیده شد. و ابوجعفر که در آن روزگار ده ساله بود به همه آنها پاسخ داد!!!!^(۱) علم ائمه اربعه در برابر علم اینها چه ارزشی دارد!؟

«نقدی بر دیدگاه شیعه دایر بر اینکه نزد گروهی از شیعه رسالت از آن علی بوده است. نه محمد و مبنی بر اینکه گروهی از آنان مدعی الوهیت علی است»

آقای تیجانی درباره اتهاماتی که اهل سنت آنها را در حق شیعه تکرار می‌کند، برای آقای خوبی توضیح می‌دهد و می‌گوید: گفتم: شیعه از دیدگاه ما، از یهود و نصاری نیز بدتر و با اسلام فاصله بیشتری دارد. زیرا یهودی‌ها خدا را می‌پرستند و به رسالت موسی علیه السلام، ایمان دارند، حال آنکه درباره شیعیان شنیده می‌شود که آنان علی را عبادت می‌کنند و او را تسبیح و تقدیس می‌کنند و گروهی از آنان، هر چند که عبادت را از آن خدا می‌دانند ولی علی را به مثابه رسول الله صلی الله علیه و آله قرار می‌دهند آقای تیجانی می‌گوید: جریان جبرائیل را برای آقای خوبی شرح دادم که او چگونه در امانت خیانت کرده است، یعنی رسالت را بجای اینکه به علی بسپارد، آن را به محمد صلی الله علیه و آله سپرده است. آقای خوبی سر را اندکی پایین انداخت، بعد نگاهی به سوی من انداخت و گفت: ما به «لا إله إلا الله وأن محمداً رسول الله صلی الله علیه و آله الطیبین والظاهیرین» گواهی می‌دهیم. و علی را فقط بنده‌ای از بندگان خدا می‌دانیم و به سایر آقایانی که در جلسه بودند، نگاه کرد و در حالی که بسوی من اشاره می‌کرد، گفت: این آدمان ساده‌اندیش و ساده لوح را ببینید، شایعه پراکنی‌ها و تبلیغات دروغین چقدر آنان را در مغالطه انداخته است، و این شگفت‌آور نیست، من از دیگران تهمت سنگین‌تر از این هم شنیده‌ام. فلا حول ولا قوة إلا بالله العلی العظیم»^(۲).

می‌گوییم:

آری، در میان فرقه‌های شیعه، فرقه‌ای وجود دارد که علی را خدا می‌داند. این یک واقعیت مسلمه است بجز فرد جاهل یا دروغگو، کسی دیگر نمی‌تواند منکر آن باشد. این فرقه به فرقه «سبائیه» یعنی پیروان عبدالله بن سبا یهودی شهرت دارد. این فرقه به خدا بودن علی اعتقاد دارد. گروهی از پیروان این فرقه نزد علی بن ابی طالب آمد و

۱- اصول کافی ج ۱ کتاب الحجة باب مولد أبي جعفر ص (۴۱۵).

۲- ثم اهدیت ص (۵۰-۴۹) و آنگاه هدایت شدم ص (۷۶-۷۷).

گفت: «تو همان هستی؟ علی بن ابی طالب گفت: من هو؟ او کیست؟ آنان گفتند: تو الله هستی. این سخن برای علی بن ابی طالب فوق العاده رنج آور بود. دستور داد تا همه‌ی آنان در آتش سوزانده شوند^(۱). شیعیان دوازده امامی نیز نمی‌توانند منکر این بشوند. آقای کشی که نزد شیعیان فرد بسیار قابل اعتماد و ثقه می‌باشد، از ابی جعفر علیه السلام روایت می‌کند، می‌گوید: عبدالله بن سبا مدعی نبوت بود و امیرالمومنین علی بن ابی طالب را خدا می‌دانست. این عقیده او به امیرالمومنین منتقل شد، او را طلبید و از وی سوال کرد، ابن سبا اعتراف کرد و گفت: آری، تو همان هستی و به من القاء شده که تو خدا و من پیامبر هستم. امیرالمومنین به او گفت: وای بر تو، بی‌گمان شیطان تو را مسخره کرده است، برگرد و از این سخنان کفر آمیز توبه کن، او از اینکه توبه کند، انکار کرد، امیرالمومنین سه روز او را حبس کرد و از وی خواست تا توبه کند ولی او توبه نکرد، آنگاه دستور داد تا در آتش انداخته شود و فرمود: شیطان نزد او آمد و او را القاء می‌کرد و بدین ترتیب او را در دام فریب خود گرفتار کرد^(۲). و فرقه‌ای دیگر از شیعیان بر این باور است که جبریل در امانت خیانت کرده است. قرار بر این بوده است که او رسالت را به علی بسپارد، راه را گم کرده، نزد محمد صلی الله علیه و آله رفت و رسالت را به او سپرد. این فرقه «غرابیه» نام دارد^(۳).

۲- آقای نوبختی، امام، فرقه امامیه در کتابش «فرق الشیعة» راجع به گروه زیادی که مدعی الوهیت علی و اهل بیت بودند، سخن به میان آورده است و حتی بعضی از آن‌ها را نامبرده است، مانند، الکیسانیة، العباسیة، الحارثیة والخزمدینیة. اینها غلو در اعتقادات و قول داشتند و می‌گفتند: ائمه الله، انبیا، رسل و ملائکه هستند، این اعتقادات از فرقه اخیر، یعنی «خرمدینیة» شروع شده است - و همین فرقه آغاز گر عقیده «تناسخ در ارواح بوده است^(۴). همچنین آقای نوبختی در ادامه سخنانش از فرقه «المنصوریة» صحبت به میان آورده، می‌گوید:

۱- الفصل فی الملل والأهواء والنحل لابن حزم ج ۵ ص (۴۷-۴۶) والفرق بین الفرق ابن طاهر ص (۳۱۳).

۲- رجال الکشی ص (۹۹) شرح حال عبدالله بن سبا.

۳- المنیة والأمل ابن مرتضی ص (۳۰) الفرق بین الفرق ص (۲۴۵) الفصل ابن حزم ج ۵ ص (۴۲).

۴- فرق الشیعة نوبختی ص ۳۶.

بانی این فرقه شخصی به نام ابو منصور کوفی از طایفه عبدالقیس بوده است. او در کوفه صاحب منزلی بوده و در بیابان یعنی در روستاها تربیت شده است. فرد جاهل و بی‌سواد بوده است. مدعی شده بود که امام ابی جعفر، محمد بن علی بعد از وفات خود، امامت را به وی سپرده است و او را وصی خود قرار داده است - بعد مدعی شده که علی بن ابی طالب و فرزندانش، حسن، حسین، علی بن حسین و محمد بن علی پیامبر بوده‌اند و من نیز پیامبر هستم. و نبوت تا شش تن دیگر در فرزندان من ادامه پیدا می‌کند و آخرین آنان، قائم خواهد بود^(۱). نوبختی در ادامه سخنانش می‌گوید: گروهی از شیعیان جعفر بن محمد را خدا می‌دانند^(۲). آقای نوبختی درباره این فرقه نیز چنین می‌گوید: محمد صلی الله علیه و آله وسلم روزی درباره علی بن ابی طالب چنین گفته بود: او عبد و رسول است. ابوطالب رسالت را به وی داده است. و نور و روشنی که الله است نخست در عبدالمطلب بوده است بعد در ابی طالب، بعد در محمد ﷺ و بعد در علی بن ابی طالب منتقل شده است. بنابراین همه آنان خدا هستند!؟!^(۳).

آقای نوبختی بعد سخن از فرقه‌ای دیگر بنام «الرواندية» به میان آورده و عقیده آنان را چنین بیان می‌کند: آنان بر این باورند که امام همه چیز را می‌داند و او خدا هست، «تعالی الله عن ذلك علواً کبیراً». از میان فرقه‌هایی که معتقد به امامت علی بن محمد بودند، گروهی در حیات او از این فرقه جدا شده و مدعی شدند که محمد بن نصیر نمیری پیامبر است و امام حسن عسکری علیه السلام او را به پیامبری برگزیده است. «محمد بن نصیر نمیری» به تناسخ ارواح عقیده داشت و درباره امام ابی الحسن عسکری غلو می‌کرد و او را رب می‌دانست و به جواز نکاح با محارم و هم جنس بازی مردان فتوا می‌داد (!!). و این را نوعی فروتنی و خاکساری می‌دانست (!!!) و می‌گفت: لواطت و نکاح با محارم از جمله شهوات طبیعات یعنی لذات پاکیزه است و خداوند هیچ کدام از

۱- فرق الشیعة نوبختی ص (۳۸).

۲- همان منبع ص (۴۴).

۳- همان مأخذ ص (۴۵).

آنان را حرام نکرده است^(۱). آری، اینها هستند کتب شیعه به حق سخن می‌گویند و اعتراف دارند که از میان فرقه‌های شیعه، هستند کسانی که به الوهیت علی اعتقاد دارند. و گروهی دیگر او را مانند رسول الله ﷺ پیامبر می‌دانند حتی به این هم اکتفا نشده، بلکه آنان می‌گویند: نبوت یا الوهیت در فرزندان علی نیز سرایت کرده است.

۳- جناب آقای خویی مدعی است که علی از دیدگاه ما، بنده‌ای از بندگان خداوند است، بندگان خداوند است، آیا او در این ادعا صادق است؟ اکنون برخی از معتقدات روافض را درباره علی و فرزندانش تقدیم نموده و از خوانندگان محترم می‌خواهم قضاوت کنند که آیا علی از دیدگاه شیعه دوازده امامی بنده‌ای از بندگان خدا است یا اینکه او موجودی است برتر از حضرت محمد و سایر انبیا علیهم الصلاة والسلام؟!.

امام شیعیان دوازده امامی، آقای کلینی در کتاب خود «أصول کافی» در این باره روایات زیادی را آورده است بلکه عناوین و ابواب مستقلی را پیرامون منزلت و جایگاه علی و فرزندانش ذکر کرده است و حدیث رسول الله ﷺ را عیناً مانند حدیث علی و فرزندانش قرار داده است. هشام بن سالم و حماد بن عثمان می‌گویند: از ابا عبدالله شنیدم که فرمود: سخنان من، مانند سخنان پدر من و سخنان پدر من مانند سخنان جد من و سخنان جد من مانند سخنان حسین و سخنان حسین مانند سخنان حسن و سخنان حسن، عین سخنان امیرالمومنین و سخنان امیرالمومنین عین سخنان رسول الله ﷺ و سخنان رسول الله ﷺ عین سخنان خداوند عزوجل هستند^(۲). !! سپس باب مستقلی را تحت عنوان اینکه «فرشتگان در منزل ائمه داخل می‌شوند، روی فرش‌های آنان قدم می‌گذارند و آنان را از اخبار آگاه می‌سازند» آورده است^(۳). بعد روایاتی را در این خصوص ذکر می‌کند. از جمله آن‌ها یکی از این قرار است: «حمزه ثمالی می‌گوید: «نزد علی بن حسین علیهما السلام رفتم. اندک زمانی در بیرون خانه ماندم و بعد وارد اطاق شدم. او چیزهایی از روی زمین بر می‌داشت. دستش را از پشت پرده بیرون می‌آورد و کسانی که داخل اطاق بودند. دست او را می‌گرفتند. عرض کردم: فدای تو

۱- فرق الشيعة ص (۹۳).

۲- اصول کافی کلینی ج ۱ ص ۴۲ کتاب فضل العلم.

۳- اصول کافی ص (۳۲۳) ج ۱ کتاب الحجة.

شوم، این‌ها چه چیزهایی هستند که تو آن‌ها را بر می‌داری؟ فرمود: آن‌ها پره‌های اضافی فرشتگان هستند که ما آن‌ها را جمع می‌کنیم و به فرزندانمان می‌دهیم.

عرض کردم: فدای تو بشوم، فرشتگان نزد شما می‌آیند؟ فرمود: ای ابا حمزه، آنان با فریاد و غوغا ازدحام می‌کنند»^(۱).

از علی بن حسین مروی است که فرمود: «هیچ فرشته‌ای برای هیچ ماموریتی فرستاده نمی‌شود مگر اینکه، مامورت خود را به امام عرض می‌کند. همانا رفت و آمد فرشتگان از طرف الله تعالی بسوی صاحب الامر، یعنی امام است»^(۲).

عالم معتمد، شیخ و استاد قمی‌ها، یعنی ابو جعفر بن فروغ صفار در کتابش «بصائر الدرجات» تحت عنوان «أنهم یخاطبون ویسمعون الصوت ویأتیهم صور أعظم من جبرائیل و میکائیل» می‌گوید: «از ابا عبدالله شنیده‌ام، فرمود: «همانا بعضی از ما بوسیله چشم‌ها می‌بیند، و در قلب بعضی از ماها چنین و چنان القاء می‌شود و بعضی از ما می‌شنود به گونه‌ای که زنجیر به طشت بخورد. ابوبصیر می‌گوید: سوال کردم: آنچه را که با چشم‌ها می‌بینید چه هستند؟ فرمود: موجوداتی و آفریده‌هایی هستند که از جبرئیل و میکائیل بزرگ‌ترند»^(۳). از عبدالله علیه السلام مروی است که فرمود: در دل‌های بعضی از ما القا می‌شود، و بعضی از ما با گوش‌های خود می‌شنوند برخی از ما با پایین گرفتن سر و تفکر نمودن مطلع می‌شوند، و بهترین آنانی هستند که می‌شنوند»^(۴). آری، محمد صلی الله علیه و آله چگونه برابری می‌کند با کسانی که بر آنان وحی می‌شود و تمام جهات خیر به اطلاع آنان رسانده می‌شوند و بهتر از جبرائیل برای آنان وحی را می‌آورد؟؟!

بعد از آقای کلینی ابواب متعددی را پیرامون جایگاه ائمه نزد شیعه عنوان کرده، می‌گوید:

باب: «ائمه وارث تمام علوم پیامبران و اوصیای گذشته هستند»^(۵).

۱- اصول کافی ج ۱ ص (۳۲۴).

۲- اصول کافی ج ۱ ص (۳۲۴).

۳- بصائر الدرجات ص (۳۲۵).

۴- بصائر الدرجات ص (۳۲۵).

۵- اصول کافی کتاب الحجة ج ۱ ص ۱۷۴.

باب: «تمام کتب نازل شده از جانب الله نزد ائمه هستند و ائمه به زبان و لغت تمام کتب گذشته آشنا هستند»^(۱).

باب: «آنچه که نزد ائمه از آیه‌های پیامبران وجود دارد»^(۲).

باب: «تمام علومى که به فرشتگان و پیامبران داده شده است، ائمه آن‌ها را مى‌دانند».

باب: «هرگاه ائمه خواسته باشند بدانند، مى‌دانند»

باب: «ائمه مى‌دانند که در چه تاریخی مى‌میرند و تا خود آنان موت را اختیار نکنند، نمى‌میرند؟!؟»

باب: «خدا هیچ علمى را به پیامبرش نیاموخته، مگر اینکه او را امر کرده است تا آن را به امیرالمومنین بیاموزد، و امیرالمومنین در علم با محمد ﷺ شریک است».

باب: «اگر از ائمه چیزی پنهان مى‌شد، هر انسان را درباره منافع و مضرات آگاه مى‌کردند».

(برای شرح و تفصیل عناوین مذکور به جلد یک «اصول کافی» صفحه‌های ۲۰۷-۲۰۵-۲۰۳-۲۰۲-۲۰۱-۱۹۹ مراجعه شود)

عالم معتمد شیعه، ابوجعفر محمد بن فروح الصفار در کتاب «بصائر الدرجات» عناوین زیر را افزوده است:

باب: «ائمه، حجة الله، باب الله، و والیان امر الله، وجه الله، جنب الله، عین الله و خزنه علم خدا هستند» آقای صفار از هاشم بن ابی عمار روایت می‌کند و می‌گوید: «از امیرالمومنین شنیدم که فرمود: من دست خدا، چشم خدا، پهلوی خدا و دروازه خدا هستم!!؟! آری، چرا نمى‌گویید او خود خدا است تا قضیه یکسره تمام شود.؟!؟؟»

باب: «علم ائمه درباره آنچه که در زمین، آسمان‌ها، بهشت، دوزخ، گذشته و آینده تا قیامت».

باب: «نزد ائمه صحیفه وجود دارد که نام تمام اهل دوزخ و اهل بهشت در آن درج شده‌اند؟!؟».

۱- اصول کافی کتاب الحجة ج ۱ ص (۱۷۷).

۲- اصول کافی ج ۱ ص (۱۸۰).

(برای شرح و جزئیات عناوین مذکور به کتاب «بصائر الدرجات» صفحه‌های ۱۸۹-۱۳۱ (۷۵-مراجعه شود).

آری، بعد از همه این روایات، باز هم جناب آقای خوبی می‌گوید: «علی بن ابی طالب، بنده‌ای از بندگان الله است» (!!!) چه کسانی هستند ساده لوحانی که شایعه‌های دروغین آنان را در مغالطه انداخته‌اند؟ اهل سنت‌اند یا توده مردم شیعه؟ ای خوبی و تیجانی، جواب بدهید!

«نقدی بر ادعای تیجانی و خوبی دایر بر اینکه قرآن آنان عیناً همان قرآنی است که نزد اهل سنت است»

بعد آقای خوبی در ادامه سخنانش خطاب به تیجانی می‌گوید:

آیا تو قرآن را خوانده‌ای؟ عرض کردم: هنوز به سن ده سالگی قدم نگذاشته بودم که نصف آن را حفظ کردم. گفت: آیا می‌دانی که تمام فرقه‌های اسلام با وجود اختلاف مذاهب، درباره قرآن اتفاق نظر دارند؟ لذا عیناً قرآنی که نزد ما است، همان قرآنی است که نزد شما اهل سنت است. گفتم: آری، این را می‌دانم. بعد گفت: آیا این آیات را نخوانده‌ای می‌فرماید: ﴿وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ﴾ [آل عمران: ۱۴۴] «و محمد نیست جز رسولی که قبل از او پیامبرانی دیگر آمده‌اند» و: ﴿مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ﴾ [الفتح: ۲۹] «محمد پدر هیچ کدام از شما نیست ولی رسول خدا و خاتم پیامبران است» عرض کردم: آری، این آیه‌ها را می‌دانم. گفت: پس علی کجا است؟ وقتی قرآن ما می‌گوید: که محمد رسول الله است، پس این تهمت چرا و از کجا است؟^(۱).

می‌گوییم:

این گفته آقای خوبی که قرآن ما قطعاً همان قرآن است که نزد اهل سنت می‌باشد، دروغ محض است و معتبرترین کتاب شیعه دوازده امامی، این مطلب را نفی می‌کند. آنان مدعی هستند که این قرآن توسط صحابه تحریف شده است، و قرآنی که بر رسول الله ﷺ نازل شده است، نزد علی و فرزندان او می‌باشد و «مصحف فاطمه» نام دارد. علی بن ابراهیم قمی در کتاب معتبر خود «تفسیر قمی». می‌نویسد: «قرآن ناسخ و

منسوخ، محکم و متشابه، عام و خاص، تقدیم و تاخیر، منقطع و معطوف، حرفی بجای حرفی دیگر وجود دارد و در آن خلاف آنچه که از سوی الله نازل شده است نیز به چشم می‌خورد»^(۱).

بعد آقای قمی، آنچه که در قرآن خلاف حق است برایش مثال می‌آورد و می‌گوید: «مثال خلاف ما انزل الله این است: ﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ﴾ [آل عمران: ۱۱۰] یعنی «شما بهترین امت هستی...» ابو عبدالله از خواننده این آیه پرسید: «خیر امة» یعنی: بهترین امت امیرالمومنین، حسن و حسین را به قتل می‌رساند؟ از وی سوال شد: پس این آیه چگونه نازل شده است؟ ای فرزند رسول الله؟ گفت: چنین نازل شده است: ﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ﴾ یعنی، شما بهترین امامانی بودید که برای مردم آفریده شده‌اید» مگر نمی‌دانید که خداوند در پایان آیه آنان را چنین ﴿تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ﴾ ستوده است. و نظیر این آیه، آیه است که برای ابی عبدالله قرائت شده است، یعنی: ﴿وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَرْوَاجِنَا وَذُرِّيَّتِنَا فُرَّةَ أَعْيُنٍ وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا﴾ [الفرقان: ۷۴] ابو عبدالله گفت: کار بسیار عظیمی را از خداوند خواستند یعنی اینکه آنان را امام متقین قرار دهد. سوال شد: ای فرزند رسول الله، پس این آیه چگونه نازل شده است؟ فرمود: چنین نازل شده است: ﴿وَاجْعَلْ لَنَا مِنَ الْمُتَّقِينَ إِمَامًا﴾ و نظیر دیگر آن، این آیه است: ﴿لَهُ مُعَقَّبَاتٌ مِّنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ﴾ [الرعد: ۱۱] ابو عبدالله گفت: چگونه از امر خدا حفاظت می‌شود؟ و چگونه معقب از طرف جلو می‌باشد؟ (!!!) از وی سوال شد: ای فرزند رسول الله ﷺ! پس اصل آیه چگونه است؟ فرمود: چنین است: ﴿لَهُ مُعَقَّبَاتٌ مِّنْ خَلْفِهِ وَرَقِيبٌ مِّنْ بَيْنِ يَدَيْهِ يَحْفَظُونَهُ بِأَمْرِ اللَّهِ﴾ و غیره، چنین آیه زیادند^(۲).

۱- تفسیر قمی ج ۱ مقدمه کتاب (ص ۱۷).

۲- تفسیر قمی ج ۱ ص ۲۳-۲۲.

بعد از آن، این وارث یهود و نصاری به سخنانش ادامه داده پیرامون تحریف آیه‌های قرآن، چند آیه را به عنوان مثال بیان می‌کند: «لَكِنَّ اللَّهَ يَشْهَدُ بِمَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ - فِي عَلِي - أَنْزَلَهُ بِعِلْمِهِ وَالْمَلَائِكَةُ يَشْهَدُونَ» و «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ - فِي عَلِي - وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ - يَعْنِي آتِجَهْ كَه (درباره علی) بر تو نازل شده است، آن را ابلاغ کن، اگر ابلاغ نکردی، انجام وظیفه نشده است. و «إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَظَلَمُوا - آل محمد حقهم - لَمْ يَكُنِ اللَّهُ لِيُغْفِرْ لَهُمْ» همانا کسانی که کافر شدند و ستم کردند - (در حق آل محمد) خداوند هرگز آنان را مورد مغفرت قرار نمی‌دهد - و آیه «وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا - آل محمد حقهم - أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ» یعنی آنانی که ستم کرده‌اند (بر آل محمد ﷺ) می‌دانند که در آینده نزدیک به چه سرنوشتی گرفتار خواهند شد - و آیه «ولو ترى الذين ظلموا آل محمد حقهم في غمرات الموت»^(۱). (ای کاش در سختی‌های مرگ می‌دیدى آنانی را که بر اولاد محمد ﷺ ستم کرده‌اند) و مانند این آیه‌های تحریف شده، نزد روافض زیادند و در جای مناسب خود به آن‌ها پرداخته خواهد شد^(۲). شگفت‌آور اینکه آقای خوبی به صداقت و حقانیت علی بن ابراهیم قمی ایمان دارد و درباره او می‌گوید: «تمام شیوخی که علی بن ابراهیم قمی از آنان روایت کرده است، ثقه بودن و حقانیت آنان مورد تایید ما است - از ابتدا سند تا به معصومین»^(۳)! جای بسی شگفت است که یکی از نویسندگان شیعه اثنا عشری در کتاب خود، بنام «تحفة العوام مقبول جدید» دعایی را بنام دعای دو ۲ بت قریش (یعنی ابوبکر و عمر) آورده است و در آن چنین آمده است... . العن صنمي قریش وجبتيها وطاغوتيها... . اللذين خالفا أمرك... . وحرفا كتابك (!) اللهم العنهما بكل آية حرفوها^(۴) و در پایان این نویسنده گفته است، آنچه که در کتاب من نوشته شده است مطابق با فتوای شش تن از علمای بزرگ است و آقای خوبی یکی از آن‌ها است(!!!!؟) (غلاف الكتاب).

۱- آیه قرآنی اینطور است: ﴿وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ الظَّالِمُونَ فِي غَمْرَاتِ الْمَوْتِ﴾ [الأنعام: ۹۳].

۲- تفسیر قمی ج ۱ ص ۲۳.

۳- معجم رجال الحديث ابن قاسم خوبی ج ۱ ص ۶۳.

۴- تحفة العوام مقبول جدید - منظور حسین ص (۴۲۲).

ترجمه‌ی دعای: پروردگارا دو بت قریش (ابوبکر و عمر) و دو طاغوت و متمرّد قریش را که از دستور تو مخالفت کردند، و کتاب تو را تحریف کردند، مورد لعن و نفرین خود قرار بده. پروردگارا، در برابر هر آیه‌های تحریف کردند، آنان را لعن و نفرین کن.

آری، این است وارث دوم در خصلت تحریف، جناب محمد عیاشی که نزد شیعیان در فن تفسیر بسیار ثقه و معتبر است، در تفسیر خود از ابو عبدالله چنین روایت می‌کند: «اگر قرآن مطابق با نزول خود، یعنی طوری که نازل شده بود، خوانده می‌شد قطعاً نام ما (ائمه) را به صراحت در آن مشاهده می‌کردی»^(۱) در روایتی دیگر از امام جعفر نقل شده است که فرمود: «اگر در قرآن کمی و کاستی نمی‌شد، حق ما بر هیچ خردمندی پوشیده نمی‌بود و اگر قائم می‌آمد و سخن می‌گفت، قرآن سخنان او را تایید می‌کرد»^(۲).

آری، این است وارث سوم در خصلت تحریف قرآن، جناب آقای فیض کاشانی - او نیز از علمای بزرگ شیعه است در تفسیر (ملوث) الصافی؟! می‌گوید: «با توجه به تمام اخبار و روایاتی که از اهل بیت منقول هستند، چنین بر می‌آید، قرآنی که در میان مسلمانان است، آن قرآن کاملی که بر محمد ﷺ نازل شده بود، نیست. بلکه قسمتی از این قرآن غیر آنچه نازل شده است می‌باشد، و بخشی از آن متغیر و محرف است و بسیاری از قرآن اصلی نازل شده بر محمد ﷺ حذف شده است، مثلاً نام حضرت علی ﷺ که در بسیاری از آیه‌ها بوده، حذف شده است و لفظ آل محمد و اسماء منافقین و علاوه بر این‌ها چیزهایی از جمله محذوفات هستند و همچنین قرآن فعلی از لحاظ ترتیب مورد رضایت خدا و رسول او نیست»^(۳).

سلطان محمد الجناذی، امام بزرگ شیعیان در فصل سیزدهم تفسیر خود «بیان السعادة في مقامات العبادة» یک باب مستقلی را تحت عنوان «في وقوع الزيادة والنقصان والتقديم والتأخير والتغيير في القرآن الذي بين أظهرنا الذي أمرنا بتلاوته وامثال أوامره ونواهيه وإقامة أحكامه وحدوده» عنوان کرده است. (مقدمه‌ی «بیان السعادة» جناذی ص (۱۹)).

۱- مقدمه تفسیر عیاشی ص (۲۵).

۲- مقدمه تفسیر عیاشی ص (۲۵).

۳- تفسیر الصافی ج ۱ ص ۴۴.

ترجمه: باب در بیان وقوع زیادت و نقصان، تقدیم و تاخیر، و تغییر در قرآنی که در دست ما است و ما امر شده‌ایم تا آن را تلاوت کنیم و به امر و نهی‌اش، عمل کنیم و احکام و حدودش را پیاده کنیم.

اما آقای کلینی به تحریف قرآن اعتراف دارد، حتی او وجود مصحف غیر از قرآنی را که در اختیار مسلمانان است به ثبوت رسانده است کلینی از ابو عبدالله روایت بسیار طولانی را نقل می‌کند که در بخشی از آن چنین آمده است: «فرمود: همانا مصحف فاطمه نزد ما است و مردم چه می‌دانند که مصحف فاطمه چیست؟ عرض کردم مصحف فاطمه چیست؟ فرمود: مصحفی است که در آن، سه برابر مانند قرآن شما در آن هست اما آن قرآن حتی یک حرف از قرآن شما را ندارد^(۱) - و آنچه تاکید می‌کند که مصحف فاطمه سه برابر قرآن ماست از ابو عبدالله علیه السلام مروی است: «ابو عبدالله فرمود: قرآنی که جبرائیل برای محمد صلی الله علیه و آله آورده است مشتمل بر هفده هزار آیه می‌باشد»^(۲)؟! اما این سوال که این مصحف کجا است و چه کسی آن را آورده است؟ جناب صفار در کتاب «بصائر الدرجات» تحت عنوان «باب أن الأئمة عندهم جميع القرآن الذي أنزل على رسول الله» از جابر، او از ابو جعفر نقل کرده، پاسخ می‌دهد: «از ابی جعفر مروی است: هیچ کس نمی‌تواند ادعا کند که این قرآن، قرآن کامل است که ظاهر و باطن قرآن است. مگر اوصیای^(۳). جابر می‌گوید: «از ابو جعفر شنیدم که فرمود: «هیچ کس از مردم نمی‌گوید که این قرآن همان قرآنی است که بر محمد صلی الله علیه و آله نازل شده است، مگر اینکه دروغ می‌گوید، و غیر از علی بن ابی طالب و ائمه دیگر هیچ کسی قرآن را جمع و ازبر نکرده است»^(۴).

آقای طبرسی با صراحت لهجه و بدون توریه درباره تحریف قرآن سخن می‌گوید و روی محرف بودن قرآن تاکید دارد. در کتاب خودش «الاحتجاج» از ابوذر (!! روایت می‌کند: «بعد از وفات رسول الله صلی الله علیه و آله علی قرآن را جمع کرده و نزد انصار و مهاجرین رفت و آن را تقدیم آنان کرد. زیرا رسول اکرم صلی الله علیه و آله برای این امر او را وصیت کرده بود.

۱- اصول کافی ج ۱ کتاب الحجة ص (۱۸۶).

۲- اصول کافی ج ۲ ص ۴۶۳ کتاب فضائل القرآن، باب النوادر.

۳- بصائر الدرجات ص (۱۹۱).

۴- بصائر الدرجات.

وقتی ابوبکر قرآن را باز کرد. در اولین صفحه که باز شد، تمام نقص و عیوب قوم آشکار گردید، عمر بلا فاصله از جای خود پرید و گفت: ای علی، برگردان این را، ما نیازی به آن نداریم، علی برگشت - بعد زید بن ثابت را که قاری قرآن بود، احضار کردند. عمر گفت: علی قرآن را آورده و در آن تمام نقص و عیب انصار و مهاجرین (!!!) آشکار بوده است. نظر ما این است که قرآن را طوری جمع و جور کنیم که بخش‌هایی که موجب شرمندگی انصار و مهاجرین است حذف شود. زید در پاسخ گفت: اگر من قرآن را مطابق میل و خواست شما پایان برسانم و علی قرآنی را که جمع آوری کرده است، ظاهر کند، تمام عمل شما نافرجام خواهد شد؟ عمر گفت: «پس راه کار چیست؟ زید گفت: «شما راه کارها را از من بهتر می‌دانید. عمر گفت: راه کار و چاره‌ای نیست به جز اینکه او (علی) را بکشیم و از شر او نجات حاصل کنیم (!!!) بعد عمر در صدد برآمد تا بوسیله خالد بن ولید علی را به قتل برساند ولی موفق نشد. وقتی عمر خلیفه شد، از علی خواست تا قرآن را به او بسپارد و تحریفش کنند. عمر گفت: ای ابوالحسن، چقدر زیبا است، اگر همان قرآن را که به ابوبکر تقدیم کردی، به ما بدهی تا بر آن اجماع شود، علی گفت: اصلاً چنین چیزی امکان ندارد. من در واقع بخاطر اتمام حجت آن را نزد ابوبکر آورده بودم، تا شما روز قیامت نگویند که ما از چنین چیزی بی‌خبر بوده‌ایم، یا بگویند که تو نزد ما چنین چیزی را نیاورده‌ای، همانا قرآنی که در اختیار من است، جز پاکان و اوصیای از فرزندان من کسی نمی‌تواند به آن دست زند. عمر پرسید: آیا برای اظهار آن تاریخ مشخصی تعیین شده است؟ علی گفت: آری، زمانی که امام قائم از فرزندان من بیاید، آن را اعلام می‌کند و مردم را برای پذیرفتن و عمل کردن به آن وادار می‌کند و بوسیله او سنت به اجرا در می‌آید، درود خدا بر او باد^(۱).

بعد روایت طولانی را مبنی بر اینکه قرآن‌ها دوتا هستند (!! نه یکی، نقل شد... وقتی علی متوجه غدر و کم‌مهری آنان شد، گوشه نشینی در خانه را در پیش گرفت و بسوی قرآن روی آورد تا آن را تدوین و تالیف کند. و ما دام که تمام قرآن را مدون و مرتب نکرد از خانه بیرون نیامد سرانجام مطابق با ترتیب نزول و توضیح ناسخ و منسوخ آن را مدون کرد. ابوبکر نزد او قاصد فرستاد و گفت: بیا بیعت کن. در جواب گفت: من مشغول جمع آوری قرآن هستم و سوگند یاد کردم تا قرآن را جمع و تدوین

نکنم جز برای نماز، دیگر برای هیچ کاری از خانه بیرون نروم. سرانجام قرآن را روی یک پارچه نوشت و کار تدوین قرآن را به اتمام رساند. بعد بسوی مردم که در مسجد رسول الله ﷺ همراه با ابوبکر تجمع کرده بودند، رفت و فرمود: ای مردم، من همواره از زمان درگذشت رسول الله ﷺ مشغول کار غسل و تکفین او بوده‌ام و بعد از آن به جمع آوری قرآن پرداختم تا اینکه کل قرآن را در این پارچه نوشته‌ام. هیچ آیه را خداوند برای پیامبرش نازل نفرموده مگر اینکه در این پارچه نوشته شده است. هیچ آیه در این پارچه نوشته نشده که رسول الله ﷺ آن را به من یاد نداده باشد و یا اینکه رسول الله ﷺ تلاوت آن را از من شنیده باشد، و تفسیر و تاویل آن را برای من نگفته باشد. مردم گفتند: ما نیازی به این نداریم، مانند آن نزد ما وجود دارد^(۱).

آری، با توجه به این روایت، نزد علی قرآنی غیر از قرآن ما وجود دارد، طبرسی در این تصریح تنها نیست بلکه آقای کلینی و صفار او را تایید می‌کنند. این آقایان از سالم بن سلیمه چنین روایت می‌کنند: «شخصی برای ابو عبدالله آیه از قرآن را تلاوت کرد و من داشتم گوش می‌کردم ولی این چند آیه بگونه‌ای که دیگران تلاوت می‌کردند، نبودند، ابو عبدالله گفت: آه، آه آنطور که دیگران می‌خوانند، نخوان و از این گونه خواندن خودداری کن تا اینکه قائم آل محمد بیاید، آنگاه قرآن را طبق فرمان و راهنمایی او بخوان، سپس ابو عبدالله مصحفی را که علی بن ابی طالب نوشته بود، بیرون آورد و گفت، وقتی علی از جمع آوری و نوشتن آن فارغ شد، آن را برای مردم نشان داد و فرمود: «این کتاب خدا است، عیناً همانطور که بر محمد نازل شده است، من آن را میان این دو لوحه جمع کرده‌ام. مردم در جواب گفتند: ما مصحفی داریم که تمام قرآن در آن نوشته شده است، ما نیازی به این نداریم. علی فرمود: آگاه باشید، شما بعد از امروز، هرگز این را نخواهید دید، من بر خود لازم دانستم که بعد از جمع آوری آن را برای شما نشان بدهم تا شما آن را تلاوت کنید^(۲). یکی از شیعیان دوازده امامی معاصر ضمن تایید این واقعیت از ابو بصیر روایت بسیار طولانی را نقل می‌کند که در بخشی از آن چنین آمده است: «... بعد وحی الهی بر پیامبر ﷺ چنین نازل شد: ﴿سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ ﴿١﴾ لِّلْكَافِرِينَ﴾ بولایه علی ﴿لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ ﴿٢﴾ مِّنَ اللَّهِ ذِي

۱- احتجاج طبرسی ج ۱ ص (۸۲).

۲- الأصول من الکافی ج ۲ ص (۴۶۳-۴۶۲) کتاب فضائل القرآن، بصائر الدرجات ص (۱۹۲-۱۹۱).

أَلْمَعَارِجِ ﴿۲۰﴾ [المعارج: ۱-۳] راوی می‌گوید: عرض کردم: فدای تو شوم، ما این آیه را چنین که تو می‌گویی، نمی‌دانیم، فرمود: جبرائیل آن را به همین صورت بر محمد ﷺ نازل کرده است. و به خدا سوگند در مصحف فاطمه نیز به گونه‌ای که خواندم (واقع للكافرين، بولاية علي) ثبت شده است^(۱).

حاصل روایات گذشته این است که امت مسلمان در طول ۱۵ قرن به قرآن محرف عمل کرده است!!؟ جداً این نوه‌های ابن سبا روی یهود و نصاری را سفید کردند!!... آری، قرآن اصلی نزد علی است و فرزندانش از آباء و اجداد آن را به ارث بردند تا اینکه بدست قائم آل محمد ﷺ که بیش از پنج سال سن نداشت، رسید (!! وای بر آفت زدگان دردمند. من از خردمندان می‌پرسم: آیا محمد ﷺ قرآنی که امت آن را بخواند، آورده است، قرآنی که حجت و دلیلی برای دشمنان باشد، و شریعتی که در تمام ادوار قابل انطباق باشد و مداوایی برای بیماری‌های دل‌ها و حاوی اصول اعتقاد و فروع احکام باشد، آورده است؟ یا اینکه قرآنی آورده است که ویژه علی و فرزندانش بوده است، آنان گاهی بوسیله آن مردم را تهدید می‌کنند و گاهی دیگر برای آن سودا بازی می‌کنند و در طول قرون گذشته آن را پنهان کرده‌اند؟! من از آقای تیجانی تقاضا دارم که این سوال عقلانی را پاسخ دهد تا روشن شود که او به سوی چه چیزی هدایت شده است!

آقای خویی می‌گوید: «اما خیانت جبرائیل (حاشاه) بدتر از اولی است. زیرا موقع بعثت و نزول جبرائیل محمد ﷺ چهل سال سن داشت و علی یک کودک شش تا هفت ساله بود، چگونه جبرائیل دچار خطا شده، میان محمد چهل ساله و علی خردسال تشخیص نداده است»^(۲).

می‌گوییم:

این نتیجه عقلانی که آقای خویی ذکر کرده است، علامه بن حزم صدها سال قبل از متولد شدن آقای خویی آن را بیان کرده است، و متحمل به نظر می‌رسد که آقای خویی آن را از ابن حزم اخذ کرده باشد. در هر حال پاسخ آقای خویی منافاتی با وجود فرقه‌ای از شیعه که معتقد به عقیده تحریف قرآن و خیانت جبرائیل باشد، ندارد، بویژه

۱- شمائل علی فی القرآن والسنة طالب سنجرى ص (۲۳).

۲- ثم اهدیت ص (۵۰) و آنگاه هدایت شدم ص (۷۸).

زمانی که برای روشن است که وجه مشترک میان فرقه‌های مختلف روافض، این است که آنان با معقول و عقلانیت مخالف، از منقول بی‌خبر هستند و دست به اعمالی می‌زنند که عقل‌ها خیره می‌شوند!

آقای خوبی می‌گوید: «شیعه با اهل سنت فقط در مسایل فقهی با هم اختلاف نظر دارند، به گونه‌ای که اهل سنت با هم اختلاف دارند. مثلاً امام مالک با امام ابو حنیفه و امام ابو حنیفه با امام شافعی... با هم اختلاف دارند»^(۱).

می‌گوییم:

به عقیده من کتاب آقای تیجانی مخالف با گفته پوچ و چرند اوست. آیا امام مالک درباره تفضیل علی بر سایر صحابه با امام ابو حنیفه اختلاف دارد؟ یا امام احمد درباره شایستگی و استحقاق ابوبکر برای خلاف، با امام شافعی اختلاف دارد؟ آیا امام شافعی درباره تقسیم صحابه با ابو حنیفه اختلاف دارد، به نحوی که شافعی تمام صحابه را عائل می‌داند و ابو حنیفه عده زیادی از صحابه را منافق می‌داند؟! آیا ائمه اهل سنت درباره اخذ سنت از صحابه رسول الله ﷺ یا از امامان شیعیان اثنی عشر، اختلاف دارند؟! خوانندگان محترم، این تناقض و تضاد شگفت‌آور را مشاهده بفرمایید. اگر تضاد و تناقض سخن می‌گفت، از این تضاد، شگفت زده می‌شد!؟

نقدی بر دیدگاه شیعه مبنی بر اضافه کردن «علی ولی الله» در الفاظ اذان:

آقای تیجانی می‌گوید: «از سید صدر درباره امام علی یعنی درباره اینکه «علی ولی الله» را چرا در اذان اضافه می‌کنند؟ پرسیدم. گفت: «امیرالمومنین علی علیه السلام بنده‌ای از بندگان الله است. از همان بندگان است که خداوند آنان را برگزیده است تا بعد از پیامبر خدا، اهداف رسالت را پیش ببرند و این بندگان، اوصیای پیامبران هستند. هر پیامبر وصیی دارد و وصی حضرت محمد صلی الله علیه و آله، علی بن ابی طالب است و ما او را از تمام صحابه بهتر و برتر می‌دانیم زیرا که خدا و رسول او، او را برتر و بهتر از دیگران دانسته‌اند و ما برای اثبات، دلایل عقلی و نقلی از قرآن و سنت داریم و این دلایل بخاطر متواتر بودن آنها، شک و تردیدی در صحت آنها وجود ندارد. تواتر و صحت آنها نزد فریقین، شیعه و اهل سنت ثابت است. و علمای ما در این باره کتب زیادی

۱- ثم اهدیت ص (۵۱) و آنگاه هدایت شدم ص (۷۹).

تالیف نموده‌اند. و وقتی که حاکمان دستگاه خلافت اموی تصمیم گرفتند تا این واقعیت را از بین ببرند و با علی و فرزندان او محاربه کنند و آنان را بکشند و دشمنی آنان با خاندان رسول الله به حدی رسید که علی و فرزندان او مورد سب و شتم قرار گرفتند و از منبرهای جمعه علیه آنان سخن گفته می‌شد و مردم را برای این کار اجبار می‌کردند. لذا شیعیان و پیروان او جمله «أشهد أن علياً ولي الله» را اضافه نموده، اشتباه مخالفان را بر ملا ساختند و می‌گفتند: «علي ولي الله» است و مسلمانان هرگز ولی الله را بد و ناسزا نمی‌گویند. و این تهدیدی بود برای حکومت جبار و اعلام این مطلب بود، که عزت و قدرت واقعی، از آن الله، رسول الله و مومنان است. و می‌خواستند این حرکت را یک معیار تاریخی قرار بدهند تا نسل‌های آینده بدانند که حق با علی بوده و دشمنان او بر باطل بودند. فقهای ما شهادت به ولایت علی را در اذان و اقامه بر سبیل استحباب رواج داده‌اند، ولی نه به قصد اینکه این شهادت جز اذان و اقامه است و اگر مؤذن و مقیم آن را جزو اذان بداند، اذان و اقامه‌اش باطل می‌گردد! مستحباب در معاملات و عبادات، بسیار و بی‌شمارند و انجام آن‌ها موجب ثواب است و ترک آن‌ها گناهی ندارد^(۱).

می‌گوییم:

۱- ادعای استحباب شهادت ولایت برای علی علیه السلام در اذان و اقامه، باطل است. زیرا استحباب در شریعت، به عملی یا اعمالی گفته می‌شود که شرعاً مطلوب باشد ولی ترک آن موجب ملامت نباشد^(۲). یعنی هر آنچه که خواست شریعت برای انجام آن به صیغه جزم نباشد. (الحکم التکلیفی فی الشریعة الإسلامیة محمد بیانونی (ص ۱۶۲)).

این تعریف از استحباب مورد قبول اثنا عشریه نیز هست. آقای جلال الدین حلبی در کتاب خود (مبادئ الوصول إلى علم الأصول) ضمن تقسیم احکام تکلیفی می‌گوید: «فإن كان فعله راجحاً في الشرع: فهو المستحب والمندوب والنفل والتطوع والسنة»^(۳)، با

۱- ثم اهتدیت ص (۵۷-۵۶) و آنگاه هدایت شدم ص (۸۹-۸۸).

۲- البرهان فی أصول الفقه، إمام الحرمین الجوینی ج ۱ ص (۲۱۴).

۳- مبادئ الوصول حلی ص (۸۴).

توجه به این تعریف، برای امر مستحب و مندوب ضروری است که شارع آن را مستحب قرار داده باشد، و شرعاً چه دلیلی برای استحباب تخصیص ولایت علی در اذان و اقامه وجود دارد؟ پاسخ این قطعاً منفی است. لذا این شهادت از لحاظ شرع مستحدث، بدعت و عمل کردن به آن ناروا است و اما گفته آقای سید صدر مبنی بر اینکه اگر موذن و اقامه کننده معتقد به جزئیت آن در اذان و اقامه باشند، اذان و اقامه باطل می‌گردد، در واقع گفته بسیار شگفت‌آوری است و با سخنان دیگر مراجع تضاد دارد، امام آیه الله العظمی سید محمد شیرازی، از مراجع بزرگ امامیه در کتاب خود (المسائل الإسلامية) می‌گوید: «ظاهر قضیه چنین است که «أشهد أن علياً ولي الله» جز اذان و اقامه است!!) و در مجموع این سخن در روایات ذکر شده است^(۱). چطور اذان و اقامه باطل می‌گردند، حال آنکه ظاهر قضیه این است که شهادت به ولایت علی جز اذان و اقامه است؟ و سوال دومی نیز مطرح می‌شود و آن اینکه شهادت به ولایت علی بر مبنای چه دلیلی جز اذان می‌باشد؟!.

۲- بخاطر اینکه بطلان این شهادت مستحب یا واجب را برای جویای حق به ثبوت برسانم و روشن کنم که پیروان واقعی کتاب و سنت، اهل سنت و جماعت هستند، می‌خواهم رای و دیدگاه، امام محدثین نزد شیعه، یعنی دیدگاه ابن بابویه قمی را در این مساله به نظر خوانندگان محترم برسانم.

ابن بابویه قمی در کتاب خود «من لا يحضره الفقيه» می‌گوید: «ابوبکر حضرمی و کلیب اسدی می‌گوید: ابی عبدالله که اذان را برای ما نقل می‌کرد، فرمود: الله أكبر، الله أكبر، الله أكبر، الله أكبر، أشهد أن لا إله إلا الله، أشهد أن لا إله إلا الله، أشهد أن محمداً رسول الله، أشهد أن محمداً رسول الله، حي على الصلاة، حي على الصلاة، حي على الفلاح، حي على الفلاح، حي على خير العمل، حي على خير العمل، الله أكبر، الله أكبر، لا إله إلا الله»، و اقامه نیز چنین است و مانعی ندارد که در اذان فجر بعد از «حي على خير العمل»، «الصلاة خير من النوم» (دو بار) بخاطر تقیه اضافه کرده شود^(۲).

۱- مسائل اسلامی شیرازی ص (۲۱۸) شماره مساله (۹۲۸).

۲- دقت کن تقیه نزد آنان چه معنایی دارد؟

مولى من لا يحضره الفقيه مى‌گويد: اذان صحيح همين است كه در سطور بالا نقل گرديد، نه در آن اضافه مى‌شود و نه كاسته مى‌شود. مفوضه كه لعن و نفرين خداوند بر آنان شود، به وضع اخبار پرداخته و در اذان اين الفاظ (محمد و آل محمد خير البريه (دو بار) و در بعضى روايات، «أشهد أن علياً ولي الله» (دو بار) را اضافه کرده‌اند. (!؟) و بعضى از آنان بجای «أشهد أن علياً ولي الله» «أشهد أن علياً أمير المؤمنين (دو بار) را اضافه کرده‌اند. و در اين جاى شك و ترديد نيست كه على به حق ولي الله و اميرالمومنين است، و محمد و آل محمد خير البريه هستند ولي در اصل اذان چنين چيزى نيست و اين مطلب را يادآور شدم تا آنانى كه متهم به تفويض و تدليس هستند در جمع ما بايد شناخته شوند (!؟) ^(۱) چه حق درخشاني و چه باطل دست و پا شكسته‌اى روشن و واضح تر از اين مى‌تواند باشد؟ اين‌ها همه دلايل هدايت تيجانى هستند.

نقدى بر دیدگاه رافضه پيرامون زدن بر سر و صورت در ذكر مصيبت حسين عليه السلام:

آقاى تيجانى مى‌گويد: در جريان بحث از سيدنا حسين عليه السلام، از وى پرسيدم: شيعيان چرا گريه و چنان بر سر و صورت مى‌زنند كه خون جارى مى‌شود و چنين چيزى در اسلام حرام است. رسول اكرم صلى الله عليه وآله فرموده است: «ليس منا من لطم الخدود و شق الجيوب و دعا بدعوى الجاهلية». كسى كه (وقت مصيبت) بر سر و صورت بزند و گريبان را پاره كند و به شيوه دوران جاهليت ماتم كند از ما مسلمانان نيست. آقاى سيد صدر گفت: «بدون ترديد حديث صحيح است ولى درباره ماتم ابى عبدالله صدق پيدا نمى‌كند. كسى كه بخاطر انتقام از خون حسين ندا در مى‌دهد و به درب آقاى حسين مى‌رود، دعوت او، دعوت جاهلى نيست. علاوه بر اين، شيعيان بشر هستند، جاهل و عالم در آن وجود دارد، همه آنان محكوم عواطف و احساسات هستند. وقتى آنان در جريان ذكر مصيبت و شهادت حسين محكوم عواطف و احساسات مى‌شوند و به ياد قتل، هتك حرمت و به اسارت گرفتن خاندان رسول الله صلى الله عليه وآله مى‌افتند، در برابر اين اعمال اجر خواهند برد. زيرا همه اين مصيبت‌ها در راه خدا هستند و خدا بندگان را به ميزان

۱- من لا يحضره الفقيه ابن بابويه قمى ج ۱ ص (۲۹۰) باب فى الأذان والإقامة وثواب المؤذنين چاپ دار الأضواء بيروت و به ج ۱ ص (۱۸۸) چاپ طهران مراجعه كنيد.

مشکلات اجر می‌دهد. من حدود یک هفته است که صحبت‌ها و سخنرانی‌های رسمی دولت مصر را در رابطه با درگذشت جمال عبدالناصر خوانده و شنیده‌ام. در این سخنان رسمی آمده است که بیش از هشت^(۱) مورد اقدامات خودکشی در اثر شنیدن خبر درگذشت جمال عبدالناصر، صورت گرفته است. بعضی‌ها از بالای ساختمان‌ها خود را به پایین انداخته‌اند و برخی دیگر خود را زیر قطار برده‌اند... و غیره و تعداد مجروحان و مصدومان به مراتب، بیش از این بوده است. این‌ها نمونه‌هایی از عواطف و احساساتی هستند که طغیان می‌کنند. وقتی عده‌ای از مردم که بدون تردید مسلمان هستند، در اثر موت طبیعی آقای جمال عبدالناصر، دست به اقدامات انتحاری می‌زنند، آیا با توجه به آنچه که عرض شد، ما حق آن را نداریم که اهل سنت را محکوم به خطا و اشتباه بکنیم^(۲)؟

می‌گوییم:

۱- این ادعا که حدیث مذکور، در حق کسی که در صدد انتقام خون حسین است، تحقق و صدق پیدا نمی‌کند چون ندا دادن برای این منظور دعوی جاهلی نیست، دلیل بی‌پایه است. هر کس که در پی از دست دادن یکی از خویشاوندان و نزدیکانش، خود را بزند و جامه را پاره کند، می‌تواند چنین ادعایی بکند و گروه خودش را از معنی حدیث استثنا کند. آیا در حدیث استثنایی وجود دارد. اندکی اگر دقت کنیم، نوحه خواندن، زدن بر سر و صورت و جاری کردن خون به خاطر کسی که اهل بهشت باشد چه سودی دارد؟! و حال آنکه بیش از ده قرن از شهادت او گذشته است، اکنون آنان می‌خواهند برای او انتقام بگیرند؟ چرا شیعیان در حق پدرش علی بن ابی طالب چنین نکردند؟ او نیز شهید شده بود و او به اتفاق از حسین بهتر است؟! ۲- این ادعا که برگزار کنندگان این سوگ و ماتم، ماجور هستند، زیرا تمام این هیاهو و سر و صدا و ذکر آفات آنان برای الله و در راه او هستند. اکنون این سوال مطرح است که چه دلیلی وجود دارد مبنی بر اینکه همه این ذکر مصیبت‌ها در راه الله هستند؟ فرضاً اگر بپذیریم که نیت آنان خالص و برای

۱- در ترجمه فارسی کتاب تیجانی هشتاد مورد آمده است. ولی در عربی آن ((ثمانی حالات)) یعنی هشت مورد آمده است.

۲- ثم اهدیت ص (۵۸) و آنگاه هدایت شدم ص (۹۱-۹۰).

خداوند است، آیا تنها نیت برای مقبول بودن اعمال کفایت می‌کند ولو اینکه اعمال منافی با امر الله ﷻ باشد؟! بی‌گمان هر عملی که موافق با امر الله ﷻ نباشد، باطل است.

۳- آنچه که بعضی انسان‌های جاهل و کودن مرتکب آن شده‌اند، مانند خودکشی در برابر مرگ طاغوتی مانند جمال عبدالناصر، به عنوان دلیل و مستند برای صحت اعمال سوگ و عزاداری تو ام با ضرب و نوحه ذکر می‌شود!!!؟ و می‌گوید: «وقتی مردم بخاطر مرگ جمال عبدالناصر که با مرگ طبیعی خود مرده است، خود را می‌کشند، آیا ما اگر اهل سنت را محکوم به خطا و اشتباه بکنیم، حق به جانب هستیم!!؟ و اهل سنت حق ندارند که برادران اهل تشیع خود را بخاطر گریه کردن بر سید الشهداء محکوم کنند!؟»

سبحان الله! این است دلیلی که از ناحیه یکی از بزرگان علمای شیعه عنوان می‌گردد، که زن فرزند مرده و داغدار را هم می‌خنداند. خواننده محترم بین این آقایان احکام شرعی را به چه شیوه‌ای استنباط می‌کنند؟! استنباط از کتاب الله و سنت رسول الله ﷺ شیوه تمام عالمان و مجتهدان است. اما استنباط حلال و حرام و احکام شرعی برای یک عمل از رفتار توده مردم (!؟!) واقعاً فوق العاده شگفت‌آور است، و من از صاحبان عقل و خرد می‌پرسم: آیا اگر کسی بلند شود و بخاطر مرگ یک طاغوت فرعون صفت خودکشی کند، این دلیلی علیه اهل سنت به حساب می‌آید؟! آیا اهل سنت به جواز چنین گناه بزرگی فتوا می‌دهند؟! عمل و شیوه کسانی که مجرم و عاصی هستند، چگونه حکایت از منهج و عقیده اهل سنت دارد، اگر عده‌ای از مردم عمل یا اعمال بدی را مرتکب شوند، آیا این موجب نقص و عیبی در عقیده اهل سنت محسوب می‌گردد؟!.

کتاب و مراجع اهل سنت خودکشی بخاطر یک انسان ولی صفت را حرام می‌دانند، آنگاه چگونه خودکشی بخاطر یک طاغوت که خون هزاران معصوم را بر زمین ریخته و عرض و آبرو و حیثیت صدها هزار مسلمان را از بین برده است، نشانگر، عقیده و مذهب آنان به حساب می‌آید؟ بحث و مناقشه ما درباره عقیده و مذهب، بر گرفته از کتاب الله و سنت رسول الله ﷺ است نه درباره اعمال فردی مردم. این مستمسک اگر - دلالتی داشته، لابد دال بر این مطلب است که مسلک و عقیده رافضی اثنا عشری بر گرفته از افعال مردم است و وقتی آنان خواسته باشند درباره عملی قضاوت کنند،

افعال و رفتار فردی مردم را ملاک قضاوت می‌دانند نه کتاب الله و سنت رسول الله ﷺ را! و برای استدلال بیشتر بین درباره دلیل بعدی چه می‌گوید.

آقای تیجانی می‌گوید: گفتم: چرا شیعیان قبور بزرگان را با طلا و نقره مزین می‌کنند چنین چیزی در اسلام حرام است^(۱).

سید صدر در جواب گفت: مزین کردن قبور منحصر به شیعیان نیست و نه حرام است. آری، مساجد برادران اهل سنت ما چه در عراق، مصر، ترکیه و سایر بلاد اسلامی مزین به طلا و نقره هستند حتی مسجد رسول الله ﷺ در مدینه منوره و بیت الله در مکه مکرمه که هر سال با پارچه مزین شده با طلا و نقره پوشانده می‌شود و میلیون‌ها ریال برای این کار هزینه می‌شود. لذا این منحصر به شیعیان نیست^(۲)؟

خواننده محترم، دقت کردی که حکم شرعی از کجا گرفته شده است؟ از رفتار و شیوه عمل عامه مردم؟ حاصل استدلال مذکور این است. هرگاه مردم با حکم خدا مخالفت کنند و آنچه را که خداوند برای مردم حرام قرار داده است مرتکب شوند. تنها این عمل، آن را حرام را مباح قرار می‌دهد و برای اباحت آن کفایت می‌کند! زیرا آنچه را که مردم خوب بدانند، آن نزد خداوند نیز خوب است، هر چند که مخالف با امر خداوند باشد؟!.

به به، این چه ضابطه و قانون زیبایی است؟! کدام فقه و اجتهاد به چنین پرت و پلا گویی اجازه می‌دهد - خداوند بر فقه و اهل فقه خیر و برکت عنایت بفرماید! آقای صدر نمی‌داند که تزیین مساجد از جمله نشانی‌های قیامت است. از حضرت انس مروی است که رسول اکرم ﷺ فرمود: «لا تقوم الساعة حتی یتباهی الناس فی المساجد» قیامت بر پا نخواهد شد تا زمانی که مردم برای تزیین مساجد مباحات نکنند^(۳).

و نص صریح در این باره وارد شده است. از ابن عباس رضی الله عنهما مروی است: رسول اکرم ﷺ فرمود: «ما أمرت بتشیید المساجد، قال ابن عباس: لتزخرفنها كما زخرف اليهود والنصارى».

۱- ثم اهدیت ص (۵۸) و آنگاه هدایت شدم ص (۹۲).

۲- سنن ابی داود - کتاب الصلاة باب فی بناء المساجد رقم (۴۴۹) صحیح ابی داود رقم (۴۳۲).

۳- سنن ابی داود - کتاب الصلاة باب فی بناء المساجد رقم (۴۴۹) صحیح ابی داود رقم (۴۳۲).

ترجمه: رسول اکرم ﷺ فرمود: من برای تشیید مساجد امر نشده‌ام، ابن عباس می‌گوید: تشیید به معنی تزیین است، همان گونه که یهود و نصاری معابد را تزیین می‌کردند^(۱).

خواننده محترم دقت بفرما، احکام خداوند، چگونه بوسیله آراء مردم تغییر داده می‌شوند.

«نقدی بر ادعای شیعه دایر بر اینکه توسل به قبور شرک نیست»

آقای تیجانی می‌گوید: عرض کردم که علمای سعودی دست مالیدن بر قبور و صدا کردن صالحان و تبرک جستن به آنان را شرک می‌دانند، نظر شما در این باره چیست؟ جناب سید باقر صدر گفت: اگر دست مالیدن بر قبور و صدا کردن صاحب قبر قصد این باشد که آنان مالک نفع و ضرر هستند، بی‌تردید این شرک است، لکن مسلمانان، موحد هستند و خوب می‌دانند که تنها خداوند مالک نفع و ضرر است و صدا کردن اولیا و ائمه (علیهم السلام) بخاطر این است که آنان وسیله هستند برای نزدیک شدن به خداوند، و این هرگز شرک نیست. مسلمانان سنی و شیعه از زمان رسول الله ﷺ تا به حال بر این مطلب اتفاق نظر دارند، بجز وهابی‌ها یعنی همان علمای سعودی که توبه سوی آنان اشاره کردی و آنان با اجماع مسلمانان مخالفت می‌کنند و در پرتو مخالفت با اجماع مسلمین می‌خواهند مذهب نوین خود را در قرن حاضر رونق دهند، و آنان در پرتو این عقیده، مسلمانان را با فتنه رو برو ساخته، فتوای کفر علیه آنان صادر کرده‌اند و ریختن خون آنان را مباح قرار داده‌اند - آنان حجاج سالخورده را صرفاً بخاطر گفتن «السلام علیک یا رسول الله» مورد ضرب و شتم قرار می‌دهند و کسی را نمی‌گذارند که به ضریح مبارک رسول الله دست بزند و علمای ما در این باره با آنان بحث‌ها و مناظره‌ها داشته‌اند (؟ ؟) ولی آنان اصرار ورزیده و از پذیرفتن حق منکر شده‌اند»^(۲)!

به این موحد!!! چنین پاسخ می‌دهم:

این گفته آقای صدر که صدا کردن صالحان و نیکان که در گذشته‌اند، شرک نیست بدلیل اینکه متوسل به آنان، معتقد به این نیست که آنان مالک نفع و ضرر هستند. بلکه صدا کردن آنان بخاطر این است که آنان وسیله‌ای باشند برای رسیدن به خداوند،

۱- سنن ابی داود - رقم (۴۴۸) و نگا: صحیح ابو داود رقم (۴۳۱).

۲- ثم اهدیت ص (۵۹) و آنگاه هدایت شدم ص (۹۳-۹۲).

و چنین چیزی شرک گفته نمی‌شود. این، عیناً همان دلیلی است که مشرکان گذشته می‌گفتند و خداوند، این دلیل آنان را چنین نقل کرده است: ﴿أَلَا لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَىٰ إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ فِي مَا هُمْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ ۗ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ كَاذِبٌ كَفَّارٌ ﴿۳﴾ [الزمر: ۳]

«آگاه باشید، دین و عبادت خالص از آن خداوند است و کسانی که اولیا و دوستانی بجز خداوند بر می‌گزینند - و می‌گویند: - ما آن‌ها را پرستش نمی‌کنیم مگر بخاطر اینکه ما را به خداوند نزدیک گردانند. خداوند روز قیامت درباره آنچه که اختلاف دارند، داوری خواهد کرد، خداوند دروغگوی کفر پیشه را هدایت نمی‌کند». چه تفاوتی وجود دارد میان اینکه، اهل قبور وسیله باشند و میان اینکه، آنان عامل نزدیک کننده باشند؟! و برای مزید استدلال، دیدگاه آقای فضل طبرسی را که در کتاب «مجمع البیان» که از جمله کتب مرجع و معتبر شیعه است تقدیم خوانندگان محترم خواهم کرد - آقای طبرسی در تفسیر آیه: ﴿مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَىٰ﴾ [الزمر: ۳] می‌گوید: «ای: لیشفعوا لنا إلى الله»^(۱). «یعنی تا نزد خداوند برای ما شفاعت کنند».

شگفت‌آور اینکه آقای محمد جواد مغنیه بخشی از سخنان محمد بن عبدالوهاب را از کتاب «کشف الشبهات» نقل می‌کند و می‌گوید: «او (محمد بن عبدالوهاب) در صفحه ۱۱۰ می‌گوید: «اگر آنان (شیعه) بگویند: ما شرک نمی‌کنیم، بلکه گواهی می‌دهیم که آفریدگار، رازق، مالک نفع و ضرر تنها ذات یگانه حضرت حق است و محمد فرستاده خداوند است، او مالک نفع و ضرر خودش هم نیست. البته من توسط صالحین و نیکوکاران نزد الله و بوسیله آنان از خداوند یاری می‌جویم، در جواب باید بگویید: آنانی که رسول الله ﷺ با آنان قتال کرد و علیه آنان جنگید، به همه آنچه که شما ذکر کردید، اعتراف داشتند و می‌پذیرفتند که معبودین باطله آنان (بت‌ها) اختیار تدبیر امور را ندارند بلکه آنان معتقد بودند که بت‌ها و معبودان باطل روز قیامت آنان شفاعت خواهند کرد، آقای محمد جواد مغنیه بعد از نقل این سخنان چنین می‌گوید: آیا کسی که از محمد ﷺ انتظار شفاعت را دارد، مانند کسی است که از بت‌ها طالب شفاعت

است؟... آری این است تحقیق و موشکافی و این است ایمان واقعی و عمیق؟!»^(۱)

من مایل نیستم که به این کج اندیشی و کج فهمی که میان طلب از رسول الله ﷺ در حال حیاتش و بعد از وفاتش، تفاوتی قابل نیست، پاسخ یا توضیحاتی بدهم، البته می‌خواهم آنچه را که خود او در تفسیر آیه مذکور گفته است، نقل کنم. او می‌گوید:

﴿وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ﴾ و قالوا: ﴿مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى﴾

«تا نزد خداوند برای آنان شفاعت کنند؟!»^(۲) آیا تضاد و تناقضی روشن‌تر از این یافته می‌شود؟ نابود شوند کسانی که دین خدای عزوجل را چنین تحریف نموده و آن را به باد تمسخر و استهزا می‌گیرند. این عمل عیناً مانند آن است که خداوند از مشرکان نقل کرده، می‌فرماید: ﴿وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ وَيَقُولُونَ هَؤُلَاءِ شَفَعَتُونَا عِنْدَ اللَّهِ قُلْ أَتَنْبِئُونَ اللَّهَ بِمَا لَا يَعْلَمُ فِي السَّمَوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴿۱۸﴾﴾ [یونس: ۱۸] «و بجز خداوند، کسانی را عبادت می‌کنند که به آن‌ها نفع و ضرری نمی‌رساند و می‌گویند: این‌ها شفاعت کنندگان ما نزد خداوند هستند. بگو: آیا خداوند را از چیزهایی با خبر می‌سازید که خداوند در آسمان‌ها و زمین از وجود آن‌ها خبر ندارند؟ خداوند پاک و بالاتر است از آنچه مشرکان با وی شریک قرار می‌دهند».

با بودن این آیه، کسی نمی‌تواند بگوید: «من معتقد به این نیستم که این قبور قادر به دفع ضرر یا جلب نفع هستند بلکه من طالب شفاعت از آن‌ها هستم» زیرا خداوند به نقل از مشرکان می‌فرماید: ﴿وَيَقُولُونَ هَؤُلَاءِ شَفَعَتُونَا عِنْدَ اللَّهِ﴾ می‌گوید: خداوند از شرح حال این کفار خبر می‌دهد. آنان (کفار) می‌گفتند: ما این بت‌ها را عبادت می‌کنیم تا آن‌ها نزد خدا در حق ما سفارش کنند^(۳). آری، بعد از آگاه شدن و کسب اطلاع پیرامون این مطالب، لازم بنظر می‌رسد. که به پند و اندرزی که رسول اکرم ﷺ به حضرت ابن عباس فرمود، عمل شود. رسول اکرم ﷺ خطاب به ابن عباس فرمود: هرگاه سوال می‌کنی، از خدا سوال کن، هرگاه کمک و یاری می‌طلبی، از خدا بطلب^(۴).

۱- هذ هه هی الوهابیة لحمد جواد مغنیه (۷۹-۷۸).

۲- التفسیر المبین لحمد جواد ص (۶۰۶).

۳- مجمع البیان للطبرسی ج ۳ سوره یونس ص ۲۷.

۴- بخشی از یک حدیث که ترمذی آن را در کتاب صفة القیامة برقم (۲۵۱۶) آورده است. صحیح

ترمذی رقم (۲۰۴۳).

نه از ائمه، آنطور که آقای صدر مدعی است.

بعد آقای صدر می‌گوید: «تمام مسلمانان، بجز فرقه وهابی بر شرک نبودن آن اتفاق نظر دارند». خداوند پدرش را پیامرزد چقدر دروغگو است! مسلمانان اجماع دارند، این سخن صحیحی است ولی بر عکس آنچه که گفته شد. زیرا قاطبه اهل علم اتفاق نظر دارند بر این که: «هر کس میان خود و میان الله واسطه‌ای را در نظر بگیرد و بر اتکال کند، او را صدا کند و از او بخواهد، به اتفاق همه، او کافر است. زیرا این تصور و عقیده مانند تصور و عقیده بت پرستان است. آنانی که می‌گفتند: ﴿وَيَقُولُونَ هَؤُلَاءِ شُفَعَتُونَا عِنْدَ اللَّهِ﴾ این بت‌ها و صاحبان قبور، نزد خداوند برای ما شفاعت خواهند کرد.

در پایان به کلیه کسانی که اولیاء را برای رسیدن به الله وسیله و واسطه قرار می‌دهند، می‌گویم، بندگان کج اندیش خداوند، این گفته خدا را به دقت مورد مطالعه و تحقیق قرار بدهید که می‌فرماید: ﴿وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الْدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَلْيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ﴾ [البقرة: ۱۸۶]

«و چون بندگانم از تو درباره من پرسند، - بگو: - من نزدیکم و دعای دعا کننده را هنگامی که مرا به فریاد خواند، اجابت می‌کنم. پس آنان هم دعوت مرا اجابت کنند و به من ایمان بیاورند تا هدایت شوند».

معنی حدیث «ستفترق أمتی إلى ثلاث وسبعين فرقة»

آقای تیجانی می‌گوید: حدیثی را که رسول اکرم ﷺ در آن فرموده است: «بنی اسرائیل به هفتاد و یک فرقه تقسیم شد، نصاری به هفتاد و دو فرقه تقسیم شد و امت من به هفتاد و سه فرقه تقسیم خواهد شد، همه آن‌ها، بجز یک فرقه در دوزخ خواهند بود» خواندم. شگفت‌آور اینکه هر فرقه، تنها خودش را فرقه ناجیه می‌داند، حال آنکه در ادامه همین حدیث آمده است که سوال شد: ای رسول خدا! آن فرقه ناجیه کدام است؟ فرمود: «آن است که به روش من و اصحاب من عمل کند». آیا فرقه‌ای وجود دارد که متمسک به کتاب الله و سنت رسول الله ﷺ نباشد؟ آیا فرقه اسلامی هست که غیر این را مدعی شود؟ اگر از امام مالک، ابوحنیفه، شافعی و احمد بن حنبل سوال شد، آیا از میان آنان کسی پیدا می‌شود که متمسک به قرآن و سنت صحیحه نباشد؟ آری، این مذاهب چهارگانه اهل سنت هستند و اگر فرقه شیعه که من قبلاً معتقد به انحراف و فساد آن بودم، در کنار این مذاهب قرار داده شود، آن نیز مدعی تمسک به کتاب الله و

سنت صحیحه بر گرفته از اهل بیت پاک و مطهر است، و طبق ضرب المثل معروف «أهل البيت أدرى بما فيه» (صاحب خانه بهتر می‌داند که در خانه چیست) آیا ممکن است که تمام این فرقه‌ها حق باشند، همانطور که خودشان مدعی هستند؟ امکان ندارد، زیرا آنچه که از حدیث مستفاد است، عکس این است، مگر اینکه حدیث را موضوع و دروغ تلقی کنم، این نیز ممکن نیست. زیرا حدیث نزد شیعه و سنی به درجه تواتر رسیده است، یا اینکه بگوییم: حدیث مصداق و مدلولی ندارد؟ و از رسول اکرم ﷺ به دور و بسیار بعید است اینکه سخنی بگوید که مصداق و مدلولی نداشته باشد. زیرا رسول خدا «ما ينطق عن الهوى» تمام سخنان او حاوی حکمت‌ها و اندرزها هستند. با توجه به این، چاره‌ای ندارم بجز اینکه اعتراف کنم که از میان هفتاد و سه فرقه، تنها یک فرقه حق و بقیه بر باطل‌اند^(۱).

می‌گوییم:

۱- اختلاف ائمه اربعه، اختلاف در اصول دین نیست، همه آنان در اصول دین اتفاق نظر دارند. اختلاف میان آنان در فروع دین است و آن نیز علل و اسبابی دارد. مثلاً تفاوت درک و فهم در ارتباط با نصوص حدیث و قرآن و فاصله زمانی میان آنان. مثلاً ابوحنیفه در سال ۱۵۰ هجری در گذشته است امام مالک در سال ۱۷۹، شافعی در سال ۲۰۴ و امام احمد در سال ۲۴۱ فوت کرده‌اند. هر کدام بر اساس متن و نصوصی که از قرآن و حدیث به او می‌رسید، فتوا می‌داد. بنابر همین اصل، فتوای امام ابوحنیفه به او می‌رسید، فتوا می‌داد. بنابر همین اصل، فتوای امام ابوحنیفه، بیش از فتاوی دیگران هستند چون امام ابوحنیفه، زمانش با زمان صحابه نزدیک تر بوده و به متون و روایات کمتری دسترسی داشته است. اما امام احمد اغلب بوسیله احادیث فتوا می‌داد. زیرا زمان او متاخر بود و اغلب احادیث در زمان او تدوین شده و او به احادیث دسترسی بیشتری داشت. اینجا است که میان ائمه اختلاف فتوا وجود داشت هر کدام روی حدیثی که به او رسیده بود تاکید ورزید و پیروانش را به تبعیت از آن دعوت می‌کرد. اختلافی که در حدیث مورد بحث بدان اشاره شده است، اختلاف در اصول است نه در فروع.

۱- ثم اهدیت ص (۶۴) و آنگاه هدایت شدم ص (۱۰۱-۹۹).

۲- یگانه فرقه متمسک به قرآن و سنت، فرقه اهل سنت و جماعت است. زیرا در حدیث پیرامون معرفی آن فرقه آمده است، (ما أنا علیه وأصحابی) و بجز اهل سنت و جماعت هیچ گروهی یافت نمی‌شود که به تمام معنی متمسک به روش‌ها و منشه‌های رسول الله و یارانش باشد. به همین خاطر روافض طبعاً درهای آتش را برای اهل سنت باز می‌کنند. آقای تیجانی در کتاب خود، هم‌اشار صحابه را مطعون قرار داده و بر اهل سنت تاخته است. صرفاً بخاطر محبتی که اهل سنت با صحابه دارند. با توجه به این وضعیت طبعاً روافض، بیش از سایر فرق، از فرقه ناجیه (رستگار) فاصله دارند!؟

«نقدی بر تحریف حدیث رسول الله از جانب آقای تیجانی»

تیجانی می‌گوید: اجازه بفرمایید تا داستان اعرابی (مرد دهاتی) را که در مسجد رسول الله ﷺ و در محضر پیامبر و یارانش با کمال بی‌شرمی ادرار کرد، برایتان تعریف کنم. وقتی تنی چند از یاران بلند شده بر وی شمشیر کشیدند تا او را به قتل برسانند، رسول الله ﷺ آنان را منع کرد و فرمود: بگذارید او را موجب ناراحتی ادرار او نشوید و روی ادرار او آب بپاشید. زیرا شما مامور هستید تا با مردم سختگیری نکنید، امور را برای مردم آسان بگیرید: اسباب نفرت و دوری مردم را فراهم نسازید. صحابه چاره نداشتند جز اینکه از وی تبعیت کنند. رسول الله ﷺ مرد اعرابی را خواست، او را کنار خود نشاند و به او خوش آمد گفت، با نرمی و ملاحظت با وی برخورد کرد و به وی فهماند که مساجد، خانه خداوند هستند، نباید آلوده شوند. مرد اعرابی به آغوش اسلام در آمد و بعد از آن، مرتب و پاکیزه همواره به مسجد می‌آمد - آری، خداوند درست فرموده است، وقتی در قرآن خطاب به رسول الله می‌فرماید: ﴿وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظًا أَلْقَبُ لَأَنْفَضُوا مِنْ حَوْلِكَ﴾ [آل عمران: ۱۵۹] «اگر تو خشن و سنگ دل می‌بودی، حتماً از اطراف تو پراکنده می‌شدند»^(۱).

می‌گوییم:

داستان اعرابی قطعاً با این الفاظ نیامده است بلکه با تعبیری شبیه آن نقل گردیده است. بخاری از ابو هریره آن را چنین نقل کرده است: یک مرد بادیه نشین بلند شد و

در مسجد ادرار کرد. مردم او را بد و بیراه گفتند. رسول اکرم ﷺ فرمود: او را بگذارید و یک دلو آب بر محلی که ادرار کرده، بپاشید. همانا خداوند شما را مامور کرده تا بر مردم آسان بگیرید و سختگیر نباشید^(۱). اما آقای تیجانی در صدد بر آمده است تا زخم‌های روحی و روانی خود را که در اثر حسد نسبت به صحابه در او بوجود آمده است تخفیف دهد، لذا دست به تحریف روایت زده، چنین گفته است: «(تنی چند از صحابه شمشیرها را از غلاف کشیده می‌خواستند او را به قتل برسانند)؟! تمام روایات خلاف این دروغ سخن می‌گویند. این جمله به تعبیرهای متعددی آمده است. مانند (قام علیه بعض الناس) بعضی از حاضرین علیه او قیام کردند. (صاح به الناس) مردم در برابر این عمل او سر و صدا به راه انداختند - (فأسع الناس إليه) مردم به طرف او شتافتند - (فتناوله الناس) مردم او را گرفتند. (فقال أصحاب رسول الله مه، مه) یاران رسول الله فرمودند: بگذارید، بگذارید. این همه روایات مورد پسند آقای تیجانی واقع نشدند و او دست به تحریف حدیث زد تا ثابت کند که صحابه خشن و تندخو هستند، و قصدی به جز قتل و کشتار نداشتند. ولا حول ولا قوة إلا بالله.

آقای تیجانی در ادامه هذیان و یاوه گویی خود، می‌گوید: «رسول اکرم ﷺ با مرد بادیه نشین به ملاطفت و نرمی برخورد کرد و او مسلمان شد و بعد مرتب و با لباس و بدن پاکیزه به مسجد می‌آمد». به به، مگر آن مرد بادیه نشین کافر بود که آقای تیجانی می‌گوید: او در اثر ملاطفت رسول الله مسلمان شد؟! در سنن ابو داود از ابی هریره رضی الله عنه در این باره آمده است: مردی بادیه نشین وارد مسجد شد، رسول اکرم ﷺ نشسته بود. آن مرد دو رکعت نماز خواند و بعد چنین دعا کرد. پروردگارا، بر من و محمد رحم کن و بجز ما بر احدی رحم نکن. پیامبر ﷺ فرمود: چیز وسیع و گشاده‌ای را محدود و تنگ کردی. دیری نگذشت که آن مرد در گوشه مسجد ادرار کرد. مردم به طرف او شتافتند. رسول الله ﷺ جلوی آنان را گرفت و فرمود: خداوند شما را امر کرده تا بر مردم آسان بگیرید و سختگیری نکنید. بعد فرمود: یک دلو آب بر آن بپاشید^(۲). و در

۱- صحیح بخاری کتاب الوضوء باب صب الماء علی البول فی المسجد برقم (۲۱۷).

۲- سنن ابی داود ج ۱ کتاب الطهارات باب الأرض بصیبهها البول برقم (۳۸۰) و نگا صحیح ابو داود (۳۶۶).

روایت احمد با این الفاظ آمده است. «فقام إليه رسول الله ﷺ فقال: إنها بني هذا البيت لذكر الله والصلاة وإنه لا يزال فيه» رسول اکرم ﷺ به طرف او رفت و فرمود: همانا این خانه برای یاد خدا و نماز ساخته شده است. از آلودگی باید دور نگاه داشته شود. بعد یک دلو آب خواست و آن را روی محل پاشید. راوی می گوید: آن مرد صحرائی بعد از اینکه متوجه شد، گفت: رسول اکرم ﷺ بلند شده نزد من آمد. پدر و مادرم فدای او شود. و به من بد و بیراه نگفت، مرا عتاب نکرد و مرا نزد^(۱).

آقای تیجانی چگونه می گوید: او مسلمان شد؟!؟

از کجا می داند که آن مرد صحرائی بعد از آن با تن و لباس پاکیزه وارد مسجد می شد؟! بار خدایا، او را دکتر می گویند!!!

«نقدی بر دیدگاه آقای تیجانی درباره عبدالله بن عمر رضی الله عنهما»

آقای تیجانی می گوید: «... یا از عبدالله بن عمر، او نیز از جمله کسانی بود که از امام علی فاصله می گرفت و بعد از اینکه مردم با امام علی بیعت کردند، او با امام علی بیعت نکرد و درباره اینکه، بهترین مردم بعد از رسول الله ﷺ ابوبکر، عمر و عثمان هستند، و بعد از آن کسی بر کسی برتری ندارد و همه با هم برابرند، حدیث بیان می کرد. معنی این حدیث، این است که عبدالله بن عمر، امام علی را با توده مردم و مردم کوچه و بازار برابر می دانست، مانند یک فرد عادی که هیچ گونه فضل و فضیلتی نداشته باشد، او را به حساب می آورد. عبدالله چقدر بیگانه و نا آشنا است، درباره واقعیاتی که علمای بزرگ امت و ائمه درباره فضیلت امام علی بیان کرده اند. روایاتی که پیرامون فضیلت علی وارد شده اند، چنان مستند و معتبرند که این گونه روایات درباره هیچ یک از صحابه نیامده است. آیا عبدالله بن عمر حتی یک روایت درباره فضیلت امام علی شنیده است؟ آری، به خدا سوگند او درباره فضیلت امام علی زیاد شنیده است، و زیاد دانسته، اما سیاست و ما أدراك ما السياسة، سیاست حقایق را وارونه می کند و شگفتی می آفریند^(۲).

۱- المسند ج ۳ برقم (۱۰۵۳۸) ص (۵۷۲) مسند ابوهیره.

۲- ثم اهدیت ص (۱۴۲-۱۴۱) و آنگاه هدایت شدم ص (۲۳۴-۲۳۳).

می‌گوییم:

۱- آقای تیجانی بر صحابی رسول الله ﷺ، عبدالله بن عمر خرده گیری می‌کند صرفاً بخاطر اینکه او این حدیث را روایت کرده است و گمان می‌کند که این حدیث طعن بر امام علی است و او متوجه اعمال خود نیست. در حالی که او احادیث را تحریف می‌کند و برخی دیگر را صرفاً بخاطر اینکه این احادیث مشتمل بر مدح صحابه هستند، تجلیل می‌کند. او بی‌گمان هدف خود را پاک و مقدس می‌داند اما می‌پندارد که ابن عمر رضی الله عنهما قصد خرده گیری و عیبجویی امام علی را داشته است و پیرامون فضیلت ابوبکر، عمر و عثمان دست به وضع احادیث زده است. آفرین بر این گمراهی!

۲- قصد ابن عمر هرگز مطعون کردن امام علی یا اینکه او را بدون فضیلت جلوه دهد نبوده است. در حدیث مذکور، خوبی و بهتری مقید به امور مربوط به خلافت است. همان گونه که ابن عساکر از عبدالله بن یسار و او از سالم و او از ابن عمر نقل کرده است: «إنکم لتعلمون إنا کنا نقول علی عهد رسول الله ﷺ، أبی بکر، عمر و عثمان، یعنی فی الخلافة». یعنی، شما بخوبی آگاه هستید که ما در زمان رسول الله ﷺ می‌گفتیم: ابوبکر، عمر و عثمان یعنی در خلافت. همچنین در اصل حدیث که از طریق عبدالله عن نافع عن ابن عمر نقل شده است نیز چنین آمده است «کنا نقول فی عهد رسول الله ﷺ، من یکون أولى الناس بهذا الأمر؟ چه کسی شایسته‌تر برای خلافت است، در این باره در زمان حیات مبارک رسول اکرم ﷺ بحث و تبادل نظر داشتیم و می‌گفتیم، نخست ابوبکر و سپس عمر^(۱).

اگر عبدالله بن عمر فضیلتی برای امام علی قایل نبود، چگونه از رسول اکرم ﷺ روایت می‌کرد که حسن و حسین سردار جوانان اهل بهشت هستند، و حضرت علی که پدر حسن و حسین است. از فرزندان خود افضل و بهتر است^(۲) علاوه بر این امام بخاری از حضرت سعد بن عبیده نقل کرده است که: «شخصی نزد ابن عمر آمد و

۱- فتح الباری ج ۷ ص (۲۱).

۲- سنن ابن ماجه باب فضائل أصحاب الرسول ﷺ شماره (۱۱۸) و صحیح ابن ماجه (۹۶۹) آلبانی.

درباره عثمان از او پرسید. ابن عمر از خوبی‌های عثمان برای او بیان کرد، بعد ابن عمر پرسید: ممکن است تو از شنیدن تعریف او ناراحت شدی؟ آن شخص گفت: آری، ابن عمر گفت: خدا تو را ذلیل کند. بعد درباره علی سوال کرد. ابن عمر خوبی‌های علی را بیان کرد. بعد گفت: او آن است. خانه او وسط خانه‌های رسول الله ﷺ ساخته شده است. بعد ابن عمر گفت: ممکن است تو از شنیدن تعریف علی ناراحت شده‌ای؟ گفت: آری، ابن عمر گفت: خدا تو را ذلیل کند. برو و هرچه می‌خواهی در حقم انجام بده^(۱). در روایت نقل شده از عطاء آمده است «آن مرد گفت: من او را نمی‌پسندم، ابن عمر گفت: خداوند تو را نپسندد^(۲) آیا این همه روایات دال بر این هستند که ابن عمر فضیلتی برای امام علی قایل نبود؟ واقعیت این است که آقای تیجانی فقط با یک چشم نگاه می‌کند و بجز معایب و نقایص چیزی دیگر را نمی‌بیند. و معنی قول ابن عمر: «إن بیته أوسط بیوت النبی ﷺ، أی: أحسنها بناءً»^(۳).

۳- البته دلایل برای فضیلت، جایگاه و تقوای ابن عمر رضی الله عنه زیاد است. عباس قمی، محدث امامیه در کتاب خود «الکنی والألقاب» پیرامون معرفی شخصیت ابن عمر رضی الله عنه چنین آورده است: «عبدالله بن عمر صحابی نامداری است: ابن عبدالبر در استیعاب درباره او گفته است. از اهل تقوی و علم و فضل است و به شدت از آثار و روش‌های رسول اکرم ﷺ پیروی می‌کرد. در فتوا دادن بسیار محتاط بود. با حزم و احتیاط سخن می‌گفت. رسول اکرم ﷺ خطاب به همسرش حفصه، خواهر عبدالله فرمود: «برادرت عبدالله مرد بسیار شایسته و خوبی است، اگر نماز شب را می‌خواند. بعد از آن ابن عمر هرگز سحرخیزی را ترک نکرد^(۴)».

و (عالم دیگری از علمای بزرگ شیعه) امام ابن بابویه قمی، در کتاب خودش «الخصال»^(۵) به روایات ابن عمر استدلال می‌کند و آن‌ها را می‌پذیرد. و همچنین آقای

۱- صحیح بخاری کتاب الفضائل - باب فضایل علی شماره (۳۵۰۱).

۲- الفتح جلد ۷ ص ۹۱) به خصایص علی مراجعه شود.

۳- مآخذ سابق (ج ۷ ص ۹۱).

۴- الکنی و الألقاب ج ۱ ص (۳۶۴) چاپ مکتبه الصدر تهران.

۵- الخصال ص (۱۹۱-۱۸۴-۱۶۳-۷۲-۶۷-۳۱-۲۹).

محقق آن کتاب روایات وی را می‌پذیرد. آری، این است ابن عمر از دیدگاه امامیه اثناعشریه؟! (اما تیجانی رافضی، کاسه‌ی داغتر از اش از ابن عمر رضی الله عنهما عیب‌جویی می‌کند!).

«نقدی بر دیدگاه تیجانی پیرامون جایگزین کردن صحابه سپاسگزار به جای صحابه منقلبین»

آقای تیجانی می‌گوید: «صحابه شاکرین، آنانی که عهد و پیمان رسول الله صلی الله علیه و آله را نقض نکردند، مانند عمار بن یاسر، سلمان فارسی، ابی ذر، مقداد بن اسود خزیمه بن ثابت و ابی بن کعب و غیره، جای صحابه متقلب و مرتد مانند، معاویه، عمرو بن عاص، مغیره، ابو هریره، عکرمه، کعب الاحبار و غیره را گرفتند. خدا را در برابر این بینش و آگاهی سپاس می‌گویم^(۱)؟»

می‌گویم:

گناه معاویه چیست که در ردیف مرتدان قرار گیرد؟ معاویه مگر همان کسی نیست که امام معصوم، حسن بن علی با وی مصالحت کرد و خلافت را به وی سپرد؟ عمرو بن عاص چه گناهی را مرتکب شده است؟ اگر او بخاطر حمایت از معاویه مطرود است، باید بدانیم او کسی بود که از طرف امام حسن و امام حسین کاندیدی خلافت تعیین شده بود، اگر او بخاطر حمایت از معاویه بزه کار است، چرا امام حسن و امام حسین او را برای خلافت کاندید کرده بودند؟ در واقع مجرم بودن مغیره بن شعبه، عکرمه و کعب الاحبار برای من روشن نیست. تیجانی از این سه تن خلافت یا تخلفی را نقل نکرده است. البته آنچه که ظاهر و آشکار است، این است که آقای تیجانی دری از انقلاب و ارتداد را باز کرده، از هر کس که دل خوشی نداشته باشد، او را داخل آن قرار می‌دهد و دلیل ارتداد این صحابه را بیان نمی‌کند، زیرا می‌ترسد که ماهیت ناهنجارش نسبت به بهترین مردم روی زمین آشکار شود. اما ابو هریره، تنها جرمش این است که فضیلت ابوبکر و عمر را بیان می‌کند - این جرم به تنهایی برای مرتد بودن او کافی است.

۱- ثم اهدیت ص (۱۳۳) و آنگاه هدایت شدم ص (۲۱۹).

«نقدی بر دیدگاه تیجانی پیرامون واژه «اهل سنت و جماعت»

آقای تیجانی می‌گوید: چه کسی اصطلاح یا واژه «اهل سنت و جماعت» را رواج داده است؟! در تاریخ پیرامون این مطلب مطالعات و پژوهش زیادی انجام داده‌ام. آنچه که بدان دست یافته‌ام این است که سالی که معاویه در آن خلافت را بدست گرفت، به اتفاق «عام الجماعة» یعنی سال جماعت نامیده شد. دلیلش نیز این بود که امت بعد از به قتل رسیدن عثمان به دو گروه تقسیم شد، حامیان امام علی و پیروان معاویه - وقتی امام علی به شهادت رسید و معاویه بعد از صلح با امام حسن خلافت را به تمام معنی در دست گرفت و امیرالمومنین شد، آن سال به «سال جماعت» موسوم گردید. بدین ترتیب واژه «اهل سنت و جماعت» با مسمی شدن به این اسم، دال بر تبعیت و پیروی کردن از روش و منش معاویه و اتفاق بر آن است، «اهل سنت و جماعت» هرگز به معنی پیروان سنت رسول الله ﷺ نمی‌باشد^(۱).

می‌گوییم:

سنت در لغت، به معنی روش و سیره است و جماعت در لغت، به ضد تفرقه معرفی شده است. این تعریف لغوی واژه «اهل سنت و جماعت» است. تعریف اصطلاحی «سنت»، عبارت است از پیروی کردن از روش و منش پیامبر ﷺ و یاران او، در عمل^(۲)، رفتار، گفتار و اعتقاد. علامه ابن حزم اهل سنت را چنین تعریف می‌کند: «اهل سنت همان اهل حق‌اند و غیر آنان، اهل بدعت نام دارند - اهل سنت اصحاب رسول الله ﷺ و پیروان آنان از تابعین هستند - و بعد اصحاب حدیث و پیروان آنان از فقهای از زمان گذشته تا عصر حاضر، و کلیه کسانی از توده مردم در شرق و غرب گیتی که از روش صحابه، تابعین، محدثین و فقهای تاسی کنند، «اهل سنت و جماعت» گفته می‌شوند^(۳).

بدین ترتیب، اهل سنت، به کسانی گفته می‌شود که از سنت رسول الله ﷺ تبعیت کنند و معنی اصطلاحی «جماعت» یعنی گروهی که تابع و پیرو حق هستند. و منظور آن، گروه صحابه می‌باشد - همانطور که رسول اکرم ﷺ در پاسخ کسی که درباره گروه رستگار سوال کرد، فرمود: «ما أنا علیه وأصحابی» در روایتی دیگر این مطلب به

۱- ثم اهتدیت ص (۱۷۱-۱۷۰) و آنگاه هدایت شدم ص (۲۸۹-۲۸۸).

۲- منهج الاستدلال علی مسائل الاعتقاد عند أهل السنة، عثمان بن علی ج ۱ ص (۲۸).

۳- الفصل فی الملل والنحل لابن حزم ج ۲ ص ۲۷۱.

صراحت، چنین آمده است: «هي الجماعة» بنابراین، ابوشامه می‌گوید: هر جا حکم به لزوم تبعیت از جماعت آمده است، منظور از آن لزوم تبعیت از حق است، هر چند که تبعیت کنندگان از حق کمتر و دنبال روان باطل بیشتر باشند. زیرا حق همان است که نخستین جماعت، یعنی پیامبر و صحابه بر آن عمل می‌کردند، کثرت اهل باطل بعد از آنان ملاک نیست^(۱) لذا جماعت، به معنی پیروی کردن از پیامبر و یاران او می‌باشد و هر کس که از سیره و روش پیامبر و یاران او پیروی کند، بر حق عمل کرده است و حق است ولو اینکه یک نفر باشد. ابن مسعود^(۲) در این باره چنین فرموده است: .. إن الجماعة ما وافق الحق، وإن كنت وحدك، جماعة یعنی کسانی که با حق موافق باشند ولو اینکه یک نفر باشد^(۳)، بنابراین، سنت به معنی پیروی کردن از کتاب الله و سنت است. و جماعت، عبارت است از آنچه که صحابی بر آن اتفاق و اجماع کرده باشند. هر کس از کتاب، سنت و اجماع صحابه سخن بگوید و آن‌ها را ملاک و معیار حق بداند، از اهل سنت و جماعت می‌باشد، این است تعریفی که اهل سنت از واژه و اصطلاح، «اهل سنت و جماعت» دارند. لذا ادعا آقای تیجانی مبنی بر اینکه منظور از سنت متبعه، همان سنت معاویه، به معنی ناسزا گفتن به حضرت علی^(۴) است، دال بر دروغ رسوا کننده و جهالت او است و حکایت از کینه توزی یا بی‌علمی او دارد.

«نقدی بر دیدگاه تیجانی دایر بر اینکه رسول الله ﷺ درباره دوازده امام و اسامی آنان تصریح فرموده است»

آقای تیجانی می‌گوید: شما چگونه و بنابر چه دلیلی، از امامانی تقلید می‌کنید که دستگاه حکومت اموی یا عباسی بخاطر اغراض سیاسی آنان را منسوب کرده است و امامانی را که رسول اکرم ﷺ درباره تعداد و نام آنان به صراحت سخن گفته است، رها می‌کنید - چگونه از کسانی تقلید می‌کنید که پیامبر ﷺ را به معنی واقعی کلمه شناخته‌اند و کسی را که باب علم است و برای رسول الله ﷺ به منزله هارون برای حضرت موسی است، ترک می‌کنید - بعد او در حاشیه، «بخاری» و «ینابیع المودة» را به

۱- الباعث علی إنکار البدع و الحوادث لأبی شامة (ص ۹۱).

۲- ماخذ سابق.

عنوان ماخذ و منبع ذکر می کند^(۱).

می گویم:

۱- منظور آقای تیجانی از تعیین عدد ائمه اشاره به روایتی است که امام بخاری آن را ذکر کرده است. در صحیح بخاری حضرت جابر بن سمره می گوید: از رسول اکرم ﷺ شنیدم که فرمود: «یکون اثنا عشرة أميراً» دوازده امیر خواهد بود. بعد راوی می گوید: «قال كلمة لم أسمعها» یعنی رسول اکرم ﷺ بعد از آن جمله اول، کلمه ای را ذکر کرد که جابر می گوید من آن را خوب متوجه نشدم - بعد پدر جابر یعنی سمره گفت. آن کلمه که تو ای جابر متوجه نشده ای، این بود، «كلهم من قریش» یعنی تمام دوازده امام از قریش خواهند بود^(۲). شگفت آور این است که آقای تیجانی از حدیثی استدلال می کند که در واقع آن حدیث بزرگترین و مستندترین دلیل علیه خود او است «ولكنه لا يشعر»؟! زیرا منظور او از دوازده امیر، از فرزندان حضرت علی است و آنچه که روشن و متفق علیه است، این است که هیچ کدام از فرزندان حضرت علی به امامت و امارت نرسیده است، بجز خود حضرت علی. حتی حضرت امام حسن نیز امارت را برای حضرت معاویه رها کرد و به نفع او دست بردار شد و بقیه دوازده نفر قبل از اینکه به امارت برسند، فوت کردند یا شهید شدند! آقای تیجانی بر مبنای چه دلیلی حدیث را برای خود دلیل و مستمسک قرار می دهد؟ در واقع این حدیث دلیل اهل سنت است. زیرا امراء که نخستین آنان خلفای اربعه هستند، از قریش بودند. بعد نیز کسانی دیگر عملاً به امارت و خلافت رسیدند و آنان نیز از قریش بودند. مانند معاویه، حد اکثر آنچه که از حدیث مذکور استفاده می شود، این است که دوازده نفر از قریش به امارت خواهند رسید، همانطور که رسول الله ﷺ فرموده است لیکن محال و بسیار بعید است که منظور از آنان همان دوازده امامی باشند که شیعه از آنان استدلال می کند، زیرا همگی آنان قبل از مستولی شدن بر منصب امارت فوت کردند. بجز امام قائم، محمد بن حسن

۱- ثم اهتدیت ص (۱۷۰) و آنگاه هدایت شدم ص (۲۸۸).

۲- صحیح بخاری کتاب الأحكام، باب الاستخلاف برقم (۶۷۹۶) مسلم مع الشرح، کتاب الإمارة - الناس تبع لقریش (۱۸۲۱).

عسکری که طبق عقیده اهل تشیع در سن پنج سالگی داخل سرداب شده و در یک وقت و زمان مشخصی ظهور خواهد کرد. علاوه بر این، اگر عدد و آمار امراء را به دوازده منحصر و محدود کنیم، این خودش مساله‌ای است که با اعتقاد شیعه موافقت و همسانی ندارد. زیرا آنان مدعی هستند که نخستین امام، از میان دوازده امام، علی بن ابی طالب است و به این ترتیب، تعداد ائمه به سیزده می‌رسد، نه به دوازده؟! در صورتی که شیعه روی دوازده امام تاکید دارد، طبرسی در کتاب خود (أعلام الوری بأعلام الهدی) که نزد امامیه، کتاب بسیار معتبر و مستندی است، از ابی جعفر و او از جابر بن عبدالله الانصاری نقل می‌کند - جابر می‌گوید: «نزد فاطمه زهراء رسیدم، تخته‌ای که نام اوصیاء از فرزندان وی در آن نوشته شده بود، در جلوی او گذاشته بود. جابر می‌گوید: آن نام‌ها را شمردم دوازده بودند و آخرین آنان، امام قائم بود. از میان آنان سه نفر محمد نام داشت و چهار نفر علی مسمی بودند^(۱) و از زراره مروی است، می‌گوید: از ابو جعفر علیه السلام، شنیدم فرمود: «از اولاد حضرت محمد دوازده نفر محدث خواهند بود، همه آنان از فرزندان رسول الله صلی الله علیه و آله و از فرزندان علی بن ابی طالب هستند پس رسول الله صلی الله علیه و آله و حضرت علی هر دو پدر هستند - با توجه به آنچه که ذکر شد، توصیه من به آقایان شیعه، این است که بجای دوازده امامی (اثنا عشری) خود را به سیزده امامی (ثلاثة عشری) مسمی کنند؟؟!! و در غیر این صورت مسلک آنان مخالف با اعتقاد آنان خواهد بود؟!

۲- این گفته آقای تیجانی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله درباره نام‌های ائمه تصریح نموده و بطور معین آن‌ها را ذکر کرده است، دروغی آشکار است و از هیچ دلیلی صحیح و روشن چنین چیزی ثابت نیست. شگفت‌آور اینکه آقای خویی، مرجع بزرگ شیعه در صفحه ۱۲۵ کتاب خود «مسایل و درود» منکر این است. خویی در جواب یکی از سوال کنندگان می‌گوید: «روایات متواتره که از طریق خاص و عام به ما منتقل شده‌اند، تعداد ائمه را دوازده ذکر کرده‌اند ولی در مورد نام آنان ذکری و سخنی به میان نیامده است به گونه‌ای که بعد از رحلت امام سابق، شک و تردیدی درباره امام لاحق (بعدی) باقی نمانده باشد.. خواننده‌ی

محترم مشاهده می‌کنی که چقدر تضاد و تناقض در معتقدات شیعه وجود دارد! علاوه بر این، آقایان شیعه در تعیین اسماء ائمه اختلاف دارند. عده‌ای ائمه را از فرزندان حسین می‌دانند تا امام جعفر. بعد به سه فرقه تقسیم می‌شوند. یک فرقه امامت را به موسی بن جعفر اختصاص می‌دهد و خود را امامیه می‌گوید. فرقه دوم امامت را از آن اسماعیل بن جعفر می‌داند و خود را اسماعیلیه می‌گوید. و فرقه‌ای امامت را از آن محمد بن الحنفیه می‌داند... برای کسب اطلاع بیشتر به «فرق الشیعة» نوشته نوبختی مراجعه شود تا نهایت سرگردانی و سردرگمی آنان در این خصوص برایتان آشکار شود. باید گفت که ادعای آقای تیجانی دایر بر اینکه رسول اکرم ﷺ اسامی ائمه را به صراحت بیان کرده است، سخنی بسیار بی‌ارزش و بدون دلیل است.

«نقدی بر ادعای آقای تیجانی دایر بر اینکه صحابه قاتل علی هستند»

جناب تیجانی می‌گوید: «اگر پیروان و یاران موسی علیه السلام علیه هارون علیه السلام توطئه کردند و نزدیک بود او را به قتل برسانند، بعضی از اصحاب محمد صلی الله علیه و آله نیز هارون محمد را کشتند و فرزندان و حامیان او را تعقیب کردند. برای دستگیر کردن آنان زیر هر سنگ و داخل هر پلاسی رفتند و نام آنان را از لیست خارج کردند و مردم را از اختیار کردن نام «علی» برای فرزندان خود منع کردند؟^(۱)

می‌گوییم:

آیا می‌توان یک کتاب را پیدا کرد در آن، اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله قاتل، حضرت علی علیه السلام معرفی شده باشند؟! آری، دقت بفرمایید، جهالت چگونه جاهلان را وا می‌دارد که با واقعیات تاریخی مخالفت کنند؟! حقیقت مسلمة نزد شیعه و سنی این است که حضرت علی علیه السلام توسط خوارج به شهادت رسیده است و قاتل وی عبدالرحمن بن ملجم است. آیا از دیدگاه آقای تیجانی خوارج جز صحابه هستند؟! درباره این گفته تیجانی که صحابه از اختیار کردن اسم «علی» مردم را منع می‌کردند، چنان دروغ واضح و آشکاری است که نیاز به دفاع ندارد و برای من مقدر نیست که تفسیر یا تبصره‌ای پیرامون آن بنگارم بجز اینکه من از این هدایتی که نصیب آقای تیجانی شده است پناه می‌جویم!!

«آقای تیجانی حدیث رسول الله ﷺ را تحریف می کند»

تیجانی می گوید: «بعضی از یاران رسول الله ﷺ در نقل کردن حدیث، ثقه و قابل اعتماد نبودند. بسیاری احادیث را که مطابق میل آنان نبودند، باطل تلقی نموده‌اند و علی‌الخصوص احادیثی را که مورد وصیت رسول الله ﷺ بودند و موقع بیماری و وفات رسول الله گفته شدند - بطور مثال می‌توان حدیث زیر را ذکر نمود. در بخاری و مسلم آمده است، که رسول اکرم ﷺ موقع رحلت سه مطلب را توصیه کرد: یکی اینکه مشرکین را از جزیره عرب بیرون کنید - دوم اینکه وفد اسامه را امضا کنید، یعنی آن را بفرستید... بعد راوی می‌گوید: مطلب سوم را فراموش کرده‌ام. آیا این معقول است و عقل آن را می‌پذیرد، صحابه که حاضر در جلسه بودند و هر سه وصیت را در بیماری موت رسول الله ﷺ از وی شنیده‌اند، دوتا را یاد کرده و سومی را فراموش کنند حال آنکه آنان به قدری تیز هوش و دارای یادداشت قوی بودند که قصیده و اشعار بسیار طولانی را بعد از یک بار شنیدن از بر می‌کردند؟ هرگز باور کردنی و پذیرفتنی نیست. البته سیاست آنان را واداشت تا آن بخش از وصیت را فراموش کنند و سخنی از آن گفته نشود، این نیز یکی دیگر از اباطیل صحابه است. چون این بخش از وصیت بی‌گمان در مورد جانشینی علی بن ابی طالب بوده است، راوی آن را عمداً ذکر نکرده است^(۱).

جواب:

۱- این حدیث، بخشی از آن حدیث است که آقای تیجانی آن را به «مصیبت روز پنج‌شنبه» یاد می‌کند. ذکر این جز از حدیث در اینجا و عدم ذکر آن در بحث مذکور، آشکارا حدیث از این دارد که آقای تیجانی چقدر دارد با احادیث بازی می‌کند. دلیل مطرح نکردن این بخش از حدیث در مباحث سابق (رزیه یوم الخمیس) این است که این بخش از حدیث، مبین این مطلب است که رسول اکرم ﷺ صحابه را از نزد خود بیرون نرانده و آنان را طرد نکرده است. و مهم‌تر از همه، اینکه رسول اکرم ﷺ این توصیه‌ها را بعد از اینکه از نوشتن مکتوب منصرف شده بود، به صحابه ﷺ کرد، این خودش دلیل روشن و بسیار واضحی

است مبنی بر اینکه آنچه را که رسول اکرم ﷺ می‌خواست بنویسد، مطلب ضروری و مهمی نبود بلکه همانطور که حضرت عمر رضی الله عنه می‌اندیشید یک امر اختیاری بود.

۲- گوینده این جمله و کلمات (سومی را فراموش کرده‌ام) سعید بن جبیر، تابعی است. در روایتی دیگر چنین آمده است (وسکت عن الثالثة أو قالها فأنسيتها) از ذکر توصیه سومی خاموشی اختیار کرد یا اینکه او آن را گفته و من آن را فراموش کرده‌ام. بنابراین فراموش کننده سعید بن جبیر است و او تابعی است نه صحابی. لذا این گفته آقای تیجانی (آیا عقلانی است که صحابه حاضر در جلسه وصایای رسول الله را شنیده و سومی را فراموش کنند؟) دال بر جهالت و بی‌علمی او است. زیرا که صحابه حدیث را فراموش نکردند بلکه کسی که از صحابه روایت می‌کند، او فراموش کرده است. لذا آقای تیجانی مسئولیت فراموش کردن یک راوی را که بخشی از یک حدیث را فراموش کرده است، چگونه به گردن صحابی می‌اندازد - باز هم فرضاً اگر بپذیریم که صحابه بخشی از حدیث حتی تمام یک حدیث را فراموش کرده است، شگفت‌آور نیست، زیرا صحابه مانند سایر انسان‌ها هستند بعضی امور را فراموش می‌کنند و بعضی را بخاطر می‌سپارند آنان از چنین چیزی معصوم نیستند - ولی همانطور که در مباحث گذشته خاطر نشان کردم، عصمتی که آقای تیجانی آن را برای علی و فرزندان او قایل است، او را بر این گمان واداشته است که هر گونه خطا، فراموشی حتی سبقت کسانی که از صحابه صورت گیرد، آن را یک عیب و گناه در حق آنان تلقی کند. فنسأل الله التهمة لعقدة العصمة لدى الراضة!

«نقدی بر ادعای تیجانی دایر بر اینکه اختلاف میان ائمه اربعه دال بر مخالفت آنان با قرآن و سنت است»

آقای تیجانی می‌گوید: بدلیل اینکه در مذاهب اربعه اختلاف زیادی وجود دارد، لذا آن مذاهب بر گرفته از سخنان خدا و رسول او نیستند. زیرا رسول الله با قرآن مخالف نیست و سخنی خلاف قرآن نمی‌گوید^(۱).

جواب:

قصد دفاع از ائمه اربعه یا قصد بیان موجبات اختلاف فقهی آنان را ندارم. می‌خواهم توضیحاتی درباره گفته آقای تیجانی دایر بر اینکه اختلاف میان ائمه اربعه نشانگر این است که آن مذاهب بر گرفته از سخنان خدا و رسول الله ﷺ نیستند؟ بدهم. آقای تیجانی اگر اختلاف میان مذاهب دال بر این است که آن مذاهب غیر الهی و باطل هستند، ناچارم سخنان ابی جعفر طوسی، شیخ طایفه اثنی عشریه را برای هدایت نقل کنم. جناب طوسی می‌گوید: اختلاف میان مذاهب اثنا عشری، بیش از اختلاف میان مذاهب اربعه اهل سنت است. او در کتاب خود (عدة الأصول) چنین می‌گوید: در کتاب «استبصار و تهذیب الأحكام» بیش از هزار حدیث مختلف و مختص به فقه از ائمه علیهم السلام، نقل کرده‌ام. و در اکثر آن‌ها، اختلاف طایفه (شیعه) را درباره عمل کردن به آن‌ها یادآور شده‌ام. و این اختلاف بر احدی پنهان نیست. حتی اگر اختلاف طایفه (اثنا عشری) را درباره احکام به دقت مورد مطالعه قرار بدهی، آن را بیش از اختلافی که میان ابوحنیفه، شافعی و مالک وجود دارد، می‌بینی؟!^(۱).

بنابراین آقای تیجانی را بخاطر هدایت شدن بوسی مذهبی که بر حسب فکر و اندیشه کج او بدلیل وجود اختلافات فقهی، مذهب غیر الهی و آسمانی است، تبریک می‌گوییم.

نقدی بر سخنان تیجانی پیرامون مبحث (راهنمایی حق)

تیجانی داستان بسیار طولانی را تحت عنوان «راهنمایی حق» ذکر کرده است که خلاصه آن تقدیم خوانندگان محترم خواهد شد: یک زن و یک مرد با هم ازدواج می‌کنند. بعد از ازدواج خانواده زن و شوهر مطلع می‌شوند که زنی در او آن شیر خواری این همسر و شوهر، آن‌ها را شیر داده است. و هر کدام سه دفعه و پستان زن شیر دهنده را در دهان گرفته و مکیده است. این مساله به عنوان یک مشکل بزرگ در خانواده همسر و شوهر و حتی میان تمام مردم محله مطرح می‌شود. و آنان در صدد راه حل این معضل خانوادگی بر می‌آیند. و نزد فقها و مراجع دینی می‌روند. اکثر آنان به حرمت ازدواج فتوا می‌دهند. بالاخره آنان به (علامه) تیجانی مراجعه می‌کنند، او

۱- عدة الأصول للطوسی ج ۱ ص (۳۵۷-۳۵۶) چاپ سید الشهداء - نشر موسسه آل بیت نجف.

این معضل بزرگ را بوسیله فتوایی از فتاوی علی بن ابی طالب حل می کند و می گوید که امام علی بن ابی طالب بعد از مکیدن پانزده بار به حرمت ازدواج یا ثبوت حرمت شیر خواری فتوا داده است؟! بعد آقای تیجانی موضوع را در دادگاه مطرح می کند و با ارائه دلایل از کتب شیعه و سنت به غائله خاتمه داده و پیروزمندانه از محکمه قضا بیرون می آید.^(۱)

می گویم:

۱- فقهای اهل سنت درباره تعداد مکیدن اختلاف نظر دارند. یک گروه پنج بار مکیدن را موجب حرمت رضایت می داند. امام شافعی، یک روایت از امام احمد و فتوای عایشه، عبدالله بن زبیر، اسحاق، ابن مسعود، عطا و طاوس، مؤید خمس رضعات (پنج بار مکیدن) هستند گروه دوم مطلق شیر را موجب حرمت می داند، خواه قلیل باشد یا کثیر و هیچ تفاوتی میان قلیل و کثیر قائل نیست. و علی بن ابی طالب، ابی عباس، ابن مسیب، حسن، مکحول، زهری، قتاده، حماد، مالک، اوزاعی، ثوری و لیث مؤید این دیدگاه هستند و مطلق مکیدن شیر را موجب حرمت می دانند. گروه سومی معتقد به این است که سه بار مکیدن موجب حرمت است. و آنان عبارت اند از: ابو ثور، ابو عبید، داود و غیره^(۲) قول صحیح ان شاء الله، این است که کمتر از پنج بار مکیدن، حرمت رضاعت را ثابت نمی کند. همانطور که در احادیث صحیح آمده است. حضرت ام المومنین، عایشه رضی الله عنها می فرماید: «در قرآن ده بار مکیدن شیر موجب حرمت رضاعت بود ولی بعداً منسوخ شد و ده بار مکیدن به پنج بار مکیدن تقلیل یافته است. رسول الله صلی الله علیه و آله رحلت کرد و این (خمس رضعات) (پنج بار مکیدن) تلاوت می شد^(۳).

۱- ثم اهدیت ص (۱۸۴-۱۷۶) و آنگاه هدایت شدم ص (۳۱۱-۲۹۹).

۲- معنی، ابن قدامه ج ۱۱ ص (۳۱۲-۳۱۰) و مسلم مع الشرح ج ۱۰ ص (۴۶-۴۴) و بدایة المجتهد ابن رشد ج ۳ ص (۶۶-۶۴).

۳- مسلم مع الشرح کتاب الرضاع باب التحريم بخمس رضعات (۱۴۵۲).

* بعد از وفات رسول الله صلی الله علیه و آله تلاوت می شد به این معنی است که بعضی از مردم تلاوت می کردند چون از نسخ آن خبر نداشتند هنگامی که خبر نسخ به آن ها رسید، رجوع کردند و اجماع نمودند که تلاوت نمی شود ((شرح مسلم)) با اندکی تصرف ((مترجم)).

۲- این ادعای تیجانی که امام مالک حسب امیال و خواسته طبقه حکام فتوا می‌داد^(۱)، دروغ محض است. او حتی یک دلیل برای اثبات مدعای خود ارائه نداده است. او از کجا چنین سخنی را می‌گوید؟ اگر کسی از حکام از امام مالک تقلید کرده است، این عیبی محسوب نمی‌شود. زیرا امام کسی را امر به تقلید از خود نکرده است و از امام مالک به روایت صحیح ثابت است: «همانا من بشری هستم و مانند سایر اولاد آدم جایز الخطا هستم، نسبت به فتاوا و آراء من دقت شود، هر آنچه که موافق با کتاب الله و سنت باشد، بدان عمل کنید و آنچه که با کتاب الله و سنت موافقت نداشته باشد، آن را ترک کنید»^(۲).

۳- این گفته آقای تیجانی که علی بن ابی طالب (خمس عشر رضعات) پانزده بار مکیدن را موجب حرمت می‌داند^(۳)، افرا و دروغ محض است. زیرا فتوای حضرت علی در این خصوص، همانطور که از روایات صحیح ثابت است. این است که قلیل و کثیر رضاع، موجب حرمت است، یعنی مطلق مکیدن شیر را قطع نظر از تعداد، موجب حرمت رضاع می‌داند. (قول بخمس عشر رضعات) یعنی پانزده بار مکیدن از هیچ یک از علما ثابت نیست. اما شیعه دوازده امامی، در این باره دچار سردرگمی بسیار شگفتی هستند.

آقای طوسی در کتاب (تهذیب الأحکام) که در اصول و فروع از کتب مرجع شیعه محسوب می‌شود، روایات مختلف و متناقضی را آورده است. در یک روایت چنین آورده است. «عبید بن زراره می‌گوید: از ابی عبدالله علیه السلام سوال کردم: ما اهل بیت، تعدادمان زیاد است. در مواقع خوشی یا غم همه ما گرد هم می‌آییم، زن و مرد با هم تجمع می‌کنند. بسا اوقات زنان از اینکه سرشان لخت شود، بدلیل وجود مردان با شرم و حیا مواجه می‌شوند و گاهی مردان نیز خجالت می‌کشند از اینکه به طرف زنان نگاه کنند، حرمت رضاعت چگونه و با چند بار مکیدن ثابت می‌شود؟ فرمود: همان مقدار که گوشت و خون را تولید کند، عرض کردم: چه مقدار خون و گوشت را تولید می‌کند؟ فرمود: «می‌گفتند: که ده بار مکیدن مولد خون و گوشت می‌شود» عرض کردم: با ده

۱- ثم اهدیت ص (۱۷۸) و آنگاه هدایت شدم ص (۳۰۴-۳۰۳).

۲- معنی قول الإمام ص (۱۵۰) من ضمن مجموعة الرسائل المنيرية ج ۲.

۳- ثم اهدیت ص (۱۷۹) و آنگاه هدایت شدم ص (۳۰۴).

بار مکیدن حرمت رضاعت ثابت می‌شود؟ فرمود: «این فتوا را بگذار» و بعد فرمود: «هر چه که از نسب حرام است از رضاعت نیز حرام می‌گردد»^(۱) در روایتی دیگر از ابی عبدالله آمده است: «از شیر خوردن حرمت ثابت نمی‌شود مگر از خوردن همان مقدار که موجب تقویت استخوان و تولید گوشت باشد. اما یک بار، دو بار و سه - حتی ده بار - مکیدن به صورت متفرق و جداگانه، اشکالی ندارد»^(۲).

بعد آقای طوسی روایت می‌کند که ده بار مکیدن بلکه پانزده بار مکیدن، موجب حرمت نمی‌گردد. از ابی عبدالله مروی است، می‌گوید: شنیدم ده بار شیر خوردن حرمت را ثابت نمی‌کند. عمر بن یزید می‌گوید: از ابی عبدالله شنیدم فرمود: «پانزده بار شیر خوردن موجب حرمت نمی‌گردد»^(۳).

سپس آقای طوسی می‌خواهد میان این روایات متعارضه راه توفیق و تطبیقی را پیدا کند و در این راستا می‌گوید: این همه روایات و آنچه که مشابه این‌ها است، در صورتی موجب حرمت رضاعت نمی‌گردد که متفرقه باشند اما اگر پشت سر هم و پی در پی و بدون وقفه باشند، حرمت را ثابت می‌کنند. روایت هارون بن مسلم از ابی عبدالله که قبلاً بیان گردید مشتمل بر این توجیه و تطبیق است و آن اینکه وقتی که ابی عبدالله از ده بار شیر خوردن (عشر رضعات) سخن به میان آورد، فرمود: «لا بأس به إذا کن متفرقات» یعنی ده بار بصورت وقفه و جداگانه، موجب حرمت رضاعت نمی‌گردد. این سخن دال بر این است که اگر شیر خوردن‌ها متوالی و بدون وقفه باشند، حرمت را ثابت می‌کنند^(۴) آری، شیخ الطائفه تاکید دارد که ده بار مکیدن متوالی و بدون وقفه موجب حرمت رضاعت است و آقای تیجانی تاکید دارد که پانزده بار شیر خوردن پی در پی و تا سیر خوردن موجب حرمت می‌گردد، خواننده محترم بین چقدر تعارض و تناقص وجود دارد!؟

۴- این سخن آقای تیجانی که می‌گوید: بخاری را باز کردم و در آن روایتی از عایشه دیدم و در آن آمده بود که رسول اکرم ﷺ پنج بار مکیدن یا بیش از پنج

۱- تهذیب الأحکام للطوسی ج ۷ ص (۲۸۱) باب ما یحرم من النکاح من الرضاع وما لا یحرم منه.

۲- تهذیب الأحکام ج ۸ ص (۲۸۱).

۳- تهذیب الأحکام ج ۸ ص (۲۸۲).

۴- همان ماخذ.

بار را موجب حرمت گردانیده است^(۱)، این سخن آقای تیجانی دروغ است. زیرا بخاری چنین حدیثی را نقل نکرده است. بلکه امام مسلم حدیثی شبیه این حدیث را نقل کرده است و حدیث در پاراگراف گذشته بیان گردید.

۵ - تیجانی در این قضیه برای اثبات صحت ازدواج زن و مرد کتاب‌های اهل سنت مانند صحیح مسلم ابن رشد و فتاوی شیخ شلتوت و کتاب‌هایی را که قضات به آن‌ها استناد می‌کنند به عنوان گواه و دلیل ذکر کرده است. من نمی‌دانم که این جریان چه حجت و دلیلی برای آن‌هاست.

۶ - به سختی می‌توانم باور کنم که از میان همه این علما و قضات، حتی یک نفر هم نمی‌دانسته است که دلایل صحیح ثابت می‌کند که کمتر از پنج وعده شیر خوردن طفل از زنی غیر از مادرش موجب تحریم ازدواج نمی‌شود. به هر حال ممکن است همه آن‌ها در این امر دچار نوعی جهل شده باشند. دلیل آن واضح است و آن دور شدن آن‌ها از روش اهل سنت و جماعت است که پیروی از قرآن و سنت را واجب می‌داند و نه تقلید مذموم که روش استدلال تیجانی برای اثبات ادعاهایش است که در هنگام استناد به سنت رسول خدا ﷺ در پیش گرفته است. پس در چنین حالتی چه ایرادی به اهل سنت وارد است؟!.

شاید خواننده گرامی خواه شیعه باشد یا سنی با خواندن کتاب حاضر به نوعی احساس تندروری و خشن بودن عبارات آن نماید. این بدان علت است که تیجانی در کتاب‌هایش در مقابل اصحاب رسول خدا ﷺ یا را از حدود خود فراتر نهاده و با دروغ‌های بزرگ و زشت، اعمالی را که از آن‌ها سر زده است و سخنانی را که نگفته‌اند، به آن‌ها نسبت می‌دهد. بنابراین از خوانندگان گرامی می‌خواهم که عذر مرا در این باره بپذیرند.

۱ - ثم اهدیت ص (۱۲۸) و آنگاه هدایت شدم ص (۳۰۹).

مآخذ و منابع

كتب اهل سنت:

- ١- أباطيل يجب أن تمحى من التاريخ، تأليف: الدكتور إبراهيم على الشعوط، المكتب الإسلامي، چاپ ١٤٠٨ هـ ١٩٨٨.
- ٢- أبو هريرة وأقلام الحاقدين، بقلم: عبدالرحمن الزرععي، دار الأقم، الكويت، چاپ ١٤٠٥ هـ ١٩٨٤ م.
- ٣- إتحاف ذوي النجابة بما في القرآن والسنة من فضائل الصحابة، تأليف محمد العربي بن التبان المغربي، چاپ ١٤٠٥ هـ ١٩٨٥ م.
- ٤- الإتيقان في علوم القرآن، تأليف جلال الدين السيوطي، تعليق: الأستاذ محمد بن شريف السكر، مكتبة المعارف، الرياض، چاپ ١٤٠٧ هـ-١٩٨٧ م.
- ٥- أثر الإمامة في الفقه الجعفري وأصوله، تأليف: الدكتور علي السالوس، چاپ ١٤٠٢ هـ-١٩٨٢ م.
- ٦- الإجابة لإيراد ما استدرسته عائشة على الصحابة، تأليف: إمام بدر الدين الزركشي، تحقيق: سعيد الأفغاني، المكتب الإسلامي، چاپ ١٤٠٥ هـ-١٩٨٥ م.
- ٧- الأحاديث الموضوعية، تأليف: شيخ الإسلام ابن تيمية، تحقيق: محمود أرناؤوط، مكتبة دار العروبة للنشر والتوزيع، الكويت، چاپ ١٤٠٨ هـ-١٩٨٨ م.
- ٨- أبوحنيفة النعمان إمام أئمة الفقهاء، تأليف: وهبي سليمان الغاوجي، دار القلم، دمشق، چاپ ١٤٠٧ هـ-١٩٨٧ م.
- ٩- أحكام الجنائز وبدعتها، تأليف: محمد ناصر الدين الألباني، مكتبة المعارف، رياض، چاپ ١٤١٢ هـ-١٩٩٢ م.

- ١٠- الأحكام السلطانية والولايات الدينية، تأليف: أبي الحسن علي بن محمد البغدادي الماوردي، دار الكتب العلمية، بيروت.
- ١١- الإختلاف في اللفظ والرد الجهمية والمشبهة، تأليف: إمام عبدالله بن مسلم بن قتيبة الدينوري، دار الكتب العلمية، بيروت، چاپ ١٤٠٥هـ - ١٩٨٥م.
- ١٢- أخطاء يجب أن تصحح في التاريخ - استخلاف أبي بكر الصديق، تأليف: الدكتور جمال عبدالهادي، الدكتورة وفاء محمد رفعت جمعه، دار الوفاء للطباعة والنشر، مصر، چاپ ١٤٠٩هـ - ١٩٨٩م.
- ١٣- آراء المستشرقين حول القرآن الكريم وتفسيره، تأليف: د. عمر بن إبراهيم رضوان، دار الطيبة، رياض، چاپ ١٤١٣هـ - ١٩٩٢م.
- ١٤- إرشاد الغيبي إلى مذهب أهل البيت في صحب النبي، تأليف: الإمام محمد بن علي الشوكاني، تحقيق: مشهور سلمان، دار المنار للنشر، رياض، چاپ ١٤١٣هـ - ١٩٩٢م.
- ١٥- أسباب ورود الحديث، تأليف: جلال الدين السيوطي، تحقيق: يحيى إسماعيل أحمد، دار الكتب العلمية، بيروت، چاپ ١٤٠٤هـ - ١٩٨٤م.
- ١٦- أسباب النزول، تأليف: علي بن أحمد الواحدي، تخريج: عصام حميدان، دار الإصلاح، دمام، چاپ ١٤١١هـ - ١٩٩١م.
- ١٧- أسباب النزول، تأليف: جلال الدين السيوطي، بعناية: بديع اللحام، دار الهجرة، بيروت، چاپ ١٤١٠هـ - ١٩٩٠م.
- ١٨- الإستيعاب في معرفة الأصحاب، تأليف: أبي عمر يوسف بن عبدالله بن عبدالبر، تحقيق: علي محمد بجاوي، دار الجليل، بيروت، چاپ ١٤١٢هـ - ١٩٩٢م.
- ١٩- الأسرار المرفوعة في الأخبار الموضوعة، تأليف: ملا علي القاري، تحقيق: محمد بن لطفي الصباغ، المكتب الإسلامي، بيروت، چاپ ١٤٠٥هـ - ١٩٨٥م.
- ٢٠- الإسماعيلية تاريخ وعقائد، تأليف: إحسان إلهي ظهير، إدارة ترجمان السنة، لاهور باكستان، چاپ ١٤٠٦هـ - ١٩٨٦م.

- ٢١- الإصابة في تمييز الصحابة، تأليف: ابن حجر العسقلاني، تحقيق: علي محمد بجاوي، دار الجليل، بيروت، چاپ ١٤١٢هـ-١٩٩٢م.
- ٢٢- أصل الاعتقاد، تأليف: د. عمر سليمان الأشقر، مكتبة الفلاح، دار النفائس الكويت، چاپ ١٤١٠هـ-١٩٩٠م.
- ٢٣- أصول الدين عند الأئمة الأربعة واحدة، تأليف: د. ناصر بن عبدالله القفاري، دار الوطن چاپ ١٤١٤هـ.
- ٢٤- أصول مذهب الشيعة الإمامية الإثني عشرية عرض ونقض، تأليف: د. ناصر بن عبدالله قفاري، چاپ ١٤١٤هـ-١٩٩٣م.
- ٢٥- أضواء البيان في إيضاح القرآن بالقرآن، تأليف: محمد أمين بن محمد المختار الشنقيطي، مكتبة ابن تيمية- القاهرة، چاپ ١٤١٣هـ-١٩٩٢م.
- ٢٦- الأضواء السنية على مذاهب رافضي الاحتجاج بالسنة النبوية، تأليف: د. عمر سليمان الأشقر، دار النفائس- عمان، الأردن، چاپ ١٤١٢هـ-١٩٩٢م.
- ٢٧- أعلام الموقعين عن رب العالمين، تأليف: ابن قيم الجوزية، ترتيب: محمد عبدالسلام إبراهيم، دار الكتب العلمية، بيروت، چاپ ١٤١١هـ-١٩٩١م.
- ٢٨- أفعال الرسول ﷺ ودلالاتها على الأحكام الشرعية، تأليف: محمد سليمان الأشقر، مؤسسة الرسالة، بيروت چاپ ١٤٠٨هـ-١٩٨٨م.
- ٢٩- أقباس من مناقب أبي هريرة، تأليف: عبدالمنعم صالح العزى، دار المنطلق، دبي - الإمارات العربية المتحدة، چاپ ١٤١٢هـ-١٩٩١م.
- ٣٠- أمالي المحاملي، رواية ابن يحيى البيهقي، تحقيق: د. إبراهيم القيسي، المكتبة الإسلامية - عمان. دار ابن القيم، دمام، چاپ ١٤١٢هـ-١٩٩١م.
- ٣١- الإمام الجوزجاني ومنهجه في الجرح والتعديل، مع تحقيق كتابيه الشجرة في أحوال الرجال وإمارات النبوة، تحقيق: د. عبدالعليم البستوي، حديث أكاديمي - فيصل آباد، باكستان. دار الطحاوي- الرياض، چاپ ١٤١١هـ-١٩٩٠م.

- ٣٢- الإمامة من أبحاث الأفكار في أصول الدين، تأليف: سيف الدين الآمدي، تحقيق: محمد الزبيدي، دار الكتاب العربي، چاپ ١٤١٢هـ- ١٩٩٢م.
- ٣٣- كتاب الإمامة والرد على الرافضة، تأليف: أبي نعيم الأصفهاني، تحقيق: د. علي بن محمد الفقيهي، مكتبة العلوم والحكم- المدينة المنورة، چاپ ١٤٠٧هـ- ١٩٨٧م.
- ٣٤- الأنوار الرحمانية لهداية الفرقة التيجانية، تأليف: عبدالرحمن بن يوسف الأفريقي، تعليق: إسماعيل الأنصاري، دار البحوث العلمية والإفتاء والدعوة والإرشاد- رياض، چاپ ١٤٠٤هـ.
- ٣٥- أنيس الفقهاء في تعريفات الألفاظ المتداولة بين الفقهاء تأليف: الشيخ قاسم القونوي، تحقيق: د. أحمد بن عبدالرزاق الكبيسي، دار الوفاء للنشر والتوزيع، جدة، چاپ ١٤٠٦هـ- ١٩٨٦م.
- ٣٦- أوجز الخطاب في بيان موقف الشيعة من الأصحاب، تأليف: أبي محمد الحسيني، چاپ ١٤١٣هـ- ١٩٩٣م.
- ٣٧- آية التطهير بين أمهات المؤمنين وأهل الكساء، تأليف: د. علي أحمد السالوس، مكتبة ابن تيمية- الالكويت، چاپ ١٣٩٧هـ- ١٩٧٧م.
- ٣٨- بحوث في أصول التفسير، تأليف: د. محمد بن لطفي الصباغ، المكتب الإسلامي - بيروت، چاپ ١٤٠٨هـ- ١٩٨٨م.
- ٣٩- بدائع التفسير الجامع لتفسير ابن قيم الجوزية، جمع و تخريج: يسري السيد محمد، دار ابن الجوزي، چاپ ١٤١٤هـ- ١٩٩٣م.
- ٤٠- بدائع الفوائد، تأليف: الإمام ابن قيم الجوزية - تحقيق و تخريج: معروف مصطفى زريق، محمد وهبي سليمان، علي عبد الحميد بلطة جي، دار الخاني - الرياض. دار الخير- بيروت، دمشق، چاپ ١٤١٤هـ- ١٩٩٤م.
- ٤١- البداية والنهاية، تأليف: حافظ ابن كثير، تحقيق: د. أحمد أبو ملحم، د. علي العطوي، فؤاد سيد، مهدي ناصر الدين، علي عبد السايير، دار الكتب العلمية، بيروت، چاپ

١٤٠٥هـ - ١٩٨٥م.

٤٢- بذل المجهود في إثبات مشابهاة الرافضة لليهود، تأليف: عبد الله جميلي، مكتبة الغرباء الأثرية - المدينة المنورة - چاپ ١٤١٤هـ - ١٩٩٤.

٤٣- البرهان في أصول الفقه، تأليف إمام الحرمين أبو المعالي الجويني، تحقيق: عبد العظيم محمود الديب، دار الوفاء - المنصورة، مصر، چاپ ١٤١٢هـ - ١٩٩٢م.

٤٤- البينات في الرد على أباطيل المراجعات، تأليف: محمود الزعبي، چاپ ١٤٠٦هـ - ١٩٨٦م.

٤٥- بين الشيعة وأهل السنة، تأليف: إحسان إلهي ظهير، إدارة ترجمان السنة، لاهور باكستان، چاپ ١٤٠٦هـ - ١٩٨٦م.

٤٦- بين الشيعة والسنة دراسة مقارنة في التفسير وأصوله، تأليف: د. علي السالوس، دار الاعتصام، القاهرة.

٤٧- التأدب مع الرسول ﷺ في ضوء الكتاب والسنة، تأليف: حسن نور حسن، دار المجتمع - جدة، چاپ ١٤١٢هـ - ١٩٩١م.

٤٨- تاريخ ابن خلدون، تأليف: عبدالرحمن بن خلدون، دار الفكر - بيروت، چاپ ١٤٠١هـ - ١٩٨١م.

٤٩- التاريخ الإسلامي، جزء الخلفاء الراشدين، تأليف: محمود شاكر، المكتب الإسلامي، چاپ ١٤٠٥هـ - ١٩٨٥م.

٥٠- تاريخ الطبري (تاريخ الأمم والملوك) تأليف: محمد بن جرير الطبري، دار الكتب العلمية - بيروت، چاپ ١٤٠٨هـ - ١٩٨٨م.

٥١- تحريف النصوص من مأخذ أهل الأهواء في الاستدلال، تأليف: بكر أبو زيد، دار العاصمة - رياض، چاپ ١٤١٢هـ.

٥٢- تحفة الأحوذى بشرح جامع الترمذي، تأليف: الإمام محمد عبد الرحمن المباركفوري، دار الكتب العلمية - بيروت، چاپ ١٤١٠هـ - ١٩٩٠م.

- ٥٣- تحقیق مواقف الصحابة في الفتنة، تأليف: د. محمد آخزون، دار طيبة، دار العاصمة-
رياض، چاپ ١٤١٥هـ- ١٩٩٤م.
- ٥٤- تذكرة الحفاظ، تأليف: الإمام الذهبي، دار الفكر العربي.
- ٥٥- تصحيح الأخطاء والأوهام الواقعة في فهم أحاديث النبي عليه الصلاة والسلام،
تأليف: رائد بن صبري بن أبي علفة، رمادي للنشر- الدمام، چاپ ١٤١٤هـ- ١٩٩٤.
- ٥٦- التصوف المشاء والمصادر، تأليف: إحسان إلهي ظهير، إدارة ترجمان السنة، لاهور-
باكستان، چاپ ١٤٠٦هـ- ١٩٨٦م.
- ٥٧- تعريف بمذهب الشيعة الإمامية، تأليف: محمد أحمد التركماني، دار عمار للنشر والتوزيع
- عمان، چاپ ١٤٠٦هـ- ١٩٨٦م.
- ٥٨- تفسير البغوي (معالم التنزيل) تأليف: الإمام حسين بن مسعود البغوي، تحقيق: محمد
النمر، عثمان جمعة، سليمان الرحش، دار طيبة- الرياض، چاپ ١٤١٤هـ- ١٩٩٣م.
- ٥٩- تفسير التحرير والتنوير، تأليف: الإمام محمد طاهر بن عاشور، الدار التونسية للنشر.
٦٠- تفسير الحسن البصري، جمع وتوثيق ودراسة: د. محمد عبد الرحيم، دار الحديث -
القاهرة.
- ٦١- تفسير القرآن العظيم، تأليف الإمام حافظ ابن كثير، دار المعرفة - بيروت، چاپ
١٤٠٧هـ- ١٩٨٧م.
- ٦٢- تفسير القرآن، تأليف: الإمام عبد الرزاق بن همام الصنعاني، تحقيق: د. مصطفى مسلم
محمد، مكتبة الرشد- الرياض، چاپ ١٤١٠هـ- ١٩٨٩م.
- ٦٣- تفسير الطبري (جامع البيان في تأويل القرآن) دار الكتب العلمية - بيروت، چاپ
١٤١٢هـ- ١٩٩٢م.
- ٦٤- التفسير والمفسرون، تأليف: د. محمد حسين الذهبي، مكتبة وهبة - القاهرة، چاپ
١٤٠٩هـ- ١٩٨٩م.
- ٦٥- تفسير النسائي، تحقيق: سيد الجليمي، صبري الشافعي، مكتبة السنة - القاهرة، چاپ

١٤١٠هـ - ١٩٩٠م.

٦٦- تقريب التهذيب، تأليف: أحمد بن حجر العسقلاني، دار الكتب العلمية، - بيروت، تحقيق: مصطفى عبد القادر عطا، چاپ ١٤١٣هـ - ١٩٩٣م.

٦٧- التقريب لعلوم ابن القيم، تأليف: بكر أبو زيد، دار الراجية - الرياض، چاپ ١٤١١هـ.

٦٨- التمهيد والبيان في مقتل الشهيد عثمان، تأليف: محمد بن يحيى المالحقي، تحقيق: د. محمود يوسف زايد، دار الثقافة - الدوحة، چاپ ١٤٠٥هـ - ١٩٨٥م.

٦٩- التمهيد والبيان لما في الموطأ من المعاني والأسانيد، تأليف: الإمام ابن عبد البر الأندلسي، تحقيق: سعيد أحمد أعراب، چاپ ١٤١٢هـ - ١٩٩٢م.

٧٠- تنزيه الشريعة المرفوعة عن الأخبار الشنيعة الموضوعة، تأليف: علي بن محمد الكفاني، تحقيق: عبد الوهاب عبد اللطيف، عبد الله محمد الصديق، دار الكتب العلمية - بيروت، چاپ ١٤٠١هـ - ١٩٨١م.

٧١- تنوير الحوالك شرح موطأ مالك، تأليف: الإمام جلال الدين السيوطي، المكتبة الثقافية - بيروت، چاپ ١٤٠٨هـ - ١٩٨٨م.

٧٢- تهذيب الأسماء واللغات، تأليف: الإمام محي الدين بن شرف النووي، دار الكتب العلمية - بيروت.

٧٣- تهذيب تاريخ الخلفاء، تأليف: الإمام السيوطي، هذبه: الشيخ نايف العباس، دار الألباب - بيروت - دمشق، چاپ ١٩٩٠م.

٧٤- تهذيب الكمال في أسماء الرجال، تأليف: الحافظ جمال الدين يوسف المزني، تحقيق: د. بشار عواد معروف، مؤسسة الرسالة - بيروت، چاپ ١٤١٣هـ - ١٩٩٣م.

٧٥- التيجانية، تأليف: علي بن محمد الدخيل، دار طيبة، الرياض.

٧٦- تيسير الكريم الرحمان في تفسير كلام المنان، تأليف: عبد الرحمن السعدي، تقديم: محمد النجار، دار المدني - جدة، چاپ ١٤٠٨هـ - ١٩٨٨م.

٧٧- ثعلبة بن حاطب المفترى عليه، تأليف: عداب محمود الحمش، دار عالم الكتب -

- الرياض، چاپ ١٤٠٥هـ-١٩٨٥م.
- ٧٨- الثورة الإيرانية في ميزان الإسلام، تأليف: محمد منظور النعماني، ترجمه: د. سمير عبد الحميد إبراهيم، دار الصحوة للنشر.
- ٧٩- جامع المسانيد، تأليف: محمد فؤاد عبد الباقي، دار الحديث - القاهرة، چاپ ١٤١٢هـ-١٩٩١م.
- ٨٠- الجامع المفهرس لأطراف الأحاديث النبوية والآثار السلفية بتخريج محدث العصر الشيخ محمد ناصر الدين الألباني في كتبه المطبوعة، تأليف: سليم هلائي، دار ابن الجوزي - الدمام، چاپ ١٤٠٩هـ-١٩٨٩م.
- ٨١- جولة تاريخيه في عصر الخلفاء الراشدين، تأليف: د. محمد السيد الوكيل، دار المجتمع - جدة، چاپ ١٤٠٨هـ-١٩٨٧م.
- ٨٢- الحاوي للفتاوي، تأليف: الإمام جلال الدين السيوطي، دار الكتب العلمية - بيروت، چاپ ١٤٠٢هـ-١٩٨٢م.
- ٨٣- الحسن البصري وحديثه المرسل، تأليف: د. عمر عبد العزيز الجعبر، دار البشير- عمان، چاپ ١٤١٢هـ-١٩٩٢م.
- ٨٤- حقيقة الشيعة، تأليف: عبد الله الموصلبي، دار الحرمين للطباعة - القاهرة، چاپ ١٤١٢هـ-١٩٩٢م.
- ٨٥- حياة الصحابة، تأليف: الشيخ محمد الكاندهلوي، تحقيق: نايف العباس، محمد علي دولة، دار القلم - دمشق، چاپ ١٤١٠هـ-١٩٨٩م.
- ٨٦- خالد بن الوليد، تأليف: صادق إبراهيم العرجون، الدار السعودية للنشر والتوزيع - جدة، چاپ ١٤٠٧هـ-١٩٨٧م.
- ٨٧- خصائص أميرالمومنين علي بن ابي طالب، تأليف: الإمام عبدالرحمن شعيب النسائي، تحقيق: أبو إسحاق الجويني الأثري، دار الكتاب العربي - بيروت، چاپ ١٤٠٧هـ-١٩٨٧م.

- ٨٨- الخطوط العريضة، تأليف: محب الدين الخطيب، تعليق: محمد مال الله، چاپ ١٤٠٩ هـ.
- ٨٩- الخلافة والملك، تأليف: أبي الأعلى المودودي، تعريب: أحمد إدريس، دار القلم - الكويت، چاپ ١٣٩٨ هـ - ١٩٧٨ م.
- ٩٠- دراسة عن الفرق في تاريخ المسلمين (الخوارج والشيعة) تأليف: د. أحمد محمد جلي، مركز الملك فيصل للبحوث والدراسات الإسلامية - الرياض، چاپ ١٤٠٦ هـ - ١٩٨٦ م.
- ٩١- الدرر في اختصار المغازي والسير، تأليف: ابن عبد البر، تخريج: مصطفى ديب البغا، مؤسسة علوم القرآن - دمشق، چاپ ١٤٠٤ هـ - ١٩٨٤ م.
- ٩٢- الدر المنثور في التفسير بالمأثور، تأليف: جلال الدين السيوطي، دار الكتب العلمية - بيروت، چاپ ١٤١١ هـ - ١٩٩٠ م.
- ٩٣- دلائل النبوة، تأليف: الإمام إساعيل الأصفهاني، مساعد بن سليمان الحميد، دار العاصمة - الرياض، چاپ ١٤١٢ هـ.
- ٩٤- الدين الخالص، تأليف: محمد صديق البخاري، مكتبة دار التراث - القاهرة.
- ٩٥- رجال الشيعة في الميزان، تأليف: عبدالرحمن الزرعي، دار الأرقم - الكويت، چاپ ١٤٠٣ هـ - ١٩٨٣ م.
- ٩٦- الرحيق المختوم، تأليف: صفى الرحمن المباركفوري، دار السلام - الرياض. دار الوفاء - مصر، چاپ ١٤١١ هـ - ١٩٩١ م.
- ٩٧- رسالة في الرد على الرافضة، تأليف: أبو حامد محمد المقدسي، تحقيق: عبد الوهاب عبد الرحمن، الدار السلفية - الهند، چاپ ١٤٠٣ هـ - ١٩٨٣ م.
- ٩٨- رسالة في الرد على الرافضة، محمد بن عبد الوهاب، تحقيق: ناصر بن سعد الرشيد، دار طيبة - الرياض.
- ٩٩- الرياض النضرة في مناقب العشرة، تأليف: الإمام أحمد المشهور بمحب الطبري، دار الكتب العلمية - بيروت، چاپ ١٤٠٥ هـ - ١٩٨٥ م.

- ١٠٠- زاد المعاد في هدي خير العباد، تأليف: ابن قيم الجوزية، تحقيق: شعيب الأرنؤوط، عبد القادر الأرنؤوط، مؤسسة الرسالة. مكتبة المنار الإسلامية - الكويت، چاپ ١٤٠٥هـ-١٩٨٥م.
- ١٠١- زيد بن ثابت كاتب الوحي وجامع القرآن، تأليف: صفوان عدنان داوودي، دار القلم - دمشق، چاپ ١٤١١هـ-١٩٩٠م.
- ١٠٢- سلسلة الأحاديث الصحيحة، تأليف: محمد ناصر الدين الألباني، المكتب الإسلامي - بيروت، مكتبة المعارف - الرياض.
- ١٠٣- سلسلة الأحاديث الضعيفة والموضوعة، تأليف: محمد ناصر الدين الألباني، المكتب الإسلامي - بيروت، چاپ ١٤٠٥هـ-١٩٨٥م.
- ١٠٤- كتاب السنة، تأليف: الإمام عبد الله بن الإمام أحمد بن حنبل، تحقيق: د. محمد بن سعيد القحطاني، الرمادي للنشر - الدمام، المؤمن للتوزيع - الرياض، چاپ ١٤١٤هـ-١٩٩٤م.
- ١٠٥- سنن أبي داود، تعليق: عزت دعاس، عادل السيد، دار الحديث - بيروت، چاپ ١٣٩٤هـ-١٩٧٤م.
- ١٠٦- سنن ابن ماجه، تحقيق: محمد فؤاد عبد الباقي، دار إحياء التراث العربي، چاپ ١٣٩٥هـ-١٩٧٥م.
- ١٠٧- سنن الدار قطني، تحقيق: عبد الله هاشم ياني المدني، و بذيله التعليق المغني على الدار القطني، تأليف: محمد شمس الحق آبادي، دار المعرفة - بيروت، چاپ ٣٨٦هـ-١٩٦٦م.
- ١٠٨- سنن الدارمي، تحقيق: د. مصطفى ديب البغا، دار القلم - دمشق، چاپ ١٤١٢هـ-١٩٩١م.
- ١٠٩- سير أعلام النبلاء، تأليف: الإمام شمس الدين محمد الذهبي، تحقيق: شعيب الأرنؤوط، مؤسسة الرسالة - بيروت، چاپ ١٤١٢هـ-١٩٩٢م.

- ١١٠- السيرة الحلبية، تأليف: الإمام علي بن برهان الدين الحلبي، دار إحياء التراث العربي - بيروت.
- ١١١- السيرة النبوية الصحيحة، تأليف: د. أكرم ضياء العمري، مكتبة العلوم والحكم - المدينة المنورة، چاپ ١٤١٢هـ - ١٩٩٢م.
- ١١٢- السيرة النبوية، تأليف: ابن هشام، تحقيق: عمر عبد السلام التدمري، دار الكتاب العربي - بيروت، چاپ ١٤٠٨هـ - ١٩٨٧م.
- ١١٣- شرح الزرقاني على موطأ الإمام مالك، تأليف: محمد بن عبد الباقي الزرقاني، دار الكتب العلمية - بيروت، چاپ ١٤١١هـ - ١٩٩٠م.
- ١١٤- شرح العلامة الزرقاني على المواهب اللدنية، دار المعرفة - بيروت، چاپ ١٤١٤هـ - ١٩٩٣م.
- ١١٥- الشريعة، تأليف: الإمام محمد بن حسين الآجري، تحقيق: محمد حامد الفقي، دار السلام - الرياض، چاپ ١٤١٣هـ - ١٩٩٢م.
- ١١٦- الشهاب الثاقب في الذب عن الصحابي الجليل ثعلبة بن حاطب، تأليف: سليم الهلالي، دار عمار - عمان، چاپ ١٤٠٥هـ.
- ١١٧- الشيخان: أبو بكر الصديق وعمر بن الخطاب وولدهما برواية البلاذري في أنساب الأشراف، تحقيق: د. إحسان صدقي العمدة، مؤسسة الشراع العربي - الكويت، چاپ ١٩٨٩م.
- ١١٨- الشيعة الإمامية الإثني عشرية في ميزان الإسلام، تأليف: ربيع بن محمد سعودي، مكتبة ابن تيمية - القاهرة. مكتبة العلم - جدة، چاپ ١٤١٤هـ.
- ١١٩- الشيعة وأهل البيت، تأليف: إحسان إلهي ظهير، إدارة ترجمان السنة - لاهور، باكستان.
- ١٢٠- الشيعة والتشيع فرق وتاريخ، تأليف: إحسان إلهي ظهير، إدارة ترجمان السنة - لاهور، چاپ ١٤٠٤هـ - ١٩٨٤م.

- ١٢١- الشيعة والسنة، تأليف: إحسان إلهي ظهير، إدارة ترجمان السنة - لاهور، باكستان.
- ١٢٢- الشيعة و صكوك الغفران، تأليف: محمد مال الله، مكتبة ابن تيميه، چاپ ١٤١١هـ.
- ١٢٣- الشيعة والقرآن، تأليف إحسان إلهي ظهير، إدارة ترجمان السنة - لاهور، باكستان، چاپ ١٤٠٣هـ- ١٩٨٣م.
- ١٢٤- الشيعة والمتعة، تأليف: محمد مال الله، تقديم: نظام الدين الأعظمي، مكتبة ابن تيميه، چاپ ١٤٠٩هـ.
- ١٢٥- صحابة رسول الله ﷺ في الكتاب والسنة، تأليف: عيادة أيوب الكبيسي، دار القلم - دمشق. المنار - بيروت، چاپ ١٤٠٧هـ- ١٩٨٦م.
- ١٢٦- الصحابة ومكانتهم في الإسلام، تأليف: نور عالم الأميني، دار الصحوة للنشر - القاهرة، چاپ ١٤٠٩هـ- ١٩٨٩م.
- ١٢٧- الصحابي وموقف العلماء من الاحتجاج بقوله، تأليف: د. عبدالرحمن الدرويش، مكتبة الرشد - الرياض، چاپ ١٤١٣هـ- ١٩٩٢م.
- ١٢٨- صفة النفاق وذم المنافقين، تأليف: الحافظ جعفر بن محمد الفريابي، تحقيق وشرح: أبي عبد الرحمن الأثري، دار الصحابة للتراث - طنطا، مصر، چاپ ١٤٠٨هـ- ١٩٨٨م.
- ١٢٩- الصواعق المحرقة في الرد على أهل البدع والزندقة، ويليه كتاب تطهير الجنان واللسان عن الخطورة والتفوه بثلب سيدنا معاوية بن أبي سفيان، كلاهما تأليف: أحمد بن حجر الهيتمي، دار الكتب العلمية - بيروت، چاپ ١٤٠٣هـ- ١٩٨٣م.
- ١٣٠- صورتان متضادتان عند أهل السنة والشيعة الإمامية، تأليف: علي حسن الندوي، دار البشير - جدة، چاپ ١٤١٠هـ- ١٩٩٠م.
- ١٣١- صحيح أشراف الساعة، تأليف: مصطفى أبو النصر الشلبي، مكتبة السوادي للتوزيع - جدة، چاپ ١٤١٣هـ- ١٩٩٢م.
- ١٣٢- صحيح البخاري، ضبط وفهرسه: د. مصطفى ديب البغا، دار ابن كثير - دمشق. بيروت، اليمامة للطبع والنشر - دمشق، بيروت، چاپ ١٤١٠هـ- ١٩٩٠م.

- ١٣٣- صحيح الجامع الصغير وزيادته، تأليف: محمد ناصر الدين الألباني، المكتب الإسلامي - بيروت، چاپ ١٤٠٨ هـ - ١٩٨٨ م.
- ١٣٤- صحيح سنن ابن ماجه، تأليف: محمد ناصر الدين الألباني، مكتب التربية العربي لدول الخليج، الرياض، چاپ ١٤٠٨ هـ - ١٩٨٨ م.
- ١٣٥- صحيح سنن أبي داود، تأليف: محمد ناصر الدين الألباني، مكتب التربية العربي لدول الخليج - الرياض، چاپ ١٤٠٩ هـ - ١٩٨٩ م.
- ١٣٦- صحيح سنن الترمذي، تأليف: محمد ناصر الدين الألباني، مكتب التربية لدول الخليج، الرياض، چاپ ١٤٠٨ هـ - ١٩٨٨ م.
- ١٣٧- صحيح سنن النسائي، تأليف: محمد ناصر الدين الألباني، مكتب التربية لدول الخليج - الرياض، چاپ ١٤٠٩ هـ - ١٩٨٨ م.
- ١٣٨- صحيح السيرة النبوية، تأليف: إبراهيم العلي، دار النفائس للنشر والتوزيع - العبدلي - أردن، چاپ ١٤١٥ هـ - ١٩٩٥ م.
- ١٣٩- صحيح السيرة النبوية المسماة «السيرة الذهبية» تأليف: محمد بن رزق الطرهوني، دار ابن تيمية - القاهرة، چاپ ١٤١٠ هـ.
- ١٤٠- صحيح مسلم بشرح الإمام النووي، مؤسسة قرطبة، چاپ ١٤١٢ هـ - ١٩٩١ م.
- ١٤١- الصحيح المسند من أحاديث الفتن والملاحم وأشراط الساعة، تأليف: مصطفى العدوي، دار الهجرة - الرياض، چاپ ١٤١٢ هـ - ١٩٩١ م.
- ١٤٢- الصحيح المسند من فضائل الصحابة، تأليف: مصطفى العدوي، مكتبة الكوثر - الرياض، دار الهجرة - صفاء - اليمن، چاپ ١٤١٠ هـ - ١٩٩٠ م.
- ١٤٣- الضعفاء الصغير - تأليف: الإمام محمد بن إساعيل البخاري - ويليهِ الضعفاء والمتروكين تأليف: الإمام أحمد بن شعيب النسائي، تحقيق: محمود إبراهيم زايد، دار المعرفة - بيروت، چاپ ١٤٠٦ هـ - ١٩٨٦ م.
- ١٤٤- ضعيف الجامع الصغير وزيادته - تأليف: محمد ناصر الدين الألباني، المكتب

- الإسلامي - بيروت، چاپ ١٤١٠هـ - ١٩٩٠م.
- ١٤٥ - ضعيف سنن ابن ماجه - تأليف: محمد ناصر الدين الألباني - المكتب الإسلامي بيروت، چاپ ١٤٠٨هـ - ١٩٨٨م.
- ١٤٦ - ضعيف سنن أبي داود، تأليف: محمد ناصر الألباني، المكتب الإسلامي، بيروت، چاپ ١٤١٢هـ - ١٩٩١م.
- ١٤٧ - ضعيف النسائي، تأليف: محمد ناصر الألباني، المكتب الإسلامي - بيروت، چاپ ١٤١١هـ - ١٩٩٠م.
- ١٤٨ - طه حسين في ميزان العلماء والأدباء، تأليف: محمود مهدي الإستانبولي، المكتب الإسلامي - بيروت، چاپ ١٤٠٣هـ - ١٩٨٣م.
- ١٤٩ - الطبقات الكبرى، تأليف: ابن سعد، دار صادر - بيروت.
- ١٥٠ - طريق المهجرتين وباب السعادتين، تأليف: ابن قيم الجوزية، تخريج عمر بن محمود أبو عمر، دار ابن القيم - الدمام، چاپ ١٤٠٩هـ - ١٩٨٨م.
- ١٥١ - عبدالله بن سبأ وأثره في أحداث الفتنة في صدر الإسلام، تأليف: سليمان بن حمد العودة، دار طيبة، الرياض، چاپ ١٤١٢هـ.
- ١٥٢ - عصر الخلافة الراشدة، تأليف: د. أكرم ضياء العمري، مكتبة العلوم والحكم - المدينة المنورة، چاپ ١٤١٤هـ - ١٩٩٤م.
- ١٥٣ - عقائد الثلاث والسبعين فرقة، تأليف: أبي محمد اليميني، تحقيق: محمد بن عبد الله الغامدي، مكتبة العلوم والحكم، چاپ ١٤١٤هـ.
- ١٥٤ - العقائد السلفية بأدلتها النقلية والعقلية، تأليف: أحمد بن حجر البنعلي، چاپ ١٤١٥هـ - ١٩٩٤م.
- ١٥٥ - العقد الفريد، تأليف: أحمد بن محمد بن عبد ربه، دار الكتب العلمية، بيروت، تحقيق: مفيد محمد قميحة، چاپ ١٤٠٧هـ - ١٩٨٧م.
- ١٥٦ - عقيدة الإمامية عند الشيعة الأثني عشرية، تأليف: د. علي السالوس، دار الاعتصام -

- القاهرة، چاپ ١٤٠٧ هـ - ١٩٨٧ م.
- ١٥٧- عقيدة أهل السنة والجماعة في الصحابة الكرام، تأليف: د. ناصر بن علي الشيخ، مكتبة الرشد - الرياض، چاپ ١٤١٣ هـ - ١٩٩٣ م.
- ١٥٨- العلل المتناهية في الأحاديث الواهية، تأليف: عبد الرحمن بن الجوزي، تقديم: خليل الميس، دار الكتب العلمية - بيروت: چاپ ١٤٠٣ هـ - ١٩٨٣ م.
- ١٥٩- العلل ومعرفة الرجال، تأليف: الإمام أحمد بن حنبل، تحقيق: وصي الله عباس، المكتب الإسلامي - بيروت، دار الخاني - الرياض، چاپ ١٤٠٨ هـ - ١٩٨٨ م.
- ١٦٠- العلل الواردة في الأحاديث النبوية، تأليف: الإمام علي بن عمر الدارقطني، تحقيق: د. محفوظ الرحمن زين الله السلفي، دار طيبة - الرياض، چاپ ١٤٠٥ هـ - ١٩٨٥ م.
- ١٦١- عمدة التفسير عن الحافظ ابن كثير، تحقيق: أحمد شاكر، مكتبة التراث الإسلامي.
- ١٦٢- العواصم من القواصم في تحقيق مواقف الصحابة بعد وفاة النبي ﷺ، تأليف: الإمام أبو بكر بن عربي المالكي، تحقيق: محب الدين الخطيب، تحرير: محمود مهدي الإستانبولي، تعليق: مركز السنة للبحث العلمي، مكتبة السنة - القاهرة، چاپ ١٤١٢ هـ.
- ١٦٣- عون الباري لحل أدلة البخاري، تأليف: صديق حسن القنوجي، دار الرشيد - حلب.
- ١٦٤- عون المعبود شرح سنن أبي داود، تأليف: محمد شمس الحق آبادي، مع شرح الحافظ ابن قيم الجوزية، دار الكتب العلمية - بيروت، چاپ ١٤١٠ هـ - ١٩٩٠ م.
- ١٦٥- عيون الأثر في فنون المغازي والشمائل والسير، تأليف: الحافظ محمد بن محمد بن سيد الناس، تحقيق: د. محمد العيد الخضراوي، محي الدين مستو، مكتبة دار التراث - المدينة المنورة. دار ابن كثير - دمشق، چاپ ١٤١٣ هـ - ١٩٩٢ م.
- ١٦٦- الفتاوى العراقية، تأليف: شيخ الإسلام ابن تيمية، تحقيق: عبد الله عبد الصمد المفتي، مطبعة الجاحظ - بغداد.
- ١٦٧- فتح الباري بشرح صحيح البخاري، تأليف: الإمام أحمد بن حجر العسقلاني، تحقيق: محب الدين الخطيب، المكتبة السلفية - القاهرة، چاپ ١٤٠٨ هـ.

- ١٦٨- فتح القدیر الجامع بین فنی الروایة والدراية من علم التفسیر، تألیف: محمد بن علی الشوکانی، علق علیه: سعید محمد اللحام، دار الفکر - بیروت، چاپ ١٤١٢ هـ - ١٩٩٢ م.
- ١٦٩- الفتنة ووقعة الجمل برواية سيف بن عمر الضبي الأسدي، جمع: أحمد راتب العرموش، دار النفائس - بیروت، چاپ ١٤٠٦ هـ - ١٩٨٦ م.
- ١٧٠- الفتوح، تألیف: أحمد بن أعثم الكوفي، تحقیق: د. سهیل زکار، دار الفکر - بیروت، چاپ ١٤١٢ هـ - ١٩٩٢ م.
- ١٧١- الفرق بین الفرق، تألیف: الإمام عبد القاهر البغدادي، تعلیق: الشيخ إبراهيم رمضان، دار المعرفة - بیروت، چاپ ١٤١٥ هـ - ١٩٩٤ م.
- ١٧٢- الفصل في الملل والأهواء والنحل، تألیف: علي بن أحمد المعروف بابن حزم، تحقیق: د. محمد إبراهيم نصر، د. عبد الرحمن عميره، شركة مكاتبات عكاظ، چاپ ١٤٠٢ هـ - ١٩٨٢ م.
- ١٧٣- فضائل أبي بكر الصديق، تألیف: عبد الرحمن عبد الخالق، چاپ ١٤٠٩ هـ - ١٩٨٨ م.
- ١٧٤- فضائح الباطنية، تألیف: أبو حامد الغزالي، تحقیق: عبد الرحمن البدوي، مؤسسة دار الكتب الثقافية - الكويت.
- ١٧٥- فضائل الصحابة، تألیف: الإمام أحمد بن حنبل، تحقیق: وصي الله محمد عباس، مؤسسة الرسالة - بیروت، چاپ ١٤٠٣ هـ - ١٩٨٣ م.
- ١٧٦- فقه السيرة، تألیف: محمد الغزالي، تحقیق: الشيخ محمد ناصر الدين الألباني، دار القلم - دمشق، چاپ ١٤٠٩ هـ - ١٩٨٩ م.
- ١٧٧- الفكر الصوفي في ضوء الكتاب والسنة، تألیف: عبد الرحمن عبد الخالق، دار الفيحاء - دمشق، مكتبة السلام الرياض، چاپ ١٤١٤ هـ - ١٩٩٤ م.
- ١٧٨- فنون الأفتان في عيون علوم القرآن، تألیف: عبد الرحمن بن الجوزي، تحقیق: حسن ضياء الدين عتر، دار البشائر الإسلامية - بیروت، چاپ ١٤٠٨ هـ - ١٩٨٧ م.

- ١٧٩- الفوائد، تأليف: الحافظ تمام بن محمد الرازي، تحقيق: حمدي عبد المجيد السلفي، مكتبة الرشد - الرياض، چاپ ١٤١٢هـ - ١٩٩٢م.
- ١٨٠- الفوائد البدعية في فضائل الصحابة و ذم الشيعة، جمع: أحمد فريد، دار الضياء - الرياض، چاپ ١٤٠٩هـ - ١٩٨٩م.
- ١٨١- في ظلال القرآن، تأليف: سيد قطب، دار الشروق - بيروت، القاهرة، چاپ ١٤٠٥هـ - ١٩٨٥م.
- ١٨٢- القاموس المحيط، تأليف: محمد بن يعقوب الفيروز آبادي، مؤسسة الرسالة، بيروت، چاپ ١٤٠٧هـ - ١٩٨٧م.
- ١٨٣- القبس في شرح موطأ مالك بن أنس، تأليف: أبي بكر بن العربي، تحقيق: د. محمد عبد الله ولد كريم، دار الغرب الإسلامي - بيروت، چاپ ١٩٩٢.
- ١٨٤- القصيمية دراسة نقدية لنصوص السيرة النبوية، تأليف: محمد الصوياني، چاپ ١٤٠٩هـ - ١٨٩م.
- ١٨٥- القول المعتبر في تحقيق رواية (كل أحد أفقه من عمر)، تأليف: نزار محمد عرعور، دار الراجية - الرياض، چاپ ١٤٠٩هـ - ١٩٨٩م.
- ١٨٦- الكامل في التاريخ، تأليف: علي بن أبي بكر معروف به ابن اثير - تحقيق عبد الله قاضي، دار الكتب العلمية - بيروت، چاپ ١٤٠٧هـ - ١٩٨٧م.
- ١٨٧- كتاب الأمالي، تأليف: أبي عبد الله محمد الزبيدي، عالم الكتب - بيروت، چاپ ١٤٠٤هـ - ١٩٨٤م.
- ١٨٨- كتاب الإمامة والسياسة في ميزان التحقيق العلمي، تأليف: د. عبد الله عسيلان، مكتبة الدار - المدينة المنورة، چاپ ١٤٠٥هـ.
- ١٨٩- كتاب التاريخ وأسماء المحدثين وكناهم، تأليف: الإمام محمد بن أحمد المقدمي، تحقيق: إبراهيم صالح، مكتبة دار العروبة - الكويت. دار ابن العماد - بيروت، چاپ ١٤١٢هـ - ١٩٩٢م.

- ١٩٠- كتاب الزهد، تأليف: الإمام عبد الله بن مبارك، تحقيق: حبيب الرحمن الأعظمي، دار الكتب العلمية - بيروت.
- ١٩١- كتاب الضعفاء الكبير، تأليف: الحافظ محمد بن عمرو العقيلي، تحقيق: د. عبدالمعطي أمين قلعجي، دار الكتب العلمية - بيروت.
- ١٩٢- كتاب المجروحين من المحدثين والضعفاء والمتروكين، تأليف: الحافظ محمد بن حبان البستي، تحقيق: محمود إبراهيم زايد، دار المعرفة - بيروت، چاپ ١٤١٢ هـ - ١٩٩٢ م.
- ١٩٣- الكتاب المستفاد من مبهمات المتن والإسناد، تأليف: الحافظ أبو زرعة أحمد عبد الرحيم العراقي، تحقيق: د. عبد الرحمن عبد الحميد عبد البر، دار الوفاء - المنصورة. دار الأندلس الخضراء - جدة، چاپ ١٤١٤ هـ - ١٩٩٤ م.
- ١٩٤- كتاب المسائل والأجوبة في الحديث والتفسير، تأليف: الإمام عبد الله بن مسلم بن قتيبة، تحقيق: مروان عطية، محسن خرابة، ابن كثير - دمشق، چاپ ١٤١٠ هـ - ١٩٩٠ م.
- ١٩٥- الكشف الحثيث عمّن رمي بوضع الحديث، تأليف: برهان الدين الحلبي، تحقيق: صبحي السامرائي، عالم الكتب - بيروت، چاپ ١٤٠٧ هـ - ١٩٨٧ م.
- ١٩٦- كشف الخفاء ومزيل الإلباس عما اشتهر من الأحاديث على ألسنة الناس، تأليف: إسماعيل بن محمد العجلوني، دار الكتب العلمية - بيروت.
- ١٩٧- كشف الشبهات، تأليف: محمد بن عبد الوهاب، تحقيق: حسين بن عمر المروزي، دار الوطن - الرياض، چاپ ١٤١٣ هـ.
- ١٩٨- كنز العمال في سنن الأقوال والأفعال، تأليف: علاء الدين علي الهندي البرهان فوري، ضبط: بكري حياتي، مؤسسة الرسالة - بيروت، چاپ ١٤٠٥ هـ - ١٩٨٥ م.
- ١٩٩- لسان العرب، تأليف: جمال الدين ابن منظور المصري، دار صادر - بيروت.
- ٢٠٠- اللؤلؤ المرصوع فيما لا أصل له أو بأصله موضوع، تأليف: محمد بن خليل القواجي الطرابلسي، تحقيق: فواز أحمد زمرلي، دار البشائر الإسلامية - بيروت، چاپ ١٤١٥ هـ - ١٩٩٤ م.

- ٢٠١- لماذا يزيفون التاريخ ويعبثون بالحقائق، تأليف: إسماعيل الكيلاني، المكتب الإسلامي، بيروت، چاپ ١٤٠٧هـ-١٩٨٧م.
- ٢٠٢- لمعة الاعتقاد الهادي إلى سبيل الرشاد، تأليف: موفق الدين بن قدامه المقدسي، شرح: محمد صالح العثيمين، تحقيق: أشرف عبد المقصود، مكتبة الإمام البخاري - الإسلامية، چاپ ١٤١٢هـ-١٩٩٢م.
- ٢٠٣- مجمع الزوائد ومنبع الفوائد، تأليف: الحافظ نور الدين علي الهيثمي، دار الكتاب العربي، بيروت، چاپ ١٤٢٠هـ-١٩٨٢م.
- ٢٠٤- مجموع فتاوي شيخ الإسلام أحمد ابن تيمية، جمع: عبد الرحمن بن محمد بن قاسم وابنه محمد، دار عالم الكتب - بيروت، چاپ ١٤١٢هـ-١٩٩١م.
- ٢٠٥- المحرر الوجيز في تفسير الكتاب العزيز، تأليف: قاضي عبد الحق بن غالب بن عطيه، تحقيق: المجلس العلمي بتارودانت، مكتبة ابن تيمية، چاپ ١٤١٣هـ-١٩٩٢م.
- ٢٠٦- مختار الصحاح، تأليف: الإمام محمد بن أبي بكر الرازي، مكتبة لبنان - بيروت، چاپ ١٩٨٦م.
- ٢٠٧- مختصر الأباطيل و الموضوعات، تأليف: الحافظ محمد بن أحمد الذهبي، چاپ ١٤١٣هـ-١٩٩٣م.
- ٢٠٨- مختصر التحفة الإثني عشرية، تأليف: شاه عبد العزيز الدهلوي، اختصار: محمود شكري الألوسي، مكتبة إيشق - استانبول - تركية، چاپ ١٣٩٩هـ-١٩٧٩م.
- ٢٠٩- مختصر زاد المعاد، اختصره: الإمام محمد بن عبد الوهاب، دار السلام، الرياض، تحقيق: عبد الله بن عبد الرحمن الجبرين، محمد بن عبد الله السمهري.
- ٢١٠- مختصر سيرة الرسول ﷺ، تأليف: الشيخ عبد الله بن محمد بن عبد الوهاب، مكتبة دار الفيحاء - دمشق، مكتبة دار السلام، الرياض، چاپ ١٤١٤هـ-١٩٩٤م.
- ٢١١- مختصر سيرة الرسول ﷺ، تأليف: الإمام محمد بن عبد الوهاب، تحقيق: عبد الرحمن البراك، عبد العزيز الراجحي، محمد البراك - الرياض.

- ٢١٢- مختصر المحاسن المجتمعة في فضائل الخلفاء الأربعة، تأليف: عبد الرحمن بن عبد السلام الصفوري، تحقيق: محمد خير المقداد، راجعه: محمود الأرناؤوط، دار ابن كثير - دمشق، چاپ ١٤٠٦هـ - ١٩٨٦م.
- ٢١٣- مرقاة المفاتيح شرح مشكاة المصابيح، تأليف: ملا علي القاري ومعه أجوبة الحافظ ابن حجر على رسالة القزويني، تقديم: خليل الأليس، تخریج: صديق محمد العطار، دار الفكر - بيروت، چاپ ١٤١٢هـ - ١٩٩٢م.
- ٢١٤- مسألة التقريب بين أهل السنة والشيعة، تأليف: ناصر بن عبد الله الغفاري، دار الطيبة، الرياض، چاپ ١٤١٢هـ.
- ٢١٥- المسائل والرسائل المروية عن الإمام أحمد بن حنبل في العقيدة، جمع وتحقيق: عبد الإله بن سليمان الأحمدی، دار الطيبة - الرياض، چاپ ١٤١٢هـ.
- ٢١٦- مسائل من فقه الكتاب والسنة، تأليف: د. عمر سليمان الأشقر، دار النفائس - عمان الأردن، چاپ ١٤١٢هـ - ١٩٩٤م.
- ٢١٧- مسند أبي بكر الصديق، تأليف: أحمد بن علي المروزي، تحقيق: شعيب الأرناؤوط، المكتب الإسلامي، بيروت، چاپ ١٤٠٦هـ - ١٩٨٦م.
- ٢١٨- مسند أبي يعلى الموصلي، تأليف: الإمام أحمد بن علي التميمي، تحقيق: حسين سليم الأسد، دار الثقافة العربية - دمشق، بيروت - چاپ ١٤١٢هـ - ١٩٩٢م.
- ٢١٩- مسند الإمام عبد الله بن المبارك، تحقيق: صبحي السامرائي، مكتبة المعارف - الرياض، چاپ ١٤٠٧هـ - ١٩٨٧م.
- ٢٢٠- مسند سعد بن أبي وقاص، تأليف: الإمام أبي بكر البزاري، تحقيق: أبو إسحاق الجويني الأثري، مكتبة ابن تيمية، القاهرة، چاپ ١٤١٣هـ - ١٩٩٠م.
- ٢٢١- مسند الشاميين من مسند الإمام أحمد بن حنبل، تخریج: د. علي محمد الجهاز، دار الثقافة، الدوحة - قطر، چاپ ١٤١٠هـ - ١٩٩٠م.
- ٢٢٢- مسند الفاروق عمر بن الخطاب، تأليف: إسماعيل بن عمر بن كثير، تخریج: د. عبد

- المعطي القلعجي، دار الوفاء- المنصورة، چاپ ١٤١٢هـ- ١٩٩٢م.
- ٢٢٣- مسند فاطمة الزهراء وما ورد في فضلها، تأليف: الإمام جلال الدين السيوطي، تحقيق: فواز أحمد زمري، دار ابن حزم- بيروت، چاپ ١٤١٤هـ- ١٩٩٤م.
- ٢٢٤- مسند الإمام أحمد بن حنبل، ويليهِ القول المسدد في الذب عن مسند الإمام أحمد، تأليف: ابن حجر العسقلاني تحقيق: عبد الله محمد الدرويش، دار الفكر بيروت، چاپ ١٤١١هـ- ١٩٩١م.
- ٢٢٥- مشكاة المصابيح، تأليف: محمد بن عبد الله التبريزي، تحقيق: محمد ناصر الدين الألباني، المكتب الإسلامي، بيروت، چاپ ١٤٠٥هـ- ١٩٨٥م.
- ٢٢٦- المعالم الأثيرة في السنة والسيره، تأليف: محمد حسن شراب، دار القلم - دمشق، الدار الشاميه، بيروت، چاپ ١٤١١هـ- ١٩٩١م.
- ٢٢٧- معاوية بن أبي سفيان الصحابي الكبير وملك مجاهد، تأليف: منير محمد الغضبان، دار القلم، دمشق، چاپ ١٤١٠هـ- ١٩٨٩م.
- ٢٢٨- المعجم الكبير، تأليف: الحافظ سليمان بن أحمد الطبراني، تحقيق: حمدي عبد المجيد السلفي، چاپ ١٤٠٤هـ- ١٩٨٤م.
- ٢٢٩- المغني، تأليف: المناهي اللفظية، تأليف: بكر أبو زيد، دار ابن الجوزي - الدمام، چاپ ١٤١٠هـ- ١٩٨٩م.
- ٢٣٠- المغني، تأليف: موفق الدين بن قدامة المقدسي، تحقيق: عبد الله بن عبد المحسن التركي، د. عبد الفتاح الحلو، دار الهجرة للطباعة والنشر والتوزيع - القاهرة، چاپ ١٤١٠هـ- ١٩٩٠م.
- ٢٣١- مفتاح الجنة في الاعتصام بالسنة، تأليف: جلال الدين السيوطي، تخريج بدر بن عبدالله البدر، مؤسسة الريان - بيروت. دار النفائس - الكويت، چاپ ١٤١٤هـ - ١٩٩٣.
- ٢٣٢- المقاصد الحسنة في بيان كثير من الأحاديث المشتهرة على الألسنة، تأليف: محمد

- السخاوي، تحقيق: محمد عثمان الخشت، دار الكتاب العربي - بيروت، چاپ ١٤٠٥ هـ - ١٩٨٥ م.
- ٢٣٣- مقدمة في أصول التفسير، تأليف: شيخ الإسلام ابن تيمية، تحقيق: فواز أحمد زمرلي، دار ابن حزم - بيروت، چاپ ١٤١٤ هـ - ١٩٩٤ م.
- ٢٣٤- المنافقون وشعب النفاق، تأليف: حسن عبد الغني، دار البحوث العلمية - الكويت، چاپ ١٤٠١ هـ - ١٩٨١ م.
- ٢٣٥- مناقب أمير المؤمنين عمر بن الخطاب، تأليف: عبد الرحمن بن الجوزي، تحقيق: د. زينب إبراهيم القاروط، دار الكتب العلمية - بيروت، چاپ ١٤٠٧ هـ - ١٩٨٧ م.
- ٢٣٦- مناهل العرفان في علوم القرآن، تأليف: محمد عبد العظيم الزرقاني، تحرير: أحمد شمس الدين، دار الكتب - بيروت، چاپ ١٤٠٩ هـ - ١٩٨٨ م.
- ٢٣٧- المنتظم في تاريخ الملوك والأمم، تأليف: عبد الرحمن بن الجوزي، تحقيق: محمد عبدالقادر عطا، مصطفى عبد القادر عطا، دار الكتب العلمية - بيروت، چاپ ١٤١٢ هـ.
- ٢٣٨- المنتقى من منهاج الاعتدال، اختصار: محمد بن عثمان الذهبي، تحقيق: محب الدين الخطيب، المكتبة السلفية - القاهرة.
- ٢٣٩- منهاج السنة النبوية في نقض كلام الشيعة القدرية، تأليف: شيخ الإسلام ابن تيمية، تحقيق: د. محمد رشاد سالم، مؤسسة القرطبة، چاپ ١٤٠٦ هـ - ١٩٨٦ م.
- ٢٤٠- منهج الاستدلال على مسائل الاعتقاد عند أهل السنة والجماعة، تأليف: عثمان بن علي حسن، مكتبة الرشد - الرياض، چاپ ١٤١٢ هـ - ١٩٩٢ م.
- ٢٤١- منهج كتابة التاريخ الإسلامي، تأليف: محمد بن صامل السلمي، دار طيبة - الرياض، چاپ ١٤٠٦ هـ - ١٩٨٦ م.
- ٢٤٢- منهج النقد عند المحدثين نشأته وتاريخه، تأليف: د. محمد مصطفى الأعظمي، ويليه كتاب التمييز، تأليف: الإمام مسلم بن حجاج النيشابوري، مكتبة الكوثر - السعودية، چاپ ١٤١٠ هـ - ١٩٩٠ م.

- ٢٤٣- موارد الظمآن إلى زوائد ابن حبان، تأليف: الحافظ نور الدين علي الهيثمي، تحقيق: حسين الأسد الداراني، عبده علي كوشك، دار الثقافة العربية - دمشق، چاپ ١٤١٢ هـ - ١٩٩٢ م.
- ٢٤٤- المواهب اللدنية بالمنح المحمدية، تأليف: الإمام أحمد القسطلاني، تحقيق: صالح الشامي، المكتب الإسلامي، بيروت، چاپ ١٤١٢ هـ - ١٩٩١ م.
- ٢٤٥- موسوعة فقه عمر بن الخطاب، تأليف: د. محمد بن رواس القلعه جي، مكتبة الفلاح، الكويت، چاپ ١٤٠١ هـ - ١٩٨١ م.
- ٢٤٦- الموضوعات، تأليف: عبد الرحمن الجوزي، تحقيق: عبدالرحمن محمد عثمان، المكتبة السلفية - المدينة المنورة، چاپ ١٤٨٦ هـ - ١٩٦٦ م.
- ٢٤٧- الموطأ، تأليف: الإمام مالك بن أنس، و بذيله إسعاف المبطل برجال الموطأ، تأليف: جلال الدين السيوطي، دار الريان للتراث - القاهرة، چاپ ١٤٠٨ هـ - ١٩٨٨ م.
- ٢٤٨- ميزان الاعتدال في نقد الرجال، تأليف: محمد بن أحمد الذهبي، تحقيق: علي محمد البجاوي، دار الفكر - بيروت.
- ٢٤٩- النافلة في الأحاديث الضعيفة والباطلة، تأليف: أبو إسحاق الجويني الأثري، دار الصحابة للتراث - طنطا، چاپ ١٤٠٨ هـ - ١٩٨٨ م.
- ٢٥٠- نزعة التشيع وأثرها في الكتاب التاريخية، تأليف: سليمان بن حمد العودة، دار المسلم - الرياض، چاپ ١٤١٥ هـ.
- ٢٥١- النكت على كتاب ابن الصلاح، تأليف: الحافظ ابن حجر العسقلاني، دار الراجعية - الرياض، چاپ ١٤٠٨ هـ - ١٩٨٨ م.
- ٢٥٢- النكت والعيون (تفسير الماوردي) تأليف: علي بن محمد الماوردي، تعليق: سيد بن عبد القصود بن عبد الرحيم، دار الكتب العلمية - بيروت. مؤسسة الكتب الثقافية - بيروت، چاپ ١٤١٢ هـ - ١٩٩٢ م.
- ٢٥٣- النهاية في غريب الحديث والأثر، تأليف: الإمام مبارك بن محمد بن الأثير، تحقيق:

- طاهر الزاوي، محمود الطناحي، المكتبة العلمية - بيروت.
- ٢٥٤- النهي عن سب الأصحاب وما فيه من الإثم والعقاب، تأليف: الإمام محمد بن عبد الواحد المقدسي، تحقيق: محي الدين نجيب، مراجعة: عبد القادر الأرناؤوط، مكتبة دار العروبة - الكويت. دار ابن العماد - بيروت، چاپ ١٤١٣هـ - ١٩٩٢م.
- ٢٥٥- نور اليقين في سيرة سيد المرسلين، تأليف: محمد الخضري، تحقيق: عبد اللطيف فاعوري، عواد فاعوري، دار الفكر - عمان، الأردن، چاپ ١٩٨٦م.
- ٢٥٦- هذا الحبيب محمد يا محب، تأليف: أبي بكر الجزائري، مكتبة السوادى للتوزيع - جدة، چاپ ١٤١٢هـ - ١٩٩٢م.
- ٢٥٧- وجاء دور المحجوس، تأليف: د. محمد عبد الله الغريب، دار الجيل للطباعة - مصر.
- ٢٥٨- الوجيز في أصول الفقه، تأليف: د. عبد الكريم زيدان، مكتبة القدس - بغداد. مؤسسة الرسالة - بيروت، چاپ ١٤٠٥هـ - ١٩٨٥م.
- ٢٥٩- الوشيعية في نقد عقائد الشيعة، تأليف: موسى جار الله، مكتبة الكليات الأزهرية - القاهرة.
- ٢٦٠- وفيات الأعيان وأنباء الزمان، تأليف: ابن خلكان، دار صادر - بيروت.
- ٢٦١- ولاية الله والطريق إليها دراسة وتحقيق لكتاب قطر الولي على حديث الولي للإمام الشوكاني، تأليف: إبراهيم إبراهيم هلال، تقديم: ابن الخطيب، دار الكتب الحديثة - مصر.
- ٢٦٢- يزيد بن معاوية الخليفة المفترى عليه، تأليف: هزاع بن عيد الشمري، دار أمية - الرياض، چاپ ١٤١٣هـ.
- كتب شيعة:
- ١- اتقوا الله، تأليف: د. محمد التيجاني السهاوي، دار المجتبى - بيروت. چاپ ١٤١٤هـ - ١٩٩٣م.
- ٢- الاحتجاج، تأليف: أحمد بن علي بن أبي طالب الطبرسي، تعليقات: محمد باقر الموسوي،

- مؤسسة الأعلمي للمطبوعات، مؤسسة أهل البيت - بيروت، چاپ ١٤٠١ هـ - ١٩٨١ م.
- ٣- أصل الشيعة وأصولها، تأليف: الإمام محمد حسين آل كاشف الغطاء، تحقيق: محمد جعفر شمس الدين، دار الأضواء - بيروت، چاپ ١٤١٣ هـ - ١٩٩٣ م.
- ٤- الأصول من الكافي، تأليف: محمد بن يعقوب الكليني الرازي، صححه: الشيخ نجم الدين الأملي، تقديم: علي أكبر الغفاري، المكتبة الإسلامية - طهران.
- ٥- إعلام الوري بأعلام الهدى، تأليف: فضل بن حسن الطبرسي، صححه: علي أكبر الغفاري، دار المعرفة للطباعة والنشر - بيروت.
- ٦- الإقتصاد فيما يتعلق بالإعتقاد، تأليف: الشيخ محمد بن حسن الطوسي، دار الأضواء - بيروت، چاپ ١٥٠٦ هـ - ١٩٨٦ م.
- ٧- أهل البيت في الكتاب والسنة، تأليف: السيد أمير محمد كاظم القزويني (ناشر نوشته نشده است).
- ٨- بيان السعادة في مقامات العبادة، تأليف: الحاج سلطان الجنابذي، مؤسسة الأعلمي للمطبوعات - بيروت، چاپ ١٤٠٨ هـ - ١٩٨٨ م.
- ٩- تاريخ اليعقوبي، تأليف: أحمد بن أبي يعقوب المعروف بـ (اليعقوبي)، دار صادر - بيروت.
- ١٠- تحفة العوام مقبول جديد، تأليف: مقبول أحمد، چاپ لاهور - باكستان.
- ١١- تذكرة الخواص، تأليف: سبط ابن الجوزي، مؤسسة أهل البيت - چاپ بيروت - ١٤٠١ هـ - ١٩٨١ م.
- ١٢- تعارض الأدلة الشرعية، تقرير لأبحاث د. السيد محمد باقر الصدر، محمود الهاشمي، دار الكتاب اللبناني - بيروت، دار الكتاب المصري - القاهرة، چاپ ١٩٨٠ م.
- ١٣- تفسير الحسن العسكري، طبع الحجري، چاپ ١٣٠٥ هـ.
- ١٤- تفسير الصافي، تأليف: فيض الكاشاني، مؤسسة الأعلمي للمطبوعات - بيروت.
- ١٥- تفسير العياشي، تأليف: محمد بن مسعود بن عياش السلمي، مؤسسة الأعلمي

- للمطبوعات - بيروت، صححه: السيد هاشم الهولي المحلاني، چاپ ١٤١١ هـ - ١٩٩١ م.
- ١٦- تفسير القمي، تأليف: علي بن إبراهيم القمي، مؤسسة الأعلمي للمطبوعات - بيروت چاپ ١٤١٢ هـ - ١٩٩١ م.
- ١٧- التفسير المبين، تأليف: محمد جواد مغنية، بدون ذكر الناشر.
- ١٨- التوحيد، تأليف: الشيخ محمد بن علي بن حسين بن بابويه القمي، صححه: السيد هاشم الحسيني الطهراني، دار المعرفة - بيروت.
- ١٩- تهذيب الأحكام في شرح المقنعة للشيخ المفيد، تأليف: محمد بن حسن الطوسي، صححه: محمد جعفر شمس الدين، دار التعارف للمطبوعات - بيروت - چاپ ١٤١٢ هـ - ١٩٩٢ م.
- ٢٠- جنة المأوى، تأليف: محمد حسين آل كاشف الغطاء، دار الأضواء - بيروت - چاپ ١٤٠٨ هـ - ١٩٨٨ م.
- ٢١- حق اليقين في معرفة أصول الدين، تأليف: السيد عبد الله شبر، دار الأضواء بيروت - چاپ ١٤٠٤ هـ - ١٩٨٣ م.
- ٢٢- الحكومة الإسلامية، تأليف: الإمام روح الله الخميني، بدون ذكر الناشر.
- ٢٣- خمسون ومائة صحابي مختلف، تأليف: مرتضى العسكري، دار الزهراء - بيروت، چاپ ١٤٠٥ هـ - ١٩٨٥ م.
- ٢٤- رجال الكشي، تأليف: محمد بن عمر بن عبد العزيز الكشي، تقديم: أحمد الحسيني - منشورات مؤسسة الأعلمي - كربلاء، العراق.
- ٢٥- سعد السعود، تأليف: علي بن موسى بن طاووس، چاپ الرضي - قم.
- ٢٦- الشافي في الإمامة، تأليف: علي بن حسين الموسوي، تحقيق: السيد عبد الزهراء الخطيب، راجعه: السيد فاضل الميلاني، مؤسسة الصادق - طهران - چاپ ١٤٠٧ هـ - ١٩٨٦ م.

- ٢٧- شرح نهج البلاغة، تأليف: ابن أبي الحديد، دار الفكر - بيروت.
- ٢٨- شائيل علي عليه السلام في القرآن والسنة، تأليف: طالب السنجري، مجمع البحوث الإسلامية - بيروت - چاپ ١٤١٤ هـ - ١٩٩٤ م.
- ٢٩- الشيعة والتشيع، تأليف: أحمد الكسروي، تحقيق د. ناصر القفاري والشيخ سلمان بن فهد العودة.
- ٣٠- الشيعة والتصحيح، تأليف: د. موسى الموسوي، چاپ ١٤٠٨ هـ - ١٩٧٨ م.
- ٣١- الشيعة في عقائدهم وأحكامهم، تأليف: السيد أمير محمد الكاظمي القزويني بدون ذكر الناشر.
- ٣٢- الشيعة هم الميزان، تأليف: محمد جواد المغنية، دار الجواد، دار التيار الجديد - بيروت چاپ ١٤٠٩ هـ - ١٩٨٩ م.
- ٣٣- الشيعة هم أهل السنة، تأليف: د. محمد التيجاني السماوي، مؤسسة الفجر - لندن.
- ٣٤- عقائد الإمامية، تأليف: الشيخ محمد رضا المظفر، بدون الناشر.
- ٣٥- عقائد الإمامية الإثني عشرية، تأليف: السيد إبراهيم الموسوي الزنجاني، منشورات مؤسسة الأعلمي للمطبوعات - بيروت، چاپ ١٤١٣ هـ - ١٩٩٢ م.
- ٣٦- عدة الأصول، تأليف: محمد بن حسن الطوسي، تحقيق: محمد مهدي النجف، السيد الشهداء، نشر مؤسسة آل البيت، چاپ ١٩٨٣ م.
- ٣٧- علل الشرائع، تأليف: الشيخ الصدوق محمد بن علي بن حسين بن بابويه القمي، تقديم: السيد محمد صادق بحر العلوم، منشورات المكتبة الحيدرية - النجف، دار إحياء التراث العربي - چاپ ١٣٨٥ هـ - ١٩٦٦ م.
- ٣٨- عيون أخبار الرضا، تأليف: محمد بن علي بن حسين بابويه القمي، تقديم: السيد محمد مهدي السيد حسن، منشورات الأعلمي - طهران.
- ٣٩- الغارات، تأليف: إبراهيم بن محمد الثقفي الكوفي، تحقيق: السيد جلال الدين.
- ٤٠- فاسألوا أهل الذكر، تأليف: د. محمد التيجاني السماوي، مؤسسة الفجر - لندن - چاپ

١٤١٢هـ - ١١٩١م.

٤١- فروع الكافي، تأليف: أبي جعفر محمد بن يعقوب الكليني، تحقيق: الشيخ محمد جواد الفقيه، فهرسه وتصحيح: د. يوسف البقاعي، دار الأضواء - بيروت، چاپ ١٤١٣هـ - ١٩٩٢م.

٤٢- فرق الشيعة، تأليف: الشيخ حسن بن موسى النوبختي - دار الأضواء، بيروت - چاپ ١٤٠٤هـ - ١٩٨٤م.

٤٣- الفصول المهمة في تأليف الأمة، تأليف: الإمام عبد الحسين الموسوي، دار الزهراء - بيروت - چاپ ١٣٩٧هـ - ١٩٧٧م.

٤٤- فضائل أهل البيت المسمى بـ بصائر الدرجات، تأليف: محمد بن حسن بن فروخ الصفار، تقديم: الحاج ميرزا محسن، مؤسسة النعمان - بيروت، چاپ ١٤١٢هـ - ١٩٩٢م.

٤٥- كشف الأسرار، تأليف: روح الله الخميني، تقديم: د. محمد أحمد الخطيب، دار عمار - عمان - الأردن، ترجمه: د. محمد البنداري، چاپ ١٤٠٨هـ - ١٩٨٧م.

٤٦- كشف الغمة في معرفة الأئمة، تأليف: علي بن عيسى بن أبي الفتح الأربلي، دار الأضواء - بيروت، چاپ ١٤٠٥هـ - ١٩٨٥م.

٤٧- الكنى والألقاب، تأليف: الشيخ عباس القمي، مطبعة العرفان - صيدا - بيروت، چاپ ١٣٥٨هـ، چاپ مكتبة الصدر - طهران.

٤٨- لماذا اخترت مذهب الشيعة، تأليف: الشيخ محمد مرعي أمين الأنطاكي، مؤسسة الأعلمي للمطبوعات - بيروت.

٤٩- مبادئ الوصول إلى علم الأصول، تأليف: جمال الدين الحلي، تحقيق: عبد الحسين محمد البقال، دار الأضواء - بيروت - چاپ ١٤٠٦هـ - ١٩٨٦م.

٥٠- مجمع البيان في تفسير القرآن، تأليف: الشيخ فضل بن حسن الطبرسي، منشورات دار مكتبة الحياة - بيروت.

- ٥١- المراجعات، تأليف: الإمام السيد عبد الحسين الموسوي، مؤسسة الوفاء - تقديم: السيد حسن الشيرازي.
- ٥٢- مروج الذهب ومعادن الجوهر، تأليف: علي بن حسين المسعودي، دققها: يوسف أسعد داغ، دار الأندلس.
- ٥٣- المسائل الإسلامية، تأليف: الإمام السيد محمد الحسيني الشيرازي، چاپ ١٤٠٢هـ.
- ٥٤- مسائل وردود طبقاً لفتاوي السيد أبو القاسم الموسوي الخوئي، جمع وترتيب: محمد جواد الشهابي، مؤسسة العروة الوثقى، چاپ ١٤١٢هـ - ١٩٩١م.
- ٥٥- معجم رجال الحديث، تأليف: أبو القاسم الخوئي، مدينة العلم - بيروت - چاپ ١٤٠٣هـ.
- ٥٦- معالم المدرستين، تأليف: السيد مرتضى العسكري، مؤسسة الأعلمي للمطبوعات - بيروت - چاپ ١٤٠٦هـ - ١٩٨٦م.
- ٥٧- مع الدكتور موسى الموسوي في كتابه «الشيعة والتصحيح»، تأليف: د. علاء الدين السيد أمير القزويني، مكتبة الألفين - الكويت - چاپ ١٤١٤هـ - ١٩٩٣م.
- ٥٨- مع الصادقين، تأليف: محمد السماوي، مؤسسة الفجر - لندن - چاپ ١٤١٢هـ - ١٩٩١م.
- ٥٩- من لا يحضره الفقه، تأليف: محمد بن علي بن بابويه القمي، تحقيق: الشيخ محمد جواد الفقيه، فهرسه د. يوسف البقاعي، دار الأضواء - بيروت - چاپ ١٤١٣هـ - ١٩٩٢م.
- ٦٠- نقض كتاب الصواعق المحرقة لابن حجر، تأليف: السيد أمير محمد الكاظمي القزويني، بدون الناشر.
- ٦١- نهج البلاغة، جمع شريف الرضي، شرح: الإمام محمد عبده، مكتبة الألفين - الكويت - چاپ ١٤١٠هـ - ١٩٩٠م.
- ٦٢- هذه هي الوهابية، تأليف: محمد جواد المغنية، دار الجواد - بيروت - چاپ ١٤٠٣هـ - ١٩٨٣م.

٦٣- وسائل الشیعة إلى تحصیل مسائل الشریعة، تألیف: الإمام محمد بن حسن العاملي،
تحقیق: الشیخ عبد الرحیم الشیرازی، دار إحياء التراث العربي - بیروت - چاپ
١٤٠٣ھ-١٩٨٣م.